

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۳۰)

مهندس مهدی بازرگان

## در یادبود یاران و پیش گامان

استاد شهید مرتضی مطهری • در سالروز وفات دکتر مصدق • وفات و حیات طالقانی  
در بزرگداشت دکتر محمد قریب • شهید دکتر مصطفی چمران • دکتر اسدالله مبشری  
شخصیت و اندیشه دکتر شریعتی • خدمتی که استاد شریعتی‌ها به نسل جوان ایران کردند  
شهید بهشتی و شورای انقلاب • دکتر کاظم سامی از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم

\* \* \*

هجرت در قرآن و در تاریخ • خودآزاری • نفاق و منافقین در قرآن • بعثت و تزکیه  
• ماده‌پرستی در مقابل خداپرستی • اسلام در خدمت مارکس • دعوت خدا یعنی چه؟  
در عید فطر به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم



## شناسنامه

مجموعه آثار (۳۰)

مهندس مهدی بازرگان

در یادبود یاران و پیش‌گامان

جمع‌آوری، تنظیم و تنقیح در بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

حروف چینی و صفحه‌آرایی: خدیجه امیدوند

۱۳۹۵



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷  
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید مطهری)





مجموعه آثار (۳۰)  
در یادبود یاران و پیش گامان  
فهرست مندرجات

پیش گفتار ..... ۷

بخش اول - در یادبود یاران و پیش گامان

۱. استاد شهید مرتضی مطهری ..... ۱۱
۲. در سالروز وفات دکتر مصدق ..... ۱۷
۳. نقش استاد مطهری در شورای انقلاب ..... ۲۷
۴. در بزرگداشت دکتر محمد قریب ..... ۳۵
۵. شهید دکتر مصطفی چمران، از نگاه معلم و مرشد ..... ۳۹
۶. برای طالقانی یک اسلام بیشتر وجود نداشت ..... ۴۵
۷. شخصیت و اندیشه دکتر شریعتی ..... ۶۹
۸. خدمتی که استاد شریعتی ها به نسل جوان و مسلمان ایران کردند ..... ۸۱
۹. وفات و حیات طالقانی ..... ۹۱
۱۰. شهید دکتر بهشتی و شورای انقلاب ..... ۹۵
۱۱. دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران ..... ۱۱۱
۱۲. در مجلس سالگرد مرحوم دکتر کاظم سامی ..... ۱۴۷
۱۳. در یازدهمین سالگرد وفات آیت‌الله طالقانی ..... ۱۵۷
۱۴. دکتر مبشری سرا پا حق‌طلبی، آزادی‌خواهی، انسانیت و بزرگواری بود ..... ۱۷۱
۱۵. انعطاف و محبوبیت طالقانی ..... ۱۷۷
۱۶. دکتر شریعتی، خاطرات و اندیشه‌ها ..... ۱۸۱
۱۷. درباره‌ی خاطرات دکتر سنجابی ..... ۱۹۱

۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
۱۸. یادى از طالقانى، مفسر و بنیان‌گار تفسیر نوین قرآن ..... ۲۰۹

### بخش دوم - سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های دینی و اجتماعی

۱۹. هجرت در قرآن و در تاریخ ..... ۲۳۱  
۲۰. خودآزاری ..... ۲۴۹  
۲۱. نفاق و منافقین در قرآن (۱) ..... ۲۷۷  
۲۲. نفاق و منافقین در قرآن (۲) ..... ۳۰۱  
۲۳. السلام علیک یا رسول الله ..... ۳۲۵  
۲۴. بعثت و تزکیه ..... ۳۴۹  
۲۵. ماده پرستی در برابر خداپرستی ..... ۳۷۹  
۲۶. اسلام در خدمت مارکس ..... ۳۸۳  
۲۷. سخنرانی در اجتماع مردم قزوین ..... ۴۰۳  
۲۸. در این عید (فطر)، به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم ..... ۴۳۵  
۲۹. دعوت خدا یعنی چه؟ ..... ۴۵۳  
۳۰. روزه گرفتن و عبادت ما، دعوت خدا از ماست ..... ۴۶۹

### پیوست‌ها

- نمایه آیات ..... ۴۷۷  
نمایه احادیث و روایات ..... ۴۸۷  
نمایه فارسی ..... ۴۸۹  
نمایه انگلیسی و فرانسه ..... ۵۴۳

## به نام خدا

### پیش‌گفتار

به حول و قوه‌ی الهی سی‌امین مجموعه از آثار زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان با نام «در یادبود یاران و پیش‌گامان» آماده‌ی تقدیم به حضور علاقه‌مندان شده است. این مجموعه، آثاری را در بر دارد که تماماً مربوط به بعد از انقلاب اسلامی ایران می‌باشد و در دو بخش تنظیم یافته است.

بخش اول با عنوان «در یادبود یاران و پیش‌گامان» - که در عین حال عنوان این مجموعه از آثار نیز می‌باشد - شامل ۱۷ اثر است که به صورت مصاحبه، سخنرانی و یا مقاله در برنامه‌ها و مراسمی که به مناسبت بزرگداشت یاران و پیش‌گامان انقلاب اسلامی ایران برپا می‌شد، ارائه شده است. اولین اثر مصاحبه‌ایست رادیو تلویزیونی، مربوط به یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری در بهمن ۱۳۵۸ و دومی مصاحبه با صدای جمهوری اسلامی درباره‌ی دکتر محمد مصدق در ۱۴ اسفند ۱۳۵۸ می‌باشد. دو اثر نیز مربوط به سال ۱۳۵۹ است، اولی مصاحبه‌ای است راجع به نقش شهید مطهری در شورای انقلاب و دیگری سخنرانی به مناسبت بزرگداشت دکتر محمد قریب پدر طب کودکان در ایران است.

ده اثر بعدی مربوط به دهه‌ی شصت است که اولین آن مصاحبه در تیرماه ۱۳۶۰ راجع به شهید دکتر مصطفی چمران می‌باشد. سه اثر در بزرگداشت آیت‌الله طالقانی است، سخنرانی در ششمین سالگرد رحلت در شهریور ۱۳۶۴ و مقاله‌ای در هشتمین سالگرد وفات در شهریور ۱۳۶۶ و سخنرانی در محفل دعای کمیل در شهریور سال ۱۳۶۹. مقاله‌ای در ارتباط با شخصیت و اندیشه دکتر شریعتی در تیرماه ۱۳۶۵، و مقاله‌ای در بزرگداشت استاد محمدتقی شریعتی در اردیبهشت ۱۳۶۶، و مصاحبه‌ای درباره‌ی شخصیت شهید دکتر محمد حسینی بهشتی در سال ۱۳۶۷؛ و در بزرگداشت شهید دکتر کاظم سامی، یک مقاله در آبان و یک سخنرانی در آذر سال ۱۳۶۸ بوده است. آخرین اثر در این دهه مربوط به بزرگداشت دکتر اسدالله مبشری است که به صورت سخنرانی در چهلمین روز درگذشت این اندیشمند فرخیده در آذرماه ۱۳۶۹ بیان شده است.

در دهه‌ی هفتاد چهار اثر است که اولین آن به صورت مصاحبه در انعطاف و محبوبیت آیت‌الله طالقانی در شهریور ۱۳۷۰ بیان شده و دومین اثر مقاله‌ای است راجع به دکتر علی شریعتی، از اندیشه‌ها و خاطرات که در خرداد ۱۳۷۲، در مجله‌ی جهان اسلام چاپ و منتشر

۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش‌گامان شده است. محور یادداشت‌های سومین اثر در این دهه دکتر کریم سنجابی و خاطرات ایشان در کتاب «امیدها و ناامیدی‌ها» است که در سال ۱۳۷۲ نگاشته شده است. آخرین اثر در این دهه، «یادی از طالقانی، مفسر و بنیان‌گذار تفسیر نوین قرآن» است که به صورت سخنرانی در ۱۳۷۳/۶/۱۷ در محفل دعای کامل بیان شده است.

بخش دوم این مجموعه‌ی آثار، شامل ۱۴ اثر دینی و اجتماعی است که ۱۱ اثر به صورت سخنرانی، یکی به صورت مقاله و دو اثر به صورت گفت‌وگو و مصاحبه بیان شده است. سخنرانی‌های «هجرت» در بهمن ۱۳۵۸ و «السلام علیک یا رسول الله» در بهمن ۱۳۵۹ در حسینیه ارشاد برگزار شده است و دو سخنرانی «خودآزاری» و «نفاق و منافقین» در مرداد ۱۳۵۹ در مسجد امام رضا (ع) در مسگرآباد (خاوران) تهران ایراد گردیده است. شش اثر از سخنرانی‌ها مربوط به دهه‌ی شصت است. «بعثت و تزکیه» در اردیبهشت ۱۳۶۱ و «ماده‌پرستی در مقابل خداپرستی» در مهر ۱۳۶۳ که هر دو در انجمن اسلامی مهندسين ارائه شده است. «اسلام در خدمت مارکس» مقاله‌ایست که در آبان ۱۳۶۵ نوشته شده، و «اسلام مذهب مبارز یا مذهب مقلد» نیز در همین سال سخنرانی شده است. دو سخنرانی دیگری یکی در آذر ۱۳۶۶ در اجتماع مردم قزوین و دیگری در جشن عید فطر انجمن اسلامی مهندسين در اردیبهشت ۱۳۶۸ است با عنوان: «در این عید به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم».

چهار اثر بعدی مربوط به اوایل دهه‌ی ۷۰ است. اولی سخنرانی در جشن عید قربان در تیرماه سال ۱۳۷۰، تحت عنوان «دعوت خدا یعنی چه؟» و دیگری با عنوان «روزه گرفتن و عبادت ما، دعوت خدا از ما ست»، در جشن عید فطر فروردین سال ۱۳۷۱ که هر دو در انجمن اسلامی مهندسين برگزار شده است. دو اثر آخر یکی حاصل گفت‌وگو درباره‌ی سیر اندیشه دینی معاصر در فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲ با مجله‌ی کیان است و دیگری نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر در زمینه‌ی احیای اندیشه‌ی دینی در خرداد ۱۳۷۳ می‌باشد.

امید است این مجموعه‌ی آثار که عمده مطالب آن دیدگاه‌هایی است که زنده‌یاد مهندس بازرگان نسبت به پیش‌گامان و یاران ملی و اسلامی در انقلاب اسلامی ایران بیان داشته‌اند و نیز نظراتی است که نسبت به مبانی و موضوعاتی دینی چون هجرت، خودآزاری، نفاق و منافقین، تزکیه، اسلام مبارز نه مقلد، دعوت خدا از ما و... بیان شده است، خواسته‌های علاقه‌مندان را تأمین و موجبی برای رضای خاطر خدای متعال و رحمتی واسعه برای گوینده و نویسنده‌ی آن باشد. ان شاء الله.

**بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان**

**بخش اول**  
**در یادبود یاران و پیش گامان**



## استاد شهید مرتضی مطهری\*

فوت مرحوم استاد مرتضی مطهری از فقدان‌های خیلی تأسف‌انگیز، غیرمترقبه و دردناک و غیرقابل جبران بود؛ ولی با دور شدن جسم ایشان، جای ایشان، خاطرات و آثارش برقرار است و جاویدان خواهد بود.

درست یادم نمی‌آید که من از چه سالی با ایشان آشنا شدم قاعدتاً حوالی سال‌های ۲۴-۱۳۲۳ بوده؛ البته بعد از آشنایی‌ام با مرحوم آیت‌الله طالقانی، به فاصله‌ی شاید چهار پنج سال. ولی همکاری مستمر و منظم ما تا شهادت ایشان ادامه داشت؛ و شهادت ایشان، درست به هنگام خروج از منزلی بود که ما در آنجا جلسه‌ای داشتیم، جلساتی که از سال ۱۳۳۵ آغاز، و از آن موقع مرتب بیشتر شد. این همکاری علاوه بر دوستی و صمیمیت بیشتر در زمینه‌ی فرهنگ اسلامی بود، یعنی در مورد مطالب اسلامی، علمی و اجتماعی که هم جنبه‌ی اسلامی و دینی داشت، و هم از نظر علمی، به معنای عام کلمه متوجه به مسائل اجتماعی مختلف می‌شد. ضمن این که به صورت سخنرانی، تألیف کتاب و یا به صورت کمیسیون‌ها و جلساتی که تشکیل می‌دادیم، تلاش می‌کردیم دیگران به مطالعه و تحقیق و بحث تشویق شوند. حتی در همان سال پیش از انقلاب با ایشان و عده‌ای دیگر از همفکران و دوستان، کمیته و کمیسیونی را برای تشویق کردن و تهیه و تدارک و انتشار یک مجموعه از کتب و رسالاتی که عنوان کلی‌اش اسلام باشد تشکیل دادیم. این زمینه‌ای بود که خیلی مورد ذوق و علاقه‌ی آقای مطهری قرار داشت.

---

\* مصاحبه‌ی رادیو تلویزیونی مورخ ۱۳۵۸/۱۱/۲۹ به مناسبت «یادنامه‌ی شهید استاد مطهری» که از نوار برداشت و مختصراً ویرایش شده است.



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷  
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید استاد مطهری)

اولین آشنایی ما گمان کنم در یکی از سخنرانی‌های انجمن اسلامی دانشجویان در گلشهر بود که بنده می‌رفتم و ایشان هم حضور داشت؛ خیلی این نوع سخنرانی‌ها و این نوع مجالس را پسندیدم، دعوتی که انجمن اسلامی مهندسين در محرم و ایام عاشورا داشت. مجلسی که تشکیل می‌شد با برنامه و نظم معین بود و سخنرانان از قبل معلوم بودند. این که چه کسانی سخن بگویند و موضوع صحبت هم به اطلاع مدعوین برسد. این طرز کار در ایران سابقه داشت و البته مأخوذ از سیستم خارج بود



که سخنران و موضوع سخنرانی معین باشد و بعد هم اشخاص روی آن بحث بکنند. این نحوه برگزاری مراسم خیلی برای ایشان جالب بود. و از طرف دیگر، طرز فکر و روحیه‌ی ایشان هم با تیپ مردم تحصیل کرده‌ی مسلمان و با سواد - مخصوصاً جوانان - انطباق داشت. بنابراین ایشان هم مثل مرحوم طالقانی بیشتر توجه و فعالیت و خدماتش متوجه جوانان تحصیل کرده، و تحصیل کرده‌های علاقه‌مند و معتقد به معنویات و خدمات و حالات اسلام بود؛ و همان‌طور که در مجلس تذکر مرحوم طالقانی در دانشگاه گفتم، چه مرحوم طالقانی و چه مرحوم مطهری؛ ضمن این که به دیگران تعلیم می‌دادند، در مجالس صحبت و سخنرانی، خودشان هم پایه‌ی دیگران تکمیل می‌شدند، و چنین غرور و تکبری نداشتند که تصور کنند از تمام علوم جهان و دنیا برخوردارند و محتاج به یاد گرفتن و اکتساب و تغییر و تحول خود نیستند.

این هر دو بزرگوار - که متأسفانه از دنیا رفته‌اند - مخصوصاً با دانشجویان و درس خوانده‌ها و تیپ مسلمانان روشنفکر، حالت تبادل و تفاهم داشتند. البته بعضی از دوستان و برخی از قشرهای مبارز، مرحوم مطهری را محافظه‌کار می‌دانستند و احیاناً مثلاً منحرف؛ درحالی که اصلاً چنین نبود. از نظر سیاسی و از نظر اجتماعی طرز فکر ایشان درست همان طرز فکری بود که با مبارزات اخیر ملت ایران می‌خواند. بعد هم، همان‌طور که می‌دانید خیلی مورد اعتماد و علاقه‌ی آیت‌الله‌العظمی خمینی بودند به طوری که در اولین شورای انقلاب، ایشان هم از طرف امام تأیید شده بودند، و نقش و اثر خیلی مثبت و فعالی داشتند. منتهی، به طوری که اقتضای آن زمان ایجاب می‌کرد، کسانی که باید فعالیت‌های تبلیغی و غیر تند بکنند، می‌بایستی تا آن حدود جلو بروند که دستگاه مستمسک و بهانه‌ای برای توقیف و مزاحمت‌شان نداشته باشد. البته در این زمینه هم اختلاف سلیقه و اختلاف رویه است؛ بعضی‌ها جرأت و جسارت بیشتری داشتند و حتی احتمال و امکان این را که مثلاً بازداشت هم بشوند، قبول می‌کردند؛ بعضی‌ها کمتر درگیر می‌شدند. خوب، از این بابت، و در مقایسه با مرحوم طالقانی، ایشان ملاحظه‌کارتر بود، ولی عمق فکر و نیت و هدف و کارشان یکی بود. ایشان می‌خواست بیشتر از طریق بالا بردن مبانی اعتقادی و مخصوصاً درک حقایق و واقعیت اسلام، مردم را در خط صحیح بیندازد.

به‌طور کلی سبک و شیوه‌ی مطالعات و نوشته‌ها و گفتارهای ایشان به سبک تحقیقاتی، عمیق و علمی بود؛ از یک طرف به ایمان اشخاص متوجه بود و از طرف

دیگر، سعی می‌کرد عمق و معنای بیشتری به مسائل اجتماعی و مسائل مورد ابتلاء جامعه‌ی ما که به لحاظ اجتماعی و دسته‌جمعی با آن طرف هستیم، توجه داشته باشد. یعنی به مسائل فقهی و انفرادی و خصوصی و امثال اینها، کمتر توجه داشت و کمتر این مسائل مطرح می‌شد. در این زمینه وجود ایشان بسیار مغتنم بود.

از حیث قلم- همان‌طور که آشنا هستید- قلم ایشان خوب بود؛ قلم ایشان بیشتر جنبه‌ی تحقیق و تتبع داشت تا جنبه‌ی ادبی و گیرایی. مسلماً قلم ایشان، گیرایی قلم مرحوم دکتر شریعتی را نداشت؛ کما اینکه دید ایشان [شریعتی] دید جامعه‌شناسی و مدون، و سیستم و طرز تحقیق و تفکر وی، غربی بود. مرحوم شریعتی بیشتر با سیستم آنجا کار کرده بود. مال ایشان [مطهری] این‌طور نبود. در بیان هم در عین اینکه جلب‌نظر و حواس را می‌کرد ولی چون باز آن شیوایی و آن هنر به اصطلاح خاص گویندگی و خطیب بودن در ایشان وجود نداشت، این بود که آن اندازه که سخنرانی مرحوم دکتر شریعتی اشخاص را مسرور و مجذوب و متوجه می‌کرد، سخنرانی ایشان این‌گونه نبود. بایستی اشخاص عاشق و علاقه‌مند به بحث‌های ایشان باشند. ولی سخنرانی‌هایشان خسته کننده و بی‌مایه نبود، تکراری نبود، خیلی قابل استفاده و مفید و مؤثر بود.

از نظر اخلاقی، ایشان خاصیت و خصوصیت و حالاتی داشت که انسان را شیفته می‌کرد، یعنی به نظر بنده ایشان آدم بی‌آلایش و بی‌تکبری بود، و من در ایشان، جاه‌طلبی ندیدم. بعضی‌ها ایراد می‌گرفتند که در بحث و جدال و امثال اینها اگر سؤال و پرسشی شود و یا دیگران انتقادی کنند، ایشان یک مقدار حالت عصبانی و ناراحتی نشان می‌دهند. خب، از این بابت شاید آن اندازه حوصله و تفاهمی که آرزوی انسان است در ایشان نبود؛ ولی این به‌هیچ‌وجه به این معنا نیست که حاضر نبود بشنود و بگوید و بحث و جدال را انجام دهد. چون این سؤال هم مطرح شده و کنجکاوی دارند که ببینند اختلافاتی که بین ایشان و بنده در زمینه همین نظریات و تألیفات وجود داشته، چه بوده است.

باید بگویم که اختلافاتمان در مقایسه با نقاط اشتراک و تفاهم و توافق‌هایمان خیلی ناچیز و امر کوچکی بود، اندک بود. یک بار در جشنی که انجمن اسلامی دانشجویان در امیرآباد گرفته بودند- فکر می‌کنم سال‌های قبل از کودتا بود- موقعی که مرحوم دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران بود من شب قبلش در انجمن اسلامی

مهندسین در زمینه‌ی «خودجوشی»<sup>۱</sup> سخنرانی داشتیم که جزوه‌اش هم چاپ شده بود. ایشان انتقاداتی نسبت به آن کتاب و نظریات کردند؛ بعد هم در زمینه‌ی کتاب «راه طی شده»<sup>۲</sup>، و مرگ در تعبیر روح و اینکه روح چگونه مبنای اعتقادی در قیامت و حیات پس از مرگ داشته باشد، از این بابت هم ایشان اختلاف داشتند؛ اختلافاتشان را هم بیان می‌کردند. خوب، در بعضی از مجالس توضیحاتی داده می‌شد و بنده هم جواب می‌دادم. اما برعکس، نسبت به کتاب «ذره‌ی بی‌انتهای»<sup>۳</sup> حتی می‌خواهم بگویم غلو می‌کرد. اما نه آن انتقاد و ایراد و اختلاف نظرشان در آن دو موضوع و آن دو کتاب باعث کمترین کدورت و کمترین کندی و نقص در همکاری ما شد و نه آنجایی که مثلاً تعریف و تمجید و تأیید زیادی از کتاب «ذره‌ی بی‌انتهای» می‌کردند، آن هم باعث نشد و نمی‌شد که از نظریات و عقاید خودمان صرف‌نظر بکنیم؛ یعنی واقعاً اختلافات صد در صد جنبه‌ی فکری و علمی داشت و خارج از هرگونه اغراض شخصی و منافع و ... بود. تا آخرین لحظات هم با یکدیگر همکاری داشتیم و دوست بودیم، و من، ایشان را فرد خیلی مفید و محترم و مؤثر و ارزنده و از مفاخر دوران می‌دانستم و رحمت و مغفرت و علو درجات را برای ایشان و تأثیر بیشتر و همچنین دنباله‌روی از مکتب و فکر ایشان را از خدا و از مردم می‌خواهم.

- 
۱. «خودجوشی» عنوان سخنرانی در شب میث حضرت خاتم‌الانبیاء(ص)، در جشن انجمن اسلامی مهندسین در مسجد صنیع‌الدوله (حاج حسن بنا)، مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۱۴ است که تدوین و تفصیل یافته و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «بعثت ۱» در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت انتشارات قلم چاپ و انتشار یافته است (ب.ف.ب).
  ۲. «راه طی شده» حاصل ۴ جلسه سخنرانی در مسجد سپه‌سالار - شهید مطهری فعلی - به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان در آذرماه سال ۱۳۲۶ است که تدوین و تفصیل یافته و اکنون اولین اثر مندرج در جلد اول مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «مباحث بنیادین»، دومین چاپ آن در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت انتشارات قلم به بازار کتاب روانه شده است (ب.ف.ب).
  ۳. «ذره‌ی بی‌انتهای»، این اثر در سال ۱۳۴۴ در زندان قصر نگاشته شده و اکنون سومین اثر مندرج در جلد اول مجموعه‌ی آثار است که با عنوان «مباحث بنیادین» چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط انتشارات قلم به بازار کتاب ارائه شده است (ب.ف.ب).



آیت الله مطهری در کنار علامه طباطبایی، یکی از فرزندان و آیت الله طاهری خرم آبادی

## در سالروز وفات دکتر مصدق\*

بسم الله الرحمن الرحيم

البته من کوچک‌تر از این هستم که خودم را همسنگر مرحوم دکتر مصدق بدانم. من از دوران تحصیلات ابتدایی با نام و خدمات دکتر مصدق آشنا شدم، بدون اینکه خود ایشان را تا سن ۱۸ سالگی ببینم. از دوران احمدشاه و قبل از کودتای حزب موعود ۱۲۹۹، دکتر مصدق وجیه‌المله و محبوب‌ترین رجل سیاسی ایران بود. ملت ایران او را به‌عنوان یک عمر خدمت و حسن شهرت می‌شناخت، چه در زمان احمدشاه و چه قبل از آن، در دورانی که مشروطیت و قانون اساسی تا حدودی حاکم بود، مردم مصدق را به‌عنوان یک نفر اصلاح‌کننده‌ی ادارات و مدافع قانون اساسی و آزادی می‌شناختند. بعد که رضاشاه کودتای ۱۲۹۹ را انجام داد، پنج نفر از وکلا جرأت داشتند که با رضاشاه مخالفت کنند: مرحوم دکتر مصدق، مرحوم مدرس و همچنین معتمدالملک، وثوق‌الدوله و تقی‌زاده؛ این ۵ نفر وکلا یا نمایندگان شاخص ملت و طرفداران آزادی و قانون اساسی بودند. طبیعی است که چنین اقدامی از طرف دکتر مصدق برای او ارزان تمام نمی‌شد، بنابراین در تمام دوران رضاشاه، دکتر مصدق در تبعید و زندان و برکنار از خدمات بود، تنها حیاتش را حفظ کرده بودند؛ برخلاف رفتاری که با مرحوم مدرس کرده بودند. تا اینکه جنگ دوم بین‌الملل پیش آمد. در آن جنگ و در سال ۱۳۲۰، بیگانگان (انگلستان، آمریکا و شوروی) از همه طرف وارد ایران شدند. این یک تضاد بین آنها و یک دوران خاص است؛

---

\* مصاحبه سیمای جمهوری اسلامی ایران درباره‌ی دکتر محمد مصدق در سالروز فوت ایشان، مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۱۴ با زنده‌یاد مهندس بازرگان که از نوار برداشت و ویرایش شده است.

می بایستی رضاشاه را بیرون کنند و تاحدودی برای انجام کارهای خودشان به ملت یک راحتی و آزادی نشان بدهند. دوران نسبتاً آزادی ایجاد شد که از اول استفاده کنندگان از آن آزادی، حزب توده یعنی کسانی بودند که در حمایت قشون و سیاست شوروی قرار داشتند؛ آنها بهره‌مند شدند و فعالیت سیاسی خود را شروع کردند. از آن زمان بود که ملت هم در صدد استفاده از این فرصت و جلوگیری از خطراتی شد که تسلط برخی احزاب و دولت شوروی و خارجی می توانست در ایران داشته باشد.



مجدداً روح ملت و وطن پرستی زنده شد. طبیعی بود که شاخص و رهبر این کار شخصی بهتر از دکتر مصدق نمی توانست باشد برای اینکه سایر این مردان یا شهید شده و یا فوت کرده بودند. به این ترتیب جبهه ملی تشکیل شد. اشخاص دور مصدق جمع شدند و اول اقدام دکتر مصدق تقاضا و مطالبه‌ی آزادی انتخابات بود؛ برای اینکه مصدق پایه‌گذار و معتقد به قانون اساسی و حکومت دموکراسی و پارلمانی و مشروطیت بود. بنابراین او را باید طلب کنیم و طبیعی است که اول چیزی که او مطالبه می کرد و مردم هم می خواستند تشکیل مجلس شورای ملی و انتخابات آزاد بود.



دکتر مصدق نماینده‌ی مردم تهران در مقابل مجلس شورای ملی در میان مردم

در انتخابات دوره شانزدهم، جبهه‌ی ملی توانست عده‌ای معدود، ولی بسیار متحرک و موثر، به رهبری مصدق، در مجلس داشته باشد. اولین شعار و برنامه‌ی جبهه‌ی ملی، کوتاه کردن دست انگلیس از دخالت در ایران بود. آن موقع سلطه‌ی خارجی از دو ناحیه در ایران صورت می‌گرفت، یکی از ناحیه‌ی روس و دیگری از ناحیه‌ی انگلستان، مخصوصاً بیشتر از ناحیه‌ی انگلیس؛ و ملت ایران دردهای خودش را ناشی از این دو قطب می‌دانست. دولت انگلیس از طریق شرکت نفت اعمال نفوذ می‌کرد و در واقع فعالیت‌های ایران، بر مدار و بر محور منافع شرکت نفت ایران و انگلیس می‌گشت که سهم خیلی ناچیزی (فقط ۱۶ درصد) به ایران می‌دادند. بنابراین عقیده‌ی عمومی - و مخصوصاً دکتر مصدق - این بود که ما باید دست نفوذ و دخالت انگلیسی‌ها و شرکت نفت را از ایران کوتاه کنیم تا خوزستان آزاد شود؛ چون خوزستان تقریباً در اسارت شرکت نفت بود و انگلیسی‌ها برای اینکه کارگر ارزان داشته و کارگران در اسارت آنها باشند، مانع از این می‌شد که در خوزستان و در جنوب ایران فعالیت‌های کشاورزی و تجارتي صورت گیرد تا مردم مجبور باشند منحصراً به استخدام شرکت نفت در بیایند. در واقع خوزستان ما یک جزیی بود از نفوذ و تسلط و عاملیتی که انگلستان بر دولت ایران داشت؛ می‌شود گفت که یک مستعمره‌ای بود تحت فرمان انگلیسی‌ها. بنابراین برنامه‌ای مطرح شد؛ به‌طوری‌که

خود مرحوم مصدق اقرار کرده بودند - گمان می‌کنم زمانی که زندان بودند یا شاید بعد از شهادت دکتر فاطمی بود - راه‌حلی که پیشنهاد شد، یعنی ملی کردن نفت ایران برای کوتاه کردن دست انگلیسی‌ها از دخالت در مملکت، راه‌حلی بود که دکتر فاطمی، وزیر خارجه دکتر مصدق پیشنهاد کرده بود. به این ترتیب، عنوان شد که ما می‌خواهیم نفت را ملی کنیم. همه با این عمل موافق بودند به جز حزب توده و طرفداران شوروی و مأموران آنها که آنها راه‌حل الغاء یعنی لغو قرارداد نفت را به انگلیس‌ها پیشنهاد کردند و منظور آنها این بود که امتیازی هم به روس‌ها داده شود. در حالی که فرمول دکتر مصدق این بود که نفت باید ملی شود به این ترتیب که نه باید به آمریکا بدهیم نه به شوروی، نه انگلیس، نه به هیچ کس دیگر؛ یعنی همین فرمول معروف «موازنه‌ی منفی».

در دوران دکتر مصدق هم این فرمول صحیح و ملی «موازنه‌ی منفی» سیاست خارجی ایران بود. ضمن اینکه چون انگلیس‌ها خودشان این اصل ملی کردن صنایع را پیش آورده و قانونی کرده بودند، بنابراین امکان پیروزی ایران بیشتر بود. در حالی که اگر ما قرارداد نفت‌مان را لغو می‌کردیم، از لحاظ حقوقی و اصولی و اسلامی و تعهدات این کار غلط بود و بی‌آبرویی برای ایران حاصل می‌شد. به این ترتیب در اسفندماه ۱۳۲۹ قانون ملی شدن نفت از مجلس گذشت؛ قبل از آن، دکتر مصدق به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شده بود. مصدق در مجلسی نخست‌وزیر شد که اکثریتش افراد غیر ملی، یعنی طرفدار دربار و شاه و دست‌نشانده‌گان دربار و خارجی‌ها بودند. ولی معذالک هیجان و فشار افکار عمومی و پشتیبانی عمومی ملت طوری بود که خود آنها مجبور شدند دکتر مصدق را به عنوان نخست‌وزیر برگزینند. مصدق هم دولت ملی خودش را یک دفعه روی کار آورد. بعد از آن، پیشنهاد قانون ملی شدن نفت مطرح گردید که تصویب شد. فوران و موج و هیجان عجیبی در ایران و خارج از کشور - خصوصاً در کشورهای مسلمان و عربی‌حول و حوش ایران - برقرار شد. این اول دفعه‌ای بود که در یک مملکت غیرعربی و غیرپیشرفته، علیه امتیازات و انحصارها و قدرتی که ممالک غربی و استعماری داشتند، قانون ملی شدن از مجلس می‌گذشت.

خاطره‌ی من در این جریان‌ات و روابط من با مرحوم مصدق - همان‌طور که اغلب اشخاص و روشنفکران داشتند - رابطه‌ی یک فرد ایرانی با یک رهبر ملی بود، ولی



ارتباط مستقیم ما از زمانی شروع شد که در خرداد ۱۳۳۰ ایشان بنده را مأمور هیأت خلعید و به عنوان رئیس هیأت مدیره موقت شرکت نفت منصوب کرد. طبق قانون ملی شدن نفت می‌بایستی یک کمیسیونی که می‌گفتند مختلط - مختلط از نمایندگان مجلسین - بر اجرای قانون ملی شدن نفت نظارت می‌کرد؛ آن هیأت مختلط و کمیسیون مختلط، که شامل سی نفر از سناتورها و وکلا بود - به عنوان نمایندگان قوه مقننه - هیأت خلعید را انتخاب کرد و سه نفر هم به عنوان نمایندگان و چشم دولت به عنوان هیأت مدیره موقت انتخاب شدند که دو نفر دیگر، از همکاران بنده بودند و هنوز حیات دارند که ان شاء الله زنده باشند. ما به خوزستان رفتیم و طبق سفارشی که دکتر مصدق کرده بود قرار بود ما بیشتر یک نقش حقوقی و تشریفاتی داشته باشیم؛ یعنی به انگلیسی‌ها پیشنهاد کنیم که آنها می‌توانند با همان مزایا و همان وظایف و با همان قوانین حاکم بر شرکت نفت ایران و انگلیس، وظایف و کار خود را ادامه دهند و ما فقط ناظر خواهیم بود و نمایندگان دولت هستیم؛ و نفتی را که با همان قراردادهای به خارج می‌فرستند، به همان ترتیب فروخته شود با این تفاوت که پولش باید به شرکت ملی نفت ایران - یعنی به دولت ایران - داده شود؛ ضمن این که کلیه کارکنان خارجی، خودشان را مأمور دولت ایران بدانند. این پیشنهادی بود که دکتر مصدق به آنها کرده بود، یعنی می‌خواست عمل ملی شدن نفت با کمترین مزاحمت و کمترین اعتراض و کمترین سلب حقوق صورت بگیرد. و البته این پیشنهاد برای این بود آنچه خود شرکت نفت یا مشتریان آن از ایران نفت می‌بردند، به اعتبار خود باقی بماند و راه هرگونه بهانه‌جویی را از آنها بگیرد.

هیأت‌هایی از انگلستان و همچنین از آمریکا آمدند؛ حتی خیلی از کارمندان انگلیس حاضر بودند که کارمند ایران شوند، ولی دولت انگلستان - که آن موقع دولت حزب کارگر بود - با این قضیه موافقت نکردند و قرار شد که انگلیسی‌ها، آنجا را تخلیه کنند. درحالی که از ابتدایی که ما به آنجا رفتیم، تهدیدمان می‌کردند که اگر ما پایمان را از اینجا بیرون بگذاریم کوچک‌ترین ضرری که شما خواهید دید این است که قحطی و بی‌آبی تمام خوزستان را خواهد گرفت، و شما نمی‌توانید یک روز هم این دستگاه را بگردانید؛ و وقتی این دستگاه گردانده نشود - چون در خوزستان همه نان خور شرکت نفت بودند و برق و حمل و نقل شان و مال شان از این شرکت تأمین می‌شد - خوزستان فلج می‌شود.

آقای دریک - که آن موقع رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران بود - ما را به این ترتیب تهدید می‌کرد. بدیهی است که ما می‌گفتیم، نمی‌ترسیم و خودمان اداره‌ی نفت را به عهده می‌گیریم؛ خود ملت ایران حاضر است گرسنگی بکشد. این بود که اینها فکر می‌کردند اگر قانون ملی شدن را قبول نکنند و به رفتن از ایران تهدید کنند، دولت ایران به ناچار تسلیم خواهد شد؛ ولی ما تسلیم نشدیم. در واقع مأموریت و وظیفه و نقش بنده از آن زمان شروع شد که یک مرتبه اداره‌ی تمام این تشکیلات و تأسیسات عظیم به دوش مردم و دولت ایران افتاد با این تفاوت که ۶۰۰۰ نفر متخصص و کارمند انگلیسی که مشاغل کلیدی و اصلی - چه فنی و چه غیرفنی - در دست آنها بود، یک مرتبه آنجا را خالی کرده بودند. بنابراین ما می‌بایستی به همین ترتیب بسازیم، ما هم راهی جز توکل به خدا و اتکاء و توجه به ملت و دولت نداشتیم. خوشبختانه از این سه مقام - به شکر خدا - مساعدت و حسن استقبال و اجابت کامل به عمل آمد. ما کسانی را در تهران و جاهای دیگر می‌شناختیم که بیشتر افرادی بودند که با بنده همکاری داشتند یا سابقه‌ی دانشجویی من را داشتند. من هم در دوران تدریس‌ام در مدارس فنی تهران، روابط نزدیک و صمیمانه‌ای با دانشجویان داشتم. از همان موقع - بدون اینکه پیش‌بینی چنین عملی بشود - تا توانستم مهندسان خودمان و فارغ‌التحصیلان دانشکده‌ی فنی و هنری را سوق می‌دادم که بروند در شرکت نفت کار کنند و شرکت نفتی‌ها را هم تا می‌توانستیم تشویق می‌کردیم - حتی تهدید هم می‌کردیم - که شما باید از اینها استفاده کنید؛ چون قبلاً هم قراردادی وجود داشت که شرکت نفت را مجبور می‌کرد از پرسنل و کارمندان ایرانی استفاده کنند. علی‌رغم بهانه‌گیری و مشکلاتی که ایرانیان در آنجا داشتند، زمانی که آن مأموریت داده شد حدود ۷۰ نفر از شاگردان سابق این دو مدرسه‌ای که من درس می‌دادم و همچنین شاگردان مدرسه کالج خود آبادان، فعال بودند. خیلی از آنها در انجمن‌های اسلامی، با ما همکاری داشتند، بنابراین ما یک عده افراد وارد و مطمئن آنجا داشتیم، و اینها دروازه‌ای شدند برای ورود هیأت‌مدیره موقت و بنده برای اینکه بتوانیم این تشکیلات و تجهیزات را بشناسیم و اداره کنیم و بحمدالله اگر بخواهیم بگوییم افتخاری بود، این که این عمل با موفقیت صد درصد صورت گرفت، یعنی حتی یک ماشین یا جزیی از این دستگاه نخواستیم. آب و برق و حمل و نقل و تخلیه و توزیع و خلاصه، تمام قسمت‌ها و

تشکیلات حسابداری به راه افتاد؛ درحالی که انگلیسی‌ها با همدستی سایر شرکت‌های خارجی محاصره بزرگی را علیه ایران درست کرده بودند، به طوری که ما نمی‌توانستیم حتی یک چراغ برق را که سوخته بود، جایش بیاوریم و لوازم یدکی نداشتیم، و مع‌ذالک ما آنجا را واقعاً به فضل خدا گردانیدیم؛ هم احتیاجات داخلی ایران که آن موقع در حدود ۳۰ هزار تن نفت و مواد نفتی و روغن در سال بود تأمین شد. فعالیت یکی از پلانک‌ها که انگلیسی‌ها روی آن کار می‌کردند - و می‌توانست نصف احتیاجات ایران را بدهد - کماکان ادامه داشت. یک پلانک خیلی بزرگی را هم خود ایرانی‌ها راه انداختند، به طوری که وقتی مرحوم مصدق در سازمان ملل متحد بود، این عمل و مژده‌ی این که پلانک ۷۰ و جدید، که سه میلیون تن تولید سالیانه‌اش بود، راه افتاده است، این خبر مثل یک بمب در آنجا منفجر شد؛ و با انفجار این خبر تمام تبلیغات و تهمت‌هایی که انگلیسی‌ها زده بودند که در ایران و در خوزستان همه چیز به هم ریخته و خراب شده است و مردم، خارجی‌ها را می‌خورند و دزدی و بیکاری هست، با این عمل تکلیف آن همه تبلیغات، و البته پیروزی دکتر مصدق در ملی کردن صنعت نفت مشخص شد.



دکتر محمد مصدق در میان افسران کودتاچی، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

البته آن وظیفه‌ای که برعهده‌ی ما گذاشته شده بود وظیفه‌ای صرفاً اداری و فنی بود که بحمدالله انجام شد. وظیفه‌ی سیاسی و تجارتي زیادی با ما نبود؛ آن وظیفه با دیگران بود که کار می‌کردند ولی اداره‌ی فنی پالایشگاه خیلی خوب انجام شد و دستگاه کار کرد، به طوری که وقتی کنسرسیومی‌ها آمدند، عوض ۶۰۰ نفر خارجی، به ۱۸۰ نفر بیشتر احتیاج نداشتند. خود آنها اقرار کردند و منعکس هم شد که گفتند: برخلاف انتظار ما، بهتر از این نمی‌شد دستگاه‌ها را پاکیزه و منظم نگه داشت.

بعد از ۹ ماه خدمت که بنده آنجا بودم، استعفا دادم و به تهران برگشتم. باید تأکید کنم که اگر چه نهضت مصدق و ملی کردن نفت در ایران تأثیرات مستقیم در خارج از ایران - و از جمله در کشورهای عربی - نداشته، اما تأثیرات غیرمستقیم و تأثیرات علمی و روانی آن، مسلم است و آن موقع هم فوق‌العاده بود. قبل از آن در رأس کشورهای استعماری و خارجی امپراتوری انگلیس قرار داشت و هنوز آمریکا آن مقامی را که بعدها در دنیا پیدا کرد، نداشت. مخصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم، هنوز قدرت نخست جهان انگلستان و شوروی بود.

این سخن به جا و قابل تأملی است که ملی کردن کانال سوئز و قیام ناصر مدیون دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت در ایران بوده است. نهضت ملی، عملی بود که به خود ایران و ممالک دیگر جرأت و جسارت داد که می‌شود با ابرقدرت‌ها رو به رو شد و از راه‌های قانونی و غیرجنگی و غیرحضور و با همان حربه‌ای که آنها داشتند بر ایشان پیروز شد. متفکران و مبارزان ایران، انقلاب اسلامی اخیر را یک پدیده‌ی تازه و مجزا و مستقل نمی‌دانند، بلکه انقلاب اسلامی اخیر ایران و انقلاب کبیر و قیام مصدق اینها دو حلقه هستند از یک زنجیر ممتدی که در تاریخ ایران به نهضت تنباکو به رهبری میرزای شیرازی - که مرجع تقلید عالی قدر آن زمان بود - متصل می‌شوند؛ از آنجا شروع شده و به اینجا رسیده است، و این زنجیر نه تنها در ایران بلکه در سراسر کشورهای اسلامی وجود داشته و وجود دارد و همه به هم مرتبط هستند. شاید حلقه‌ی اولش به دست مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی شکل گرفت که می‌شود گفت تحریک فوق‌العاده‌ای داشت؛ او از پرتحرک‌ترین و هجرت‌کننده‌ترین مردان روزگار و پیشوایان ممالک اسلامی بود که در آن موقع برای وحدت ملل مسلمان و از بین بردن سلطه‌ی خارجی‌ها در کشورهای ایران، افغانستان، ترکیه و مصر و اروپای شرقی فعالیت می‌کرد. سید جمال همه جا آتش

ملیت و اسلامیت را روشن کرد. می‌شود گفت، احیاء و رنسانس کشورهای خاورمیانه و اسلامی به دست سیدجمال الدین پایه‌گذاری شد. برای ما آخرین حلقه‌ی این زنجیر ضد اسارت و استکبار و استعمار، دنباله‌ی همین جریان‌هاست و نوعاً یک تأثیر کلی داشته‌اند. علاوه بر آن، نسبت نهضت دکتر مصدق با انقلاب ماست که به لحاظ زمان خیلی نزدیک به این انقلاب اخیر ما به رهبری آیت‌الله خمینی است که به لحاظ زمان (از ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۸) می‌شود گفت ۲۸ سال بیشتر نگذشته است. نسلی که الان و در سنین بالا، سهم موثری در انقلاب ما داشتند، اینها همان یادگارها و تربیت‌شده‌ها و دست پرورده‌های زمان دکتر مصدق بودند که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم از دوره‌ی مصدق بر شکل‌گیری افکار و اجتماعات و تشکیلات و تربیت قشر جوان- که سهم عمده‌ای در استقبال و اجابت از دعوت و دستور امام داشتند و انقلاب ما را به این مرحله رساندند- نقش بزرگی داشتند.



دکتر محمد مصدق در حال پرخاش به تیمسار آزموده دادستان دادگاه نظامی شاه

**سؤال:** نقش و مأموریتی که در نهضت مصدق و مأموریت دولت انقلاب داشتید، چه بوده است؟  
**جواب:** همان‌طور که گفتم این دو محور، دو حلقه‌ی زنجیر ممتد خروج از استبداد و اسارت در ایران بوده‌اند؛ هم به لحاظ زمان و هم به لحاظ افراد و هم به لحاظ

مأموریت‌هایی که به خود بنده داده می‌شود، اینها به هم ارتباط دارند. به طوری که اتفاقاً اولین مأموریتی که امام به هیأتی دادند - که بنده در رأس آن هیأت بودم - رفتن به جنوب، تنظیم اعتصابات و راه انداختن تأسیسات نفت جنوب به لحاظ تأمین قانونی مصارف داخلی بود؛ یعنی این مأموریت، مرتبط بود با مأموریت سابق بنده. بعد هم که تشکیل دولت موقت و عضویت در شورای انقلاب بود که اینها هم روی سوابق و آشنایی و ارتباطاتی بود که از تجربیات گذشته و شناخت‌ها به وجود آمده بود. بنابراین دو نقش خیلی به هم شبیه و دنبال هم هستند، مخصوصاً از این جهت که هم در نهضت مصدق وظیفه‌ای که از من خواسته بود بیشتر وظیفه‌ی اداری و مدیریت و سازندگی بود، و اکنون هم وظیفه‌ام بیشتر اداره‌ی مملکت و سازندگی است؛ بنابراین هر دو شبیه هم هستند با این تفاوت که این دفعه، کار وسیع‌تر و مشکل‌تر و پر اثرتر است.

بار دیگر، من از پیشامدی که شده است اظهار خوشبختی می‌کنم؛ این، سعادت‌ی بود. همان‌طور که در دوران نخست‌وزیری به خودم وعده می‌دادم و خیلی آرزومند بودم که اول مسافرت‌م به خارج، سفر به ممالک هم‌کیش و همسایه باشد ولی گرفتاری‌های زیاد و کوتاهی مدت، این اجازه را نداد. البته خوشبختانه یک سفرم به الجزایر بود، ولی غیر از الجزایر - که به این وسیله یک تجدید عهد و کلامی با برادران مسلمان شد - امکانی پیش نیامد و امیدوارم که فرصت‌های بهتری برای تماس بیشتر در آینده ایجاد شود.

«والسلام»

## نقش استاد مطهری در شورای انقلاب\*

بسم الله الرحمن الرحيم

• چون می‌خواهیم از نقش استاد مطهری در شورای انقلاب ارزیابی داشته باشیم از جناب مهندس بازرگان تقاضا می‌کنیم نظرشان را در مورد نقش استاد در شورای انقلاب بفرمایند.

□ بسم الله الرحمن الرحيم؛ اگر حافظه‌ی بنده درست یاری کند، اولین دعوت و اعلام پیام امام به افرادی که قرار بود، در شورای انقلاب عضویت داشته باشند، توسط مرحوم مطهری انجام شد. از خیلی وقت پیش مذاکراتی انجام گرفته و مشورت‌هایی شده بود. البته در آن مسافرتی هم که بنده در پاریس خدمت امام رسیدم، فهرستی از اسامی افراد را خواستند که خدمتشان دادم. آقای دکتر بهشتی بعد آمدند و مبلغی هم از طریق تلفن و غیره داده شد. ولی به صورت رسمی، رساننده‌ی پیام از طرف امام، ایشان (مرحوم مطهری) بودند که مأمور بودند افرادی را نامزد و پیشنهاد کنند. البته این مأموریت در یک جلسه‌ای در منزل خود ایشان مطرح شده بود که ایشان کاندیداها و نامزدها را بخواهند و از پذیرش هر کدام مطلع شوند و احیاناً اگر افراد شرایطی دارند، بپرسند و پاسخ بگیرند تا در نهایت، نتیجه را به پاریس اطلاع بدهیم. یکی این یادم هست، یکی هم مأموریت قبل از تشکیل دولت موقت، یعنی مأموریت جا انداختن اعتصابات نفت و تنظیم آن که در منزل بنده در مورد آن صحبت شد و ایشان پیشنهاد کردند و از همان جا هم به پاریس تلفن کردند. این پیشنهاد هم از طرف ایشان بود که هیأتی دو نفری به ایشان معرفی بکنم. ایشان عضو شورای انقلاب بودند، چه آن زمان که شورای انقلاب رسمی شد و یا

---

\* مصاحبه‌ی مورخ ۱۳۵۹/۱/۲۹ دفتر تبلیغات امام خمینی با زنده‌یاد مهندس بازرگان درباره‌ی نقش استاد شهید مرتضی مطهری در شورای انقلاب اسلامی ایران که از نوار برداشت و ویرایش شده است.

۲۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
قبلش، ایشان به طرق مختلف وجود و حضور داشتند؛ ایشان یک استاد معظمی  
بودند. در مذاکرات، آنجا که باید، ایشان حرف می زد. این خصوصیت مطهری بود  
که عطش کلام نداشت، و اصرار اینکه در هر امری دخالت بکند و نظر بدهد و یک  
حالت آمریت داشته باشد؛ اینها در ایشان نبود. بیشتر دخالت‌های ایشان و نظریاتشان  
در شورای انقلاب در همان اهداف عمومی و علاقه و عقیده و ایمانی بود که همه‌ی  
ما داشتیم. یک مقدار هم روی اینکه بیان‌کننده‌ی خواسته‌های امام باشند و بعد هم  
نتیجه را منتقل کنند. یعنی از این نظر، ایشان توجه و رسالتی برای خودش تلقی  
می کرد و این به این معنا نیست که سایر آقایان از امام دور و یا مخالف نظریات امام  
بودند بلکه آقای مطهری یک حالت به اصطلاح واسطه و نمایندگی علاوه بر سایرین  
داشت؛ یعنی مثل اینکه امام به گفته و نظر ایشان اعتماد بیشتری داشتند. البته باز هم  
می گویم که هیچ مشکلی با سایرین وجود نداشت.



• خب، شما اشاره کردید به اینکه شورای انقلاب قبلاً هم تقریباً بوده، یعنی اسمش رسماً اعلام  
نشده بود اما افرادش فعال بودند. این نکته را می‌شود بیشتر توضیح بدهید، یعنی سوابق شورای  
انقلاب را در پاریس یا بتوانیم بگوئیم جلوتر از سال ۱۳۴۲ که امام تبعید می‌شود، بعد از آن یا حتی  
بتوانیم روابط شورای انقلاب را قبل از سال ۱۳۴۲ یعنی آن زمان‌هایی که شما هم تشریف داشتید و



همکاری می کردید به طور خلاصه توضیح دهید.

□ از زمانی که قیام داغ روحانیت از قم شروع شد و شور اولیه ی آن قیام- لااقل عنوان ظاهری و بهانه و انگیزه اش- یکی انتخابات انجمن های شوراهای شهرستان بود و دیگری مسئله ی اصلاحات ارضی که آن موقع مراجع یا علمای صدر اولی حضور داشتند. و از همان ابتدا کسانی به خصوص با آیت الله خمینی بیشتر ارتباط داشتند، هم از علما، هم از بازاری ها، و هم شاید کم و بیش دانشجویان و روشنفکران، چون البته آن موقع ایشان خارج از حوزه ی علمیه زیاد شناخته شده نبودند. خود ما هم که در نهضت بودیم، آن موقع ما در زندان بودیم. یادم هست فقط یک بار با آقای دکتر سبحانی به قم رفتیم و خدمت امام رسیدیم. هنوز حضورشان در صحنه اعلام نشده بود و شناخته شده نبود. ملاقات ما بیشتر برای آشنایی، و برای اینکه آشنایی پیدا شود و ایشان را ببینیم. قیامشان هم برای ما شناخته شده نبود، البته از این طرف و آن طرف چیزهایی شنیده بودیم ولی به صورت جدی هنوز برای ما مطرح نبود. ما هم به صورت گروه های ملی و مذهبی و اسلامی و فعالیت های انجمن های اسلامی و غیره که سال ها بود در قالب نهضت مقاومت و ... فعالیت داشتیم. معلوم بود که ایشان از این چیزها زیاد اطلاع ندارند. بعد از آن ملاقات، ما بار دیگر به زندان افتادیم و به کلی از ایشان دور بودیم. آن وقت در جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که در واقع انفجار اولیه ی یک انقلاب به رهبری آقای خمینی بود، باز اطلاعات و آشنایی ما از طریق کسانی بود که به زندان افتادند؛ یک عده ورامینی بودند، یک عده بازاری بودند، یک عده میدانی بودند، و یک عده شاید دانشجوی، و یک عده علما بودند که این ها به زندان آمدند؛ ما در زندان یک مقدار با جریان ۱۵ خرداد آشنا شدیم و تنها گروهی که در زندان برای شهدای ۱۵ خرداد مجلس ختم برپا کرد، همین ماها دوستان نهضت آزادی بودیم. برای جبهه ی ملی، آن موقع ابهام وجود داشت؛ شاید هم یک مقدار محافظه کاری داشتند. به این ترتیب، آن هسته ای که حول و حوش امام بودند، نظر می دادند و یا نظر و دستورات ایشان را اجرا می کردند، به اسامی مختلف شکل گرفتند مخصوصاً میان وعاظ و روحانیون که بعداً شاید همین روحانیون مبارز را پایه گذاری کردند. آن موقع ما با آنها آشنا بودیم. بعد از اینکه از زندان بیرون آمدیم، از ارتباطاتشان اطلاع داشتیم. گاهی وقت ها رساله ی امام و اعلامیه های ایشان پخش می شد. این جریانات تا دو سال قبل ادامه یافت. در هر حال

دوستان ما - و خود بنده - چون با ایشان (امام) ارتباط مستقیم نداشتیم، به آقایان دیگری که فکر می کردیم آنها ارتباط دارند، می گفتیم و خیلی هم مصمم بودیم چون اطلاعات صحیح و کامل به امام نمی رسید؛ مخصوصاً این اشکال بود که دستوراتی که ایشان می دادند، نظریات یا اعلامیه هایشان گاهی برای ما با تردید همراه بود که آیا از طرف امام است یا نه، و این اخلاص گری از آن موقع شروع می شد، مردم خیلی ها نمی دانستند که واقعاً این امر و نظر چیست؟ از آن موقع، خیلی از ناحیه ی دوستان و بنده اصرار شد که خدمت آقا اطلاع بدهیم که ضرورت دارد ایشان یک عده ای را که پیش دیگران معروف اند، به طور سری - البته ما می گفتیم آشکار باشد بهتر است - به عنوان نمایندگان خاص خودشان معرفی کنند؛ حالا به همه هم معرفی نمی کنند لاقلاً به دست اندرکاران نهضت بگویند که اگر نظری و اطلاعات و پیشنهادی دارند و چیزهایی به فکرشان می رسد، از طریق این افراد به امام برسانند. چون این امر خیلی مشکل و خطرناک بود و بعد هم می بایست فقط این آقایان واسط و ناشر باشند تا مردم تکلیفشان را بدانند، بنابراین پیشنهاد شد که یک شورایی شکل گیرد. و قرار شد که شورا، واسط و ناشر نظریات و راهنمایی ها و دستورات امام باشد؛ منتهی کلمه ی شورا مثل الان مطرح نبود. کما بیش هم به این جهت می رفت که یک عده ای که بیشتر با امام ارتباط دارند از آنها پرس و جو شود، ولی هنوز شورا به معنای اخیر آن شکل نگرفته بود. وقتی این پیشنهاد به پاریس فرستاده شد، سریع پذیرفته شد، چون از نظر ایشان هم ضرورت داشت و احتیاج بود؛ دیگر صحبت از تعارف و تفنن هم نبود. به عقیده ی امام مردم هم این حرکت را می بینند و استقبال می کنند، بنابراین یک چنین چیزی خیلی واجب است. ایشان علاوه بر این مسئله یک نظر هم نسبت به آینده داشتند که اگر دولت یا مجلسی تشکیل شود یا ایشان بتوانند کاندیدهایی بدهند یا روی کاندیداها نظر داشته باشند، این بود که از من یک صورت خواستند؛ خودشان هم تصدیق کردند که این افراد متعلق به دسته جات مختلف باشند و چون می خواستند این افراد مورد اعتماد ایشان باشند، گفتند که حتماً باید مسلمان و عامل به فرایض و از این بابت، بدون ایراد باشند. بعید نیست که چنین صورت و مشورتی را با دیگران هم کرده باشند. اما امر مسلم این است که در مقایسه با آنهایی که بعداً شورای انقلاب را تشکیل دادند، آن صورتی که من به ایشان دادم هم از جهت گروه ها متنوع بود و انحصار به گروه نهضت



استاد مطهری در کنار علامه علامه سید محمدحسین قاضی طباطبایی تبریزی

این فهرست هم از جهت شغل متنوع بود، یعنی در آن ملا بود، بازاری بود، اداری بود، دانشگاهی و حتی نظامی بود. خود من اسم مرحومان، طالقانی و مطهری را داده بودم که ایشان گفتند، لازم نیست، خودم در نظر دارم و شما غیر از علما صورت بدهید. بعد که به تهران برگشتیم - البته دکتر یزدی آنجا بود و رابط هم دکتر یزدی بود - حتی آئین‌نامه‌ای نوشته شده بود و هنوز اسم شورای انقلاب بر آن نبود. یک یا دو هیأت در نظر بود که یکی کارهای اداری و سیاسی مملکت را - اگر مملکت به دست ما افتاد - سامان بدهد، و یک گروه هم هیأت رهبری و مبارزه و انقلاب. تقریباً عده‌ای معین شده بود که دور هم جلسه داشتیم و با پاریس هم ارتباط می‌گرفتیم. آن موقع باز کلمه‌ی انقلاب در کار نیامده بود. این دو هیأت و اکثر افرادی که معین شده بودند از همان لیستی بود که آنجا خدمتشان داده بودم؛ بعداً

برخی اضافه شدند. شورا یواش یواش داشت صورت رسمی و قطعی پیدا می کرد و این بود که امام خارج از این افراد شخصی را معرفی نکردند. محل مأموریت این شورا را هم تشکیل دادیم، یعنی شورا آشکار و صریح و علنی بود. البته در عین اینکه شورا در درجه و سطح اول بود، کارها انحصاراً به وسیله شورا صورت نمی گرفت.

• آخرین سؤالم را به این صورت مطرح می کنم که با توجه به اینکه سوابق آشنایی شما را با استاد مطهری حداقل در تاریخ معاصر خوانده ایم، اما این آشنایی را بیشتر توضیح بدهید و نیز یک اشاره ای بکنید به علت ترور از دیدگاه خودتان.

□ یعنی می خواهید هم سوابق را بگویم و هم ترور را؟

• که سؤالمان تمام شود.

□ عامل اصلی و سوابق آشنایی من با مرحوم مطهری این بود که تقریباً هر دوی ما مثل بیشتر کسانی که در آن زمان همکاری داشتیم، یک نوع فکر می کردیم؛ یعنی مبنای هر دوی ما اسلام و مسلمانی بود- هم از جهت مثبت و هم از جهت منفی- وجه مثبت اش اشاعه و فهماندن اسلام بود که مرحوم طالقانی و آقای دکتر سبحانی هم همین عقیده را داشتند؛ این که اسلام آن طوری که واقعاً هست شناسانده شود، و نه آن طوری که مطابق سلیقه و عقیده خودمان باشد. در مرحله اول هم اسلام را به قشر تحصیل کرده و روشنفکر معرفی کنیم، چون آن ها دورتر بوده اند و البته در مملکت مؤثرتر هم هستند. تا اسلام فقط جنبه نظری نداشته باشد، در جنبه اجتماعی و فردی، و در عمل و زندگی پیاده شود.

جهت منفی هم این بود که چه مرحوم طالقانی، چه مرحوم مطهری و چه بسیاری دیگر از آقایان که هستند و با هم همکاری داشتیم، خطر بزرگ و دشمن اصلی را مارکسیسم می دانستیم. یعنی دو مکتب را در دنیا و در سطح بالا، مؤثر می دانستیم و این دو مکتب هم روز به روز بیشتر خودشان را نشان داده اند؛ به تصدیق خود اروپایی ها، این دو مکتب اسلام و مارکسیسم است که من در یکی از کتاب هایم به آن پرداخته ام.<sup>۱</sup> بنابراین ضمن اینکه می خواهیم اسلام را معرفی، و سعی کنیم که شناخته و اجرا و پیاده شود؛ باید با سموم و خطراتی که مارکسیسم پیاده می کند

---

۱. کتاب «علمی بودن مارکسیسم» در سال ۱۳۵۴ تألیف شده و اکنون یکی از دو اثر مندرج در جلد دهم مجموعه ی آثار است که با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

نقش استاد مطهری در شورای انقلاب \_\_\_\_\_ ۳۳  
(مثلاً با نفوذی که در طبقات کارگر و زحمت کش دارد و مخصوصاً در روشنفکران و تحصیل کرده‌ها)، مقابله کنیم. در واقع ماده دوم برنامه‌ی مرحوم مطهری و طالقانی و عده‌ای از دوستان- الحمدلله زنده و حاضراند- این بود که این دشمن را بشناسیم و با او روبه‌رو شویم، و مردم و ملت و مملکت و همچنین خود اسلام را از گزند مارکسیسم برکنار کنیم.



در این مورد، مرحوم مطهری خیلی توجه و دقت داشت که به نام اسلام و تحت این لوا، خواسته یا ناخواسته افکار و مقوله‌های مارکسیستی با تغییر لباس و صورت، و با جلب نظر قلوب مطرح نشود. شاید یک علت تفاهم و همکاری متقابل ما اینها بوده، ضمن اینکه به اسلام علاقه و عقیده داشتیم؛ و همان‌طور که در مرام‌نامه‌ی نهضت

۳۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش‌گامان آزادی هم آمده است، ما اسلام را به عنوان وسیله و عامل پیشبرد اهداف دیگرمان - حتی اگر این اهداف حق هم باشند - نمی‌خواستیم؛ برعکس، ما همه را تابع می‌دانستیم و خیلی هم علاقه‌مند بودیم که اسلام اصالت خود را از دست ندهد. شاید علت اینکه ایشان اولین هدف این ترورها شد، روی دشمنی و کینه‌ای شود که همین تیپ اشخاص، زخمی یا نارحت بودند از این که چرا امثال مطهری، تحت تأثیر افکار مارکسیستی نیستند؛ افکاری که باطناً واجد ضدیت و خشونت و تضاد است. افکاری که شدیداً مارکسیستی است اما اسمش را انقلابی می‌گذارند؛ و تازه، بعد هم در برابر آن‌ها (مارکسیسم) مکتبی را باز کرده‌اند و از آن حفاظت می‌کنند. از این بابت نسبت به مرحوم مطهری یک عداوت خاصی وجود داشت؛ شاید به این دلیل بود که اولین هدف این گروه، مرحوم مطهری شد. و این اتفاق، آن شبی رخ داد که با هم جلسه داشتیم، جلسه‌ای که گمان کنم با عده‌ای دیگر در ابتدای دهه‌ی ۱۳۳۰ شروع شده بود و البته در زمان شاه، این گونه فعالیت‌ها مخفی انجام می‌شد.

• من دیگر سئوالی ندارم، شما مطلب خاصی به نظرتان نمی‌رسد؟

□ نه، دیگر چیزی نیست.

## در بزرگداشت دکتر محمد قریب\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ  
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»<sup>۱</sup>

دوستان عزیز و پزشکان ارجمند

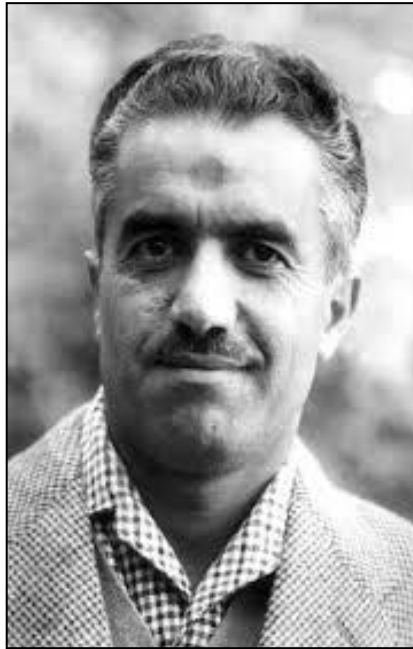
○ تشکر از بنیان مجلس و سمینار و حاضرین و شرکت کنندگان به نام :

آن مرحوم به وکالت صمیمیتی که داشتیم  
خانواده‌ی غایب که خودش تأسفی است  
افتخاری که دادید  
شخصی و دوستی دیرینه  
ملی و مملکتی  
خودم به صفت

---

\* این اثر دست‌نوشته‌ی محورهای سخنرانی در سمیناری برای ششمین سالگرد وفات (۱۳۵۳/۱۱/۱) مرحوم دکتر محمد قریب در ۲۹/۱۰/۱۳۵۹ است که بازنویسی شده‌ی آن تقدیم می‌شود.  
۱. مائده (۵) / ۴۸ : ... و اگر خدا می‌خواست شما را امتی واحد می‌ساخت، ولیکن (چنین نکرد) به جهت آزمایش شما در آنچه که به شما عطا گردیده (در قرآن)، پس پیشی گیرید در امور خیر که بازگشت همه‌ی شما به سوی خداست پس (در آن هنگام) شما را به آنچه که در آن اختلاف داشتید، آگاه می‌کند.  
(به نقل از م.آ.م، بعثت (۱)، ص ۴۹۷)

○ برای این اقدام، دانش بروزانه، و خدمت گزارانه و شجاعانه، یعنی بانی خیر و افزایش و بالا بردن سطح دانش پزشکی شدن (بعد از مرگ، ز گهواره تا گور دانش بجوی)



دکتر محمد قریب

○ خدمت و شہامت شما از این بابت که در دورانی که انگار تنها وظیفه شعار دادن، بد گفتن و تخریب و بحث‌های سیاسی اختلافی است و بانیش را انقلاب می‌گذاریم. شما به فکر تبادل نظرهای فنی و تعالی و تدارک علمی و تخصصی می‌روید. چیزی که مملکت فوق‌العاده احتیاج دارند. سازندگی دانشی، خصوصاً در دورانی که هم تحقیر و توهین نسبت به شخص شما می‌شود و هم به تحصیلی که کرده‌اید و به شغل و تخصص و علم شما.

○ از مسائل و یادگارهای دوران بعد از انقلاب ما همین دعوا و مقابله تخصص با تقوا و مکتب است (که خوشبختانه امام حق کلام را در مورد ارتشیان اخیراً ادا کردند. که آدم را یاد مشاجره فرشتگان با خدا در روز اعلام خلیفه‌ی الله می‌اندازد: نگاه به فساد و خون‌ریزی کرده، با چشم بدینی است. [فرشتگان می‌گویند]:



«وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»<sup>۱</sup>

خدا در مقابل، علم و دانش آدم را به رخ آن‌ها می‌کشد و برتری و دستور سجده می‌دهد (خودتان را به دلیل طاعت و تسبیح و تقدیس کافی ندانید بلکه در برابر اعلم بودن متواضع هم بشوید).

○ در برابر این داستان قرآن و در برابر فرمایش علی علیه‌السلام (باب علم) که: «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ سَيَّرَنِي عَبْدًا»<sup>۲</sup> چه می‌گوئید.

○ قرآن در برابر ادعاها، افتخارات، امتیازات و برتری جویی‌ها و مکتب‌بازی‌ها و انحصارگری‌ها می‌فرماید: زور نزنید که امت واحد تشکیل شود (خصوصاً که همه زیر پرچم شما بیایند) اختلافات را حواله به آن دنیا بدهید، خدا حل خواهد کرد. فعلاً «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» بازگشت و حسابتان با من است.

○ حرفه‌ی پزشکی و پزشکان از آن امت‌هایی هستند که خوب می‌توانند در این مسابقه پیروز شوند. و خیلی‌هاشان پیروز شدند و می‌شوند مانند مرحوم دکتر قریب. دریافت و درآمد داشت اما خمس و زکات آن را به وجه اوفی می‌داد.

زکات علم تعلیم است و اضعاف مضاعفش تحقیق و مطالعه و بعد خدمت بالینی و معالجه در دانشکده و مرکز طبی کودک. بیش از حقوق دریافتی و آن چه در مطب می‌گرفت، می‌دانم که خیلی در راه‌های خیر و به مستحقان می‌پرداخت و از هر دو بابت لذت می‌برد (هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برون آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری واجب). نَسِيْبًا لَهُ وَ لَكُمْ.

○ خوب درس خواند (چه در ایران و چه در فرانسه و چه در آمریکا) و غیر از درس، خوب چیزهایی فرا گرفت و ارمغان‌های خوبی به وطن آورد ثابت کرد که اروپا رفتن و دانشگاهی شدن. خود فروختن و وابسته شدن نیست بلکه بالعکس بی‌نیاز کردن و خودکفا شدن از آنهاست.

۱. بقره (۲) / ۳۰: ... در حالی که ما به شکرانه‌ات تو را تسبیح می‌نمائیم و برای تو (یا به سوی تو و به سود تو) تقدیس می‌کنیم...

(به نقل از م.آ. ۱۸، بازگشت به قرآن (۱)، ص ۱۷۸)

۲. از علی (ع): هر کس به من حرفی بیاموزد پس مرا بنده‌ی خود کرده است.

○ خاطره‌ی روز حرکت به اروپا: گل‌هایمان را نبرید، چیزهای بدشان را بگذارید و خوبشان را بیاورید (صافی باشید). قریب و خیلی‌ها همین‌طور بودند. هر موجود زنده و سالم در تبادل با محیط چنین است. ای کاش که در انقلاب فرهنگی اسلامی هم صافی داشته باشند. همه چیز را به دلیل قدیمی بودن بیرون نریزند و تعصب و تحجر نداشته باشند.

○ هر جا که خدا و نعمت‌هایش هست و آدم هست، شیطان هم هست. از این جهت ما را احاطه دارد. کارش ایجاد غرور و تکبر است. روحیه و استدلال خود را به ما تلقین می‌کند: تکبر و قیاس برتری، به دلیل برتری علمی و طبقاتی و غیره.

پزشکان ما و همه‌ی تحصیل‌کرده‌های ما خصوصاً اروپا و آمریکا رفته‌ها این عیب را داشته و دارند. هر علمی به صاحب خودش بر نمی‌دهد:

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»<sup>۱</sup>

○ ولی نه همه این‌طور بودند و نه همه این‌طور ماندند: توبه و بازگشت که دنباله‌ی داستان آفرینش و گزینش انسان است. شاید آن در آن برنامه‌ی بازدید مجروحین جنگی بودم و بنده که با صنف پزشکی تجدید عهد دوستی و ارادت دارم.

○ برای دکتر قریب و سایر رفتگان، علی‌الخصوص شهیدشدگان جبهه‌های جنگ رحمت و اعتلای درجات و برای همه‌ی پزشکان و استادان و دانشجویان کسب درس و تحصیل و فیض خیرات و خدمت در راه خلق.

---

۱. اعراف (۷) / ۱۷۵ و ۱۷۶: و بر آن‌ها خبر شخصی را بخوان که از آیات خود به او دادیم ولی بیرون آمد، شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد.

و اگر می‌خواستیم او را بدان وسیله رفعت و بلندی می‌دادیم و لکن تمایل و توقف در (تبعات زندگی) زمین و پیروی از هوای نفس خود کرد، ...

(به نقل از م. آ. ۱۹، بازگشت به قرآن (۲)، ص ۴۱۵)

## شهادت دکتر مصطفی چمران

### از نگاه معلم و مرشد\*

برای شناخت بهتر و بیشتر دکتر چمران توفیق یافتیم با آقای مهندس بازرگان مصاحبه‌ای داشته باشیم، که عیناً درج می‌گردد.

**سؤال:** شهادت دلاورانه‌ی دکتر مصطفی چمران وزیر دفاع دولت موقت را به جناب عالی تسلیت و تبریک می‌گوییم. ضمن آنکه خواهش می‌کنیم خاطراتی را که از آن مرحوم دارید، برای خوانندگان هفته‌نامه‌ی مردم ایران (جاما) نقل فرمایید. این را هم می‌خواستیم بپرسیم چرا با وجود اینکه دکتر چمران همیشه افتخار به شاگردی شما می‌کرد و عضو نهضت آزادی ایران بود، لیکن شما اعلامیه و اطلاعیه‌ای در شهادتش ندادید؟

**جواب:** اولاً بنده نیز افتخار به داشتن چنان دانشجوی قدیمی و دوست و همکار نازنین می‌نمایم. ثانیاً قبل از هر کس نهضت آزادی و بنده اطلاعیه‌ی تسلیت و شهادت را برای خبرگزاری پارس و رادیو و تلویزیون دادیم. ولی از آنجا که آقایان متولیان و انحصارگران، دستگاه‌های دولتی را ملک به غنیمت گرفته‌ی خود می‌دانند، اجازه نمی‌فرمایند چیزی که نام و نشان از ماها و از نمایندگان اقلیت داشته باشد، حتی از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش گردد. یقیناً فکر می‌کنند که با اسم و صدای ما مملکت متشنج خواهد شد و ضد انقلاب مسلط خواهد گشت. شاه و ساواک هم همین نظر و وحشت را نسبت به ما داشت.

---

\* مصاحبه با مهندس بازرگان به مناسبت شهادت دکتر مصطفی چمران به نقل از نشریه‌ی هفتگی جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران «جاما»، شماره ۱۱۶، پنج‌شنبه ۴ تیر ۱۳۶۰.

**سؤال: شهید چمران را از چه زمان شناختید و چه روابطی با ایشان داشتید؟**

**جواب:** آشنایی و ارتباط من با شهید چمران از دانشکده‌ی فنی در حدود سال‌های ۱۳۲۵ شروع شد. ایشان همدرس با مهندس امیرانتظام و یکی از پر استعدادترین شاگردان آن دانشکده بود. من در اول شیفته‌ی خط و انشاء و نقاشی ایشان شدم و به زودی دیدم این جوان برخلاف معمول، هم در درس نظری برجسته است و هم در درس عملی دانشکده و علاوه بر آن، مسلمانی خدمت گزار و باایمان و بامعرفت می‌باشد. وی از اعضای علاقه‌مند انجمن اسلامی دانشجویان و بعدها انجمن اسلامی مهندسين شد و به این ترتیب با یکدیگر همکاری نزدیک پیدا کردیم، که تا لحظه‌ی شهادتش ادامه یافت.



دانشکده فنی، سال ۱۳، شهید چمران در جمع دوستان دانشجو

**سؤال: آیا مرحوم چمران در آن ایام فعالیت سیاسی نیز داشت؟**

**جواب:** به اقتضای زمان و در برابر گروه‌های چپی، چمران در جرگه‌ی ملی‌یون طرفدار دکتر مصدق و فعالین برای نهضت ملی شدن نفت قرار می‌گرفت. ولی یادم نیست هنگامی که برای مأموریت خلع‌ید از شرکت نفت رفته بودیم، از ایشان استفاده شد یا نه. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جزء گروه‌های مسلمان نهضت مقاومت ملی بود و سپس به تدریج که امکانات عمل و دایره‌ی فعالیت و مقاومت در ایران تنگ می‌شد، جوانان پرشور و داغ‌ما، راهی مصر و فلسطین و اروپا و آمریکا می‌شدند.

**سؤال: در خارج از ایران چمران چه فعالیت‌هایی داشته است؟**

**جواب:** چمران مانند عده‌ای دیگر از دانشجویان به آمریکا رفت و آنجا سفری به مصر و فلسطین برای فراگرفتن تعلیمات نظامی چریکی، شورشی و ضد دولتی نمود. در آمریکا آن‌طوری که عقیده و رویه‌ی دوستان بود، هم تکمیل معلومات مهندسی و تأمین معاش می‌نمود و هم در راه اسلام و ایران فعالیت می‌کرد. دکتری در مهندسی را در آنجا گرفت و در مهم‌ترین مؤسسات صنعتی و تحقیقاتی با موضع درخشان کار می‌کرد؛ و با یک خانم آمریکایی که بعداً مسلمان و جزو مخالفین سرسخت شاه و طرفدار مبارزین ایران گردید، ازدواج نموده، صاحب ۴ فرزند شد. در ابتدای ورود به آمریکا به تبلیغ و پخش کتاب‌های شرکت انتشار پرداخته و برای تأسیس انجمن اسلامی ایرانیان در آمریکا زحمت فراوانی کشید. به تدریج که فعالیت محصلین مقیم در آمریکا زیاد می‌شد و شاه و ساواک را مستأصل می‌کرد، دولت ایران با سفارتخانه‌ی ایران به دکتر چمران فشار آورد تا دست از فعالیت سیاسی بردارد و از طرفی به ایشان پیشنهاد شد که می‌تواند در کمپانی بل تلفن در یک پروژه‌ی اتمی با حقوق و مقام بالا استخدام شود، به شرط آنکه دست از فعالیت‌های مبارزاتی بردارد. طبیعی است که چمران دین و میهن خود را به دنیا و زندگی مرفه در آمریکا نفروخت، سهل است که مصمم‌تر به ادامه‌ی مبارزه بر علیه استبداد و استیلا و کمک به برادران فلسطینی و فداکردن زندگی خانوادگی خود شد و خانمش را هم طلاق داد.

**سؤال: چه طور شد که مرحوم چمران به لبنان رفت و آیا از آنجا با شما ارتباط داشت؟**

**جواب:** در یک جلسه‌ی میهمانی که به افتخار و برای دیدار با آقای موسی صدر که در ده یا دوازده سال قبل دایر شده و از بنده هم دعوت کرده بودند، آقای موسی صدر به‌طور خصوصی شمه‌ای از اقدامات خود در لبنان را برای بالابردن سطح فرهنگی، فنی و اقتصادی شیعیان آنجا تشریح کرده و گفت قصد دارد یک مجتمع حرفه‌ای و تربیتی دایر نماید و از بنده راهنمایی خواست. بنده گفتم بهترین شخص که هم مهندس باشد هم متدین و هم مبارز و به درد شما بخورد، مصطفی چمران است. ایشان در مراجعت به لبنان از چمران دعوت کرد و این عقد و پیمان به بهترین وجه در منتهای صداقت و صمیمیت بین آنها بسته شد. چمران خوشحال بود که با این کار خود جوانان شیعه‌ی لبنان را سربازان سربلند نجات فلسطین خواهد کرد و

۴۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
برای امام موسی صدر نیز هم مدیر و مشاور شد و هم راهنمای نظامی در نهضت  
محرومین و فرماندهی عملیات چریکی و گرداننده‌ی گروه نظامی امل نیز بود.



شهید دکتر چمران در کنار امام موسی صدر، لبنان

بنده دورادور از کارها و جان‌بازی‌ها و گرفتاری‌های چمران در آنجا، مطلع می‌شدم و یکی دو بار اطلاعات و مقالات آموزنده در تشریح اوضاع سیاسی لبنان و مخصوصاً شیعیان و اینکه چگونه فداکاری می‌کنند و بیش از خود فلسطینی‌ها در معرض ضربات اسرائیلی‌ها و چپی‌های فلسطینی و احزاب سیاسی قرار دارند، تشریح می‌کرد؛ و تا آنجا که بنده اطلاع پیدا کردم، مخالفت‌های عجیب و دشمنی‌های آقای جلال‌الدین فارسی با امام موسی صدر و با دکتر چمران نیز از همان ایام و مخصوصاً بعد از پادرمیانی‌های امام موسی صدر بین لبنانی‌ها و سوریه آغاز شد. مقالات و گزارشات دکتر چمران راجع به لبنان و شیعیان را روزنامه‌ی پیام مجاهد- نشریه‌ی نهضت آزادی خارج از کشور- در آمریکا منتشر می‌کرد.

**سؤال:** در انقلاب اسلامی ایران آن شهید بزرگوار چه نقشی داشت؟

**جواب:** در پیروزی انقلاب و مأموریت دولت موقت بود که ایشان برای ادای وظیفه و مخصوصاً تدارک و ترتیب جنگ‌های چریکی به ایران آمده بود. بنده

شهادت دکتر مصطفی چمران، از نگاه معلم و مرشد \_\_\_\_\_ ۴۳

دست به دامانش شدم و خواستم معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب را قبول نماید. ایشان به این شرط قبول این همکاری را کرد که از هدف اصلی اش دور نشود. از آن زمان چمران، درگیری‌های نظامی بعدی و ضرورت تأسیس سپاه انقلاب و گروه‌های ضربتی و چریکی مؤمن و فداکار به انقلاب را پیش‌بینی می‌نمود.



اعضای قدیم و جدید کابینه مهندس بازرگان، از ۱۷ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۵ آبان ۱۳۵۸

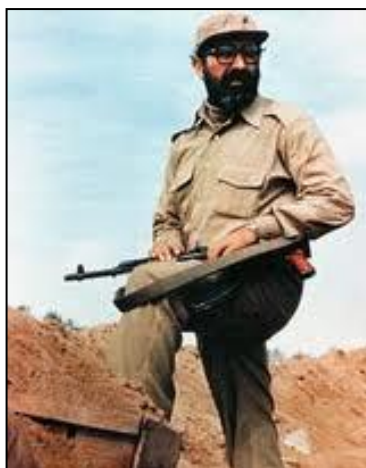
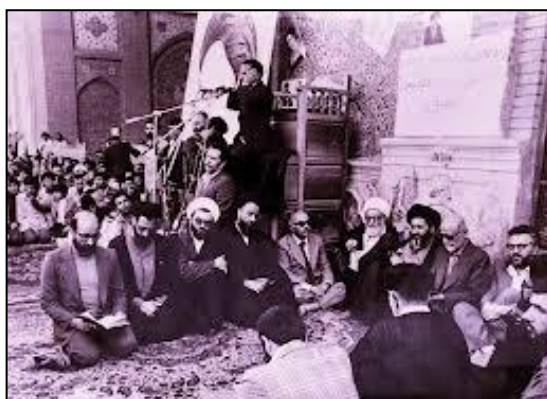
**سؤال:** آیا در این زمینه ایشان امکان و میدان عمل پیدا کرد؟  
**جواب:** متأسفانه به آن اندازه که انقلاب اسلامی ایران احتیاج و ایشان آمادگی و شوق داشت، خیر!

همان‌طور که می‌دانید، از ابتدای دولت موقت در اثر رقابت‌ها بر سر قدرت و روح انحصارگری، کارشکنی‌های زیادی علیه کسانی که مخلص و مطیع مطلق به آنها نباشند، به عمل می‌آمد. علاوه بر آن که تبلیغات خائنه و تهمت‌های ناجوانمردانه‌ای علیه دکتر چمران و دیگر همکاران بنده از ناحیه‌ی چپی‌ها و سپس بعضی افراد غیرعادی یا متعصب مدعی انقلاب و اسلام! به عمل می‌آمد. در همان ایام که ایشان جان‌برکف در سنج و پاوه و سردشت و ارومیه می‌جنگید و به ارتشیان و پاسداران و داوطلبان، روحیه و ایمان و تعلیم و تربیت نظامی می‌داد، این دوستان و مدعیان خدمت و این دشمنان ظاهراً دوست، از تکرار و استمرار بر اینکه چمران مزدور آمریکا و جاسوس موساد و سیا است، دریغ نداشتند. در شورای انقلاب و شورای

۴۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان

عالی دفاع نیز محیط و روی مساعدی برای چمران و گروه‌های بی‌ریا و فداکار ایشان و برای جنگ‌های نامنظم وجود نداشت. ولی چمران با ایمانی خالص، دلی پرشور و جسمی خستگی‌ناپذیر، از این جبهه به آن جبهه، از این مهلکه به آن مهلکه می‌شتافت و به استقبال لقای خدای لایزال و نجات کشورش رفته و بالاخره به درجه‌ی اعلای شهادت رسید، و موفق به وصال جانان گردید. خدا او را رحمت کند و برنامه‌اش و خدماتش را پیروز بگرداند.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»





## برای طالقانی یک اسلام بیشتر وجود نداشت\* اسلام قرآن و سنت محکم و مطمئن پیغمبر

با سلام و تشکر و تجدید تقاضای اینکه با فرستادن یک صلوات، درود رحمت به شهدای ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، و استاد عزیز آقای طالقانی ادای دین بفرمائید. ما برای احترام و اعتبار دادن و عبرت گرفتن از چنین وقایع و حوادث و تذکر و تجلیل دور هم جمع شده‌ایم، در برابر دو پیش‌آمد یا دو واقعه‌ی تاریخی هستیم، یکی ۱۷ شهریور که دیروز باشد و دیگری ۱۸ شهریور که امروز است، آمده‌ایم ادای دین بکنیم به کسانی که حق زیاد به گردن ما و به ملت ما و از جهتی به جهان انسانیت دارند، یادشان را زنده بکنیم و برای خودمان و برای آیندگان درس عبرتی و الگو و نمونه‌ی خدمت بگیریم.

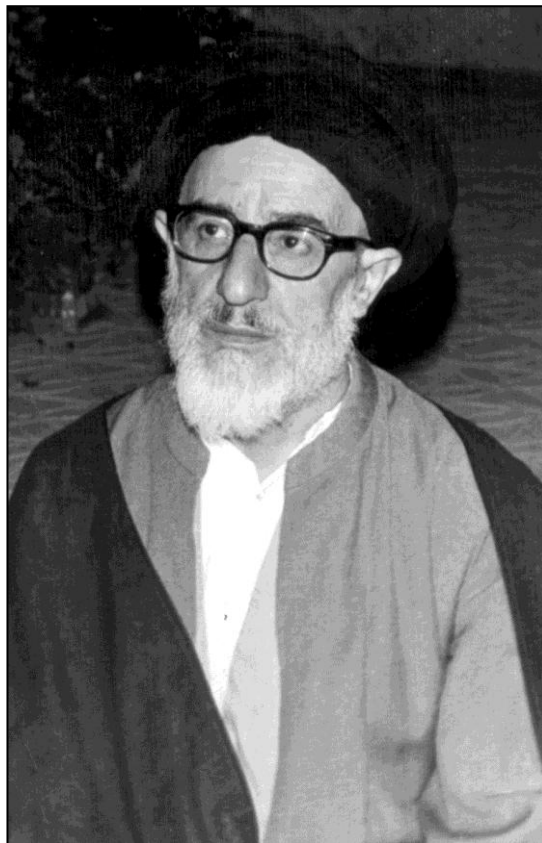
**فرق انسان با حیوان؛** یکی از فرق‌های انسان با حیوان و سایر موجودات زنده این است که آنها محیط و حیات و زندگی‌شان، یک جو جغرافیایی است، در طبیعت زندگی می‌کنند. آنجایی که آب و نور خورشید و آذوقه هست، آنجایی که هوا برای تنفس هست، زندگی‌شان زندگی جغرافیایی است. اما انسان هم در مکان زندگی می‌کند و هم در زمان؛ یعنی هم محیط جغرافیایی دارد و هم در زمان است، یعنی انسان یک موجود زنده‌ای است که محیط حیاتی آن جغرافیایی و تاریخی است. چه بسا وقایع تاریخی و آنچه در زمان اتفاق افتاده و اتفاق خواهد افتاد برایش

---

\* سخنرانی در مراسم ششمین سالگرد رحلت آیت‌الله طالقانی در محفل دعای کمیل، مورخ ۱۳۶۴/۶/۱۸ که از نوار برداشت و مختصراً ویرایش شده است. عنوان سخنرانی از متن گرفته شده و از سخنران فقید نیست. همچنین آیاتی از کلام‌الله مجید که در متن فاقد ترجمه‌اند، ترجمه‌ی آن‌ها در زیرنویس ارائه و منبع آن نیز مشخص شده است (ب.ف.ب).

اثر و اهمیت بیشتری داشته باشد، و هر قدر انسان ظرفیت مکانیش بزرگ تر و مخصوصاً ظرفیت زمانیش عظیم تر و دامنه دارتر- از گذشته‌ی بی‌نهایت دور تا آینده‌ی بی‌نهایت دور- باشد، این رشد و ارزش و شخصیتش بیشتر است، چنین مجالس و چنین یادبودها برای همین است که ما از گذشته استفاده بکنیم.

همین طور که می‌دانید، محیط زندگی بشر، محیط تاریخی آن، وقایع زیادی را ثبت کرده است، جنگ اسکندر با دارا، انوشیروان با عادل، پاستور با اکتشافات و خدماتش، کاشفین علمی، و اشخاص تاریخی بزرگ، مثلاً جنگ‌های رستم و اسفندیار؛ بیشتر این وقایع تاریخی، وقایعی است که سرگذشت و جنگ‌هایی را نشان می‌دهد، رو در رو شدن و مقابله شدن؛ و در بین اینها، حوادث مختلفی که محیط حیاتی و رشد انسان را نشان می‌دهد.



آیت‌الله طالقانی

### دوام یک نظام و حکومت، مشروط به داشتن قدرت و مشروعیت است

وقایع تاریخی هم هست که جنگ‌های بین حق و باطل را نشان می‌دهد، حق با باطل، عدل با ظلم، روشنایی و نور با جهل و تاریکی، این واقعه که من اسمش را دو پدیده می‌گذارم، از نوع آخر است، یعنی تاریخ بر خورد، مقابله و جنگ مابین دو جناح، دو جبهه، دو طرز فکر، دو اردو، دو دسته که یکی منادی حق و خواهان عدالت و عدل است، دنباله‌روی از علم و حقیقت و دانش است، و در برابرش ظلم است و غضب حقوق، استبداد و سلب استقلال و سلب حاکمیت از خود ملت است؛ دعوی بین دولت است و ملت. در بیشتر این موارد، یک طرف همه چیز را دارد، طرف دیگر خیلی چیزها را ندارد، تقریباً هیچ چیزی ندارد، جنگ‌های مثلاً اسکندر و دارا و یا جنگ‌ها و هجوم‌های خوارزم‌شاهی، یا فرض کنید جنگ بین نادرشاه و افغانه و امثال آن، دو دسته‌ای بودند در برابر هم؛ هر دو هم خواهان قدرت و زور و هم متکی به قدرت و زور، اما این جنگ که در دنیا نظایری داشته، و جنگ انبیاء هم از همین نوع است، دو طرف در دو وضع کاملاً مختلف هستند.

اصولاً در جامعه‌شناسی، سیاست را سابقاً تعریف می‌کردند، رقابت بر سر قدرت؛ و حفظ سیاست و حکومت، لازمه‌اش را داشتن قدرت می‌دانستند، ولی به تدریج جامعه‌شناسان بعدی به این رسیدند که تعادل یک جامعه، و تعادل یک حکومت و دولت، نمی‌تواند فقط متکی به زور و قدرت باشد، حفظ قدرت احتیاج به مشروعیت دارد، اگر دولتی و حکومتی تشکیل شد که فقط خشونت و زور داشت، و سلاح و اسلحه داشت، این حکومت نمی‌تواند دوام داشته باشد، پیغمبر بزرگوارمان هم فرموده‌اند:

«الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»<sup>۱</sup>

ملک و حکومت و دولت و سلطت، با ظلم نمی‌تواند بقاء و استوار باشد، ظلم فقط پیشخوانه‌ی قدرت را دارد. بعدها این را بیان کردند که دوام یک نظام و حاکمیت، یک سیاست یا دولت باید متکی به دو سرمایه باشد، زور و قدرت را داشته باشد ولی علاوه بر آن باید مشروعیت هم داشته باشد. یعنی آن ملتی که تحت فرمان این دولت است، باید دولتش را صاحب صلاحیت و مشروعیت بداند، بپذیرد که برای ایفای یک ارزش‌هایی آنجا است، و اگر این ارزش و این پیشخوانه را نداشته باشد، تنها با زور و قدرت نمی‌تواند بر حکومت باقی بماند، از بین می‌رود. یعنی یک

۱. حدیث نبوی: حکومت با کفر ممکن است قرار گیرد ولی با ستم قرار نخواهد گرفت.

طرف زور و قدرت است، و طرف دیگر یا روی دیگر اسامی مختلف دارد، حجت، مشروعیت، صلاحیت، عدالت، و به اصطلاح قرآنی سلطان. سلطنت وقتی در قرآن می‌آید، همان‌طور که حضرت موسی با فرعون روبه‌رو می‌شود یا جاهای دیگر، صحبت سلطان پیش می‌آید، یعنی همان یَبِّئْهُ و همان دلایل بر حقانیت، دلایل روشن و آشکار، یَبِّئَاتِي که ثابت کند و نشان دهد که این بر حق است. آن زمان که هر دولتی یکی از این دو پایه را از دست داد، سقوطش خیلی نزدیک است. اتفاقاً انبیاء و این دو پدیده‌ای که ما داریم و می‌خواهیم روی آن صحبت بکنیم، نسبت به اولی فاقدش بودند یعنی نه مرحوم طالقانی سلاح و زوری داشت، نه کسانی که در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، شربت شهادت نوشیدند. آنها با اسلحه و ژسه و مسلسل و وسایل جنگی به میدان آمده بودند، یک طرف ظالم و طرف دیگر مظلوم؛ همان‌طور که به این اصطلاح آشنا هستید، که می‌گویند «پیروزی خون بر شمشیر». پیروزی خون بر شمشیر همان‌طور است که شهادت سیدالشهداء نشان می‌دهد، مظلوم باشد و اهل تجاوز و تعدی هم نباشد. «وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا» (آل عمران (۳) / ۱۱۹)، و هم صبر و پایداری و مقاومت داشته باشد و هم تقوا. مظلوم که واقع شد، این یعنی دست‌نصرت خدا با آنهاست، و این دسته پیروز می‌شوند. واقعه‌ی ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ یکی از این موارد و نمونه‌هاست که یک عده‌ای بدون داشتن وسیله، و بدون داشتن قدرت و زور، و فقط با حقانیتشان، با نیتشان که خواستار حکومت حق و عدالت بودند، به میدان می‌آیند و شهید و کشته می‌شوند و از بین هم می‌روند ولی بالاخره و عاقبت الامر می‌بینیم که آن دسته با داشتن زور و تزویر و وسایل مختلف از میدان به در می‌رود.

در این دو واقعه، در یک طرف شهدای گمنام، جمع و گروهی هستند و طرف دیگر یک فرد خوشنام و بانام و معروف، یک طرف شخص است و یک طرف جمع است، ولی ما به شخص توجه نداریم. این اجتماع امروز و تجلیل‌هایی هم که می‌شود، بیشتر روی شخصیت آن طرف است، روی صفات و اعمال و افکار و آثار طالقانی است که از او تجلیل به عمل می‌آید، و الا شخص پرستی هیچ وقت صحیح نبوده و صحیح نیست. دو پدیده هستند که در عین جدا بودن، هم روی هم مؤثر بودند و هم متأثر از هم، و از این بابت که من عرض کردم، هر دو خواهان حق، یعنی منادی حق و عدالت و شریعت بودند، در حالی که روبه‌رویشان، از این بابت فاقد بود

۴۹ \_\_\_\_\_ برای طالقانی یک اسلام بیشتر وجود نداشت  
ولی از آن بابت صاحب همه‌ی زور و امکانات و اتکاهای خارجی بود، از این جهت  
با هم اشتراک داشتند.



قضیه‌ی ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، همان‌طور که می‌دانید یک پدیده‌ی مجزا و منحصر به فرد و منزوی نیست، به یک دورانی از همین مبارزه‌ی حق در برابر ناحق و در برابر ظلم و مواجهه‌ی ظالم و مظلوم تعلق دارد و این نقطه‌ی عطفی شد و اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد، و در داخل شهریورماه ۱۳۵۷، این نمایشنامه، نمایشنامه‌ی جنگ حق و باطل، جنگ ظالم و مظلوم، عدل و ظلم، برپا شد. این را در آن ماه آدم خوب می‌بیند که چگونه آن طرف، طرف صاحب زور متزلزل شده، و خودش دارد حس می‌کند، پیش از آنکه شاه از کشور فرار کند، و قدرت و تاج و تختش را تسلیم بکند، و آن پیروزی درخشان نصیب ملت ایران بشود، از همین ماه کاملاً معلوم است.

اول شهریورماه می‌بینیم که شریف‌امامی را نخست‌وزیر می‌کنند، پشت سرش این صفت شریف‌امامی را هم که هیچ وقت نمی‌گفتند می‌گویند، که فرزند روحانی است، و از اقداماتی که شریف‌امامی می‌کند، برگرداندن تاریخ شاهنشاهی به تاریخ هجری، و به تاریخ اسلام است، بعد دستور بسته‌شدن کاباره‌ها و رو آوردن به مردم، و آزاد کردن و آزادگذاردن روزنامه‌ها و مطبوعات داده می‌شود، با این میدان عمل و این نشانه، در واقع احساسی است که آن طرف صاحب قدرت فهمیده که مشروعیتش

۵۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش‌گامان

را از دست داده است، می‌خواهد مشروعیت و صلاحیت و پایه‌ی حقانیت را برای خودش احراز کند، ششم شهریورماه ۱۳۵۷ جبهه‌ی ملی برنامه‌اش را اعلام می‌کند، هفتم شهریورماه یک مرتبه ملت ایران، سر شب یا عصر که روزنامه‌ی کیهان را می‌خرد، می‌بیند با تیر درشت عکس و تفصیلات از بازگشت آیت‌الله خمینی است. نهم شهریور، هفت روحانی سرشناس تبعیدی آزاد می‌شوند. به این ترتیب، مقدمات تسلیم و در واقع گرفتن این مشروعیت پیدا شد، چهارده شهریور ۱۳۵۷، عید فطر است، و خود به خود آن راه‌پیمایی چند میلیونی در مراجعت بعد از نماز عید فطر که در قیطره صورت گرفته بود پیش می‌آید و باز یک پیش‌آمد بسیار عجیب، آنهایی که تا به حال آلت عمل و وسایل قدرت آن طرف غاصب و ظالم بودند یعنی سربازان، سربازانی که با تانک و تفنگ آمده بودند که مردم را لگدمال کنند و بکوبند و بکشند، آنها با مردم، با همین‌هایی که در صف برگشت نماز عید فطر می‌آمدند، با هم دست برادری دادند. اینها به آنها گل می‌دهند سرنیزه‌هایشان را گل باران می‌کنند و حتی بعضی از افسران و سربازان، در بالای تانک و ماشین‌هایشان، برای مردم نطق می‌کنند، اظهار همفکری و همدردی می‌کنند.

بینید، همین‌طور پیروزی خون بر شمشیر شروع شده، حقانیت و مظلومیت کار خودش را کرده، شانزده شهریور تعطیل و تظاهرات عظیم در تهران، راه‌پیمایی از همان محل قیطره و باز هم سربازها نسبت به دستورات ساواک و ارتش تمرد می‌کنند و کاری نمی‌کنند. هفده شهریور دیگر نقطه عطف است، دیگر روزی است که می‌بینید نوسان و تزلزل در دستگاه دولت است. و این طرف مدتهاست، یعنی باید گفت بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این دو نیرو یا این دو قدرت که یکی مشروعیت بود و یکی هم خشونت و زور و قدرت یا سیاست، این دو تا در برابر هم بودند. ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نهایت کودتا و زور و کشتن و آزار و ابراز قدرت و حاکمیت شاه و دیگران است، ولی به‌زودی به این برمی‌خورند که این‌طوری نمی‌شود، به‌طور نوسانی چندین بار آزادی‌هایی معتدل داده می‌شود. چند سال بعد اعلام می‌کنند که انتخابات آزاد است و مردم می‌توانند وارد شوند. حتی خود شاه اعلامیه داده و به دولت دستور می‌دهد که شما باید انتخابات را بگذارید آزاد باشد، به‌طوری که وکلای ما در آن دادگاه نظامی به همین اتخاذ سند می‌کردند و می‌گفتند این خودش اقرار بر این است

برای طالقانی یک اسلام بیشتر وجود نداشت \_\_\_\_\_ ۵۱  
که تا به حال آزادی وجود نداشته، اگر آزادی وجود داشت که لازم نبود که شاه به دولت دستور بدهد که شما باید انتخابات را آزاد بکنید.

شاه نه به دلیل علاقه به آزادی، بلکه به این برخورد بود که صرفاً با سرنیزه نمی‌تواند حکومت بکند، منتهی با دست آزادی می‌دادند با پا عقب می‌کشیدند و می‌دیدند که نمی‌توانند. یک ذره که آزادی بدهند ملت به آنجایی می‌رود که به زعم آنها نباید برود، همین‌طور مراحل آزادی و اختناق، ملایمت و ملاحظت و دوستی، حالا با تبلیغش کاری نداریم که ظاهری بود یا باطنی، با فشار و اختناق بود یا نبود، همین‌طور دنبال هم می‌آمدند و می‌دیدند که نمی‌شود. حتی حامیان خارجی این نظام، مخصوصاً آمریکایی‌ها خیلی اصرار داشتند و فشار می‌آوردند که یک قدری این سوپاپ‌ها را باز بکن، سوپاپ‌های دریچه‌ی اطمینان باید باز شود و الا انفجار حاصل می‌شود.

این بود که شاه و مخصوصاً افسران و کسانی که حامیانش بودند و درباری‌ها، فی‌الجمله از روی بی‌میلی آزادی می‌دادند ولی بلافاصله آن را پس می‌گرفتند. حالا با آنکه در اول شهریورماه شریف امامی را نخست‌وزیر می‌کنند و او اعلام آزادی قلم و بیان می‌کند، می‌بینند حالا که آزادی داده‌اند، وضعیت دارد به خیلی جاهای بدی می‌رود، ناچار می‌شوند حکومت نظامی را بخواهند، هفده شهریور ۱۳۵۷ روزی است که اعلام فرمانداری نظامی شده، چون آن اجتماعات و آن راه‌پیمایی‌ها که همه‌اش هم غیرمسلحانه بود، و در همه‌اش جنبه‌ی خشونت خیلی ضعیف بود، می‌بینند اگر این وضعیت ادامه داشته باشد بساطشان به کلی متلاشی خواهد شد. فرمانداری نظامی اعلام می‌شود، دستور می‌دهند که هیچ‌گونه اجتماعاتی نباشد، شدت عمل به خرج می‌دهند، آنهایی که در زندان بودند که هستند، اشخاص دیگر، سران گروه‌ها و افراد و شخصیت‌ها، چه روحانی و چه غیرروحانی را می‌گیرند و به زندان می‌اندازند و می‌گویند که هر گونه اجتماعی قدغن است، ولی مردم که دیگر تربیت شده و تمرین کرده بودند، گوششان به این حرف‌ها بدهکار نیست، می‌گویند که ما در مقابل زور شما می‌ایستیم، ما حق داریم، ما حرفمان را می‌زنیم، ما اهل صبر هستیم، ما اهل مقاومت هستیم، ما اهل پایداری هستیم، به حکومت نظامی اعتنا نمی‌کنند، به آن میدان می‌آیند و در خونشان می‌غلطند و این واقعه‌ی تاریخی عظیم در کشور ما، در قلب شهریورماه، در هفده شهریورماه ۱۳۵۷ ظاهر می‌شود، اثرش

چيست؟ از نظر نظامی موفقیت با شاه، و با آن طرف است، و حتی کارتر هم به شاه تبریک می‌گوید، دولت آمریکا هم خوشحال است، اما در همان کشور آمریکا و همان افراد آمریکایی و در خارج ایران و در داخل، خود مقامات نظامی و غیرنظامی دولتی، آثار پشیمانی و پریشانی ظاهر می‌شود، تا آنجایی که در خود شاه، تزلزلی که پیدا کرده بود شدت بیشتر پیدا می‌کند و شدیدتر می‌شود، و با آنکه حکومت نظامی است ولی باز بندها را یک قدری شل می‌کند، برای اینکه می‌بیند، با زور و حکومت نظامی کار نمی‌تواند ادامه داشته باشد، افکار عمومی جهان به نفع مردم ایران می‌شود. حالا وقت نیست که من این را عرض بکنم ولی شاهد علاقه‌مندی و توجه و هجوم خبرنگاران خارجی به ایران بودم، آن‌ها برای تماشای این راه‌پیمایی‌ها، و این هیجان‌ها و این فوران احساسات و حق‌طلبی و مظلومیت ایرانی‌ها راهی ایران شده بودند، و بعد هم انعکاسش را در روزنامه‌های خودشان دیدیم.

بینید، از آن موقع چه در خارج و چه در داخل زمینه فراهم بود، چون بعد از آنکه شاه فهمید در داخل ملت ایران زمینه ندارد، حسابش را با ملت و با افکار ملی به کلی جدا کرد، اعتنایی نداشت که مردم چه می‌گویند، حسابش فقط یک جا بود، با خارجی‌ها؛ هم با سیاست‌های خارجی و هم با افکار عمومی جهان. روی تبلیغات بسیار حساس بود، این که پایه‌ی تخت و تاج او روی افکار عمومی جهان باشد. آنجا با خرج‌ها و تبلیغاتی که کرده بود، به قدری خوش‌نامی برای خودش به‌وجود آورده بود که خیال می‌کرد با همان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی کذایی، الان پادشاه یعنی شاهنشاه واقعی جهان است، با آن جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، این پایه‌ی فکری و افکار عمومی و اخلاقی او در دنیا متزلزل شد. نوزده شهریور برنامه‌ی خودش را به دولت تقدیم کرد و گفت ریشه‌ی نارضایتی را من خشک می‌کنم، ۲۳ شهریور تعدادی روحانی و از ملی‌یون باز هم بازداشت شدند، شریف امامی برنامه‌ی آشتی ملی را اعلام کرد، ۲۵ شهریور رأی اعتماد گرفت، ۲۸ شهریور سفر حج آزاد شد، کسانی از نهضت آزادی را که گرفته بودند آنها را هم آزاد کردند. بیستم شهریور، ۲۳۱ زندانی حکومت نظامی آزاد شدند و فرماندار قم هم برکنار شد، سیاست جدید وصول مالیاتی اعلام شد.

بینید، اینها مقدمه بود و به تدریج هر یک از این اعمال و هر یک از این خون‌ها به هدر نمی‌رفت و واقعاً نه تنها واقعه‌ی هفده شهریور ۱۳۵۷، بلکه همه‌ی اینها، هر



برای طالقانی یک اسلام بیشتر وجود نداشت ۵۳

کدام نمونه‌هایی بود از پیروزی خون بر شمشیر. حالا سئوالی که پیش می‌آید این است که این افکار و این تحول و تغییر در نژاد ایرانی است. خب، به عدد رسمی، ۲۵۰۰ سال ظلم بود، حالا چه قدر درست و یا غلط است، من نمی‌دانم و کاری ندارم. ولی به‌طور رسمی ۲۵۰۰ سال این مملکت استبداد داشت و شاهنشاهی بود، و از محمدرضا شاه هم خیلی بیشتر در این مملکت ظلم شده بود ولی چرا آن وقت‌ها حادثه هفده شهریور پیش نمی‌آمد؟ چرا این راه‌پیمایی‌ها پیش نمی‌آمد؟ و چرا این پیروزی خون بر شمشیر رخ نمی‌داد؟ خیلی‌ها را هم کشته بودند، شاه عباس کم نکشت، حتی انوشیروان عادل که عنوان عادل دارد یکی از سفاک‌ترین سلاطین ایران بود کم آدم نکشته بود؟ خب، این بی‌خود به دست نمی‌آید، این تحول و این تهییج را افرادی به‌وجود آورده بودند، اگر نخواهیم خیلی دور برویم و بخواهیم از سیدجمال‌الدین اسدآبادی شروع بکنیم، چون او یکی از کسانی بود که این تحول و تحریک و تحرک را به‌وجود آورده بود، سیدجمال‌ها و امیرکبیرها، قائم مقام فراهانی، آخوندخراسانی، مازندرانی، نائینی‌ها، شیرازی‌ها، سران مشروطیت، مصدق‌ها، همین ملی‌کردن نفت، نهضت مقاومت‌ها، احزاب و نهضت‌های دیگر، دکتر شریعتی‌ها و آیت‌الله خمینی‌ها و طالقانی‌ها.



میدان بهارستان، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷، در سالروز وفات دکتر محمد مصدق

از این به بعد، در قسمت دوم برنامه، صحبت بنده روی مرحوم طالقانی می‌رود، البته نه فرصت هست، و تا الآن هم نیم ساعت از وقت گذشته است، شاید احتیاج نباشد که بنده طالقانی را به شما معرفی کنم، زمان خیلی نگذشته، بسیاری از شما معاصرش بودید، ایشان را دیدید، شاید در مسجد هدایت هم شرکت می‌کردید، بسیاری با او همکاری داشتند. خلاصه، و علی‌رغم این جوی که پیدا شده و می‌خواهند نام او و آثار او را از بین ببرند و در بین نیاید، به قدر کافی نام و یادش در اذهان هست. راجع به تاریخش و راجع به کارهایش، و راجع به احوالش کتاب‌ها نوشته شده، و همان‌طور که شنیدید حتی نوار صحبتش هم موجود است. من می‌خواهم یک عصاره‌ای از زندگی‌نامه‌ی او، از ابتدا و وسط و انتهایش را عرض بکنم و بعد دو نکته‌ای که شاید کمتر شنیده باشیم، و روی این دو نکته که مربوط به ایشان می‌شود مختصر تصریحی بدهم.

ولادت طالقانی، عذر می‌خواهم من اسم می‌برم، خود ایشان هم مقید به این تشریفات و تصنعات نبود. با ساده گفتن، آدم خیلی بهتر ادای احترام و ابراز صمیمت می‌کند، کما اینکه کسانی که با پدر یا مادرشان حرف می‌زنند، حتی بلانسبت و بلاتشیه با خدا؛ با ساده‌ترین عبارات روبه‌رو می‌شوند، این است که من قبلاً عذر می‌خواهم که اگر همین‌طوری می‌گویم طالقانی و مرحوم طالقانی؛ این است که عادت کرده‌ایم. با خود ایشان و در روبه‌رویشان هم ما می‌گفتیم طالقانی و به این ترتیب گمان کنم آن اخلاص و حقانیت و خصوصیت ایشان واضح‌تر می‌شود.

زادروز طالقانی و ولادتش مصادف با ولادت یک چیز دیگر است، با ولادت انقلاب و انقلاب مشروطیت است، در دادگاه تجدیدنظر نظامی سال ۱۳۴۲ که در آن ده نفر بودیم، دادگاه سران نهضت آزادی بود، در آنجا بنده برای سؤال و تکلیفی که خود رئیس دادگاه کرده بود که اگر متهمین راجع به مرور زمان و نقص پرونده یا صلاحیت دادگاه، حرفی دارند بزنند. دوستان و رفقا به بنده مأموریت دادند، و با نظر آنها این بیانات حاضر شد، که چاپ هم شده است.<sup>۱</sup> در آن دادگاه تجدیدنظر، در ۱۳۴۲/۱۲/۱۴ گفتم: راجع به مرور زمان ما حرفی نداریم، از این بابت ما ایرادی نداریم، ما به خاطر چیزی به زندان انداخته و به دادگاه کشیده شده‌ایم که به هیچ‌وجه

۱. بیانات زنده‌یاد مهندس بازرگان در دادگاه تجدیدنظر نظامی اسفندماه سال ۱۳۴۲، در مجموعه آثار (۶) با عنوان «مدافعات» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

مشمول امروز زمان نیست، یعنی مطالبه‌ی حقوق مردم ایران و مبارزه با استبداد و استعمار. از انقلاب مشروطیت ایران که مبدأ آزادی‌خواهی و تحول اجتماعی کشور ماست، ۵۰ یا ۶۰ سال بیشتر نمی‌گذرد، که در حساب عمر یک مملکت لحظه‌ای حساب می‌شود، بنابراین، آزادی‌خواهی در ایران مسئله‌ای کاملاً تر و تازه است - متهمین ردیف یک، دو، سه، که سه مرحوم طالقانی، دو آقای دکتر سبحانی، و یک هم بنده‌ی شرمنده بودم - اتفاقاً متهمین ردیف یک، دو و سه شما از نسل و نژاد همین حادثه‌ی اجتماعی هستند؛ یعنی ما سه نفر در دوران آزادی‌خواهی و مشروطیت طلبی یا مبارزه با استبداد به دنیا آمده‌ایم، در این فکر زندگی می‌کنیم و آخر سر امیدواریم در حالی که آزادی و قانون اساسی واقعاً در مملکت حکم فرما شده باشد بمیریم.

«وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»<sup>۱</sup>

طالقانی در سراسر زندگی با قانون، مشروطیت، حق، عدالت و خواستن آزادی و درافتادن با آزادی‌گوش‌ها و آزادی‌برها، و آنهایی که دامنه‌اش تا شرک به خدا می‌رسد، با آنها درگیر بود. طالقانی زائیده‌ی مشروطیت و قانون و آزادی‌خواهی بود، و ضمن اینکه از پدری به دنیا آمد، که مردی روحانی، متقی و آزاده‌ی مستقلی بود. حاج سید ابوالحسن طالقانی که در برابر رضاشاه، هم‌پای با مرحوم مدرس، قیام و قد علم کرده بود و روزی که وفات کرد، در بحبوحه‌ی قدرت رضاشاه و مخصوصاً کوبیدن روحانیت و علما بود، منتهی یک فشاری بود که رضاشاه به دین، مجالس دینی و به علما می‌آورد، مع‌ذالک تجلیلی که از مرحوم سید ابوالحسن طالقانی شد فوق‌العاده بود. از مسجد قنات‌آباد - حالا من درست یادم نیست - گویا تا خود حضرت عبدالعظیم، مثل اینکه شهر تهران از جا کنده شد، مردم جنازه را همین‌طور روی دوش بردند در حالی که اصلاً قدغن بود، و نهایت فشار بود. این مرد از چنین پدری، از چنین مرد آزاده‌ای که مستقل هم زندگی می‌کرد، و نان آخوندی هم نمی‌خورد، ساعت سازی می‌کرد و از آن راه معاش داشت، طالقانی از چنین نطفه‌ای به وجود آمد. دوران تحصیل و مدرسه‌اش را کار ندارم، در کتاب‌ها و نوشته‌ها آمده است. هجرتش از قم و آمدن به تهران که خودش برای ما تعریف می‌کرد، مثل اینکه هنوز کلامش در گوشم هست که می‌گفت: من دیدم اگر در قم باشم و بخواهم به

۱. مریم (۱۹) / ۱۵ : سلام بر او، روزی که تولد یافت و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته خواهد شد. (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

همان ترتیب گذشته عمل بکنم، حداکثر این است که در تهران یک مسجد و محرابی را سه وقت نماز- حالا پنج وقت نماز اسلام شده سه وقت نماز- بروم و نمازی بخوانم، و یک عده هم پشت سرم نمازی بخوانند و آخر سر هم صلوات و دعایی، منبر هم بروم؛ دیدم این فایده ندارد و این به درد مملکت نمی خورد. امروز مملکت ما و مخصوصاً جوانان ما چیز دیگری می خواهند، آن شعر سعدی است که:

«صاحب دلی به مدرسه آمد زخانقاه بشکست صحبت اهل طریق را»

از او می پرسند چه طور شد که تو خانقاه را ول کردی و به مدرسه آمدی؟ گفت: اهل خانقاه می خواهند گلیم خودشان را از آب در ببرند، وین سعی می کند که بگیرد غریق را. من آمده ام در مدرسه و درس و این طور چیزها که غریق را بگیرم. مرحوم طالقانی هم فکرش این بود که غریق را بگیرد، یعنی کسانی که غرق در دریای ظلمت و کفر و فساد و بی خبری و بی اطلاعی و تردید و تزلزل شدند، می خواست آنها را نجات بدهد و بعد توجه اش به ملت و مردم بود، باید این ملت و مردم را نجات داد. بنابراین در تماس و تبادل با مردم قرار گرفت که این از نکات برجسته و خصوصیات طالقانی بود، با مردم زندگی کردن، و درد مردم را داشتن و مردم و ملت را نجات دادن. نجات دادن از دست کسی که پدر مردم را درمی آورد، یعنی از آن اول، او خواهان حاکمیت و حقوق ملت در برابر استبداد بود. من دیگر به تفصیل نمی گویم، مطالبش هست، خودتان هم می دانید. در مسجد منشور السلطان و بعد هم مسجد هدایت، در انجمن های اسلامی دانشجویان، در سخنرانی ها، همان برنامه ای را پیش گرفت که استاد شریعتی - پدر دکتر شریعتی - در مشهد و همچنین آقای هدایی در اراک در پیش گرفتند؛ یعنی نجات دادن نسل جوان، حالا نسل جوانی که در دبیرستان یا دانشگاه یا در بازار یا در ادارات است، نسلی که با تمدن و تفکر اروپایی روبه رو شده، با تفکر و با تمدن جدید، ولی نمی تواند درست تشخیص دهد؛ و از این طرف هم اعراض کرده، چون کسی نبوده که این تمدن و این تفکر جدید را درست به او معرفی بکند. طالقانی برنامه ی خودش را این قرار داد، برنامه اش تعلیم و تربیت بود، تحرک و تحریک و تولید و ساختن بود؛ یعنی بذری پاشید، که این بذر کانونش بیشتر در مسجد هدایت بود و از آنجا این انوار تربیت، متشعشع می شد و بیشتر هم در نسل جوان، و محصول و خرمن این بذر را برچید. الحمدلله فوت نکرد و خودش بود و در این انقلاب بزرگ آن را برچید.

اینکه عرض کردم این دو پدیده، هم مؤثر در هم هستند، و هم متأثر از هم بودند. در واقع نمی‌گویم صد درصد ولی به میزان خیلی زیادی، واقعه‌ی سعادت‌بخش و سعادت‌آفرین ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ و این شهادت، نتیجه‌ی همان بذری بود که او پاشیده بود، آماده شدن ملت برای شهادت، و شهادت برای گرفتن حق خود؛ و این بسیج توده‌ها و طبقات از هر نوع، و آن راه‌پیمایی‌های عظیم؛ حالا چه راه‌پیمایی روز تاسوعا که خود ایشان هم از منزلش آمد، و همراه با گروه عظیمی از مردم شروع شد و در جلوی صف بود، چه راه‌پیمایی‌های دیگر به طور مستقیم و غیرمستقیم اثر همین تعلیمات و تربیت و الگوبودن و نمونه‌بودن خود طالقانی بود.

نکته‌ی دیگری که می‌خواهم عرض بکنم، اصالت و استقلال طالقانی بود. موقعی که در حوزه‌ی قم کارش تمام و درسش به اتمام رسیده بود، آن‌جا را ترک کرد و به تهران آمد. زمان رضاشاه بود و اواخر دوران او، و بعد هم قضا‌یای شهریور ۱۳۲۰ و ابتدای دوران محمدرضاشاه که یک مختصر آزادی پیدا شده بود. در آن دوران، یک نوع تلاطم عجیبی - نمی‌خواهم بگویم در شرق - دنیا را، و بالاخره خود ایران و فضای ایران را فرا گرفته بود. یک فرد ایرانی همین قدر که می‌خواست متفکر باشد، می‌خواست یک عملی بکند، احساس تعهد بکند، عوامل و محرکات و موجبات زیادی از همه طرف او را احاطه می‌کردند؛ روی فکر شخصی که حالا در هر لباس و هر مقامی باشد. طالقانی در داخل این جریان‌ها و در معرض این عوامل و افکار قرار داشت. اگر بخواهم به ترتیب زمانی بگویم، اولاً میراث و بقایای افکار زمان صدر مشروطیت وجود داشت، در مشروطیت چه عواملی بود؟ چه چیزهایی محرک ایرانی‌ها بود؟ یکی تجددخواهی بود، که در برابر این تجددخواهی و اخذ تمدن غربی، طیف خیلی وسیعی از خودباختگی و تسلیم گرفته تا علیه آن، و همان را ساختن و ایجاد کردن.

ناسیونالیسم در صدر مشروطیت بود، ناسیونالیسم نه به معنای اینکه ایران فوق همه است و باید همه‌جا را ببلعد، نه. به اصطلاح، وطن پرستی؛ همان‌طور که آن موقع می‌گفتند وطن پرستی، «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ»<sup>۱</sup> یکی از عوامل بود، یکی از محرکاتی بود که روی افراد و افکار اثر داشت.

لیبرالیسم که همان آزادی‌خواهی است، وجود داشت. اینها بقایا و آثاری بود که

۱. حدیث نبوی: وطن دوستی، نشانه‌ی ایمان است

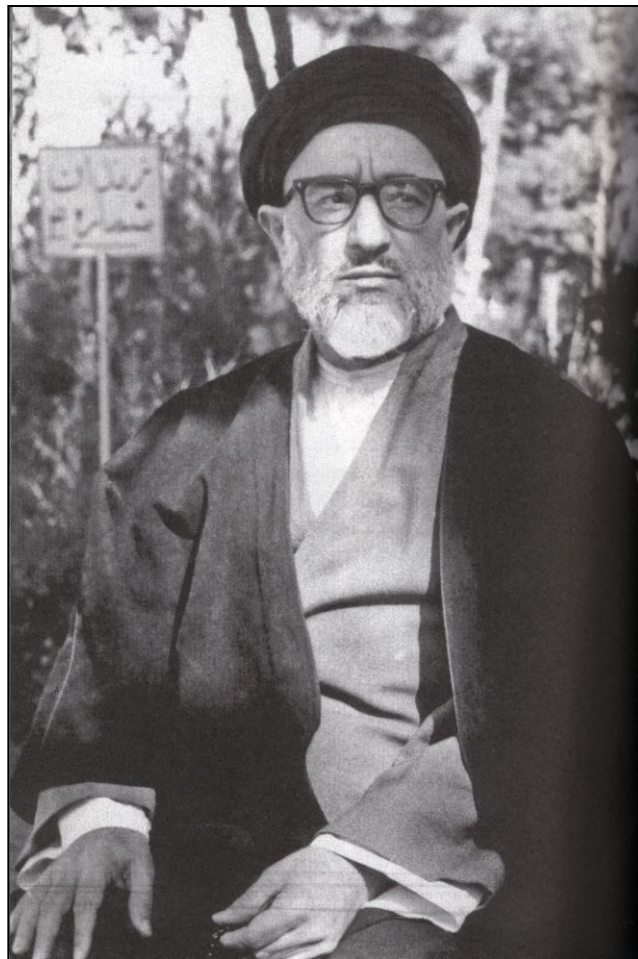
از زمان صدر مشروطیت شروع شده بود و روی طالقانی هم مثل هر فرد متفکر، و هر آدم متعهد، مؤثر بود.

در زمان احمدشاه دو جریان دیگر، سوسیالیسم و انترناسیونالیسم هم جلو آمده بود، سوسیالیستی یعنی جامعه و اجتماع حاکم بر فرد، و فرد باید تابع اجتماع شود که انواع مختلف هم دارد که حالا به آن‌ها کار نداریم و وقت هم نمی‌رسد که به تعریف اینها بپردازیم. انترناسیونالیسم هم یعنی همان که انترناسیونال را درست کرد. کمونیسم هم یکی از انترناسیونالیسم‌ها بود، یعنی بین‌المللی شدن، سلب ملیت و از بین بردن هرگونه تعهد و ارتباط و علاقه نسبت به ملت و مملکت. و بلکه دنیا را در یک کیسه‌ی خیلی بزرگ، به‌عنوان بین‌الملل نگاه کردن.

دوران رضاشاه میل به تمدن باستانی و عظمت ایران و احیای نظام شاهنشاهی و ایرانی‌پرستی به معنای افراطی و تندش؛ تجلیلی که مثلاً از فردوسی می‌شد و اسامی که می‌گذاشتند، اسامی سلاطین گذشته. سلطنت‌طلبی آن موقع بیشتر اوج گرفت در صورتی که در زمان احمدشاه چنین چیزی نبود، آن وقت در بعضی‌ها برعکس، اتکای به انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها پیدا شد، و یک موج ضد دین از اواخر سلطنت احمدشاه و بعد در دوران رضاشاه، خصوصاً در طبقات تحصیل کرده و باسواد و حتی دین‌دار ایران پیدا شد که اصلاً مایه‌ی بدبختی و عقب افتادن و گرفتاری ملت ایران، مذهب و اسلام و این چیزها است، از عوامل خیلی مؤثر بود که خیلی‌ها را به آن سمت کشیده بود، و این توأم با تبلیغاتی بود که هم برای مسیحیت و بهائیت و چیزهای ضد اسلام می‌شد.

از اواخر دوران رضاشاه بود که فکر مارکسیسم و کمونیسم، خیلی مخفی، ولی به‌صورت قوی و نافذ، مخصوصاً در جوان‌ها و درس خوانده‌ها بروز کرد. پرچمدارش هم همان‌طور که می‌شناسید دکتر ارانی بود و بعد هم آن ۵۳ نفر و جریان محاکمه‌ی آن‌ها. از آن زمان و از اواسط و اواخر دوران رضاشاه بود که چه از طریق این افراد و چه از طریق آنهایی که در زمان رضاشاه به خارج فرستاده شده بودند، و در خارج تحت تأثیر افکار مارکسیسم قرار گرفته بودند، این تفکر و منطق مارکسیستی، فلسفه‌ی مارکسیستی، و آن حالات و خصوصیات که مارکسیسم آورده بود، تضاد در بالایش، خصومت، کینه، تفرقه، دشمنی و تخریب، همه‌ی اینها به‌طور فوق‌العاده‌ای، شروع کرده بود که نفوذ پیدا کند. آن ۵۳ نفر هم که به محاکمه و زندان افتادند، بعد

برای طالقانی یک اسلام بیشتر وجود نداشت \_\_\_\_\_ ۵۹  
از قضایای شهریور ۱۳۲۰ آزاد شدند. اینها به اصطلاح پایه‌گذاران مارکسیسم در  
داخل مردم بودند و بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰ هم در اثر اینکه روس‌ها در شمال  
تقریباً خیلی نفوذ داشتند، اول حزبی که در ایران تشکیل شد، با پشتیبانی خیلی  
محکم شوروی و دیگر تبلیغات جهانی، حزب توده بود. یعنی میراث تمام کارهایی  
که در اروپا و در احزاب نفوذ کرده بودند، یک دفعه این ادبیات در داخل ایران،  
حتی ارتشی‌های ما، در داخل همه‌ی طبقات، حتی در طلاب ما، البته نه در آن  
سال‌ها، و در سال‌های بعد، یعنی در حوزه‌های علمیه قم، حتی می‌خواهم بگویم در  
نجف، البته یک قدری بعدتر از آن نفوذ کردند.



آیت‌الله طالقانی، سال ۱۳۴۲، زندان قصر، بند ۸

ما سال ۱۳۴۱ که در زندان بودیم یک عده‌ی عراقی هم آنجا بودند، منتهی عراقی کم و بیش ایرانی ولی تابعیت ایران را گرفته بودند و همه به جرم کمونیستی گرفته شده بودند. ما پیش آنها یاد گرفتیم و فهمیدیم، در نجف که در واقع مبدأ و مرکز تشیع است، کمونیسم و مارکسیسم خیلی رواج دارد، و اغلب آفازاده‌ها مارکسیست هستند، حالا واقعاً مارکسیسم، اسماً نه؛ ولی روحاً، اخلاقاً، صفتاً، فلسفتاً، منطقیاً به آن طرف رفتند. در قم خودمان هم همین‌طور، از چیزهایی که مرحوم مطهری را خیلی رنج می‌داد و پیش ما درد دل می‌کرد، می‌گفت که من نمی‌دانم که عاقبتش چه می‌شود؟ در قم ما، بین طلاب ما، بین علمای ما، در مدارس ما، اصلاً در حجره‌ها، تفسیر طباطبایی را می‌سوزانند و دور می‌اندازند ولی کتاب‌های ارانی و امثال اینها وجود دارد. ایشان از این قضیه خیلی نگران بود که مخصوصاً نفوذ فوق‌العاده داشت و روی همه مؤثر بود. بعد هم محیط خودش، چه محیط خانوادگی، چه محیط تحصیلی، یک محیط روحانی و محیط آخوندی بود، یعنی اینجا هم سه جریان برقرار بود.

طالقانی می‌توانست تحت تأثیر این جریان قرار بگیرد. یا بعضی‌ها هم در واقع در حوزه خوف می‌کردند که ما عبا را بر سرمان می‌کشیم و کاری به این کارها نداریم که بیرون چه خبر است، اینکه چه می‌گویند و چه نمی‌گویند و چه می‌شود؟ ما در همین اصول و مسائل و شکایات و سهویات و این مطالب حوزه‌ای می‌رویم، و بعد هم اسباب کار و محل فعالیت و کارمان همان محراب و منبر خواهد بود. این هم یک عامل بسیار مؤثری بود که شاید اکثریت علمای آن زمان، طرفدار و تحت تأثیر این جریان بودند، معدودی هم در بین روحانیت وجود داشت که نمی‌خواهم بگویم با سوءنیت و خیانت، بلکه به این مسئله برخورد کرده بودند که راه نجات و خدمت، سازش با دولت است، سازشی که کارمان را یک طوری بکنیم که پیش دولت محترم باشیم، با دربار و شاه درنیافتیم، بعضی جاها هم مثلاً تقویتش بکنیم، تا بدین وسیله بتوانیم نمازمان را بخوانیم، وعظ و موعظه‌مان را بکنیم، عزاداری و سینه‌زنی‌مان را بکنیم و مثلاً احادیث هم بگوئیم و ضمناً هم عافیت داشته باشیم.

طالقانی تحت کشش و جذبه‌ی تمام این آثار بود، ولی استقلال به خرج داد، تابع و مطیع و پیرو هیچ کدام از اینها نشد، در برابر همه‌شان شخصیت نشان داد. اولاً در برابر آن افراد و عوامل خودِ حوزه که عرض کردم آن راه را در پیش نگرفت، راه



جدید را گرفت، گفت من نه به حدیث کار دارم، نه به روایت کار دارم، نه به مسئله‌ی شکیات و سهویات کار دارم، نه به فلسفه و اصول کار دارم که در آن هزار حرف و هزار اشکال است، هزار تردید و مسئله در آن است، تأثیر هم ندارد، من می‌آیم فقط یک کار می‌کنم - این کار انقلابی بود، عمل انقلابی بزرگ طالقانی، و از خدمات و خصوصیات او - من بازگشت به قرآن می‌کنم، قرآن را باز می‌کنم و جلویم می‌گذارم و این قرآن را به مردم عرضه می‌کنم مخصوصاً به جوان‌ها.

در واقع طالقانی قرآن را در صحنه آورد، استقلال به خرج داد، تحت تأثیر هیچ کدام از چیزهایی که در حوزه بود، نرفت. در آن زمان، و در تاریخ روحانیت تشیع، کم و معدود بودند کسانی که - نمی‌گویم که هیچ نبودند - این طور در رأس و در بالا و اساس، قرآن را بگذارند، قرآن را مبدأ قرار بدهند، همان طور که خود پیغمبر در این حدیث فرموده، و این حدیث را هم مرحوم طالقانی در مجلس تفسیرش می‌گفت. حدیث خیلی معتبری از پیغمبر اکرم است:

«أَذَا التَّبَسُّتَ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»<sup>۱</sup>

این حدیث در خطبه‌ی حجة‌الوداع است که پیغمبر اوضاع آخرالزمان را بیان می‌کند که چه خواهد شد و چه نخواهد شد. آن وقت می‌پرسند که این چیست و چه بساطی است؟ می‌فرمایند که فتنه و تردید و تزلزل و گرفتاری همه طرف امت مسلمان را احاطه خواهد کرد، همان طور که در حدیث آمده، «عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ» فتنه‌ها مثل یک شب تاریکی که آدم هیچ جا را نمی‌بیند و همه طرف وحشت و تردید است، شما را احاطه می‌کند، در این موقع «فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»، در این موقع شما به قرآن رو بیاورید، و از قرآن نجات و راه‌حل را بخواهید. طالقانی این کار را کرد، رو به قرآن آورد، البته سنت را هم در نظر گرفت. آن دو، پایه‌ی اصلی اسلام و مسلمانی است که یکی قرآن است و یکی هم سنت یا عترت؛ که در واقع توأم با هم است. طالقانی این دو را گرفت، و آن وقت تمام مسائلی که پیش می‌آمد و این راه‌حلی‌هایی که طبقات و افکار مختلف از شرق و غرب عرضه می‌کردند، او قرآن و سنت را عرضه می‌کرد. او قرآن را در درس و تعلیمات و حضورش را در تأسیس نهضت آزادی ایران و با دیگران عرضه می‌کرد.

۱. حدیث نبوی: هنگامی که فتنه‌ها چون شب تاریکی شما را احاطه کرد و پوشاند، رو به قرآن بیاورید، به قرآن بازگشت کنید.

مثل اینکه خیلی وقت نیست که به طور تفصیل بگویم طالقانی چه گونه موضعی در برابر ناسیونالیسم و لیبرالیسم گرفت؟ چه موضعی در برابر وطن پرستی و در برابر سوسیالیسم گرفت؟ در برابر همه‌ی این مکاتب و مذاهب آن زمان چه موضعی گرفت؟ او کاملاً حالت تعادل را داشت، نه افراط به آن طرف، نه تفریط به این طرف؛ و درست در همان صراط مستقیمی که قرآن هدایت می‌کند. آزادی خواه و لیبرال بود، ولی لیبرال به معنای قرآنی کلمه؛ وطن دوست بود، و خودش را متعهد در برابر ملت و مملکت و ایران می‌دانست، اما نه به آن معنایی که رضاشاه و محمدرضاشاه می‌گفتند، به آن معنایی که پیغمبر خدا و خود قرآن مسئله‌ی ملیت را مطرح می‌کند. به هیچ وجه تحت تأثیر افکار مارکسیستی نمی‌رفت ولی این به معنای این نبود که طرفدار سرمایه‌دار باشد، نه؛ اولاً توجه‌اش فقط به سرمایه و مال و دولت نبود، به مجموعه‌ی چیزهایی بود که در منطق امروزه‌ی ما دنیاپرستی گفته می‌شود، و قرآن اساس بدبختی و بیچارگی و فنا و هلاک دنیا و آخرت را همین دنیاپرستی می‌داند که یکی از ظواهر و آثار دنیاپرستی همین مال پرستی است، نه مال داری.

با مال پرستی مخالفت داشت، نه اینکه مثلاً آنها شعارشان این است که ما طرفدار رنجبر و کارگر هستیم، و ایشان برعکس طرفدار مثلاً زورگو و استثمارگر باشد نه؛ طرفدار این بود ولی به آن معنا، برخلاف معنای مارکسیسم که یعنی طبقه‌ی رنجبر، پرولتر و طبقه‌ی کارگر باید حاکم شود و طبقات دیگر را باید از بین ببرد، و آن چه به حساب بهشت کمونیسم که جهان بی طبقه است، به وجود بیاورد. طالقانی طرفدار اینها بود، اما نه این طوری؛ او حامی اینها بود که اینها را هم باید نجات داد ولی نه به این معنا که دیگران را باید از بین برد، و با انسان باید دشمن بود، نه. احترام انسان، کرامت انسانی، همه‌ی اینها را قبول داشت، و به این ترتیب در نظر طالقانی مسئله‌ی اسلام، اصالت داشت، اسلامی که در قرآن بیان شده، نه اسلام فقهاتی، یا اسلام روایتی، یا اسلام اخباری، یا نمی‌دانم فرض کنید اسلام معتزله، نه؛ برای او یک اسلام بیشتر وجود نداشت، آن هم اسلام قرآن و سنت محکم و مطمئن پیغمبر بود، و برای او این اصالت داشت.

البته این قضیه هست که کسان زیادی در این مملکت، به دلایلی روی به اسلام آوردند، حتی ما کسانی را می‌شناسیم، و می‌شناختیم که نمازخوان شدند، یا زیاد نماز نمی‌خواندند، یا اصلاً نمی‌خواندند یا کم می‌خواندند، با قرآن زیاد سروکار

برای طالقانی یک اسلام بیشتر وجود نداشت \_\_\_\_\_ ۶۳

نداشتند، ولی مبارزه برایشان اصالت داشت، انقلاب برایشان اصیل بود و تحت تأثیر انتقام‌جویی و تفکرات مارکسیسم و سوسیالیسم، اینها دیدند که دین و اسلام وسیله‌ی خیلی خوبی است، از آن جهت وارد و علاقه‌مند به اسلام شدند. یعنی در واقع اسلام را به عنوان یدک‌کش انقلاب و به عنوان اسباب کار انقلاب و مبارزه انتخاب کرده بودند، خیلی‌ها هم بودند- حالا لازم نیست که من اسم بگویم- که به این قضیه اهمیت می‌دادند. از این نوع انتخاب، در تاریخ هست، دفعه‌ی اول نبود، از زمان آدم گرفته، پیغمبران دیگر، مخصوصاً از زمان موسی و عیسی و پیغمبر اسلام خاتم‌النبین، دین و دیانت همیشه وسیله شده برای استخدام و استفاده، یا برای ثروت، یا برای قدرت، یا برای مقام و شهرت.

قرآن هم می‌گوید:

«يَسْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» (آل عمران (۳) / ۱۹۸)

آیات خدا را به قیمت‌های ارزان می‌فروشد و استفاده می‌کنند، این مسئله‌ی تفکیک، یعنی به اصطلاح آن لائی‌سیسم، تفکیک دین از سیاست، و اینکه آیا این دو باید از هم تفکیک باشد یا نه، همیشه مطرح بوده است. منتهی در دوران‌های گذشته مخصوصاً در دوران امویه، بنی‌عباس و سایرین نه اینکه آن موقع دین و دیانت با حکومت بیگانه بوده، نخیر؛ خیلی هم اخت بوده. به قول خود مرحوم طالقانی می‌گفت وقتی سیدالشهداء آن قیام را کرد و به کربلا رفت، چنین نبود که در شهرها و در کوچه و بازار همه جا مثل حالا- مثل آن زمان می‌گفت- مشروب فروشی باشد، کاباره باشد، رقاصی باشد، یا مثلاً نماز متروک باشد و اگر کسی فرض کنید نماز بخواند مسخره کنند، نخیر؛ چه در زمان معاویه، چه در زمان یزید خیلی هم مساجد دایر و معتبر بود. به صورت ظاهر نه شراب‌خوری می‌شد، و نه فحشا و زنا بود، خیلی هم حد می‌زدند و همه‌ی کارهای عبادی را می‌کردند اما عمق و باطن نداشت، منتهی معاویه و یزید و هارون‌الرشید و سایرین، که خودشان را خلیفه‌الله می‌دانستند- حتی خلیفه‌ی رسول‌الله هم نمی‌دانستند- دلشان نه برای رسول سوخته بود نه برای خدا، اسلام و اعتقادی را که مردم دارند در استخدام قدرت خودشان گذاشته بودند. یعنی دعوا بر سر این است که آیا سیاست حاکم باشد و دیانت را در استخدام بگیرد، یا اینکه دیانت حاکم باشد و سیاست را در استخدام بگیرد؛ دعوا بر سر این بود.

در تمام ادوار این طوری می شد که یا اصلاً دیانت را کنار می زدند، گویی که خیلی کم اتفاق افتاده، حتی در ژاپن، حتی در زمان خود فرعون و غیره، بالاخره دیانت وجود داشته، در قرون وسطی هم وجود داشته، منتهی کاری می کردند و دیانتی را رایج می کردند و به مرحله ی اجرا درمی آوردند که اسباب کار قدرت خودشان باشد، به نام ضل الله، به نام خدا، به نام اسلام؛ خودشان را توأم و مساوی خدا می کردند. می گفت من ضل الله هستم، سلاطین ژاپن می گفتند که ما اصلاً خود خدا هستیم، فرعون هم که می گفت خود خدا هستم، اگر در تاریخ ایران بنگرید، آن یکی هم می گفت سیف الله، سیف الدین، ناصرالدین، همه ی اینها به صورت ظاهر کمک کار و اجرا کننده ی دین خدا بودند. آن سلسله آل مظفر، اصلاً اسم خودش را گذاشته بود امیرمبارزالدین، و دیگران هم همین طور. شاه عباس اصلاً به نجف می رود و در آنجا با زنجیر خودش را به ضریح می بندد، و اسم خودش را می گذارد «کلب آستانه علی». پیاده از اصفهان تا مشهد می رود، اینها هیچ کدام نمی گفتند که ما ضد دین هستیم، ما ضد خدا هستیم، نخیر؛ ولی عملاً طوری بود که خودشان را مخصوصاً به دین می چسباندند. می گفت: من کلب آستانه علی هستم، من مبارز دین هستم، من ناصر دین هستم، من اصلاً خود خدا هستم، خود دین هستم؛ چرا؟ برای اینکه از این عقاید و عواطف و از این نیروی عظیم فطرت بشری، و اعتقاداتی که انبیاء ساختند برای خودشان استفاده کنند.

طالقانی این طور نبود، می گفت قدرت باید در استخدام دیانت باشد، و اگر قدرت لازم نشد، اصلاً نباشد؛ همان طور که علی این کار را کرد، علی دنبال قدرت نبود، سیدالشهداء دنبال قدرت نبود، برای آنها اصلاً قدرت مطرح نبود. وقتی در کوفه، ابن زیاد به عیادت هانی بن عروه می آید، مُسَلِم هم پشت پرده است، می گوید فرصت بسیار عالی بود که تو همین طوری بیرون بیایی و گردن ابن زیاد را بزنی. مسلم گفت نه، من این را خلاف جوانمردی، خلاف آئین آباء و اجدادم دیدم، که خیانت بکنم و مهمان تو را با خدعه از بین ببرم. برای آنها مسئله ی قدرت و از بین بردن دشمن مطرح نبود. برای آنها، قدرت برای مکتب بود، برای عدالت، برای حقیقت، برای حقانیت، برای دین خدا بود. طالقانی این طور فکر می کرد، برای او اصالت، با اسلام و با قرآن و با حق و با حقیقت بود، اگر بقیه ی چیزها فدایش شود اشکال ندارد، چون

برای طالقانی یک اسلام بیشتر وجود نداشت \_\_\_\_\_ ۶۵  
«وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى»<sup>۱</sup>.

یک مسئله‌ی دیگر، مختصر می‌گوییم، که رمز محبوبیت طالقانی در چیست؟ ببینید، طالقانی فاضل بود، عالم بود، فقیه بود، سیاسی بود، و وارد سیاست شد؛ از کارهای انقلابی بزرگ او این بود که نه تنها عضو یک حزب شد، بلکه مؤسس حزب شد. هنوز هم که هنوز است، خیلی از علما این کار را نمی‌کنند، و آن زمان اصلاً این کار کفر حساب می‌شد. همه‌ی اینها بود، مفسر قرآن هم بود، مستقل هم بود، اما هیچ کدام از اینها نمی‌تواند محبوبیت طالقانی را توجیه کند. خیلی‌های دیگر هم بودند. روز رحلتش را شاید به یاد داشته باشید، خیلی از شماها به بهشت‌زها هم رفته بودید، چه اشک‌ها، چه گریه‌ها، واقعاً مثل پدرمرد، مردم می‌گریستند و دوستش داشتند، و پیش همه محبوب بود، حتی آنهایی که نماز هم نمی‌خواندند، به او معتقد بودند، حتی می‌خواهم بگویم که چپی‌ها و توده‌ای‌ها هم برای طالقانی احترام قائل بودند، اداری‌ها، بازاری‌ها، کارگرها. طالقانی یک نوع محبوبیت خاص داشت، رمز محبوبیتش چه بود؟ این جواب به نظر آمد، از یک جنبه منفی است، یک جواب منفی است، خیلی جاها هست که منفی کار مثبت را می‌کند، حالا بلا تشبیه می‌خواهم بگویم، قرآن وقتی می‌خواهد حضرت ابراهیم را معرفی بکند که هر جا اسم ابراهیم (ع) آمده، این هم پشتش آمده: «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». مشرک نبود، این مشرک نبودن ابراهیم صفت برجسته و اساسی ابراهیم (ع) است، و به همین دلیل هم خدا او را دوست خودش گرفت، و خلیل بودن را اتخاذ و انتخاب کرد:

«حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (آل عمران (۳) / ۶۷)

یا عیسی (ع) وقتی که خودش را معرفی می‌کند می‌گوید من جبار و شقی نیستم. در قرآن یک جا هست که از آیات مدنی قرآن است، روحانیت‌های موجود را خطاب قرار می‌دهد. آن موقع هنوز روحانیت اسلام به وجود نیامده بود، اصلاً روحانیت یک پدیده‌ی بعدی است. دو آیه است، گمان می‌کنم که به پیغمبر و به مؤمنین گفته می‌شود- چون من یادداشت نکرده‌ام و حفظ هم نیستم- آیه را نمی‌خوانم برای اینکه ممکن است که بعضی جاهای آن را اشتباهی بخوانم.

۱. طه (۲۰) / ۱۳۲: ... و سرانجام نیکو از آن تقوای پیشگان است.

(به نقل از م.آ.ا، «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»، صفحه ۸۸)

می‌گوید: شما مسلمان‌ها، دشمن‌ترین و به اصطلاح بدترین افراد را نسبت به خودتان، خواهید دید یهودی‌ها و کسانی هستند که مشرک‌اند. «الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» این دو تا با هم هستند، در مقابل آنها، قسمت بعدی آیه است.

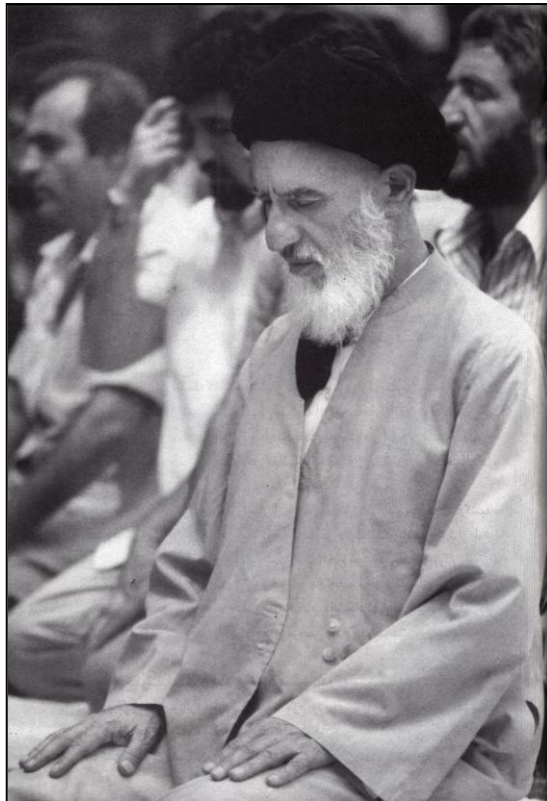
«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى»

اما نزدیک‌ترین اهل کتاب را به خودتان کسانی خواهید یافت که می‌گویند ما نصارا هستیم، یاران خدا هستیم.

«ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ وَرُهْبَانًا»

در بین آنها قسیسین هستند، و رهبان‌هایی هستند،

«وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.» (مائده (۵) / ۸۲)



تکبر ندارند، یعنی چون تکبر ندارند، اینها به شما نزدیک تر هستند، درست برخلاف یهودی‌ها، که خودشان را برتر می‌گیرند، متکبرند، و یگانه امت می‌دانند. قرآن هم این را خیلی ذکر می‌کند. انجیل را هم که باز بکنیم در انجیل متی و لوقا هم هست که حضرت عیسی طوری این علمای یهود را وصف می‌کند که همه لباس‌های فاخر می‌پوشند، در بستر، و در بالا می‌نشینند و تمجید و تعریف می‌خواهند. دل حضرت عیسی از دست آنها خون است و همان‌ها هم بالاخره - به قول خودشان - باعث مصلوب شدن حضرت عیسی شدند. آن وقت در برابر آنها وقتی قرآن می‌خواهد «بعضی از آنها را» - «منهم» است، همه‌شان نیست - بعضی از علمای مسیحی را استثناء کند، اولاً رهبان و تارک دنیا هستند و اینکه تکبر ندارند. این تکبر نداشتن که یک صفت منفی است، در یک جاهایی باعث محبوبیت می‌شود. طالقانی چون آخوند و روحانی نبود محبوب همه بود، و ضمناً به صورت ظاهر روحانی بود، و آن صفات و آدابی که مردم، آخوندها و روحانیت را به آن صفت می‌شناسند، در او نبود. در ضمن اینکه روحانیت این صفات را داشت، چه‌طور؟ همان‌طور که مردم می‌شناسند، حالا راست یا دروغ ما کار نداریم، این طبقه خودشان را ممتاز و برتر می‌دانند، یک طبقه‌ی مافوق سایرین هستند. می‌گویند اینها عوام هستند، آنها خواص، جاهل را با عالم بحثی نیست، حرف می‌زنند، بالای منبر می‌روند ولی در مجالس آنها شرکت نمی‌کنند، و در هر مجلسی باید آنها در کنج و بالا بنشینند، و در باطن و ضمیرشان به دلیل عالم بودن، این را یک نوع برتری می‌دانند.

طالقانی به هیچ وجه این طور نبود، هیچ خودش را نمی‌گرفت، خودش را مافوق دیگران نمی‌دانست، همان‌طور که عرض کردم، از اول در بین مردم آمد، در طبقه‌ی جوان‌ها هم آمد، در طبقه‌ی اداری‌ها آمد که از نظر این طبقه آنها کم و بیش مترود بودند، او با آنها حرف می‌زد، همان‌طور که تفسیر قرآن می‌گفت و سخنرانی می‌کرد. از ماها، و حتی دانشجویان سخنرانی می‌شنید، و پای سخنرانی‌های ما می‌نشست و می‌شنید. از دکتر سبحانی مطالبی راجع به تکامل می‌پرسید و در تفسیرش می‌آورد، از دکتر سامی آنجایی که آیات مربوط به بنی اسرائیل بود و جاهای دیگر استفاده می‌کرد. با اینها همراه و همکار بود. کتاب‌های جدید را می‌خواند، فلسفه و افکار جدید و علوم جدید را مطالعه می‌کرد. به هیچ وجه یک امتیاز و برتری برای خودش قائل نبود. این تواضع، و خود را هم‌شان دیگران گرفتن، محبوبیت می‌آورد؛ مسلم

است که یکی از علل محبوبیتش این بود. آن وقت ارتجاعی نبود، یعنی هرگونه فکر جدید، تمدن جدید، علوم جدید، افکار جدید، افکار نو و چیزهایی که مثلاً از غرب یا شرق آمده، بالفطره این را رد نمی کرد، می شنید، آنچه که خوب بود می پذیرفت و آنچه که خوب نبود رد می کرد، و ایراد می گرفت. قشری و خشک نبود، به دور از ریا و تظاهر بود. اصلاً هیچ اهل تظاهر نبود، آن محدودیت‌ها، آن آداب خاص را هیچ تمکین نمی کرد. مثلاً من به ایشان می گفتم این کار را بکنید خیلی خوب است، این طوری بکنید، می گفت نه، شما من را با خودتان مقایسه نکنید، شما خیلی کارها می توانید بکنید که ماها نمی توانیم، ما یک محیطی مثل پیله‌ی ابریشم برای خودمان درست کرده‌ایم، یک سلسله تشریفات و تصنعات و آداب و ممنوعیت‌ها برای خودمان فراهم کرده‌ایم که هیچ نمی توانیم. او به این قضیه اشراف داشت و تا آنجایی که می توانست خودش را از این بندها خلاص می کرد، و آزادانه و آزادمنشانه می آمد و روی خیلی تشریفات که وجود داشت پا می گذاشت. اهل تکلف هم نبود، این تفاهمش با سایرین، این تبادلش با سایرین، توافقی که نسبت به ملت و مردم داشت، و بعد هم چیزی را هدف خودش قرار داد و برنامه‌ی مکتب و زندگی و حیاتش گرفت که آن بزرگ‌ترین و مهم‌ترین خواسته‌ی مردم بود، آن قیام برای آزادی، حقیقت، عدالت، در برابر استبداد و ظلم؛ که این ظلم و استبداد، منشأ همه‌ی چیزهای دیگر است. بنابراین یادش پیش ما زنده باشد و درسش و تعلیماتش اطاعت، اجرا و حفظ شود، و پیش خداوند مأجور و محصور باشد و درجاتش عالی تر باشد و ما هم این افتخار را داشته باشیم که در همان راه حرکت کنیم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته



بسم الله الرحمن الرحيم

## شخصیت و اندیشه دکتر شریعتی\*

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

آقای جعفر سعیدی طلبه‌ی روشنفکر حوزه علمیه قم و دانشجوی پرشوری که قبلاً کتاب «دکتر شریعتی از دیدگاه شخصیت‌ها» را، با استقبال خوانندگان، منتشر ساخته بودند، از بنده خواسته‌اند با بضاعت مختصرم که در مسابقه با کمی فرصت می‌باشد، مقدمه‌ای برای دفتر دوم آن کتاب، تحت عنوان «شخصیت و اندیشه دکتر علی شریعتی» تحریر و تقدیم نمایم.

خود این مطلب که بعد از گذشت نه سال از فوت دکتر شریعتی، جوان‌هایی که او را ندیده و پای صحبت و درسش ننشسته‌اند، از تکرار و تردید نمی‌ترسند و دست به نوشتن شخصیت‌نامه و اندیشه‌نامه برای دکتر می‌زنند، مسئله‌ای است امیدوارکننده و آموزنده و نشانه‌ای از رشد و دقت که افرادی چون بنده را وادار به اجابت دعوتشان می‌نماید.

---

\* این اثر مقدمه‌ای است بر کتاب «شخصیت و اندیشه دکتر علی شریعتی» که در تیرماه ۱۳۶۵ نوشته شده و چاپ اول آن توسط انتشارات چاپخش در سال ۱۳۶۶ منتشر گردیده است. ما این اثر را از چاپ سوم کتاب که در سال ۱۳۷۱ منتشر شده است، تقدیم حضورتان کرده‌ایم (ب.ف.ب).

۱. یونس (۱۰) / ۱۴: سپس شما را از پی آنها خلیفه‌های روی زمین قرار دادیم تا ببینیم چه گونه عمل می‌کنید. (به نقل از م.آ.ا، «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»، صفحه ۷۸)



دکتر علی شریعتی در جشن فارغ التحصیلی دانشجویان

گمان ندارم هیچ یک از هموطنان ما در چنان مدت کوتاه که قسمتی از آخرین سال‌های حیات و بعد از مماتش را می‌گیرد، به اندازه دکتر شریعتی، با نامش و با اندیشه و آثارش، در زبان‌ها و قلم‌های دوست و دشمن آمده و نوشته‌هایش میلیون‌ها خواننده و خریدار پیدا کرده باشد. باز هم خود این مطلب، صرف نظر از درستی و نادرستی، یا مقصد و محتوای گفته‌ها و نوشته‌ها، از نظر شناخت نیاز نسل معاصر ایران و تحول افکار جهان، درخور تجلیل و تحلیل می‌باشد. بنابراین باید سپاس‌گزار مؤلف این کتاب و مؤلفین کتاب‌های گذشته و آینده باشیم که یأس و ترس از اختناق و استبداد را کنار گذارده، به جای سکوت و انتظار یا هم‌آهنگی با جوسازی و شعار، به تحقیق و تعلیل رو می‌آورند و از راه طرح و کشف حقایق، به هموطنان انقلاب کرده و انقلاب‌زده‌ی خود، خدمت می‌کنند.

با شرمندگی باید عرض کنم که متن کتاب و مقالات گلچین شده‌ی آن را به تمامی و با دقتی که در شأن نویسندگان آنها و شریعتی است، نخوانده‌ام تا مقدمه‌ام نقد و معرفی باشد، ولی امیدوارم نویسندگان محترم کتاب و قلم به‌دست گیرندگان آینده، از خود بخواهند و توفیق نصیبشان شود که بررسی و نظرنگاریشان تنها پیرامون کتاب‌ها و شخصیت دکتر شریعتی گردش نکند. هم به علل و عوامل یا شرایطی برسند که شریعتی را شریعتی کرد و این کلام و کتابت را در زبان و قلم او گذاشت، هم در زمینه‌ی اثر و نقشی که شریعتی در انقلاب اسلامی ایران ایفا نمود، مطالعه‌ی مستند و انتقاد منصفانه نمایند و هم پاسخ به این سؤال دهند که چرا و

چگونه دکتر شریعتی با چنین وسعت و شدت در جامعه‌ی ایران در دو قطب ارادت و خشونت قرار گرفت؟ خصوصاً ریشه‌یابی پدیده دوم را بنمایند؛ باشد که به‌خواست خدا کاشفی از گذشته شود و آینه‌ای برای آینده بسازند.

\* \* \*

این جانب در نوشته‌ها و گفته‌های قبل از پیروزی انقلاب و بعد از آن، از جمله در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت»، صحبت از وجود و نقش دست اول دو رهبر برای انقلاب اسلامی ایران کرده‌ام. یکی رهبر مثبت یا شخص آقای خمینی آیت‌الله العظمی است که تقریباً قاطبه‌ی ملت ایران به صورت آزاد و خودجوش ایشان را برگزیده و امیدها به رهبرشان بسته بودند. دومی هم رهبر منفی انقلاب؛ یعنی «اعلی‌حضرت محمدرضا شاه پهلوی» در اصطلاح آن روزی بود که با کردار و آزارش، همه‌ی طبقات را برای رفتنش علیه خودش هم‌دل و هم‌زبان نموده بود و حقاً به انقلاب اسلامی هدف و یکپارچگی و سرعت پیروزی داد. حال باید تصور گذشته را تصحیح کرده، با اذعان به رهبری قاطع هیجان‌انگیز و حرکت آقای خمینی، رهبری مؤثر و مهیج دکتر شریعتی را هم به عنوان سومی آنها اضافه کنم؛ یک رهبری فرهنگی ریشه‌دار در چهره‌های گوناگون فکری، عقیدتی، عاطفی، عملی و تدارکاتی.

در پیام زمان نخست‌وزیری دولت موقت که به مناسبت دومین سالگرد فوت دکتر شریعتی مجلسی منعقد شده بود، بنده از جمله گفته بودم:

«... در چنین روزی از میانمان و از دنیا رخت بر بست، گویی که باز هم و بلکه بیش از گذشته او را هر شب و هر روز - یا لاقلاً هر هفته - و گاه در راه پیمایی‌ها، در محافل و در گفت‌وگوهای دوران انقلاب و جنبش می‌بینیم و حاضر و ناظر و گوینده‌اش می‌دانیم. افکار شریعتی با آن قلم سحرانگیز و لحن گیرا و تأثیر او مخصوصاً در نسل جوان داخل و خارج کشور، در شرکت‌کنندگان و در شهیدشدگان، زنده و عامل بود و هست و الحق نقش بزرگی در انقلاب اسلامی ایران داشته است.»

انقلاب ما و نظام جمهوری اسلامی، روی سه پایه مشخص و مسلم، با سه شعار و سه رکن مهم بنا شده است. سه پایه یا سه رکنی که دکتر شریعتی در افکار و روحیات نسل جوان بذرپاشی و آب‌یاری کرد و از طرف رهبری و متولیان انقلاب با

هنرمندی تمام مورد بهره برداری قرار گرفت.

آن سه رکن عبارت است از شهادت، امامت و انتقام. حمایت از مستضعفین و اصطلاح استضعفان نیز که از اهداف سیاسی و شعارهای تبلیغاتی تداوم انقلاب می‌باشد، نیز یادگار اوست. و در برابر استضعاف، استکبار را داریم و ستیزه‌گری با صاحبان زر و زور و تزویر. در میان صنف یا سه طبقه اخیر، دکتر شریعتی با صاحبان زر و وطنی مصاف چندان نداشته، منطق سوسیالیسم و افکار مترقی اروپایی ضد سرمایه‌داری آن را در زبان و قلم دکتر بیشتر انداخته جالبیت می‌داده است ولی با صاحبان زور که در رأس آنان شاه و دربار و ساواک قرار داشت و با اهل تزویر یا همسایگان بلعم باعورا، دست و پنجه‌های زیاد نرم کرد.

در هر حال، اشتیاق و استقبال از شهادت که در گفتارها و نوشتارهای دکتر به جالب‌ترین گونه روح و رنگ یافته و به جوانان هدیه شده بود، اگر وجود نداشت، حماسه‌های سرنوشت‌ساز و تاریخی میدان ژاله، خیابان سرچشمه تهران و نظایر آن در قزوین، سنندج، مشهد، تبریز و جاهای دیگر ایران به وجود نیامده، کمر استبداد شکسته نمی‌شد و سپس جنگ عراق با چنین تعداد داوطلبان عاشق و کفن‌پوش، آغاز و دوام نمی‌یافت. اگر دکتر شریعتی در کتاب «امام و امت» تکیه و تأکید روی نیاز امت به امام و رهبر مرشد و مطاع همگان نمی‌کرد، رهبری و ولایت در انقلاب و نظام حاکم چنین قداست و قدرت نمی‌یافت. همچنین اگر ستیزه‌گری او با سازش‌کاری، با سرمایه‌داری و با مظاهر استثمار و استعمار جاری و ساری در دل و دیده‌های امت ایران نشده بود، تداوم انقلاب پا نمی‌گرفت یا به سوی دیگر متمایل می‌شد.

برنامه‌های بعدی دفاع از مستضعفین، پنجه در پنجه‌ی استعمار و امپریالیسم و درافتادن با خارج و خارجی‌ها، بیش از پرداختن به داخل و خودی‌ها، اگر نگوییم صد در صد نشأت گرفته از دکتر شریعتی است ولی حامل یادگارهایی از اوست. ضمناً معرف هماهنگی نسبی آرمان‌ها و روحیات امام خمینی با دکتر شریعتی و نسل جوان ایران است. افسوس که عمرش کوتاه بود و مهلت و میدان نیافت تا در پرورش و آبیاری بذره‌های سر از خاک درآمده و در تزکیه و طرد علف‌های هرزه عمل نموده، جلوی افراط و تفریط‌ها یا انحراف‌ها را، که گاهی به ۱۸۰ درجه رسیده است، بگیرد.

البته نمی‌گوییم آنچه در آستانه‌ی انقلاب و از ابتدا تا حالا شده و تحقق یافته است عیناً همان می‌باشد که شریعتی می‌گفته و می‌خواسته است. آنچه مسلم به نظر می‌آید این است که اولاً اگر تا این اندازه دل‌ها و دیده‌های نسل جوان ما، اعم از متدین و نیمه‌متدین، قبل از انقلاب، و بعد از انقلاب محو در قلم و بیان شریعتی می‌شده است، یکی از دلایل آن تجانس و توافقی است که آمال و افکار او، که خود آنها تأثیر یافته از مکان و زمان و از مقتضیات محیط زندگی و پرورش او بوده است، انطباق با نسل جوان و نیازهای مردم ایران داشته، صمیمانه به هم جوش می‌خورده و یکدیگر را می‌پذیرفته‌اند. و اگر دکتر شریعتی در پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری آیت‌الله خمینی عمیقانه سهیم بوده است، باید گفت هر دوی آنها و بلکه هر سه آنها؛ یعنی شریعتی، خمینی و نسل اخیر ایرانی، به گونه‌ای متصل و متمم یکدیگر بوده، و مثلث مرتبگی را تشکیل می‌داده‌اند.

\* \* \*

اخیراً کتابی از آقای داریوش شایگان تحت عنوان «یک انقلاب مذهبی چگونه است؟» در پاریس منتشر شده است<sup>۱</sup> که در آن دکتر علی شریعتی را به عنوان ایدئولوگ نمونه‌ی<sup>۲</sup> دوران معاصر و جواب‌گوی نیاز عمومی جوانان امروز، خصوصاً ملت‌های شرقی استعمار زده و غرب زده معرفی می‌نماید.<sup>۳</sup> غرض از تألیف کتاب، بررسی انقلاب اسلامی ایران با دید وسیع علمی - فلسفی - اجتماعی - تاریخی است. انقلاب اسلامی ایران، نه به صورت یک بدعت مذهبی یا سیاسی و پدیده‌ی استثنایی که مخصوص ملت و محیط ایران بوده باشد، بلکه یک نیاز و نهضت عمومی بشریت معاصر که هم دل‌زده از ایدئولوژی‌های ظاهراً علمی - سیاسی - اقتصادی ولی خشک و بی‌خاصیت مغرب‌زمین شده است و هم وجداناً احساس وابستگی و احتیاج به احیای ارزش‌ها و ایده‌آل‌های عاطفی - اعتقادی قدیم می‌نماید. البته ایده‌آل‌ها و اعتقاداتی که نامعقول و غیر قابل توجیه در منطق علوم و افکار امروزی نباشد.

۱. Daryush SHAYEGAN. Qu'est- ce qu'une re volution religieuse ? Les presses d'aujourd'hui, 1982, Paris.

۲. Un ideologue type .

۳. آقای داریوش شایگان استاد سابق مذاهب هندو و فلسفه‌ی تطبیقی در دانشگاه تهران و شاگرد پروفیسور هانری کورین می‌باشد که صاحب تألیفاتی بوده و فعلاً مقیم و معلم در فرانسه است.

به‌نظر مؤلف، با تفصیل و توضیحاتی که در یکی از فصول کتاب می‌دهد، دکتر شریعتی موفق شد در ترکیب مارکسیسم اسلامی و مخصوصاً شیعی، یک جهان‌بینی منسجم جاذبی تدوین نموده، تحویل نسل جوانِ سرخورده و تشنه‌ی رستاخیز و احراز حیثیت بدهد.<sup>۱</sup>

دکتر شریعتی، آن‌طور که در مختصر ارتباط و اطلاعات که خودم از ایشان داشتم و دورا دور می‌شناختم، پس از طی تحصیلات متوسطه و عالی و در پانزده سالی که «واردکار» شد، مثل انقلاب ایران، دو حرکت داشت. حرکت اولش که مقارن سال‌های مبارزات ملی، مذهبی و مارکسیستی در ایران بود و از تحصیلات دانشگاهی جامعه‌شناسی او در فرانسه که در بحبوحه‌ی نهضت آزادی‌بخش الجزایر و آشنایی او با بزرگانی چون ژان پل سارتر و لویی ماسینیون شکل می‌گرفت، حرکتی بود برای مبارزه علیه استبداد و استعمار، با استفاده و اتکاء به اسلام. اما حرکت دوم او به‌صورت مبارزه و انقلابی درآمد که بیشتر به قصد اصلاح فرهنگ و آئین ما و دفاع از اسلام در برابر سردمداران زر و زور و تزویر؛ مخصوصاً سومی آن. خود به‌خود چنین درگیری‌ای پیش آمد و گویی که آن را ضروری‌تر می‌دانست.

با عبارت کوتاه‌تر، حرکت اول یعنی رو آوردن به اسلام برای مبارزه با استبداد و استعمار بود (همان‌طور که بعضی از مبارزین روشنفکر ما و الجزایری‌ها این کار را کرده بودند) و حرکت دوم او رو آوردن به مبارزه و تحقیق برای تصفیه اسلام بود. اولی بازگشت به خویشتن خویش، در جلوه‌ی اعتقادی و اجتماعی آن؛ یعنی اسلام و

۱. مقدمه و فصل پنجم کتاب، صفحات ۱۷۹ تا ۲۳۰.

ضمناً مؤلف کتاب در فصل ایدئولوژی سازی سنت (ideologisation de La Tradition) و در پاسخ به پرسشی که عنوان کتاب است، متذکر می‌شود که دو مفهوم انقلاب و مذهب یا انقلاب اسلامی ایران با آنکه در دنیای شرق و غرب جا برای خود باز کرده است ولی نمی‌تواند یک مجموعه‌ی منسجم قابل ترکیب باشد. زیرا که تعلق به دو منظومه یا دو مقوله مغایر دارند. انقلاب، اندیشه و تجربه‌ای است بشری، تاریخی، غربی و منفی، درحالی‌که اسلام و سنت ابراهیمی مبتنی بر تسلیم به خدای یکتا و منبعث از وحی و رسالت بوده و انسان را ساخته و پرداخته یک مشیت ازلی و برنامه ماقبل خلقت می‌داند که حامل خلافت و بار امانت است. جز آنکه برای مقابله با تسلط سیاسی-اقتصادی و تقدم در تمدن علمی-فنی روی ناچاری و یا برای رهایی، متوسل به سلاح و فرهنگ خود آنها شده باشیم. عین عبارت و نتیجه‌گیری این مطلب چنین است:

Ce faisant , la religion tombe dans le piège de la ruse raison ; voulant se dresser contre l'occident, elle s'occidentalise ; voulant spiritualiser la monde, elle se sécularise ; et veut nier l'histoire elle s'y enfise entièrement. (page 203)

ایران بود و دومی تصفیه و تعالی مسلمانان ایران از رکود و خرافات، خرافاتی که در اثر نادانی یا نادرستی، در جلوه‌ی دنیا و دین، با اتحاد سردمداران زر و زور و تزویر، در اسلام و در مسلمانی ایرانیان به وجود آمد و تشیع علوی را تبدیل به تشیع صفوی کرده و مجلسی‌ها را به جای ابوذرها نشانده بود.

### جنگ در سه جبهه

به این ترتیب، دکتر شریعتی در سه جبهه وارد جنگ شد. در سخنرانی‌ها و در کتاب‌ها، به هر سه دسته می‌تاخت و تصفیه ملت و دولت و دیانت را در سه جهت می‌خواست. چنین وسعت دید و قدرت دید، برای او نقطه‌ی قوت و نشانه‌ی مزیت بود ولی نقطه ضعف و مایه هلاکت نیز شد. حریف اول و جبهه‌ی زر یا سرمایه‌داران که در زمان و مکان ما بیشتر حالت وزن شعر و مد روز را داشت، اگر کنار بگذاریم، بسیار طبیعی بود که دو حریف دیگر یعنی ساواک استبداد و سروران ارتجاع با او سخت درگیر شوند. حربه اولی که زندان بود و اخراج از خدمت، با حربه سنتی دومی؛ یعنی تکفیر و تهمت، همکاری نمود.

دلیل و انگیزه اولی تا حدودی روشن بود. می‌دانیم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هدف اصلی دربار و دستگاه، حزب توده با تشکیلات سیاسی و نظامی بود که می‌بایستی شناسایی و نابود شوند. اتهام عمده مصدق و ملی‌یون نیز این بود که زمینه‌ساز برای کمونیست‌ها شده‌اند. پس از سرکوبی سازمان نظامی و متلاشی کردن ظاهری حزب توده، ساواک به سراغ همکاران مصدق و نهضت مقاومت ملی آمده و آنها را زیر فشار گرفت؛ البته نه به شدت توده‌ای‌ها. پس از آن حاضر به مختصر آزادی و انتخابات قانونی برای ملی‌یون و جبهه ملی نیز نگردیده، در آستانه‌ی فراندوم بهمن ۱۳۴۰ و انقلاب به اصطلاح شاه و مردم، سران و اعضای جبهه ملی را به زندان انداختند. اما حبس و آزار و محاکمه بیشتر متوجه جناح نهضت آزادی جبهه ملی گردید؛ زیرا که لبه‌ی تیز حمله‌شان متوجه شاه و استبداد بود. ساواک و سیاست‌های استیلاگر حامی شاه متوجه شده بودند که خطر این دسته از مخالفین یعنی ملی‌یون مسلمان و روشنفکران مذهبی که پایه اعتقادی و پایگاه مردمی دینی در جامعه دارند، به مراتب بیشتر از چپی‌های کمونیست و احزاب سیاسی غیردینی است. ثابتی موسوم به «مقام امنیتی» در یک مجلس ضیافت عمومی گفته بود که دشمن اصلی آنها چه کسانی و چه کتاب‌هایی است. حتی در زندان به خود دکتر شریعتی

طعنه زده بود که ما با چپی‌ها و کمونیست‌ها به راحتی کنار می‌آییم. آنها مردم منطقی و با انصافی بوده و وقتی برایشان نشان می‌دهیم که اعلیحضرت مبتکر برنامه‌های مرفقی بوده، عدالت اجتماعی و اصلاحات ارضی را که خواسته آنهاست انجام داده‌اند، متقاعد و موافق می‌شوند. اما شما مذهبی‌های روشنفکر، آدم‌های سرسخت و گوشت‌های ناپز هستید و دست از لجاجت بر نمی‌دارید...

ساواک در صدد بود به طرق مختلف دکتر شریعتی را از حیثیت و نفوذی که در طبقات جوان و درس‌خوانده پیدا کرده بود، بیندازد و نقاط ضعف در او به دست آورده و در زبان‌ها و قلم‌ها، بدنامش سازد. علاوه بر تبلیغات و توطئه‌هایی که مستقیماً روی او انجام می‌داد و همیاری و همراهی که مارکسیست‌ها و انحصارگران روشنفکر حامی رنجبران با ساواک داشتند، استفاده از روحانیون و تحریک مقدسین علیه دکتر بود. این تیر خیلی کاری از آب در آمد، چون زمینه داشت و این برگ حساس می‌توانست به سهولت و شدت آقایان علما را برانگیزاند.

#### **دکتر شریعتی و روحانیت**

روحانیت در همه ادیان و ادوار به دو دلیل با امثال دکتر شریعتی ناسازگاری دارند و احياناً خصومت می‌ورزند: یکی اینکه تجدد و نوآوری را منافی با اصالت و استحکام دین دانسته، می‌ترسند در مبانی و معتقدات مردم که تا حدود زیادی بر تشریفات و تحجر و بر سنت‌ها و افکار کهن تکیه دارد، تنزل حاصل شود و دلیل مهم‌ترشان این است که اصلاً نمی‌خواهند هیچ فردی که خارج از صنف و کسوت مقدس است، وارد قلمروی واسطی بین خدا و خلق شده، و عهده‌دار مقامات مکتسب آنها گردد.

استدلال می‌کنند که: تعلیم و تبلیغ دین، تخصص و صلاحیت لازم دارد. شخص باید سال‌ها در حجره دودچراغ خورده و در حوزه درس خوانده باشد، لسان اهل بیت را یاد گرفته و لباس دین را پوشیده باشد، به رموز و اسرار شغل و به رسوم و شئون صنف آگاهی و عادت پیدا کرده باشد. خلاصه، نامحرم و خارج از خانواده نباشد و دکانی در برابر دکان مألوف باز نشود. اگر نویسنده‌ای در مقوله‌های دینی کتاب بنویسد، ولو آنکه خدا و دین را ثابت کرده و حقانیت و عظمت اسلام را با بیان مورد قبول مردم و جوانان بشناساند ولی در جرگه و با قلم و منطق آقایان نباشد، نباید تصور کرد که خوشحال خواهند شد و او را تأیید خواهند کرد بلکه بالعکس ایرادگیری‌ها و تکفیرهایی نیز عنوان می‌گردد.



مسلماً مصیبت بود که یک کلاهی دیپلم گرفته از مدارس جدید و فکلی فرنگ رفته که دکتر در جامعه‌شناسی شده است، دم از قرآن و اسلام بزند؛ کتاب «فاطمه فاطمه است» بنویسد؛ در دانشگاه مشهد درس اسلام‌شناسی بدهد و بخواهد جوانان مملکت را با زبان علمی و اجتماعی و سیاسی روز، به طرف خدا و اسلام و تشیع سوق دهد؛ آن هم نه به شیعه‌صفوی و مجلسی، بلکه شیعه‌علوی و انقلابی، چه رسد به اینکه به مراجع تقلید ایراد گرفته و بگوید چرا کار تحقیقی نمی‌کنند...

اما طبیعی بود که چنین باشد. این نکته از بدیهیات جامعه‌شناسی است که نه هیچ کاسب از همکار خوشش می‌آید و نه هیچ صاحب دانش و هنرمند یا تاجر به راحتی تحمل کشفیات تازه یا فن و کالاهای نوظهور را می‌نماید. روان‌شناسی بشر همیشه در برابر نوآوری مقاومت نشان داده است. عکس‌العمل در برابر شریعتی نمی‌توانست تند نباشد.

واقعیت و تجربه این است که اگر کسی منکر خدا و قیامت شود، یا کتاب در رد قرآن و امامان بنویسد، مواجه با عکس‌العمل شدید از ناحیه‌ی فقهای دین نمی‌شود. با نثار کردن لعنت و چند دشنام و دعا از کنار مطلب می‌گذرند. می‌گویند وجود خدا و روز جزا، معجزه‌ی انبیاء، از بدیهیات عقلی و نقلی بوده، مؤمنین حرف اینها را باور نمی‌کنند و ما در کتاب‌هایمان، جواب این شبهه‌ها و اباطیل را داده و اثبات صانع و نبوت و امامت را کرده‌ایم. به علاوه، ایرادهایی را که به اعتبار علوم جدید و افکار غربی و مادی می‌گیرند، چون اصل آنها را قبول نداریم و قصد و سیاستشان استعماری است، قابل بحث نمی‌دانیم. با برچسب غرب‌زدگی و امپریالیستی کارش را می‌سازیم. ضمناً چون قدرت و قلم برای رد کردن آن نوع ایراد و اشکالات ندارند، ترجیح می‌دهند به بی‌اعتنایی و سکوت برگزار شود.<sup>۱</sup> اما همین که نامحرمی پا به حریم قدس می‌گذارد و مصالح و مقامات موروثی تهدید می‌شود، چون خدا و مردم حمایت نمی‌کنند، خودشان باید بالاجتماع به دفاع پردازند. از دیدگاه بشری و جامعه‌شناسی و در سنت دین‌داران بعد از پیامبران، همیشه اشخاص و عناوین مقدم بر اصول و افکار قرار می‌گرفته‌اند و عملاً دفاع از آنها، مهم‌تر از اینها تلقی می‌شده است. بت‌پرستی که سکه رایج مدعیان انبیاء قدیم و چهره اولیه شرک و شیطنت

۱. همان‌طور که در مورد جزوه ماشینی و کتاب «۲۳ سال» عمل شد و حالا بعد از بیست، سی سال، یک محقق ورزیده خارج از حوزه به جواب آن می‌پردازد.

بود، جای خود را بعد از انبیاء به شخص‌پرستی‌ها و صنف‌سازی‌ها داده است. بی‌جهت نیست که مولی‌علی (ع) می‌فرماید: اول حق را بشناسید و سپس رجال را با آن بسنجید، نه آنکه مقامات و مواضع معیار حق و باطل باشند.

دکتر شریعتی وقتی حرف از «اسلام منهای روحانیت» می‌زند، مرتکب ذنب *لَا يُغْفَرُ* می‌شود<sup>۱</sup> که همه روحانیت را علیه خود برمی‌انگیزاند و چون به اعتقاد و بنا به مصالح آقایان «اسلام مساوی است با روحانیت»، یکی از افاضل معروف و از معاودین عراق حکم «اعدی عَدُوّ اسلام» را در باره او صادر می‌نماید.<sup>۲</sup> سرّ مخالفت شدید و دشمنی با دکتر شریعتی در اینجاست.

حملات و تهمت‌ها به راه افتاد. نزد بزرگان حوزه و صاحب‌نظران می‌رفتند تا فتوای ارتداد بگیرند و ساواک آنها را پخش می‌کرد. حسینیه ارشاد را مرکز وهابی‌گری و مسجدی اعلام کردند که در آنجا دست‌بسته نماز خوانده می‌شود و «اشهد ان امیرالمؤمنین» در اذان نمی‌گویند. کتاب‌ها و گفته‌های شریعتی را زیر ذره‌بین گذاشته، هر لغزشی که دیدند - و کیست که لغزش و اشتباه و اشکال در کارش نباشد - از گاه کوه ساختند و چون خطای عمده‌ای دستگیرشان نمی‌شد، بی‌پروا به قلب و تحریف پرداخته، مطالبی را که دکتر اصلاً نگفته و نوشته بود، با ذکر صفحه و سطر به او نسبت می‌دادند!

۱. در مجموعه آثار شماره یک دکتر شریعتی، زیر عنوان «با مخاطب آشنا» در صفحه ۷ چنین می‌خوانیم:  
«آنچه برای من بزرگ‌ترین امید تسلیت‌بخش و نیرودهنده است... روشنفکرانی خواهند بود که اسلام علی‌وار و خط مشی حسین‌وار را به عنوان مکتب فکری نهضت اجتماعی و ایدئولوژی انقلابی خود انتخاب کرده‌اند؛ چه اکنون خوشبختانه همان‌طور که دکتر (مصدق) «اقتصاد منهای نفت» را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی‌ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد، تر «اسلام منهای آخوند» در جامعه تحقق‌یافته است و این موقعیت موجب شده است که اسلام از چارچوب تنگ قرون‌وسطائی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینش متحجر و طرز فکر منحط و جهان‌بینی انحرافی و خرافی و جهالت... آزاد شده است...»

۲. یاد می‌آید یک روز که مرحوم آیت‌الله محلاتی برای سفر تابستانی خود به شمال، از تهران می‌گذشتند، به دیدار ایشان رفته و چند جلد از کتاب‌های دکتر شریعتی را برای آشنا شدن ایشان و جواب بداندیش‌ها همراه برده بودم. مرحوم محلاتی شیرازی با صفای باطن و درایت سالمی که داشت، دریافت‌مطلب کرد. یک روز هم در قم خدمت یکی از مراجع منسوب رسیده بودم که طبق معمول جمعیتی از طلاب و مدرسین حضور داشتند. در باره اعتقادات و احوال دکتر از من پرسش کردند. توضیحاتی دادم که ایشان را قانع می‌کرد ولی همین که یکی از حاضرین محترم تذکر داد که دکتر طرفدار «اسلام منهای روحانیت» بود، مجلس را سردی و سکوت فرا گرفت...

نهضتی علیه شریعتی راه انداختند؛ نهضتی که اگر در آقایان بی‌خبر حوزه و در بعضی از مقدسین سرخورده ایجاد مخالفت و خصومت می‌کرد، روی جوانان مبارز، پسر و دخترهای درس‌خوانده و روشنفکران مسلمان داخل و خارج ایران تأثیر معکوس داشته، بر ارادات و اقبالشان - و بر تعصب و غلوشان - می‌افزود.

روشن است که با چنین تمهیدات و هماهنگی‌ها، خلع شریعتی از استادی و دبیری در مشهد و تبعید و زندان او در تهران - حتی گروگان‌گیری پدر بزرگوارش - برای ساواک آسان باشد. به‌دور از مردم و در به‌در از وطن گردید و معلوم نشد که چه شد...

البته دکتر شریعتی با گفتن اینکه روحانیت ما امضای خود را پای هیچ قرارداد اسارت ایران نگذارده است و دکترها و مهندس‌ها بوده‌اند که آن اسناد خیانت را امضا نموده‌اند، در نظر آقایان اعاده حیثیت برای خود نمود. اما این اظهار برای توبه و تطهیر کامل، کافی نبود. مضافاً به اینکه نه دکترها و مهندس‌ها و نه علما و فقها، کاره‌ای نبودند که قراردادهای سیاسی و اسارت ایران را امضا کرده باشند. جرم دیگری که بعداً به دکتر گرفتند نهضتی بودنش بود، درحالی که عده‌ای در طرف مقابل، به قصد تبرئه او یا تخفیف نهضت آزادی ایران، سعی در انکار سابقه و ارتباط او با نهضت دارند.

\* \* \*

آنچه گذشت واقعیتی بود بشری و جریان‌هایی اجتماعی. واقعیت دیگر و ناموس خلقت نیز این بود که اگر جسم و جان شریعتی فانی شد، فکر و نامش باقی بماند. نه تنها باقی ماند، بلکه گسترش و اوج گرفت. نوارها، کتاب‌ها و اندیشه‌هایش که از نیازهای تازه جامعه خودمان و جهان تغذیه شده بود، تحول ملت ایران و مبارزه انقلاب را تغذیه نمود. مخصوصاً تداوم انقلاب را، علی‌رغم عناد و اختناق که در باره‌اش به عمل می‌آمد، پایه و پیکر داد. حتی شعار منفی او؛ یعنی «اسلام منهای روحانیت»، با وحشت و وحدتی که به‌وجود آورد، از عوامل پیروزی و وسائل قدرت برای اردوی انقلاب گردید.

یادش بخیر و جایش خرم و والا در جوار رحمت خدا باشد!

حال که از حیاتش و از قلم و زبانش دور افتاده‌ایم، آنچه باید در غیبت و در آثارش پی‌جویی کنیم و زنده نگاه‌داریم، بارور ساختن درخت وجود برومندش

۸۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش‌گامان  
می‌باشد. عبرت و معرفت از گذشته‌ها و از شده‌ها بگیریم و با تحقیق و تعقیب و  
تکمیل افکارش، آینده را بسازیم و حال را چاره کنیم.

تهران - تیرماه ۱۳۶۵  
مهدی بازرگان



به نام خدا

## خدمتی که استاد شریعتی‌ها به نسل جوان و مسلمان ایران کردند\*

«وَ إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفُتُنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»

(هر زمان فتنه‌های تاریکی همچون شب سیاه شما را فرا گرفت به قرآن  
روی آورید) (رسول اکرم).

اگر به چهل، پنجاه سال پیش برگشته، وضع دانش‌آموزان و دانشجویان آن زمان و درس خوانده‌های ایران را در نظر بیاوریم که در دین و دنیای خود سرگردان شده، ایمان و زندگی آنها از چند طرف به سستی و نابودی گراییده بود و پناهگاه و پاسخ‌گویی برای ایرادها و تزلزل‌ها نمی‌یافتند، خدمتی را که شریعتی یا طالقانی و همگامان قبل و بعد آنان، به جامعه‌ی خفته و خسته ایرانی و مخصوصاً به روشنفکران دیندار و مبارز کردند، روشن می‌شود.

\* \* \*

آدمیزاد، فطرتاً و بنا به نظریه عمومی سیستم‌ها (General Systems Theory)، هدف‌جوی آرمان‌طلب است؛ یا به تعبیر دینی و فلسفی، پرستنده است. مذهب به

---

\* این مقاله به نقل از نشریه پیک نهضت، شماره ۱۰۸، مورخ اردیبهشت ۱۳۶۶، ویژه‌نامه استاد شریعتی، به  
علاقه‌مندان تقدیم می‌شود.

۸۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش‌گامان

معنای اعم بنیادی آن که جویایی و شیفتگی در برابر ارزش‌ها، قداست‌ها و متعالی‌ها یا بالاترین برترهاست، به گفته‌ی تانگی دوکتن (Tanneguy de Quenetain) و روانشناسان اجتماعی، بعد چهارم وجود انسان می‌باشد.

آدمیزاد اگر اهداف اعلی و خدای یکتا را همچون ابراهیم خلیل، برای عشق ورزیدن، عبادت کردن و به سویش دویدن نشناخت و نیافت، این خصوصیت و خصلت را دارد که برای خود از موجودات طبیعی، مشغولیات زندگی، خواسته‌های عاطفی یا فکری و اجتماعی، معبود و هدف یا ایدئولوژی بسازد. آرمان‌طلبی انسان تا سر حد آرمان‌سازی است؛ زیرا که «اختیار» دارد و «احتیاج» دارد.



استاد محمدتقی شریعتی و دکتر علی شریعتی در حسینیه ارشاد

انسان «خداساز» است. خدایانی از جماد و حیوان و از ستارگان و فرشتگان و از سایر مظاهر طبیعت بی‌جان گرفته تا پدران، پادشاهان، پیغمبران و پیشوایان، پیران طریقت و رهبران دین و سیاست. از روزگاران پیش از تاریخ گرفته تا عصر علم و تمدن جدید و دوران معاصر تکنولوژی و ایدئولوژی، بینهایت بت و رب‌النوع یا شفیع و شبیه و شریک، برای جانشینی خدای لاشریک از کارخانه خداسازی بشر بیرون آمده است. همه سخن و جدال انبیاء و متولیان و بزرگان با آنها بر سر پرستش خدای یکتا و اعراض از بت‌ها در چهره‌های «لَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَى» بوده است.

شرقی‌ها بیش از غربی‌ها صاحب رشدند و خداپرست و خداساز؛ و همچنین نیازمند و پایبند به دین و مذهب. در نزد ایرانی‌ها بیش از سایر آسیایی‌ها و آفریقایی‌ها،

خدمتی که استاد شریعتی‌ها به نسل جوان و مسلمان ایران کردند \_\_\_\_\_ ۸۳

مذهب، خواه حق و خواه باطل آن، علل حرکت و حیات و یک نوع ضرورت می‌باشد. انقلاب اسلامی ایران و مخصوصاً تداوم و تحول‌های بعدی آن خوب نشان داد که قدرت مذهب و معتقدات مردم و امکانات آن تا کجاست!

هموطنان ما که بیش از هزار سال بود به آیین اسلام و سپس تشیع در آمده، عقیده و علاقه شدید به مقدسات مذهب داشتند، و تعادل طولانی راکدی میان فرهنگ و مذهب با حکومت در زندگی فردی و اجتماعی ما به وجود آمده بود، در سه قرن پیش با برخورد به تمدن و تسلط اروپاییان و دریافت تفوق و برتری آنان از جهات عدیده، تکان سختی خوردند. نه تنها نظام سیاسی و حکومتی، بلکه نظام ارزش‌ها و آمال ملی و عقاید مذهبی‌مان دچار تزلزل شدید گردید. اگر از ایرانی و به طور کلی از آدم معتقد متعهد، دین و ایمانش را بگیرید، همه چیزش را گرفته و او را عریان و حیران، رهای بیابان و حشتناک پر از دیو و دد کرده‌اید.

اروپایی‌های مهاجم که سیاستمدار مأمور یا تاجر و متخصص بودند، بیشتر طمع به خاک و مال ما داشتند و سر و کارشان با استقلال و قدرت ما و اندیشه‌های استثمار و استعمار بود. ولی آنچه غالب مردم و علاقه‌مندان صاحب نظر را در ایران (و در سایر کشورهای مسلمان) رنج می‌داد و به وحشت انداخته بود، بیش از استقلال و اقتصاد، مسئله‌ی ملیت و مذهب بود، و همچنین از دست دادن حیثیت فرهنگی و ملی و آنچه اخلاق و عقاید دینی را شکل داده، دنیا و آخرت‌مان را اداره می‌کرد. در قیام‌های آن ایام، مانند قیام تنباکو و حرکات ضدخارجی، جنبه‌های دین و آداب ملی یا فرهنگ، به جنبه‌های سیاسی و اقتصادی می‌چربید.

همراه با افراد مأمور و کالاهای دلپسند نوظهور، سیلی از آداب و علوم و افکار جدید فرنگی، وارد بلاد مشرق زمین گردیده، علایق و معتقدات متکی به سنت‌ها و به منطق و افکار کهنه را، برای کسانی که مختصر آشنایی با علوم و طرز تفکرهای تازه پیدا کرده بودند، شدیداً مورد تهدید قرار داد، تا آنجا که تمدن و تجدد و تحصیلات، با دینداری و مسلمانی تعارض آشکار پیدا کرده بود. به نظر می‌آمد که راهی جز تبعیت از فرمانروایی و تقلید از اروپایی‌ها وجود ندارد. طبقه‌ی به اصطلاح امروزی روشنفکر، به لاقیدی و بی‌دینی و فحشا کشانده شده، دنیاپرستی به صورت سطحی و زشت‌زودنگر آن، یا ملی و پاکیزه ولی بی‌پایه، جای‌گزین خداپرستی و دیانت می‌گردید، و ایده‌آل بسیاری از رجال و بزرگان شده بود.

آن طبقه از ملت که انتظار می‌رفت به دفاع از دین و حیثیت ما، در برابر تهاجم فرهنگی و فکری غرب پردازند؛ یعنی علمای دین و روحانیت، نتوانستند یا نخواستند از عهده این مهم برآیند. با غروری که به خود و به اسلام محدود مختص خود، یعنی اسلام فقه‌ای داشتند، و با پافشاری که در حفظ آداب و تشریفات سنتی و مبانی و معیارهای فکری چندین قرنی می‌کردند، و با هر گونه پاکسازی و نواندیشی یا بازگشت به اسلام اصیل و زدودن خرافات و انحرافات و اشتباهات مخالفت داشتند؛ علاوه بر آن، باطناً و علی‌الاصول نسبت به تمدن و تجدد در چهره‌های گوناگون آن و نسبت به دانش و بینش‌های نوین، عناد خاص و انکار علی‌الاطلاق می‌ورزیدند و پذیرش آنها را معارض مقام و منافع موروثی صنفی می‌دیدند. مواضعی اتخاذ نمودند که در مجموع به زیان دین و موجب رم‌دادن متدینین متجدد و مترقی گردید. هر زمانی که در برابر مراجعه و پرسش تحصیل‌کرده‌ها قرار می‌گرفتند، چون مجهز به منطق نوین نبودند، و حتی اعتقاد به نظریات و اکتشافات علوم فرنگی نداشتند، و در قالب‌های کهنه‌ی فلسفه‌ی یونانی و ذهنیات کلامی، به صورت لفاظی‌های بی‌پایه استدلال می‌کردند، دفاع و اظهاراتشان نمی‌توانست قانع‌کننده باشد.

از طرف دیگر با سست شدن ایمان‌ها و بروز انواع ایرادها، ادیان انحرافی با ظاهر مترقی، مانند بهائیت یا افکار انتقادی امثال کسروی، میدان مساعد در محافل پایتخت و حتی در شهرستان‌ها و پاره‌ای از دهات پیدا کرده بود.

از نظر اجتماعی و سیاسی نیز با خالی بودن زمینه‌های فکری و بی‌تجربگی ایرانیان در فعالیت‌های حزبی و مرامی، توسعه و تبلیغات مارکسیستی، خطر جدی دیگری برای ایرانیت و ملیت به شمار می‌رفت؛ در حالی که از این جهات نیز کُمیتِ علما و فقهای ما لنگ بود.

در چنین شرایط بحرانی تاریک که طبقات جوان و باسواد ایران احساس بی‌هدفی و بی‌تکلیفی وحشتناک کرده، به راه‌های یأس و الحاد و فساد می‌رفتند، یا به دام مکاتب ضد اسلام ضد ایران می‌افتادند، سایر طبقات نیز قهراً دنباله‌روی آنها می‌شدند. پیدا شدن مردان دیندار دانشمند و روشنفکران دردمندی همچون استاد محمد تقی شریعتی که آشنا به زبان روز و متوجه به مسائل اساسی اجتماع بوده و به درد مردم برسند، موهبت بزرگ الهی محسوب می‌شد.



خدمتی که استاد شریعتی‌ها به نسل جوان و مسلمان ایران کردند \_\_\_\_\_ ۸۵  
اینک که چنین فرصت و اشارت به دست آمده است، جا دارد به برکت وجود  
استاد، صحبت از او را با یاد و به همراه سایر روشنگران دیندار دردمند و همگامان  
پیش قدم یا پیروان او که بالاجتماع شریک در این خدمت اسلامی و اجتماعی عظیم  
بوده‌اند، بنماییم.

تا آنجا که اطلاعات ناقص و حافظه‌ی نارس این جانب اجازه می‌دهد، می‌توانم از  
بزرگان زیر نام ببرم که همگی رو به قرآن داشته، بهترین راه دفاع از اسلام و ایران  
در برابر جلوه‌ها و فتنه‌های زمان را، همان‌طور که در حدیث نبوی صدر مقاله آمده  
است، در «بازگشت به قرآن» و ارائه‌ی حقایق اصیل اسلام جستجو کرده‌اند؛ یعنی  
آقایان: حاجی میرزا حسن رشیدی، میرزا ابوالحسن خان فروغی، سید اسدالله خرقانی،  
شریعت سنگلجی، حاجی سید محمود طالقانی، محمدتقی شریعتی، حاجی سید  
غلامرضا سعیدی، ابوتراب هدایی و شیخ مرتضی مطهری... هر یک از این اساتید  
به گونه‌ای به داد مردم معاصر خود رسیدند.

یکی با تأسیس و سرپرستی مدرسه به سبک جدید و با تدریس و تألیف تحت  
شعار «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»<sup>۱</sup> یا «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ كَوِّبُوا بِالصِّينِ»<sup>۲</sup> در  
روزگاری که حتی خواندن زبان فرانسه و داشتن یک کتاب خارجی گناه محسوب  
می‌شد؛ دیگری که از خاندان ادب و سیاست ذکاءالملک‌ها بود، با تدریس فلسفه و  
تفسیر اثباتی قرآن، بر مبنای تفکر علمی و استناد به اکتشافات و نظریات نوین، و  
گذاردن آنها در برنامه‌ی دارالمعلمین مرکزی؛ سومی با تشکیل جمعیت در مسجد و  
ترکیب قرآن و منبر، در مسائل اعتقادی و اجتماعی مردم؛ چهارمی با ایجاد  
کلاس‌های دینی منظم آزاد به سبک جدید در مسجد و در ساختمان مدرنی به نام  
مکتب قرآن، همراه با مبارزه استدلالی علیه افکار افراطی تشیع و دکانداری؛ پنجمی  
که همگی خوب می‌شناسیم و شاگردش بودیم، ارتباط و ارشاد خود را به جای  
آنکه از قم و در عوام بازار رقابت قرار دهد، به شمال تهران در میان خواص دینداران  
و نسل جوان انتقال داد، و به جای ذکر مصیبت و مسئله و اخذ عنوان و صدقه، بحث  
مسائل اصولی ایمانی و اجتماعی را پیش گرفت و به طرح و تفسیر قرآن به سبک  
گویا و روشن، در هر مجلس و منبر پرداخت. و قرآن را به عنوان راه‌گشایترین درمان

۱. حدیث نبوی: جست‌وجوی دانش بر هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان واجب است.

۲. حدیث نبوی: بجوید علم را، اگر چه در چین باشد.

۸۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان در صحنه‌ی دین و دانش و در جامعه آورد؛ ضمن آنکه نسبت به افکار و نظریات عصر تمدن و علم، تجاهل و تکبر نورزیده، به دیده انصاف و تحقیق و استفاده به آنها می‌نگریست.

از طالقانی که به شریعتی برگردیم، همان سوابق و تعلیمات عربی و فقهی را می‌یابیم که در حوزه‌های دینی و نزد اساتید فن آموخته، مطالعات قرآنی و تاریخی را بر آن مزید کرده‌اند. همان توجه به مسائل روز و خواسته‌های اصولی توده‌های درس خوانده و گرداننده‌ی جامعه که درگیر با اشکالات ایمانی و اجتماعی هستند، و همان رهایی از بندها و دیدهای روحانیت سنتی و تمایل به زندگی با مردم، همراه با تبادل افکار و معلومات با دانشگاہیان و درس خوانده‌ها، و بالاخره این امتیاز برجسته که هر دوی آنها خدا و اجتماع یا مذهب و ملت را مخالف و بیگانه و جدای از هم نگرفته بودند و علی‌رغم ملامت و خطرات مربوطه، شریک و همگام با ملی‌یون در مبارزات ضد استبدادی و ضد استیلای خارجی، یا آزادی و استقلال، می‌گردند و از همکاری تشکیلاتی و حزبی با روشنفکران ملی و متدین، امتناع نمی‌ورزند.



سال ۱۳۴۸، مسجد جامع کرج، استاد محمدتقی شریعتی در میان: حاج سیدغلامرضا سعیدی و آیات: سید محمود طالقانی و شیخ حسین لنکرانی

استاد شریعتی - که خدایش غریق رحمت و مغفرت خود سازد- با استخدام در فرهنگ مشهد و دبیری ادبیات و علوم دینی، در کسوت و جمع فرهنگیان و کارمندان در آمده و درد و دوی جامعه و روشنفکران و شیوه‌های کار را شناخته

خدمتی که استاد شریعتی‌ها به نسل جوان و مسلمان ایران کردند \_\_\_\_\_ ۸۷  
بوده است، اقدام به تأسیس «کانون نشر حقایق اسلامی» و تربیت سازمانی اعضاء  
می‌نماید. انتخاب شهر مشهد از جهت قداست مذهبی دیرینه، و دارایی و امکانات  
اوقافی عظیم آستانه که در کنترل و تیول دربار پهلوی و روحانیت قشری وابسته قرار  
گرفته، و سد راه هرگونه پرکاری و حرکات تکاملی بود، به این اقدام انقلابی  
شریعتی اهمیت و ارزش خاصی می‌بخشد.

از آثار برجسته خدمات استاد شریعتی و طرز تفکر و تعلیمات او سهم برجسته‌ای  
است که در قیاس با سایر شهرهای ایران، کانونی‌ها و مبارزین پیر و جوان مشهد یا  
خراسان، در جریانات نهضت مقاومت ملی، جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی و انقلاب  
اسلامی ۱۳۵۷ به عهده داشته، و صمیمانه و آگاهانه همکاری داشته‌اند. و به‌همین  
دلیل بوده است که شخص شریعتی و فرزند و فرزندان و یاران او، همواره مورد  
بی‌مهری، محرومیت، آزار و ممانعت‌های ساواک و آستانه و استانداری آن زمان و  
نسخه‌ی بدل‌های این زمانشان بوده‌اند. به عقیده‌ی متولیان دولتی و دینی مشهد،  
نغمه‌های آزادی و خدمت‌گزاری به دین و دنیای ملت، خارج از قلمرو حکومت و  
ولایت، نفاق و خیانت محسوب شده، و ضرورت ممانعت و مزاحمت را پیدا می‌کند.  
استاد که از پیشروان انقلاب و تأیید کنندگان امام در ورود به ایران بود، به تدریج  
که خلاف اعتقاد و انتظاری در برنامه‌ها و در گفتارها و کردارهای حاکم می‌بیند،  
و چند بار در خانه‌ی فرزند یا در خانه‌ی شخصی مورد حمله و اهانت قرار می‌گیرد،  
حالت اعراض و انزوا می‌گزیند. شاگردان و دوستان استاد لبخند تلخ بر تکرار تاریخ  
زده، می‌گویند: همان‌طوری که ساواک شاه، بعد از زندان‌های پسر و پدر، تبعیدها و  
ممانعت‌ها و مزاحمت‌ها و جنجال تکفیری که علیه دکتر [علی شریعتی]، از ناحیه  
مقاماتی از روحانیت به راه انداخته بود، قبل از شهادت یا فوت او، مبادرت به درج  
بی‌اجازه‌ی مقاله‌اش در کیهان می‌نمایند و بعد از فوت، اصرار می‌ورزند که جنازه را  
با سلام و صلوات به تهران آورده، در سایه‌ی عطوفت ولی‌نعمت بزرگ! دفن نمایند،  
برای پدر مظلوم و محروم شده از حسینیه و کانون و از منبر و مطبوعات، اشک‌ها  
ریخته شده، تأسف و تسلیت‌ها و احترامات ابراز می‌گردد و اصرار می‌ورزند که او را  
به خود بچسبانند. جالب‌تر از همه آنکه در حضور اعضای خانواده و هزاران عزادار  
تشییع‌کننده که جنازه استاد عزیز را از مسجد شهدا تا صحن حضرت رضا (ع) به  
دوش کشیده، قصد داشتند پس از طواف در حرم مطهر با آمبولانس به بهشت رضا

برده، همچون زمان حیات که می خواست در میان مردم باشد به خاک بسپارند، شاهد جنازه ربایی می گردند! و با حسرت و حیرت تمام از بلندگوهای آستانه می شوند که بنا به درخواست خانواده! و دستور... جنازه استاد فقید در یکی از غرفه های صحن «آزادی» دفن خواهد شد.

از بازماندگان آن جمع جلیل که خداوند سلامتی و توفیق و عافیت نصیبشان فرماید، یکی آقای حاج سید غلامرضا سعیدی است و دیگری آقای ابوتراب هدایی، هر دو بزرگوار مانند شریعتی در دامن دین و نزد اساتید عربیت و فقه و حکمت پرورش یافته، راه و رابطه ای هم با زبان فارسی و ایرانیت و با دانش و فرهنگ داشتند، و شغل شریف دبیری و نویسندگی را پیشه گرفته اند.

آقای سعیدی که غیر از عربی و فارسی، زبان انگلیسی را نیز می دانسته و با نشریات و افکار مصری و هندی آشنایی داشته اند، خدمات بزرگ خود را از طریق ترجمه کتاب های پیروان و احیا کنندگان اسلام، مانند اقبال و سید جمال افغان و عبده و غیره یا مستشرقین منصف و مدافع اسلام، انجام می دهند و حشر و نشر با جوانان و روشنفکران و مبارزین مسلمان داشته اند.

آقای هدایی دبیر سابق دبیرستان های اراک که پس از بازنشستگی مجاور مشهد مقدس شده اند و جلسات و اجتماعات مشروط و محدودی را در خانه خود برگزار می نمایند، مانند طالقانی و شریعتی، سال ها به جذب و ارشاد جوانان آن شهر بر محور قرآن و گفتار و کردار پیغمبر (ص) و امامان (ع) پرداخته اند.



فریمان، استاد محمد تقی شریعتی در کنار آیات:  
علامه سید محمد حسین طباطبایی، مرتضی مطهری و شیخ محمد حسین مطهری

خدمتی که استاد شریعتی‌ها به نسل جوان و مسلمان ایران کردند \_\_\_\_\_ ۸۹  
از استاد مطهری عزیز و ارجمند صحبت جداگانه نمی‌کنیم چون می‌شناسید و  
مکرر توصیف و تجلیل از ایشان شده و از سخنرانی‌ها و کتاب‌ها و نظریاتش  
استفاده‌های شایان برده‌ایم.

\* \* \*

از جمله عوامل عمده محبوبیت این جمع در میان مردم، و موفقیتشان در نجات و  
حرکت نسل‌های جوان، علاوه بر اخلاص در عقیده و عمل، مراتب انصاف و  
انعطاف‌پذیری آنها و تواضعشان می‌باشد. انصاف و انعطاف‌پذیری و تواضع، اولاً در  
برابر اکتشافات و خدمات و یا علوم و افکار غربیان و ارزیابی مزایای قابل قبول تمدن  
و تجدد، ثانیاً برتر نداشتن و جدا نگرفتن خودشان از سایر ایرانیان، با قبول همکاری  
و همفکری با درس‌خواندگان و دنیا‌دیدگان.

از برکات این همکاری، تألیف کتاب‌های متعدد از دو طرف، با تیراژهای صد  
هزاری دکتر شریعتی، تأسیس و توسعه شرکت انتشار، ایراد سخنرانی‌های عمومی  
فراوان، بنای حسینیه‌ی ارشاد و استقبال و استفاده عظیم قشرهای دانشجوی و درس  
خوانده‌ی ایران و خارج کشور، اداری‌ها و بازاری‌ها، اعم از مرد و زن، انجام  
تحقیقات و مطالعات، جوشش افکار و شهادت و ایثارها...

همکاری واقعی حوزه و دانشگاه<sup>۱</sup> را اینها بودند که پایه‌گذاری کردند ولی پس از  
انقلاب، دچار اعوجاج و انحصار گردید. منظور اولیه از یک طرف جریان یافتن ایمان  
و معارف اسلام از حوزه‌های دینی و گنجینه‌های قدیم به دانشگاه و دانشمندان بود و  
از طرف دیگر دمیده شدن روح تازه و دید بازتر در طلاب و روحانیت ایران، در اثر  
توجه به دنیای خارج از خودشان و به افکار و اندیشه‌های در حال توسعه و بی‌پایان زمان.  
پس از پیروزی انقلاب، به نظر می‌آید برنامه حاضر و نیت حاکم بیشتر به سوی  
تضعیف نهال‌های علم و تمدن و بازگشت به تعلیم و تفکرهای حوزه‌ای، برای  
تقویت مواضع از دست رفته باشد.

---

۱. یا «دین و دانش»، اسم با مسمی و یا هدفی که مرحوم حاجی شیخ العراقین بیات، برادر مرحوم  
سهام‌السلطان بیات روی دبیرستان موقوفه‌ی خود در قم گذارده و اداره‌ی آن را به مرحوم دکتر بهشتی  
داده بود. موقعی که عده‌ای از انجمن اسلامی دانشجویان تهران (یا انجمن اسلامی مهندسين) برای زیارت  
حضرت معصومه و دیدار با مرحوم بروجردی به قم رفته بودند، با مرحوم بهشتی و شاگردان این دبیرستان  
آشنایی و تبادل سخنرانی به عمل آمد.

۹۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان

خوشبختانه تعلیمات و تحصیلات آن اصلاح گران و آموزگاران دین و دانش پس از فوتشان نیز به فضل خدا از بین نرفته است و نخواهد رفت؛ و همچون شجره‌ی طیبه‌ی ریشه‌دار قرآن، گسترش داشته و هر زمان بالاتر می‌رود و بارورتر می‌شود. بیداری و جنبشی که علی‌رغم خفتگی و کهنگی دین علیه جهل و استبداد به وجود آمده بود، ارتجاع به گذشته و انحراف از اسلام اصیل ابراهیمی به شرک تازه در سیمای انقلابی را نیز نخواهد پذیرفت.

خداوندی که نجات دهنده مؤمنین از تاریکی‌های جهل، و هدایت کننده‌ی آنها به روشنایی‌های علم و ایمان است، همه‌ی رفتگان و بازماندگان و دست‌پروردگان آن جمع جلیل را، در سایه‌ی رحمت و هدایت خود حفظ نموده، نامشان را بلند و درس و آثارشان را پایدار و بارور سازد؛ به حق محمد و آل محمد.



استاد محمد تقی شریعتی در واپسین سالیان حیات

## وفات و حیات طالقانی\*

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا.»

(مریم (۱۹) / ۹۶)

(برای آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان به زودی دوستی و محبت قرار خواهد داد.)

در شماره شهریور پیک نهضت خواسته‌اند یادی کلی از خاطرات حیات تا وفات آن معلم جلیل و همفکر و همکار عزیزی که هشت سال است از دست داده‌ایم به عمل آید.

مرحوم طالقانی، شخصیت ناشناخته و ارزشمند مجهول‌القدری نبود که بعد از هشت سال کشف جدید و یاد نوینی از احوال و آثارش بنماییم. این امتیاز را داشت که علی‌رغم موانع و مخاطرات و با آنکه غریب‌وار و در جهت خلاف جریان، وارد میدان ارشاد و اجتماع شد، چون پاسخگوی زمان و نیاز نسل جوان بود، بیکاره و بی‌کس نماند. خوب شنیده و شناخته و خواسته شد. بلافاصله پس از رحلتش، که ساعت ۱/۴۵ دوشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ بود، می‌توان گفت که ملت ایران در غم او قیام کرد. در ملاء عام، در مجالس یا در دل و زبان مردم، بدون آنکه کمترین تبلیغ و تحمیل به عمل آمده یا حساب سیاست و مصلحت و تشریفات در کار بوده باشد، به عزا نشست. به مصداق آیه قرآن و وعده رحمن، که به زودی محبت کسانی را که اهل ایمان و کار شایسته باشند، در دل‌های مردم می‌اندازیم، غالب طبقات ایرن روی

---

\* مقاله‌ی به نقل از پیک نهضت، شماره ، شهریور ۱۳۶۶.

۹۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
آشنایی و اعتمادی که قبل از انقلاب و پس از پیروزی، به عمل و به قول طالقانی پیدا  
کرده بودند، او را دوست می داشتند.



در طول این مدت همه کس در محافل و مجالس و در سخنرانی‌ها و مقالات یا در یادنامه‌ها، تجلیل‌ها، خاطرات و اشارات فراوان، زندگی و خدمات مرحوم طالقانی را شنیده و خوانده یا گفته است. درباره سوابق زندگی، درس مسجد منشور السلطان، مسجد هدایت، تفسیر قرآن، مبارزات جبهه و نهضت و زندان، و بالاخره همکاری و رهبری عمومی او در پیروزی انقلاب و ناراحتی‌های بعد از پیروزی، خیلی چیزها بیان شده است. خصائل اخلاقی خاص و انقلاب‌های نفسانی او در بریدن بندهای سنت و اسارت، در کسوت آوردن قرآن در صحنه‌ی ملت، رو کردن به درس خوانده‌ها و کلاهی‌های تشنه‌ی حقیقت و حرکت، به قدر کافی مطرح شده است. زندگی کردن با مردم و برای مردم، دور انداختن جامه‌ی «نخوت و خودبینی طبقاتی»، آزادمندی و آزادی‌خواهی، دانشجویی و دانش‌پروری او از گهواره تا گور، و از غرب دنیا تا شرق چین، خدمت به ایرانیان و تعهد به ایران به حکم اسلام و قرآن که از ویژگی‌های طالقانی بوده است، کم و بیش زبانه‌زد صاحب‌نظران می‌باشد.

\* \* \*

طالقانی مرد خوشبخت و موفق بود که آن فضایل را داشت و آن خدمات را انجام داد و در میان هموطنان خود و تاحدودی مردم جهان محبوب و مشهور گردید:  
«عاش سعیداً و مات سعیداً». خوشبخت زیست و خوشبخت رفت...



اما آیا طالقانی واقعاً خوشحال یا موفق از دنیا رفت؟ به اهدافش رسید و برنامه‌هایش تمام و کامل انجام گردید؟ چرا مرد و چگونه مرد؟ ...  
جوشناسی اختناق و جوسازی‌های بعد از انقلاب، اجازه نداده است این قسمت از زندگی‌نامه و مرگ‌نامه طالقانی مطرح شود. سعی وافر به عمل آمده است که او را در راستای کامل رهبری نظام و راضی از آنچه شده است و می‌شود قرار دهند. عضو شورای انقلاب و رئیس شورای انقلاب شد. به ابتکار و به پیشنهاد خویش، برپا دارنده و اولین پیشوای نماز جمعه جمهوری اسلامی ایران شد. ممانعت از حضور حرف‌هایش به عمل نمی‌آمد. مشارکت و مشاوره در بعضی تصمیمات و اقدامات داشته و به کردستان سفر کرد. در مجلس خبرگان انتخاب شد. در قهر و کناره‌گیری که کرده بود، فی‌الجمله دعوت و دلجویی از او به عمل آمد و بدون آنکه از مطلب و موضوع پرده برداشته شود، از یک جمله انتسابی به او در بوق‌های رادیو و در صفحات تلویزیون و روزنامه‌ها، بهره‌برداری زیاد کردند.

سیاری از ناظرین و مطلعین، در گرماگرم استقبال ۱۲ بهمن، عکس جدای او از جمع مستقبلین در فرودگاه و نشستن بر روی سنگفرش سالن و همچنین ترک مبل‌های راحت مجلس خبرگان و نشستن بر زمین را دیده‌اند. نه تنها به ندرت در جلسات و مذاکرات شورای انقلاب شرکت می‌نمود، بلکه یک یا دو بار بنده را ملامت می‌کرد که چرا قبول مسئولیت نموده‌ای... متولیان انقلاب و طالقانی یکدیگر را «تحمل می‌کردند».

طالقانی اگر از حوزه قم به جامعه تهران و از مسجد قنات آباد به مسجد هدایت خیابان اسلامبول آمد، اعراض و اعتراض به اسلام فقهتی و حاکمیت روحانی داشت. از خاطرات پدرش می‌گفت که ما گرفتار دو استبداد شدید بودیم: استبداد رضاشاه در سیاست و حکومت، و استبداد آقا سید ابوالحسن اصفهانی در حوزه‌ها و دیانت. همان‌طور که می‌دانید اولین پل یا پیوندی که او در میان مذهب و سیاست یا مسلمانی و مبارزه در سال‌های نهضت مقاومت ملی زد، زنده کردن و توضیح و توزیع کتاب «تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهُ الْمِلَّةِ» مرحوم نائینی، مرجع بزرگ تقلید و طرفدار آگاه و سرسخت مشروطیت بود و تکیه بر این بیان نائینی می‌کرد که استبداد دو نوع است: سلطنتی و دینی؛ درحالی که دومی خطرناک‌تر و زیان‌بارتر از اولی است. ملامت یا دلالتی هم که پس از قبول نخست‌وزیری به بنده می‌کرد این بود که اینها با شما رفیق

راه نخواهند ماند.

طالبانی بازگشت‌کننده به قرآن برای هدایت و نجات ملت ایران بود. مبارز نستوه و معتقد به آزادی و استقلال و حکومت اسلامی بود؛ اما حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی در مفهوم مشورت و عدالت برای ترقی و سعادت. برای شخصیت دادن و حاکمیت مردم در حرکت و تقرب به سوی خدا، از طریق حیات و سلامت و فعالیت. بیزار از ریا و ریاست و از ظلم و عداوت، پیروی از ملت ابراهیم می‌کرد که حق‌دوست و مسلمان بود و مشرک نبود.

خداوند رنج‌ها و تلاش‌هایش را مقبول و مأجور بدارد و به علاقه‌مندان و پیروان و به ملت ایران همت و توفیق دهد که آرزوی دیرینه و برنامه‌های او را تحقق بخشیده، وفات و حیاتش را به کمال خشنودی و سعادت ابدی برساند.



## شهید دکتر بهشتی و شورای انقلاب\*

بسم الله الرحمن الرحيم

*سؤال: نحوه‌ی ارتباط آیت‌الله بهشتی با قضیه‌ی اعتصاب کارکنان صنعت نفت که جناب‌عالی دربار‌هی حل آن از طرف امام مأموریت داشتید چه‌گونه بود؟*

مهندس بازرگان: والا تا آن‌جایی که بنده یاد می‌آید و اطلاع دارم، ایشان در این زمینه کاری نکردند، یعنی از ناحیه‌ی ایشان من چیزی ندیدم، اگر هم کاری در این زمینه می‌کردند، در ورای کار آن هیأت بوده. کسی که در آنجا به موازات ما وارد شد و عمل کرد و بدون اطلاع ما بود ولی بعد ما متوجه شدیم، مرحوم طالقانی بود. طالقانی هم روی مراجعاتی که به ایشان می‌شد، خود ایشان هم در آن قضیه وارد شده بود، و حتی سرهنگ رحیمی را هم به این کار مأمور کرد. سرهنگ رحیمی از طرف ایشان به پالایشگاه تهران هم رفت، حالا یادم نیست، به آبادان و آنجاها هم می‌خواست برود یا نه. نه ایشان از اقدام ما خبر داشت، نه ما از اقدام ایشان. چون طالقانی از زندان بیرون آمده بود، و بنده هم به دلیل اینکه مسئله‌ی شورای انقلاب هنوز از طرف آقای خمینی مستور نگه داشته شده بود، نمی‌بایست به کسی گفته بشود. یعنی اگر هم بنا بود موضوع گفته بشود، بایستی خود ایشان بگویند، یا مرحوم مطهری؛ این شد که من هم، در آن زمان‌ها به آقای طالقانی هیچی نمی‌گفتم و ایشان

---

\* این اثر بخشی از مصاحبه آقای دکتر سیدعلی‌رضا حسینی بهشتی با زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان در اوایل سال ۱۳۶۷ در محل فعلی موزه سرای شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی است و موضوع آن دورانی را در برمی‌گیرد که زنده‌یاد مهندس بازرگان مأمور تنظیم اعتصابات کارکنان صنعت عظیم نفت در سال ۱۳۵۷ و نیز سرآغاز تشکیل شورای انقلاب اسلامی ایران می‌باشد که از نوار صوتی برداشت و ویرایش شده است. نوار صوتی ادامه‌ی گفت‌وگو در اختیار بنیاد قرار ندارد (ب.ف.ب).

۹۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
هم خبر نداشت، ولی بعد که ما مأموریت پیدا کردیم، و رسمیتش در روزنامه‌ها  
اعلام شد، آن وقت خواستیم [با آقای طالقانی] همکاری برقرار کنیم.



افراد شناخته شده از چپ به راست: آیت الله طالقانی، آیت الله بهشتی،  
سید ابوالحسن بنی صدر، سید اکبر بدیع زادگان  
دوم فروردین ۱۳۵۸، سنندج، کردستان

اما از مرحوم دکتر بهشتی چیزی یادم نمی آید، نه به آنجا که رفتیم مثلاً ایشان  
همراه بیایند یا کسی را مأمور بکنند، یا نظری بدهند، و یا افرادی از ایشان دستور  
گرفته باشند، نه، هیچ کدام نبود. در صورتی که آن مأموریت ما معارض با حزب  
توده بود. آن‌ها حتی بیش از این که ما راه بیفتیم، پیش از آن راه افتاده بودند. البته  
این‌ها تشکیلاتی هم در مشهد و هم در آنجا داشتند و اصرار داشتند که بعد از  
این که مأمور شدیم ته و توی کار ما را در بیاورند. می آمدند و مصاحبه می کردند.  
آن‌ها در تمام آن مدت معارض و مزاحم ما بودند. آن وقت اصلاً این فکر که عده‌ای  
مأمور بشوند و بروند آنجا که این کار را بکنند، آن‌طور که من اطلاع دارم بحثی  
بود که بیشتر با مرحوم مطهری در میان گذاشته شده بود، و آن فرمانی هم که به ما  
دادند، آن فرمان هم در واقع بعد از آن مکالمه‌ی تلفنی که با من و در منزل من  
صورت گرفت، با آنجا و با دکتر یزدی بود و بعد با آقای خمینی. مثل این که ایشان  
خودشان پای تلفن نبودند. در آنجا هم مرحوم مطهری بیشتر نظر مساعد و دخالت  
داشت، در این باره چیزی از مرحوم دکتر بهشتی یادم نمی آید.

**سؤال: نحوه‌ی عملکرد ایشان در شورای انقلاب چه گونه بود؟**

مهندس بازرگان: اصلاً می‌دانید شورای انقلاب چه طوری تشکیل شد؟ می‌دانید یا نه؟ آن اندازه‌ای که به بنده ارتباط پیدا می‌کند نمی‌خواهم بگویم که همه چیز از مجرای من گذشت، اشخاص دیگری هم حتماً در این زمینه فکری داشتند و کار می‌کردند و بی‌تأثیر نبودند، ولی چون جریان تاریخی‌اش را که نگاه می‌کنیم، فکر می‌کنم، آن مسیری که از اول دوستان و بنده باعث شدیم، در واقع آن محور اصلی شد.

آقای خمینی اول در نجف و بعد در پاریس بودند و کم و بیش ارتباط‌هایی هم برقرار بود. در تهران هم عده‌ای بودند، هم از حوزه‌ها و هم کلاهی که گوش به زنگ بودند ایشان چه می‌گویند و می‌خواهند چه کار بکنند؛ و آن‌چه می‌گفتند فوری از طریق تلفن ضبط می‌کردند و اعلامیه و یا پیام می‌شد و به اقصی نقاط کشور هم پخش می‌شد. ما هم به‌عنوان نهضت آزادی، گاهی وقت‌ها گیرنده‌ی آنها بودیم، یعنی ارتباطش مربوط به ما می‌شد، و بعد هم چون به موازات آنها کار می‌کردیم ما هم در این قضیه ذی‌نفع بودیم. یعنی ارتباطاتی که ایشان با ایران داشتند، یک مقدار از طریق تلفن، و همچنین از طریق مسافرینی بود که از تهران می‌رفتند.

مسافرین، هم از علما بودند و هم از تجار و هم مثلاً از روشنفکرها یا حزبی‌ها بودند. از طرف ما مثلاً آقای مهندس توسلی مدتی آنجا بود و دکتر یزدی هم که در آمریکا بود، و آقای خمینی اصلاً به ایشان اجازه‌ی دریافت سهم امام داده بود. وکالت داده بود که ایشان حق دارد وجوهات شرعی را بگیرد و خرج کند. یعنی یک‌پا نمایندگی اگر نگوئیم فکری، نمایندگی مالی به ایشان داده بودند. آن وقت افرادی که می‌رفتند، خب ماها هم به سهم خودمان گاهی وقت‌ها پیغامی و چیزی که لازم می‌دیدیم، برای ایشان می‌فرستادیم.

الان یادم نیست، من در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» یا در «شورای انقلاب و دولت موقت» آورده‌ام، در یک نامه‌ی نسبتاً مفصلاً برای ایشان و به وسیله‌ی یک تاجری که الان اسمش هم یادم نیست، فرستادم که در رابطه با قانون اساسی و طرز مبارزه و انتخابات و این حرف‌ها بود، و نکته‌ای را از آقای زنجانی - در واقع ناقل پیام ایشان بودم - که ما نباید قانون اساسی را کنار بگذاریم یا فراموش کنیم، برای این که تنها مدرک و سندی که برای ما اعتبار بین‌المللی دارد قانون

اساسی است، قانون اساسی اولین چیزی است که دنیا آن را قبول دارد، و دنیا هم مُصّر است که این قانون اجرا بشود، روابطشان با ایران و مهم‌تر از آن اینکه اگر ما قانون اساسی را کنار بگذاریم، و برای آن اعتبار و اساس قائل نباشیم، اصلاً حق ایراد به شاه را نداریم. ما وقتی می‌توانیم به شاه اعتراض کنیم و او را مقصر یا خائن بدانیم که قانون اساسی را جلو بکشیم، وگرنه اگر ما خودمان بگوئیم که قانون اساسی مزخرف یا بی‌اعتبار است، او هم می‌گوید که بله من هم چون می‌دانم مزخرف است من خودم دارم این کارها را می‌کنم، بنابراین از نظر قانونی و حقوقی نمی‌توانیم ایرادی به شاه داشته باشیم، اما اگر با قانون اساسی جلو برویم چون هنوز هم آن مدرک است، سند مملکت است، و بعد هم یک چیزی است که علمای بزرگ روی آن صحه گذاشته‌اند، یعنی از نظر شرعی و اسلامی هم معتبر است، یعنی اگر آن را عنوان بکنیم، آن وقت می‌توانیم به شاه هزار جور ایراد بگیریم که تو چرا دخالت در این کارها کردی، چرا ساواک درست کردی، چرا انتخابات مجلس این طوری است، و فلان و فلان. از جمله این مسئله بود که در آن نامه نوشته بودم.

در تهران هم جلساتی تشکیل می‌شد که فکر می‌کنم مرحوم شیخ فضل‌الله محلاتی بود، شاید مرحوم دکتر بهشتی هم بودند، دکتر شیبانی هم بود، دکتر سبحانی هم از ماها، نه به‌طور رسمی، به‌طور غیررسمی بود، آنجا پیشنهاد شد چون خیلی وقت‌ها یک مطالبی به عنوان نظر آقای خمینی، یا پیام آقای خمینی می‌آید، که آدم نمی‌داند راست یا دروغ است - چون ساواک می‌توانست هزار جور انگولک بکند - یعنی اصلتش برای ما محرز نیست، بعد هم یک حرف‌هایی در محیط تهران و ایران برای ایشان دارد، و ایشان خبر ندارد که اینجا چه خبر است، یک اطلاعاتی باید به ایشان برسد، یا لازم بشود یک مشورتی با ایشان کرد.

آن جمع، خیلی غیررسمی بود، این پیشنهاد را بنده کردم که از آقای خمینی بخواهید، یک هیأتی را که انتخاب صد درصد خودشان و مورد اعتماد خودشان هم باشد، آن را در تهران معرفی و معین بکنند که همه‌ی آنها یا یکی از آنها به ما بگوید، که هر وقتی اعلامیه و یا یک پیغامی به دستمان برسد، بدانیم و از او پرسیم که این از آقای خمینی است، و آنها بگویند بله، و بعد هم اگر ما نظری داریم به آنها بگوئیم که آنها به امام برسانند و آنها هم بتوانند مجموع اطلاعاتی را که در ایران جمع می‌شود، جریان‌ها را، و اینکه شاه چه می‌خواهد بکند، ساواک چه می‌کند و

چه می‌گوید؟ نظر خارجی‌ها چیست؟ آنها هم آن اطلاعات و اخبار را از آن طریق برسانند. یعنی ارتباط متدیک و منظم باشد، خب این مورد پسند بود، مخصوصاً مرحوم دکتر بهشتی که اصولاً یک آدم منظمی بود، یکی از دلایل به اصطلاح علاقه و ارتباط فی‌مابین - که معمولاً متقابل هم بود - همان منظم بودن ایشان بود، یعنی کار سیستمیک؛ کارشان و فکرشان متدیک بود. خب طبیعی بود که ایشان [امام خمینی] هم باید بیسندند، چون ما حرف نابابی نمی‌زدیم. نمی‌گفتیم که بیایید بنده را آنجا بگذارید و یا فلانی را و یا اینکه از طریق فلان آقا دستورات بیاید.

به این ترتیب هم البته عمل نشد تا اینکه بنده رفتم پاریس. آقای دکتر یزدی آمده بود نجف و با هم رفتیم پاریس و آن موقعی بود که خیلی‌ها آنجا می‌رفتند، که با ایشان بیعت بکنند یا بعضی‌ها ممکن بود مأموریت از طرف دولت یا ساواک داشتند تا چیزی به دست آورند و مثلاً کسب اطلاع کنند. در جمع نهضتی‌ها - که هنوز آن موقع رسمیت و تشکیلاتی نداشت ولی همدیگر را می‌شناختیم - این مأموریت به بنده داده شد که به آنجا بروم، برای اینکه هم آن‌تر و هم آن ایده را به اصطلاح درستش بکنم، و هم مخصوصاً اینکه بینیم ایشان چه فکر می‌کند؟ نظرش چیست؟ برنامه‌اش چیست؟ ایشان می‌خواهد مبارزه را چگونه اداره کند؟ و ما تا چه اندازه می‌توانیم با ایشان در مبارزه همکاری بکنیم نکنیم. بیشتر کسب اطلاع از نظر ایشان و سیستم کار ایشان بود که می‌خواهند چه کار بکنند؟

آنجا که رفتم، آقای میناچی هم بود، منتهی با هم نبودیم، یعنی با هم بودیم ولی در انجام مأموریت با هم نبودیم. ضمناً چون می‌خواستم به آنجا بروم، پیش مرحوم شریعتمداری هم رفتم، و گفتیم ما می‌خواهیم به آنجا برویم، شما چه نظری دارید؟ البته قصد ما که از ده سال پیش با همکاری مرحوم طالقانی و دکتر سبحانی، تعقیب می‌کردیم، التیام بین روحانیون بود و این که روحانیون از هم جدا نباشند و کار با همکاری و مشورت همه‌شان پیش برود. حتی یک دفعه که بعد از آن دیگر مرحوم طالقانی قهر کرد و حاضر نشد با آن آقایان صحبت کند، دکتر سبحانی بود و طالقانی و بنده که با هم پیش آقای شریعتمداری رفته بودیم و هم پیش آقای گلپایگانی. ما گفتیم که قابل قبول نیست که بین آقایان اختلاف باشد - آن موقع آقای خمینی در تبعید بود، و اصلاً در ایران نبود - می‌دانیم شماها با هم هیچ وقت اختلاف زیادی نداشته‌اید ولی حالا این بر علیه آن کار می‌کند و آن بر علیه این کار

می کند، صحیح نیست. حالا که شما می خواهید که ما از نظر تان تبعیت بکنیم، و مخصوصاً می خواهید که آن جنبه‌ی دینی مبارزه تقویت شود، ما از شما می خواهیم که شماها با هم همکاری داشته باشید، یعنی جدا نباشید، اعلامیه‌ای که می دهید با هم بدهید. یک اعلامیه آقای گلپایگانی، یک اعلامیه آقای شریعتمداری، یکی هم آن‌جا آقای خمینی، یکی هم آن آقای روحانی؛ این اصلاً بی معنی است، آبروی شما می رود و اصلاً آبروی دین را می برد.

آخرش به این فرمول رسیدیم که آقایان گفتند ما اختلافی نداریم. گفتیم خیلی خوب شما بیائید و ماهی یک بار، آن هم به نوبت، یک دفعه خانه‌ی شما (آقای شریعتمداری)، یک دفعه‌ی خانه‌ی آقای مرعشی، یک دفعه هم خانه‌ی آقای گلپایگانی، ماهی یک بار، دور هم بنشینید، هیچ کاری هم نکنید، چای بخورید و قلیان بکشید، که این بیرون دربیاید که بین آقایان اختلاف و دعوایی نیست. وقتی طلبه‌های شما، مریدهای شما، می آیند و یک چیزهایی می گویند و ما گیج می شویم که آخر این نظر آقای گلپایگانی است، نظر آقای خمینی است، نظر آقای فلائی است، بگوییم نه آقا، بین این‌ها اختلافی نیست. البته قبلاً هم گفتیم که بعد از این، اعلامیه‌هایتان با هم باشد.

ایشان می گفت بله حرفی ندارم ولی گاهی وقت‌ها، شاید محذوراتی باشد، شاید مثلاً آقای گلپایگانی حاضر نباشد، شاید مصلحتش این باشد که در فلان موضوع نظر ندهد، گفتیم خوب، پس این کار را بکنید. مرحوم آقای طالقانی گفت اگر این شد من با شما هستم، اگر نشد آن وقت من دیگر نیستم، و ایشان هم این کار را کرد. ولی آقای دکتر سبحانی و بنده باز اعلامیه می دادیم، پیش هر سه تایشان هم می رفتیم.

ارتباط من با آقای خمینی از طریق آقای هاشمی رفسنجانی بود. آقای دکتر بهشتی را آن موقع خیلی به عنوان نماینده‌ی ایشان تلقی نمی کردیم یا خودشان این‌طور عرضه نمی کردند، ایشان یک حالت استقلال داشتند، درحالی که بعضی دیگر مثلاً مثل آقای ربانی املشی صریحاً می گفتند که ما با آقای خمینی هستیم و با ایشان کار می کنیم. آن موقع هم که بنده یک اعلامیه‌ای، یعنی یک نامه‌ای به علما و مراجع تقلید نوشتم که چرا طالقانی را به زندان انداختید، ما با ایشان هم مشورت داشتیم، شاید آقای املشی هم بود، یکی دو تا از آقایان دیگر هم بودند که من می گفتم چنین کاری چه طور است؟ این‌ها گفتند که فایده‌ای ندارد ولی شما این کار



را بکنید، شاید این آقایان را سر غیرت آوردید. وضعیت آقای املشی برای ما معلوم بود، ولی مرحوم دکتر بهشتی برای ما به آن شکل نمایشی نداشت.

اصلاً یکی دو جلسه فقط همین دکتر یزدی بود، ایشان [امام خمینی] و بنده؛ کس دیگری در آن جلسه نبود. مرحوم اشراقی هم اول بود ولی بعد جای می‌داد و تعارفی می‌کرد و بعد می‌رفت. من مسائل عدیده‌ای را با ایشان در میان گذاشتم، از جمله این حرف: حالا که شما پیش ما در ایران نیستید بیائید یک عده‌ای را تعیین کنید. کسی هم آن موقع فکر نمی‌کرد که ایشان در پاریس می‌ماند یا نمی‌ماند، و این هم هنوز قطعی نبود که دولت فرانسه بگذارد که ایشان آنجا بمانند. گفتیم شما یک هیأتی را تعیین کنید، هیأتی که صرفاً نماینده‌ی شما باشند، نمی‌گوئیم از ما هم کسی باشد، ولی کارها به صورت مشورتی و به صورت دسته‌جمعی و منظم صورت بگیرد، ایشان [امام خمینی] این مسئله را خیلی تأیید نکرد، که من یک عده‌ای داشته باشم که آن‌ها نماینده‌ی من پیش شما و پیش مردم باشند، و شما هم به آن‌ها مراجعه کنید. چون به پاریس رفتن هم کار آسانی نبود و تلفن‌ها هم کنترل می‌شد یعنی به آن اعتمادی نداشتیم. آن وقت ایشان یک مطلب جدید عنوان کرد و گفت من آنچه از شما می‌خواهم، چون من به ایران خواهم آمد، و آن موقع نمی‌خواهم، خودم حکومت داشته باشم، مردم وکیل انتخاب کنند، مجلس باشد، مجلس و دولت؛ ولی چون مردم ممکن است که از من پرسند، یا من بخواهم توصیه بکنم که مردم چه کسانی را انتخاب بکنید، و چه کسانی وکیل باشند، چون خودم کسی را نمی‌شناسم، و دور هستم، از شما می‌خواهم یک عده‌ای را معرفی بکنید، که این‌ها علاوه بر اینکه آدم‌های مطمئنی باشند، ضد فلان باشند، مبارز هم باشند و مسلمان، عامل به فرایض؛ یعنی از جنبه‌ی دینی هم این‌ها طوری باشند که من به آنها اعتماد بکنم، شما این‌ها را به من معرفی کنید. آن وقت ضمناً نمی‌خواهم بگویند که همه‌شان از نهضت هستند، همه‌شان از خود شما نباشند، دکتر یزدی که در جریان بوده، الان هم باشد، صدراعظم سیدجوادی باشد. ایشان به من گفت دکتر سحابی باشد، ولی همه‌شان از آن‌جا نباشند. من گفتم بله، اتفاقاً ما هم همین فکر را می‌کردیم، و اگر اجازه بدهید با دکتر یزدی دو تایی می‌نشینیم و یک صورتی تهیه می‌کنیم، مثلاً بیست نفر، از همه جا در آن می‌تواند باشد و شما از آن بیست، سی تایی که ما می‌گوئیم، انتخاب کنید. ولی یک خواهش دارم این است. آن نکته‌ای را که من می‌گفتم این بود که به

عده‌ای مأموریت بدهید، این عده که تهران خواهند بود، یعنی همه‌شان در تهران هستند که ایشان تقریباً با تکان دادن سر این را قبول کرد. ما رفتیم و لیستی نوشتیم، بدون اینکه ایشان گفته باشد. در آن لیست - همان‌طور که کمیته‌ی مرکزی نهضت مقاومت ملی را درست کرده بودیم - هم از علما بودند، هم از بازاری‌ها بودند، هم از افسرها بودند، هم از استادان دانشگاه، هم از حزبی‌ها؛ هر چه بود از افکار مختلف بود و به ایشان هم گفتم آن عده‌ای که ما انتخاب می‌کنیم و به شما خواهیم داد، مسلم بدانید اینها کسانی هستند که با دستگاه رابطه نداشته‌اند، در حال مبارزه هم بودند، جزء مبارزین هم بودند. و الان در وضع حاضر ایران، کسانی که با دستگاه نبودند، مسلمان هم باشند، مبارز هم بوده باشند، اینها اگر نگوئیم همه، قسمت عمده‌شان مصدقی هستند. چون خارج از طرفداران مصدق، هر کسی بوده آمده. اینها مثلاً ارتباطی با مصدق نداشتند، یعنی ضد مصدق هم نبودند، این را به ایشان گفتم. آن لیستی که دادیم تقریباً ایشان وقتی که انتخاب کردند، می‌خواهم بگویم صدی هفتادش کسانی بودند که در آن لیست بودند. از علما، مطهری و بهشتی بودند، طالقانی را نگذاشتم، چون آن موقع ایشان در زندان بود. گفتیم که آقای طالقانی وضعیتش این‌طور است و در زندان است و معلوم نیست که کی بیرون بیاید. باهنر و شاید رئیس‌جمهور، خامنه‌ای هم در لیست ما بود.

ما از افسران دو تا را نوشته بودیم، دو تایی که در حال مبارزه و مطرود دستگاه بودند، تیمسار [قره‌نی] و تیمسار مسعودی. مسعودی درجه اول بود، آن وقت [در آن لیست] از نهضت هم بود، از حزب ایران هم دکتر سنجابی بود، آقای [دکتر] بهشتی و این‌ها. مهندس حسینی را هم شاید نوشته بودیم، یادم نیست.

آن وقت‌ها با آقای دکتر یزدی رابطه داشتیم و بعدها رابطه‌ی تلفنی هم برقرار شد. اولاً قبل از رفتن به پاریس - حالا یادم نیست که منزل خودم بود، منزل دکتر سحابی و یا منزل دیگری بود، درست یادم نیست؛ با ایشان هم یک مجلس مشورت کردیم، و ایشان گفت در برخوردی که با آقای خمینی پیدا خواهید کرد من از حالا بگویم که یک حالت یأس و به اصطلاح تعجب برایت فراهم نشود، ایشان آدم سردی است، خون‌سرد است و مخصوصاً اولین برخوردش با اشخاص خیلی سرد است، نه اینکه بد است، یک حالتی است که طرف خیال می‌کند که خیلی بی‌اعتنا و بی‌ادب و اصلاً بی‌علاقه است. ایشان گفت مراقب باش، گوش‌ی دست باشد، انتظار

نداشته باش که ایشان به اصطلاح بلند شود و به به بگوید و باریک‌الله و اینکه چه کنیم؟ نه، خیلی خون‌سرد است، و همین‌طور هم بود. بعد هم ایشان گفت با همه همین‌طور است، و زیاد طرز برخورد گرم و استقبال و در آغوش گرفتن طرف را ندارد، ولی اگر این را دیدی خیال نکن که ایشان بی‌علاقه و بی‌اعتنا است. اتفاقاً شاید دو سه سال قبل همراه دکتر سحابی یک برخورد در قم با ایشان داشتیم، که گفتم بله، با ما همین‌طور بود. بنابراین مرحوم ابوی‌تان [شهادت دکتر بهشتی] در این جریان بود، با ایشان هم مشورت کردم و گفتم که می‌خواهم این را به ایشان بگویم. به پاریس که رسیدیم ایشان هم آن‌جا آمدند، بعد از ما دکتر سنجابی هم به آن‌جا آمد، که من اطلاع نداشتم که دکتر سنجابی هم هست.

چون سؤال این بود که [دکتر بهشتی] چه نقشی در شورای انقلاب داشتند. این مقدمه را اینجا گفتم، که اولاً از ابتدا مطلع بودند، و شاید هم مشوق من بودند در آن پیشنهادی که من می‌خواستم بکنم و ارتباطمان با آقای خمینی. حتی در مسئله‌ی انتخابات هم گفته بودند ما به آقای خمینی می‌خواهیم بگوئیم که انتخابات خیلی خوب است، به نفع ماست، ایشان موافق نبود. آن وقت من همان جوابی را که به آقای خمینی دادم، به ایشان هم دادم چون عقیده‌ی ما این بود که برای مبارزه، اگر بخواهیم از طریق خودش برویم، راه در افتادن، خون‌ریزی و اینها نیست، از این راه است. گره‌ای را که با دست می‌شود باز کرد، نباید با دندان باز کرد. همان کاری که مصدق کرد، و از راه قانون اساسی رفت. هنوز هم که هنوز است باید گفت [ملی کردن صنعت نفت]، بزرگ‌ترین عمل ضد استعماری و انقلابی، اگر نگوئیم بزرگ‌ترین، یکی از بزرگ‌ترین اعمالی بود که انجام شد؛ نظیر و هم‌تراز کار ناصر در مصر.

[در جریان خلع‌ید از انگلیسی‌ها]، من جای دریک نشستم، و درک هم پا شد رفت و انگلیسی‌ها هم [آبادان را] تخلیه کردند، بدون این که یک قطره خون از دماغ کسی بریزد. ما [نفت را] ملی کردیم، از نظر حقوقی و از نظر عملی و فنی، حالا بعد لنگش را زدند، آن مطلب جداگانه‌ای است.

خب، مصدق دیده بود که از راه قانون اگر با انگلیس‌ها طرف بشود - چون خود آن‌ها صنایعشان را ملی کردند - این بُرد دارد، بُرد بین‌المللی دارد، و مسئله‌ی ملی کردن نفت یک مسئله‌ی داخلی ایران نیست مسئله‌ی بین‌المللی است، باید از یک

طریقی وارد شد که بُرد بین‌المللی داشته باشد، بُرد جهانی داشته باشد و بهترین کار هم که خود مصدق می‌گفت - که دکتر فاطمی پیشنهاد دهنده‌ی این تز بود - از راه ملی شدن بود، آن وقت ما هم که با آن‌ها روبه‌رو شدیم، یک‌سره از راه قانون بود، هیچ خشونت، فحشی، دعوایی در کار نبود.

با مرحوم دکتر بهشتی هم همین پیشنهاد بود که با قانون اساسی انتخابات بشود. ما قبلاً برای آقای خمینی همین را نوشتیم، حالا هم که دارم می‌روم همین را می‌خواهیم بگویم. ما قانون اساسی را مادامی که یک قانون دیگری نیامده نقض نکنیم. البته بگوئیم - آقای خمینی هم همین را در پاریس گفته بودند، شاید در نجف بود - آن قسمت‌هایی که بعداً رضاشاه و محمدرضاشاه آمدند دست بردند، ما قبول نداریم. اما آن قانون اساسی اول برای ما مشروعیت و قانونیت دارد، که به ایشان هم گفتم که بله انتخابات به نفع ماست، و این‌ها هم روی این آزادی که اجباراً دادند و مجبور هستند و بعد هم باید [آزادی] بدهند، انتخابات آزادی خواهد بود - عین این بیان را برای آقای خمینی کرده بودم - در انتخابات آزاد بهترین فرصت است که آدم همه‌ی حرف‌هایش را بزند، چون طرف گفته که من آزادی می‌دهم و راه هم می‌دهد که مخالفین هم بیایند حرف بزنند. این آزادی را می‌دهند و ما می‌توانیم همه‌ی حرف‌هایمان را بزنیم ولو این که در مجلس آینده ما ده نفر [طرفدار] داشته باشیم. که گفتند من می‌دانم که بیش از ده نفر در آن مجلس خواهیم داشت. دکتر مصدق ده تا داشت، و توانستند اصلاً جریان مملکت را عوض نکنند. من به ایشان گفتم شما خیلی بیش از مصدق آدم خواهید داشت، شاید بیش از سی نفر داشته باشید، اینها می‌توانند مملکت را زیرو رو بکنند، اینها می‌توانند در همان مجلس کاری بکنند، که رفراندوم بشود و آن مواد تصویب شود و قضایا پیش برود.

مرحوم دکتر بهشتی می‌گفتند ایشان تأیید نکرد، ولی رد هم نکرد، یعنی طرفین متقاعد نشده بودیم، نه ایشان متقاعد شد به اینکه اگر انتخابات انجام بشود به نفع ماست، نه بنده. آقای خمینی گفته بودند که این هیجان و حالت شوری که الان وجود دارد، از بین می‌رود. اگر ما [به شاه] نگوئیم که اصلاً تو را قبول نداریم و تو باید بروی، و قانون اساسی باید عوض بشود، این را اگر نگوئیم مردم می‌روند. من گفتم برعکس، تجربه‌ای که ما داریم، در ببحوجه‌ی انتخابات است که شور و هیجان پیدا می‌شود، مردم می‌آیند و این کاندید، علیه آن کاندید حرف می‌زند و اصلاً

آنجاست که غلیان حاصل می‌شود. ایشان گفتند که تضمین می‌کنید؟ گفتم بله، من تضمین می‌کنم، آقای خمینی دیگر حرفی نزد.

در آن جا هم دکتر سنجابی خیلی اصرار داشت که تماس بگیرد. ما آن جا اتاق گرفته بودیم، و بعد از ما سایرین هم از همان اتاق‌ها استفاده می‌کردند. آن جا بار و مشروب‌فروشی و این جور چیزها هم داشت، گاهی وقت‌ها موزیک هم داشت، ولی تنها جایی که در نوفل‌لوشاتو می‌شد آدم اقامت بکند آن جا بود. ایشان [آیت‌الله دکتر بهشتی] هم مکرر آنجا می‌آمدند و هم دکتر سنجابی. دکتر سنجابی که به وسیله‌ی آقای مهدیان اصرار داشتند که ملاقات بشود. اصرار فوق‌العاده که شما با دکتر سنجابی ملاقات داشته باشید و بعد هم با دکتر سنجابی دو تایی پیش آقای خمینی بروید و اصرار که ایشان بدانند با هم همکاری خواهید داشت و دیگر بقیه‌اش معلوم بود که شما هم همکاری‌تان را با آقای خمینی ثابت بکنید. یعنی شما از نمایندگان باشید، جمع شما دو تا، به اصطلاح گرداننده و عامل کار باشید. خوب، بنده که با دکتر یزدی با هم بودیم و دکتر یزدی هم آمده بود آنجا و منزلی داشت و با هم بودیم، ما زیر بار این مطلب هیچ نرفتیم. بعد ما به آقای دکتر سنجابی گفتیم که اصلاً بنده نیامده‌ام این جا که مثلاً ما چیزی با آقای خمینی امضاء بکنیم، بیعتی بکنیم، قولی بگیریم، قراری بگذاریم، نه به هیچ وجه؛ مأموریت ما این است که اطلاع از برنامه و نظر ایشان پیدا بکنیم، و بعد هم آن نظریاتی که خودمان داریم به ایشان بگوئیم، ولی به هیچ وجه برای آن منظور نیامده‌ایم که قراری بگذاریم، و هیچ کمیته‌ای و به اصطلاح اعلامیه‌ای هم نمی‌خواهیم بدهیم. کما اینکه خبرنگارانی که ما را دوره کرده بودند و به اصرار می‌خواستند بنده چیزی بگویم، به هیچ کدام خبری ندادم.

مرحوم دکتر بهشتی، یک مقدار هم مثلاً ایشان می‌خواست واسط باشد، یعنی دکتر سنجابی می‌خواست که دکتر بهشتی هم واسط باشد. ایشان هم در آن اتاق می‌آمدند یا ملاقات داشتیم ولی بیشتر می‌خواست که در جریان باشد، مراقبتی داشته باشد، نظر و توصیه‌ای ایشان بکنند. چون سؤال شما این است که ایشان [آیت‌الله دکتر بهشتی] چه نقشی در شورای انقلاب داشتند؟ می‌خواهم بگویم که در پیشنهاد آن عده به ایشان [امام خمینی]، تا آنجا ایشان نقش راهنما به بنده را داشت و چه بسا ایشان [آقای بهشتی] هم با آقای خمینی تماسی داشت و به ایشان هم نظریاتی می‌داد

ولی نه ایشان به بنده گفت که من این مطلب را به آقای خمینی توصیه کرده‌ام، نه بنده؛ چون می‌خواستیم قضایا مخفی و مسکوت باشد.

بنده هم به هیچ کس حتی به آقای میناچی که با هم رفته بودیم و همراه بودیم - هم از طرف جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر با هم کار داشتیم، چون هر دو آنجا بودیم، و از طرف آنها می‌خواستیم به عفو بین‌الملل برویم که مرکزش در لندن است؛ و بعد هم با مقامات همین مرکز دفاع از حقوق بشر که در پاریس هستند برای تحکیم وضع کنونی در ایران، تماس بگیریم - حتی به ایشان هم نگفته بودم. فقط دکتر یزدی می‌دانست و بنده، البته به‌طور کلی چون به مرحوم بهشتی در تهران گفته بودم که چنین پیشنهادی به ایشان [امام خمینی] می‌دهم و هم این که یک چنین هیأتی را ایشان معرفی کنند، تا این اندازه؛ ولی دیگر نمی‌گفتم که من چه کسانی را گذاشتم، ولی خب بعده‌ها معلوم شد که آقای خمینی ایشان را در جریان گذاشته، و ایشان را مطلع کرده بوده است. بعد من به تهران برگشتم و تماس هم از آن بابت با آقای خمینی و همچنین با ایشان قطع شد، یعنی دیگر کاری نداشتم.

آن لیست را به ایشان داده بودم و گفتم خودتان مطالعه بکنید و با هر کس دلتان می‌خواهد مشورت کنید که شاید با دکتر یزدی مشورت کردند. آمدیم تهران و بعد دیدیم که ایشان آن‌تر را قبول کرده‌اند و حالا می‌خواهند یک عده‌ای را معرفی کنند. به نظرم جلساتی هم تشکیل دادیم، ولی یادم نیست. البته مرحوم دکتر بهشتی بود، مطهری بود، و آقای صدر حاج سیدجوادی هم بود و هنوز عنوان جلسات این نبود که شورای انقلاب است و به دنبال آن از طریق دکتر یزدی مکالمات تلفنی هم می‌شد. بالاخره ایشان لیستی را در نظر گرفتند و مرحوم مطهری را مأمور کردند که این افراد را ایشان دانه دانه بخواهد و اول از آنها یک سئوالاتی بکند که تو حاضری در مبارزه شرکت کنی و مثلاً ترکیب آن را قبول داری یا نه؟ و همکاری می‌کنی؟ آن وقت بعد که بله گفت، یا شرایطش را معین کرد، آن وقت بگویند که همکاران شما چه کسانی هستند. آن موقع ظاهراً ما خیال می‌کردیم که این مأموریت را به آقای دکتر بهشتی می‌دهند یا مثلاً ممکن است به دیگری بدهند، البته در این مدت، آقای طالقانی هم آزاد شده بود، مهندس سبحانی هم آزاد شده بود، شیانی هم آزاد شده بود، که جزء آن لیست بودند.

از آن موقع که دیگر شورای انقلاب تشکیل شد، - جلسات در خانه‌هایمان تشکیل می‌شد - می‌شود گفت ایشان [دکتر بهشتی] دیگر یک نقش مثبت و فعال پیدا کرد، اگر بگویم قبلاً یک حالت مشاور و مراقب و ناظر بود، از این به بعد فعالیت ایشان در تنظیم اساسنامه و آئین‌نامه بود. البته آقای مهدوی‌کنی هم بود، لیستی که آقای خمینی به عهده‌ی ما گذاشته بود، آن علمایی را که ما پیشنهاد کرده بودیم، هیچ کدام از آنها را حذف نکرد، ولی از این طرف کم کرد، به طوری که اکثریت را داده بود به معممین؛ یعنی در واقع پنجاه درصد از این طرف، و پنجاه درصد از آن طرف. درحالی که در لیستی که من داده بودم تقریباً من یک تعادلی برقرار کرده بودم، از این طرف کم شده بود. فکر می‌کنم دکتر سامی هم در لیست بنده بود، یعنی من سعی کرده بودم سران این گروه‌های مختلف را که به‌رحال در مبارزه بودند آنها را بگذارم، از همه جا هم گذاشته بودم.

دیگر مشغول کار شدیم و ایشان [دکتر بهشتی] نمی‌گویم رئیس شده بود، شاید هم رئیس انتخاب کرده بودیم یا نکرده بودیم، اما با علاقه و در واقع به‌طور مثبت با فعالیت در این کار بود تا این که رفته رفته در آن مدت پیش آمده‌های مهمی شد. مسافرت ایشان [امام خمینی] به تهران و آمدن به ایران. خب، ایشان [دکتر بهشتی] خیلی وحشت زده بود، مطهری هم وحشت زده بود، من باب این که این جا چه بلایی سرشان بیاورند. ایشان آماده به نظر نمی‌آمد و هم آقای موسوی اردبیلی. ایشان [دکتر بهشتی] با ما خیلی تفاهم داشت، در واقع با هم کار می‌کردیم. همچنین در روابط با بختیار و دولتی‌ها و این طرف و آن طرف. خب، من بیشتر طرف مراجعه بودم، چه از خارج و چه خود این آقایان می‌خواستند که بنده باشم. البته تمام این‌ها با مشورت و همکاری پیش می‌رفت، که بختیار برود آن جا [پاریس]. درباره‌ی نحوه‌ی حکومت چه کار کنیم و چه کار نکنیم. در واقع ایشان [دکتر بهشتی] یک رُل اکتیو داشت، هم رُل اکتیو و هم رُل همفکر و همگام؛ چون ما خیلی با هم می‌گذرانیم، از جمله امثال خلخالی و اینها بودند.

این که اسم این نظام جمهوری چه باشد؟ جمهوری اسلامی باشد؟ جمهوری دموکراتیک باشد؟ در تنظیم اساسنامه که ما در آن جا تنظیم می‌کردیم، از طریق دکتر یزدی به ایشان [امام خمینی] می‌رساندیم و به وسیله‌ی مطهری، ایشان هم مثلاً اصلاح می‌کردند و دکتر یزدی می‌گفت مثلاً با این موافقت شده.

خب، جزء اهداف این شورا- که آن موقع شاید ایشان رئیس شورای انقلاب نبود، شاید هم رئیس شورای انقلاب بود یادم نیست- از اهداف ایشان ایجاد جمهوری دموکراتیک اسلامی بود، و روی این کلمه‌ی دموکراتیک مرحوم ابوی تان [دکتر بهشتی] اصرار داشت، و در آن جا که صحبت می‌شد، مثلاً شاید مهدوی کنی خیلی عقیده نداشت ولی ایشان مدافع این تر بود. البته بنده هم بودم، که بعد امثال خلخالی و اینها پر شدند که فلانی گفته، از اختلافاتی که با ایشان داشته یا مخالفت‌هایی که با آقای خمینی داشتیم این بود که آقای خمینی می‌خواست جمهوری اسلامی باشد و او می‌خواست جمهوری دموکراتیک باشد. به هیچ وجه من الوجوه این طور نبود. در آن قسمت‌های آزادی و شورایی، ابوی تان [شهید بهشتی] جزو مدافعینش بود، البته بنده هم جزء مدافعینش بودم، شاید مثلاً فرض کنید موسوی اردبیلی چیزی نمی‌گفت، مخالفت نمی‌کرد ولی ایشان مدافع بود و موافق بود، تا آن که این جریانات تمام شد و شورای انقلاب [ایجاد] شد. در واقع، شورای آن موقع تدارک بود، بعد شد شورای مدیر انقلاب اجرایی.





مرحوم دکتر بهشتی روی همان طرز فکر و ساختش یک آدم مدیر بود- در جواب سئوال بعدی خواهم گفت- و بیشتر از آقایان دیگر زبان ما را بهتر می فهمید که کار باید نظم داشته باشد، به ترتیب جلو برود، معلوم بشود که چه کسی رئیس است، چه کسی مسئول است، تصمیمات باید رأی داشته باشد و مشورت باشد، آنجایی که باید به تصویب برسد، به تصویب برسد و آنجایی که نباید فلان باشد. یکی ایشان بود که بین ما تفاهم خیلی بهتری بود یکی مرحوم مطهری، البته مرحوم مطهری بیشتر. برای اینکه همان طور که آن دفعه گفتم ما با مرحوم مطهری از سال ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ همکاری داشتیم، نه همکاری برای گرفتن قدرت و حکومت؛ بلکه همکاری برای دفاع از اسلام و تربیت اشخاص و تفکر. آن دو تا خیلی بیشتر با ما تفاهم داشتند.

به ظاهر این طور بود که مرحوم بهشتی اصلاً می خواهد آنجا را در قبضه و در اختیار خودش داشته باشد، یعنی یک احساس مسئولیت بیش از هم کاری؛ چون بعد هم ایشان رئیس شورای انقلاب شد و آن را داشت و البته باز هم آن کاراکتر فکری شان را داشت. همه ی مطالب و مسائل را ایشان در دلشان داشت و آن ها را ظاهر نمی کرد، حرف نمی زد، درست در این جا برعکس بنده، که با دست باز با اشخاص بودم. آن جایی که نباید بگویم و نباید بشنوند، سریع می گویم، که آقا این را به شما من نمی گویم، چون به من گفته نمی توانم به شما بگویم. یا اگر این موضوع را پیشنهاد می کنم در واقع شرایطش این است. ایشان این طور نبود، خیلی سیاسی و مدبرانه، یعنی مدیریتش به این نحو بود و در واقع بعد از شهادت مطهری ایشان نقش درجه ی یک را در شورای انقلاب داشت، و این نقش درجه ی یک را هم روی ما کلاهی ها اعمال می کرد و هم روی معممین؛ منتها هر کدام به نفع خودشان، با آنها به زبان خودشان، و با ما هم به زبان و سبک خودمان.

خب، می دانید وقتی که بنی صدر هم جزء شورای انقلاب شد و به اصطلاح یک نوع اشراف به مسائل داشت ما هم به سهم خودمان می پذیرفتیم، حرفی نداشتیم چون ما داعیه ای نداشتیم و چیزی نمی خواستیم، نه آقای صدر حاج سیدجوادی، نه دکتر یزدی، نه دکتر سبحانی، و نه بعدها مهندس سبحانی؛ آنچه که ما می خواستیم این بود که واقعا یک نظام در داخل خود شورای انقلاب باشد، یک نظام دموکراتیک، نظامی که حقوق همه و سهم و وظایف هر کسی معلوم و مشخص باشد. اگر رئیسی

داریم، این رئیس به اصطلاح مجری انتظامات باشد، اجرای نظم باشد، نه رئیسی که رأی و فکر خودش را بر ما حاکم کند، چون این طرز تفکر در علما و آخوندها خیلی هست، خودشان هر چه دلشان می‌خواست و فکر می‌کردند حتی حاضر به اجازه‌ی صحبت هم نبودند. خوب، از این بابت ما خیلی علاقه داشتیم که ایشان این کاره باشد کما این که در زمان مرحوم دکتر مصدق هم در آن هیأت مختلط - هیأت مختلطی که شش تا از سنا و شش تا از مجلس شورا بود - خیلی ما خوشحال بودیم که آنها الهیار صالح را به‌عنوان رئیس انتخاب کردند، چون ایشان یک آدم خیلی منظمی بود، حرفش را هم رُک می‌زد و در قضاوت هم قضاوت‌های خوبی می‌کرد، درحالی که اگر مثلاً دیگران مسئول می‌شدند از اول جلسه تا آخر جلسه خودشان را مطرح می‌کردند، به این ترتیب پیش آمد و بعد آن آقایانی که اشاره می‌کنم، اشاره و مقدمه می‌شود به سئوالات بعدی‌تان.

آقای دکتر بهشتی در شورای انقلاب و مخصوصاً بعد از تعیین دولت موقت، قیافه‌اش - قیافه که می‌گوییم به معنای فرنگی است، چهره‌اش نه به معنای چهره‌ی ظاهری، چهره‌ای که معرف نیت و افکار او بود - در نظر بنده فرق کرد با آن دکتر بهشتی که قبلاً ما با هم همکاری داشتیم، چون یکی از سئوالات این است، اخلاق ایشان. مقدمه‌اش را این‌طور بگوییم که به نظر من دو تا دکتر بهشتی در مخیله‌ی من هست، یکی دکتر بهشتی به قول فرانسوی‌ها قبل از طوفان نوح و یکی بعد از طوفان نوح! دکتر بهشتی قبل از قبول ولایت فقیه و دکتر بهشتی بعد از قبول ولایت فقیه. این‌ها دو چیز هست، که آنها هم بعد از سئوالات است. شورای انقلاب یک مؤسسه مهمی بود و دوران زیادی هم داشته، شاید بعضی از مطالب که من حالا به نظرم نیاید باز بخواهید سؤال بکنید...\*

---

\* نوار صوتی ادامه‌ی این گفت‌وگو در اختیار بنیاد قرار ندارد (ب.ف.ب).

## دکتر کاظم سامی

### نمایندہ‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران\*

آقای دکتر قہاری، همفکر و دوست مرحوم دکتر سامی، وقتی بہ بندہ اطلاع دادند کہ یاران قصد انتشار یادنامہ‌ای از ایشان دارند و تکلیف مقالہ‌ای کردند، بہ یاد صحبتی افتادم کہ چند ماہ قبل از فاجعہ‌ی دلخراش، در حال ورودی مجتمع مسکونی مشترک با ہم داشتیم.

البتہ بعد از ۳۰ سال آشنایی، دوستی، همفکری، ہمدردی، ہمرزمی، ہمسایگی و ہمکاری، خاطراتم از دکتر سامی زیاد است؛ از انجمن اسلامی دانشجویان و پزشکان گرفتہ تا زندان شاہ و دولت موقت و پس از آن دوران اختناق ... ولی آخرین آنہا را انتخاب کردم کہ ضمناً نشانہ‌ای از تحول فکری و نقش نسل جوانان مبارز ایران بعد از جنگ جهانی دوم می‌باشد.

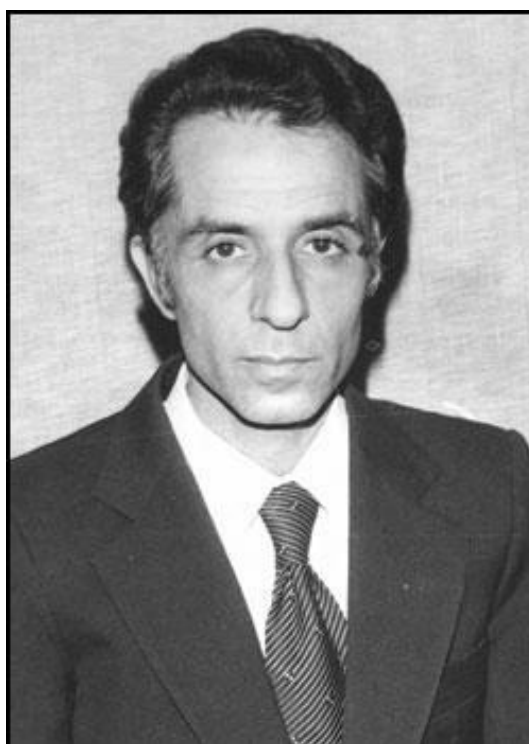
دکتر سامی ہیچ زمان عضو نہضت آزادی نبود ولی ہم در جلسات عمومی ما می‌آمد- و کتکش را می‌خورد- و قبول تدریس در کلاس‌های نہضت را می‌کرد و ہم نشریات مان را می‌گرفت و می‌خواند و در جاما پخش و بحث می‌کرد. در آن روز نشریہ‌ای را کہ از جعبہ‌ی مراسلات آپارتمان ۵۲ خود برداشته بود کہ از طرف نہضت بہ دنبال «ولایت مطلقہ فقیہ»، در دفاع از آرمان‌های انقلاب و مبانی بنیادی

---

\* این اثر مقالہ‌ای است کہ در بزرگداشت زندہ‌یاد دکتر کاظم سامی در ۱۳۶۸/۸/۳، برای درج در یادنامہ اولین سالگرد شہادت ایشان نوشتہ شدہ است و ما آن را از نسخہ‌ی مستقلی کہ چاپ و منتشر شدہ و توسط مؤلف فقید در آن اصلاحاتی تکمیلی بہ عمل آمدہ است، آمادہ کردہ‌ایم و بہ علاقہ‌مندان تقدیم می‌داریم (ب.ب.ف.).

۱۱۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش‌گامان

اسلام نوشته شده بود، گفت وقتی ما جزو دانشجویان مسلمان بودیم کتاب‌های شما را می‌خواندیم تا ایمان‌مان محکم شود و ضمن خواندن آنها وارد در مبارزات اجتماعی و سیاسی می‌شدیم. حالا که از برکت انقلاب و حکومت روحانیون مردم زیادی از مسلمانی استعفا داده‌اند کتاب‌ها و نشریات نهضت را، چون یگانه مبارز محکم است، می‌گیرند و می‌خوانند، و ضمن آن کسب ایمان کرده و کمی به مسلمانی برمی‌گردند...



این یک واقعیته است که بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰ و فعالیت‌های گسترده‌ی حزب تازه راه افتاده و کمونیستی توده، و میدان باز و مساعدی که بهایی‌ها از اواخر دوران رضاشاه در مدارس و دانشگاه به دست آورده بودند، حرکتی در میان «بچه مسلمان‌ها» در تهران و شهرستان‌ها و به‌طور کلی در میان متدینین متجدد و تحصیل‌کرده‌ی دانشگاه و ادارات و بازار پیدا شده بود. کسانی که هم درد دین و وطن داشته، نمی‌خواستند این دو سرمایه یا میراث عزیزشان از بین برود و هم با خاطرات تلخ زورگویی استبداد پهلوی، خواهان آزادی و حیثیت انسانی خود شده

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۱۳  
بودند. ضمن اینکه از خرافات و تشریفات و انحراف‌های وارد شده در دین انزجار  
داشته و روحانیتِ زمان، در مجموع خود، نمی‌توانست جواب‌گوی اشکالات و  
ایرادها یا انتقادات دینی و اجتماعی‌شان باشد.

بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰ و پیدایش مختصر جو آزادی در جامعه استبداد زده  
ایران بود که اگر بی‌دینان و بی‌وطنان فرصت و جولان یافتند، در مقابل آنها احزاب  
ملی درست شد که دنباله‌اش به ملی شدن نفت به رهبری مصدق و پشتیبانی ابتدایی  
کاشانی کشید و نهضت‌ها و جبهه‌ها و جنبش‌ها به وجود آمد. همچنین محافل مذهبی  
روشنفکر و متعهد (مانند مسجد هدایت تهران و کانون نشر حقایق اسلامی مشهد) و  
انجمن‌های اسلامی و تبلیغاتی متعدد در میان دانشجویان دانشگاه‌ها و فارغ‌التحصیل  
شدگان مهندس و پزشک و معلم، در تهران و شهرستان‌ها تا اروپا و آمریکا به راه  
افتاد. ضمن اینکه یک سلسله کانون‌ها و جمعیت‌های فرهنگی و امدادی و غیره، با  
رنگ ملی و اسلامی در گوشه و کنار کشور پدید آمد؛ خصوصاً در اصفهان و مشهد،  
احزاب و گروه‌های به اصطلاح مذهبی - ملی نیز پا به پا یا به دنبال همین انجمن‌ها و  
کانون‌ها به وجود آمدند.

اگر راست‌اش را خواسته باشید مؤسسات مترقی قم و نهضت‌های معترضانه‌ی  
روحانیت و طلاب نیز که دنباله‌اش به رهبری انقلاب اسلامی ایران کشید، به میزان  
محسوسی الهام یافته و مدیون نسل مسلمان و روشنفکر اخیر ایران می‌باشند. ضمن  
آنکه افکار و القائات چپ‌گرانه و ماهرانه‌ی وارداتی شهریور ۱۳۲۰ بی‌دخال و  
بی‌تأثیر در نشو و نما‌ی آنها نبوده است. روحانیت تشیع همان‌طور که خود توجه  
دارند و مرحوم شهید مطهری صریحاً گفته است که عوام‌زده و مقلدِ مقلدین می‌باشند  
برای بقا و مقام خود راهی جز عنایت به جو و افکار عمومی و به رنگ محیط و نسل  
مسلمان و روشنفکر در آمدن نمی‌دیدند؛ نسل جوانی که خواهان تجدید و تحرک  
است و آزاد شدن از اسارت و استبداد (و به قول مرحوم دکتر شریعتی استعمار)<sup>۱</sup>.

\* \* \*

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مردم متدین ایران که همواره علاقه‌مند به حفظ و  
اعتلای دین و وطن‌شان بودند و در کلیه‌ی جمعیت‌های آزادی‌خواهانه و ضد استیلا‌ی

---

۱. فعلاً کاری نداریم که جریان به چه صورت درآمد و چه کلاهی بر سر ایران و اسلام رفت! ...

خارجی و استبداد، چه در انقلاب مشروطیت و چه در ملی‌شدن نفت، مشارکت مخلصانه‌ی مؤثر داشتند؛ در صدد برآمدند از این پس بی‌نام و نشان عمل نکنند و بی‌اثر و حساب نمانند، بلکه سر و سامان و هویت به جمع خود و به مرام و اهداف آینده‌شان بدهند.

مسلمانان مترقی می‌خواستند به‌طور صریح سابق مذهبی یا اسلام اصیل را که وظیفه‌ی هر مؤمن را خدمت به خلق و برادری با مؤمنین یا فعالیت اجتماعی دانسته است و دوستی و دفاع از وطن را جزیی از ایمان می‌شمارد، در سرلوحه‌ی مرام و برنامه‌های سیاسی خود قرار دهند. به این نکته نیز توجه شده بود که در همه جای دنیا- محسوساً در مشرق‌زمین و مخصوصاً در ایران- عامل دین یا عقیده و ایدئولوژی، اعم از حق یا باطل، چه بعد از اسلام و چه قبل از آن، قوی‌ترین محرک ذاتی و اجتماعی مردم بوده است که نشانه‌ی نوین آن شور و شوریدگی یا انتقام و انقلاب‌هایی است که مرام یا مذهب مارکسیسم در قرن بیستم به وجود آورده و در غرب و شرق دنیا- خصوصاً در افکار و روحیه‌ی جوانان- همچون غده‌های سرطانی رخنه کرده است.

بودند کسانی از متدینین و نیمه متدینین که تنها به حکم خداپرستی و اسلام و به عنوان وظیفه‌ی دینی رو به فعالیت‌های اجتماعی و مبارزات سیاسی آوردند و بعضی نیز به خاطر مبارزه علیه استعمار یا استیلای بیگانگان رو به اسلام و ایمان آوردند. در حقیقت خدا و دین را که عامل محرک بسیار قوی دیده بودند وسیله و فرع بر مبارزه و سیاست گرفتند و به خاطر مبارزه برای اهداف دنیایی رو به دین آوردند.

خلاصه آنکه دو عنصر اسلامیت و ایرانیت یا دو دسته طرفداران دین و وطن، پیوسته در کشورمان و میان ملت‌مان حضور داشته، در حراست و عظمت و اعتلای هر دوی آنها همکاری کرده‌اند، گاهی توأماً و گاهی به صورت متمایز و مجزاً.

البته همه کس این مطلب را قبول ندارد؛ درهر دو دسته بعضی روی نادانی یا تعصب‌های مثبت و منفی، آنچه را که شده است و آنچه می‌شود، از آن خود یا صنف خود می‌دانند. رهبر فقید انقلاب در یک اعلامیه قبل از پیروزی و در ادبیات و تبلیغات تداوم انقلاب همه جا- صریحاً یا تلویحاً- آغاز مبارزات و انقلاب را در ۱۵ خرداد ۱۳۴۰ دانسته و رهبری آن را اختصاصی روحانیت شمرده بودند. از سوی دیگر بسیاری از پیروان کمونیسم، ایدئولوژی‌های معنوی و مذهبی و هر گونه مبارزه

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۱۵  
غیر دیالکتیک مادی را حرکات ارتجاعی سرمایه‌داری یا افکار خیال‌بافانه دانسته،  
وزنی برای اینها قایل نیستند. بعضی از روشنفکران طرفدار افکار غربی نیز اسلام و  
عمل مسلمانان و نقشی را که روحانیون ایران داشته‌اند نفی کرده، وارد شدن مذهب  
را در مبارزات و در سیاست زیان‌بخش می‌شمارند.



زندان قصر، سال ۱۳۴۲،  
دکتر سامی، مهندس بازرگان و دکتر پیمان

در هر حال و با برگشت به خاطره‌ی دکتر سامی، جمع شدن دو عنصر اسلامی و  
ایرانیّت در عصر جدید ایران و همکاری دو آرمان دین و وطن به صورت یک‌جا در  
افراد متعلق به نسل جوان ما اگر چه ممکن است تازگی داشته باشد ولی وجود و  
حضور هر دو آرمان و هر دو طرز تفکر، به صورت مجزاً در افراد و صنوف مختلف،  
سابقه‌ی بس طولانی دو سه قرن دارد. هر دو عنصر یا هر دو دسته، هم علیه تهاجم  
نظامی و تسلط سیاسی اروپاییان- و سپس آمریکاییان- به آب و خاک و دین‌مان یا  
به استقلال و اقتصاد و فرهنگمان جنگیده‌اند و هم از تمدن پیشرفته‌تر و تفوق‌های

فکری و علمی و صنعتی آنان رنج برده، به تکان و تلاش افتاده‌اند. ضمن اینکه چنین حالات و حرکات، اختصاصی ایران ما نبوده و در کلیه کشورهای و ملت‌های مشرق زمین، اعم از خاورمیانه‌ی مسلمان و خاور دور هند، چین و ژاپن به گونه‌ای بروز و ظهور داشته و نقش اساسی در بیداری و تحول همه‌ی این ملت‌ها و در سیاست و صحنه‌های جهانی ایفا کرده است.

با توجه به چنین اهمیت موضوع و وسعت آن- که زندگی و تفکر دکتر کاظم سامی از موارد برجسته‌ی آن می‌باشد- جا دارد یک نظر فراتر و فراگیرتر، ولو به‌طور اجمال و فهرست‌وار، به دو قرن همکاری دین و وطن یا مقابله و مبارزاتی که دیانت و سیاست ایرانیان و ایران با پدیده‌ی معاصر تهاجم و تمدن غرب داشته‌اند بیان‌دازیم. مشرق زمین مسلمان وقتی با تمدن جوان و با طمع‌ورزی‌های فراوان اروپاییان رو به رو گشت، مدت‌های مدید در زیر پرده‌های فساد و ظلم و جهل به خواب عمیقی فرو رفته، از ترقی و تحرک و از زندگی انسانی استعفا داده بود. علاوه بر آن، و در آسیب‌پذیرترین دوران از عمر خود قرار داشت. تهاجم نظامی، سیاسی و فرهنگی اروپا از یک طرف، همه چیز ما (اعم از وطن و دین‌مان) را تهدید به مرگ می‌کرد- یا چنین احساس می‌شد- و از طرف دیگر، تفوق‌های آنها به لحاظ تمدن و تمتع از زندگی و در علوم و صنایع و امور اجتماعی، هر مسلمان با غیرت و هر انسان با اساس و شخصیت را به اشک و حسرت و به رنج و حرکت در می‌آورد. به این ترتیب، بنا به ضرب المثل معروف «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» تهاجم و تفوق اروپا- و سپس آمریکا- اگر چه توأم با خسارات و صدمات و خیانت و ننگ‌های مصیبت‌بار بوده، سبب دشمنی‌ها و کینه‌ها شده است ولی ملت‌های مشرق زمین را بیدار کرد. آنان را هم به فکر استقلال و رهایی یا آزادی و نیرومندی‌شان انداخت و هم زندگی بهتر و تمدن و ترقی یا خروج از نادانی و ناتوانی و عقب افتادگی را به خاطرشان آورد. مصایب و مسایلی را پیش چشم‌شان آورده، حیرت و حسرت و حرکت و حیات‌شان داد و بعضی از آنان را به بازگشت به خود و به خدا کشاند. در حقیقت تاریخ دو سه قرن معاصر مسلمانان و مردم مشرق‌زمین چیزی جز چهره‌ها و واکنش‌ها یا تکان و تلاش‌های ناشی شده از ضربه‌ی غرب، برای خنثی ساختن و جبران آن و احیاناً پیشی گرفتن از آنان نیست.

تهاجم غرب این تفاوت بزرگ را با هجوم‌های امثال مغول و تاتار و یا توران و



دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۱۷

تیمور داشت که آنها به قصد تصرف سرزمین‌ها و غارت ثروت‌های ما می‌آمدند و چیزی نمی‌گذشت که تسلیم تمدن برتر و تفوق‌های فرهنگی و معنوی ما می‌شدند، در حالی که اروپاییان غیر از زور و نیرنگی که حامل آن بودند و تسلط نظامی و نفوذ سیاسی که بر ما تحمیل می‌نمودند، ارزش‌های اضافی را هم به دوش یا به دست داشتند که خود ما خواهان و خریدار آن می‌شدیم. اگر تقلیدهای سطحی کودکانه صورت گرفته است یا اقتباس و اکتساب‌های اصولی زاینده نموده‌ایم، هر دوی آنها ناشی از ضعف یا از قوت خودمان بوده است نه تحمیل خارجی‌ان. تفاوت دیگر آنکه برخلاف تهاجم و تفوق‌های آسیایی و محلی که تندتر و با خون و خرابی بیشتر ولی کوتاه و گذرا بوده است، تهاجم و تفوق و غرب، پدیده و ضربه‌ای است که هنوز ادامه و توسعه دارد و واکنش‌ها و بازکنش‌ها کاراتر و سنجیده‌تر را ایجاب می‌نماید. به‌طوری‌که چاره‌ای جز بررسی و عبرت‌گیری از گذشته و وحدت و فعالیت و فداکاری خیلی قوی‌تر برای آینده نداریم.

درباره‌ی جریان‌های گذشته و حرکات و مبارزاتی که از نهضت تنباکو تا انقلاب اسلامی اخیر، با مشارکت فکرها و قشرهای مختلف، انجام شده است و نتایج مثبت و منفی آموزنده داشته، خیلی صحبت کرده‌اند و همگان اطلاع دارند، ولی این بحث‌ها بیشتر به صورت حماسی و احساساتی بوده، کمتر به تحلیل و تعلیل‌های تاریخی و تطبیقی و تطبیقی پرداخته‌اند، و کمتر با دید تحقیقی نقش دو عنصر دین و وطن، یا همکاری شیفتگان و مدعیان آن دو، مورد مطالعه‌ی بی‌طرفانه قرار گرفته است.

اینک با اجازه‌ی دوستان مرحوم سامی و خوانندگان یادنامه مرور اجمالی به صحنه‌های دو قرن همکاری دو عنصر دین و وطن ملت ایران در مبارزه با ضربه یا پدیده‌ی تهاجم و تمدن غرب می‌نماییم.

### صحنه‌هایی از همکاری دین و وطن در برابر پدیده‌ی غرب

یکم؛ اولین پرده‌ی صحنه‌ی این نمایشنامه‌ی تمام نشدنی را روس‌ها در سال ۱۱۳۵ هجری قمری (۱۷۲۲ میلادی) بالا زدند. همسایه‌ی شمالی ما با فرهنگ و تمدن کمتر از کشورهای غرب اروپا ولی با خشونت و اشتهای بلعیدن بیشتر، بنا به دستور و نقشه‌های توسعه‌طلبانه‌ی پطر کبیر و به دنبال استمدادهای مالی و نظامی که شاه سلطان حسین صفوی در برابر حمله‌ی افغان‌ها از آنها کرده بود، خود را در حاجی طرخان مستقر ساخته، بر دو استان قفقاز تسلط یافت و سواحل جنوبی بحر خزر- از رشت تا

۱۱۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان تمام مازندران و استرآباد (گرگان) - را تصرف کرد. اما خوشبختانه هنوز این تسلط و تصرف یا تفوق روس‌ها به درجه‌ای نرسیده بود که نادرشاه افشار با اراده‌ی قوی و زور بازو و شمشیر نتواند آنها را، همچون عثمانی‌ها، به سر جای خود برگردانده و مغلوب‌شان کند.

پرده‌ی اول نمایشنامه که با شکست آغاز گردیده بود با پیروزی دولت ایران پایان یافت.

\* \* \*

**دوم؛** فتحعلیشاه قاجار در برابر سلاح و سیاست و سازماندهی پیشرفته‌تر روس‌ها، و در اثر سستی و خسیسی و خوش‌گذرانی‌ها، و با وجود کاردانی و شجاعت و پشتکار پسر و ولیعهد خود، عباس میرزا، ناچار شد تن به سخت‌ترین شکست داده، در سال ۱۲۴۳ ه. ق. (۱۸۲۷ میلادی) معاهده‌ی ننگین ترکمانچای را با میانجی‌گری انگلستان امضا کند. تمام ایالت آباد و زرخیز قفقاز تا شمال رودخانه ارس خاضعانه و برای همیشه تقدیم روسیه گردید.<sup>۱</sup> از جمله شهرها و نواحی ایروان و نخجوان که شاهد دفاع و دلاوری‌های چند ساله‌ی اهالی و سربازان دولتی و شکست‌های مکرر قوای روس بودند. حتی کشتیرانی دریای خزر به روس‌ها واگذار گردید و غرامتی در حدود سه میلیون و پانصد هزار لیره انگلیس بر ایران تحمیل گشت. علاوه بر آن، این معاهده نمونه و مأخذی برای قراردادهای و روابط سایر دولت‌های اروپایی با ایران گردید...

\* \* \*

**سوم؛** اگر بازیگر صحنه‌های قبلی نمایشنامه صرفاً عنصر وطن بود و چیزی جز طمع، و تهاجم روس‌ها از یک سو، و دفاع ایرانیان از استقلال خودشان از سوی دیگر وجود نداشت، در این صحنه‌ی مقابله و مقاتله‌ی فتحعلیشاه با روس‌ها، برای اولین بار شاهد ورود عنصر دین می‌شویم.

---

۱. در حالی که ۱۵ سال قبل از آن به موجب عهدنامه‌ی گلستان - آن هم با وساطت انگلستان - ایالات گرجستان، دربند، باکو، شیروان، شگی، گنجه، قره‌باغ، مغان، و قسمتی از تالش را به دولت روسیه واگذار کرده بود.

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۱۹  
اولاً در حوادث سال ۱۲۴۱ ه. ق (۱۸۲۶ م) که روس‌ها برخلاف عهدنامه گلستان  
قریه گوگجه در ناحیه‌ی ایروان را اشغال کرده بودند و عباس میرزا با تشویق مأمورین  
سیاسی انگلستان متعرض و مصمم به جنگ با آنها شده بود، «پس از ورود شاهزاده  
منچیکوف<sup>۱</sup>، سید هاشم مجتهد برای تحریک احساسات مذهبی مردم پایتخت... وارد  
تهران شد تا فتحعلی‌شاه را به جنگ وادار کند... مکاتبات و تقاضاهای زیادی از  
طرف ساکنین نواحی سرحدی و پیشوایان مذهبی دولت ایران رسیده بود که... برای  
رفع اهانت‌هایی که از طرف دولت روسیه به دین اسلام وارد آمده بود اقداماتی به  
عمل آورد... ملت و روحانیون و اغلب زمامداران تقاضای اعلام جنگ بر ضد دولت  
روسیه داشتند... آقا سید محمد مجتهد به همراهی یک صد تن از روحانیون وارد  
سلطانیه شد<sup>۲</sup>. دسته‌ی دیگری از اهالی به سرپرستی ملا احمد نراقی<sup>۳</sup> نزد فتحعلی‌شاه  
آمدند و به تظاهرات پرداختند.»<sup>۴</sup>

ثانیاً آقای دیگری به نام میرزا مسیح مجتهد در رأس عده‌ای از علما و اهالی تهران  
که خشمگین از معاهده‌ی ننگین ترکمانچای بوده و احساسات مذهبی‌شان از نخوت  
و رفتارهای بسیار ناشایست گریبایدوف (Gribaydoff) سفیر اعزامی روسیه، و  
همراهانش جریحه‌دار شده بود، پس از اجتماع در مسجد، به سفارت روس حمله  
کردند و سفیر و ۳۷ نفر از همراهان وی را به قتل رساندند! ...

\* \* \*

**چهارم؛ شکست رسوا از روس‌ها و معاهده جبران ناپذیر ترکمانچای، اگر بسیار  
تلخ و جام زهر بود ولی وسیله‌ی بیداری و درسی برای دولتیان ایران شد. دانستند که**

۱. نماینده‌ی فوق‌العاده تزار به دربار ایران.

۲. اقامتگاهی نزدیک زنجان که فتحعلی‌شاه برای نظارت بر عملیات جنگی اختیار کرده بود.

۳. از فقهای بزرگ اخیر که واضع اصلی ولایت فقیه و مداح فتحعلی‌شاه بود.

۴. نقل از کتاب «تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران»، تألیف دکتر علی‌اکبر بینا، از انتشارات دانشگاه تهران  
سال ۱۳۴۲، جلد اول صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹.

در پاورقی همین صفحات به نقل از گزارش صدراعظم روسیه denerbroder چنین اضافه می‌نماید:  
«به نظر می‌آید وزیر خارجه انگلستان می‌خواست ایران را به جنگ با ما وادار کند و  
وقتی... از سیاست مسالمت‌آمیز امپراتور الکساندر اطمینان حاصل نمود، مصمم گردید از  
احساسات ضد روسی ایرانیان جلوگیری کند ولی جلوگیری از طغیان احساسات ملی  
برای وی غیر مقدور بود.»

۱۲۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
با پدیده‌ی دامنه‌دارتر و بس خطرناک‌تر از جنگ‌های سرحدی و ایلیاتی قدیم سر و  
کار داشته، باید فکر و چاره‌ی دیگری بکنند! می‌بایستی قبل از هر چیز آنها را شناخت  
و اسرار قدرت و موفقیت‌شان را آموخت.

در این رابطه فریگان (Friggang)، مستشار دربار سن پترزبورگ که برای  
مذاکرات صلح به تبریز آمده بود، راجع به عباس میرزا از جمله نوشته است:  
«دارای احساسات نجیب و افکار بلند بود و حریص برای یاد گرفتن تمام  
عواملی که باعث سیر سریع ترقیات در اروپا شده است.»<sup>۱</sup>



عباس میرزا

از اقداماتی که عباس میرزا نمود، ایجاد کارخانه ذوب آهن برای ریخته‌گری  
توپ بود و اعزام پنج نفر محصل به انگلستان برای فرا گرفتن فنون مهندسی و  
پزشکی و علوم جدید؛ میرزا صالح شیرازی یکی از آنهاست که اولین چاپخانه و  
اولین روزنامه را در تبریز تأسیس نمود.

۱. از همان مأخذ، ص ۲۵۷.

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۲۱  
همچنین است درک و دریافت میرزا بزرگ قائم مقام الملک از اوضاع ایران و  
پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام که در واقع صدراعظم‌های عباس میرزای ولیعهد و  
فرزند او محمدشاه بودند، و میرزا تقی‌خان امیرکبیر که در دستگاه آنها از پسر  
آشپزی به امیرنظامی رسیده بود، و هر سه نفر از رجال خدمت‌گزار بزرگ ایران  
محسوب می‌شوند؛ خدمت‌گزاران دردمند و روش‌بینی که هم از داخل دولت و  
دربار و از کرسی صدارت و سیاست نظاره‌گر مطامع و مزایای ابرقدرت‌های زمان  
بودند و هم مفسد و معایب یا نارسایی‌های ملک و ملت را لمس می‌کردند. طبیعی  
است که آمال و افکار و اقدامات‌شان بر محور استقلال ایران و قدرت نظامی و  
نجات کشور دور بزند و نخستین هدف‌شان اصلاح دولت و دربار باشد.



امیر کبیر

اصلاحات و خدمات سه ساله‌ی امیرکبیر را همه می‌دانند؛ از ناصرالدین شاه و  
شاهزادگان و درباریان شروع کرده، جلوی بی‌سروسامانی‌ها و بیکارگی‌ها و  
ولخرجی‌ها را گرفت؛ به تقوای سیاسی و تمرکز قدرت پرداخت؛ سفرای خارجی را  
تحت کنترل در آورد؛ صنعتگران داخل و خودکفایی را تشویق کرد، و برجسته‌ترین

کارهای او تأسیس دارالفنون (Ecol Polytechnique) و استخدام معلمین اتریشی و فرانسوی برای تدریس مهندسی و پزشکی و علوم نظامی و تعلیم فرهنگ نوین بود؛ و تمام این کارهای انقلابی باعث قتل او شد. حتی برای فاش کردن دسایس و دخالت‌های روس و انگلیس به سفیر ایران در اسلامبول دستور داده بود که از طریق همتای آمریکایی خود از واشنگتن بخواهد که با برقراری روابط سیاسی با ایران و مرام انسان‌دوستانه و صلح‌جویانه‌ای که دارند مراقبت و حمایتی از ایران در برابر آنها اعمال نمایند...

\* \* \*

پنجم؛ از تصادف روزگار و از بخت خوب ایران که مانع از مستعمره شدن ما گردید، رقابتی بود که از ابتدا میان روس و انگلیس بر سر ایران به وجود آمده و ادامه یافته است؛ رقابتی که از طریق موازنه منفی و شعار نه شرقی و نه غربی، درس سیاست و امنیت برای زمامداران ورزیده و شرافتمندان گردید. خوشبختانه پدیده‌ی تهاجم و تمدن غرب خالی از وحدت و برنامه‌ی مشترک بوده، در روابط فی‌مابین خود آن‌ها نیز تهاجم و قصد تسلط وجود داشت، به طوری که ما می‌توانستیم از تصادف‌ها و رقابت‌ها به سود خود استفاده نماییم.

طمع‌ورزی و تجاوز روس‌ها به ایران، بر طبق وصیت‌نامه‌ی پطرکبیر، اولاً برای توسعه‌ی خاک خودشان و تصرف ایالات پرنعمت اطراف دریای مازندران بود؛ ثانیاً نظری که همه‌ی اروپایی‌ها به هندوستان داشته و ایران را سر راست‌ترین راه برای رساندن خود به آنجا و در آوردن از چنگ انگلیسی‌ها می‌دیدند. به این ترتیب سیاست کلی و خط مشی چندین قرنی استعمار انگلیس درباره‌ی ایران ترسیم گردید: مراقبت زیرکانه و ممانعت همه جانبه از راه‌یابی و دست‌یابی روس‌ها به هندوستان، از طریق حضور و نفوذ در ایران؛ ضمن استفاده‌های هر چه بیشتر تجاری و نظامی و سیاسی برای حفظ تعادل فی‌مابین. جالب توجه است که امور مربوط به ایران زیر نظر و دستور نایب السلطنه هند اداره می‌شد. نتیجتاً ایران در سیاست عمومی انگلستان فرع بر هندوستان بود و حالت حاشیه‌ای داشت. مصالح آنها اقتضا می‌کرد که در برابر طمع و تجاوز روس‌ها برای نزدیک شدن به هندوستان و آب‌های گرم خلیج فارس، مدافع و یا لاقبل موافق با استقلال ایران و نیمه قدرتی برای ما باشند.

ششم؛ پرده‌ی بعدی نمایشنامه‌ی دو قرن همکاری دین و وطن را قهرمانانی بالا زدند که از دولتیان یا معاصرین ناصرالدین شاه بوده، برای کارداری و سفارت و مأموریت یا برای کنجکاوی و سیاحت به خارج رفته یا مقیم خارج بوده‌اند، مانند مجدالملک سینکی، یوسف خان مستشارالدوله، آخوندزاده، میرزا حسین خان سپه‌سالار، حاجی سیاح، طالب‌اوف، و از جهاتی میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله. اینها که وجه مشترک‌شان درد ایران بود، علت عقب افتادگی و چاره‌ی کار ما را به طور طبیعی و منطقی در وجود خودمان جست‌وجو می‌کردند. هنوز این فکر باطل رسوخ و پذیرش نیافته بود که هر چه بدی و کجی و کاستی در ما هست از توطئه و تحریک خارجیان بوده، و خود ما در باره گرفتاری‌ها و دردها نه عیب و تقصیری داریم و نه تأثیری؛ کاری از دست‌مان بر نمی‌آید و کاری هم نباید بکنیم!

اصلاح‌گران فوق با حضور در کشورهای عثمانی، روسیه، آلمان، انگلیس یا فرانسه و مشاهده‌ی نزدیکِ ویژگی‌های زندگی و فرهنگی یا روابط اجتماعی و اداری آنان، دیدگاهی بالاتر و فراخ‌تر از دولتیان مسئول و مقیم در ایران اتخاذ کردند. در گفت‌وگوها و گزارش‌های کتبی و در خاطرات و سفرنامه‌ها به تحلیل اروپا و اروپاییان و تعلیل تسلط و تفوق آنان پرداخته، نظریات اصلاحی و پیشنهادهایی ارمغان می‌آوردند و دست به اقداماتی در حوزه‌ی اشتغال و امکانات‌شان می‌زدند. درحالی‌که آخوندزاده‌ی ایران‌دوست اصلاح‌گر، لائیک مشرب و شاید ضددین بود، کسان دیگری مانند مجدالملک و مستشارالدوله علاوه بر وطن، درد دین نیز داشته، به اثبات اصالت و حقانیت اصول و احکام اجتماعی اسلام و انطباق ارزش‌های مسلم و بعضی از قوانین حکومتی اروپا با موازین اسلام می‌پرداختند؛ لازم می‌دیدند که از یک طرف در برابر خودباختگان تمدن و تمتع مغرب‌زمین که مسلمانی را عامل عقب‌افتادگی مشرق‌زمین می‌دانستند، به دفاع از اسلام و فرهنگ فراموش شده‌ی خودمان پردازند و از طرف دیگر اشکالات قشری‌های مقدس را که فرنگی‌ها را کافر حربی دانسته و آشنایی با زبان و زندگی آنان و استفاده و اقتباس از اختراعات و اکتشافاتشان را گناه می‌شمردند، و سد راه تجدد و تحرک بودند، بر مبنای قرآن و سنت رد نمایند.

مجدالملک سینکی کتاب «کشف‌الغرایب» را نوشته، انتقاد از نظام حکومتی استبدادی

کرد. مستشارالدوله تبریزی کلیه اشکالات و اصلاحات را در «یک کلمه» یعنی «قانون» خلاصه کرده، آن را عنوان کتاب خود قرار داد. میرزا حسین خان سپهسالار که بعداً صدراعظم شد، ارمغان آورنده‌ی طرح سازمان دولتی و تشکیل دهنده‌ی اولین هیأت وزیران به نام «کابینه دربار اعظم» شد و «مجلس مودت» را که تصویری از پارلمان است به ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد. حاجی سیاح که همه‌ی اروپا را سیر کرده و به هندوستان و چین و ژاپن هم رفته بود، در کتاب خاطرات خود جامع‌ترین آگاهی کلی را از دنیای متمدن آن روز به هموطنان داده، مشروطیت سلطنتی را پیشنهاد می‌دهد و مخالف سرسخت ناصرالدین شاه بود.

میرزا عبدالرحیم طالب‌اوف، بازرگان ایرانی مقیم قفقاز از وطن دوستان مسلمان نیز نظریات خود را در یک نامه مفصل یا یادداشت «درباره‌ی حکومت مطلق استبدادی» برای اتابک می‌نویسد (۵ سال بعد از قتل ناصرالدین شاه).

\* \* \*

**هفتم؛** درخشان‌ترین چهره‌ی بیدارگری در مبارزات دینی و سیاسی دو قرن اخیر مشرق‌زمین در برابر پدیده‌ی غرب، و پر نقش‌ترین قهرمان، این نماینده، سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی می‌باشد. افغانی یا اسدآبادی، به حق معلم و مظهر کامل همکاری دین و وطن، در برابر تفوق غرب به شمار می‌ورد. در کسوت و شهرت و شغل، یک روحانی تمام عیار بود؛ بدون آنکه معتقد به حاکمیت و کفایت آخوند و مغرور به بی‌نیازی از دانش و ارزش‌های خارج باشد. در طرز تفکر، در تحریک و تجدد و در کاردانی و کارسازی نیز سرآمد روشنفکران متجدد انقلابی و یک سیاستمدار کارگشته محسوب می‌شود. نظریات و نوآوری‌های او در هر دو زمینه‌ی اسلام و نجات ملت‌های مسلمان، پر دامنه‌ترین آثار را به وجود آورده است. از نظر دینی شاگردان یا پیروانی چون شیخ محمد عبده، اقبال لاهوری، رشید رضا و کواکبی لبنایی را پرورانده است. از نظر سیاسی یا ملی نیز اولاً نجات و شوکت و ترقی همه‌ی ممالک مسلمان را جست‌وجو می‌کرده، تأکیدکننده‌ی یکپارچگی و همکاری آنان در برابر استعمار زمان بوده است. ثانیاً اقتباس و آشنایی با تمدن و با فرهنگ و فنون غرب را ضروری و خالی از عیب و گناه دانسته، جهل و فساد و استبداد را عوامل اسارت و ذلت می‌شمرده است. در ایران خودمان، قیام تنباکو و قتل



دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۲۵  
ناصرالدین‌شاه - که دو عامل تعیین کننده در انقلاب مشروطیت بودند - از آثار او  
می‌باشد.



سیدجمال‌الدین اسدآبادی

آقای دکتر عبدالهادی حائری مؤلف کتاب «تشیع و مشروطیت» به سیدجمال  
عنوان «طراح سازش مذهبیان و غرب‌گرایان» داده است و اعتمادالسلطنه وزیر  
انطباعات ناصرالدین شاه در روزنامه رسمی «اطلاع» او را «جهان دیده‌ای متمدن و  
عالمی متدین» معرفی می‌نماید. سیدجمال‌الدین دقایق و دستورهایی را توجه و  
توصیه کرده است که هنوز هم اهمیت و ضرورت دارد. در یک خطابه‌ی منبری که  
طرز تفکر و تصویبه‌هایش را نشان می‌دهد از جمله چنین گفته است:

«... ای ایرانیان، ای برادران و هموطنان عزیز... دیگر خواب بس است...  
بنگرید که جهان چگونه متمدن گشته است؛ همه‌ی وحشیان آفریقا و  
سیاهان زنگبار به سوی تمدن، علم، کار و ثروت پیش می‌روند... در  
سراسر ایران یک کارخانه متعلق به خود نداریم... در تمام ایران تنها  
یک فرسخ راه آهن داریم که حتی آن هم در دست روس‌هاست...  
همه‌ی اینها به علت استبداد و فقدان عدالت و قانون است. حتی علمای شما  
هم در اشتباهند... همچنین است رفتار فرمانروایان شما که با ظلم و  
قدرت مافوق تصور، شما را از مایملک و آزادی و حقوق حقه محروم  
می‌سازند و با همه‌ی اینها بیگانگان همراهند... در تمام ایران تنها  
آخوندها و مقامات دولتی و درباریان ثروتمندند و بقیه‌ی مردم زندگی

را به فلاکت می‌گذرانند... وظیفه‌ی شما این است که بیدار شوید و به خود قوت دهید و خود را پرورش دهید تا... نیرومند گردید، قابل احترام و دانا شوید تا سپاه و توپ و تفنگ داشته باشید. تجارت خود را توسعه دهید، راه آهن داشته باشید... کارخانجات را خود داشته باشید و از بیگانگان بی‌نیاز گردید. لیکن همه‌ی اینها را تنها به یک شرط می‌توانید به دست آورید و آن هم دانش است... در سراسر مملکت مدارس افتتاح کنید... در پی آموزگاران شرافتمند و با معلومات که حرص جاه و مقام نداشته باشند. مثلاً از آمریکا یا یک کشور دیگر بفرستید تا فرزندان شما چهارنعل به سوی علم و دانش بتازند. وقتی علم آموختند تسلیم موضعی که پدران‌شان در آن بودند نخواهند شد. آنها عدالت، آزادی و مساوات، یعنی سه اصلی که قرآن کریم بر آن متکی است و من آن را در نشریات خود آورده‌ام و همواره از روی منبر شفاهاً شرح داده‌ام، خواستار خواهند شد...»<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌کنید که چه اختلاف‌های اساسی با روحیه و رهبری و با روش‌های روحانیت انقلاب اسلامی دارد!

\* \* \*

هشتم؛ از آثار سرنوشت‌ساز آن نابغه‌ی بی‌نظیر شرق، یکی تحریم تنباکو به فتوای میرزای شیرازی مرجع بزرگ شیعیان بود و دوم قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی که از مریدان سید و ناظر بی‌رحمی‌های دلخراش مأمورین شاه در دستگیری و تبعید او، و در زندان خودش بوده است.

اولی اقدام ضد استیلای خارجی بود که از ناحیه‌ی عنصر دین اعمال شد، و دومی را باید اولین عمل انقلابی مردمی و واکنش ضد استبدادی منبعث از دین و وطن بدانیم...

در قیام تنباکو توجه و تعلیم از ناحیه‌ی سید جمال‌الدین بوده و در نامه‌ای که برای میرزای شیرازی می‌نویسد، با مهارت تمام احترام روحانیت و مقام مرجعیت را به جا آورده، احساسات دینی او و شیعیان را برمی‌انگیزد؛ هم انگشت روی نخوت و مظالم

۱. به نقل منقطع از کتاب «مقدمه‌ای بر تاریخ جنبش ملی ایران» نوشته‌ی آقای مهندس عزت‌الله سجابی، شرکت سهامی انتشار، تهران، سال ۱۳۶۴، صفحات ۲۲۲ تا ۲۲۴.

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۲۷  
استبدادی شاه گذاشته است و هم آثار شوم تسلط و حضور مسیحیان «کافر» را در  
بلاد اسلام برجسته می‌نماید.

تحریم تنباکو از نظر سیدجمال‌الدین اسدآبادی دو ضربه‌ی کاری بر قدرت  
دیرینه‌ی استبداد و بر سلطه‌ی نوین استعمار در ایران بود؛ درحالی‌که هدف و حکم  
میرزای شیرازی محو و مبارزه با سلطه‌ی کفر در جهان اسلام بود و سه نتیجه‌ی  
بزرگ از آن حاصل شد:

(۱) اثبات قدرت فوق‌العاده‌ی روحانیت و دین در میان ایرانیان (همان طور که

سید پیش‌بینی کرده بود)؛

(۲) تیره شدن روابط دولت با روحانیت و رو در رو قرار گرفتن شاه و علما؛

(۳) هشدار به انگلستان که باید روحانیت شیعه را به حساب آورده، تسلیم آن  
شوند یا به گونه‌ای تحمل و تسخیرش نمایند.<sup>۱</sup>

البته از این اقدام یا حرکت بهره‌برداری و نتیجه‌گیری فوری به عمل نیامد. هم  
انگلیسی‌ها علاوه بر دریافت غرامت کلان- و روس‌ها- به توقعات خود و اخذ  
امتیازات اقتصادی و سیاسی ادامه دادند و هم ناصرالدین‌شاه خودکامگی و  
خوش‌گذرانی‌ها را ادامه داد. وقتی می‌خواست ۵۰ سال سلطنت‌اش را جشن بگیرد-  
یا برایش جشن بگیرند- و صبح آن روز با خیال راحت و بدون فُرُق کردن صحن و  
حرم حضرت عبدالعظیم، به زیارت رفته بود با گلوله‌ی میرزا رضا کرمانی از پا  
درآمد! بدون آنکه در میان عوام و خواص مملکت این عمل بی‌سابقه و پیامدار،  
چندان مورد توجه و تعقیب قرار گیرد.

---

۱. تعبیر جدیدی که معمولاً در ادبیات و تبلیغات رسمی جمهوری اسلامی ایران به کار برده می‌شود و  
صحبت از «قدرت اسلام» برای ترس یا تحقیر ابرقدرت‌ها و سایرین می‌نماید، صحیح نیست. اسلام به  
معنای یک آیین یا یک مکتب و طریق چیزی نیست که از خود قدرت یا ضعف داشته باشد؛ قدرت و  
عمل همیشه از انسان‌ها و از موجودات زنده است که حامل و مخزن انرژی بوده یا مولد و زور دهنده‌ی  
آن باشد (که البته اصل و منشأ آن خداست). ابزار و ایجاد انرژی از انسان‌ها نیز ناشی از اراده‌ی انسان  
بوده، عشق و ایمان است که باعث ظهور یا شدت و ضعف اعمال می‌گردد. هم ایمان به خدا و اعتقادهای  
درست و حق سبب حرارت و حرکت و قدرت شده و جسم و جان‌ها را فدای خود می‌کند و هم  
به‌طوری‌که تجربه‌ی تاریخ گواه مکرر می‌باشد، ایمان یا عشق و علاقه‌های باطل و فاسد نیز افراد و  
اجتماعات بشری را به شوق و شور و شهادت می‌اندازد، و موجب و مولد عملیات و نتایج عظیم می‌گردد.  
در هر صورت، قدرت‌های ناشیه و عملیات انجام شده می‌تواند دلالت بر وجود ایمان و حضور و تأثیر  
مکتب بنماید ولی لزوماً دلالت بر حقانیت مدعا و رسیدن به سعادت ندارد.

نهم؛ سلطنت فتحعلی شاه دوران درگیری‌های جنگی بوده، اولین تکان و توجه به دولت ایران داده شد. سلطنت ناصرالدین شاه، با تعادلی که مابین دو سیاست بزرگ همسایه و متکی بر حمایت آنها ایجاد شده بود، برای ایران دوران امنیت محسوب می‌گردید. روس و انگلیس با تدبیر و تزویر، به جای خشونت و تحمیل، هر یک مواضع جدید را احراز می‌کردند اما به موازات امنیت داخلی و ارتباطات خارجی فرصت برای مسافرت‌ها و آشنایی و مشاهدات اروپا فراهم آمده بود که سبب آموزش و مختصر بیداری ملت گردید. روزنامه‌های فارسی منتشر شده در اسلامبول، قفقاز، هندوستان، لندن و پاریس اندیشه‌های نوین از آبادی، و آزادی و استقلال را در میان سواددارانی که سرشان برای ارزش‌های فرهنگی درد می‌کرد پخش می‌نمود و زمینه‌هایی برای انقلاب فراهم می‌شد.

در سلطنت مظفرالدین شاه در اثر بی‌لیاقتی او و ضعف دولت، بذره‌های آگاهی و بیداری مردم و امواج آزادی‌خواهی و تجدد که در مدت ۵۰ سال سلطنت پدرش پاشیده شده بود و دنبال می‌شد به ثمر نشسته، توانست گسترش و نفوذ نسبی در قشرهای مختلف با سواد و بی‌سواد، مملکت، حتی در بین علما، به وجود آورد. سر و صدایی از گوشه و کنار مملکت بلند می‌شد. انگلیسی‌ها هم که از نفوذ زیاد روس‌ها در دربار و دولت و مزایای اعطایی به آنها ناراضی بودند بدشان نمی‌آمد که اوضاع ایران دگرگون گردد و شاه و دربار از صاحب‌اختیاری مملکت به گونه‌ای برکنار یا محدود و مشروط گردند. کشور آماده و آبتن حوادث و منتظر بهانه بود. یکی از این بهانه‌ها یا عوامل تحریک کننده، ظلم بی‌حد و حسابی بود که عین‌الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه و فراش‌های او و حکام و مأمورین دولتی به مردم می‌کردند. یک روز که به طلاب مسجد خان اهانت شده، فراش‌های عین‌الدوله آنها را کتک زده بودند، روحانیت و مقدسین بازار به هیجان آمده، غیرت ملی و غیرت دینی دست به یکی شدند. بهانه‌ی همزمان دیگر، جسارتی بود که مستشاران بلژیکی و «فرنگی‌های کافر» به ساحت روحانیت نموده، مجلس جشن و مستی با عبا و عمامه و قلیان کشیدن چهار زانو برگزار کرده بودند... و عکسی از آن مجلس به دست مردم افتاد! مقدمه یا جرقه‌ی انقلاب که در کشورهای دیگر غالباً تحمیل‌های مالیاتی و اجحاف طبقاتی است، در مشروطیت ایران اجحاف حکومتی و اداری و اهانت‌های

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۲۹  
دینی بود. دو عنصر وطن (یا ملت) و دین (یا روحانیت) توأماً تحریک شده بودند.  
آنچه مردم در مرحله اول می‌خواستند «عدالتخانه» بود. مجلس یا محکمه‌ای را از شاه  
تقاضا داشتند که بتواند شکایات و تظلم‌های خود را از دست دولتیان بدان جا ببرد.<sup>۱</sup>  
امنیت قضایی مورد نظرشان بوده و رشد و آینده‌نگری بیشتری نداشتند. مظفرالدین  
شاه که مرد سلیم‌النفس و ترسوئی بود آن را قبول کرد.

البته در این مدت تراوش نهضت‌های آزادی‌خواهانه در کشورهای همسایه، مانند  
روسیه و عثمانی یا عراق و هندوستان که برای رهایی از مظالم استبداد و استعمار  
به‌وجود می‌آمد، ایران را نیز فرا می‌گرفت.

رجال و روشنفکران درس‌خوانده و فرنگ‌رفته آرزوها و ارمغان‌های خود را در  
محافل و در مطبوعات معدود زمان تعقیب می‌کردند و به موازات آنان اقلیتی از  
علمای مترقی و منصف نیز احساس وظیفه- و شاید مصلحت- کرده بودند که به  
ندای وجدان و ایمان، صدای خود را در مدارس و مناظر بلند کرده، مردم را علیه  
استبداد به حرکت در آورند. تجربه‌ی ناصرالدین‌شاهی نشان داده بود که دخالت  
خارجیان و خودکامگی شاه متکی و محتاج یکدیگرند و تا استبداد هست، اهانت به  
دین و اسارت مردم از بین نخواهد رفت. به‌این ترتیب یک تفاهم تاریخی و همکاری  
ضمنی مابین دو جناح روشنفکر و روحانی علیه خودکامگی شاه به وجود آمده بود  
که تا حدودی مفهوم و مورد قبول مردم نیز بود. تفاهم و تحرکی که منتهی به  
انقلاب مشروطیت و صدور فرمان عدل مظفر گشت.

این نکته قابل توجه است که طرفداری علما از انقلاب مشروطیت به قصد  
ریاست‌طلبی یا داعیه‌ی حکومت و ولایت نبوده، برای اجرا یا صدور اسلام نیز مردم  
را دعوت به هجوم یا حرکت نمی‌نمودند، بلکه صرفاً جنبه و حالت دفاع از دین و

---

۱. نقیصه و شکایتی که در همه‌ی ادوار حتی بعد از مشروطیت و در جمهوری اسلامی وجود داشته و دارد.  
افراد و اصناف ملت و مردم در برابر دولت و دولتیان بیچاره و محکوم‌اند. یک فرد ایرانی در برابر یک  
دستگاه دولتی، حتی یک کارمند مالیاتی یا انتظامی و ثبت اسناد، واقعاً بی‌پناه و دست بسته است. اداره یا  
مأمور دولتی به دلیل دولتی بودن، خود را مجاز به هر اجحاف و فشار و زور و معاف از هر مسئولیت و  
قانون می‌داند. در فرهنگ دولتی ایران- که میراث دوران ایلغار و تصرف شهرها و آبادی‌ها به دست  
ایلات و امثال مغول و تاتار است- زور گفتن به مردم و پایمال کردن حق و مال آنها به سود دولت یا  
خود مأمور، چیزی نیست که مورد بازخواست و ایراد قرار گیرد، چون ظاهراً به نفع دولت عمل کرده  
است. قوانین کشور و سنت‌های دولت بر این اساس و بر مبنای مقصر دانستن علی‌الاصول مردم نوشته  
شده است و اجرا می‌گردد. دولت و مردم در ایران دو دشمن غالب و مغلوب حساب می‌شوند!

۱۳۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان

وطن را داشته، اجابت به تظلم‌ها و شکایات مقلدین خود علیه ظلم و فشارهای دربار و دولت می‌نمودند. بحث‌های سیاسی و اصلاح‌طلبی را بر قوانین اسلامی شالوده ریزی کرده، موضع خود را یک موضع مذهبی اعلام می‌نمودند و بر ضد لامذهبی حکام و رژیم‌های استبدادی، که آنان را به وجود آورنده‌ی لامذهبی می‌دانستند، برخاستند. پیوند دیرینه‌ی علما با طبقه‌ی متوسط اجتماعی ایران، یعنی بازرگانان و کاسبان خرده پا بدون دخالت و تأثیر در موضع‌گیری علما، به سود انقلاب مشروطیت نبوده است. تجار بازار و صاحبان صنایع محلی و اهل حرفه از ورود کالاهای خارجی و امتیازاتی که به بیگانگان داده می‌شد زیان می‌بردند.

به‌طور کلی در انقلاب مشروطیت، روحانیت شیعه سخن‌گوی ملت بود و داعیه و وظیفه‌ای برای خود قایل نبود.

انقلاب مشروطیت ایران مانند همه‌ی انقلاب‌ها در ضربه‌ی اول نمی‌توانست به نهایت مقصود برسد. محمدعلی‌شاه زیر همه‌ی وعده‌ها و فرمان‌های مظفرالدین‌شاه زد. خصوصاً که در داخل جناح‌های روشنفکر اداری و روحانی و حتی در توده‌ی مردم اعتقاد و موافقت کامل با آزادی و مشروطیت با تجدد و تغییر اوضاع وجود نداشت. روحانیت سنتی شیعه نیز حکومت انتخابی را که منافی با نصب خلیفه از طرف خدا و رسول می‌دانست، قبول نداشت و نه رأی اکثریت را حاکم می‌دانست. علاوه بر آن، «آزادی» را مترادف با بی‌بند و باری و رونق بی‌دینی می‌دیدند.

درگیری واقعی مابین مشروطه خواهان و مستبدین در سیزده ماهه‌ی استبداد صغیر محمدعلی‌شاه (۱۳۲۶ تا ۱۳۲۷ ه. ق) روی داد. همچنین حماسه‌های دلاوری ملت ایران که توانستند، علی‌رغم دخالت مسلحانه و بی‌رحمانه، و پشتیبانی علنی روس‌ها از استبداد، محمدعلی‌شاه را اخراج و مجلس توپ بسته شده را افتتاح نمایند، افتخار باقی مانده از این دوران است.<sup>۱</sup> کتاب «تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهِ الْمِلَّةِ» نائینی نیز که در

---

۱. در تلگرافی که آخوند خراسانی و حاج شیخ مازندرانی (دو نفر از سه مرجع بزرگ نجف) در ۱۳۲۸ ه. ق (۱۹۱۰ م) به نایب السلطنه ایران و «وزارتین جلیلتین داخله و جنگ و ریاست مجلس محترم ملی» کرده‌اند همکاری صمیمانه‌ی عناصر دین و وطن یا علمای آن زمان با انقلاب مشروطیت به خوبی آشکار می‌گردد (نقل از کتاب «تشیع و مشروطیت» آقای عبدالهادی حائری، تهران، سال ۱۳۶۰، صفحه ۱۲۳):

«البته بدیهی است که زحمات و مجاهدات علما و امرا و سرداران عظام ملی و مجاهدین دین‌پرست وطن خواه و طبقات مختلف ایران در استقرار اساسی قوام مشروطیت و این همه بذل نفوس و اموال در تحصیل این سرمایه سعادت، برای حفظ دین و احیای وطن اسلامی

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۳۱  
انطباق و اثبات مبانی مشروطیت یا آزادی و حاکمیت ملت، با قرآن و سنت و در  
جواب ایراد و اشکال‌های علمای مستبد نوشته شده است، یادگار این ایام می‌باشد.



علامه نائینی

\* \* \*

دهم؛ ملت ایران و روشنفکران ملی و مذهبی بر استبداد پیروز شدند ولی یک  
پیروزی نیم بند و یک مشروطیت نارس و نارسا.

نارس از این جهت که نه روشنفکران، نه روحانیون و نه ملت، دشمنی و درک  
درستی نسبت به استبداد ۲۵۰۰ ساله که اسیرش بوده‌ایم نداشتند؛ استبدادی که در  
رگ و ریشه‌ها، در فرهنگ و خون ما و در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی  
ایرانیان رخنه کرده است و به سهولت و سرعت ریشه کن نمی‌شود. نسبت به آزادی  
و حاکمیت قانون یا ملت نیز روی هم رفته ناآشنا بودند. این ارزش‌ها و ارزش‌های  
خود انسان را، با دیده و دل و با دانش و آزمایش، همچون بزرگان غرب، نه درست  
دریافت کرده و نه درست جویای آن شده بودند. به این واقعیت یا وظیفه نیز متوجه  
و متعهد نشده بودند که آزادی و حاکمیت مردم یا دموکراسی و مشروطیت تنها در  
اثر بیداری و نگهداری خود ملت می‌تواند باقی بماند و ثمربخش شود.

اتفاقاً احمدشاه، برخلاف پدر نسبت به مشروطیت و سوگند وفاداری خود به قانون  
اساسی، صداقت داشت و از این جهت، مسئله‌ای در میان نبود. در ابتدای امر از  
ناحیه‌ی انگلیس و روس هم اعمال نفوذ و کارشکنی‌های مهم ابراز نگردید. ولی

---

→ و آبادانی مملکت و ترقی و اجرای احکام و قوانین مذهب و سد ابواب حیف و میل و  
صرف آن در قوای نظامیه و سایر مصالح مملکتی و قطع مواد تعدی و تحمیل چند نفر  
نفس پرست خودخواه خود رأی بود...»

کسانی که انقلاب کرده و مشروطیت مال آنها یا خواسته‌ی آنها بود، یکی بعد از دیگری جا خالی کرده نهال نحیف مشروطیت را به حال خود گذاشته یا به دست مدعیان قدیم و فرصت‌طلبان جدید سپردند.

روحانیون به مساجد و مدارس و به اشتغالات و افکار کهنه رفتند و بعضی هم اظهار ندامت کردند. سخن‌گویان و سرداران، سربهدار یا برکنار گشتند. رجال و روشنفکران نیز سرگرم سازماندهی یا سیاست‌بازی شدند. مجلس اول تا حدودی حالت طبیعی قانونی و انتخابات آزاد مردمی داشت ولی مجلس دوم به بعد میدان زد و بند و زورآزمایی برای احراز قدرت یا فروش مملکت شد. ملت در انتخابات شرکت نمی‌کرد یا از روی نادانی و ناامیدی رأی خود را به دلالتان سیاسی می‌فروخت.

مشروطیت ما نارسا بود از این جهت که نه پشتیبانی و نگاهداری شد و نه آزادی و حاکمیت ملی فرصت و قدرت برای اداره‌ی مملکت و شکوفایی و اثربخشی پیدا کرد.

نتیجه‌ی قهری این نارسایی و نابسامانی و آشفتگی بود که هرج و مرج و فقر و بیچارگی را به بار آورد و مملکت به موضعی بدتر از گذشته برگشت نمود. سیاست‌های شمال و جنوب نیز بهترین استفاده را از ضعف دولت، و در غیاب ملت برای تثبیت و تحمیل خود و استیلای خارجی باز کرد. بی‌صاحب و سامان شدن آزادی وقتی حاصلی جز هرج و مرج و مصیبت به بار نیاورد، قهراً زمینه را برای دیکتاتوری یا بازگشت به استبداد و استیلای خارجی فراهم می‌نماید. سلطنت مشروطه‌ی احمدشاه تبدیل به مشروطه سلطنتی یا استبدادی پهلوی گردید.

اما چرا چنین شد؟ و چرا مشروطیت ایران نارس و نارسا از آب در آمد؟

علت امر را باید در نارس و نارسا بودن خود انقلاب و در ضعف تدارک زمینه و در تعلیم و تربیت ملت دانست. آزادی‌خواهی و مشروطیت انقلابی ما از پیامدهای مهم تهاجم و تفوق یا تمدن غرب بود. همان‌طور که در صحنه‌ها یا پرده‌های ۵ و ۶ دیدیم الهام یافته از مأمورین اعزامی سفر کرده‌های به خارج بود که متأسفانه رغبت یا فرصت کافی برای ایفای صحیح و کامل رسالتی که تاریخ به عهده‌شان گذارده بود نیافتند.

کسانی که در دوران ناصرالدین شاه و بعدها به تقلید یا به تعلیم تمدن غربی و رمز



دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۳۳

تفوق و تسلط آنها می‌شتافتند، بیشتر مفتون زرق و برق‌ها و فضولات فرنگ می‌شدند یا متوقف در ظواهر و نظامات و سازمان‌هایشان می‌گشتند. کمتر به عمق و علت‌ها نظر می‌کردند. خصال ذاتی و معنویات و ارزش‌های اجتماعی اروپاییان پیشرو را که پایه و مایه‌ی نیرومندی و برتری و ترقی آنان است، نمی‌دیدند و گاهی عکس آن را گزارش و نمایش می‌دادند. فعالیت و وظیفه‌شناسی، نظم و انضباط، خدمت‌گزاری و نوع‌دوستی، علم و ادب‌اندوزی و همچنین راستی و درستی، امانت و عدالت، حقیقت‌جویی و انصاف و صدها صفات و حالاتی را که لااقل در روابط داخلی خودشان و در مقایسه با آداب و عادات ما، در سطح خیلی بالایی قرار داشت، حساب نمی‌کردند که اگر آنها هم در مجموعه و اکثریت خود اهل دروغ و دغلی، خیانت و فریب‌کاری، خودخواهی و تک‌روی، بدخواهی و بدبینی بوده، و به دانایی و توانایی، به انسانیت و شرافت، و به ملت و مملکت عشق نمی‌ورزیدند و حاضر به گذشت و شهادت در راه استقلال و آرمان‌هایشان نبودند، هرگز به چنین مقام و موقعیت‌ها نمی‌رسیدند، و آقا و مسلط بر دنیا نمی‌شدند.

یکی از رموز ثروت و قدرت آنها کار کردن دسته‌جمعی یا مشارکت و همکاری در واحدهای عظیم اقتصادی، سیاسی و اداری است که بدون یگانگی و اعتماد صورت پذیر نیست و اتحاد و اعتماد بدون صداقت و امانت و عدالت نمی‌توانسته است امکان‌پذیر باشد.

نتیجه‌ی این بینش و آموزش ناقص آن شد که تلاش و تبلیغات اصلاح‌گران دل‌سوخته، یا روی ظواهر سطحی و تشریفات تقلیدی رفت یا صرفاً به تغییرات سازمان‌ها، به لحاظ قوانین و تجهیزات کشور، و به اخذ علوم و صنایع و فرهنگ برتر پرداختند، بدون آنکه عنایتی به صفات و روحیات و ارزش‌هایی بنمایند که سازنده‌ی شخصیت و ساختار آنها و ریشه‌ی تمدن و برتری‌هایشان می‌باشد. به این ترتیب عملاً به خودمان اجازه‌ی هرگونه بیکارگی و تنبلی، بی‌بندوباری و فساد و حتی نادرستی و خیانت داده شد، و تقوا و تلاش فراموش گردید. طبیعی است که نمی‌توانستیم به نتایج مطلوب محسوسی برسیم. مانند آن زاغ شدیم که کبک شدن را نیاموخته، زاغ بودن را از دست داده بودیم. از دل‌سوختگان و آموزش‌دهندگان ما کسانی نیز بوده و هستند که تنها رفاه‌طلبی و خوش‌گذرانی‌های اروپا و آمریکا و فسادهای طبیعی هر تجمع و تمدن یا نیرنگ و سیاست‌بازی‌ها و به طور کلی بدی‌های آنها را می‌بینند و

۱۳۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
می‌پروراند یا آن معایب و مفاسد را برای تحریک کینه و انتقام علیه آنها و ایجاد  
نامیدی و بی‌گناهی در خودمان توصیف و تشریح می‌نمایند.  
عمل هر دو دسته، اغوا و انحراف ملت بوده است و کندی و نارسایی حرکت...

\* \* \*

یازدهم؛ با تجربه‌ی تلخی که دولت و ملت ایران از مشروطیت ناقص و نابسامان  
خود به دست آوردند، مختصر علاقه و اعتقاد به آزادی و حاکمیت را از دست دادند  
و بیش از هر چیز تشنه و خواهان سلامتی و امنیت شده بودند و پس از آن آبادی و  
ترقی مملکت، از طریق تمرکز دولت و تجدد در زندگی. در اوضاع و آگاهی‌های  
مردم آن زمان، کودتای سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ (شمسی) که سیدضیاء را به  
رئیس‌الوزرایی و رضاخان را به سردارسپهی و سلطنت رساند، یک انقلاب مترقی  
ملی محسوب می‌شد و نوعی مبارزه علیه عقب افتادگی و اسارت ایران. مراجع تقلید  
بزرگ زمان (مانند مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری و آقا سید ابوالحسن اصفهانی)  
نیز آن را امضا کردند.

دولت سه‌گانه‌ی سیدضیاءالدین طباطبایی و عزاداری‌های عاشورای رضاخان  
قیافه‌ی مذهبی هم به کودتا داده بود.

باید انصاف داد که رضاشاه تا حدود مطلوبی ایجاد امنیت و تمرکز قدرت کرد و  
دست به اقدامات اصلاحی و تجددخواهانه‌ی زیادی زد. عدلیه و معارف و انتظامات  
و به خصوص ارتش و به‌طور کلی ادارات را از آشفتگی و کهنگی بیرون آورد. ولی  
از آنجا که رفتار او با مردم و مطبوعات و مجلس و اقدامات اجتماعی اصلاحی‌اش  
توأم با آزار و اعمال زور و بعضاً برخلاف قانون و آزادی بود، و با معتقدات مذهبی  
اکثریت ملت نیز تعارض داشت، رفته رفته به او چهره‌ی یک دیکتاتور ستم‌گر و  
یک مستبد ضد دین را داد. خصوصاً بعد از آنکه دست تجاوز به اموال و املاک  
مردم دراز کرده و ایالات شمال و غرب ایران را به بهای اندک و غالباً صوری،  
تصرف می‌نمود. کار او تصرف املاک و ساختن قصر و مؤسسات شخصی به خرج  
دولت و مردم شده بود و مأمورین املاک او بیداد می‌کردند. عملاً قانون و مجلس و  
مطبوعات ملی را تعطیل نمود. غالب متدینین و روشنفکران آزادی‌خواه یا اصلاح‌طلب  
از او برگشتند. مردم زیر فشارهای دولت و اختناق پلیس به ستوه آمده، جای پناه یا

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران ————— ۱۳۵  
فراری نداشتند. تا آنکه بالاخره جنگ جهانی دوم به دادشان رسید، رضاشاه فرار کرد، و به انگلیسی‌ها پناه برد! با ورود جابرا نه و فریبکارانه‌ی قوای روس و انگلیس و آمریکا، کشور ما با امکانات و خطوط ارتباطی و دولت خود در اختیار آنها قرار گرفت. رضاشاه فرار کرد و محمدرضا شاه به جای پدر بر تخت نشست.

امر مسلم این است که رضاشاه می‌خواست - و چنین کاری را باور داشت - که دولت ایران مقتدر و مستقل بوده و مملکت ایران آباد و زیبا و مترقی باشند. کما اینکه هر اربابِ ملکِ عاقل و با عرضه می‌خواهد خودش مسلط، ملک‌اش آباد و رعیت‌اش پایدار باشد، تا بهره‌ی بیشتر برد و تفاخر بیشتر کند. آنچه را که نمی‌خواست و به راستی ارج نمی‌نهاد، شخصیت و استقلال مردم بود و ارزش دادن به آنها و آزادی ملت که در عهد احمدشاه از اعتبار افتاده بود. ضمن اینکه از خارجی‌ها بدش می‌آمد و نمی‌دانست که انگلیسی‌ها او را آورده و پشتیبانش هستند و حتی تن به بعضی از خودسری‌هایش می‌دهند، برای آنکه ایران از هرج و مرج داخلی و آسیب‌پذیری خارجی بیرون آمده، ایلات و عشایر مطیع شوند، در منطقه آرامش برقرار باشد، از روابط و امتیازات به دست آمده مخصوصاً نفت جنوب بهره ببرند و سر و کارشان با یک نفر و یک دستگاه باشد. روس‌ها هم چون می‌دیدند فشار و اجحافات رضاشاه زمینه را برای انقلاب کمونیستی آماده می‌نماید و فئودال‌ها را از میان می‌برد او را تحمل می‌کردند. اما به تدریج مستی قدرت و کامروایی‌های داخلی، او را مغرور و از جریان‌های خارج و حوادث روزگار غافل نمود. پیش از آنکه جنگ جهانی دوم درگیرد، با حسن نظری که ایرانی‌ها به‌طور کلی و شخص او به آلمان‌ها و به در افتادن هیتلر با انگلیسی‌ها داشتند، عمده‌ترین روابط اقتصادی و صنعتی را با آلمان‌ها برقرار کرد و در زمان جنگ میدان فعالیت سیاسی و امکانات نظامی و جاسوسی زیادی به آنها داد و چون به تذکر و اخطارهای متفقین اعتنا نکرد، و از طرف دیگر در میان ملت پشتیبان و مدافعی نداشت، طومار سلطنت و قدرت‌اش به آسانی و سرعت از طرف ابرقدرت‌های زمان بسته شد و کشور ایران با حداقل خرج و زحمت عملاً به تسخیر متفقین در آمده و پل پیروزی آنها گردید؛ و یک بار دیگر ثابت گردید که استقلال در سایه‌ی استبداد استقرار و ارزشی ندارد.

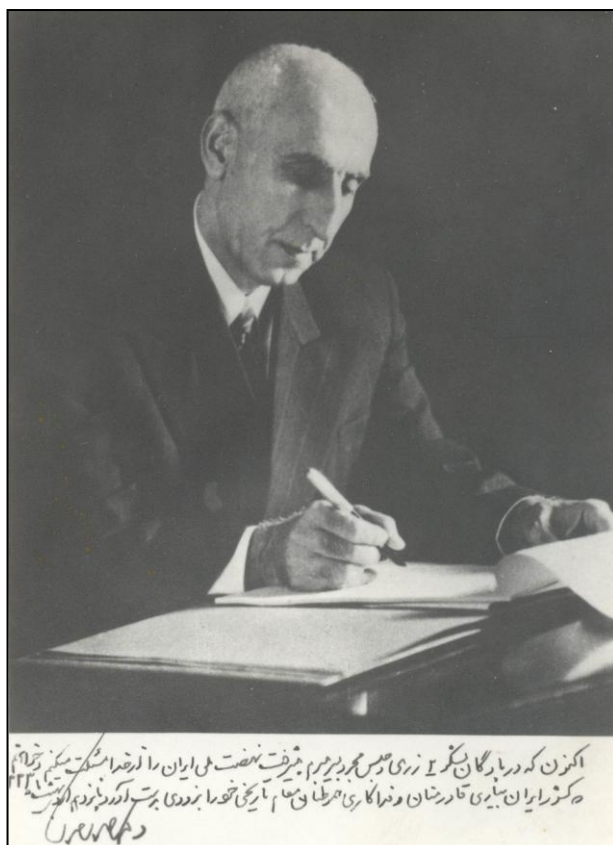
\* \* \*

**دوازدهم؛** پس از فرار رضاشاه از ترس ملت و روس‌ها و پناهنده شدن به انگلیسی‌ها هرج و مرج و آشفتگی دوران احمدشاهی مجدداً به سراغمان آمد. با این تفاوت که مملکت به لحاظ سرمایه و سازمان، و ملت به لحاظ آموزش عمومی و بینش اجتماعی - سیاسی در بالاترین سطح قرار داشت. تجربه‌ی رضاشاهی نیز مجدداً عشق و نیاز به استقلال و آزادی را در دل‌ها روشن کرده بود. به جای ضعف و سلیم‌النفسی مظفرالدین شاه که بعد از قتل ناصرالدین شاه وسیله برای انقلاب مشروطیت شد، این بار نیز شاه شدن صوری و با ترس و ابتدایی محمدرضاشاه از یک طرف، و حضور سه جانبه‌ی متفقین با تأثیر خنثی‌کننده‌ی متقابله‌ی آنها، دوران فترت و فرصتی را برای ایران به وجود آورد. صدای ملت مجدداً علیه استعمار و استبداد بلند شد و کار به ملی‌شدن نفت و سرکوبی سلطنت انگلستان منتهی گردید.

ابتدا حزب کمونیستی توده به اتکای روس‌ها تأسیس شد و سپس ملی‌یون به راه افتادند. چند حزب تازه‌ی ملی، و یکی دو سال بعد به مناسبت انتخابات مجلس، نهضت ملی ایران، به رهبری دکتر مصدق شکل گرفت. انجمن‌های اسلامی و گروه‌ها و احزاب کوچک مذهبی - ملی که همه‌ی آنها روشنفکر و مستقل از روحانیت سنتی بودند نیز در همین فترت و فرصت به وجود آمدند. جوانان درس خوانده‌ی غالباً دانشگاه دیده، که هم وطن دوست بودند و هم دیندار و روشنفکر، از عقب ماندگی و از نادانی و ناتوانی ملت رنج برده، و خواهان تمدن و ترقی بودند. درحالی که روحانیت رسمی نه جواب‌گوی مسائل و اشکالاتی بود که از ناحیه‌ی علوم و نظریات غربی مطرح شده بود و نه از عهده‌ی مقابله با افکار اجتماعی - فلسفی کمونیسم و یا شرق اروپا برمی‌آمدند که دین و وطن ما را تهدید به مرگ و تسلیم می‌کرد.

نهضت ملی کردن نفت مبارزه‌ای بود بیشتر علیه استیلای خارجی، در هیکل و هیأت شرکت نفت انگلیس و ایران، مبتنی بر این طرز تفکر که در کلیه‌ی شئون مملکت و ملت حضور و عاملیت بیگانگان را دیده، تصور می‌کردند که با بریدن دست آنها همه‌ی کارها درست می‌شود. پیروزی نهضت از این جهت که مبتنی بر خلع‌ید و اخراج شرکت صد درصد انگلیسی نفت جنوب و شکسته شدن پشت امپراتوری انگلستان - به اقرار خود آنها - گردید و یکی از افتخارات بزرگ و امیدوارکننده‌ی ایران می‌باشد، نتیجه‌ی همکاری دین و وطن در طبقات باسواد و بی‌سواد ملت بود؛ بدون آنکه متدینین شکل و تظاهر مخصوص به خود داشته باشند

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۳۷ و بدون آنکه هنوز نسل روشنفکر مسلمان وارد میدان شده باشد. البته مرحوم کاشانی با مصدق همکاری کرد و روی طبقات متوسط متدینین که اکثریت شرکت کنندگان در مبارزه را تشکیل می‌دادند تأثیر داشت، ولی بیشتر پشتیبانی بود تا ابتکار و رهبری، مانند روحانیت انقلاب مشروطیت!



دکتر مصدق در نهضت ملی کردن نفت

اگر همکاری کامل و صادقانه بوده و دوام می‌آورد مسلماً کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش نیامده، استبداد و استیلای خارجی بر نمی‌گشتند و ملت از مبارزه ناکام بیرون نمی‌آمد.

۱. در سال ۱۳۳۰ که برای خلع‌ید به جنوب رفته بودیم در سخنرانی‌ها و اجتماعات انبوه برای سه کس کف می‌زدند: مصدق، کاشانی و شاه؛ چهره‌ی واقعی شاه هنوز برای مردم روشن نشده بود. کاشانی بعد از انتخاب شدن به ریاست مجلس خود را کنار کشید و مانند شیخ فضل‌الله نوری در صف مخالفین قرار گرفت.

سیزدهم؛ نیمه‌ی اول سلطنت محمدرضا شاه، دوران ضعف استبداد بود و حرکت ملت ایران به سوی استقلال، و بزرگ‌ترین شکست استیلای خارجی یا انگلستان. نیمه‌ی دوم که با واکنش مشترک و پیوند استیلای خارجی و استبداد آغاز گردید، شدیدترین اسارت و محرومیت را به لحاظ سلب استقلال و آزادی برای ما به وجود آورد؛ ضمناً مصلحت مشترک آمریکا و شاه اقتضا می‌کرد که ایران به لحاظ اقتصاد و عمران و همچنین نیروی نظامی دوران شکوفا، ولی بی‌وفایی را داشته باشد.



دکتر مصدق بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در دادگاه نظامی شاه

تاریخ تکرار می‌شود، با نوسان‌ها و جزر و مدها. کودتای ۲۸ مرداد که به ابتکار و فرماندهی آمریکا و با همکاری انگلیس و کشورهای اروپای غربی و با خرسندی شاه صورت گرفت برنامه‌ریزی شده و غافل‌گیرانه بود. مصدق و همکارانش به زندان و تبعید افتادند یا اختفا اختیار کردند؛ بدون آنکه ملت فاتح کمترین کاری انجام دهد. مردم پرورش یافته در فرهنگ استبدادی که دست‌خالی با اراده و هیاهو پشت امپراتوری انگلستان را شکسته بودند، چون تمرین حزبی و تشکیلات و تدارکات لازم را نداشتند کاری جز غصه‌خوری و درد دل و نفرین از دست‌شان برنیامد. از آنجا که دستگاه کودتا از ابتدای کار به‌طور غافل‌گیرانه و با خشونت و وحشت بر مسند قدرت نشسته بود و به همان صورت ادامه و شدت می‌داد، هرگونه

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۳۹  
مخالفت و حرکت، بی‌رحمانه کوبیده می‌شد. ولی همان خشونت و شدت عمل توأم با همکاری و هدایت سیاست خارجی از یک طرف، و آمادگی حاصله از تجربه و تمرین‌های گذشته از طرف دیگر، سبب شد که در طی ۲۵ سال دوران استبدادی شاهنشاهی، پردامنه‌ترین حرکت و پیروزمندترین قیام خودجوش ملت بساط ۲۵۰۰ ساله‌ی استبداد را به رهبری عنصر دین از کشور ایران برچیند!

بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد کسانی پیدا شدند که حاضر به رسوایی ایران نبوده، خواستند چنین تصور نشود که ایرانیان از نهضت ملی و از رهبر خود برگشته‌اند، و چون مخالفت مؤثر مثبت علیه دیکتاتوری از دست‌شان برنمی‌آمد، با خاطره‌ای که از مقاومت فرانسویان در دوران اشغال آلمان‌ها داشتند، «نهضت مقاومت ملی ایران» را تشکیل داده و علی‌رغم اختناق و آزارها به فعالیت زیرزمینی با انتشار نامه‌ها، نشریات، و انجام تظاهرات و عملیات، از جمله اعتراض دسته‌جمعی به قرارداد ننگین کنسرسیوم نفت پرداخته، افراد زیادی را به زندان فرستاده و نگذاشتند که پرچم مبارزات ملی برای استقلال و آزادی به زمین افتد.

نهضت مقاومت ملی علاوه بر اینکه ترکیب نسبتاً برابر از احزاب ملی و از قشرهای مختلف دانشگاهی، بازاری، روحانی و اداری تهران و شهرستان‌ها بود، دو فرق اساسی با نهضت ملی شدن نفت داشت؛ یکی اینکه برای اولین بار، بنا به گفته و پیام تأییدی دکتر مصدق از زندان، ملی‌یون ایران به مبارزه‌ی خود سامان و سازمان داده، و با تعیین مرام و هدف و نظم دست به کار شده بودند؛ نکته‌ی دیگر اینکه با تجربه‌ای که از مخالفت باطنی شاه با ملی‌شدن نفت و با جنبش ملی ایران علیه استیلای خارجی به عمل آمده، سوءنیت او در استتکاف از فرهنگ ملی و مخالفت با خروج کارکنان انگلیسی و مخصوصاً در کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ظاهر گردیده و ثابت شده بود که تکیه‌گاه و اسباب کار استیلای خارجی، استبداد شاهنشاهی است. هدف اصلی نهضت مقاومت ملی، آزادی و قیام علیه استعمار بود. مبارزه با استبداد یا استیلای خارجی که هدف اصلی ملی‌شدن نفت بود، در مقام دوم قرار گرفت.

اختلاف دیگری که خالی از اهمیت نیست دگرگونی در جو سیاسی یا در ترکیب عناصر تشکیل دهنده‌ی استیلای خارجی می‌باشد. انگلستان که در پیروزی ملی شدن نفت ایران- به اعتراف خودش- از ابرقدرتی دنیا کنار رفته بود، و جای

خود را در سیاست ایران و دخالت خارجیان به آمریکای تازه نفس و جوان داد؛ ضمن اینکه شوروی نیز پس از جنگ جهانی، مقام و موقعیت برتری در استیلاگری بر ایران احراز کرده بود. ولی برای حزب توده که همیشه مقابل ملی‌یون و دو عنصر دین و وطن بوده است مبارزه با استعمار (یا امپریالیسم آمریکا و غرب اروپا) و پشتیبانی از سیاست شوروی هدف اصلی محسوب می‌شد، و کسب آزادی و مبارزه با استبداد به صورت فرعی مطرح می‌شده است.

با موفقیتی که فرمانداری نظامی و ساواک در قلع و قمع سازمان‌های رسمی حزب توده و جلوگیری کلی از فعالیت شخصیت‌های ملی و گروه‌های اسلامی به دست آورده بودند، اختناق و فشار به حد اعلی رسیده و مشاورین آمریکایی مسلط بر سیاست ایران ضروری دیدند که سوپاپ‌های اطمینانی باز شود، و دولت اعلام آزادی انتخابات کند. اعلام آزادی انتخابات ملی از طرف دولت و اجباری که به تظاهر بر اجرای آن داشت، گردانندگان نهضت مقاومت ملی را تشویق نمود که با مراجعه به سران جبهه ملی و وزرای سابق دکتر مصدق، پیشنهاد مشارکت در انتخابات و احیای جبهه ملی را بنمایند. در جبهه ملی دوم نمایندگان هر دو عنصر وطن و دین حضور داشته و فعالیت بیشتر از آن دومی بود. افرادی از آنها حزب نهضت آزادی ایران را تشکیل دادند که ایدئولوژی آن صریحاً بر مبنای اسلام، برای خدمت به ملت ایران بوده، فعالیت اجتماعی و سیاسی را به عنوان فریضه‌ی دینی انجام می‌دادند.

با استفاده از فترت کوتاه نیمه آزادی در کشور، گروه‌های «ملی-اسلامی» دیگری نیز تشکیل شده بود که خودآگاه یا ناخودآگاه پیرو مکتب سیدجمال‌الدین اسدآبادی بوده، اعتقاد و علاقه توأم به دین و وطن داشتند. مدافع دین و وطن و خواهان تمدن و تجدد بودند و مخالفت با قشری‌گری روحانیت و با خرافات و انحرافات از قرآن و سنت داشتند.

پس از پیروزی شاه در رفراندوم انقلاب به اصطلاح «شاه و مردم» و به زندان انداختن قبلی ملی‌یون و مبارزین روشنفکر مسلمان و محکوم کردن آنان، فواره‌ی قدرت و غرور او با برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به اوج خود رسید و با بلند شدن فواره سرنگونی او و استبداد شاهنشاهی آغاز گردید!

در غیاب مبارزین قانونی ملی و اسلامی که به زندان افتاده یا تحت کنترل بودند، گروهک‌های جوان و با اخلاص زیاد، با ایدئولوژی‌های انقلابی اسلامی یا



دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۴۱  
مارکسیستی، از همه طرف جوشیدن گرفته و به استقبال شکنجه و شهادت می‌رفتند.  
از حوزه‌های دینی نیز طلاب و علمای جوان، با رنگ کم و بیش چپی ضد آمریکایی  
و انحصارگری روحانی به رهبری آیت‌الله خمینی، موقع را مناسب دیده بودند که به  
صفوف ملی‌یون و مسلمانان اضافه شوند.

خشم علیه مفسد و مظالم شاه و ساواک تقریباً کلیه‌ی قشرهای کشور را با هدف  
مشترک ضد استبداد فرا گرفته بود، از دانش‌آموزان تا بازاری و اداری و روحانی، با  
اکثریتی از طبقات متوسط مسلمان در تهران و در شهرها و روستاها. درباره‌ی رهبری  
آقای خمینی نیز که لبه‌ی تیز حملات خود را متوجه شاه و دربار نموده، او را مسئول  
دخالت‌های آمریکاییان می‌دانست، تقریباً اتفاق کلمه وجود داشت و این بار، در  
همکاری دین و وطن، اکثریت و حاکمیت از آن عنصر دین گردید.

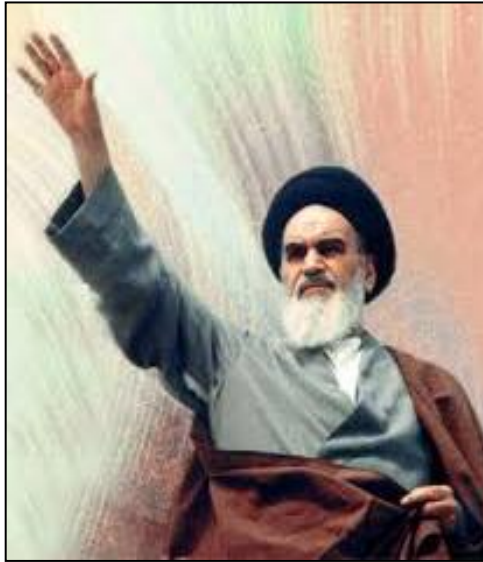
در این رهگذر سیاست حقوق بشر کارتر را که کمک شایان به آزادی‌های  
مطبوعات و منبر کرده بود، و اجازه‌ی تشکیل و تجمع مبارزین را داد نیز نباید نادیده  
گرفت.

ملت ایران در طی ۲۷ سال بعد از فرار رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ توانسته بود در  
کشاکش حوادث جهان، در جریان‌های سیاسی ایران و در نوسان‌های مبارزاتی،  
آموزش و آمادگی‌های مفیدی را کسب نماید و بالاخره با حرکت و همکاری  
فراگیر دین و وطن و با ابراز اراده و اخلاص بی‌سابقه، نظام ۲۵۰۰ ساله‌ی استبداد  
شاهنشاهی را سرنگون ساخت.

\* \* \*

**چهاردهم؛** پیروزی ملت ایران در انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که به تلقین رهبری، عنوان  
اسلامی بر آن گذارده شد و به لحاظ سرعت و سهولت از یک طرف و خودجوشی  
و مشارکت عمومی از طرف دیگر، در تاریخ انقلاب‌های دنیا کم نظیر بود، چنان  
احساس قدرت و غرور در گروه‌های گرداننده‌ی انقلاب ایجاد کرد که به فکر تداوم  
انقلاب افتادند. تداوم انقلاب برای تحقق هر چه بیشتر اهداف دیرینه‌ی خود و پیشرفته‌تر  
از آنچه در شعارهای مشترک و برنامه‌ی مصوب «آزادی- استقلال- حکومت  
اسلامی (نه شرقی و نه غربی)» آمده بود. همگی خواهان تداوم انقلاب بودند ولی هر  
کدام تداوم را در جهت خواسته‌های خود می‌خواستند؛ وحدت و صمیمیت قبل از

۱۴۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش‌گامان  
پیروزی تبدیل به تشنه و تعارض گردیده، شعار «همه با هم» جای خود را به شعار  
«همه با من» داد. در هر حال، انقلاب راه جهش‌های تازه‌ای در پیش گرفت.



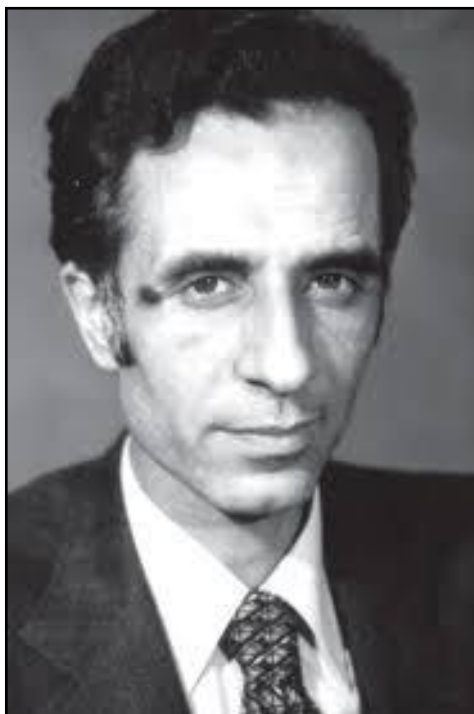
آیت‌الله العظمی امام خمینی، رهبر انقلاب ۱۳۵۷

اولین گام و حمله‌ی مشترک تداوم‌دهندگان انقلاب، کنار زدن ملی‌یون و مبارزین مسلمان روشنفکر بود؛ کسانی که در پایه‌گذاری انقلاب سهم اساسی داشتند و پای‌بند تعهدات و وعده‌ها بوده، برای اجرای قانون اساسی مصوب آرای عمومی اصرار می‌ورزیدند. خواسته‌ی آنها این بود که ملت و مملکت از اسارت استبداد روحانی و دخالت استیلای خارجی رهایی یابد. هدف عمده‌شان استقرار و اقتدار کشور و ترقی ایران در سایه‌ی امنیت، عدالت، راستی و خدمت، بر طبق اصل عالی و احکام اسلامی بود.

مظلوم‌ترین معترضین و پس‌زده‌شدگان از خدمت و نظام، روشنفکران مسلمان (از جمله دکتر کاظم سامی) بودند که صرف نظر از پیمان شدن سابقه و حقوق مبارزه، به جای رسیدن و رساندن کشور به آمال دیرین، شاهد خرابی ایران و خیانت به اسلام و ایمان مردم شدند.

گروه‌های کمونیست و نیمه کمونیست و چپ‌گرایان افراطی، توقع‌شان از تداوم انقلاب بر محور قلع و قمع قهرآمیز افراد و افکار و ارزش‌های به اصطلاح طاغوتی

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۴۳  
دور می‌زد که آنها را رسوب یافته‌ی سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی یا وابستگان به  
اقتصاد خارجی می‌دانستند. در سیاست داخلی خواهان تحقق طبقه‌ی مشترک بودند  
و در سیاست خارجی درافتادن و درگیری با دولت‌های غربی به ویژه آمریکای  
امپریالیست را تجویز و توصیه می‌کردند. گروه‌های جوان معتقد مسلمان که درک  
احساساتی و تصور ابتدایی از اسلام داشتند، ریاضت و شهادت در راه اشاعه و اجرای  
اسلام در ایران و جهان، و امحای کفر و گناه و رفاه و استکبار به صورت قاطع و  
انقلابی بود.



دکتر کاظم سامی

اما رهبر انقلاب، و با الهام از ایشان روحانیت و روحانیون مبارز و مقلدین و  
معتقدین به ولایت مطلقه فقیه، مقصد و مسیر خود در تداوم انقلاب را به تدریج و  
دیرتر از سایرین آشکار و اجرا کردند، و موفق گردیدند با ایجاد جو و جریان‌های  
مناسب، به قلب کردن آرمان‌های اصیل انقلاب و پیاده کردن اهداف و برنامه‌های  
خود پردازند.

این اهداف و برنامه‌ها را که کم و بیش در پندار و گفتارهای قبل از پیروزی انقلاب آقای خمینی انعکاس داشته است به شرح زیر می‌توان خلاصه نمود:

۱- حاکمیت و رهبری روحانیت، همراه با ادغام دین و سیاست و هدف قرار دادن اسلام برای انقلاب و نظام؛

۲- ادامه‌ی رسالت انبیا به عنوان وظیفه‌ی رهبری و حکومت اسلامی، به صورت اشاعه و اجرای اسلام در جهان، از طریق صدور انقلاب و جنگ و جهاد در صورت لزوم؛

۳- کفر ستیزی انقلابی و استکبارزدایی بین‌المللی، همراه با برانگیختن و نجات مستضعفین، تا حد رفع فتنه و فساد از عالم؛

۴- تکفیر و طرد ملی‌گرایی و رفاه خواهی و فراموش کردن یا در مراحل بعدی قرار دادن ایران، همراه با فدا شدن ایرانیان برای خدمت به اسلام و مستضعفین جهان؛

۵- روحیه‌ی انتقام و انهدام یا تخاصم و تهاجم در برابر بیگانگان غیرمساعدا و خودی‌های غیر موافق؛

۶- انتقام‌گیری با دست خالی، از تهاجم و تمدن غرب و انکار ارزش‌ها و دست‌آوردهای آن، از جمله آزادی و حاکمیت و حقوقی انسان.

خلاصه و ماحصل کلام آنکه در زمینه‌ی همکاری دین و وطن، در مبارزات گذشته و در انقلاب و نظام، اولویت و انحصار به عنصر اول داده شده، عنصر وطن و ملت در محاق قرار گرفت.

آرمان‌های اصیل و قدیم انقلاب و مبارزات ملی که در شعار سه جمله‌ای «آزادی- استقلال- حکومت اسلامی» خلاصه شده بود، نفی نگردید و از قلم و زبان‌ها خارج نشد ولی به گونه‌ای تغییر شکل یافته، قلب ماهیت داد:

الف) جمله‌ی سوم یا حکومت اسلامی، با عنوان جمهوری اسلامی در صدر قرار گرفت. اما حکومت اسلامی به صورت و سیرت حکومت روحانی، با وظیفه‌ی تبلیغ و تحمیل اسلام، یا حکومت دین- که برخلاف «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> قرآن می‌باشد- و نه حکومت اسلامی با وظیفه‌ی حفاظت و آبادی و امنیت ملک و رفاه رعیت یا ملت، آن‌طور که در نامه علی (ع) به مالک اشتر، والی اعزامی به مصر، آمده است.

ب) استقلال مقدم بر آزادی شد ولی نه استقلال ایران در حد تمامیت ارضی و

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه و اجباری نیست؛ ...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر علی اکبر طاهری قزوینی)

دکتر کاظم سامی، نماینده‌ای از نسل روشنفکران مسلمان و مظلوم ایران \_\_\_\_\_ ۱۴۵  
خود کفایی و خودگردانی، یا رهایی از دخالت و تحمیل‌های خارجی، بلکه انتقام‌گیری  
و تلافی‌گری و دشمنی.

ج) آزادی به مفهوم سرنگونی استبداد شاهی و طاغوت‌های درباری، به عنوان  
افتخار و یادگاری از انقلاب باقی ماند، ولی سرنگونی علی‌الاطلاق استبداد و عدم  
حاکمیت هر نوع طاغوت و تحمیل، در بوته‌ی اجمال و انکار قرار گرفت. آزادی  
مردم و غیرتابعین و موافقین با حاکمیت، در عقیده و بیان و قلم و اجتماع - آن‌طور که  
در قانون اساسی آمده است - عملاً مردود و محکوم گردیده «سلطنت مشروطه»  
سابق جای خود را به «آزادی مشروطه» و محدود شده داد.

همکاری صمیمانه‌ی دین و وطن به رهبری آیت‌الله خمینی بزرگ‌ترین پیروزی را  
نصیب انقلاب اسلامی ایران کرد اما تداوم انقلاب با انحصارگری روحانیت و طرد  
عنصر وطن، خون و خرابی و تلخ‌ترین شکست را به بار آورده، ایران و اسلام را  
دچار تاریک‌ترین سرنوشت ساخت!

\* \* \*

در مورد اهداف و برنامه‌های جانشین شده ممکن است گفته شود که متعالی‌تر و  
جهانی‌تر از اهداف و آرمان‌های اولیه انقلاب بوده است و امام خمینی با بینش الهی،  
منزلت و شأن بالاتری به انقلاب و به جمهوری اسلامی ایران داده‌اند.  
در اینکه به‌طور کلی اهداف و آرمان‌های عرضه شده، خصوصاً اگر با دید  
شاعرانه و ایده‌آلیستی عارفانه نگریسته شود، گسترش بیشتر به‌عالم انسانیت یافته است  
و داعیه‌های برتر دارد، شاید حرفی نباشد و همین انگیزه‌های جهانی - الهی ظاهراً  
متعالی، یکی از عوامل ارادت و شهادت یا ایثارهای معجزه‌آسای انقلاب بوده است؛  
ولی صرف نظر از اینکه باید دید تا چه حد با حق و حقیقت و واقعیت یا با خود  
اسلام و خواست خدا انطباق دارد و بلند برنامه‌های مورد نظر عقلی و عملی بوده  
است یا خیر، امر مسلم این است که هم با خواسته‌ها و شعارهای اکثریت مردم و عهد  
و وعده‌ها، متفاوت مغایر است و هم همه‌پرسی و تصویب عمومی روی آنها به عمل  
نیامده است تا مشروع و مجاز گردد.

در هر حال، چون غرض ما در یادبود خاطرات و خدمات یار شهیدمان دکتر  
سامی، مرور اجمالی به تاریخ مبارزات ملی ایران در برابر تهاجم و تمدن غرب و به

۱۴۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
سوابق و سنت پیش کسوتان او بوده است؛ باید بگوییم که رهروان این کاروان، از  
قائم مقام و امیرکبیر گرفته تا سیدجمال و نائینی و پس از آنها مدرس و مصدق،  
مقصد و مسیر مشترکشان نجات ایران و ایرانیان (و مسلمانان) از دست بیگانگان  
بوده است و بیداری و آزادی و حاکمیت ملت برای رسیدن به سلامت و خدمت و  
سعادت در صراط مستقیم به سوی خداوند رحمن رحیم...

رحمت خدا بر سامی و بر همگی آنها باد!

۱۳۶۸/۸/۳

## در مجلس سالگرد مرحوم دکتر کاظم سامی\*

بسم الله الرحمن الرحيم

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۱</sup>

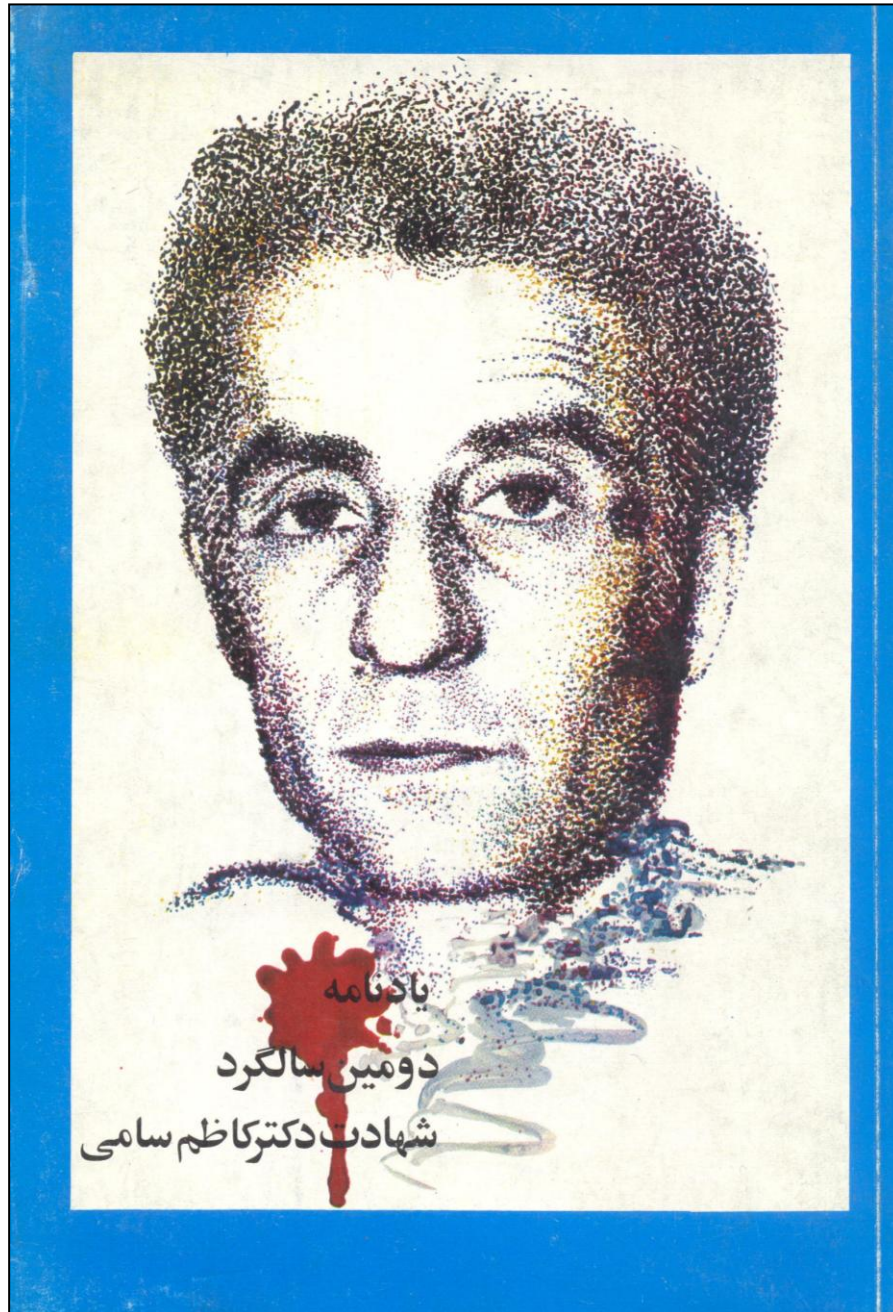
در این سالگرد یادآوری و سوگواری برای دوست از دست رفته‌ی عزیز و ارجمندمان دکتر کاظم سامی، اولین تسلی و توصیه که به خاطر می‌آید تذکر و توصیفی است که قرآن کریم از مؤمنین معتقد و متشکل و متعهد نموده، می‌فرماید وقتی مصیبتی به آنها روی می‌آورد زبان حالشان «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» است. خود را از آن خدا می‌دانند و بازگشت کننده به سوی او. دکتر سامی مال خدا بود، نوبتی و خدمتی داشت که انجام داد و به صاحبش برگشت! امیدواریم با دست پر، با بار سبک و با روی سفید، قدم به آستانه‌ی رحمان رحیم گذارده، گناهانش بخشیده، ثواب و درجاتش افزون و بلند گردد!

همه‌ی ما دیر یا زود به آنجا خواهیم رفت. آرزو می‌کنیم که رو سیاه و بی‌توشه نرویم. سرنوشت همگی چنین است! از این جهت نباید تعجب و اعتراضی داشته باشیم.

---

\* دست‌نوشته‌ای است که مؤلف فقید در بالا و سمت چپ صفحه‌ی اول آن نوشته‌اند «در مجلس سالگرد مرحوم دکتر سامی، ۱۳۶۸/۹/۹». ما این اثر را با استفاده از کپی دست‌نوشته که در اختیارمان قرار دارد، بازنویسی کرده و سپس با متن مندرج در «یادنامه دومین سالگرد شهادت دکتر کاظم سامی» که در زمستان سال ۱۳۶۹ توسط شرکت انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است، مقابله و به علاقه‌مندان تقدیم می‌داریم (ب.ف.ب).

۱. بقره (۲) / ۱۵۶: هم آنان که چون آسیبی به آنان رسد، [صبوری پیش گرفته و] گویند: متعلق به خدایم و به پیشگاه او بازمی‌گردیم. (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر علی‌اکبر طاهری قزوینی)





فقط در مورد دکتر سامی می‌گوییم: خدایا چه زود رفت! ای کاش لااقل به اندازه‌ی عمر طبیعی می‌ماند و خانواده و دوستان و هموطنانش بهره‌های خیلی بیشتر می‌بردند. چون از این راه دستان به جایی نمی‌رسد و نمی‌توانیم زنده‌اش کنیم دور هم گرد آمده‌ایم که یاد او و نامش را زنده کنیم. از خاطره‌اش، از خدماتش و از افکار و آثارش بگوییم. باقیات الصالحات او را که نزد خدا زنده است، و پیامش را که به بازماندگان و همکاران و هموطنان داده است، در ذهن و زبانمان تازه کنیم تا مزید ثواب برای او و منشاء حرکت و برکت برای ما باشد.

\* \* \*

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم  
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم!  
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم!  
اولین کلام، اولین صدا و اولین پیام که از دکتر کاظم سامی دانشجوی پزشکی در سنین بیست و دو سه سالگی شنیدم این دو بیت حافظ بود. ندایی تکان دهنده به نمایندگی از طرف جوانان مسلمان دانشگاه تهران و گروهی از فرهنگیان ایران. آن شب جشن مبعث رسول اکرم در حوالی سال ۱۳۳۶ در مسجد صنع الدوله (حاج حسن معمار) در خیابان آرامنه بود که با همکاری انجمن اسلامی مهندسين و انجمن اسلامی دانشجویان، بنا به سنت چند ساله دایر کرده بودیم. بنده از طرف انجمن اسلامی مهندسين صحبت می‌کردم که موضوع آن ظاهراً «خودجوشی»<sup>۱</sup> یا «خداپرستی و افکار روز»<sup>۲</sup> بود و آقای سامی بلندگوی جوانان مسلمان دانشجو بود که نیم ساعتی در آغاز مجلس صحبت کرد.

ندایی داد به دور از غم و ناله، و از دشمنی و مشت‌گره کرده، با عطر و زیبایی گل

۱. «خودجوشی»، عنوان سخنرانی شب مبعث حضرت خاتم‌الانبیاء(ص) در جشن انجمن اسلامی مهندسين در مسجد صنع الدوله (حاج حسن معمار)، مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۱۴ است که تدوین و تفصیل یافته و اکنون از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بعثت ۱» در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و به بازار کتاب روانه شده است (ب.ف.ب).

۲. «خداپرستی و افکار روز» عنوان سخنرانی در جشن انجمن اسلامی مهندسين به مناسبت مبعث حضرت ختمی‌مرتبت(ص) در مسجد هدایت به تاریخ ۱۳۳۷/۱۱/۱۷ است که تدوین و تفصیل یافته و اکنون اولین اثر مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار با نام «بعثت ۱» است که در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ب).

۱۵۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان

و با عشق و شادی عارفان. مع ذلک عصیانگر ضد ارتجاع و ضد سستی و پستی و شکافنده‌ی مشکلات و موانع برای نجات و نوآوری.

جوانان مسلمان دانشگاه، هم از وضع موجود مملکت و سیاست حاکم عاصی و ناراضی بودند و هم از دیانت و اسلامی که نارسا و ناجور با دانش و نیاز دنیا باشد. اتفاقاً چند تنی از روحانیون روشنفکر در مجلس حضور داشتند که بیانات سخنران جوان به ذائقه‌ی برخی از آنان خوش نیامد.

پس از آن مجلس، آشنایی و همکاری خفینی داشتیم. هم در زمینه‌ی انجمن‌های اسلامی و فعالیت‌های اجتماعی - اسلامی و هم در زمینه‌ی نهضت مقاومت و جبهه‌ی ملی و مبارزات ملی - اسلامی. یکی دو سال هم بعد از فراندوم انقلاب به اصطلاح «شاه و مردم» هم زندان بودیم که آشنایی و دوستی بیشتر نصیب شد. متانت و منطق و نظم سامی قابل تقدیر بود. بدون آنکه عصیان و اعتراض خود را علیه استعمار و استثمار و استبداد و مخصوصاً «استعمار» در بحث‌ها و محاورات مخفی بدارد.

دومین سخنرانی و نشستن پای صحبت سامی در ازدحام فوق‌العاده‌ی مسجد قبا در شب‌های ماه رمضان سال ۱۳۵۶ بود و بعد از ما شاعران و آزادنویسانی که روشنفکری را میراث انحصاری خود می‌دانستند، در باغ باشگاه آلمانی‌ها، «شب‌های شعر» را تشکیل دادند. دامنه‌ی «حقوق بشر» کارتر، ایران را نیز فرا گرفته و شاه را ناچار ساخته بود که علی‌رغم سیاست و مصلحت خودش تغییر یا تخفیفی در زندان‌ها و در زندانیان و تبعیدی‌ها و مخصوصاً در انحصارگری و اختناق روزنامه‌ها و مطبوعات و اجتماعات بدهد. مبارزین و متدینین ملی گفتند که اگر از فرصت استفاده نکرده حرف‌های خود را نزنیم، شاه قیافه‌ی قهرمان آزادی و مترقی و محبوب خواهد گرفت ولی اگر استفاده کنیم علاوه بر آنکه آزمایش و تمرینی به عمل خواهد آمد، قسمتی از دردها و اعتراضات ملت ایران به گوش مردم خودمان و جهان رسیده، می‌تواند نطفه و مقدمه برای آزاد شدن زندانیان و تبعیدیان و حرکات بعدی برای مملکت گردد. یکی از سخنرانان آن مجلس بنا به دعوت شهید مفتاح، دکتر سامی بود که از نوآوری در اسلام و از سه نو آور مسلمان صحبت کرد:

سیدجمال‌الدین اسدآبادی، اقبال لاهوری، دکتر علی شریعتی

که برنامه و پیامش همان بیت حافظ شیراز بود:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم!



دکتر کاظم سامی

این بار بیانات و پرخاشگری سامی علیه سنت گرایی و رکود رهبران دینی و بی‌اعتنایی آنان به تکان و تکامل دنیا و به نیازهای فکری و اجتماعی جامعه‌ی ما و مخصوصاً حالت مرید و مرادی که نسبت به دکتر شریعتی ابراز داشته بود، سر و صدا و اعتراض بیشتری به پا کرد و باعث شد که در رمضان سال بعد حتی آقایان مدعی مبارزه و روشنفکری، مشارکت و سخنرانی در مسجد قبا را علی‌رغم اصرار دکتر مفتوح و تأیید مطهری، تحریم نمودند و حاضر به همگامی با مسلمانان مترقی نشدند.

\* \* \*

تحصیل و تخصص یا شغلی که دکتر سامی انتخاب کرده بود، تحقق روحیه و طرز تفکر او بود و انعکاسی از بیت دوم اشعار حافظ؛ روانپزشکی، مبارزه با نگرانی و غصه‌های درونی ما، و با عصبانیت‌ها. معالجه بیماران از عقده‌ها و گرفتاری‌هایی که اجتماع نابسامان ما برای پیر و جوان فراهم می‌کند. اعتراض و عصیان سامی ریشه‌کنی عوامل و علل بیماری بود، نه کینه‌افروزی و مرگ و مصیبت‌سازی همچون انقلابی‌های عقده‌ای عاشق خون و خرابی.

### اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم  
با چنین حرفه و هدف، محبت‌ها، خدمات فراوان در همه‌ی احوال و به همه گونه  
افراد و طبقات اعم از کلاهی و عمامه‌ای که در مطب، در زندان، در ملاقات‌هایی  
که برای زندانیان می‌آمد، قبل از پیروزی انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب، در اولین  
مجلس و بعد از آن؛ روی نمایندگان و روی دیگران، چه موافق و چه مخالف<sup>۱</sup>...

\* \* \*

اما خدمات اجتماعی و اداری و سیاسی دکتر سامی در قبال مرام و مقاصد ملی و  
اسلامی، علاوه بر مبارزات گروهی که به نام «جاما»<sup>۲</sup> همراه با همفکران خود داشت  
هیچ‌گاه از همگامی با سایرین استنکاف نمی‌ورزید. در جبهه‌ی ملی، در جمعیت  
ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، و در ائتلاف غیرمعروف مبارزین ملی مسلمان که  
بعد از آن تشکیل گردید، اعتصاب موفق خانه‌نشینی سراسری کشور علیه شاه را راه  
انداختیم. در انجمن اسلامی پزشکان نیز جزو مؤسسين و گردانندگان بود. اهل ذوق و  
ادب نیز بود و با نویسندگان نوپرداز و هنرمندان روشنفکر علاقه و ارتباط داشت.



دکتر کاظم سامی به همراه هیأت دولت، سال ۱۳۵۸

۱. صحبت به اینجا که رسید مهمانان ناخوانده و کسانی که با دو چشم خود خدا را دیده بودند که کف قبر امام را جارو می‌کنند، مجلس را بهم زدند.
۲. نام گروه مبارزاتی که مرحوم دکتر سامی پایه‌گذاری کرد «جنبش آزادی مردم ایران» بود که مخفف نام این گروه را «جاما» نام‌گذاری کرده بود (ب.ف.ب).

در پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت که به من تکلیف شد، و بنا به توصیه دوستان پذیرفتم، دکتر سامی از اولین افرادی بود که جواب مثبت به دعوت همکاری برای وزارت بهداشتی و شنا کردن در آن دریای پرابهام و خطر یا وادی محتاج به اصلاح و عمل داد. با اخلاص و فداکاری فعالانه مشغول به کار شد. و از گام اول مواجه با موانع و بی‌مهری یا ناهماهنگی گردید. چه از ناحیه‌ی همکاران دانشجو و چه از ناحیه‌ی کمیته‌ها و حزب الهی‌ها. اولین مسئول دولت بود که خود و حوزه‌ی وزارتیش مورد حمله و حبس قرار گرفت! از طرف دختران فارغ‌التحصیل مامایی و پرستاری که می‌خواستند از تعهد خدمت در بیمارستان‌ها به ازاء سال‌های تحصیل و شبانه‌روزی که به هزینه‌ی دولت انجام داده بودند شانه خالی نمایند. و کمیته‌های انقلاب که در آن موقع یگانه پلیس و پاسدار ممکت و «دولت امام زمان» بودند از رفع مزاحمت آنها امتناع می‌ورزیدند!

\* \* \*

چون خواسته‌اند از خاطراتم بگویم بد نیست این درد دل دکتر سامی را تا آنجا که حافظه‌ام درست باشد بشنوید. همان‌طور که می‌دانید وزراء و مسئولین منتخب دولت موقت در انجام وظایف تعهدی، نه از ناحیه بیگانگان و ساواکی‌ها و طاغوتی‌ها بلکه بیشتر از ناحیه‌ی خودی‌های انقلابی دو آتشف و مقامات روحانی تصمیم گیرنده در یک شهر با صد کلانتر، کارشکنی و دردسر می‌دیدند. یک روز در هیأت دولت یا در دفتر بنده مرحوم دکتر سامی نامه‌ی شکوائیه و استعفای رئیس منطقه بهداشتی فارس را قرائت کرد: یک مأمور ژاندارمری بنا به دستور جاری اداره کل مبارزه با مواد مخدر یک قاچاقچی تریاک، و تریاک‌های او را توقیف و گزارش می‌نماید. چیزی نمی‌گذرد که پاسداران مسلحی از طرف کمیته‌ی محل به پاسگاه آمده مرد قاچاقچی و جنس‌های او را آزاد می‌کنند و مأمور ژاندارم و مسئول پاسگاه را به جای آنها بازداشت می‌نمایند! ... چاره‌ای نبود جز آنکه دعوایش را پیش قاضی ببریم. با هم به قم رفته خدمت رهبر انقلاب رسیدیم. فرمودند ما حکم شرعی که حمل و معامله‌ی تریاک را منع کند نداریم...

نگاهی به یکدیگر کرده پرسیدیم پس باید قاچاق و فروش تریاک و تولید و مصرف هروئین را آزاد بگذاریم؟! فرمودند تریاکش را بگیرند ولی پولش را

بدهند... برگشتیم و نتوانستیم تلفیق میان این فتوا و اعدام‌های جفت و طاقی را که بر سر چند گرم تریاک صورت می‌گرفت بفهمیم. فقط معنای ضرب‌المثل زمانه‌ی یک بام و دو هوا را فهمیدیم.

\* \* \*

اجازه فرمایید با استفاده از خاطراتم و حافظه نارسایم درد دلی هم از خودم بیاورم ما چگونه فکر می‌کردیم و دکتر سامی چه‌گونه درباره‌ی ما فکر می‌کرد: یک روز به اتفاق آقای دکتر سحابی برای استمزاجی یا استجازه‌ای شرفیاب محضر شدیم. با لحنی غیر معمولی فرمودند این وزیر بهداری را بیرون کنید! شنیده‌ام منکر ولایت ائمه‌ی اطهار شده و بیمارستان‌ها خیلی کثیف است! (چیزی شبیه به این مضامین)... معلوم بود که روی حساب‌هایی مایه‌هایی گرفته شده است. توضیح دادیم تا آنجا که آقای دکتر سامی را به مسلمانی و وظیفه‌شناسی می‌شناسیم چنین گفتار یا اعتقاد نمی‌تواند تهمت نباشد. در بیمارستان‌ها نیز اگر عیب و ایراد دیده شود متأسفانه در همه جا از این اشکالات هست و تنها مربوط به شخص وزیر نیست. در هر حال رسیدگی خواهیم کرد. این برخورد و بیان در روزهای آخر دولت موقت بود چیزی نگذشت که مرحوم دکتر عزیز، استعفانامه‌ای قبل از اطلاع ما در روزنامه‌ها منتشر ساخته و دولت موقت را از اینکه درک درست و هم‌آهنگی قاطعانه با امام ندارد مقصر قلمداد کرده بود (چیزی نزدیک به این مضامین).

\* \* \*

استعفای دولت موقت در آبان‌ماه ۱۳۵۸- که قبل از گروگان‌گیری تصمیم گرفته شده، در هیأت‌وزیران به تصویب رسیده و کمترین ارتباط با آن جریان و جوسازی‌های از پیش تنظیم شده نداشت- به ناچاری و به دلیل کارشکنی‌هایی بود که در وظایف وزراء به عمل می‌آمد. لجام حکومت و دهنه‌ی قدرت را به گردن شتر دولت و شیفتگان خدمت (!) انداختیم ولی همکاری و هم‌عهدی با رهبری و وفاداری و دفاع از آرمان‌های اصیل انقلاب را ادامه داده، از اردوی دولت و شورای انقلاب به میان ملت آمده، به مجلس رفتیم.

در مجلس، در آغاز کار که هنوز شبکه انحصار و بندهای اختناق متصل و محکم

نشده بود، اقلیت قابل توجهی در مجلس تشکیل شد و سامی یکی از عناصر استوار آن بود. سالی نگذشت که دایره‌ی آزادی و امنیت و قانون رو به تنگی گذاشت. تا آنجا که مصونیت پارلمانی و رعایت نمایندگی هم رنگ باخت. دفتر «جاما» یکی از آماج‌های تجاوز و تصرف شد. دکتر سامی روی بزرگواری یا بدبینی اوضاع، حاضر نشد حتی با نطق قبل از دستور اعتراض و افشاگری نماید. وصف حالش ابیاتی از همان غزل حافظ بود:

فتنه می‌بارد از این سقف مقرنس برخیز

تا به میخانه پناه از همه آفات بریم

در بیابان فنا گم شدن آخر تا کی

ره بپرسیم مگر پی به مهمات بریم

حافظ آبِ رخ خود بر در هر سُفله مریز

حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

در حالی که در مطب و روانخانه‌اش به روی بینوا و همنوا باز بود، در محفل یاران یا دیدار دوستان برای تحلیل قضایای داخل و فضا نگری خارج به بررسی تحلیل گرایانه و به توزیع نشریات دیگران می‌پرداخت. مایوس از رحمت لایزال غیب برای گره‌گشایی دین و وطن نبود. چه بسا در خلوت دل و دیده‌اش دعا به درگاه داور داوران می‌برد.

\* \* \*

افسوس که دستگاه یا سرنوشت به این حد نیز راضی نشد. کسی نمی‌داند که برای انتقام از او و ریختن خون عاشقان حق و حقیقت بود یا برای انتباه و عسرت خدمت‌گزاران به اسلام و ایران که بدانند ارتجاع و انتقام با شدت و شقاوت در کمین است و شکارش بی‌آزارترین و بهترین.

کار نداریم که آن دست جنایت‌کار و انسان دیوسیرت که سامی را در پشت میز طبابت و محبت با چنان بیرحمی و تردستی شهید کرد کی بود و مأمور و تحریک شده از کجا بود. با داستان بر هم بافته و درز گرفته تبلیغات رسمی تا چه حد قابل قبول است. آنچه مسلم است اینکه قاتل یک عنصر عاصی غیرعادی و فرزند بیمار فضای آشفته کشور بود که سامی، برای دور کردن و درمان سیاسی و اجتماعی و

۱۵۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
روان پزشکی اش کمر همت بسته بود. اما گویی که رقم و راه به گونه‌ی دیگر نوشته  
شده است یا موعد و مدت برای آن طرح نو و بهانه مستانه نرسیده بود. سامی با خیمه  
و خرگاهش، چنان که در مقطع غزل آمده است می‌بایست در دیار دیگر و روزگار  
دیرتر توفیق عمل پیدا کند:

سخن دانی و خوش خوانی نمی‌ورزند در شیراز

بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم

سامی به ملک خدا رفت و امید که خوش پذیرایی شود. به جای او یارانش و  
هموطنان باید پیامش و آثارش را با عشق و نشاط به ثمر برسانند. سقف تاریک و  
بسته‌ی ایران را بشکافند و طرح خدایی نوینی از روشنایی و آزادی بیفشانند که  
آورنده‌ی عدالت و آبادی باشد و غم‌زدایِ عطر آگینِ سعادت‌بخش.



دکتر کاظم سامی

عکس به نقل از روزنامه اطلاعات، شماره ۱۸۹۰۷  
پنج‌شنبه ۲ آذر ۱۳۶۸، ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۴۱۰، ۲۳ نوامبر ۱۹۸۹



## در یازدهمین سالروز وفات آیت‌الله طالقانی\*

○ تجمع و مجلس ما و دیدار و تذکرمان به خاطر دو واقعه‌ی تاریخی جانگداز است. یکی خیلی نزدیک نبوده به یازده سال قبل فوت آقای طالقانی و یکی خیلی دور و البته مهم‌تر؛ اولین اربعین شهادت سیدالشهداء و زیارتی که صحابه بزرگوار رسول اکرم جابر انصاری بر سر خاک آن حضرت کرد.

○ مسئله و مراسم اربعین اصالت شرعی داشته باشد یا نه نمی‌دانم. در هر حال به حکم تاریخ، کاری است که جابر انصاری انجام داده و گفته‌اند در آن زمان نابینا بوده به کمک فرزندش یا دوستانش پس از غسل کردن در فرات با تواضع و تأثر تمام می‌رود.

○ این عمل افتتاح عزاداری و بر پا کردن نام و نشان خاطرات کربلا است. این روز را و آن صحابی را که تا امام پنجم را درک کرده بود و سلام رسول اکرم را رسانده است، باید تأسیس کننده‌ی این مراسم با عظمت و با اعتبار اهل بیت طهارت باید دانست که اصالت آن مسلم است.

○ هم جنبه‌ی عقیدتی و عاطفی داشته است و هم جنبه‌ی مبارزاتی و سیاسی در دفاع از اسلام و آیین محمدی توحید، در برابر طلوع خورشید اسلام و آیین ابراهیمی توحید همه‌ی تلاش و کوشش آل‌سفیان و مشرکین، جاسوسی کردن و قلب کردن این مکتب و از بین بردن پیروان و رهبران آن بوده است. هم اسلام و یکتاپرستی را از

---

\* این اثر دست‌نوشته‌ای است از محورهای یک سخنرانی که در یازدهمین سالروز ارتحال آیت‌الله طالقانی، مورخ دوشنبه ۱۳۶۹/۶/۱۹، در منزل آقای مهندس احمد نعمت‌زاده، مورد استفاده‌ی مؤلف فقید قرار گرفته است. ما این اثر را بازنویسی کرده و به علاقه‌مندان تقدیم می‌داریم. همچنین آیاتی از کلام‌الله مجید که در متن فاقد ترجمه‌اند، ترجمه و منبع آن در زیر نویس ارائه شده است (ب.ف.ب).

بین ببرند و هم دودمان پیغمبر و پیشوایان واقعی آیین را، برای آنکه قدرت و تمتع از قدرت در اختیار آنها باشند.

○ البته قبل از چهل روز و پیش از جابر انصاری، زنانی از اهل بیت، اولین مجلس عزاداری را در رسیدن یک طیب بر بالین حضرت زینب و حضرت سجاد در کوفه و شام به اجتماع در آمدند.

○ عمل علی و فرزندان و پیروان آنان این بود که نه قدرت بلکه حجت و داعیه حقانیت را از آنان گرفته، نگذارند اسلام و عدالت و حقیقت مشتبه و منکوب و معدوم گردد.

حال که حسین و فرزندان و یارانش به استثنای حضرت علی ابن الحسین کشته شده‌اند و یزید پیروز و مسلط گردیده است، باید نگذارند که مکتب و پرچم آن فراموش و خاموش گردد و مکتب و منطق و تبلیغات و ادعاهای امویان در دیده‌ها و دل‌ها جا باز کند. بنابراین زنده نگاه داشتن داستان و جریان و پدیده‌ی کربلا که معرف کامل جریان و اثبات کننده‌ی درخشان مظلومیت و فضیلت و حقانیت یک طرف و مکتبش، و ظالم بودن و فساد و بطلان دیگر است. همراه با جلب عقول، جلب عواطف و علایق و افکار، و جلب هم کاری و خدمات تا آنجا که بگوید:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَطَعْتَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينَ. فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

«إِنِّي سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ»

فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةَ أَوْلِيَائِكُمْ وَ رَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَأَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ

۱. ذکری از زیارت وارث: گواهی می‌دهم که تو به تحقیق برپا داشتی نماز را و ادا کردی زکات را و امر به معروف کردی و نهی از منکر نمودی و اطاعت کردی خدا و رسول خدا را تا هنگام شهادت، لعنت خدا بر آن گروهی که تو را کشتند و لعنت خدا بر ملتی که بر تو ستم کردند و لعنت خدا بر آن ملتی که درباره‌ی شما شنیدند و راضی شدند به آن، ای مولای من ای ابا عبدالله.

قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ  
عِنْدَ اللَّهِ وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكُمْ مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup>

○ خلاصه، معرفت و محبت آن‌ها و مکتبشان شناخت دشمنان آنان و دفعشان، همفکر و همگام استوار شدن با آنان در دنیا و دین برای رسیدن به صفات و اعمال و مقامی که آنها دارند تا انتظار قائم آل محمد.



مجلس سنای دوران محمدرضاشاه پهلوی، محل برگزاری جلسات مجلس تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران شد.

در این مجلس آیت الله طالقانی از نشستن روی صندلی‌های چرمین مجلس سنای شاه خودداری کردند و پیشنهاد دادند که جلسات مجلس تدوین قانون اساسی در مسجد و یا جای دیگری غیر از مجلس سنای شاه برگزار شود و چون به این پیشنهاد عمل نشد، ایشان در مجلس حضور یافتند ولی روی زمین نشستند. در تصویر از راست به چپ: حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمدجواد حجتی کرمانی، آیت الله سید محمود طالقانی، ...، حجت الاسلام دکتر محمدجواد باهنر، دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر، دکتر سید محمد حسینی بهشتی، دکتر عباس شیبانی.

۱. ذکری از زیارت عاشورا: به درستی که من در صلح‌ام با هر که مسالمت دارد با شما و در نبردم با هر که با شما جنگ کند و دوستم با هر که دوست دارد شما را و دشمنم با هر که دشمن شماست پس درخواست می‌کنم از خدایی که گرامی داشت مرا به معرفت شما و معرفت دوستان شما و به من روزی ده بیزاری از دشمنانتان و اینکه قرار دهد مرا با شما در دنیا و آخرت، و ثابت و پایرجا بدارد نزد شما قدم راستی مرا در دنیا و آخرت و از خدا می‌خواهم که برساند مرا به مقام پسندیده‌ی شما نزد خدا و روزی‌ام کند طلب خونخواهی شما با امام مهدی رهبر و راهنمای ظاهر گوی به حق از خود شما.

۱۶۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان

○ یک روز از مرحوم طالقانی می پرسیدم اینکه درباره‌ی سوگواری و زیارت سیدالشهداء گفته‌اند ثوابش بیش از جهاد و شهادت در راه خداست با عقل و حساب جور در نمی آید؟

گفت: در زمانی که این مطلب را عنوان کرده‌اند، رفتن به کربلا و زیارت سیدالشهداء و حتی به زبان آوردن نام آن‌ها زحمات و صدمات و خطراتی بیش از رفتن به جنگ و جهاد بوده است. این توصیه‌ها برای همان زنده نگاه داشتن نام و نشان و دعوت آنان است.

این روزها ما بهتر از گذشته درک این مطالب و قضایا را می کنیم.

○ آلکسیس کارل (Alexis Carrel) می گوید: حیات، یک پدیده‌ی چهار بعدی است و فعالیت‌های غریزی و طبیعی حیوانات، یا کارکرد نسوج و ارگان‌ها، انگار که با درک زمان و محاسبه گذشته و آینده است.

همین خصوصیت در انسان نیز وجود دارد، نه تنها به‌طور غریزی و طبیعی که خفیف است، بلکه آزادی و آگاهانه نشانه‌ی رشد آدمی و تمدن نیز هست، به‌طوری که در کتاب «انسان و زمان»<sup>۱</sup> تشریح شده است، روی حساسیت و محاسبات او نسبت به زمان یا حضور و نقش زمان در افکار و عواطف و برنامه‌های او، چه گذشته و چه آینده. سرآمد رشد و تمدن و حداکثر این حساسیت و حساب و حضور را در ادیان توحیدی، مخصوصاً در اسلام و تشیع می بینیم. اولاً مسئله آخرت، ثانیاً توجه به گذشته و گذشتگان و به مبداء و مبانی خود انسان.

در تشیع، در تاسی به قرآن و با رهبری امامان، ما از این جهت جلوتر رفته ایم که برپاداری خاطرات و عزاداری شهیدان یکی از برجسته ترین آنها است.

در نهضت آزادی هم ...

---

۱. «انسان و زمان» حاصل تفصیل و تدوین سه جلسه سخنرانی در مسجد دبیرستان کمال (واقع در نارمک تهران)، در جمع اعضای انجمن اسلامی مهندسين در سال ۱۳۵۳ است و اکنون یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۱۱) می باشد که با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

### مرحوم طالقانی (۱۳۵۸ - ۱۲۸۹)

○ به جای توصیف و معرفی و تجلیل یا بیوگرافی از ایشان که ارزش دارد ولی وقت می‌برد، خاطرات مشترک آشنایی و همکاری سی چهل ساله را بگویم.

○ اولین برخورد و آشنایی من با طالقانی در کانون اسلام در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ - شاید سال ۱۳۲۲ - بود. کانون اسلام یک آموزشگاه شبانه‌ی خصوصی، یا کلاس اکابر بود که چند نفر دبیر یا آموزگار مسلمان از جمله آقایان مهباری و حسینی در یک بالاخانه در خیابان امیریه دایر کرده بودند. مجله‌ای داشتند به اسم «دانش آموز»، ماهنامه. مجلس سخنرانی یا کنفرانس هم شب‌های جمعه راه انداخته بودند که سخنرانی‌های ادبی و دینی و علمی می‌شد. شاید هم کانون اسلام عنوان آموزشگاه‌شان نبود بلکه در آن آموزشگاه انجمنی به این نام و به قصد تبلیغ و تعلیمات اسلامی تأسیس کرده بودند. در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰، در سایه‌ی مختصر آزادی که رقابت ابرقدرت‌های روس و انگلیس و آمریکا با بیرون انداختن رضاشاه به‌وجود آورده بودند، انواع نهضت‌ها و کانون و گروه‌هایی درست شد. مقدم و مهم‌تر از همه، حزب توده بود. همچنین بهایی‌ها جرأت و جسارت بیشتری پیدا کردند. در مقابل آنها احزاب ملی مانند حزب ایران، حزب میهن‌پرستان (در سال ۱۳۲۶ هم آقای داریوش فروهر می‌گوید «مکتب» را بنیاد نهادند)، کانون مهندسين، کانون و کلا. در دبیرستان‌ها و بعضی از دانشکده‌ها هم در برابر انجمن‌های هنری و صنفی و غیره، انجمن‌های دینی درست شد (از جمله انجمن اسلامی جوانان امیرکبیر به پیشنهاد مرحوم نوربخش و عضویت آقایان دکتر کاظم یزدی، دکتر آشتیانی و...).

○ از من برای سخنرانی دعوت کردند تا چند جلسه روی مطهرات و رابطه‌ی آن با

۱۶۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
قوانین تصفیه‌ی طبیعی صحبت کنم و بعد کتاب : La vie di... را دست گرفته  
قسمت‌هایی از آن را ترجمه می‌کردم. کسان دیگری را هم که دیده بودم می‌آمدند  
و سخنرانی می‌کردند: سید محمدباقر حجازی، سرتیپ قریب متین‌الملک، شاهزاده  
کافی، آقای طباطبایی، شاید دکتر محمود حسابی، مرحوم طالقانی هم حضور و  
مشارکت داشت و خیلی از این سخنرانی‌ها استقبال و ابراز علاقه کرد. مسئله تسیح  
موجودات و تصفیه طبیعی. صحبت‌های ایشان جنبه‌ی عمومی و کلی داشت ولی  
توجه و تکیه بیشتر بر آیات قرآن و تفسیر.



○ آشنایی قبلی و خانوادگی با پدر ایشان مرحوم سیدابوالحسن طالقانی داشتم و  
به آن اعتبار احساس صمیمیت، احترام و اعتماد و علاقه متقابل زیادتر و مقدمه‌ای  
برای یک همکاری مادام‌العمری دوستانه‌ی سی‌چهل ساله شد. ابتدا صرفاً دینی و  
فرهنگی، سپس اجتماعی-دینی، و بالاخره دینی-سیاسی.

همکاری که مرحوم طالقانی و بنده در طی سی و چهار سال می‌کردیم ریشه‌ی آن را به‌ارث از همکاری پدرانمان گرفته بودیم. آنها نیز مبنای عملشان، دفاع از دینداری و مسلمانی ایرانیان، مبارزه با بی‌دینی و تبلیغات بهایی‌ها بود. ضمن این که رنگ سیاسی و مبارزه با استبداد و تجدد ضد دینی رضاشاه هم داشت.

○ دوران‌های بعدی آشنایی و همکاری فی‌مابین و فعالیت‌های اسلامی - اجتماعی - سیاسی مرحوم طالقانی را می‌توانم به شرح ذیل خلاصه کنم:

○ بعد از کانون اسلام، طالقانی را شب‌های جمعه در مسجد منشورالسلطان پیدا کردم (حوالی سال ۱۳۲۲) که برای تفسیر می‌آمد و برای اولین بار عده‌ای از دانشجویان دانشکده فنی و دانشگاه تهران را پای تفسیر قرآن ایشان دیدم.

از سئوال‌هایی که یک شب بعضی از آنها کردند:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۱</sup>

○ به زودی مسجد هدایت جای مسجد منشورالسلطان را گرفت (مثلاً از ۱۳۲۵)

که در مرکز متجددین و مرفهین شهر است، و دورافتاده و پرت بود و برای سال‌های سال پایگاه طالقانی و مرکزی برای تشعشات وجودی ایشان گردید. مرکزی که در تاریخ تحول دینداری و سیاسی جدید ایران حتماً باقی خواهد ماند. خیابان اسلامبول در کنار مقبره‌ی حاجی مجدالسلطان و هدایتی‌ها و با علاقه‌مندی و دعوت برادر سرتیپ هدایت.

فعالیت طالقانی در آنجا پیش‌نمازی ظهر و شب ایام هفته و خصوصاً درس و تفسیر قرآن شب‌های جمعه به انضمام مجالس جشن و سوگواری و گاهی افطار و نهار و خدمات بود، تبدیل کردن و شریک کردن مسجد و منبر از محل دعا و چرت زدن به محل زنده‌ی فعال زندگی اجتماعی.

تصادف با دوران تأسیسی حزب توده و فعالیت کمونیست‌ها و بهایی‌ها در مراکز روشنفکری و کارگری و اداری.

۱. بقره (۲) / ۶۲: [از میان] کسانی که [به آیین اسلام] ایمان آورده‌اند و نیز یهودیان و مسیحیان و صابئان، کسانی که به خدا و روز واپسین باور دارند و به شایستگی عمل کنند، پاداش آنان نزد صاحب اختیارشان محفوظ است؛ و ترس و اندوهی نخواهند داشت.

(به‌نقل از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر علی‌اکبر طاهری قزوینی)

درهای مسجد هدایت و فرش و صندلی‌های آن به روی جوانان و اداری‌ها و کاسب‌های با سواد باز بود، چه برای اقامه‌ی نماز و استفاده از منبر و تفسیر و سخنرانی‌ها و حضور در جشن‌ها و سوگواری‌ها که با همکاری خودشان و هیأت کاسب‌های متدین روشنفکر، از جمله حاج احمد صادق بازار.

○ یکی دو سال بعد انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران (مثلاً سال ۱۳۲۵) تأسیس گردید و به مسجد آمدنشان در جاهای مختلف، از جمله مدرسه نظامی سپه‌سالار، دارالفنون، مسجد هدایت، مسجد خیابان آرامنه، و مساجد دیگر؛ و رفته رفته در خود دانشکده‌ها و در کوی دانشجویان در امیرآباد، و شرکت در جشن‌هایی که به مناسبت مبعث و یا اعیاد قربان و فطر و غدیر یا نیمه‌ی شعبان در خانه‌ها یا در باغات اطراف تهران و هم در انجمن اسلامی مهندسين برپا می‌شد.

در تمام برنامه‌ها و فعالیت‌ها و محافل این انجمن‌ها، اولاً مؤسسين غالباً هدایت دیده‌ها بودند. ثانیاً طالقانی امام جماعت، سخنران و الهام دهنده بود؛ و از انجمن‌های اسلامی تهران، انجمن‌هایی در اصفهان و مشهد و تبریز و شیراز و بعداً آمریکا و اروپا سر درآورد.

○ رابطه‌ی امام و مأمومی و واعظ و مستمع‌ی ما، به رفاقت و هم‌فکری و هم‌سفری‌های متوالی کشید که با ایشان یا به اتفاق دکتر سبحانی، مهندس تاج، دکتر کاظم یزدی، مهندس سبحانی داشتیم؛ چه در بیلاقات تهران مانند: لواسان، طالقان، کردان، ارنگه، برای هواخوری و صحبت‌های شیرین دینی و اجتماعی. ارشاد او و استفاده‌هایی که دهاتی‌ها و محلی‌ها از ایشان در مسائل دینی و در همکاری‌های اجتماعی برای لوله‌کشی و ساختن مسجد و غیره می‌کردند، و چه در مسافرت‌های شهرستان‌ها مثل کاشان، اصفهان، نطنز، همدان، کرمانشاه، چالوس، کلاردشت. صحبت و برنامه‌ریزی‌ها، سرکشی به مردم و جوانان و انجمن‌ها و اجتماعاتشان.

در یک سفر کاشان بود که در اتوبوس طرح‌ریزی ترجمه‌ی «تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهِهِ الْمِلَّةُ» شد، بدون اینکه طالقانی وارد فعالیت‌های مستقیم و رسمی حزبی و سیاسی یا مبارزاتی شده باشد.

در همان سفر یا سفر دیگر بود که در کاشان پیش آیت‌الله یثربی رفتیم، سه نفری: طالقانی و سبحانی و بنده. این طرف و آن طرف می‌رفتیم که با علمای بزرگ امثال میلانی و... برای آشنایی و دفاع از مصدق در برابر حملات و القانات شیطانی شاه و



در یازدهمین سالروز وفات آیات الله طالقانی \_\_\_\_\_ ۱۶۵

زاهدی و فلسفی و سایرین تبلیغ نماییم. علت علاقه‌مندی و هواخواهی و دفاع ایشان از مصدق شنیدنی است، «تعرف الاشياء باضدادها».

ایشان کاندید نمایندگی مجلس دوره... هم شده بود از طرف مردم چالوس... و سفرمان به کلاردشت همراه با مرحوم مهندس محسن عطایی یک مقدار از این جهت بود. آقای علی‌بابایی هم در آن صفحات برای ایشان کار می‌کرد.

○ بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تشکیل نهضت مقاومت ملی، باز هم ایشان رأساً و رسماً وارد نشد. درحالی‌که با مرحوم حاج سیدرضا زنجانی و حاج سید جوادی و انگجی و سایرین آشنایی و ارتباط و همدردی داشت، و به‌طور غیرمستقیم وارد در تأسیس و فعالیت‌های نهضت مقاومت بود، و مسجد هدایت از جهاتی باطوق نهضت مقاومتی‌ها از قبیل آقایان: رادیا و علی‌بابایی و رحیم عطایی بود.

○ هم امضایی در نامه‌ی اعتراض به قرارداد کنسرسیوم نفت

○ اولین زندان، به مناسبت بیانیه نفت همراه با معظمی و عطایی و سمعی.

○ جبهه‌ی ملی، در تأسیس و کنگره. از علماء آقایان حاجی سیدجوادی و انگجی.

○ در نهضت آزادی و به دعوت مؤسسين آن- عمل انقلابی فوق‌العاده- طالقانی جزء مؤسسين رسمی نبود ولی مؤسس و مؤثر در افکار و اهدافی بود که نهضت و نهضتیان اختیار کرده بودند.

○ زندانی، مقارن با انقلاب به اصطلاح «شاه و مردم» و فرزندم ۱۳۴۰. خاطرات این دوران و رفتار در زندان و تداوم تفسیر و تعلیمات و تربیت و تأثیر روی سایر زندانی‌ها، محاکمات.

○ بعد از تعطیلی عملی نهضت، همکاری و ارشاد و تقویت مجاهدین خلق، نامه به آقای خمینی برای استخلاص آنها:

«إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى»<sup>۱</sup>

این تأیید و تقویت‌های آنها و دفاع از قیام فلسطین، او را به زندان انداخت و با علمای زیادی از جمله منتظری، املشی، ... و شیرازی و قشرهای دیگر، ما آنجا نامه‌هایی به‌عنوان علماء از زندان شهربانی نوشتیم...

۱. کهف (۱۸) / ۱۳: ... آنان جوان‌مردانی بودند که به صاحب‌اختیارشان ایمان آوردند [و از محیط شرک دست به هجرت زدند]، ما نیز بر هدایتشان افزودیم.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر علی‌اکبر طاهری قزوینی)

○ به تدریج که آشنایی و همکاری ما با طالقانی دامنه پیدا کرد، او را مجتهد یا ملا و روحانی ممتازی دیدم که تقریباً از همه‌ی جهات با آخوندها فرق داشت و متضاد بود. آخوند بود و آخوند نبود. از این جهت مرد انقلابی بود، انقلاب علیه سنت روحانی. لباس عبا و عامه و طمأنینه‌ی آخوندی در راه رفتن و حرف زدن را داشت و در حوزه‌ی قم درس خوانده و تربیت شده بود. عربی و فقه و اصول را با استعداد خود یاد گرفته بود. دست به مجلس، لحن و صدای خوب و روضه‌خوانی و صورت و قیافه متین و محبوب. وقتی تهران آمد، قیافه و لباس و هیكل، بیشتر واعظ و مبلغ بود تا حجت‌الاسلام و امام جماعت و مدرس حوزه، ضمن آن که اخلاص و تقوا را از پدر ارث گرفته بود و اشتغالش نماز جماعت و منبر و مجلس؛ چنین آخوندی بود.

○ از حوزه و طلبگی و شغل ملایی آنچه را به تهران سوغات آورد و آن سنت‌شکنی محسوب می‌شود، توجه به قرآن و تفسیر قرآن بود. آن هم نه به سبک قدیمی غور در کلمات و روایات و مدیحه‌سرایی حواشی قرآن‌ها و حداکثر با استنادها و استدلال‌های فلسفی یا عرفانی و معقولیون زمان، بلکه به سبک مدارس جدید، مأخوذ از غرب بر مبنای مسائل روز و دل‌پسند و نیاز قشر درس‌خوانده‌ی تماس یافته با افکار و علوم تازه، با تکیه‌ی بیش‌تر روی نکات و اشکالات ایمانی و اعتقادی و اجتماعی که مورد اشکال و ایراد روشنفکران قرار گرفته است. بیرون آوردن پاسخ، هم به ایرادها و اشکالات فلسفی و علمی و هم به مسایل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و روانشناسی و تاریخی و غیره.

بعدها و به‌طور کلی قرآن و تفسیر آن، برنامه‌ی تقریباً تمام منبرها و تعلیم و تبلیغات ایشان را تشکیل می‌داد، چه در خود مجالس تفسیر و چه در خطبه‌ی جمعه و سخنرانی‌ها و حتی سوگواری‌ها، قرآن سخن و محور و مقصد کلام ایشان را تشکیل داد. می‌گفت چون مطمئن‌ترین و اصیل‌ترین نقل قول است. در تفسیر قرآن نیز، تفسیر آزاد انقلابی به اصطلاح فرنگی آن.

○ توجهش و منبرهایش نه پیرمردها و پیرزن‌های محله و دهاتی‌ها بودند که مساجد و نماز جماعت‌ها را برای مسئله شخصی دائر می‌کنند، و نه بازاری‌ها؛ بلکه از محله‌ی قنات‌آباد به خیابان سپه نزدیک باغشاه و خیابان اسلامبول آمده، سر و کار خود را با دانش‌آموزان و دانشجویان و اداراتی‌ها یا کاسب و تاجرهای خیابان‌های

شمال شهر، و با دیران و استادان قرار داد؛ قشر و گروهی که معمولاً علما با آنها روابط منفی داشته و خیری از آنها برای آخوندها در نمی آمد.

○ رابطه اش با مؤمنین و مستمعین و مریدان- اگر این اصطلاح در مورد ایشان به جا باشد- حالت تحجّر و توقف و تعصب و تکبر نداشت. رابطه‌ی امام و مأموم، عالم و عامی یا آقا و شاگرد نبود، و خود را برتر و در سطح بالاتر نمی گرفت. همکاری و مبادله وجود داشت. هم بحث و سؤال پیش می آمد، بدون اینکه عصبانی شود و فضولی موقوف بگوید؛ و هم به دیگران مجال و دعوت به سخنرانی و بحث داده می شد، و هم در این برخورد و برداشت‌ها، استفاده و تعلیم متقابل بود.

طالقانی به لحاظ معلومات و طرز تفکر و روش و بیان و برنامه، تحول و تکامل محسوس پیدا کرده، شخصیت و فضیلت و دانش دیگری پیدا کرد. طالقانی روزهای آخر، زمین تا آسمان با طالقانی روز اول فرق داشت و تکبر نمی ورزید.

«لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»<sup>۱</sup>

○ نسبت به افکار و علوم جدید و فرهنگ اروپا و تمدن و تجدد، برخلاف مدرس [شیخ علی مدرس] و روحانیت کلاسیک و انقلاب، حالت مطلق انکار و اعراض و تعصب و دشمنی نداشت، ضمن آنکه به هیچ وجه، نه غرب زده بود، نه خود باخته (برخلاف مرحوم راشد)، نه تأییدکننده‌ی کلی و تقلیدکننده. نسبتاً بی طرفانه و غیرمتعصبانه نگاه می کرد، و بیشتر با فرهنگی مآبی و تقلیدگری غرب و استقنا.

تحصیلات کلاسیک جدید نداشت، فکر می کنم از حدود کلاس هشت بیشتر نخوانده بود ولی روزنامه را تکفیر نمی کرد و می خواند و مخصوصاً کتاب‌های اسلامی و اجتماعی را در متن عربی آنها از منابع مصری و لبنانی مطالعه کرده نسبت به آنها بیگانه نبود: تفسیر طنطاوی، تفسیر عبده، حیات محمد، الابطال (قهرمانان- Carlyle)، مارکس و مارکسیسم، فروید، بنیویان.

○ با پیشگامان نوآوری در تجدد و تحرک روحانیت Misérable و توجه به اجتماع و سیاست، آشنایی و تأثیرپذیری داشت؛ بدون اینکه مرید و متعصب آنها

۱. مانده (۵) / ۸۲: ... و مسلماً نزدیک‌ترین آنها را به دوستی مؤمنین کسانی خواهی یافت که می گویند: ما نصارا هستیم، این از آن جهت است که در میان آنها برخی دانشمند و پارسا هستند و اینکه آنها در پی تکبر و خودستایی نیستند. (به نقل از م.آ.۲، بعثت (۱)، صفحه ۱۶۶)

شده باشد، از قبیل شریعت سنگلجی، آقا سیداسدالله خرقانی، خالصی زاده، حاجی میرزا خلیل کمره‌ای، کاشانی، و قدیمی تر از آنها مرحوم حاج سید محمدحسین نائینی. ضمن اینکه اصالت ایمانی و بازگشت به قرآن را فدای تجدد و ریاست و مبارزه و سیاست نمی‌نماید. هدف و مقصد و محور، همواره دین و خدا و خدمت بود.

مرحوم طالقانی با مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی که من اولین بار تفسیر قرآن را در سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ در کلاس او دیدم و تحت تأثیر و تعلیم او قرار گرفتم.

○ از اختلافات انقلابی دیگرش با صنف و طبقه خود، نداشتن روحیه‌ی ریاست و جاه‌طلبی و خودخواهی، دکان‌داری و تظاهر و ریا و سالوسی؛ و هم تقی‌دی زیادی به تشریفات و به تعینات (و هم تعصب صنفی و گروهی توأم با حسادت و خصومت و ...) اهل بدگویی و حسادت نبود. ضمن اینکه نه ارادت و اطاعت چندان نسبت به افراد شاخص هم صنف داشت، و نه تعصب صنفی. نمی‌دیدیم که جز معدودی از آنان را تکریم نماید. کینه‌ورزی و تمسخر و لعن هم نمی‌کرد (سر افطار ماه رمضان، آمدن سر زده‌ی مرحوم سبزواری یا عربشاهی برای معرفی منفی او). گاه‌گاه از دهانش در مقام شور و بحث، چیزهایی می‌پرید که معلوم بود آنها را به گونه‌ای که برای مردم عادی مجهول است، می‌شناسد (از جمله آقا شیخ‌علی مدرس).

○ به هیچ‌وجه خود را قانع و محدود به پیش‌نمازی و به مسئله گفتن و سخنرانی‌ها و تفسیر و تألیف و یا وظایف عادی علما نمی‌کرد که امامت و ارشاد و اجتهاد و تشریفات است و خود را از جامعه و دنیا و مسائل و مفاسد هیچ یک از آنها جدا نمی‌گرفت. قصدش واقعاً اعاده و تقویت و تصحیح ایمان در اطرافیان و شنوندگان بود. تلاش و تأثر، هم برای بی‌دینی و بی‌ایمانی و الحاد نسل جوان داشت، و هم برای مفاسد اخلاقی و گرفتاری‌های اجتماعی و سیاسی. دین و دنیا یا خدا و خلق را توأمأ در نظر می‌گرفت.

همین روحیه او را با رضاشاه و پلیس او (مسئله‌ی بی‌حجابی) در انداخت و دچار زندان کوتاهی ساخت و بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰، یعنی فرار رضاشاه و گشایش جو آزادی، به فعالیت‌های دسته‌جمعی کانونی و مسجدی و انجمنی انداخت و وارد در معرکه‌های نظامی‌اش کرد (از جمله رفتن به زنجان و تبریز در قیام علیه پیشه‌وری با دعوت فرماندهی قشون اعزامی، سرهنگ بختیار برای تشویق و تبلیغ و دادن رنگ دینی).

از این حدود نیز فراتر رفته با هم آهنگی افرادی چون مرحوم حاج میرزا خلیل کمره‌ای و صدر بلاغی و غیره، دعوت به کنگره‌ها و موتمن‌های بین‌المللی اسلامی (مصر و هندوستان و سوریه)، و شرکت در مذاکرات و تصمیمات آنها کرد و چشم و گوشش به دنیای اسلام باز شد (داستان استفتا از عالم موجّه شیعی کلکته یا دهلی درباره‌ی ازدواج با اهل سنت).

همان‌طور که گفته شد این تحول و جهت‌گیری‌های تازه، جای‌گزین و مقدم بر مقصد و محور اصلی نگردید، یعنی درک دین و تعلیم و تربیت و ترقی و در خط خدا یا سبیل الله، و بازگشت به سرچشمه‌ی وحی و قرآن بودن، اصلاح و اقدام را در سایه‌ی ایمان و تزکیه و تحسین دیدن، همکاری و دسته‌جمعی کارکردن و دموکراتیک بودن. به اصطلاح، هیچ‌گاه نخواست سیاسی بشود یا آیت الله باشد.

○ از لوازم فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و اسباب کار مهم یعنی مروج مبارزه و استقامت (یا نستوهی) را داشت. نمی‌ترسید، محافظه‌کاری نداشت، تند و پرخاشگر هم نبود. با افتادن در زندان عوض نشد. بعد از خروج از زندان، پس‌نشست و ادامه داد. تکرار زندان او را مقاوم‌تر و مصمم‌تر می‌ساخت.

○ و بالاخره او را وارد نهضت آزادی کرد و به مبارزه‌ی سیاسی و فعالیت تشکیلاتی حزبی کشاند. حرکتی کاملاً انقلابی در مقایسه با روحیه و روش و سنت هزار ساله‌ی روحانیت شیعه و اسلامی و سایر ادیان توحیدی که خود را برتر و متمایز و مافوق همگان دیده، حاضر نبودند رهنما و رهنموددهنده یا رهبر معنوی باشند، ولی نه زیر بار مقررات مرامی و سازمانی و انضباط و مخصوصاً ریاست غیر خود بروند؛ نه دست به سیاه و سفید و تلاش و قبول خدمات بزنند، و نه از حدود آداب و افکار و الزامات صنفی خارج گردیده، همکاری و همگامی بی‌دریغ نمایند.



## دکتر مبشری سرا پا حق طلبی،\* آزادی خواهی، انسانیت و بزرگواری بود\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق (۸۴) / ۶)  
(ای انسان بدان که در تلاش وصول به سوی پروردگارت هستی و عاقبت  
او را ملاقات می کنی.)

این آیه که کلیت و قطعیت دارد، در مورد مرحوم دکتر مبشری ظهور و بروز آشکاری هم دارد. چون عمری را به تلاش و تعب و رنج گذرانده، ولی نه رنج بیهوده، رنج و زحمت به دنبال یک هدف «إِلَىٰ رَبِّكَ» و بالاخره هم خداوند را ملاقات کرد. نه ملاقات به معنی اینکه فوت کرد، بلکه ملاقات به اینکه واقعاً به مقام و مرتبت و مرحله‌ی حق و سعادت رسید؛ ان شاء الله.

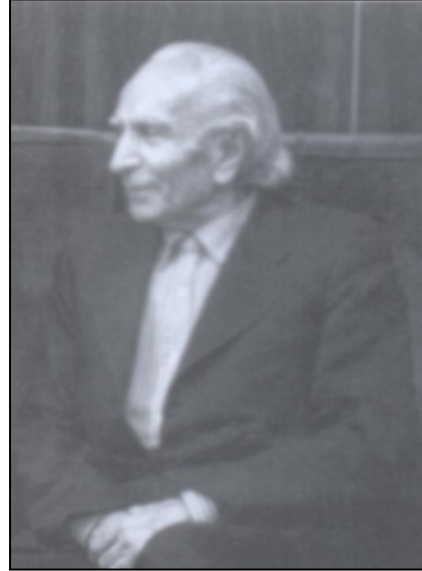
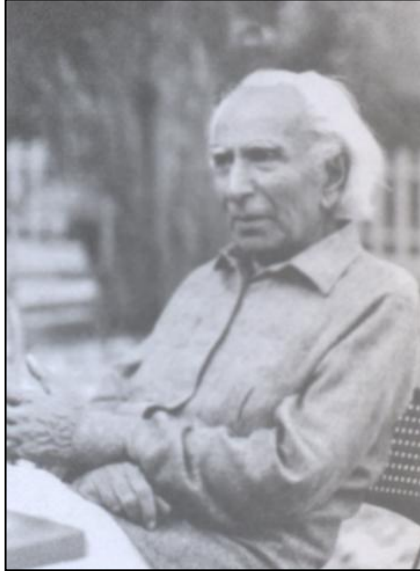
اما چون آن مرحوم، همان طور که آقای مهندس [علی قلی بیانی] گفتند، خداپرست و مؤمن به خدا بود، و علاوه بر آن به طوری که در جلسه شب هفت، همه درباره‌ی عشق و علاقه ایشان به حضرت علی (ع) و حالات عرفانی ایشان صحبت می کردند که طرفدار، خادم و عاشق علی (ع) بود و علاوه بر آن عاشق قرآن هم بود و این را کتاب هایش هم نشان می دهد؛ فکر می کنم بهتر است به بیان خاطرات اکتفا نکنم.

---

\* سخنرانی مهندس مهدی بازرگان، از کوشندگان دیرپای نهضت ملی، نهضت مقاومت ملی و از بنیان‌گزاران نهضت آزادی ایران، نخست‌وزیر دولت موقت پس از انقلاب ۱۳۵۷ و پژوهشگر و نویسنده در حیطه‌های قرآن پژوهی و مسایل اجتماعی - سیاسی

(فصلنامه تحلیلی پژوهشی، اجتماعی، فرهنگی و هنری سیاوشان).

\*\* سخنرانی در مراسم چهلم درگذشت دکتر اسدالله مبشری در سال ۱۳۶۹، به نقل از فصلنامه تحلیلی پژوهشی اجتماعی، فرهنگی و هنری سیاوشان، شماره‌ی دوازدهم، پائیز و زمستان سال ۱۳۸۹، صص ۶۱ تا ۶۶.



دکتر اسدالله مبشری

دیروز بنا بود سفر کوتاهی بروم و حتی اسباب سفر کوتاه را بسته بودم، ولی بعد از آگاهی از تشکیل این مجلس با خود گفتم نه، از سفر صرف نظر می کنم و حتماً در این مجلس شرکت می کنم. چرا که وقتی برای فردی که کوس خیانت و رسوایی اش در تاریخ معاصر زده شده است و همه می دانند، سالگردها بعد از گذشت سالها دایر می کنند، و حتی تا آنجا می روند که بزرگراهی را (شاید بزرگترین بزرگراه تهران را) به نام او می کنند، چه قدر بی انصافی است کسانی که سراپا عدالت و حق و آزادی خواهی و انسانیت و بزرگواری بوده اند، نامشان فراموش شود. حالا سمینار برایش تشکیل نمی شود، مجالسی در دانشگاه و غیردانشگاه برقرار نمی کنند، و جایی را به نام ایشان نمی گذارند، حتی یک اتاقی، یک شعبه ای در دادگستری فرضاً بگویند شعبه ی مبشری، اقلأ در خانه ایشان یا در مجلسی بیایم و حق را بگوئیم و حق را بشنویم، بعد خودش توسعه پیدا می کند.

معمولاً اشخاص را وقتی می خواهند تشبیه بکنند می کوشند تا «مشبه به» حتی المقذور بالا باشد. بنابراین بنده هم برای اینکه ایشان را تشبیه و معرفی بکنم، ایشان را قابل تشبیه به علی بن ابیطالب می دانم. هر چند بلا تشبیه به اصطلاح مذهبی خودمان؛ چون کسی به این مقام نمی رسد.



دکتر مبشری سرا پا حق‌طلبی، آزادی، انسانیت و بزرگواری بود \_\_\_\_\_ ۱۷۳

همان‌طور که درباره‌ی حضرت امیر می‌گویند که جمع اضداد بود، با مطالعاتی که کردم، به این رسیدم که ایشان در مقایسه با همکاران خودش، هم‌وطنانش، و مقایسه با کسانی که در این دوره شناختیم یا می‌شناسیم، بی‌نظیر بود؛ از این جهت که جمع اضداد بود.

کارمند دولت بود آن هم در دادگستری به‌عنوان یک قاضی، ولی به‌هیچ‌وجه صفات غیرعالی یک کارمند را نداشت. کارمندان، به‌ویژه کارمندان وجیه‌الملّه و صاحب منصب‌های سابق در وزارت دادگستری و دارایی و داخلی سایر جاها، آن خوب خوب‌هایش که شاید به ذهن افراد بیاید، آن وجیه‌الملّه‌ها و پاک‌ها، شرط اولشان این بود که در عالم خدمت و سیاست، حقیقت و عدالت، دست به سیاه و سفید نزنند، و خودشان را به خطر نیاندازند. در نظر آنها محافظه‌کار و وجیه‌الملّه و کارمند شریف بودن، یعنی بی‌خاصیت بودن.

صفت دیگری که در کارمندان ایرانی هست، این است که آرام آرام به آن حدّ می‌رسند که هیچ‌چیزی جز رتبه و مقام و حقوق، در فکر و ذکرشان نباشد. یعنی فقط کارمندی و رتبه و مقام در ذهنشان می‌باشد و به‌سایر مسائل مملکت اصلاً کاری ندارند. در شورای دانشگاه که بودیم، آقای دکتری، دوست ما بود، من هیچ‌وقت نمی‌دیدم که او حساسیتی نسبت به این داشته باشد که شاگردان دانشکده خودش یا کسان دیگر، چیزی یاد بگیرند، او هیچ‌وقت حساس نبود، که مثلاً اگر کلاسی برای «مامائی» در مدرسه یا دانشگاه دایر می‌کند، اینها واقعاً «ماما» بشوند، تمام حواسش این بود که خصوصاً اگر خودش هم یک خواهرزاده‌ای، دختر خاله‌ای یا کسی داشت که او هم باید وارد این مدرسه بشود، بعداً چه‌قدر حقوق می‌دهند، رتبه‌شان چه می‌شود.

دکتر مبشری این‌طور که بنده مطالعه کردم، اصلاً این‌طور نبود، به‌هیچ‌وجه روحیه یک کارمند را نداشت، اگر در دادگستری و عدلیه بود، واقعاً برای عدالت زحمت می‌کشید، به عدالت علاقه داشت، به‌هیچ‌وجه پابند ظواهر و کاغذبازی و این چیزها نبود.

با خود گفتم این دانشجویی که شاگرد اول بود و استعدادی فوق‌العاده داشت، از ورزش و شمشیربازی گرفته تا شعر و ادبیات و حتی در درس مهندسی و فیزیک و شیمی و درس تجربی، شاگرد اول بود؛ چه‌طور شد دانشکده حقوق را انتخاب کرد؟ چه لطفی و چه ارزشی در کار حقوق می‌دید؟!

به من جواب دادند که او اصلاً انسانی دل‌سوخته بود و برای ضعیف و مظلوم و بیچاره می‌خواست خودش را فدا کند. و انتخاب دانشکده و مدرسه‌ی حقوق برای این بود که برود مظلومان و کسانی را که کسی سراغشان نمی‌رود و به حقشان نمی‌رسد و دستشان از همه جا کوتاه است یاری کند.

برخلاف بعضی‌ها و بعضی نظام‌ها که می‌گویند ما طرفدار مستضعف و محروم هستیم، او واقعاً طرفدار و حامی و فداکار مستضعف و محروم بود. این است که دانشکده حقوق را انتخاب کرد که از راه قوانین و حقوق و عدلیه و دادگستری کار بکند و بعد هم با آنکه شاگرد اول دانشکده حقوق بود و می‌توانست با قوانین آن موقع، در مرکز استخدام گردد و کار اداری داشته باشد که آخرش سر از وزارت و مقام‌های بالا در بیاورد، نقاط محروم را انتخاب می‌کرد. و این هم از عجایب بود. وقتی «کاریر» و سوابق ایشان را آقای دکتر مجتهدی به من بازگو کردند، گفتند ایشان با آنکه می‌توانست برخلاف همه کسانی که استخدام و کارمند می‌شوند، یا فارغ‌التحصیل‌های مدارس عالی که تمام زورشان و فکرشان این است که در مرکز کار بگیرند، و در جایی به اصطلاح پردرآمد کار کنند و یا «قرب» جوار داشته باشند، دکتر مبشری «ابهر» و «زنجان» را انتخاب می‌کند و آنجا واقعاً و عملاً به دفاع از کسانی که زمین‌شان را گرفته بودند می‌پردازد و با قدرتمندان زورگوی محلی در می‌افتد و در این «در افتادن‌ها» موفق می‌شود. بعد به‌طوری که گردن کلفت‌ها و قوای نظامی ملاکین و پول‌دارها، علیه ایشان توطئه می‌کنند و به رضاشاه نامه می‌نویسند که این انسان اخلاص‌گر و مزاحم را از اینجا ببرید که رضاشاه هم متین‌دفتری را مأمور می‌کند که برود آنجا رسیدگی کند و ببینید این شخص چه کار می‌کند (ایشان مستنطق بوده است).

این از تصادفات روزگار است که وقتی کسی راه حق را می‌گیرد و نیتش پاک است چنین نیست که دیگران و عوامل روزگار او را از میان بردارند. [متین‌دفتری] می‌آید و گزارش می‌دهد و می‌گوید، خیر حق با ایشان است. و بعد با اجازه رضاشاه آن مخالفان و آنهایی که در عدلیه یا جاهای دیگر بوده‌اند، و از رشوه و همکاری با دزد و... استفاده می‌کردند، همه‌ی آنها را اخراج می‌کند و ایشان رئیس آنجا می‌شود. یعنی دکتر مبشری ثابت می‌کند چه در این مقام چه در مقامات دیگر ولو در دستگاه استبدادی و رضاشاهی، در آن دولت هم می‌شود خدمت کرد، می‌شود

دکتر مبشری سرا پا حق طلبی، آزادی، انسانیت و بزرگواری بود \_\_\_\_\_ ۱۷۵  
کار کرد، می شود قانون را اجرا کرد. و بعد هم در مشاغل حقوقی و قضائی دیگر،  
واقعاً یک جنگی و یک تابلویی از مبارزه واقعی با فساد و ظلم می شود. به طوری که  
همین طرز عمل و «کاریر» برای نسل آینده و برای ایرانی (که همیشه ایرانی ها  
می گویند: ای آقا مگر می شود در این مملکت کار کرد، همه مخالفند، همه دشمنند،  
چرا خودت را بی خود، به باد می دهی؟ ...) الگوی خوبی شد. او این کارها را کرد و  
سالم هم ماند و موفق هم بود.

از جهت دیگر، معمولاً اشخاصی که مخصوصاً در کارهای اجرایی و قضایی و  
دولتی وارد می شوند، انسان های خشکه ای از آب در می آیند. انسان هایی هستند که  
دیگر احساسات و ذوق مطالب دیگر را ندارند، و مخصوصاً از مبارزه فراری هستند.  
می بینیم که دکتر مبشری برعکس است، در عین اینکه یک کارمندی است واقعاً  
مخلص، و واقعاً تمام وقتش را صرف این کار می کند و حاضر نیست یک ذره از  
کار و از وقت بدزدد، می بینیم به بهترین وجه ذوق ادبی دارد و در ادبیات هم متوقف  
نمی شود. خیلی ذوق شعری و ادبی دارد، ولی واقعاً طرفدار حق و حقیقت و خدمت  
و عمل است. و ذوق ایشان تا بدانجا می رود که در بیشتر کتاب هایی که ترجمه  
می کند، فرضاً در سه جلد نهج البلاغه، علاقه اش بیشتر به حضرت علی است، و در  
میان ائمه علاقه اش بیشتر به سیدالشهدا و به امام زین العابدین است. و روی همان اصل  
که طرفدار مظلوم بوده، همان طور که حضرت علی (ع) می گوید:

«كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَلِلْمَظْلُومِ عُوناً»<sup>۱</sup>

واقعاً از این لحاظ شاگرد و پیرو فرمان علی (ع) بوده است. آن وقت می گوید من  
چه چیزی ترجمه کنم؟ علی (ع) هم که «صوت العدالة الانسانیه» است، توجهش به  
نهج البلاغه معطوف می گردد.

بنده وقتی مطالعه می کردم، و می خواستم تحلیلی بشود و علت این مسایل را  
بفهمم و بعد بیان بکنم، دیدم انتخاب نهج البلاغه، و بعد زندگی سیدالشهدا و بعد در  
آخر عمر حضرت سجاد و صحیفه سجادیه؛ دیدم با همان فکر و ذوق و عشق و  
علاقه ای انطباق دارد که دکتر مبشری در جوانی داشته است که در راه عدلیه برود و  
آنجا حق را بر کرسی بنشانند. خوب، تجربه به ایشان نشان می دهد با آن که  
موفقیت هایی هم در این مدت داشته، توانسته خیلی از دزدها و ظالم ها و نادرست ها

۱. از علی (ع): دشمن ظالم و یاری کننده ی مظلوم باشید.

را لااقل تا پای میز محاکمه ببرد و پرونده‌شان را رو بکند، ولی بعد برمی خورد به این که فایده‌ای ندارد، درست است که در آن دستگاه توانسته است کاری بکند، ولی تا وقتی که در رأس مملکت استبداد حاکم است و قانون حاکم نیست، و تا وقتی که مردم خود از حق خودشان دفاع و مبارزه نکنند، بنابراین ولو اینکه صدها مبشری و هزاران مبشری هم پیدا بشوند، یا وزیر دادگستری یا وزیر فرهنگ یا غیره، فایده‌ای ندارد؛ این است که فعالانه‌تر به مبارزه برخاست، و به عرصه‌ی اجتماع و سیاست روی می آورد و علمدار مبارزه می گردد.

از کتاب‌هایی که در آن موقع نوشته است، انسان می بیند که کتاب‌هایش مبارزه‌ای است، مبارزه‌ی فلسطین، مبارزه‌ی الجزایر، مردم سایر جاها... هم کتاب‌های تاریخی و سیاسی و هم کتاب‌های دینی، بیشتر در این جهات است تا این نسل بداند که باید مبارزه کند و مبارزه باید چه گونه باشد.

خودش را کنار نمی کشد، خیلی‌ها هستند که می گویند ما حرف حق را می زنیم، مثل پزشکان (با عرض معذرت از محضرشان) مادامی که دکترهای نسخه بنویس (به قول رضاشاه) در دانشکده هستند، خیلی داغ هستند. ولی همین که از دانشکده بیرون می آیند، و مطبی و کاری و شغلی پیدا می کنند، دیگر مبارزات را کنار می گذارند و اهل مبارزه نیستند. وقتی هم به آنها می گفتیم، که قدری هم در این کار وارد شوید، می گفتند: «نه، ما این قدر مریض معالجه می کنیم، خدمت می کنیم، اگر بیاییم مریض‌هایمان می میرند... ما الان خدمت می کنیم». مبشری اصلاً طرز فکری این چنینی نداشت، در کار مباشرت می کرد و مرد مردانه هم جلو می آمد. در زمان مرحوم دکتر مصدق، بالاخره سمتی اداری را به عنوان مدیرکل دادگستری تهران پذیرفت، برای آن که عدلیه را تصفیه بکند و آنجا را از آن اشخاص ناباب و ناجور بیالاید. این کار برایش خطر داشت، اما این کار را کرد. بعد به مبارزان دیگر سیاسی - اجتماعی در جبهه ملی پیوست، بدون ترس و مهابا، تمام سابقه‌ی خود را در این راه گذاشت. تاریخ هیچ گاه او را فراموش نخواهد کرد.

ان شاء الله خانواده و بازماندگان‌شان و دوستان‌شان هم خوشحال باشند از اینکه حق بالاخره واضح و آشکار بوده، در آینده هم پیروز می شود. و اگر در کوتاه مدت به نتیجه نرسد، در درازمدت بالاخره هم برای ایشان و هم برای جامعه سودمند خواهد بود.

## انعطاف و محبوبیت طالقانی\*

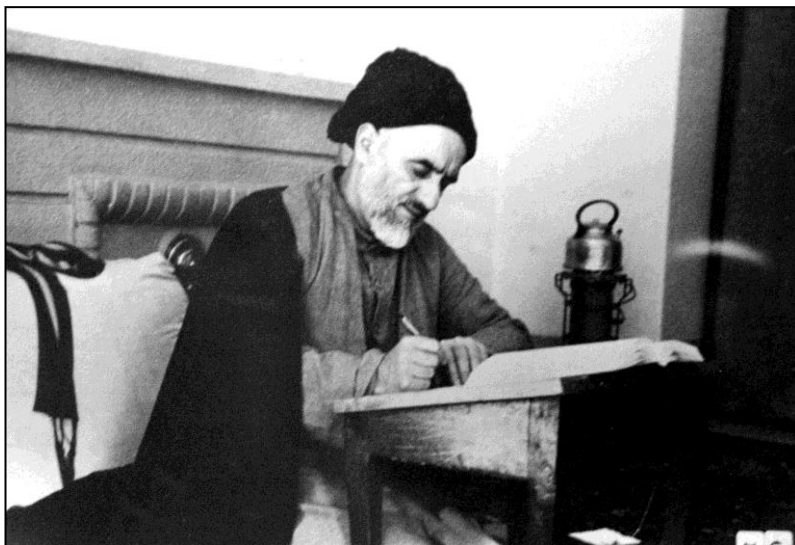
س- به نظر شما ویژگی طالقانی که باعث محبوبیت وی در میان اقشار مختلف گردید، چه بود؟  
ج- مرحوم سید محمود طالقانی که دوست و همکار و مجتهد مورد علاقه‌ی مردم بودند، دارای محبوبیت دینی، اجتماعی و سیاسی بودند و چون محبوبیت ایشان یک روزه کسب نشد، بنابراین یک محبوبیت عام و همه جانبه بود. موقعی که به عنوان طلبه در خدمت پدرش کار می‌کرد، پدر ایشان به دلیل حسن شهرت و علم و شجاعتی که در برابر رضاشاه و همکاری با مرحوم مدرس داشتند، مورد توجه مردم بودند. وقتی مرحوم طالقانی به تهران آمد، جامعه‌ی روشنفکران آن زمان را انتخاب کرد و آنها مورد توجه‌اش بودند و طبق گفته‌ی خودش، مطابق قرآن رو به سوی همه اقشار مردم آورد و این یک کار ابتکاری تازه بود. چون از همان اول در کلام‌اش و در نشست و برخاست و در اعمال، صداقت و پاکی و صفا- یعنی دوری از تصنع و ریا و دکان‌داری- ظاهر بود، و ضمناً برخوردش هم با قرآن و ترجمه و تفسیر که کار می‌کرد عقلایی و منطقی و تاحدودی منطبق با افکار علمی بود، طبعاً در بین مستمعین خویش ایجاد صفا و صمیمیت و دوری از تظاهر می‌کرد.

اولین برخورد با ایشان در کانون اسلام بود. در آن زمان عده‌ای از دبیران که در خیابان امیریه آموزشگاه خصوصی داشتند، علاقه‌مند بودند سخنرانی‌هایی هم توسط افاضل آن زمان صورت دهند؛ کسانی که هم علاقه به دین داشته باشند و هم علاقه به تمدن و تجدد. از آقای طالقانی و بنده خواستند آنجا سخنرانی کنیم و ما آنجا با هم آشنا شدیم. سایر سخنرانان و مستمعین آنجا شیفته‌ی انصاف و صفا و صداقت

---

\* گفت‌وگوی ماهنامه‌ی «دریچه» با زنده‌یاد مهندس بازرگان، به نقل از شماره ۲ این نشریه، شهریور ۱۳۷۰.

۱۷۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان ایشان شده بودند. من جای دیگر گفته‌ام طالقانی آخوند بود، ولی آخوند نبود؛ یعنی اخلاق آخوندی نداشت، ولی علم آخوندی و احساس مسئولیت روحانیت در ایشان بود. به هر حال از آنجا رابطه‌ی ما با ایشان بیشتر شد.



اکثر مباحثی که با ایشان داشتیم همان دردها و اشکالات دینی بود که این درد را خوب احساس می‌کرد. از خصوصیات بارز ایشان یکی بی‌ریایی و دیگری تقوایی بود که در وی مشاهده می‌شد و نیز دردمندی ایشان با دیگران که خود به خود باعث احترام دیگران می‌شد. در اجتماعات، با فروتنی رفتار می‌کرد و مثل سایرین بود؛ انتظار دست بوسی نداشت بلکه دیگران را از این کار نهی می‌کرد؛ اصلاً انتظار اینکه دیگران سخنانش را در بسته قبول کنند، این طور نبود؛ انتقاد می‌پذیرفت، مصاحبه می‌پذیرفت. ارتباط ایشان با مردم و همچنین با ما علاوه بر مواردی که گفته شد ارتباط اجتماعی و سیاسی هم شد، به طوری که پس از تشکیل جبهه ملی، به دعوت تشکیل دهندگان، ایشان هم عضو شورای جبهه ملی شدند و در اولین جلسه‌ی افتتاحیه یا کنگره به دعوت ملی‌یون سخنرانی کردند؛ بعد هم که نهضت آزادی را تأسیس کردیم و از ایشان دعوت به همکاری نمودیم بی‌دریغ و بی‌منت پذیرفت که جزو مسئولین نهضت آزادی ایران باشد، و این یک عمل انقلابی خیلی مهم و برجسته‌ای بود که یک فرد روحانی - آن هم در حدی که مردم وی را به عنوان یک

آیت‌الله می‌دانستند - با کلاهی‌ها و غیرروحانیون در یک عمل سیاسی و حزبی دوش به دوش آنها، بدون اینکه امتیاز خاصی برای خودش قائل شود، وارد آن حزب شود، و مقررات یک تشکیلات را بپذیرد؛ این کار تا آن زمان سابقه نداشت.

یک نکته را در اینجا اضافه کنم: بعضی‌ها طالقانی را عضو نهضت مقاومت ملی می‌دانند؛ ایشان نه مؤسس و نه عضو نهضت مقاومت ملی بودند؛ چون در زمان تشکیل نهضت مقاومت ملی - هر چند مرحوم طالقانی چندان بیگانه و خارج از نهضت نبود - ولی هنوز این تصمیم را نگرفته بود که لباس سیاسی و حزبی به خود بگیرد. پس از تشکیل جبهه ملی و تأسیس نهضت مقاومت ملی و در بدو تأسیس نهضت آزادی ایران بود که رسماً آغاز به کار سیاسی نمودند.

س - طالقانی در باره آزادی چگونه می‌اندیشید و نتیجه‌ی این نوع تفکر در شیوه‌های برخورد شخصی ایشان با مخالفین فکری چگونه بود؟

ج - نظر مرحوم طالقانی نسبت به آزادی همان نظری بود که مرحوم نائینی داشته و در کتاب «تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهُ الْمِلَّةِ» بحث کرده بود. آن کتاب در جامعه‌ی ایرانی خصوصاً جامعه‌ی ملی و ضد استبداد ایرانی خیلی شناخته شده نبود. مرحوم طالقانی بانی رواج این کتاب شد و بر آن شرح و تفسیری نوشت و به زبان فارسی متداول چاپ کرد.

آزادی که مرحوم نائینی و طالقانی و ما طرفدارش بودیم، آزادی به معنی بی‌بند و باری - که برخی ادعا می‌کنند - نیست؛ آزادی را همان‌طور که در کلمه‌ی «لا اله الا الله» آمده است به مفهوم نفی حاکمیت غیر حق و غیر خدا و غیر قانون می‌دانیم. طرفداری از آزادی نیز به معنی مبارزه با استبداد است؛ آزادی از نظر طالقانی هم یعنی نفی طاغوت. طاغوت کسی است که نسبت به حق و خدا و قانون سرکش است. طالقانی می‌گفت: آزادی یعنی ضد دیکتاتوری، حال این دیکتاتور می‌خواهد تاج بر سرش باشد، می‌خواهد کیسه‌های طلا و نقره در صندوقش، و یا عمامه بر سرش باشد. مرحوم نائینی نیز در همان کتاب دو نوع استبداد تشخیص داده بود: استبداد سلطنتی و استبداد دینی. طالقانی هر دو نوع استبداد را نفی می‌کرد و استبداد دینی را بدتر از اولی می‌دانست، و به همین دلیل مطرود جامعه‌ی قشری و روحانیون کلاسیک ایران بود. به‌طور کلی مرحوم طالقانی یک آدم واقعاً لیبرال بود، یک آدم مسلمان و دارای سعه صدر؛ یعنی آزادمنش بود که کینه مخالفین را به‌دل نمی‌گرفت، اهل مشت نبود،

۱۸۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان اهل تهمت نبود و اگر کسی با افکار ایشان مخالفت می کرد، او را تکفیر نمی کرد. بنابراین انتقاد را می پذیرفت و در برخورد با مخالفین با سلاح منطق و استدلال مواجه می شد. طالقانی عقیده نداشت که اگر کسی مثل او فکر نکند یا حتی اگر از عقاید دینی اعراض نماید یا منکر شود، باید او را کشت؛ با اعدام کافران موافق نبود.

س- طالقانی در پاورقی کتاب «تَنْبِيهِ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهِ الْمَلَّةِ» در ارتباط با مسئله حکومت اسلامی، قوای قانونی را به عنوان قوه مسدوده، عامل بازدارنده حکام از طغیان می داند. به نظر شما عامل یا عواملی که باعث جلوگیری از چنین طغیانی می شوند چه هستند؟

ج- در مرحله اول عامل جلوگیری از طغیان همان قانون است که در متن اولیه قانون اساسی، و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح شده است که رهبر فردی است مثل سایر افراد. دومین مرحله، اعلام و تذکر است؛ از عوامل دیگر که می تواند ضامن انقلاب و آزادی باشد، خود مردم هستند؛ مردم نباید در خانه شان بنشینند بلکه حتی ریسک کنند، بگویند، اظهار نظر کنند و به اصطلاح دینی، امر به معروف و نهی از منکر کنند. حال چنانچه حاکمیتی با وجود این، علی رغم قانون و علی رغم امانتی که ملت به او سپرده است، به حقوق مردم تجاوز نماید و قانون را زیر پا گذارد خودشان مسئول تبعاتش هستند.

س- در پایان چنانچه خاطره ای از طالقانی در نظر دارید بیان کنید.

ج- اولین بار که ایشان در ارتباط با جنبشی که در زمان مصدق به وجود آمده بود با ما همکاری داشتند، می گفتند: «من مصدق را درست نمی شناختم ولی از راه دشمنانش وی را شناختم؛ چون دشمنانش افراد نادرستی هستند، لذا حقانیت مصدق از همین جا ثابت می شود».

خاطره ای دیگری که از ایشان دارم وقتی است که همراه هم، برای دیدن مرحوم یثربی - که یکی از علمای کاشان بودند- به کاشان رفته بودیم. یکی از فعالیت های مثبت طالقانی ارتباط با روحانیون و آگاه کردن آنها در رابطه با مظالم دربار و حقانیت مصدق بود. مرحوم یثربی اظهار داشتند: «مصدق را زیاد نمی شناسم، اما اگر حق با اوست چرا کاشانی از وی طرفداری نمی کند؟» مرحوم طالقانی گفتند: ایشان نه تنها با مصدق همکاری ندارد بلکه مخالفت هم می کند.



## دکتر شریعتی، خاطرات و اندیشه‌ها\*



در فاصله کوتاهی که به انتشار یادمان فراق معلم شهید انقلاب، دکتر علی شریعتی مانده بود با سئوالاتی پیرامون «نفس فکری دکتر در پیروزی انقلاب»، نگرش وی بر برداشت سنتی از دین، میزان تقدید بر بودن آراء ایشان، نحوه‌ی برخورد دکتر با فرهنگ و تمدن مغرب‌زمین و ... به سراغ مهندس مهدی بازرگان رفتیم و ایشان با توجه به نامساعد بودن وضع مزاجی و فرصت زمانی کوتاهی که تا انتشار ویژه‌نامه در اختیارشان نهاده بودیم، در گفت‌وگویی یک ساعته با سرویس معارف روزنامه جهان اسلام شرکت نمودند و به ذکر نکاتی تاریخی- توضیحی درباره‌ی مقاطع خاصی از زندگی دکتر پرداختند که ذیلاً توجه خوانندگان گرامی را به آن جلب می‌نمائیم:

### ● میزان آشنایی شما با دکتر شریعتی و آراء و مکتوبات او تا چه حد است؟

□ ارتباطم با دکتر شریعتی بسیار نزدیک و صمیمی، و آشنایی‌ام با او از خیلی وقت پیش بود؛ حتی یادم هست که پس از شهادت او وقتی با مرحوم استاد محمد تقی

\* متن تنقیح شده‌ی مصاحبه نشریه جهان اسلام با مهندس بازرگان در سالگرد رحلت معلم انقلاب، دکتر علی شریعتی؛ به نقل از مجله «جهان اسلام» صفحات ۲۵ تا ۲۸ و ۱۵۴، شماره ۵، مورخ خرداد ۱۳۷۲.

شریعتی صحبت می کردیم، ایشان به من گفت که می دانید دکتر شریعتی را شما برای تحصیل جامعه شناسی به اروپا فرستادید؟ من گفتم: یادم نیست. و ایشان گفتند که: بله با علی بعد از تمام کردن متوسطه، خدمت شما رسیدیم و گفتیم که او تمایل به تحصیل در فرنگ دارد و می خواهد با شما مشورت کند که در چه رشته ای تحصیل کند و شما گفتید، اروپا رفتن خیلی هم خوب است و بهتر است که جامعه شناسی بخواند؛ چون معمولاً استادان جامعه شناسی و جامعه شناسان اغلب متفکرینی هستند که ضد دین اند و اساساً جامعه شناسی به عنوان یک رشته ای الحادی و ضد خدا معرفی شده است و حتی یهودی ها بیشتر جامعه شناسی می خوانند، و اینکه جامعه شناسی رشته و زمینه ای است که از آن خیلی می شود به نفع اسلام و پاسخ گویی به ایرادات استفاده کرد. و ایشان [علی شریعتی] رفت.



دکتر علی شریعتی

به این ترتیب من چنین همکاری نزدیکی با علی از همان اول داشتم. بعدها هم کم و بیش با هم بودیم. اما در سخنرانی هایش در آن پنج سال که اوج فعالیت او بود، خیلی حضور نداشتم و فقط گاه گاهی در حسینیه ارشاد حاضر می شدم. کتاب های دکتر شریعتی را هم بیشتر آن نوعش را می خواندم که مورد اعتراض و اتهام و هوچی گری بود، مانند «تشیع علوی و تشیع صفوی»، چرا که با اصول کلی تفکر وی

و جهت حرکتش توافق داشتم و خود را ملزم می‌دیدم که مدافع آرای منطقی او باشم. در آن سال‌ها، آقای به‌نام محمدعلی انصاری کتابی به‌نام «دکتر چه می‌گوید؟» نوشته بود و تهمت‌های بسیار عجیب و زشت به دکتر وارد کرده بود. من آن کتاب را که خواندم، دیدم مطالبی را به دکتر استناد داده که نه تنها به عقل جور در نمی‌آید، بلکه حتی مأخذ آنها را نیز معرفی نکرده است؛ مثلاً گفته دکتر در فلان کتاب و فلان صفحه به حاضرین در سخنرانی خود گفته است که چرا وقت خود را در اینجا تلف می‌کنید! بروید و در همین باشگاه رو به روی حسینیه - که از مراکز فساد و وابسته به ساواک بود - تفریح کنید! من واقعاً متعجب شدم و شاخ در آوردم، و چون نشانی داده بود، این کتاب را تهیه کردم و خواندم اما اثری از آن حرف‌ها ندیدم... و حتی به مرحوم دکتر بهشتی گفتم، آقا چرا یک روحانی باید چنین مزخرفاتی را بنویسد؛ این وظیفه‌ی شماست که پاسخ دهید؛ چون من اگر پاسخ بگویم یک نفر غیر معمم هستم و از همان قماش که دکتر شریعتی بود؛ شما لااقل جواب بدهید. مرحوم دکتر بهشتی گفتند که شما بهتر می‌توانید جواب بدهید و من گفتم که قبلاً جواب داده‌ام و باز هم جواب می‌دهم، اما شما موقعیتی دارید که روی منبر بهتر می‌توانید به این اتهامات جواب بدهید...

پس از اختلاف دکتر شریعتی با مرحوم استاد مطهری، اطلاعیه و اعلامیه مشترکی از طرف بنده و مرحوم مطهری منتشر می‌شود. خود دکتر شریعتی گفته بود که من اختیار تام می‌دهم به مطهری و بازرگان که کتاب‌های من را بخوانند و هر جا را که لازم دیدند خودشان اصلاح کنند...

● آقای مهندس، گویا دکتر وصیتی هم کرده بود که آقایان محمدتقی جعفری و محمدرضا حکیمی، آثارش را تصحیح کنند؟

□ شاید؛ ولی یادم هست که در همان اواخر، مرحوم مطهری به بنده مراجعه کرد و این کار را شروع کردیم. مرحوم مطهری گفت: اجازه بدهید از همان کتاب «چه باید کرد» و «از کجا آغاز کنیم» شروع کنیم. یک جلسه هم نشستیم و آن کتاب را خواندیم. اما بعداً گرفتاری‌هایی پیش آمد و دوران مبارزات شروع شد و در نتیجه فرصتی پیدا نکردیم که آن کار را ادامه دهیم. این مقدمه را به این لحاظ گفتم که من کتاب‌های دکتر شریعتی را به‌طور کامل و دقیق و آن‌گونه که سئوالات شما ایجاب می‌کند، مطالعه نکرده‌ام و نمی‌توانم به‌طور دقیق به سئوالات شما پاسخ دهم.

۱۸۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان و متأسفانه من علاوه بر این، فرصت و حالی ندارم، بضاعت علمی پاسخ به این مسائل مهم را هم ندارم، و حیف است که در مورد شریعتی پاسخ‌های سبک و سست داده شود.

● آقای مهندس گویا چندی پس از صدور اعلامیه‌ی مشترک شما و مرحوم مطهری، شما امضای خودتان را پس گرفتید؛ اگر ممکن است قدری پیرامون همین مسئله توضیح بفرمایید؟ □  
واقع مسئله این است که من امضایم را پس نگرفتم؛ مسئله از این قرار بود که در آن بحبوحه‌ی حملات به دکتر شریعتی که متأسفانه از ناحیه‌ی برخی علما نیز به آن دامن زده می‌شد و حتی مثلاً آقای مرتضی عسکری گفته بود که دکتر شریعتی اعدا عدو دین است - البته من از خودش این را نشنیدم ولی از دیگران شنیدم - و یا مثلاً از مرحوم علامه طباطبایی نیز نوشته‌ای در مورد شریعتی گرفته بودند که البته به آن تندی و زشتی که پاسخ دیگران بود، نبود و ایشان گفته بودند «که آرای دکتر شریعتی عموماً با آنچه ما از دین می‌فهمیم تطبیق نمی‌کند.» در این میان من که با مرحوم مطهری ارتباط و نزدیکی بسیار صمیمانه‌ای داشتم، فکر کردم که همان‌طور که اگر دکتر بهشتی در جواب انصاری مطلبی می‌گفت مفید بود، مرحوم مطهری هم اگر در مورد دکتر شریعتی مطلبی بگوید خیلی مفید خواهد بود.



دکتر علی شریعتی در حال سخنرانی در حسینیه ارشاد

اتهامات علیه دکتر شریعتی تا آنجا پیش رفته بود که او را بی‌دین، معاند و ضدخدا معرفی می‌کردند. و من فکر کردم که اگر مرحوم مطهری در مورد دکتر

چیزی بگوید مفید خواهد بود... در آن جمعی که همه بودیم، به ایشان تکلیف شد که چیزی در این مورد بگویند و یا بنویسند و ایشان گفتند که به طور مشترک با شما (مهندس بازرگان) اعلامیه بدهیم. و من هم قبول کردم چون وسیله‌ای بود که مرحوم مطهری در این مورد چیزی بگویند. لذا با مشورت یکدیگر متنی را تهیه کردیم و بیشتر هم ارزش آن کار، به خاطر امضای آقای مطهری بود، چون شخصیتی روحانی و محقق و ذی نفوذ بود. در آن نامه ما با ذکر مراتب ایمان و اعتقاد و خدمات دکتر شریعتی و نبوغ او و تأثیر او در انقلاب و مؤمن‌سازی جوانان، به ذکر نکاتی پرداختیم. مثلاً از آنجا که ایشان در غرب تحصیل کرده و از منابع دست اول دور بوده، ممکن است در بعضی نظرات خود آن‌گونه که باید و شاید، نظرات دقیق و عمیق و مطابق با نصوص دینی ارائه نکرده باشد. واقعاً هم تمام نظریات ایشان که درست نبوده و نیست. اما عمده نظر ما این بود که بگوییم ایشان مسلمان است، علاقه‌مند، معتقد و خدمت‌گزار به نسل جوان... اما پس از انتشار این اطلاعیه، حتی از طرف دوستان هم به من اعتراض شد. بازار تهمت و شایعه هم که می‌دانید در کشور ما همیشه داغ و پرمشتری است.

از همین نامه که جهت دفاع از دکتر تهیه شده بود برداشت‌های متناقضی صورت گرفت. مثلاً عده‌ای آمدند و گفتند آقا، این چه کاری بود، اطلاعیه‌ای دادید که دست‌آویز ساواک هم شده است... لذا شاید درست برعکس آن چه که ما از آن نامه انتظار داشتیم، تأثیری متضاد به وجود آمد. چون آن نامه، نود درصد تأیید و تجلیل شریعتی بود و اصلاً قابل قیاس و مقایسه با آنچه که علما در مورد شریعتی داده بودند، نبود - حتی در مقایسه با متین‌ترین و مؤدبانه‌ترین آنها که از مرحوم علامه طباطبایی بود - ولی از آنجا که در آن نامه، اشاره‌ای هم کرده بودیم که آنچه ایشان گفته است ممکن است به طور تام درست و دقیق نباشد، مورد رنجش دوستان واقع شد. البته ساواک هم از این مسئله استفاده کرد و چون قصدش اختلاف‌اندازی بود شاید به نشر آن نامه اقدام نموده باشد تا میان ما و شریعتی اختلاف بیفکند. بر این اساس لازم بود که بنده یک اعلامیه‌ی توضیحی هم بدهم، در آن نامه، ضمن بزرگداشت مجدد شریعتی، گفتم و نوشتم که از روشنفکران ما انتظار نمی‌رود که شخص پرست و متعصب باشند، چنان‌که شریعتی هم این‌گونه نبود. این بود که نه من و نه مرحوم مطهری هیچ یک امضای خود را پس نگرفتیم، بلکه می‌خواستیم خشم و

هیجان بسیار شدید طرفداران متعصب شریعتی را که در خصوص انتشار آن نامه‌ی مشترک ایجاد شده بود- و تحقیقاً مطلوب دکتر شریعتی هم نبود- تقلیل و تسکین دهیم. با این حال، اقدام و پاسخ به اتهامات و نظرات روحانیون و علما را من ادامه دادم...

ملاقاتی با مرحوم آقای محلاتی داشتم؛ ایشان از کسانی بود که هنوز چیزی علیه دکتر شریعتی نگفته بود. ایشان تابستان‌ها به تهران و شمال می‌آمدند. یکی از دوستان شیرازی با من صحبت کرد و قبل از اینکه آیت‌الله محلاتی به تهران بیاید به من گفت که آقای محلاتی را دریاب! و با ایشان قبل از آنکه علیه شریعتی چیزی بگویند، صحبت کن. من هم با آقای محلاتی دیدار و ملاقاتی داشتم. ایشان هم از من پرسید، نظر شما در مورد شریعتی چیست؟ من گفتم که بعضی کتاب‌های شریعتی را که می‌خواندم، از جمله «فاطمه، فاطمه است»، به ارادت و احترام من نسبت به ائمه و شخص حضرت زهرا(س) افزود؛ و البته منظورم از گفتن این مطالب آن بود که به آقای محلاتی به طور ضمنی گفته باشم شریعتی شیعه است و معتقد به اهل بیت. بعد این داستان را برایش تعریف کردم که: در یک سالی، که آقای محمدامین جبل عاملی به ایران و به حسینیه ارشاد دعوت شده بود، در یک مهمانی خصوصی که طالقانی، مطهری، جزایری و عده‌ای دیگر هم بودند، من از ایشان پرسیدم که آیا این شایعه درست است که آخرین سخنرانی شما به این علت لغو شد که دکتر شریعتی در پاسخ به دانشجویانی که از اهل بیت سؤال کرده بودند گفته بود که «این حرف‌ها همه مزخرف است»؟ (چرا که چنین شایعه‌ای مطرح بود که آقای جبل عاملی به این علت، سخنرانی خود را انجام نداده است). ایشان با تعجب و ناراحتی گفتند که خیر، من آن روز ناخوش بودم و نمی‌توانستم سخنرانی کنم.

برای آقای محلاتی گفتم همان‌طور که می‌بینید این‌گونه وقایع و حوادث را تحریف می‌کنند و شخصیت‌ها را مورد تردید قرار می‌دهند. و همین داستان و توضیح من باعث شد که آقای [آیت‌الله شیخ بهاء‌الدین] محلاتی قانع شوند و اعلامیه و اظهارنظری بر علیه دکتر شریعتی نکنند.

یک جریان دیگر هم برایتان تعریف می‌کنم؛ پس از فوت دکتر شریعتی، یک روز- که از اعیاد مذهبی هم بود- در قم به دیدار مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی رفتم (بین ما و ایشان نسبت خویشاوندی هم بود). چون روز عید بود، عده‌ای از علما در

منزل ایشان بودند. ایشان از من پرسیدند که دکتر شریعتی چه می‌گوید و این اظهارنظر علما و دانشمندان در مورد ایشان به چه خاطر است. بنده هم توضیحاتی دادم و گفتم که ایشان مؤمن و معتقد است و گفته‌هایش نیز اثر فراوانی روی جوانان ما نهاده است. ایشان هم تا آن وقت هنوز چیزی بر علیه شریعتی نگفته بود. با این توضیحات جوّ مجلس تقریباً موافق با دکتر شریعتی می‌نمود، اما در همین حین یکی از آقایان حضار گفت که می‌دانید دکتر شریعتی معتقد به اسلام بدون روحانیت بود؟ با این قول، گویی مجلس به یک باره متغیر و متشنج شد که البته من هم توضیحاتی دادم...



● جناب آقای مهندس، ما سؤالات زیادی در ارتباط با شریعتی و افکار و آرای او داشته و داریم، اما گویا فرصت و نیز مساعدتی در حال و مزاج شما نیست؛ فلذا به چند سؤال کوتاه اکتفا می‌کنیم. لطفاً اگر ممکن است، نقش اندیشه‌های دکتر شریعتی را در تکوین انقلاب اسلامی بفرمایید؟

□ دکتر شریعتی تأثیرات فراوانی بر انقلاب داشته است. اگر بپذیریم که انقلاب اسلامی ما بر چهار و یا سه پایه بنا شده است، دو پایه‌ی آن از آن دکتر شریعتی است؛ یعنی اوست که این مبانی را محکم کرده است؛ البته بعضی معتقدند که پایه سومی هم از آن اوست. آن دو پایه‌ی اول، یکی «شهادت» است و دیگری «امامت» و سومی هم مستضعفین. او با افکار، آراء، نوشته‌ها و عمل خود چیزی را در جامعه‌ی ایران به وجود آورد که قبلاً یا اصلاً نبود و یا خیلی ضعیف بود.

ایرانی به‌طور کل، در عالم فداکاری در راه مال و خرج کردن زکات و ایثار ثروت و مال، سرآمد همه‌ی ملل است و واقعاً موقوفات آن طور که در ایران وجود دارد،

در هیچ جای دیگر، نیست؛ اما وقتی پای جان به میان می‌آید، ایرانی همیشه قدری تعلل داشته است. شریعتی ایده‌ی شهادت را به طور کلان و گسترده در جامعه رایج و جاری کرد. ما در مبارزات جوانانمان با شاه و پس از آن در جنگ با عراق دیدیم که یکی از پایه‌های بسیار مستحکم پیروزی امام خمینی، همین آمادگی مردم برای شهادت بود. چنان که خود ایشان گفته بود: ملتی که شهادت دارد پیروز است. انصافاً سهم دکتر شریعتی در امر توسعه و ترویج این ایده بسیار زیاد است و به احتمال زیاد اگر او این آمادگی و این استقبال از جهاد و شهادت را ایجاد نکرده بود جوانان به این راحتی و سهولت، به دنبال شهادت نمی‌رفتند. تعالیم دکتر شریعتی مثل موج بود که همه جا می‌رفت؛ در شهرها و روستاها و دهات و در میان تمام قشرهای جامعه از بی‌سواد و باسواد و روشنفکر رایج بود. و ما اگر ملتمان را شهیدپرور می‌نامیم، باید این صفت را برای شریعتی برآورده‌تر بدانیم و این مسئله‌ی شهادت از ارکان مهم پیروزی انقلاب و حاکمیت روحانیت بود.

دومین رکن مهم پیروزی، مسئله‌ی «رهبری و امامت» و «ولایت فقیه» بود. از خصوصیات اسلام، مسئله‌ی امامت به همین شکل خاص است. و اکنون شریعتی سعی می‌کرد که تلقی شیعی از امامت و ولایت را اثبات و ترویج کند. او معتقد به دموکراسی هدایت شده و رهبری شده بود و در کتاب «امت و امامت» اظهار کرده است که من از این کشف خوشحال هستم که فهمیده‌ام امت و امام از مشتقات یک ریشه هستند و ما این امتیاز را نسبت به غربی‌ها و افکار غربی داریم که آنها از کلمه‌ی ناسیون و ناسیونالیسم استفاده می‌کنند که ریشه‌ی آن از ولادت و زادن است ولی ما «امام» را به کار می‌گیریم که معنای اجتماعی دارد و اساساً رهبری در اندیشه‌ی اسلامی لازمه‌ی زندگی اجتماعی و جمعی است.

در مرحله‌ی سوم، شریعتی معنا و مفهوم «مستضعف» را وارد جامعه‌ی فکری ما کرد؛ چنان که در بیانات و تأکیدات و توصیه‌های امام هم ما این معنا را می‌دیدیم. البته دکتر شریعتی معنای خاصی برای این کلمه قائل بود و مستضعف را بنا بر اندیشه‌ی قرآنی، صاحب ضعف فکری و فرهنگی می‌دانست و آن را به کسانی اطلاق می‌نمود که در زیر یوغ اغنیا- که خود را «رب» می‌دانستند- قدرت فکری و فرهنگی خود را از دست داده است. شریعتی «مستضعف» را به جای «پرولتر»- که مارکس و لنین به کار می‌بردند- به کار می‌برد و، انقلاب را نه معلول پرولترهای اقتصادی



که حاصل رنج‌های مستضعفان می‌دانسته است.

● آیا با توجه به تکرش خاص دکتر به دین، به نظر شما، از فحوای کلام و اندیشه‌ی ایشان بر نمی‌آید که دین را نه فقط برای آخرت بلکه به عنوان یک سلاح دنیوی نیز به کار می‌برد؟

□ البته من نمی‌خواهم به طور خیلی وسیع وارد این بحث شوم؛ من در همین مسئله سخنرانی داشته‌ام که آیا دین و رسالت دین، اصلاح زندگی دنیوی است و یا توجه دادن به خدا و آخرت؟- که ممکن است چاپ شود، اگر اجازه بدهند. اما فقط اشاره می‌کنم که نگاه دکتر شریعتی به دین نگاه کسی بود که درد اجتماعی داشت؛ دردمندی اجتماعی- سیاسی شریعتی، او را به دین و نگاه و توجه به دین کشاند. البته عموماً از دین چنین برداشتی دارند که می‌خواهند برنامه‌ی کامل و جامعی برای سامان بخشیدن به زندگی ارائه نمایند؛ در واقع اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی در مقابل مارکسیسم و یا ناسیونالیسم مطرح می‌کنند. من در آن سخنرانی از نظرات دکتر شریعتی هم سخن گفته‌ام که مشروح آن را ان‌شاءالله خواهید دید. البته ممکن است به نظر شما این اشکال به نظر برسد که اگر دین را امری قدسی و آخرتی بدانیم آیا اساساً این نوع نگاه به دین، با فی‌المثل تشکیل نهضت آزادی و تلاش برای تشکیل یک سازمان، که با کمک از اندیشه‌های دینی، مبارزه می‌کند، تناقض ندارد؟ که در اینجا به طور مفصل نمی‌توانم وارد این بحث بشوم.

● با توجه به تعلق خاطری که دکتر شریعتی به اومانیسم داشت، عده‌ای از منتقدین وی را فردی که مبانی تکرش‌های خود را از غرب گرفته و شاید به نوعی غرب‌گرا و غرب‌زده بوده است، می‌دانستند؛ در این مورد توضیح بفرمایید؟

□ تا آنجا که من یادم هست به او کمتر از این نوع ایرادات وارد می‌کردند. اتهام او غرب‌زدگی نبود، بلکه اساساً ضد‌دین بودن، الحاد، التقاط و... بود. اومانیست بودن اتهامی است که این روزها بیشتر به خود ما وارد می‌کنند. شاید در فحوای ایراداتی که به دکتر شریعتی وارد می‌کردند نوعی حسادت و حساسیت وجود داشت؛ گویی بعضی نمی‌پسندیدند کسی خارج از حوزه‌ی روحانیت در بررسی مسائل اسلامی با آنها رقابت داشته باشد. و شاید اصلاً در همه‌ی ادیان این گونه باشد که روحانیون تمایل ندارند که در برابر فهم آنها از دین، فهم دیگری مطرح گردد؛ لذا بیشتر دشمنی‌ها از این جهت بود و توجهی نداشتند که در اثر تعالیم او (دکتر شریعتی) جوانانی که هیچ تعلق خاطری به اسلام نداشتند و حتی شعائر دینی را نیز رعایت نمی‌کردند، به اسلام

متعهد و متعبد شوند.

ما اگر امروز از اومانیسیم سخن می‌گوییم بدان دلیل است که معتقدیم اسلام به بهترین شکل و بهترین وضع از انسان و حقوق انسان سخن گفته و حمایت کرده است و عقیده داریم که آزادی خواهی (لیبرالیسم) در درون اسلام است و از دل اسلام برمی‌آید.

● به عنوان آخرین سؤال از حضرت عالی، خواهش می‌کنیم بفرمایید آیا امروز جامعه‌ی دینی ما محتاج یک تبیین و تفسیر واحد از دین می‌باشد (یعنی تکرش معهود سنتی) و یا اینکه لازم است به دین از نگاه‌ها و مناظر متفاوت و متعدد نظر افکنده شود؟

□ به عقیده‌ی بنده - که البته با آرای مرحوم طالقانی و مرحوم مطهری نیز هماهنگ است - ما باید اول منظورمان را از «سنت» مشخص کنیم. منظور از سنت چیست؟ به نظر من، امروز باید به اسلام قرآنی باز گردیم. سنت ما قرآن ماست و نگاه سنتی به دین؛ یعنی نگاه قرآنی به دین. همان‌طور که سیدجمال هم می‌گفت، اسلام برخاسته از قرآن و تأیید شده با عترت باید منظور ما باشد. و اگر فقط با دید جامعه‌شناسی و یا علمی و یا عرفانی و یا معرفت‌شناسی بدون نظر به قرآن و منطق قرآن، به دین نگاه شود بی‌حاصل است؛ ولی اگر به دین با نگاه قرآن نظر افکنیم، هم مسائل علمی و هم مسائل جامعه‌شناسی و معرفت‌شناسی وجود دارد. بنده خودم تمام مطالعات دینی‌ام، دید علمی دارد ولی هیچ‌گاه از نگاه قرآن به اسلام هم غفلت نکرده‌ام؛ ما سعی در فهم علمی قرآن و پاسخ به ایرادات علمی وارد بر اسلام داشته‌ایم. البته نوع نگاه به دین، انحصاری هم نیست و از دریچه‌های مختلف باید به آن نگریست؛ اما چنان که گفتم هیچ وقت نباید از قرآن غفلت کرد:

«إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»<sup>۱</sup>

با این دید و با این نگاه، نظر کردن مناظر مختلف به اسلام بی‌اشکال است و، تنوع نگاه‌ها - که شما اشاره کردید - در این صورت مفید خواهد بود؛ و البته شریعتی هم با این نوع نگاه مخالفت نداشت.

● بسیار سپاس گزاریم که علی‌رغم ناهمساعد بودن شرایط مزاجی، وقت خود را در اختیار ما و خوانندگان قرار دادید.

۱. حدیث نبوی: هنگامی که فتنه‌ها چون شب تاریکی شما را احاطه کرد و پوشاند، رو به قرآن آورید، به قرآن باز گشت کنید.

بسمه تعالی

## در باره‌ی خاطرات دکتر سنجابی\*

شمه‌ای از دفتر خاطرات دوست قدیم و همکار و هم‌رزم ملی آقای دکتر کریم سنجابی را شنیدم و استخراج شده‌ای از آنچه را که در ارتباط با نهضت آزادی و دوستان و شخص خودم می‌شده است، خواندم. برایم غیرمنتظره بود و باعث تعجب و تأسف شد. تعجب از این جهت که پاره‌ای مطالب واقع و خلاف انتظار در آن‌ها دیدم. می‌خواهم نادرست بودن آنها را ناشی از گذشت زمان و فعل و انفعال‌های ناخودآگاه درون ذهنی ایشان بدانم. تأسف هم از این بابت که با توجه به سوابق و روابط طولانی گذشته (از اعزام محصلین به فرانسه در سال ۱۳۰۷ گرفته، استادی و ریاست در دانشکده، عضویت در شورای دانشگاه تا ملی شدن نفت و دولت مصدق و زندان شاه و بالاخره دولت موقت پس از انقلاب و دوران تاریک

---

\* کتاب «امیدها و ناامیدی‌ها» آقای دکتر کریم سنجابی، چند سال قبل از درگذشت ایشان، در خارج از کشور چاپ و منتشر گردید. در این کتاب مطالبی خلاف انتظار بود و موجب اعتراض حتی یاران و همسنگران خود ایشان نیز گردید.

در سال ۱۳۷۲ هنگامی که یکی از ناشران تهران چاپ دوم این کتاب را به عهده گرفت، برای این که انتشار آن وسیله‌ی ظلم بر کسی نشده باشد- و ضمناً در متن کتاب نیز دست برده نشود- ناشر از شادروان مهندس بازرگان درخواست نمود که در باره مطالب کتاب توضیحاتی بدهند تا به صورت ضمایم به کتاب افزوده گردد. این توضیحات تهیه و ارائه شد و توسط ناشر به متن اضافه گردید. اما وزارت ارشاد که در ابتدا چاپ کتاب را بلامانع دانسته بود. این بار از صدور مجوز چاپ امتناع ورزید.

متن حاضر پاسخ مورخ ۱۳۷۲/۸/۲۰ آقای مهندس بازرگان به برخی از خاطرات آقای دکتر سنجابی در کتاب «امیدها و ناامیدی‌ها» است که در همان ایام با استفاده از نسخه‌ی دست‌نوشته‌ی ایشان با کمی ویرایش منتشر شده است (ب.ف.ب).

۱۹۲ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
اختناق) و احترام و صمیمیتی که نسبت به هم داشتیم قاعدتاً نمی‌بایستی چنین بیانات  
در مصاحبه و دفتر خاطرات ایشان می‌آمد. قلب و قلم راه نمی‌دهد که نسبت کذب  
و تهمت یا تحریف حقیقت به آن گفته‌ها یا نوشته‌ها بدهم و یا به اعتراض و مقابله  
به‌مثل پردازم.



ضمناً برایم بسیار ناگوار می‌آید که اوقات خوانندگان و علاقه‌مندان را مصروف  
به موضوعات شخصی بنمایم. شخص از خود می‌پرسد چه گونه است که جناب  
دکتر سنجابی یا مصاحبه‌کننده، فکر نکرده‌اند با چنین توصیف و تحریف‌ها، آب به  
آسیای دشمنان ملی یون و آزادی‌خواهان ایران می‌ریزند.  
اینک که کتاب تدوین شده و دومین بار خواهد بود که چاپ و توزیع می‌گردد،  
برای آنکه نسل جوان و آیندگان در مطالعه‌ی تاریخ دچار اشتباه و ابهام نشوند، اکتفا  
به ذکر چند مورد، به‌عنوان نمونه، از بیست‌وپنج شش موردی که جابه‌جا در آن  
کتاب در رابطه با نهضت آزادی و شخص بنده آمده است، تنها به ذکر توضیحاتی  
در مورد چند مورد مهم زیر، اکتفا می‌نمایم:

- ۱- داستان دسته گل و ارتباط با آمریکایی‌ها؛
- ۲- جبهه ملی و نهضت آزادی ایران؛
- ۳- کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر؛
- ۴- شورای انقلاب و دولت موقت.

### ۱- داستان دسته گل و ارتباط با آمریکایی‌ها

مطالبی که در صفحات ۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۶۷ به گونه‌های مختلف آمده است و اشاره و استناد به اهدای دسته گل از طرف نهضت آزادی به نمایندگان یک دولتی به عمل آمده است «که مسبب شناخته شده کودتا علیه حکومت ملی دکتر مصدق بوده و ارتباطات مستمر با آنها داشته‌اند»، ضرب‌المثل قدیمی (حسن و حسین سه دختران مغاویه) را به یاد می‌آورد. با آنکه شخصاً در تلویزیون و در اعلامیه‌هایی توضیح کافی در این زمینه داده‌ام، نمی‌دانم چرا باز هم آقای دکتر سنجابی چنین پافشاری تجاهل العارفانه می‌فرماید!؟

اولاً اهدای دسته گل به خارجی‌ها که واقعیت داشته و در سال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجام شده است کم‌ترین پیوند و پسوند با نهضت آزادی ایران - تأسیس یافته در سال ۱۳۴۰ - نداشته است، بلکه از طرف سازمان دانشجویان نهضت مقاومت ملی ایران صورت گرفته که کمیته مرکزی آن از رجال و نمایندگان قشرهای مختلف و اصناف و احزاب طرفدار دکتر مصدق و مخالفین کودتای سرلشگر زاهدی تشکیل می‌شده است.

ثانیاً گیرندگان دسته گل‌ها یک عده خاورشناسان و دانشمندان خارجی - و نه آمریکایی - بودند که بنا به دعوت دانشگاه تهران (یا دولت) برای شرکت در کنگره، نمی‌دانم چند ساله‌ی ابن‌سینا به تهران آمده، قرار بود محل تشکیل جلساتشان در باشگاه دانشگاه تهران باشد.

ثالثاً دسته گل دادن به مدعوین فرهنگی خارجی وسیله و بهانه‌ای بود برای گذاردن یک نامه در داخل آن و افشا کردن اینکه هیأت حاکمه‌ی ایران برخاسته از یک کودتای خائنانه است که به دست انگلیس و آمریکا برای ساقط کردن حکومت ملی مصدق علیه قیام ملی کردن نفت روی کار آمده و کم‌ترین پیوند با ملت ایران ندارد.

رابعاً نظیر این نامه‌پراکنی و ارتباط گرفتن با خارجی‌ها را مکرر نهضت مقاومت ملی انجام می‌داد. مثلاً وقتی نیکسون، معاون وقت رئیس جمهور آمریکا، برای تقویت کارهایشان با دولت زاهدی به ایران آمد و آن سه دانشجوی دانشکده فنی قربانی و نثار قدومش شدند، کمیته بازار نهضت مقاومت ملی استقبالی در دهانه بازار ترتیب داد و افرادی در برابر او به سخنرانی و اعتراض پرداختند.

اولین نامه پراکنی - که با کمک مرحوم الهیار صالح تنظیم شد - توزیع بخشنامه‌ای به زبان انگلیسی به در خانه‌های آمریکاییان مقیم تهران، اعم از سیاسی، نظامی، فرهنگی و حتی کلیسایی بود با این محتوا که شما به چه حق و بر طبق کدام منشور و قانون یا موازین بین‌المللی و انسانی و مسیحیت به کشور ما آمده، با شاه و خائینی که شایستگی و نمایندگی از طرف ملت ندارند، قرارداد بسته‌اید؟ و مصدق را که منتخب و محبوب مردم است ساقط کرده‌اید؟ ...

بعد از پنج شش ماه، پاسخ سنجیده و مطالعه شده‌ای به این نامه، به آدرس آقای الهیار صالح فرستادند که معلوم بوده در وزارت خارجه آمریکا تهیه شده است. نوشته بودند ما حرف شما را می‌فهمیم ولی گروه متشکل و افراد شاخص مقبول عام را پیدا نمی‌کنیم که به جای شاه با آنها تفاهم کنیم.

نامه‌ی سومی هم برای - به قول آقای دکتر سنجابی خارجیان دشمن ایران - به عنوان نهر و نخست‌وزیر هندوستان فرستادیم که به دعوت دولت به ایران آمده بود. در آن نامه به نهر و از طرف مردم ایران خوش آیند گفته و اضافه کرده بودیم کسانی که از او دعوت کرده‌اند و با او مذاکره می‌کنند کم‌ترین نمایندگی و حقی از طرف ملت ایران نداشته، کودتاچیان خائن دست‌نشانده‌ی بیگانگان هستند.

در برنامه‌ی نخست‌وزیر هند سه سخنرانی گنجانیده شده بود؛ در سخنرانی دوم که گویا در دانشکده ادبیات برگزار شد، نهر و در اثر تذکرات آن نامه، صحبت خود را روی آزادی و حقوق ملت‌ها برد و نتیجه‌اش این شد که سخنرانی سوم او موقوف گردید و او هم سفر خود را نیمه‌کاره رها کرد.

روابط ما با خارجی‌ها که با القانات آقای دکتر سنجابی، دست‌آویزی برای تبلیغات هیأت حاکمه و بازجویان اطلاعاتی شده است از این قبیل‌ها بود.

در زمینه‌ی آن بخشنامه‌ی عمومی برای اشغالگران آمریکایی، با یکی از اعضای جوان سفارتخانه گاه به گاه تماس‌هایی گرفته و بحث و جدال‌هایی رد و بدل می‌شد و واسط این ملاقات و بحث‌ها که با مهارت تمام آنها را انجام می‌داد و همیشه طلبکار می‌شد، جوان دانشجویی با نام بعدی مهندس امیر انتظام بود. دنباله‌ی آن بحث و تحلیل‌ها به تألیف کتاب «Nationalism in Iran» کشیده و در آن کتاب که انتشار ترجمه‌اش را ساواک مانع گردید، نویسنده به دیپلمات‌ها و هموطنانش فهمانده بود که در ایران، خصوصاً در قشرهای تحصیل‌کرده جوان، روح ملی و

وفاداری برای آزادی و استقلال قوی می‌باشد؛ در حالی که شاه و رجال حاکم طرفدار ندارند. این نویسنده بعدها نیز در هر رهگذر و کنفرانس‌هایی که تشکیل می‌شده، غالباً به عنوان معرف و مدافع حقوق ایران حرف زده است.

نهضت مقاومت ملی نگارنده و ناشر این نامه‌های خارجی، بانی یک نامه داخلی سرگشاده هم گردید که در حقیقت سرآغاز و افتتاح کننده‌ی مبارزات ملی ایران بعد از خاموشی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود و طنین و تبعات وسیعی پیدا کرد. نامه به عنوان مجالس شورا و سنا صادر شده و محتوای آن اعتراض مستدل به قرارداد کنسرسیوم نفت بود و با امضای قریب ۷۰ نفر از رجال و شخصیت‌های قشرهای مختلف مملکت منتشر شد، از قبیل استاد علی‌اکبر دهخدا که مورد تعرض و توهین مأموران فرماندار قرار گرفت، حاجی سیدرضا فیروزآبادی، مهندس شقاقی اولین مدیرکل راه‌آهن ایران، چهار پنج نفر از تجار و کسبه‌ی بازار، دوازده نفر استاد دانشگاه - که بعداً همه‌ی آنها از طرف فرمانداری نظامی احضار و بازجویی شدند و به دستور زاهدی از طرف کفیل وزارت فرهنگ، علی‌رغم استنکاف دکتر سیاسی رئیس دانشگاه از دانشگاه اخراج شدند، ده دوازده نفر از کارمندان سرشناس دولت و معدودی از احزاب و افراد متفرقه. البته نامه به امضای وزرای دولت مصدق و فراکسیون مجلس که در بازداشت، تبعید یا اختفا به سر می‌بردند، نرسیده بود.

\* \* \*

راجع به ارتباطات بعدی ما در دوران نهضت آزادی و کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر با طرفداران دموکراسی و حقوق بشر خارجی که کم و بیش مخالف شاه و دخالت‌های بیگانگان در ایران بودند، آقای دکتر یزدی توضیحات مفصل و مستند داده‌اند و لزوم تکرار ندارد ولی شاید لازم باشد به یک مطلب اصولی که آقای دکتر سنجابی عنوان نموده و خلط مبحث شده است اشاره‌ای بنمایم تا سند و بهانه‌ای برای آزار بازداشت شدگان سیاسی داده نشود و همچنین سد راه و مانع اقدام برای افراد جوان و گروه‌های سیاسی طرفدار آزادی و استقلال کشور پیش نیاید.

آقای دکتر سنجابی چند بار به ضرس قاطع گفته و به گفتار دکتر مصدق استناد کرده‌اند که هرگونه ارتباط با خارجیان از طرف احزاب و شخصیت‌های غیردولتی، کار خلاف قاعده و خیانت به کشور است. علاوه بر آنکه نمی‌دانم آیا مرحوم دکتر

مصدق که نسبت به نهضت آزادی و مؤسسين آن اعتماد و تأييد فراوان داشت، چنين حرفی به صورت قاطع و کلی زده و هر نوع تماس با خارجی را تحریم کرده باشد یا خیر؛ ولی باید بگویم، اولاً ارتباط داریم تا ارتباط؛ ثانیاً خارجی داریم تا خارجی؛ ثالثاً در دنیای سراسر مرتبط و مؤثر دولت‌ها و ملت‌ها با یکدیگر که افکار عمومی و اطلاعات مردمی نقش اصلی را بازی می‌کند، یک حزب سیاسی برنامه‌دار که خود را موقت و بازیگر ندانسته و می‌خواهد با آگاهی و توانایی دوراندیشانه به ملت و میهنش خدمت نماید، آیا می‌تواند برای فرار از تهمت خارجی پرستی، خود را برکنار از جریان‌ها و بی‌ارتباط با مردم و مقامات دنیا بگیرد؟ آیا در مبارزات بیش از یک قرن هندی‌ها با انگلستان، الجزایری‌ها با فرانسوی‌ها و غیر آنها، رهبران پیروزمند آنها نیز حالت احتیاط و قهر را در پیش گرفتند؟ و هیچ انگلیسی یا فرانسوی نیز طرفدار حرکت آنها و خدمت‌گزار برای کسب آزادی‌شان نشد؟ رابعاً وقتی مابین هیأت حاکمه‌ی ظالم و خائن و همسایه‌ی بیگانه‌ی غاصب، رابطه‌ی اطاعت و حمایت برقرار شده باشد، آیا یکی از راه‌های شکستن چنین پیوند و پشتیبانی نمی‌تواند روشنگری و راهنمایی‌های عناصر ملی و میهن‌دوست باشد و احیاناً آگاهی‌رساندن و برحذر داشتن قدرت خارجی از حمایت بی‌دریغ هیأت حاکمه غاصب و فاسد؟ خامساً خود آقای دکتر سنجابی، رئیس هیأت اجرایی جبهه ملی، و همکاران جبهه‌ای ایشان، با عناصر خارجی اعم از انگلیس و روس و آمریکا تماس و ارتباط و تبادل اطلاعات نداشته‌اند؟ اسناد منتشر شده لانه جاسوسی - اگر آنها را قابل اعتماد بدانیم - چندین گزارش محرمانه از ملاقات و مذاکرات ایشان و انتقال اطلاعات شخصی و حزبی و دولتی با مأمورین ویژه‌ی سفارت آمریکا در بردارد که نمی‌گویم خیانت است. حرف‌های بدی هم زده‌اند ولی بالاخره ملاقات خصوصی غیرعلنی با خارجیان بوده است. آیا ضمن اولین مصاحبه و معرفی «کمیته ایرانی دفاع از آزادی حقوق بشر» چنین نفرموده بودند که:

«کمیته با جمیع مؤسسات ملی و بین‌المللی که از آرمان حقوق بشر و صیانت حقوق طبیعی و قانونی افراد حمایت دارند، همکاری خواهد نمود و از کمک‌های فکری و عملی آنان برخوردار خواهد شد»؟

در هر حال نهضت مقاومت ملی و نهضت آزادی نه ارتباط مستمر و منظم با سیاستمداران بیگانه در داخل و خارج ایران داشته و نه در روابطشان از حدود آشنایی



رسمی و علنی خارج گردید، عمل جاسوسی یا مزدوری و خدمت‌گزاری انجام داده‌اند. نه تنها جاسوسی و خیانت صورت نگرفته است بلکه به فضل خدا خدمات عمده‌ای به سود مبارزات ملی و مبارزین در جهت پیروزی انقلاب انجام شده است.

## ۲- نهضت آزادی و جبهه ملی

راجع به تأسیس جبهه ملی و نهضت آزادی ایران و همکاری و روابط نهضت آزادی با جبهه ملی و نقش هر کدام، نشریات و کتاب‌های متعدد انتشار یافته و قضایا به قدر کافی روشن شده است. از آن جمله می‌توان از «اسناد نهضت مقاومت ملی» و «اسناد نهضت آزادی» و مخصوصاً از دو جلد کتاب ارزنده «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران» نگارش سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران، ۱۳۷۱ نام برد. به یقین در جبهه ملی اول، که تأسیس و رهبری آن با مرحوم دکتر مصدق بود و توفیق تصویب قانون ملی شدن نفت و اجرای آن را یافت، نهضت آزادی و پایه‌گذاران آن حضور و نقشی نداشته‌اند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و به زندان افتادن و محاکمه و محکومیت رهبر بزرگ نهضت ملی و عده‌ای از همکاران ایشان و سپس تبعید و اختفای تعدادی دیگر، جبهه ملی عملاً دچار تعطیل و تغییر فعالیت شد. «نهضت مقاومت ملی» که بلافاصله پس از کودتا به همت و فداکاری فرزندان گمنام به راه افتاد و بلافاصله شخصیت‌هایی از جبهه ملی و فراکسیون مجلس را که آزاد بودند و آماده برای همکاری و سرپرستی، دعوت به عضویت نمود. تأسیس‌کنندگان نهضت مقاومت و شورای مرکزی آن از ترکیب مختلط و متحدی از قشرهای مختلف ملت تشکیل شده بود: بازاری، دانشگاهی، دانشجو، روحانی، اصناف و حزب‌های موجود. پایه‌گذاران بعدی نهضت آزادی نیز از میان همین افراد بودند.

نهضت مقاومت ملی که خود را مدافع مصدق و نهضت ملی ایران و ادامه‌دهنده‌ی راه مصدق و جبهه ملی می‌دانست مبتکر و مقدم در یک سلسله عملیات مؤثر و مهم گردید؛ از جمله: انتشار روزنامه‌های «راه مصدق» و «مکتب مصدق»؛ ارسال نامه‌های متعدد به مقامات و نمایندگان کشورهای خارج که به ایران می‌آمدند و بی‌خبر از ماهیت دولت کودتا و حرکت ملت ایران بودند؛ و اجرای تبلیغات و دادن سامان و سازمان به نهضت ملی در تهران و شهرستان‌ها در میان قشرهای مختلف مردم، مخصوصاً جوانان و دانشجویان. در این میان، سران نهضت و جبهه ملی نیز که آزاد می‌شدند با آن همکاری می‌کردند؛ مانند اللهیار صالح، دکتر معظمی، مهندس

رضوی و جناح روحانی فراکسیون نهضت ملی. مرحوم دکتر مصدق به وسیله مرحوم مهندس رضوی سلام لطف و پیام برای بنده فرستاده بودند که شما با سیستم و سازمان دادن به افکار و برنامه‌ها کاری را انجام دادید که ما فرصت آن را نکرده بودیم.

جبهه ملی عملاً جای خود را به نهضت مقاومت داد. احزاب سیاسی ملی (یا به قول خودشان نیرو)، خصوصاً حزب ایران، وارد و عهده‌دار وظایف عمده‌ای در نهضت مقاومت ملی شدند. طبیعی بود که دولت کودتا به اختناق و آزار پردازد و دامنه‌ی فعالیت‌های ما را، ماه به ماه، تنگ‌تر کند. در همین اثنا، اعضای از شورای مرکزی که از حزب ایران بودند بلامقدمه جا خالی کردند، که ظاهراً بی‌ارتباط با اعلامیه‌ی تأییدی آقای اللهیار صالح از «دکترین آیزنهاور» و تصمیم حزب به تعدیل سیاست خود در برابر دولت و آمریکاییان نبود. به تبع حزب ایران، دو حزب دیگر نیز کناره‌گیری کردند. ایرادشان یکی این بود که نهضت مقاومت ملی و نهضت ملی را نیروها باید اداره کنند؛ نیروهایی که در جمع ملت ایران و قشرهای وسیع گوناگون آن حکم بی‌نهایت کوچک را داشتند. دیگر آنکه مایل نبودند لبه‌ی تیز حمله روی شاه و تکیه‌ی عمده روی مصدق باشد، تا همکاری و فعالیت امکان‌پذیر گردد. تصمیم و تفرقه‌ی فوق از یک سو، و فشارها و دستگیری‌های فرمانداری نظامی از سوی دیگر، باعث شد که نهضت مقاومت ملی پس از سه سال فعالیت مؤثر و نسبتاً وسیع، حالت محدود و خفیف پیدا کند.

سیاست‌های خارجی، به‌ویژه آمریکا که از کودتا و حمایت شاه طرف چندان نبسته بود و مقاومت ملت را نیز چنین مؤثر نشناخته بود، در قالب برنامه‌های بین‌المللی خود رقابت با شوروی نغمه آزادی و حقوق بشر را ساز کرده، از شاه و دولت خواستند انتخاب آزاد برقرار سازد. وعده‌ی آزادی انتخابات از طرف دولت - با همه‌ی بی‌اعتمادی و بدگمانی که به آن وجود داشت - باعث شد حرکت جدیدی در ادامه یا احیای نهضت ملی ایجاد گردد؛ حرکتی که منجر به تشکیل جبهه ملی دوم شد.

جریان واقع یا تاریخچه‌ی قضیه - آن‌طور که حافظه‌ام حکایت می‌کند - چنین بود: یک بعد از ظهری در اوایل تابستان ۱۳۳۹، با گرفتن وقت قبلی و پس از شور و تصمیم‌گیری با جمع دوستان، به اتفاق آقایان رادنیای، دکتر یزدی و شاید نزیه به منزل آقای اللهیار صالح رفتیم. موضوع آزادی انتخابات را مطرح کرده، پیشنهاد نمودیم

اینکه دولت وعده‌ی انتخابات آزاد و آزادی احزاب و گروه‌ها را می‌دهد و انتخابات مجلس همیشه فرصت مناسبی برای مبارزه و مطالبه‌ی خواسته‌های ملت بوده است، وزیران و همکاران سابق دکتر مصدق و شخصیت‌های سرشناس هیأتی را از میان خود برای شرکت در انتخابات مجلس دوره بیستم تعیین نمایند و رسماً وارد کار بشویم. این پیشنهاد با سردی رو به رو شد ولی تدریجاً با پی‌گیری‌ها و مشورت ایشان با دوستان از جمله سید باقرخان کاظمی به پذیرش و استقبال گرایید. از همان آغاز کار، برنامه و هدف، تعیین کاندیدا و دعوت مردم به شرکت در انتخابات بود، ولی کمتر کسی جدی‌بودن و به‌جایی‌رسیدن انتخابات را باور می‌کرد. با پیش‌کشیدن انتخابات مجلس و فعالیت‌های مربوطه، امید همگان بر آن بود که به گونه‌ای جبهه ملی و مبارزات عمومی علنی راه بیفتند؛ همین‌طور هم شد. نتیجه‌ی ملموسی که پس از تعیین کمیته مرکزی انتخابات و حوزه‌ها و شعبه‌ها گرفته شد و به دنبال آن اعلامیه‌ها و گردهمایی‌های فخرآباد- در زمین متعلق به شرکت یاد یا گروه یادگاری استادان کمیته دانشگاه نهضت مقاومت ملی- و سازماندهی‌ها، جبهه ملی دوم در مرداد ۱۳۳۹ تأسیس گردید. در تمام این جریان‌ها نقش اصلی را پایه‌گذاران نهضت مقاومت ملی و تأسیس‌کنندگان بعدی نهضت آزادی به عهده داشتند. اگر بعضی افراد ما روی پاره‌ای اختلافات یا رقابت‌ها و حسادت‌ها، نامقبول شناخته می‌شدند، از مقوله‌ی رد شدن یا اخراج و استعفا نبود و طالقانی، دکتر سحابی و بازرگان را روی «صدقه سری» در جمع خود جا نداده بودند.

نهضت آزادی ایران که در سال ۱۳۴۰ به وجود آمد، جدا شده از جبهه ملی دوم و مخالف و مخرب آن نبود؛ جزیی بود از ملی‌یون مبارز ایران و جبهه ملی و از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن. ما می‌خواستیم مانند احزاب و گروه‌های دیگر عضو جبهه ملی بوده، حالت متفرق انفرادی نداشته باشیم؛ بلکه با احراز هویت حزبی، عنوان کردن علنی ایدئولوژی اسلامی و با هدف آزادی‌خواهی به تشریک مساعی و خدمت دسته‌جمعی پردازیم. اسلام و آزادی نه منافات با مرام و مقاصد جبهه ملی و راه مصدق داشت، نه عمل منافقانه محسوب می‌شد و نه یک پدیده‌ی استثنایی جدای از اکثریت جامعه‌ی دیندار ایرانی بود که قشرهای وسیع آن همیشه بار عمده‌ی مبارزات و محرومیت‌ها را بی‌نام و نشان به‌دوش کشیده بودند؛ در انقلاب مشروطیت، سقوط رضاشاه، ملی شدن نفت، نهضت مقاومت و بعداً در تدارکات ضد استبدادی

۲۰۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان و آزادی خواهی و استقلال طلبی انقلاب فراگیر ۱۳۵۷. به قول سعدی: «ما یار شاطر بودیم نه بار خاطر».

نامه‌ای که آقای دکتر [کریم سنجابی] در کتاب خاطرات خود و در درددل‌هایی با سفارت آمریکا آورده و گفته‌اند، نشان دورویی نهضت آزادی بوده و عامل طرد یا تردیدشان در جبهه ملی شده است، یک مشروحه‌ی شخصی با سه امضای مستعار بوده که بدون طرح و تصویب در هیأت مرکزی نهضت صادر شده است. با یک تجزیه و تحلیل آموزنده‌ای لحن تلخ و تند داشت و عمل خلاف انضباط محسوب می‌شد. ولی برخلاف فرمایش ایشان نسبت خیانت به کسی نداده بودند.

### ۳- کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

جناب دکتر سنجابی اندیشه و عمل تأسیس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را که طبعاً مرتبط با کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل متحد می‌شد، به خودشان نسبت دادند. شاید چنین نقشه‌ای برخلاف اعتقاد درونی که هرگونه ارتباط با مقامات و مؤسسات خارجی را خیانت می‌دانند، در خلوت شخصی یا در جمع دوستان از خیالشان گذشته باشد، ولی آنچه عملاً واقع شده است، این ابتکار از طرف آقای فتح‌الله بنی‌صدر در یک دعوت به ناهار در منزل شخصی عنوان گردید.

انعقاد این مجلس و ترکیب دعوت‌شدگان، بنا به شیوه‌ی دموکراتیک و ملی - که ما همیشه داشته‌ایم و نمی‌خواستیم برنامه‌های مبارزه و دفاع ملت جنبه‌ی اختصاصی پیدا کند یا محدود به چند حزب و رهبران‌شان گردد، ترکیبی بود از افراد و افکار مختلف ملی و اسلامی، سیاسی، بازاری و حتی روحانی، دانشگاهی، فرهنگی، افسران بازنشسته و احیاناً کاسب و کارگر... فکر تأسیس یک کمیته‌ی ملی دفاع از آزادی که مستقل ولی مرتبط و بهره‌مند از یک جو تازه و جریان زنده‌ی مهم بین‌المللی مورد قبول طرفداران آزادی و استقلال باشد، فکر به موقع و مؤثری تلقی می‌شد و به زودی کارآیی و بی‌زیانی آن ظاهر گردید و یکی از مقدمات و عوامل پیروزی انقلاب به شمار می‌رفت. از آقایان دکتر سنجابی و دکتر صدیقی نیز دعوت به عمل آمده بود. پس از تدوین اساسنامه و انتخاب آقای دکتر سنجابی به ریاست موقت، اولین جلسه رسمی برای افتتاح کمیته و اعلام تأسیس آن به خبرنگاران داخلی و خارجی را در منزل آقای دکتر سنجابی تشکیل دادیم. هیأت اجرایی کمیته، با توجه

به وخامت اوضاع و سرسختی شاه و اطرافیانش اصرار داشتند که هر چه زودتر و جدی‌تر و تا تنور حقوق بشر داغ است، دست به کار شده، روی دولت و مخصوصاً شاه فشار بیاوریم. و چون آقای دکتر در این زمینه سلیقه و رویه‌ی دیگری داشتند، در انتخاب قطعی رئیس کمیته شخص دیگری نامزد و برگزیده شد.

با تشکیل رسمی کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر ایران و اعلام آن به محافل بین‌المللی، با ارسال رونوشت نامه‌هایی که به منظور رفع آزار به زندانیان و رعایت آزادی و مقررات قانونی در کشور برای مقامات دولتی و قضایی صادر می‌شد، جهت کمیسیون حقوق بشر و مخصوصاً با اجاره کردن یک دفتر برای کمیته در خیابان دکتر شریعتی، جهت مراجعات مردم و فعالیت‌های اداری، توانستیم حداکثر استفاده ممکن از جو سیاسی موجود را بنماییم، و بسیاری از موانع و مشکلات سر راه نجات ملت از اسارت و حاکمیت را بر طرف ساخته، به سود کشور و مبارزین ملی و روحانی گام‌های مؤثری برداریم؛ حتی همکاری و پشتیبانی محافل و شخصیت‌های طرفدار آزادی و عدالت خارجی را معطوف ایران بنماییم.

از جمله این شخصیت‌ها آقای ویلیام باتلر، نماینده و شاید رئیس انجمن حقوق‌دانان مسیحی طرفدار حقوق بشر آمریکا بود که ذکر آن در کتاب خاطرات آقای دکتر به میان آمده است. بنده و سایر دوستانی که آقای باتلر برای دیدار و صحبت با آنان به ایران آمده بود، مثل آقای سنجابی، آشنایی و ارتباط قبلی با ایشان نداشتیم. یک شبی آقای باتلر از فرودگاه تهران به آقای دکتر لاهیجی - وکیل دعاوی و از اعضای کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، و از مبارزین ملی - تلفن کرده و می‌گوید در رابطه با کمیسیون حقوق بشر آمده و از شاه ایران اجازه و امکانات گرفته، می‌خواهم افرادی از مخالفین را ملاقات کنم، و حالا از شما می‌خواهم ترتیب ملاقات من را با کسانی که اسم‌هایشان را می‌گویم - که غالباً یا تماماً در کمیته حقوق بشر بودند - بدهید. دربار هم برای این کار یک ماشین در اختیارم گذارده است. آقای دکتر لاهیجی بلافاصله یا فردای آن روز به بنده تلفن کردند و ترتیب این کار را دادیم. حال اگر فرستاده حقوق بشر خود توجه بیشتر به من داشته و علی‌رغم رئیس بودن به آقای دکتر سنجابی عنایت چندان نکرده است یا به نقل قولی از مهندس مراغه‌ای، در محافل حقوق بشری در آمریکا نام بنده بیش از نام ایشان به زبان‌ها می‌آمده، نه تقصیر من است و دخترم - که مترجم بود - و نه دلیل

زد و بند قبلی نهضتی‌ها با آمریکایی‌ها. قاعدتاً آنها در جریان نظریه قاطع نهضت آزادی علیه استبداد و شاه بوده‌اند. چه بسا صحبت بنده با تلویزیون بلژیک را هم که در همه‌ی اروپا و آمریکا پخش شده بود و گفته بودم: «در ایران تا شاه هست آزادی نیست»، شنیده بوده‌اند ولی از آقای دکتر سنجابی و آقایان دیگر جبهه ملی چنین قدمت و قاطعیت را سراغ نداشتند.

در کتاب خاطرات آقای دکتر سنجابی یک داستان ناقص یا نیمه‌درست دیگری هم آمده است که پیش‌درآمد همکاری‌ها و فعالیت‌های حقوق بشر و به گونه‌ای سرآغاز یا سرفصل نهضت عمومی ملت برای سرنگونی استبداد و انقلاب ۱۳۵۷ ایران بود. منظورم نامه یا اعلامیه‌ای است که با سه امضای آقایان دکتر بختیار، داریوش فروهر و دکتر کریم سنجابی صادر گردید و نهضتی‌ها و بنده از امضای آن به دلیل گروه‌گرایی استکفاف کرده بودیم؛ ضمن آنکه نامه ابتکار آقایان و انشای بنده بوده است.

آن نامه گویای نارضایتی عمومی و مقصر شناختن سلطنت بود و بسیار مهم و پرطنین، تا آنجا که روزنامه لوموند فرانسه در پاریس نوشت:

#### Une lettre qui fait doté dans l'histoire de l'Iran

(یک نامه‌ی سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران) و آقای نزیه، نام عمل آقایان را یک «غصب سیاسی» و یک «دزدی ادبی» گذارده و بسیار رنجیده خاطر بود.

افسوس که حاجی سیدرضا زنجانی به رحمت ایزدی رفته و حضور ندارند تا شهادت بدهند که در روایت داستان، فاعل‌های دو عمل ابتکار و استکفاف، جا به جا شده است و مأموریت بازرگان نه تحریرنامه، بلکه تعدیل آن بوده تا قابل هضم آقایان و جمع‌کننده‌ی امضاها‌ی دیگران باشد؛ فکر می‌کنم جلسه‌ای که در باغ آقای شاه‌حسینی در آن ایام با مرحوم دکتر صدیقی داشتیم نیز در همین زمینه بوده است.

نظر نهضت برای امضاها‌ی متعدد و متفرق، مثل همیشه، این بود که ندای آزادی‌خواهی و حرکت ضد اسارت و استبداد تنها از ناحیه‌ی تعداد اندک ما نبوده، نشان‌دهنده‌ی واقعیت عظیم و جدید فراگیر باشد؛ نه آنکه طبق تصور دکتر بختیار اعلام‌کننده و تدارک‌گر، رهبری پیشگامان در قالب خودشان و دو سه نفری از ما باشد. اعتراض آقایان طالقانی، دکتر سحابی و نزیه و بنده به آن نوع امضا و ارسال نامه، علی‌رغم آنکه خود تهیه‌کننده و عرضه‌کننده و اصرار‌کننده‌ی آن بودیم، علاقه‌ای بود که به اعلام و تقویت حرکت همگانی واقعاً ملی و عدم دردست‌گرفتن رهبری آن داشتیم.

درباره خاطرات دکتر سنجابی \_\_\_\_\_ ۲۰۳

بعدها مرحوم مهندس حسینی در یک بیان گالایه آمیز اعتراض کرده بود که تو گفته‌ای حزب ایرانی‌ها لیاقت رهبری ملت را ندارند، در صورتی که من گفته بودم جو و جامعه، چنان تحول یافته است که جوانان و مردم ایران قدیمی‌های امثال شما و ما را قبول ندارند و خواسته‌های تازه‌ای دارند...

#### ۴- شورای انقلاب و دولت موقت

برای آنکه ذکر خیر و دعای رحمتی به یاد شهید مطهری نویسنده‌ی کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» و اعتراض‌کننده به «اسلام انقلابی» (به جای انقلاب اسلامی) شده باشد، خاطره‌ای از آن مرحوم را ضمیمه‌ی کتاب خاطرات آقای دکتر سنجابی می‌نمایم. آیت‌الله خمینی قبل از مراجعت به ایران و پس از تصمیم گرفتن به تشکیل شورای انقلاب، به نزدیک‌ترین و مورد اعتمادترین یاران و شاگردان خود، یعنی مطهری، مأموریت داده بود در منزل خودش از تک تک نامزدهای تعیین شده برای شورای انقلاب دعوت کرده، پس از طرح مطلب و تذکر اینکه قضیه باید فعلاً مستور



برخی از اعضای اولیه دولت موقت

از راست به چپ آقایان: مهندس مصطفی کتیرایی، داریوش فروهر، دکتر کاظم سامی،  
دکتر احمد صدر حاج سیدجوادی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر کریم سنجابی،  
مهندس علی اکبر معین فر، مهندس یوسف طاهری قزوینی

۲۰۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان

بماند، اگر در طرف آمادگی و تعهد لازم را دید، وظایف شورا را بیان کرده و از او برای همکاری و عضویت در شورا دعوت نماید. نوبت که به آقای دکتر سنجابی می‌رسد، می‌پرسند شورای انقلاب از چه کسانی تشکیل می‌شود؟ آقای مطهری می‌گوید، اگر شما قول همکاری دادید و شرایط لازم را تعهد کردید، نام آنها را ذکر خواهم کرد. دکتر سؤال می‌کند، آیا مهندس بازرگان هم هست؟ چون جواب مثبت می‌شود، می‌گوید، من با بازرگان نمی‌توانم کار کنم. مرحوم مطهری تعجب کرده و می‌گوید، بازرگان خود شما را معرفی و توصیه کرده است و حال شما از او دوری می‌جوئید؟ ... آقای مطهری بیش از این چیزی به من نگفت و نپرسیدم که دنباله‌ی صحبت طرفین و توصیه ایشان چه شد ...

چنین بود داستان کاندیدا شدن و عضو شدن آقای دکتر سنجابی در شورای انقلاب. شورای انقلابی که می‌بایستی جریان انقلاب و انتقال حکومت استبداد پهلوی به جمهوری دموکراتیک اسلامی - بنا به عبارت اساسنامه‌ی شورای انقلاب و اصرار مرحوم دکتر بهشتی - را به عهده بگیرد.



از راست به چپ: آقایان دکتر سنجابی، دکتر یزدی، حاج سید احمد آفا خمینی و آیت‌الله پسندیده در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، فرودگاه مهرآباد، تهران

علت علاقه‌ی من به گنجاندن اسم آقای دکتر سنجابی در اسامی پیشنهادی برای شورای انقلاب، علاوه بر حسب آشنایی و سوابق مبارزاتی ایشان، تعقیب و تأییدی بود از توصیه‌ی رهبر انقلاب دایر بر اینکه افراد پیشنهادی اختصاص به نهضت آزادی نداشته، از گروه‌های مبارز دیگر هم، به شرط آنکه مردمان شرافت‌مند متدین بوده و



درباره خاطرات دکتر سنجابی \_\_\_\_\_ ۲۰۵

با دستگاہ شاه همکاری نکرده باشند، معرفی شوند. و نیز گفته بودند که خودتان و آقای دکتر یزدی را می‌شناسم و آقای دکتر سحابی و آقای صدرحاج سیدجوادی را که ارادت دارم، اشکالی ندارد. گفتم از این بابت خیالتان آسوده باشد. نظر آقای دکتر یزدی و بنده عیناً همین است و همیشه چنین بوده است. صورتی که خدمتتان خواهیم داد و با شرطی که گذاشته‌اید ناچار از میان مصدقی‌ها و گروه‌ها یا افرادی خواهد بود که با آنها آشنایی و همکاری داشته‌ایم. دو برابر آنچه در نظر است معرفی می‌نمائیم تا از بین آنها با مشورت دیگران کسانی را به عنوان مشاورین و معتمدین خود انتخاب نمایید؛ اعضای روحانی را نیز به عهده خودتان می‌گذاریم<sup>۱</sup>.



۲۹ بهمن ۱۳۵۷، حضور یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین در میان اعضای دولت موقت از راست به چپ آقایان: دکتر ابراهیم یزدی، دکتر سحابی، دکتر احمد صدر حاج‌سیدجوادی، یاسر عرفات، مهندس بازرگان، مهندس کتیرایی، دکتر سنجابی، داریوش فروهر و دکتر اردلان

به همین گونه بود در مورد انتخاب وزرا که خواسته بودند شرافت‌مند، درست‌کار و از مخالفین دستگاہ باشند. اگر مجموعه‌ی اعضای غیرمعمم شورای انقلاب و وزیران دولت موقت را در نظر بگیریم، فقط پنج نفر از نهضت آزادی بودند؛ بقیه از

---

۱. آن زمان صحبت از این نبود که تعداد نسبی علما در شورای انقلاب بیشتر از اصناف و تخصص‌های دیگر باشد. بعداً طوری ترتیب دادند که اکثریت با آقایان شد و رسم عقدی و صیغه‌ای برقرار گردید.

حزب ایران، جاما، افراد جبهه ملی، حزب ملت ایران، انجمن اسلامی مهندسين، افسران بازنشسته ملی و متفرقه برگزیده شده بودند.

علی‌رغم آنکه آقای دکتر سنجابی نمی‌خواستند همنشینی و همکاری دسته‌جمعی با ما در شورای انقلاب داشته باشند، من از دعوت ایشان برای شرکت در تشکیل اولین دولت جمهوری اسلامی کوتاهی نکردم و، اگر وزارت خارجه را که در هر دولتی از حساس‌ترین و مهم‌ترین پست‌هاست، به ایشان تکلیف کردم، اولاً روی علاقه و اعتماد بود و ثانیاً با توجه به تحصیلات و مشاغل و سوابق تدریسی و حزبی ایشان. درحالی‌که برای وزارت دادگستری، مرحوم دکتر مبشری از اعضای دیگر جبهه ملی با درجه‌ی دکترای حقوق از دانشگاه پاریس و بیش از چهل سال سابقه‌ی مبارزات و خدمات قضایی در وزارت عدلیه، از مستنطقی‌بدایت تا مستشاری دیوان کشور و بازرسی کل دادگستری، صلاحیت بیشتری از آقای دکتر سنجابی و آقای صدر حاج سیدجوادی داشت. اما متأسفانه آقای دکتر سنجابی از ابتدا دل به این کار ندادند و خودشان بودند که بنا به علل و ایرادها و اختلافاتی از پذیرفتن سفرای خارجی - به‌خصوص آمریکا و شوروی - و گره‌گشایی مسائل و معضلات ابتدای انقلاب، علی‌رغم اظهار و اصرار بنده، اکراه ورزیده و آنها را به نخست‌وزیر حواله می‌دادند؛ حتی در جلسات هیأت وزیران کمتر حضور به هم می‌رساندند.

در این زمینه، با توضیح و تفصیل‌هایی که در یادداشت‌های آقای دکتر یزدی آمده است، بحث بیشتری نمی‌کنم.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا

مهدی بازرگان

(امضاء)

۷۲/۸/۲۰





## یادی از طالقانی

### مفسر و بنیان‌گذار تفسیر نوین قرآن\*

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا

فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلْدُّ الْأَخْصَامِ.

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ

لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ.»<sup>۱</sup>

\* سخنرانی زنده یاد مهندس بازرگان به مناسبت پانزدهمین سال درگذشت آیت‌الله طالقانی در جلسه محفل دعای کمیل مورخ ۱۳۷۳/۶/۱۷ - سالروز جمعه‌ی سیاه، ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۷ و به خاک و خون غلطیدن و شهادت بسیاری از هم‌وطنان زن و مرد و پیر و جوان در میدان ژاله (میدان شهدای امروز) تهران، از زمین و هوا به دست نظامیان خائن شاه - در منزل آقای مهندس هاشم صباغیان که از نوار سخنرانی برداشت و ویرایش شده است. این اثر برای اولین بار در شماره ۱۵ مهرنامه مورخ شهریور ۱۳۹۰ چاپ و منتشر شده است. در این اثر آیه‌ای که در متن فاقد ترجمه بوده‌اند، ترجمه‌ی آن‌ها در زیرنویس ارائه شده و منبع آن نیز مشخص شده است (ب.ف.ب).

۱. بقره (۲) / ۲۰۴ تا ۲۰۷: بعضی از مردم [هستند که هر یک از آنان] گفتار [دلفریب]ش تو را به شگفت می‌آورد [و می‌خواهد با زبان بازی به متاعی] در زندگی دنیا [برسد] و خدا را بر [اثبات حسن] نیت خویش گواه می‌گیرد، در حالی که سخت‌ترین دشمنان است. و چون به حاکمیت برسد، تلاش می‌کند تا در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود کند؛ در حالی که خدا تبهکاری را دوست ندارد.

و چون به او تذکر داده شود که: از خدا پروا داشته باش! غرور و تکبر او را به گناه وادارد؛ آتش دوزخ شایسته اوست، که بسیار بد قرارگاهی است.

بعضی از مردم [هم هستند که] از جان خود در طلب خشنودی خدا می‌گذرند؛ و خدا به [چنین] بندگان رؤف است. (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

تکلیفی که به بنده شده این بود که برنامه مجلس امروز ادامه آن سه جلسه سخنرانی سابق راجع به «از خدا بودن قرآن»<sup>۱</sup> باشد. بعد هم دوستان سرپرست مجلس و محفل دعای کمیل و شخص آقای مهندس صباغیان - که خدا ایشان و خانواده شان را برای ما نگه بدارد و پدر و مادر و خودشان و خانمشان را قرین رحمت بفرماید - گفتند که چون مجلس امروز مصادف است با سالگرد مرحوم طالقانی، راجع به ایشان هم صحبت کن؛ گفتم، خوب؛ چند کلمه ای می گویم، گفتند، نه؛ چند کلمه نباشد، خیلی باشد و حتی اگر لازم شد، آن برنامه [از خدا بودن قرآن] به جلسه دیگری موکول شود. بنده هم فکر کردم از روی خاطراتم بگویم؛ اما آنقدر خاطرات از خدمات و آثار ایشان سراغ دارم که همان منظور آقای مهندس صباغیان عملی شد. منتهی دل خوشی من به این است که بالاخره صحبت از طالقانی - مستقیم و غیرمستقیم - صحبت از قرآن است. بنابراین حق قرآن، از بین نرفته، و منظور «از خدا بودن قرآن» هم در ضمن آن معلوم و مشخص می شود.

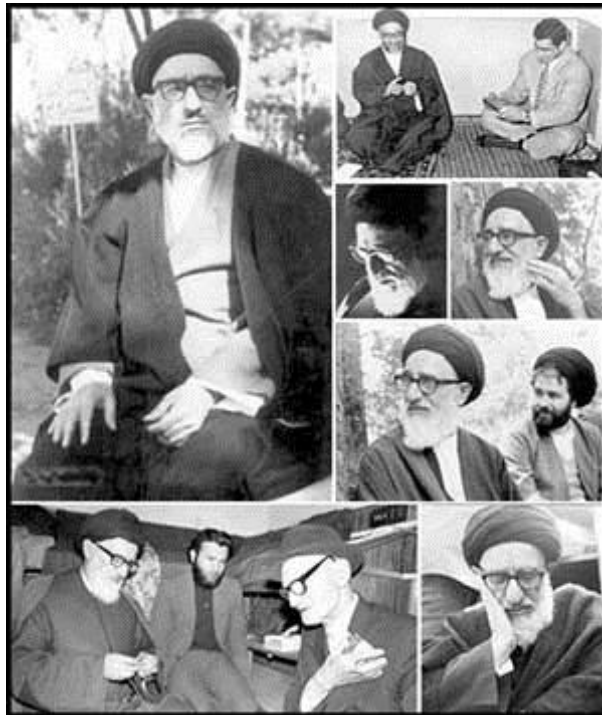
همان طور که آقای منصوریان هم تذکر دادند، این ایام و لیالی، مصادف است با سالگرد فوت ایشان [آیت الله طالقانی]. شش، هفت ماهی بیشتر از پیروزی انقلاب و باید بگویم پیروزی ۳۷ سال تفکر و تلاش خود طالقانی نگذشته بود که به یک صورت مرموزی در خانه پدر یکی از عروس هایشان دچار سکت قلبی شدند و نتیجتاً، بهت و حیرت و حسرت در ما دوستان و نزدیکان و همکارانشان و در تمام مردم به وجود آمد. استقبال و تجمع و تظاهراتی که در مراسم تشییع ایشان، و یا در روز دفن در بهشت زهرا صورت گرفت - آن طوری که شاهد بودیم و دیگران هم گفتند و نوشتند - در ایران بی سابقه بوده است. چنین تجمع و تظاهر و اشک و غصه ای بی نظیر بود، و این، با تظاهرات و تجمعات دیگر تفاوت داشت؛ کمترین تبلیغ و تحمیل و تصنعی در آن به وجود نیامده بود. صد درصد طبیعی و خواسته ی دل مردم و متناسب با حال و هوا و عواطف آنان بود. شاید در این شب بهترین هدیه ما برای آن مرحوم - که ان شاء الله مؤثر در مغفرت و نظر رحمت خدا بر او و ثواب خود ما باشد - فرستادن یک صلوات برای رسول اکرم، پیغمبر بزرگوار و خواندن یک فاتحه برای خود طالقانی است...

۱. «از خدا بودن قرآن» حاصل سه جلسه سخنرانی زنده یاد مهندس بازرگان در اردیبهشت و مرداد سال ۱۳۷۳ در محفل دعای کمیل است که از نوار صوتی برداشت و ویرایش شده، و هم اکنون در م.آ. (۲۹) قرار دارد که امید است به زودی با عنوان «در محفل دعای کمیل» چاپ و منتشر شود (ب.ف.ب.).

یادی از طالقانی، مفسر و بنیان‌گذار تفسیر نوین قرآن \_\_\_\_\_ ۲۱۱

البته به همین حد اکتفا نکرده، طبیعی است که در چنین شیئی برای یادبود، ذکرى هم از خصال و خدمات آن مرحوم کنیم که به این ترتیب نام و آثارش یعنی باقیات صالحاتش زنده بماند و بیشتر برای زنده‌ها مفید باشد که باز هم ثوابش نثار او خواهد بود.

شنیده‌ام که از حضرت صادق(ع) پرسیده‌اند، ما از کجا بفهمیم کسی که دارفانی را وداع کرده و مرده، پیش خدا آمرزیده است؟ فرمودند که اگر مردم در تشییع جنازه‌ی او و در فوت و از دست دادن او، خیلی متأثر و غمگین بودند، بدانید که او پیش خدا آمرزیده است. به این ترتیب، تأثیری که هنوز هم نسبت به آیت‌الله طالقانی ادامه دارد، نشانه آن است که ایشان آمرزیده و مشمول رحمت خداست.



آیت‌الله طالقانی

اجازه دهید که از پدر ایشان، مرحوم آقا سید ابوالحسن طالقانی هم یادی کنم که اتفاقاً با مرحوم پدرم آشنایی و همکاری داشت. وقتی آدم طالقانی را می‌دید، یک مقدار انعکاس و وراثت همان بزرگوار بود که اسمش به نوه‌اش یعنی فرزند ارشد مرحوم حاج سید محمود طالقانی داده شد. ایشان در مسجد قنات آباد نماز می‌خواند،

آن هم در بحبوحه‌ی قدرت پهلوی و خصومت پهلوی با روحانیت و روحانیون و با دین و این نوع مراسم. مسجد قنات آباد، مسجد نسبتاً کهنه و مندرسی بود؛ تاریک و فرشش حصیر و زیلو بود، حتی حصیرش بیشتر بود. ولی مرحوم پدرم بر مبنای آشنایی و سابقه‌ای که از مرحوم حاج سیدابوالحسن داشت، بعضی شب‌ها با آنکه فاصله‌اش هم با خانه ما زیاد بود به آنجا می‌رفت؛ من را هم می‌برد و من از آنجا با طالقانی [حاج سید محمود] آشنا شدم. آنچه می‌خواهم تذکر دهم، با خود طالقانی مشابهت دارد. در آن روزگاری که اصلاً تابوت را به دوش کشیدن و در کوچه بردن و مراسم ختم در خانه‌ها گذاشتن، غدقن بود و شهربانی جلوگیری می‌کرد، خبر فوت ایشان [آقا سیدابوالحسن طالقانی] این ور و آن ور، به بازار و همه جا رسید. جنازه‌ی او را بازاری‌ها و مردم از همان قنات آباد تا دروازه‌ی ری و حضرت عبدالعظیم به دوش بردند و پلیس‌ها و آژان‌ها جرأت اینکه جلوگیری کنند، نداشتند. بنابراین در مورد آیت‌الله طالقانی هم این مسئله پیش می‌آید که علت این محبوبیت و علت این علاقه و احترام مردم به او چه بوده است؟ امشب من می‌خواهم ضمن تذکر و تجلیل او، در مورد این مطلب بحث کنم.

مرحوم میلانی<sup>۱</sup> در مشهد - که گاهی وقت‌ها همراه دوستان انجمن اسلامی مهندسين به مشهد و خدمتشان می‌رفتیم - گاهی وقت‌ها و به مناسبتی - نه در باره‌ی طالقانی یا پدرش بلکه به مناسبت دیگری - این آیه را می‌خواند که در سوره‌ی مریم (۱۹) است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا.»<sup>۲</sup>

یعنی ایمان به خدا و عمل شایسته و عمل صحیح انجام دادن یعنی تنها مرد حرف و ادعا و تظاهر نبودن، باعث می‌شود که خداوند رحمان، برای فرد در دل مردم و در این دنیا «ود» و «وداد» و محبت و دوستی بگذارد. این را در سخنرانی‌های انجمن اسلامی مهندسين و جای دیگر هم مطرح کرده‌ام که یک کمپلکسی در قرآن هست مثل کمپلکس‌های شیمی، مثلاً سیانور که کربن و ازت است ولی طوری عمل می‌کند که گویا یک عنصر ساده است؛ این سه جمله «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی سه کلمه‌ی ایمان و عمل و عمل شایسته، مکرر در قرآن آمده است. به این

۱. منظور آیت‌الله سیدمحمد هادی میلانی، از مراجع تقلید که در مشهد مقدس اقامت داشتند (ب.ف.ب).

۲. مریم (۱۹) / ۹۶: خدای رحمان مؤمنان نیکوکار را محبوب [همه] می‌گرداند.  
(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)



یادی از طالقانی، مفسر و بنیان‌گذار تفسیر نوین قرآن \_\_\_\_\_ ۲۱۳

نکته هم مرحوم طالقانی در تفسیرش خیلی تکیه و توجه داشت. این سه شرط که جمع شود- البته تقوا هم در جای دیگر اضافه می‌شود- این کلید در بهشت می‌شود و خیلی مورد علاقه است. هر جا که این آیه- یعنی این سه کلمه، این کمپلکس سه فاکتوری- آمده است، بیشتر برای آخرت است؛ این آیه ناظر به مردم و این دنیاست. در یکی از نشریات نهضت- در ابتدای دهه‌ی ۶۰- در پاسخ به یک اظهاری که رهبر فقید انقلاب کرده بودند؛ در دفاع از روحانیت و متهم ساختن و بدگفتن به خارجی‌ها- آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و سایرین- گفته بودند که آنها تمام مساعی‌شان در لقاء بدی و دشمنی و ایجاد خصومت و نفرت در میان مردم علیه روحانیت بوده است، از جمله همین چیزی که خیلی متداول و معمول بود که راننده‌ها- راننده‌های اتوبوس- میل نداشتند که آخوند سوار کنند و می‌گفتند آخوند که بیاید ماشین پنجر می‌شود. این مطلب را هم ایشان ذکر کردند؛ منتها تقصیر را به گردن خارجی‌ها انداختند که آنها باعث شده‌اند که روحانیت پیش مردم بدنام شود. ما در آن اعلامیه توضیح دادیم که نه، این وضع مربوط به خارجی‌ها نیست بلکه مربوط به خودشان است؛ اگر در میان مردم علاقه به روحانیت کم شده است یا مثلاً سوارشان نمی‌کنند، این مربوط به عمل خودشان است و یک امر داخلی است و الا چرا طالقانی و مطهری پیش همه- حتی فکلی‌ها و غیرمقدسین هم- محبوب و محترم هستند؟ پس علت، چیز دیگری است؛ علت این است که مطهری و طالقانی و امثال آنها طور دیگری بودند؛ مردم هم نسبت به آنها هیچ بدبینی و بدگویی نداشتند، و دوست‌شان هم دارند و نقش بزرگی هم در این انقلاب بازی کردند. دلایل و عوامل یا مظاهر این جاذبه که باید بگوییم «جذب و انجذاب»، چون دو طرفه و دو جانبه است، متعدد و خیلی زیاد است. من امشب می‌خواهم در مورد دو تا از آنها صحبت کنم، یعنی دو خصلت، دو خصوصیت یا دو ویژگی- دکتر [ابراهیم] یزدی بیشتر این کلمه ویژگی را به کار می‌برد و جایش خالی است- آیت‌الله طالقانی. البته در ابتدا بین خود ما و بعد در بین همین دو اثر یعنی همین دو عامل، عین خود ما بود؛ ما به طرف او رفتیم و او به طرف ما آمد و همکاری کرد و بعد هم بین مردم و جامعه ایرانی. وقتی «ما» می‌گوییم، برای «ما» عذر هم می‌خواهم که یک قدری خودگویی و خودبینی می‌کنم؛ منظورم در مرحله اول خود شخص حقیر هستم که ایشان در دادگاه نظامی، گفته بود که همکاری من- یعنی خودش- با فلان کس [مهندس بازرگان]، همکاری خانوادگی

است. ارث از پدرانمان است، که دوستان نزدیکمان و در رأس آنها دکتر سحابی را بیاوریم؛ دفعه اول ما بودیم که این آشنایی و ارتباط را پیدا کردیم و علاقه‌مند و مجذوب ایشان شدیم؛ ایشان هم به طرف ما کشیده شد و ما بودیم که طالقانی را به دانشگاه و جمع‌های روشنفکری و جوانان وارد کردیم. در این «ما» که می‌گوییم، در مرحله دوم، بعضی از دانشجویان متدین دانشکده فنی و دانشکده‌های دیگر هم بودند. آشنایی ما هم از مسجد منشورالسلطان، شروع شد.

مسجد منشورالسلطان در انتهای خیابان سپه [خیابان امام خمینی فعلی]، نزدیک باغ‌شاه قرار داشت و اولین پایگاه طالقانی در مسجد، همان مسجد منشورالسلطان بود؛ آنها هم بعداً مشتری‌های پر و پا قرص مسجد هدایت شدند و روشنفکران آن زمان - یعنی جوانان و دانشجویان - را به همراه آوردند. در مرحله سوم - به لحاظ زمان - وقتی می‌گوییم ما، منظور نقشی است که پایه‌گذاران نهضت آزادی با طالقانی از مسجد هدایت و جاهای دیگر استفاده می‌کردند و بعد هم ایشان را وارد سیاست و فعالیت و مبارزه سیاسی کردند. من هم غیر از دکتر سحابی، بد نیست اسم مرحوم عطایی، مرحوم رادنیاز، نزیه، مهندس عزت‌الله سحابی، احمد علی بابایی، عباس شیبانی و دکتر یزدی را هم - به ترتیب زمان و سن - بگویم. خوشبختانه اسامی، اسامی مردهاست و خانم‌ها نیستند که رعایت سن و ابراز سن ناراحتشان کند. به این ترتیب، آشنایی و روابط ما با ایشان، باعث شد که اولین عمل انقلابی خودش را - شاید اولین نبود، دومین بود - انجام داد. یک روحانی بود که مخلصانه و داوطلبانه و بی‌غل و غش یعنی بی‌طمع و بدون اینکه به دنبال مقام و ریاست و شهرت باشد، وارد سیاست شد و عضویت حزبی را که از کلاهی‌ها تشکیل می‌شد، قبول کرد؛ پایه‌گذار آن حزب شد و تا آخرین نفس و تا آخرین لحظه عمر هم به آن وفادار ماند، بدون آنکه کمترین ادعا و انتظار رهبری و ولایت فقیهی برای خودش قائل باشد. نه، او مثل سایرین بود و این امری بی‌سابقه بود. می‌خواهم بگویم، چنین چیزی تقریباً نادر بود که یک روحانی این‌طور بیاید و در یک حزب فعال شود. این یک عمل ابتکاری بود، یعنی او یک روحانی بود که وارد عوام شد و قبول ریاست در جلسات و با بی‌سوادها و عوام همکاری می‌کرد. اما آن دو چیزی که عرض کردم - که به نظر بنده و شاید خیلی‌های دیگر، برجسته‌ترین و عامل محبوبیت ایشان شد - یکی توجه و توسل و تمسک به قرآن بود؛ نقش اصلی ایشان و خدمت اصلیش به انقلاب هم اول همین بود.

دوم اینکه طالقانی روحانی بود و روحانی نبود و حتی ضد روحانی بود. حالا این دو نکته را توضیح می‌دهم. اول توجه به قرآن و به صحنه آوردن آن؛ قرآن قبلاً هم در ایران خوانده می‌شد، خیلی هم خوانده می‌شد، در خانه‌ها خوانده می‌شد، بیشتر در مجالس عزا خوانده می‌شد، در کوچه‌ها و در خیابان هم خوانده می‌شد؛ اما آن قرآن، گردو یا بادامی بود خیلی زیبا و درشت، ولی تو خالی، پوک و بی‌مغز.

مطالعه و فهم و رجوع به قرآن، نیاز و احساسی بود که در جامعه ما و به خصوص بین جوانان وجود داشت، این نیاز را روحانیت کلاسیک و روحانیت سنتی پاسخ نمی‌داد. این احساس، به طور طبیعی اجابت سفارش پیغمبر بود که فرموده بودند:

«فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»<sup>۱</sup>

موقعی که فتنه‌ها- اینجا منظور بیشتر فتنه‌های فکری و ایدئولوژیک است- به شما روی آورد، شما هم به قرآن روی بیاورید. در آن دوران و در آن زمان که طالقانی به عنوان یک طلبه- طلبه‌ای که به درجه اجتهاد رسیده بود- از قم به تهران آمد، حس و دریافت کرد و این کلمه‌ای بود که خودش می‌گفت. می‌گفت: «من وقتی از قم آمدم تهران، فکر کردم که چه کار کنم؟ یک کار این است که مثل سایر علماء، حداکثر اینکه مسجدی پیدا کنم، محرابی و منبری و آنجا یک مقدار مسئله بگویم، و نماز جماعت بخوانم. مشتری‌هایم یک عده زن و مرد پیر و پاتال باشند. این فکر را کنار گذاشتم؛ گفتم، باید کاری کنم که به درد مملکت و جوان‌ها و مردم بخورد. آن چیزی که مردم و جوان‌ها احتیاج دارند؛ یعنی مردم آینده ایران. فکر کردم به تقویت ایمان و اعتقادات مردم از طریق قرآن پردازم.»

این حرکتی بود که ایشان انجام داد و توجه‌اش به این سو جلب شد؛ حس کرده بود که مملکت به چه چیز احتیاج دارد. انتخابی بود بین مسئله گفتن، شکایات و سهویات گفتن یا نمی‌دانم «مدّ» و «وَالضَّالِّينَ» کشیدن و تجوید و خوب خواندن قرآن، یا اصل موضوع که مردم معتقد بشوند و در برابر القاناتی که از خارج و به طور طبیعی از طریق افکار و علوم و اکتشافات ایجاد می‌شد، مقاوم و معتقد شوند. در مورد توجه و بازگشت به قرآن یادم رفت بگویم و حالا اضافه می‌کنم - برای

۱. حدیث نبوی: هنگامی که فتنه‌ها چون شب تاریکی شما را احاطه کرد و پوشاند، رو به قرآن بیاورید، به قرآن بازگشت کنید.

اینکه به تاریخ خیانت نشده باشد و حق، بیان شده باشد- که قبلاً کانون اسلام و مخصوصاً شخص آقای مهیاری بود- که آقای دکتر سبحانی ایشان را خوب می‌شناسند؛ دبیر هم بود- حالا به این اشاره کنم که چگونه میدان را به طالقانی دادند و آنها معرف طالقانی به جامعه ایرانی شدند. خود بنده هم آشنایی و عقد دوستی و همکاری با طالقانی در همان کانون اسلام انجام شد. کلاس اکابری در پایین خیابان ارامنه درست کرده بودند و درس‌های متوسطه را یاد می‌دادند. بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰ که فضا باز شد و اندک آزادی پیدا شد، در همان کلاس اکابرشان، شب‌های جمعه، سخنرانی‌های مذهبی انجام می‌دادند و افرادی هم از جمله آقای طالقانی آنجا صحبت و سخنرانی می‌کردند. در مجله‌ای هم که به نام مجله «دانش آموز» منتشر می‌کردند، در آن آقای طالقانی، مقالاتی راجع به تفسیر قرآن- قسمت‌هایی از آیات سوره‌ی بقره (۲)- می‌نوشت. همکاری من با آنها هم این‌طور شروع شد که یک روزی در اداره ساختمان بانک [ملی] بودم که مراجعه کردند و مجله «دانش آموز» را نشان دادند و مقاله یا سخنرانی خواستند. من هم گفتم، بسیار خوب، چشم؛ یک روزی می‌آیم، همین باعث شد که صحبت‌های من در آنجا، کتاب «مطهرات در اسلام» را به وجود آورد و بعد هم کتاب‌های دیگر. در واقع باید گفت آنها بودند که زمینه را برای طالقانی فراهم کردند و باعث شدند که این همه خدمات و خیرات ایجاد شود.

زودتر از همه اینها سیدجمال‌الدین اسدآبادی قرآن را معرفی کرده و به صحنه آورده بود. همچنین به پیروی از او، اقبال لاهوری و عبده و سایرین. از ما هم مثلاً خود بنده و دکتر قریب- خدا بیامرزد- و دکتر سبحانی و محمود خلیلی که در دارالمعلمین بودیم. ما هم قبلاً، قرآن و تفسیر قرآن را از مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی، مدیر دارالمعلمین مرکزی، فرا گرفته بودیم. منتهی تفاوتی که طالقانی با همه اینها داشت این بود که آنها بیشتر جنبه ایمانی و اعتقادی و احیای مسلمان‌ها را مطرح می‌کردند اما طالقانی علاوه بر آن- شاید هم باید گفت به اقتضای زمان- با دید اجتماعی و سیاسی هم وارد این مسأله شد؛ چیزی که باعث توجه مردم و مخصوصاً جوان‌ها به طالقانی و تأثیرگذاری او در جامعه شد. البته اساس فکر و نیت طالقانی همان احیاء و ایجاد ایمان و سوق دادن مردم به طرف خدا و آخرت بود؛ ولی همین‌ها را با دید و نیاز اجتماعی و سیاسی مطرح می‌کرد که خریدار بیشتری داشت و توجه بیشتری را جلب می‌کرد.

آیاتی را که در صدر عرایض خواندم و هم چنین آیه الکرسی که آقای حکیمی در منتهی الیه آیات سوره‌ی بقره (۲) تلاوت کردند، مهم‌ترین یادگارهای غیرمرئی طالقانی در افکار و تفسیرها و ترجمه‌های ایشان در مسجدهای هدایت و منشورالسلطان است. بیشتر هم تفسیر سوره‌ی بقره (۲) است که تصادفاً- و نه اینکه ایشان تعمداً داشته باشد- جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آن از همه‌ی سوره‌های قرآن به‌طور نسبی خیلی قوی‌تر و بیشتر است. آن چیزی که در بنده و در سایرین، هم خیلی اثر گذاشت و مدیون او هستیم و ما را تغییر داد، تفسیر و برداشت و فهم او از قرآن بود. مثلاً همین آیاتی که در صدر عرایض خواندم:

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ  
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.» (بقره ۲) / (۲۰۵)

قبل از تفسیر ایشان، آنچه ما شنیده و خوانده بودیم و در درس شرعیات یا پای بعضی تفسیرها و ترجمه‌ها دیده بودیم، «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا» را شکلی دیگر تفسیر کرده بودند. به این معنا که خطاب به پیغمبر است- لابد خانم‌ها و آقایان می‌دانند و با این آیات آشنا هستند، که من هم ترجمه نکردم- خدا دو دسته از مردم را به پیغمبر معرفی می‌کند. بعدها هم مفسرین این دو آیه را در شأن معاویه و علی (ع) دانستند. می‌گوید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا  
فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ.» (بقره ۲) / (۲۰۴)

بعضی از مردم هستند و کسانی هستند- خطاب به پیغمبر است- که وقتی حرف می‌زنند، تو را به تعجب و تحسین وا می‌دارند. آن قدر کلمات عالی و قشنگ، تبلیغات شیک، مؤثر، بلند و بالا به زبان یا به قلم می‌آوردند و آن وقت برای محکم کاری «يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ» خدا را به شهادت می‌گیرند که دل ما هم همین است، دل ما هم اصلاً جوش می‌زند، چیزی جز اسلام نمی‌خواهد، جز حق نمی‌خواهد. اینها را می‌گویند در حالی که «وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» آنها لجوج‌ترین و محکم‌ترین دشمنان هستند. نشانه‌اش چیست؟ این جاست که صحبت متفاوت طالقانی مطرح می‌شد: «وَإِذَا تَوَلَّى» وقتی به ولایت و به حکومت و به رهبری برسند، آن موقع باطنشان را نشان می‌دهند، کارشان تلاش و کوشش در زمین و در کشور «لِيُفْسِدَ فِيهَا» است؛ برای فساد

و هلاک حرث و نسل، هم نسل و هم تولید و محصولات است.

این تفسیر طالقانی یک یادگار بود. می خواهم بگویم آن قدر برای ما عجیب بود که خوب یادم است وقتی من این را یک جایی برای دکتر سبحانی گفتم، ایشان گفت، نه، «إِذَا تَوَلَّى» این نیست؛ یعنی اینکه وقتی پشت کرد و رفت. گفتم، نه بابا چنین نیست. این یک خاطره.

خاطره دوم، مسئله تفسیر طاغوت بود. قبل از طالقانی، در شرعیات ها و در درس های دینی مان و پای منابر، طاغوت را می گفتند که بتی بود از بت های عربستان، مثل لات و عزی اما ایشان برای اولین بار - حالا شاید هم برای اولین بار در عالم نبود؛ ولی برای بنده و برای ما، اولین بار بود - طاغوت را نه به معنای یک بت مجسم و موجود، بلکه روحیه و تظاهر و تجلی کسانی که طغیان گر و سرکش هستند، تفسیر کرد. طاغوت هم که از طغیان می آید و با آن هم ریشه است. سرکشی و طغیان این افراد هم اولاً نسبت به خدا و قوانین طبیعت و ناموس طبیعت و قوانینی است که مردم قبول دارند. یعنی طاغوت و طغیان گران، خودشان را یک پا خدا می دانند و برتر از سایرین و کارشان، ظلم و فساد و تحمیل نفس بر دیگران است. بعد هم دیدیم که تفسیر ایشان درست است. اینجا هم در آیه الکرسی همین است:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره ۲) / (۲۵۷)

خدا، ولی کسانی است که ایمان آوردند - ولی هم به معنای دوست، هم به معنای ولایت، رهبری، حاکمیت، هر چه که بگیریم در این هست - ؛ کسانی که ایمان آوردند، خدا ولی شان است.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره ۲) / (۲۵۷)

اما آنهایی که کفر ورزیدند و عبادت خدا را نمی کنند یا خدا را قبول ندارند ولی آنها در واقع طاغوت است. آن وقت چه کار می کنند؟

«يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره ۲) / (۲۵۷)

خدا، یعنی این ولی، کارش این است که اینها را از تاریکی و جهل و نادانی و نفهمی و نکبت، به روشنایی می آورد. اما طاغوت عکس این کار را می کند؛ تا می تواند جلوی آزادی بیان، آزادی فکر، علم و شعور را می گیرد و آنها را از روشنایی به تاریکی می آورد.

خاطره سوم مربوط به تفسیر کلیدی ایشان است. این خاطره را در مسجد منشور

یادی از طالقانی، مفسر و بنیان‌گذار تفسیر نوین قرآن \_\_\_\_\_ ۲۱۹

السلطان، شاهدش بودم و خوب یادم است که مهندس یوسف طاهری قزوینی که آن موقع گمان کنم دانشجوی کلاس سوم دانشکده فنی بود، با دو دانشجوی دیگر، وقتی که صحبت آقای طالقانی تمام شد، آمدند پیش بنده و خیلی از تفسیر ایشان تعجب کرده بودند و راجع به گفتارهای آقای طالقانی در مورد این آیه سوره‌ی بقره (۲) تأیید و توضیح می‌خواستند که:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ» (بقره (۲) / ۶۲)

یعنی کسانی که ایمان آوردند، یعنی همین شما مسلمان‌ها و کسانی که یهودی و نصاری شدند و حتی صابئین.

«مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا

خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» (بقره (۲) / ۶۲)

همان قدر که ایمان به خدا آورده باشند و آخرت را قبول داشته باشند و عمل شایسته بکنند، هیچ غصه‌ای نداشته باشند، اجرشان نزد پروردگار است، ایشان [طالقانی] عین قرآن را بدون اینکه از خودش چیزی اضافه کند، معنی و بیان کرده بود و همین هم باعث تعجب و تحیر آنها شده بود. این آیه و تفسیر طالقانی خیلی برای این آقایان، تازه و ناگوار و غیر قابل قبول آمده بود. بنده گفتم: «نه، مرحوم فروغی هم در دارالمعلمین همین طور معنی می‌کرد؛ من هم آن موقع مثل شما تعجب کردم؛ اما نه، همین است». این آیه نشان می‌دهد که نه تنها بین قرآن و مخالفان و منکران، بلکه بین پیروان قرآن و مفسرین قرآن چه قدر اختلاف وجود دارد. قرآن، آن طور آزادمنشانه و با سعه‌ی صدر و بدون خودخواهی و به اصطلاح تعصب روی یک قوم، این را گفته است ولی بشر و مردم این را نمی‌فهمند. حالا یکی از آن نشانه‌ها و دلایلی که من می‌خواستم برای «از خدا بودن قرآن» بیاورم، همین بود که آدم می‌بیند قرآن یک چیزهایی را گفته که بشر هیچ وقت نگفته است؛ حتی آنها که پیرو قرآن هستند، معتقداتشان را طور دیگری فهمیده‌اند، معلوم می‌شود قرآن از خداست و از بشر نیست.

خلاصه بنده و شاید سایرین هم هر وقت قرآن، مخصوصاً سوره بقره (۲) را می‌خوانیم، به این آیات که می‌رسیم، به یاد طالقانی می‌افتیم و یک رحمتی برایش آرزو می‌کنیم. همین طور به یاد فروغی می‌افتم. اولین فردی که در کلاس‌های چهار، پنج و شش دارالمعلمین، برای ما تفسیر قرآن می‌گفت که آن هم به نوبه‌ی

خود یک عمل انقلابی بود که در آن دوران، قرآن و تفسیرش در مدارس دولتی مطرح شود. آن هم زمانی که مؤمن بودن یعنی اُمل بودن و ضد علم و ضد تجدد و ضد همه چیز بودن، بود. اولین آیه‌ای که بنده از او شنیدم این آیه بود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

که در سوره‌ی رعد (۱۳) است. تفسیر فروغی، هم با دید علمی بود و هم به جنبه‌های اجتماعی توجه داشت. او این آیه را بیشتر به همان اجتماعات و ملت و امت‌هایی ارجاع می‌داد که در نتیجه تغییر خودشان، مشمول سختی و عذاب می‌شوند و بعد هم راه چاره و نجاتی ندارند، جز اینکه انسان خودش را تغییر دهد. یعنی همه چیز از انسان می‌جوشد. این آیه همان‌طور که می‌دانید شعار نهضت آزادی شد؛ همان طرز فکری که نهضت آزادی دارد راجع به اینکه: باید خودمان را اصلاح کنیم و این قدر چشم و زبانمان دنبال این نباشد که خارجی‌ها را مقصر بدانیم؛ آنها هم مقصر هستند ولی مقصر اصلی، خود ما هستیم، اگر ما جور دیگری عمل کنیم، اثر آنها را خنثی خواهیم کرد.

اما وجه دوم، روحانی بودن طالقانی و روحانی نبودنش است. این عامل دوم محبوبیت طالقانی و برجستگی او و ان‌شاءالله مغفرت و رحمت‌اش است. این دوگونگی شخصیت او نسبت به هم کسوتانش بود. یک نکته‌ای را هم اینجا عرض کنم که هم معرف اوست و او را نشان می‌دهد و هم می‌تواند درسی باشد برای ما و آینده، و جواب مسئله‌ای است که مسلمان‌ها و مخصوصاً شیعه‌ها و ما ایرانی‌ها با آن درگیر هستیم. همان‌طور که می‌دانید به شهادت تاریخ و ادبیات ما، فقیهان و واعظان و زاهدان، و یا مدافعان و مروجان دین، و به اصطلاح امروزی روحانیت، اگر در میان مقدسین و مقلدین خود، احترام و ارزش و مقام و شایستگی اطاعت و سرمایه‌گذاری داشته‌اند ولی در بین - به اصطلاح امروز می‌گوییم - روشنفکران آن زمان که روشنفکران آن زمان هم بیشتر شعراء و نویسندگان و ادبای ما بوده‌اند؛ یا به لحاظ دینی، عرفا و عارفان بوده‌اند، بحث، درست در نقطه مقابل بود. آدم تعجب می‌کند که در ابتدای تاریخ مسلمان‌شدن ایرانی‌ها، اینها مورد انتقاد شدید بوده‌اند. حالا کاری به خیام ندارم که همه‌اش از شراب می‌گوید و شاید یک نهیلیست بوده است، یعنی آدم مردودی بوده و شاید هم اصلاً عقیده نداشته است؛ از او که بگذریم سعدی، حافظ، مولوی و این اواخر خاقانی و تقریباً عطار یا عبید زاکانی در کتاب موش و



یادی از طالقانی، مفسر و بنیان‌گذار تفسیر نوین قرآن \_\_\_\_\_ ۲۲۱  
گره‌اش که شاهکار عبید زاکانی است و از شاهکارهای طنز ادبیات فارسی است،  
همه‌ی اینها تا توانسته‌اند به طعنه و توهین و اشاره و یا به صراحت، علیه روحانیت  
سخن گفته‌اند. مثلاً حافظ می‌گوید:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

یا سعدی، داستان آن پادشاهی را می‌گوید که پولی را نذر کرده بود و به غلامش  
داد که برود و آن را میان زاهدان تقسیم و توزیع کند. غلام هم رفت اما این کار را  
نکرد و بعد از مدتی برگشت. یعنی در جامعه، روشنفکر و اندیشمند تا این اندازه  
پته‌شان روی آب افتاده بوده، ولی مع‌ذالک همیشه در صدر بوده‌اند و مورد احترام و  
اطاعت.

بعد از تماس ایران و به‌طور کلی مشرق زمین با اروپا و غرب و آشنا شدن با تمدن  
و افکار و علوم و اکتشافات آنها، ضربه‌ی شدید و حالت انکار یا در بعضی‌ها حالت  
تردید و تأثر پیدا شد، در نتیجه احتیاج به تجدیدنظر در افکار و عقاید دینی و  
نوگرایی به‌وجود آمد و این اتفاق و یک مقدار هم تبلیغات، باعث شد بسیاری از  
اشخاص و متجددین آن زمان، علت عقب افتادگی و اسارت و نکبت ما را همین  
دین و دیانت و اسلام بدانند؛ فکری که خیلی رایج شده بود.

آن زمانی که ما در مدرسه ابتدایی یا متوسطه بودیم، تمدن، دانش، عقل، علم با  
نمازخواندن و مسلمان بودن منافات داشت و کسانی که اهل نماز و روزه بودند واقعاً  
تقیه می‌کردند و خودشان را نشان نمی‌دادند و نمی‌گفتند که ما مسلمان هستیم. در  
آن زمان، آن وقت این طرز تفکر و اعراض از روحانیت، یا ایراد و انتقاد نسبت به  
آنان از قشر فهمیده و به اصطلاح امروزی روشنفکر، به میان بازاری‌ها و مردم عادی  
و اداری‌ها آمده بود و آنها هم این حالت برگشتگی را داشتند. ولی روحانیت ما  
همان‌طور که می‌دانید - استثناها را کنار بگذاریم - هیچ حاضر نمی‌شدند که در  
خودشان تغییری دهند و از این بابت بیایند و رفع مشکل کنند و پاسخ سئوالات  
مطروحه در جامعه، و مخصوصاً جوانان را بدهند. اما طالقانی این کار را کرد، یعنی  
از این حیث روحانی نبود، اگر روحانی بود او هم باید می‌گفت برو گمشو، و  
حرف‌هایشان را کنار می‌گذاشت، همان‌طور که پدر ایشان که ذکر خیرش را کردم  
و حق بزرگی هم به گردن ما داشت - که خدا او را رحمت کند - انجام داد، او به این  
مرحله از رشد نرسیده بود.

در یکی از جلساتی که برای جواب به تبلیغات بهایی‌ها و مسیحی‌ها در منزل ما منعقد می‌شد و بعدها هم حاج خلیل مدرس، تفسیر قرآن می‌گفت. یک روزی به مناسبتی که یادم نیست، مرحوم پدرم ایشان [آقای سید ابوالحسن طالقانی] را برای ناهار نگه داشت، آن وقت من هم که کم و بیش خدمت مجلس را می‌کردم و چای می‌آوردم، ناهار را با هم خوردیم و بعد در پایان تنها از ایشان پرسیدم که من مسائل و مشکلاتی دارم؛ می‌خواهم بپرسم، آدم موضوع‌هایی در قرآن می‌بیند که با علم امروزی و عقل هماهنگ نیست؛ مثلاً هفت آسمان یا در معتقداتمان گردش خورشید و ستارگان به دور زمین و یک سلسله از این سئوالات که در علوم می‌آید، حالا می‌خواهم ببینم جواب اینها چیست؟ ایشان گفتند نخیر، علمای اروپا مزخرف می‌گویند، بی‌خود می‌گویند؛ به عقیده من آنها یا خیلی معاندند یا اصلاً جاهل و نفهمند؛ وقتی که می‌بینند حقانیت اسلام مسلم است و مع‌ذالک مسلمان نمی‌شوند و ایمان نمی‌آورند، آنها یا خیلی احمق و نادان و نفهم هستند یا مغرض هستند و سوءنیت دارند؛ بنابراین من - یعنی ایشان - اصلاً عقیده به این حرف‌هایی که فرنگی‌ها می‌زنند، ندارم که زمین مثلاً دور خورشید می‌گردد.

طرز تفکر و روحیه علما حتی یک آدم زاهد و با تقوا را ببینید؟! عجیب بود، مرحوم آقا سید ابوالحسن طالقانی که هم در فضلش و هم در بی‌ریایی و تقوایش، اذعان داشتیم و هم این خصوصیت را داشت که نان آخوندی را نمی‌خورد - میزی داشت در بازار بین الحرمین نزدیک سبزه میدان، حجره‌ای گرفته بود و ساعت‌سازی می‌کرد و با تعمیر ساعت، نان می‌خورد - این خصلت را داشت. ولی مع‌ذالک آن رسوبات گذشته طوری بود که ایشان به چنین عقیده‌ای رسیده بود که اصلاً نباید اسمی از افکار و علوم و فرهنگ اروپایی برد، ولی طالقانی درست عکس پدرش بود. البته این تذکر را بدهم که شیخ محمدتقی جعفری هم از جمله کسانی بود که بعد از طالقانی و خیلی پیش از انقلاب، در صحبت‌هایش از «ایرونساید» و فیلسوف انگلیسی «راسل»، اسم می‌برد و برایش هیچ اشکالی نداشت.

این موضوع به نظر من و اشخاص دیگر خیلی اهمیت داشت چرا که یک آخوند یا یک روحانی حاضر شود، اسم علما و دانشمندان فرنگی - البته تأیید نمی‌کرد بلکه جوابشان را هم می‌داد - را ببرد و آن را عیب نمی‌دانست بلکه لازم هم می‌دید که این کار را بکند. کما اینکه سید جمال‌الدین اسدآبادی هم کسی بود که با علمای آنها

یادی از طالقانی، مفسر و بنیان‌گذار تفسیر نوین قرآن \_\_\_\_\_ ۲۲۳  
مثلاً در نیجریه در می‌افتد.

اما چرا مردم حتی بازاری‌ها و مقدسین که به مرحله‌ای از معرفت رسیده و آگاهی پیدا کرده بودند، دست از علما بر نمی‌داشتند و نمی‌خواستند از طالقانی که علیه آن طرز فکر انقلاب کرده بود، حمایت کنند؟ برای اینکه هم مسئله ازدواج و تعلیمات، و هم مسئله تقلید در بین بود که آداب دین را باید از آنها یاد گرفت. سعدی هم می‌گوید: چنان که مسئله شرع پیش دانشمند باید ببرند. نمی‌توانستند مثلاً آن داستان شیخ زنگوله به پا را که مادرم می‌خواند وقتی راه می‌رفته، زنگوله به پایش می‌بسته که مورچه‌ها بشنوند و کنار بروند، تا مبادا مورچه‌ها را لگد کند. ولی در عمل چه کار می‌کرده است. در ادامه چنین می‌آید، ولی مع ذلک تعصب و تمسک داشته‌اند. علاوه بر این، همان‌گونه که گفتم، طالقانی روحانی نبود؛ یعنی برخلاف آنچه مردم نمی‌گویم در همه روحانیون، در بعضی از روحانیون - می‌دیدند، مسئله ریاکاری و مخصوصاً دکانداری بود. همان‌طور که حافظ هم می‌گوید، حرف بالای منبرشان با عمل داخل خانه‌شان یکی نیست.

سعدی هم در یکی از داستان‌هایش دارد؛ شاه، زاهد یا دانشمندی را ناهار مهمان کرده بود؛ او آنجا رفته و وقتی به خانه برمی‌گردد، به پسرش می‌گوید که سفره‌ی غذا را بیاور. او می‌گوید، بابا مگر آنجا ناهار نخورده‌ای، می‌گوید، خوردم، اما سیر نشدم؛ آن‌طور که باید بخورم، نخوردم. آن وقت پسر می‌گوید، پس نمازت را هم اعاده کن. آن وقت خود سعدی می‌گوید، آنجا برای آنکه شاه به او ارادت پیدا کند، نمازش را طولانی کرده بود و خوردنش را کوتاه.

اما طالقانی این‌طور نبود، به‌گونه‌ای که خود ما شاهد بودیم. در تمام مدتی که با طالقانی همکاری داشتیم و مردم و ما از او در مسجد هدایت و جاهای دیگر، در سخنرانی‌ها، چه در انجمن اسلامی دانشجویان، چه در انجمن اسلامی مهندسين، چه در دانشگاه، و جاهای دیگر، استفاده می‌کردیم، دیناری به طالقانی ندادیم، یعنی منبرش مجانی بود، هم چنین مطهری، او هم در جلسه شب‌های جمعه که در منزل آقای نوید که امثال آقای علی‌بابایی آن را برگزار می‌کردند و بعد هم موضوعات مطرح شده در آنجا چاپ شد، پولی دریافت نمی‌کرد. سپس کسان دیگری به تأسی از آنها مانند آقای خزعلی، مرحوم بهشتی، آقای خامنه‌ای که ما دعوت می‌کردیم، نه ما به آنها پولی می‌دادیم و نه آنها توقعی داشتند، یعنی کاملاً بر مبنای محضاً الله و قربتاً

الی الله انجام می شد.

طالقانی هم به تاسی از پدرش و همچنین مثل مرحومین که یادی از آنها هم نکنیم - حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی و حاج سید رضا زنجانی و پدرشان مرحوم آقا سید علی زنجانی - اصلاً وجوه شرعیه نمی گرفتند و تا این اواخر هم هر کس مثلاً سهم امام پیش مرحوم آقا سید ابوالفضل زنجانی می برد، قبول نمی کرد و می گفت: خودتان فکر کنید، چون سهم امام است، اگر امام بود، این پول را چگونه خرج می کرد؟ خودتان بدهید؛ بنابراین وجوهات نمی گرفتند. طالقانی هم این طور بود، او دین و روحانیت را برای خودش دکان قرار نداده بود. در هر حال این مسئله هنوز هم باقی و محتاج بررسی است که آیا واقعاً جامعه‌ی متدین و مسلمان احتیاج به روحانی و روحانیت دارد یا ندارد؟ و آیا دین بدون روحانی، اصلاً قابل اجراء و قابل دوام و قابل تصور هست یا نیست؟

انجمن اسلامی مهندسين در هفت، هشت سال قبل، مقدمات جواب گویی به این مسئله را در سمیناری انجام داده بود و قرار شد سخنرانی‌هایی در انجمن تحت عنوان «سرگذشت و سرنوشت روحانیت» صورت بگیرد که صحبت‌هایی هم شد، حتی از آقایان روحانی هم آنجا صحبت کردند، از جمله آقای اشکوری و همچنین از کلاهی‌ها از جمله آقای بسته‌نگار، آنها هم صحبت کردند ولی متأسفانه ادامه پیدا نکرد و به جایی نرسید. قبل از این جلسات هم - پس از فوت آیت‌الله بروجری - به درخواست بعضی از بازاری‌ها مجموعه‌ای به نام «مرجعیت و روحانیت» از چاپ درآمد. آنجا این مسئله را ما مطرح کردیم و از همکاری علمی و اجتماعی افرادی مثل مرحوم حاج سید ابوالفضل زنجانی، طالقانی، مطهری، مرحوم دکتر بهشتی، آقای جزایری، علامه طباطبایی که از قم می آمد، استفاده کردیم. بنابراین آنها هم علاقه‌شان را به این مسائل نشان داده بودند و هم حریتشان را. بنده هم دو تا مقاله داشتم.

آن جلسات در منزل آقای دکتر سبحانی با حضور خود ایشان و مهندس تاج و مهندس کتیرایی و گمان کنم مهندس معین فر و مهندس سبحانی تشکیل می شد. آنجا هم این مسئله مطرح شده بود، بدون اینکه جواب قطعی و قاطعی به این موضوع داده شود. ولی خیلی افراد، چه سابق در فرانسه که با مرحوم دکتر قریب صحبت می کردیم و چه بعد، افرادی مثل مهندس کتیرایی در جلسات انجمن اسلامی دانشجویان برایشان قابل قبول نبود که اصلاً بشود دور روحانی و روحانیت را خط کشید. یک

جامعه‌ی مسلمان مخصوصاً شیعه، احتیاج به این دارد که روحانی باشد، یعنی کسانی باشند که کار دیگری نداشته باشند و درس خوانده و تخصص به دست آورده باشند و رساله بنویسند تا ما به رساله آنها عمل کنیم.

همان‌طور که می‌دانید در ابتدای پیروزی انقلاب، نظر رهبر فقید انقلاب و جانشینان ایشان این بود- حالا عین عبارت یادم نیست- که: مملکت بدون روحانی، مثل کشور بدون طیب و طبابت می‌ماند و این دو غیر قابل تفکیک هستند. طالقانی با وجود و عمل خودش، جواب این مسئله را داد: می‌شود، آدم روحانی باشد و نقش مورد انتظار را بازی و ایفا کند ولی روحانی مورد طعن حافظ‌ها و سعدی‌ها و مولوی‌ها قرار نگیرد. این، عامل محبوبیت و در دل مردم رفتن طالقانی شد. حالا به بعضی جهات، اشاره می‌کنم.

قرآن مثل انجیل و تورات به این مسئله عنایت دارد؛ آن اندازه که در قرآن و انجیل، نسبت به صنف روحانیت یا بعضی از روحانیون و علما و رهبران دین، انتقاد و ایراد شده، خیلی کمتر تعریف و تمجید شده است. حضرت عیسی صریحاً نسبت به آخوندها بدگویی می‌کند؛ اصلاً معارضش آخوندهای کلیمی و یهودی بودند. در قرآن از آنها، هم بدگویی می‌شود و هم سفارش. آن وقت در سوره‌ی شعراء (۲۶) و هود (۱۱) و سوره‌های دیگر که به معرفی مسائلی که بین انبیاء مشترک است، اختصاص داده شده است، یک ترجیح‌بند دارد که دانه، دانه، درباره‌ی هود و صالح و شعیب و موسی و نوح تکرار می‌شود. چهار، پنج خصوصیت وجود دارد؛ یکی این است:

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

که همه‌ی انبیاء این صفت را داشته‌اند، از مردم کمترین اجر و مزدی نمی‌خواستند بلکه اجر و مزدشان با خدا بوده است. این نکته‌ی خیلی مهمی است. وقتی پیغمبر و یا کسانی که به قول خودشان بر مسند و منبر پیغمبر می‌نشینند و یا به ادعای این آقایان می‌خواهند رسالت را تداوم دهند، اگر اقتصادشان به دست مردم باشد و از دست مردم، منفعت و مقام و احترام و پول و امثال اینها ببرند، به قول مرحوم مطهری که خدا رحمتش کند که در کتاب «بحثنی راجع به مرجعیت» آورده است، وقتی بنا شود که مرجع تقلید از عوام پول بگیرد، این آقا مقلد می‌شود، یعنی عوام‌زدگی پیدا

۱. شعراء (۲۶) / ۱۰۹: در حالی که من از شما هیچ اجرتی نمی‌خواهم، اجرت من بر عهده پروردگار جهانیان است. (به نقل از مجموعه آثار (۲۰)، بازگشت به قرآن (۲)، ص ۱۱۴)

می کند. نشانه و خصوصیت و عامل مؤثر بودن رسالت انبیاء، بر مبنای این استقلال بوده و اینکه از مردم هیچ چیز نمی خواستند:

«لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup>

طالقانی هم همین طور بود، نه پول و منفعت می خواست و نه مقام - خیلی مهم است مقام - نسبت به محرابش بی اعتنا و بی نیاز بود - برخلاف خیلی از ائمه جماعت - و بعد اصرار داشت که مثلاً شبی که نمی تواند بیاید یا کار دارد یا می خواهد به مسافرت برود، آقا سیدابراهیم پیراهن دوز، نماز بخواند؛ یا مثلاً در جلسات خودمان در زندان یا در جاهای دیگر مثلاً به آقای دکتر سبحانی می گفت: شما بروید و نماز بخوانید، یا به بنده و یا به دیگران می گفت. نسبت به این قضیه که حتماً باید من اینجا باشم و بعد از من هم پسر من باید این جا باشد و مبادا کسی دیگر اینجا باشد، در او اصلاً وجود نداشت.

گام دوم روحانی بودن واقعی و نمونه‌ی روحانی شدن طالقانی، تواضع و تماسی بود که با مردم داشت. همان طور که در قرآن می بینیم، در سوره‌ی شعراء (۲۶)، در آن ترجیع بندها، اصراری است که خدا دارد: «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ يَا أَخُوهُمْ هُوذٌ يَا أَخُوهُمْ لُوطٌ» یا در آیه بعثت که خوب سال‌ها در انجمن اسلامی دانشجویان و انجمن اسلامی مهندسیین بر مبنای آن صحبت شده است:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.»<sup>۲</sup>

یعنی لازمه رسالت خدایی یا پیام رسانی پیامبران، این است که جزء مردم باشند، خودشان را بالاتر نگیرند، انحصارگر نباشند و خود را مافوق ندانند. طالقانی این طور بود، طالقانی هیچ ابا و اکراه نداشت از اینکه مثلاً فلان آیه یا فلان سوره را که مربوط به خلقت و تکامل می شود از دکتر سبحانی پرسد که این چیست؟ یا از دکتر سامی که با او در زندان بودیم، پرسد.

۱. هود (۱۱) / ۲۹: ... از شما بر رسالتم مالی نخواسته‌ام؛ پاداش من تنها بر عهده خداست ...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۲. جمعه (۶۲) / ۲: او همان کسی است که در میان بی سوادان پیغمبری را برانگیخت که بر آنها آیات و نشانه‌های او را می خواند و پاکشان کرده، کتاب و حکمت به آنها تعلیم می دهد ولو آنکه قبلاً در گمراهی آشکاری بوده باشند. (به نقل از م.آ. (۱)، مباحث بنیادین، ص ۶۱)

یادم است - خدا دکتر سامی را رحمت کند - آنجا که آیات مربوط به عدس و لویا و «عَدَسِهَا وَبَصَلِهَا» و بنی اسرائیل بود، دکتر سامی تذکر داد تمام اینهایی که اسم برده شده‌اند چیزهایی است که جنبه غذایی دارند و مواد مفیدی هستند؛ آن وقت چند صفحه‌ای نوشت که طالقانی هم آن را مثل اینکه در تفسیر قرآنش آورد. او این خصوصیت را داشت، این طور نبود که فقط وقتی به او احتیاج است یا از ایشان دعوت می‌کنیم که فلان سخنرانی را بکنند، بیاید و بعد «حاجی، حاجی، مکه» برود، درست بر عکس. مرحوم دکتر بهشتی هم همین طور بود، او هم وقتی برای ما و مستمعین سخنرانی می‌کرد وقتی ما هم سخنرانی می‌کردیم، می‌نشست و ابا نداشت و یاد می‌گرفت.

این برای ما افتخار است که بگوییم طالقانی و مطهری - حالا چون این شب مربوط به مطهری نیست، از او کمتر صحبت می‌کنم - در نتیجه تماس و همکاری و همفکری با ماها، با کلاهی‌ها، با بی‌سوادها، با عوام، طالقانی و مطهری شدند. اگر طالقانی و مطهری در قم مانده بودند، در همان جرگه و حوزه‌ی اجله‌ علما و روحانیت زندگی می‌کردند و خودشان را مریم‌بافته و عیسی‌رشته می‌دانستند؛ هیچ وقت نه آن محبوبیت و اثر را پیش مردم پیدا می‌کردند و نه آن مقام و منزلت را پیش خدا. نه تنها خودشان را - مخصوصاً طالقانی - برتر نمی‌دانستند، ادعا و انتظار اینکه از حدود معلم‌بودن و تذکر دادن خارج شوند و وظیفه دیگران بدانند که باید از آنها اجازه بگیرند و اطاعت بکنند، به هیچ وجه من‌الوجه، وجود نداشت. این جا باز هم تأسی به پیغمبر است. پیغمبر آنجایی که دعوت از مردم به دین و به خدا و آخرت و رسالتش است، می‌گوید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»<sup>۱</sup>، اطاعت کنید، کلمه‌ای از خودش نمی‌آورد اما آنجایی که پای اداره امت و حکومت و امر - به اصطلاح قرآنی - پیش می‌آید، دستور خدا، «وَسَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۲</sup> است. آنجا را نمی‌گوید هر چه من گفتم، انجام دهید.

همین طور که می‌دانید در کتاب «تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهِ الْمَلَّةِ»، مرحوم نائینی که مرحوم طالقانی بر مبنای توصیه دکتر سبحانی و بنده اقدام به تجدید چاپ و توزیع آن کرد،

۱. نساء (۴) / ۵۹: ... از خدا اطاعت کنید و از رسول ...

۲. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و با آنها در امر و کار (جنگ) مشورت نما ...

(به نقل از م.آ.آ. (۱۷)، بعثت (۲)، ص ۴۲)

(به نقل از م.آ.آ. (۱۷)، بعثت (۲)، ص ۳۴۰)

نائینی می‌گوید: وقتی پیغمبر در موارد مختلفی راجع به لشکرکشی، قشون‌کشی، نظری داشت و این نظر را جوان‌های مسلمان - داستان‌های معروفی هم هست - نمی‌پذیرفتند و خلافتش را می‌گفتند، حضرت از رأی اکثریت تبعیت می‌کرد. طالقانی هم همین‌طور بود؛ در نهضت آزادی بود ولی هیچ وقت نمی‌گفت که من باید رئیس شورا شوم، نه او هم مثل فرد دیگری نظری می‌داد و موافق یا مخالف بود. دیسپلین سازمان را حفظ می‌کرد.

موضوعی را هم از قول مرحوم حاج سیدرضا زنجانی بگویم؛ زنجانی و طالقانی خیلی دوست و همفکر بودند. موقعی که نهضت مقاومت ملی و کمیته مرکزی نهضت مقاومت، تشکیل شده عده‌ای از علما مثل حاج سیدرضا زنجانی و آقای حاج سید جوادی بودند؛ یعنی همان وکلای روحانی نهضت ملی، آنها هم تشکیل دهنده بودند، مرحوم جلالی هم بود، کلاهی‌ها و عوام‌ها هم بودند، آنها اصرار هم نداشتند که ریاست جلسه با آنها باشد. شاپور بختیار و دکتر سبحانی هم بودند، مهندس عزت‌الله سبحانی هم بود، البته طالقانی در نهضت مقاومت نبود، آن زمان هنوز *Politicien* نشده بود. طالقانی بعد از کودتا و رفتن دکتر مصدق، صریحاً به این طرف آمد.

آقایان گاهی وقت‌ها بی‌نوبت و بی‌اجازه صحبت می‌کردند یا دیر می‌آمدند؛ از آنجا که من طبعاً آدم فضولی هستم، به حاج سیدرضا زنجانی اعتراض کردم که آخر چرا بر مبنای نوبت حرف نمی‌زنید؟ گفت، ما ایلداتی هستیم، از ما توقع دیسپلین نداشته باش، ما به این چیزها مقید نیستیم. اما طالقانی عکس این بود؛ دیسپلین کامل مثل صفت انبیاء داشت که برابر سایرین هستند، خودشان را برابر دیگران می‌دانند و نه برتر از آنها؛ و ادعا ندارند که هر چه ما گفتیم، آنها بگویند: «سَمْعاً وَ طَاعَةً» و تقلید و عمل کنند؛ به هیچ وجه این‌طور نبود.

ذکر جمیل صفات مورد قبول سعدی و دولت محبوب تمام نشده! دفتر به آخر رسید و عمر، «ما هم چنان در اول وصف تو مانده‌ایم». بنابراین ما هم در اول وصف طالقانی مانده‌ایم. ان‌شاءالله دیگران صحیح‌تر و بهتر بیان بکنند. مفید است و مجدداً هم تقاضای خواندن یک فاتحه هم برای مغفرت و رحمت ایشان [آیت‌الله طالقانی] و هم برای همه همکاران و همفکران و هم‌کسوتان ایشان که اسامی بعضی را بردم که بین ما نیستند و هم آقایانی که هستند، قرائت بفرمائید ... و با معذرت از تصدیع و تقاضای بخشش از خدا به خاطر خطاها و غلط‌هایی که شده بود.



**بخش دوم**  
**سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های دینی و اجتماعی**



## هجرت در قرآن و در تاریخ \*

بسم الله الرحمن الرحيم

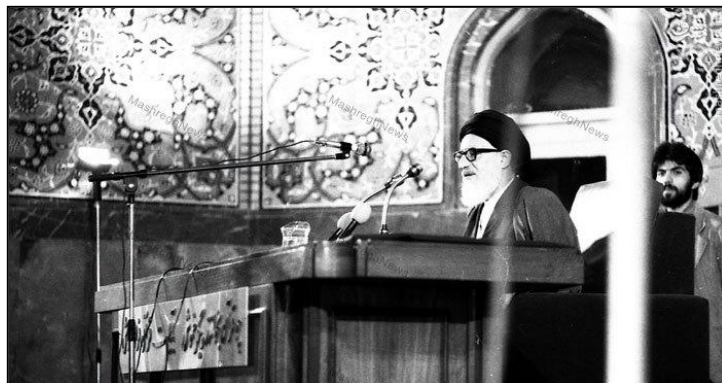
«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ  
يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ  
أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.»<sup>۱</sup>

مهمانان عزیز، مهمانان ارجمند، برادران و خواهران و فرزندان، سنم و این ریش سفیدم اجازه می‌دهد به اقلأً ۵۰ درصد شما بگویم فرزندان عزیزم. قبل از ورود به صحبت، که صحبتم راجع به «هجرت در قرآن و در تاریخ» خواهد بود، در این جشن که به مناسبت ورود به پانزدهمین قرن هجرت است، البته هنوز یک سال به قرن پانزدهم مانده، و بیشتر صحبت‌هایی که شده راجع به انقلاب اسلامی ایران بوده است. جا دارد، و برای بنده این برنامه گذاشته شد تا راجع به هجرت صحبت کنم. قبل از ورود به صحبت و به‌طور معترضه، مطلبی را که سعی می‌کنم کوتاه باشد، و لازم است عرض کنم، دفعه‌ی دومی است که به عنوان سخنران در این مکان شریف،

---

\* سخنرانی مورخ ۱۳۵۸/۱۱/۱۷، برابر با نوزدهم ربیع‌الاول ۱۴۰۰ قمری در حسینیه ارشاد- که همزمان به عربی و انگلیسی هم ترجمه گردیده است- از نوار برداشت شده که به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود. آیاتی از کلام‌الله مجید که در متن برگردان فارسی ندارند، ترجمه‌ی آنها در زیرنویس ارائه شده و منبع آن نیز مشخص شده است (ب.ف.ب).

۱. نساء(۴) / ۱۰۰ : و هر که در راه خدا مهاجرت کند [و از دشواری‌ها نهراسد]، در زمین جولانگاه‌های فراوان [برای صالح زیستن] و گشایش [معیشت] می‌یابد؛ و هر که با قصد مهاجرت به خاطر خدا و رسولش از خانه خویش خارج شود، آنگاه مرگ او را دریابد، پاداش او قطعاً به عهده خداست؛ و خدا آمرزگاری است مهربان. (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)



آیت الله حاج سید محمود طالقانی



محمد همایون، بنیان گذار و ناصر میناچی، مدیر حسینیه ارشاد



آیت الله مطهری و دکتر علی شریعتی در حال سخنرانی در حسینیه ارشاد

در این محل مقدس که نام اولش حسینیه ارشاد بود و یقین دارم بعدها نام دیگری به عنوان «خانه‌ی انقلاب» روی این محل خواهند گذاشت؛ چون بسیاری از حرکات و موجبات و مقدمات انقلاب و پایه‌ها در اینجا ریخته شد، دفعه‌ی دوم است که این افتخار را دارم. دفعه‌ی اول عرض کردم به محض حضور در اینجا نتوانستم خودداری کنم از اینکه به یاد مرحوم همایون، مؤسس و پایه‌گذار اینجا و همچنین امثال طالقانی، مطهری و دکتر شریعتی که سخنرانان، مرحوم و فوت شده‌ی اینجا بودند، نیافتم.

امروز علاوه بر آن سه نفر - یقیناً انتظار شما هم همین است - نمی‌توانم خودداری کنم از اینکه نامی از مرد بزرگ، آقای میناچی نبرم. مردی که دوش به دوش همایون، دکتر شریعتی، طالقانی، مطهری و سایرین در اینجا کار کرد و این بنای عظیم و این مؤسسه که منبع خیر بود، مدیون اوست (کف زدن شدید حضار). مردی که به جرم تأسیس و اداره‌ی اینجا، در آن دوران خفقان که هیچ مجلسی تشکیل نمی‌شد مگر آنکه با نام محمدرضاشاه شروع شود و با نام او خاتمه پیدا بکند. مجلس و محفلی نبود که عکس او را نداشته باشد، و اینجا نداشت؛ به جرم چنین بنیانی که بعداً بستند و به جرم خدمتی که به اسلام، اسلام انقلابی، اسلام شریعتی کرده بود، و به جرم فعالیت‌هایی که در اروپا به خاطر مبارزه و انقلاب کرده بود، در مراجعت او را به زندان انداختند؛ حالا ما می‌بینیم که روی ساواک سفید شده، این مرد را دیشب یک و نیم بعد از نصف شب می‌آیند و می‌گیرند:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و زبانش دوختند

نمی‌توانم زیاد حرف بزنم، خیلی چیزها دارم که بگویم، فقط اکتفا می‌کنم به دعای رحمت برای آن چهار مرد و دعای سلامتی و نجات برای میناچی. دعا می‌کنم، نفرین نمی‌کنم، چون به چه کسی نفرین کنم، به برادرانمان نفرین کنم؟ به فرزندانمان نفرین کنم؟ دعا می‌کنم که خداوند مملکت ما، انقلاب ما، اسلام ما، رهبر ما را از دست این بچه‌ها نجات دهد (کف زدن شدید حضار).

شکر می‌کنیم خدا را که در این هفته دو پیروزی در ایران جشن گرفته شد، پیروزی بعد از ۱۵ قرن، یا ۱۴ قرن هجرت و پیروزی بعد از یک سال انقلاب اسلامی ایران، انقلاب جهانی علیه استبداد و استکبار و استعمار. فراموش نمی‌کنیم که یک سال قبل و در طول بیش از ۲۵۰۰ سال، کشور ما مهد استبداد بود. در سال ۱۳۵۵ با

چه غرور و طمطراق، شاه مخلوع جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی را گرفت؛ و این جشن همین‌طور که می‌دانید، پرشکوه‌ترین جشنی بود که به افتخار رژیم شاهنشاهی در این مملکت برپا شده بود. اولین اقدامشان بعد از این جشن، تبدیل سال هجری شمسی به سال شاهنشاهی بود، خیلی پرمعناست، یعنی این جشن و این ثمر نهایی ۲۵۰۰ ساله‌ی استبداد، از بین بردن اسلام و آثار هجرت پیغمبر اسلام بود؛ و پر معنا تر اینکه پس از شروع به سقوط و غروب آفتاب او، اولین اقدامی که در دو طرف دولت و مردم برداشته شد، تبدیل مجدد و برگرداندن سال شاهنشاهی به سال هجری بود.

بنابراین خوشحالی و سرور ما روی سه موضوع است، آغاز قرن پانزدهم هجرت، هجرت نبوی، اولین سالگرد انقلاب اسلامی ایران، و همچنین سقوط ۲۵۰۰ سال استبداد؛ استبدادی که رأس آن بریده شده، ولی بدنه و عروق و شراین و اعصاب و آثارش در مملکت هست و باز هم خواهد بود، و سال‌ها طول خواهد کشید تا به کلی قلع ماده شود. بنابراین جا دارد که نگاهی به این گذشته ۲۵۰۰ سال هم بکنیم و ببینیم؛ البته این نگاه به‌طور اشاره خواهد بود و این مجلس مجال و فرصت و انتظار شما نیست که راجع به علل و عوامل برقراری و دوام و طول این ۲۵۰۰ سال استبداد صحبت کنم. اشاره‌ای هم بکنیم که آن عامل و علت اصلی و باعثش که چنین رژیم و نظامی در مملکت مستقر شد و این قدر عمر طولانی پیدا کرد و هنوز آثارش باقی است، چه بوده است.

تا ۵۰ سال قبل زندگی بیش از هفتاد درصد ساکنین این مرز و بوم از راه زراعت و کشاورزی تأمین می‌شد، یعنی ملت ایران، ملت باستانی ایران بیش از هر چیز، یک ملت زراعت‌پیشه و کشاورز بود، آن هم یک کشاورزی خاص. با توجه به شرایط اقلیمی و جغرافیایی تاریخی ایران که با تمام نقاط دنیا از این بابت اختلاف دارد، زندگی و فعالیت کشاورزی در قسمت اعظم ایران آن قسمتی که در محدوده‌های مجزا و کوچکی به نام ده که به‌وسیله‌ی قناتی مشروب می‌شد، این طرز زندگی باعث شده که ایرانی، ایرانی زراعت‌پیشه برخلاف صنعت‌گر، برخلاف تاجر، که اگر در محل و مسکنش ناراحتی و ناملازمتی و نارضایتی داشت آنکه صنعتگر و هنرمند است با هنر و صنعتش به خارج می‌رود، می‌تواند دور شود و جای دیگر برود، آن هم که تاجرپیشه است با هنر و ذوق تجارتمندی و سرمایه‌اش ترک وطن

می‌کند و یک جای آزادتر و راحت‌تری را اتخاذ می‌کند. اما زارع ایرانی یعنی ایرانی متوسط به‌طور کلی نمی‌توانسته محل خودش را ترک کند، برای اینکه زندگی و زراعت او، در محدوده‌ای به نام ده بوده که در آنجا مختصر امنیتی داشته و خارج از آن، چپاول و غارت و ناامنی و خشکی نصیبش بوده است. این نوع زندگی، به ایرانیان یک وابستگی خاص نسبت به زمین داده، حتی زراعت‌پیشگانی مثل مصری‌ها، یا زراعت‌پیشگان اروپای غربی یا آسیای شرقی که در اراضی دیمی، با دیم کاری زندگی می‌کنند، آنجا رودخانه فراوان است و همه جا آب دارد، آنها آزادی حرکت و آزادی عملی برای نجات خودشان از مشکلات و مصائب محل داشتند. این سیستم و این وضع و شرایط یکی از عواملی است که ایرانیان را ناچار، در محدوده‌ی ده و در داخل قلعه‌ها، محبوس کرده و وابستگی به زمین داده است. آنها مجبور بودند زیر بار ارباب‌ها بروند، و ارباب‌ها یا مالکین ده هم چون نمی‌توانستند از خودشان آن‌طور که باید و شاید در برابر مهاجمات خارجی دفاع بکنند، چون از هم مجزا بودند و به هم متصل نبودند، این باعث می‌شد تا محتاج باشند و زیر حمایت امیرها و ارباب‌های بزرگ‌تری قرار بگیرند؛ و به‌همین ترتیب آنها هم به نوبت خودشان «وَقَسْ عَلٰی ذٰلِكَ» تا آنجایی که شاهی باید بر آنها حکومت کند و شاهنشاهی داشته باشند.

این مطالب که به اشاره‌ی مختصری گفتم، به‌طور تفصیل در فصل الحاقی به کتاب «روح ملت‌ها» به نام «سازگاری ایرانی»<sup>۱</sup> آمده که تفصیل زیادی داده شده است. این کتاب به زبان عربی هم به وسیله‌ی آقای فاضل رسول در مؤسسه‌ی «دارالکلمة لبنان» تحت عنوان «الحد الفاصل بین الدین و سیاس» در مقاله‌ی «روح الانسجام و تکلیف» ترجمه شده است. بیشتر از این، از این بابت زحمت نمی‌دهم و خلاصه می‌کنم که این وابستگی و چسبندگی و اسارت ایرانیان نسبت به زمین، عدم آزادی حرکت، عدم آمادگی‌شان برای ترک زمین و محل، عامل اصلی ایجاد و ادامه استمرار و تسلط ۲۵۰۰ سال استبداد بوده است.

این وابستگی و چسبندگی به زمین یا اسارت در برابر زمین، و یا به‌طور کلی وابستگی

۱. «سازگاری ایرانی»، در حوالی سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ در زندان قصر تهیه شده و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد چهارم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مقالات اجتماعی و فنی» در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

انسان به حیات دنیا و به زندگی، عامل اصلی بیچارگی و اسارت و ذلت و خواری هر بشری است؛ و به همین دلیل مخصوصاً وقتی بنا باشد بشر به طرف خدا حرکت بکند، می‌بینیم که قرآن انگشت روی همین مطلب گذاشته و علت عدم تحرک بعضی از مسلمین یا منافقین را در این می‌داند؛ آنجایی که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ.» (توبه (۹) / ۳۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه می‌شود که وقتی دستور داده می‌شود که در راه خدا راه بیافتید، حرکت کنید، سنگینی به زمین می‌کنید، به زمین چسبیده‌اید؟ «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ.» آیا راضی به حیات دنیا شده‌اید، در حالی که کالای دنیا در برابر آخرت، چیز خیلی بیش نیست.

آنچه به انسان و به اقوام امکان حرکت و آزادی می‌دهد، آزادی در برابر زمین و زندگی است، یعنی آمادگی و سبکی برای ترک وطن یا هجرت؛ پس چون ما ۲۵۰۰ سال هجرت نداشتیم، در مذلت و اسارت استبداد قرار گرفتیم.

هجرت؛ حالا که وارد هجرت شدیم، لازمه‌ی حیات درسی است که ناموس طبیعت به موجودات زنده می‌دهد، محتاج به مثال نیست. حرکت فصلی گله‌های مرغان، ماهی‌ها و چهارپایان از مکانی به مکان دیگر، از فصول گرما و سرما، از جای خشکی به طرف جاهای آب و علف‌دار؛ و مخصوصاً آنچه قابل تشدید به هجرت است، تخم‌گذاری بسیاری از حشرات و طیور است که برای حیات و بقا و حفظ و زنده ماندن و ادامه‌ی حیات نسلشان، محیط مناسبی را پیدا می‌کنند؛ حالا آن محیط مناسب در زیر خاک باشد یا لای درخت، زیر پوست درخت یا در بدن حیوانات یا در بینی چهارپایان یا در جاهای دیگر، محلی را پیدا می‌کند که فرزندش را و یا نسل و تخمش را به آنجا بسپارد. این چیزی است که در بین حیوانات هم بوده، و به انسان هم ارث رسیده است. کلیه‌ی اقوام گذشته، به صورت ایلیاتی، اهل چادرنشینی و بیلاق و قشلاق کردن بودند و بعد هم که به تمدن وارد شدند، به صورت تصرف و تهاجم‌ها به رهبری امثال اسکندر، آتیلای، چنگیز، تیمور، نادر و غیره به نقاط دور



دست می‌رفتند. در قرون جدید، اکتشافات جغرافیایی، جنگ‌های صلیبی، تمام اینها از نوع هجرت است، هجرت‌هایی که حیوانات و بشر، بشر وحشی و بشر ایللیاتی و بشر متمدن همیشه کردند و به این جا رسیده‌اند.

از مرحوم دکتر شریعتی کتابی هست به نام «هجرت و تمدن»، در این کتاب نشان می‌دهد که اصلاً هیچ یک از این ۲۷ یا ۲۹ تمدنی که در روی زمین به وجود آمده، به قول [تایمیری] هیچ کدام بدون هجرت نبوده، تمام تمدن‌ها مولود و زائیده‌ی مهاجرت بودند. از اولی که سی هزار سال قبل از آسیا به اروپا و به مغرب مهاجرت کردند و آنجا انسان، هنوز انسان نبود؛ برزخ بین انسان و حیوان، یعنی حیوانات دو پا که از انسانیت فقط روی دو پا راه رفتن را داشتند، به عنوان انسان «نآندرتال»، آن نوع «نآندرتال» را بیرون کردند و خودشان برای اولین بار در دنیا پایه‌گذار تمدن شدند؛ مهاجرینی بودند که سی هزار سال قبل از آسیا به اروپا رفتند و آنجا این تمدن اولیه را به وجود آوردند.

در بین حیوانات و انسان‌ها آن موجود و آن نوعی که از همه پر حرکت تر و آسان حرکت تر هست، طیور و پرندگان هستند. سعدی در باره‌ی آنها می‌گویند:

خور و خواب و خشم شهوت شغیست و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی

که فرشته ره ندارد به مقام آدمیت

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت

به درآی تا بینی طیران آدمیت

مهاجرتی هم که در قرآن آمده و نام خاص هجرت بر آن گذاشته شده، همین طیران آدمیت است که سعدی اظهار می‌کند، با آنها فرق دارد. هجرتی که ما صحبت می‌کنیم، هجرت در قرآن، تفاوت عظیمی با مهاجرت‌های حیوانات و انسان‌های وحشی و متمدن دارد. در کتاب‌های خارجی، در زبان خارجی - من انگلیسی آن را نمی‌دانم - آنها هجرت را چه ترجمه کرده‌اند. در فرانسه هجرت را فرار ترجمه کرده‌اند، در انگلیسی «escape» می‌گویند و این یک ترجمه‌ی کاملاً غلطی است؛ به طوری که در کتاب «قاموس قرآن» به نقل از «مفردات راغب» و سایرین می‌گوید، معنی هجرت، ترک و اعراض است و مخصوصاً قطع مواصله است، یعنی ترک

وطن. وضع زندگی، وضع شخص یا قوم به حدی ناراحت و ناجور می‌شود- خصوصاً برای عبادت کردن خدا- که می‌بیند در این سرزمین نمی‌تواند عبادت خدا را بکند، عبادت خدا ملازمه دارد با سختی و زحمت و رنج و کشته شدن و غیره؛ ترک دیار می‌کند، که یک عمل مثبت است، یک عمل فداکاری است، فرار نیست، دست از زمین و مال و زن و فرزند و برادر و خویش و قوم برمی‌دارد و به جای دیگری می‌رود. همان‌طور که خود قرآن این را تعریف می‌کند، آیه‌ای را که در صدر خواندم حالا ترجمه‌اش می‌کنم:

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً»

(نساء (۴) / ۱۰۰)

خداوند وعده می‌دهد که نترسید، راه بیافتید از جایی که نمی‌توانید زندگی کنید، نمی‌توانید عبادت خدا را بکنید، بیرون بیایید، و حتماً در زمین پناهگاه- پناهگاه که ترجمه‌اش به معنای خاک نرم است- یعنی یک جای نرم و راحت و مساعد برای زراعت پیدا می‌کنید، «وَسَعٌ» و گشایش پیدا می‌کنید،

«وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ»

(نساء (۴) / ۱۰۰)

باز وعده می‌دهد که اگر از خانه‌تان در راه خدا یا راه رسول خارج شدید، و اتفاقاً مرگ به شما رسید، هیچ چیزی گم نکرده‌اید، اجر شما بر خدا واقع و قرار گرفته، و واجب شده است. در سوره‌ی عنکبوت (۲۹) هم می‌فرماید:

«يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ.»

(عنکبوت (۲۹) / ۵۶)

ای بندگان با ایمان من، نترسید، زمین من بسیار وسیع است، تنها من را بندگی کنید، شاه و دیکتاتور و هوس و شیطنت و اقتصاد و شهوت و اینها را بندگی نکنید، نترسید از اینکه نانتان آجر بشود، زمین من به روی شما وسیع و گشاده و فراخ است، این یکی از پایه‌ها و اوصاف و شرط هجرت قرآن است.

شرط دوم که در همین هجرت نبوی از مکه به مدینه کاملاً مشخص است، پیدا کردن و آماده کردن و مورد دعوت قرار گرفتن یک محیط مساعد برای عبادت خدا است. پیغمبر از مکه خارج نشد، مگر بعد از آن بیعت عقبه، و عملیات و تبلیغاتی که در مدینه در بین قوم یثرب و خزرج شده بود که عده‌ای از آنها آمدند و با آغوش

باز پیغمبر را دعوت، و با او بیعت کردند و به او نصرت و یاری دادند، این بود که پیغمبر از مکه به طرف مدینه رفت. بنابراین در منطق قرآن، هجرت به معنای اصلی دو صفت ممیزه دارد، یکی ترک وطن، و طنی که مخالف با عبادت و بندگی خداست، باید بندگی غیر خدا را کرد و دوم، آماده بودن یک محل دیگری برای انجام فریضه و زندگی که جنبه‌ی حفاظت و استتار را دارد، جنبه‌ی فرار از دشمن نیست، حمله به دشمن هم نیست، جنبه‌ی تعرض و قهر را هم ندارد؛ حفاظت و استتار است. بشر و بنده‌ای است که باید عبادت خدا را بکند اما خودش را هم باید حفظ کند، و بی‌جهت وجود خودش را از دست ندهد.

با این دو شرط یا این دو صفت که عرض کردم، این معنای هجرت قابل تعمیم است که اگر روی اجبار، شخصی را از خانه و زندگی و کاشانه‌اش بکنند و دریاورند، و به تبعید یا زندان بفرستند، آن هم یک قسمت از هجرت است. همچنین اگر شخصی در محیطی که هست، از بابت جهل و نادانی ناراحت باشد، و به دیاری برود که آنجا تحصیل علم بکند و آنجا محیط مساعدتری برای علم باشد، همان‌طور که گفته‌اند، «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ أَلْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»<sup>۱</sup> و یا «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ كَوِّبِ الصِّينَ»<sup>۲</sup> این هم می‌تواند یک نوعی از هجرت و جزئی از هجرت حساب شود.

مطلب دیگر که قبل از رفتن به انواع دیگر هجرت در قرآن و در تاریخ بخواهم بگویم این است که همین جا توقف مختصری می‌کنیم. پیغمبر که در خانه و شهر و دیار و مولد خودش، محیط مساعدی برای پذیرش مکتب و ایدئولوژی و فکر او وجود نداشت، این دلیلی است بر اینکه این فکر و این مکتب و مذهب، زائیده‌ی محیط نیست. چون خیلی از علما و محققین، حتی مترجمین و پیروان آنها در مملکت خودمان، و مستشرقین اصرار دارند شرایط مختلف طبیعی و مخصوصاً اقتصادی را عامل هجرت بدانند. آنهایی که معتقد هستند، اقتصاد زیربنای حیات و تمدن و همه چیز است، برای پیدایش مذاهب و از جمله اسلام و قرآن هم دنبال این محمل می‌گردند تا شرایط اقتصادی خاص مکه را عامل اصلی پیدایش و پذیرش این طرز فکر بدانند. اینجا هم باز برای موضوع هجرت یک ضرب‌المثل فرانسوی هست که می‌گویند: «هیچ کس در خانه‌ی خودش پیغمبر نیست»، به همین دلیل است که اگر

۱. حدیث نبوی: دانش بجوئید از کودکی تا مرگ.

۲. حدیث نبوی: بجوئید علم را اگر چه در چین باشد.

محیط مساعد برای پیدایش و پذیرش پیغمبر، شرایط اقتصادی و محلی بود، همانجا پذیرفته می شد. می بینیم که مکه پیغمبر را طرد می کند، یک محیط دیگری، یعنی محیط مدینه است که برای او فراهم می شود. از کسانی که روی این نکته خیلی اصرار داشتند و کتابشان شاید سی چهار سال پیش چاپ شده، مونت گومری وایت است. او خیلی اصرار و تعریف و تجلیل از رسالت پیغمبر دارد ولی معذالک قسمتی از کتاب خودش را اختصاص می دهد به تشریح شرایط اقتصادی و تجارتي خاص مکه، و تقریباً می خواهد آنها را عامل و موجب کلیه تعلیمات قرآن بشمارد؛ درحالی که غیر از آن است و آیه ی:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>

می رساند که درست است از میان خود این ملت و قوم و حتی از میان بی سوادهای آنها- که کمتر تحت تأثیر عوامل و تعلیمات قرار گرفته باشند- پیغمبر می آید و او یک عمل انقلابی انجام می دهد و اینها را تزکیه می کند، یعنی تغییرشان می دهد، چیز تازه تعلیم می دهد، اگرچه قبلاً در گمراهی آشکاری بودند. یعنی می بینید این برنامه، که مقدمه ای بر هجرت است، درست عکس آن تعبیر و توجیه و تعلیلی است که امثال مونت گومری وایت کرده اند و می کنند.

در قرآن قبل از هجرت نبی اکرم، البته هجرت زیاد نیست، ولی در تاریخ اسلام قبل از هجرت اصلی، هجرت عده ای از مسلمانان ایمان آورده ی ابتدا و در سختی و زحمت را می بینیم که به دستور پیغمبر به حبشه حرکت کردند اما در قرآن نمونه ی ترک دیار و خانه و شهر، و پناه بردن به جایی که بتوانند سلامت بمانند و عبادت خدا را بکنند و مجبور به بت پرستی نباشند، داستان کهف است. من آیاتش را می خوانم ولی چون فرصت خیلی نیست، با اجازه تان ترجمه نمی کنم؛ قاعدتاً کسانی که اینجا آمده اند، هم قرآن خوان هستند و هم قرآن را به آن اندازه که معنی اش را می فهمند، یاد گرفته اند:

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ

۱. جمعه (۶۲) / ۲: او همان کسی است که در میان بی سوادان پیغمبری را برانگیخت که بر آنها آیات و نشانه های او را می خواند و پاکشان کرده کتاب و حکمت به آنها تعلیم می دهد ولو آنکه قبلاً در گمراهی آشکاری بوده باشند.  
(به نقل از م.آ. (۱)، مباحث بنیادین، ص ۶۱)

هُدًى»<sup>۱</sup>

جوانانی بودند که ایمان به پروردگارشان آوردند،  
 « وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن  
 نَدْعُو مِن دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا.»<sup>۲</sup>

اگر غیر از خدا، دیگری را بخواهیم حرف‌های بی‌معنی و پوچ و بی‌اثری زده‌ایم،  
 «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ مَّا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيْنِ  
 فَمَن أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا.»<sup>۳</sup>

خیلی ناراحت از این بودند که قوم آنها غیر از خدا، خدایان دیگری گرفته‌اند، و  
 اینها نمی‌خواستند دروغ بگویند. بعد به آنها ندا می‌رسد یا خودشان به هم می‌گویند:  
 «وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ  
 رَبُّكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِّنْ أَمْرِكُمْ مَّرْفَقًا.»<sup>۴</sup>

وقتی خواستید از آنها دوری بجوئید به غار پناه ببرید، در آنجا رحمت خدا و  
 رزق و راحتی برای شما هست. می‌روند و سیصد سال و چند روز در آنجا به خواب  
 می‌روند و در واقع نمی‌میرند. وقتی که از خواب بیدار می‌شوند، آن دوره‌ی  
 دیکتاتوری و استبداد، و آن وضع به کلی از بین رفته بود، خیال می‌کنند که چند  
 ساعتی یا چند روزی بیشتر در خواب نبوده‌اند، و ترس از این دارند که اگر شناخته  
 شوند آنها اینها را دو مرتبه به ترک خداپرستی و اداری بکنند ولی به آن شهر می‌روند و  
 قضایای دیگری برای آنها رخ می‌دهد. آن مردم ایمان آورده، و مؤمن شده بودند.

۱. کهف (۱۸) / ۱۳ : داستانشان را همان‌گونه که بود بر تو بازگو می‌کنیم؛ آنان جوانمردانی بودند که به  
 صاحب‌اختیارشان ایمان آوردند [و از محیط شرک دست به هجرت زدند]، ما نیز بر هدایتشان افزودیم.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)  
 ۲. کهف (۱۸) / ۱۴ : و چون به پا خواستند، بر آنان قوت قلب بخشیدیم که گفتند: صاحب‌اختیار ما (همان)  
 صاحب‌اختیار آسمان‌ها و زمین است [نه آنان که چندصباحی بر اسب قدرت نشسته‌اند]، هرگز غیر او  
 معبودی را [به نیایش] نخواهیم خواند، که در آن صورت سخنی دور از حق گفته‌ایم.

۳. کهف (۱۸) / ۱۵ : این قوم ما که غیر او را معبودان [خود] گرفته‌اند، چرا هیچ دلیل روشنی بر [اصالت]  
 معبودانشان نمی‌آورند؟ کیست ستم‌کارتر از آن که دروغ به خدا نسبت دهد؟

۴. کهف (۱۸) / ۱۶ : اینک که از آن مردم و آنچه به جای خدا بندگی می‌کنند کناره گرفته‌اید، به غار پناه  
 برید تا صاحب‌اختیارتان رحمت خویش بر شما بگسترده و کارتان را به سامان آرد.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

در اینجا، خود اینها شخصاً منشأ عملی نشدند، آن طور که پیغمبر در مدینه شد، ولی مثل اینکه خداوند به وسیله‌ی اینها و با این تجربه‌ی ملموس محسوس عملی خاص، یکی از اصول مکتب خودش، یعنی قیامت و بعثت و برانگیزی را به مردم آن زمان نشان می‌دهد:

«وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَئِبُهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا»<sup>۱</sup>

مسجدی در محل آنها برپا شد، خانه‌ی خدا.

این صحبت بنده بنا بود که فارسی باشد و با دستگاه‌های رادیویی، مهمان‌های عزیز که به زبان‌های عربی و یا انگلیسی بیشتر آشنایی دارند، توأمأ بشنوند ولی متأسفانه چون دستگاه آماده نبود، این طور شد که خود صحبت طولانی بود، حالا حریف مجلس خود همیشه دل می‌برد، علی‌الخصوص که پیرایه‌هایی بر او بستند، این است که من قبلاً از اینکه صحبت طولانی می‌شود و شما را خسته می‌کنم عذر می‌خواهم و اینکه آیات را ترجمه نکردم، به این دلیل بود، و خیلی جاها به اختصار گذراندم.

البته نمونه کامل هجرت همان هجرت نبوی از مکه به مدینه است. همین طور که می‌دانید در عرض ده سال، اول خود مدینه‌النبی پایه‌گذاری شد و اساس یک دولت و حکومت، و یک شهر اسلامی در دنیا صورت گرفت؛ بعد حرکت به تمام شبه جزیره و قبائل مختلف مهاجر و انصار توسعه یافت، و جامعه‌ی اسلام گسترده شد. نزاع‌ها و تبلیغاتی که در تقابل با یهود و نصارا و قبایل نزدیک داشتند؛ و بعد جنگ‌هایی که علیه قریش و کفار، در بدر و احد و خندق و غیره شد، تا بالاخره به فتح مکه رسید. گمان می‌کنم بازگشت پیغمبر به مکه در آخر سال نهم هجرت بود. بنابراین هجرت، هجرت کامل قرآنی یک مداری است که از یک نقطه‌ای از وطن

۱. کهف (۱۸) / ۲۱: بدین گونه [پس از عرضه سکه‌های قدیمی، مردم را] به وضعشان آگاه کردیم تا بدانند که وعده خدا راست است و تردیدی در [مورد] رستاخیز نیست؛ آنگاه [مردم] درباره آنان با یکدیگر به گفت‌وگو پرداختند و [گروهی که بی‌اعتقاد بودند] گفتند: بر [محل] آن [غار] دیواری بسازید- صاحب‌اختیارشان آگاه‌تر است به [حال] آنان- [ولی] کسانی که حقیقت داستان آنان را درک کرده بودند، [و آن را دلیلی بر رستاخیز می‌دیدند]، گفتند: بر [غار]شان نمازگاهی می‌سازیم [تا خاطره آنان باقی بماند]. (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

شروع می‌شود، به محیط مساعد می‌رود، در آنجا مکتب و رسالت انجام می‌شود، و بعد به وطن اصلی برمی‌گردد. یعنی هجرت، ضد ملی و ضد وطنی نیست، بلکه بازگشت به آنجا، و دو مرتبه فتح کردن آنجاست؛ منتهی پیغمبر در مکه نماندند و مکه را ترک کردند، برای اینکه مدینه وطن ثانوی شده بود. خود پیغمبر آنجا را ساخته بودند، ولی این مانع از آن نشد که قلب پیغمبر و میل پیغمبر به مکه که خانه‌ی تأسیس شده به وسیله‌ی ابراهیم می‌باشد، نه تنها پیغمبر بلکه تمام مسلمین جهان در تمام طول تاریخ، آنها هم لاقلاً در شبانه‌روز پنج بار به این خانه‌ی اصلی که مبدأ هجرت است، برمی‌گردند.

در همین ده سال اقامت پیغمبر، حضرت نبی اکرم در مدینه، همان‌طور که می‌دانید منتهی شد به فتح تمام شبه‌جزیره‌ی عربستان، شبه قاره‌ای که در عمرش و در تاریخش حکومت واحد و وحدتی پیدا نکرده بود، با حداقل کشتار که کمتر از هزار نفر بود، وحدت یافت. بعد از پیغمبر که مدینه دارالخلافت و مرکز خلافت اسلام بود، خلفای راشدین، ابوبکر و عمر و عثمان هم همانجا را به‌عنوان مرکز خلافت حفظ کردند و موج و آثار این هجرت همین‌طور دنباله پیدا کرد؛ و مخصوصاً در زمان ابوبکر به طرف شام و بعد در زمان عمر، به طرف رُم و ایران و مصر و آفریقا، و بالاخره در زمان امویّه تا فرانسه پیش رفت و در آنجا متوقف شد. البته این موج متوقف نبود و ادامه پیدا کرد و به وسیله‌ی فاتحین یا بیشتر به‌وسیله‌ی بازرگانان و به‌وسیله‌ی علما و سیاحان در مشرق هم ادامه داشت و با خلفای عثمانی، فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ میلادی اتفاق افتاد و حرکت به طرف اروپای شرقی، در ترکستان، هندوستان، جزایر اقیانوسیه و داخل چین که به‌وجود آمدن تمام اینها، مولود همین حرکت و این هجرت نبوی است؛ به‌وجود آوردن بزرگ‌ترین امپراتوری دنیا و ارتباط جهانی با توسعه و زمینه‌های اخلاقی و علمی و هنری و اقتصادی و نظامی و غیره که هنوز هم بحمدالله رب العالمین ادامه دارد.

البته هجرت به معنای قرآنی اختصاص به دوران پیغمبر ما ندارد؛ خود مکه، محصول یک هجرت است. بزرگ‌ترین و پایه‌گذار هجرت‌های مکاتب توحیدی، حضرت ابراهیم است. از بین‌النهرین، از کلدان و آن نواحی راه می‌افتد، چون آنجا ظلم و ستم بوده، و ظلم به معنای اعم آن که شرک هم باشد. حضرت ابراهیم از آنجا خارج می‌شود و در یک بیابان لم‌یزرعی، توطن اختیار می‌کند:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ  
رَبَّنَا لِتُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ  
الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ»<sup>۱</sup>

وقتی با هاجر به آنجا می‌آید- که این کلمه‌ی هاجر را هم اتفاقاً من در لغت هَجَرَ کتاب «قاموس» آقای قریشی نگاه کردم نبود، احتمال دارد این کلمه‌ی هاجر که به زن ابراهیم داده شده، از همان ریشه‌ی هجرت و مهاجرت باشد- در آنجا از خدا می‌خواهد که من به اینجا آمده‌ام برای اینکه نماز برپا شود، هجرت کردم برای اینکه در این محیط مساعد، منتهی مساعد بودن آن محیط به دلیل نداشتن وسایل زندگی و لم یزرع بودن است، منتهی ابراهیم از خدا می‌خواهد که آن محبت و علاقه و میل مردم دنیا را به طرف ذریه‌ی من سرازیر کن و از هرگونه ثمرات و محصولات آنها را راضی بدار تا آنجایی که شکر کنند.

این مسئله‌ی محبت، مسئله‌ی دوستی و علاقه که اسقف کاپوچی هم در بیانشان ذکر کردند، اساس و مایه‌ی زندگی است. به قول شاعر که می‌گوید:

«حلوا به کسی ده که محبت نجشیده است»

محبت، چیز بسیار ارزنده‌ای است که حتی ابراهیم هم آن را از خدا تقاضای می‌کند ولی متأسفانه انقلاب ما اصرار دارد، خودش را از محبت، و محبت کردن دور بکند، این یک مرحله بود.

تاریخ بنی اسرائیل سراسر مهاجرت و حرکت است. یوسف را از کنعان به مصر می‌برند و بعد آن جریان و قضایایی که می‌دانید، «اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ»<sup>۲</sup> که یوسف، امین مالیه‌ی عزیز مصر می‌شود. برادرها و پدرش آنجا می‌آیند، و وسیله می‌شود که تمام قوم بنی اسرائیل به مصر هجرت کنند، ولی بعد در آنجا حالت بردگی پیدا می‌کنند. موسی مأمور می‌شود که بنی اسرائیل را از مصر دو مرتبه به

۱. ابراهیم (۱۴) / ۳۷: پروردگارا، ذریه‌ی خود را- به ناچار- در بیابان لم یزرع در جوار خانه‌ی محفوظ محترمت سکونت دادم تا نماز به پا دارند، (از تو می‌خواهم) دل‌های مردم را به سوی آنها متمایل گردانی و از ثمرات برخوردارشان سازی که امید است راضی و شاکر شوند.

(به نقل از م.آ.آ. (۱۹)، بازگشت به قرآن (۲)، ص ۶۷)

۲. یوسف (۱۲) / ۵۵: ... مرا به [سرپرستی] خزاین [و اقتصاد و دارایی] این سرزمین بگمار [تا بحران عظیمی که در پیش است مهار کنم]... (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)



خانه‌ی اصلیشان برگرداند، یعنی مدار هجرت را ببندند، فرعون و فرعونیان آنجا غرق می‌شوند و بعد هم انبیاء و ملوک دیگر بنی‌اسرائیل هم کارشان این است، به‌طوری که در آن آیه، آنجایی که از خدا می‌خواهند که خدایا برای ما پادشاهی قرار بده که برای تو، و در راه تو جنگ کنیم، ظاهراً آن پیغمبر می‌گوید شما عرضه‌ی این کارها را ندارید، لیاقت ندارید. آن‌ها در جواب می‌گویند:

«وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا»<sup>۱</sup>

چه‌طور ممکن است که ما در راه خدا جنگ نکنیم در حالی که ما از دیارمان خارج شده‌ایم و از زن و فرزند و بچه‌هایمان دور شده‌ایم، یعنی آنجا هم باز می‌بینیم که مقدمه‌اش هجرت است.

حضرت عیسی مسیح هم همین‌طور، البته هجرت حضرت مسیح کوتاه بود ولی پیروان او و حواریون، آنهایی که باعث اشاعه‌ی مسیحیت و دین عیسی در دنیا شدند، آنها جزء شرایط و صفات و وظایفشان همین مسافرت و سیاحت و دور رفتن بود، تا آنجایی که وقتی کنستانتین، امپراتور رُم شرقی مسیحی می‌شود، ابتدای توسعه و جهان‌گیر شدن مسیحیت در دنیا است.

حالا می‌رویم به هجرت‌های مسلمین بعد از رسول اکرم. بعد از پیغمبر، همان‌طور که عرض کردم سه خلیفه‌ی اول راشدین، در همان شهر مدینه ماندند و از مدینه بود که این پروازها شروع شد. در زمان عثمان و در نتیجه‌ی این فتوحات، همین‌طور که می‌دانید، قدرت، شهرت، ثروت، راحت و لذت به شهر مدینه روی آورد؛ قیافه‌ی مدینه عوض شد، و بعد هر قدر از زمان پیغمبر دور می‌شدیم، جاهلیت و تعصبات قبیله‌ی به آنجا برمی‌گشت، به‌طوری که رفته رفته محیط مدینه، داشت شبیه مکه‌ی ۲۵ سال قبل می‌شد و شده بود، و آنجا دیگر برای عبادت خدا و برای عدالت و برای ارائه‌ی حقیقت اسلام خوب نبود؛ این است که اولین هجرت بعد از پیغمبر با پای علی از مدینه به کوفه شروع می‌شود. حرکت پیغمبر از مکه به مدینه، یک حرکت غرب به شرق بود، حرکت علی از مدینه به کوفه - در عراق مجاور ایران و آنجایی که نژاد ایران است - یک حرکت ثانوی است که اسلام از غرب به شرق حرکت می‌کند و به طرف ایران و عجم می‌آید، و در آنجا پایه‌ی تربیت و تعلیمات و تمدنی

۱. بقره (۲) / ۲۴۶ : ... چرا در راه خدا نجنگیم، در حالی که ما از سرزمین‌مان بیرون رانده شده‌ایم، از فرزندانمان جدا افتاده‌ایم؟ ... (به نقل از م.آ. (۱۷)، بعثت (۲)، ص ۲۸۵)

گذارده می‌شود که بیشتر با اسلام تطبیق می‌کرده، و از آلودگی دوران جاهلیت زده‌ی مدینه دور می‌شد.

حضرت امیر در کوفه شهید می‌شود؛ پسر آن حضرت، امام حسن دوران کوتاه خلافت شش ماهه، و صلح با معاویه، و بالاخره برگشت از کوفه به مدینه، به این ترتیب در مدینه، دومین مدار هجرت بعد از اسلام بسته می‌شود. البته در مدینه از آن جلال و جبروت و ثروت و راحتی و عیش و عشرت گذشته کم شده بوده، ولی با خلافت معاویه، حادثه‌ی بزرگ‌تری پیش می‌آید، و این تحول و انقلاب عظیم اسلام به طرف سلطنت می‌رود و فشار و اصرار معاویه برای بیعت با پسرش، مجدداً طوری می‌شود که اصلاً ممالک اسلامی دیگر قابل زندگی نیست، آنجا خدا عبادت نمی‌شود.

سومین هجرت آغاز می‌شود، و حسین بن علی خودش را ناچار می‌بیند که از مدینه به مکه برود، و بنا به دعوت مردم کوفه، از مکه به کوفه برگردد. نرسیده به کوفه، جنگ کربلا، واقعه‌ی کربلا و شهادت حسین است. اما هجرت به اینجا خاتمه پیدا نمی‌کند، خاندان عصمت به کوفه و بعد به شام برده می‌شوند. اسرا در طی این راه، و تا رسیدن به بارگاه یزید، اسلام واقعی را، اسلام اهل بیت را، اسلامی که پیغمبر گذاشته، ولی چهره‌ی آن را آل سفیان و آل مروان عوض کرده و قلب کرده بودند، اهل بیت به سراسر سرزمین اسلام نشان می‌دهند و خطبه‌هایی که حضرت سجاد و حضرت زینب در شام ارشاد می‌کنند، طوری است که حتی یزید را منقلب می‌کند و یک حالت افشاگری و رسواگری بین‌المللی به آن وضع امویان می‌دهد، و بعد به مدینه برمی‌گردند.

این سومین مدار هجرت است که بسته می‌شود، و آثار این هجرت همان‌طور که می‌دانید فوق‌العاده بوده و اسلام را مجدداً احیا کرده است و پشت سرش از نظر اجتماعی و انقلابی اگر بخواهیم صحبت بکنیم، در سراسر دوران سلطنت بنی‌امیه، همین‌طور شورش پشت شورش است که از قیام توابین شروع می‌شود، و بعد خروج مختار است، و شورش ادامه دارد تا آنجایی که بالاخره سلطنت غاصبانه‌ی اموی‌ها، به دست ایرانی‌ها، و با کمک ایرانی‌ها و به سود بنی‌عباس، منقرض و معدوم می‌شود. بعد از سیدالشهداء، ائمه‌ی اطهار البته در مدینه ماندند، در آنجا وظایفی داشتند که باید انجام بدهند. حضرت باقر و حضرت صادق دانش شکافی، دانش پروری و

دانش پراکنی داشتند، و دانشجو و شاگردانی تربیت می‌کنند. به این شاگردان دستور می‌دهند که به عنوان [دُعَات] یا شیعیان، از مدینه و از حجاز که در معرض انواع آزارها و شکنجه‌ها و ناراحتی‌ها و محرومیت‌ها - چه در زمان بنی‌امیه و چه در زمان بنی‌عباس - بودند به نقاط دور افتاده اعم از مصر و شام و فلسطین و مخصوصاً ایران، یعنی به شرق و آن طرف‌ها هجرت کنند، هجرت می‌کنند برای اینکه محیط امنی پیدا کنند و در این محیط امن، مکتب واقعی اسلام را که عنوان مکتب تشیع روی آن گذاشته شده، در آنجاها بشناسانند و مأمونی شود.

این همه امام‌زاده و بقعه و بقاع متبرک که در ایران هست و انسان تعجب می‌کند که خیلی از اینها در جاهای پرت و کوهستانی وجود دارد، البته بعضی از اینها ممکن است موهوم باشد، اگر هم موهوم باشد و امام‌زاده نباشد بالاخره یک شیعه‌ای یک سیدی یک مسلمانی آنجا بوده ولی بسیاری از آنها معتبر است و مستند و مسلم، مثل حضرت عبدالعظیم، مثل امام‌زاده داوود، مثل بقعه‌ی حضرت رضا، مثل مرقد مطهر حضرت معصومه، مثل سایر اولاد حضرت امام موسی کاظم که در نقاط مختلف است و بیشتر هم مثل امام‌زاده داوود در جاهایی است که پرت و دور افتاده است. آقای دکتر سبحانی - که نمی‌دانم اینجا هستند یا نیستند - همین پریروز که صحبت این کنفرانس بود، می‌گفت در آن زمانی که از طرف دانشگاه، دانشجویان را می‌بردند به کوه‌های تفتان آن طرف زاهدان، در جاهای خیلی مرتفع و صعب العبوری به قبرهایی برخوردند که اسامی شیعی داشت و برای قرن دوم و سوم هجری بود که بعداً آن سنگ قبرها را هم به مدرسه‌ی مشهد و دانشگاه تهران آوردند که نشان می‌دهد در قرن دوم و سوم هجری، در آنجا جمعیت‌ها، ایلات و خانواده‌های شیعی بوده‌اند که در اثر ناامنی و فشار و ظلمی که بنی‌امیه و بنی‌عباس به سر علویون و هاشمیون و پیروان این خاندان می‌آوردند، هجرت کرده به آنجا رفته و توطن کرده بودند.

همین هجرت‌ها بود که اساس مخالفت و سرنگونی نظام غاصب و جاهل و ظالم و کافر بنی‌امیه را فراهم کرد و آن را واژگون ساخت و بیشتر هم به دست ایرانیان، ایرانیانی که قسمت اعظمشان پیروان مکتب جعفری بودند، یعنی از آنجا آب گرفته بودند و همین‌طور که می‌بینید، بنی‌عباس به خاندان نبوت نزدیک‌تر هستند و اصولاً به‌عنوان دادخواهی و به‌عنوان تقاص خون سیدالشهداء به حکومت و سلطنت رسیدند

ولی بعد، خرشان را سوار شدند و پشت سرشان را هم نگاه نکردند. غیر از ایران همان طور که می دانیم در مصر و در سوریه، فاطمی ها و زیدی ها بودند که تمام اینها محصول هجرت است. اسلام به این ترتیب از راه هجرت توانست قیافه‌ی نسبتاً صحیح تر و واضح ترش را به دنیای آن روز بشناساند.

در این ردیف که به اختصار این قسمت را می گذرانم، آخرین و بزرگ ترین هجرت، هجرت خاندان عصمت است که وضع خاصی دارد. اصلاً هجرت از مکان است، به عقیده‌ی شیعه، غیبت ولی عصر، امام دوازدهم چون دنیا وضع نامطلوب و نامناسبی پیدا کرده، و اینها وظیفه‌ای دیگر نداشتند، از این دنیا غیبت کردند، و یک زمانی برمی گردند. الان امام زمان است، بعد امام مکان و زمان می شود، و آخرین، یعنی چهارمین مدار هجرت، هجرت خاندان عصمت در مکه مجدداً بسته می شود. طبق عقیده‌ی شیعه، برای انجام مأموریتی است که در این حدیث که علمای سنت و جماعت و شیعه همه گفته اند، خلاصه می شود:

«يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا.»<sup>۱</sup>

تا اینجا دو ثلث صحبت بنده انجام شده، و نوبت به هجرت های بعد از غیبت است که می رسد به آخرین آن، یعنی انقلاب اسلامی خودمان، با هجرت و رهبری امام خمینی.

پیشنهاد شد همین جا صحبت را ختم بکنم، و نصفه‌ی بقیه که جنبه‌ی تاریخی و به اصطلاح جنبه‌ی امروزی و مدرن آن بیشتر است، و دامنه اش به خیلی از قیام ها و مبارزه ها- مبارزه هایی که مخصوصاً در این دوست سال اخیر صورت گرفته- می خورد، این را گفتم بگذاریم برای سمینار روز دیگر که در محل کاخ سنا خواهد بود، و ان شاء الله آنجا وسیله‌ی ترجمه به عربی و انگلیسی هست.

با کمال شرمندگی و مسرت از حضورتان تشکر می کنم، عذرخواهی می کنم از تصدیعی که دادم و امیدواریم که خداوند همه‌ی ما دوستان و مهمانانمان، اعم از برادران اهل سنت و جماعت یا برادران شیعه، و همچنین غیر مسلمانان، برادران مسیحی و غیر مسیحی که تشریف آوردند، و همه‌ی ایرانیان را در این پیکار عظیم جهانی و الهی که داریم، همه موفق و مؤید و منصور باشیم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکات

۱. روایت: زمین را پر از قسط و عدل می کند، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده بود.

## خودآزاری\*

مورخ ۱۳۵۹/۵/۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم. خواهران، برادران، سلام دوستان و سلام بنده بر همگی شما، آخر ایام ماه مبارک رمضان است، تا به حال آنچه عبادت و روزه و دعا بوده ان شاء الله قبول باشد، و این مدت را هم ان شاء الله با موفقیت طی بکنید.

بسم الله الرحمن الرحيم

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا.» (نساء (۴) / ۷۹)

این آیه خطاب به پیغمبر، و در سوره‌ی نساء (۴) است. می‌گوید: آنچه خوبی و خیر، حسنه، به تو می‌رسد از خداست، و آنچه بدی به تو می‌رسد، از خودت است، و تو را برای مردم پیغمبر و رسولی فرستادیم و خدا به‌عنوان شاهد برای تو کفایت می‌کند.

در دی‌ماه سال ۱۳۴۰، در مسجد صنیع‌الدوله، خیابان ارامنه، به دعوت انجمن اسلامی مهندسين و انجمن اسلامی دانشجویان، سخنرانی داشتم، عنوانش را «خودجوشی»<sup>۱</sup> گذاشتیم، که بعداً کتابش چاپ شد. شاید بعضی از شماها این کتاب را دیده باشید، عرایضی که امشب می‌کنم، و عنوانش را آقای مسموعی اعلام کردند

---

\* سخنرانی مورخ جمعه ۱۳۵۹/۵/۱۷، ۲۶ رمضان ۱۴۰۰ هجری قمری، در کانون توحید، مسجد امام رضا (ع) در مسگرآباد تهران که از نوار صوتی برداشت شده و با مختصر ویرایشی تقدیم می‌شود.  
۱. «خودجوشی» اکنون یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بعثت ۱» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

«خودآزاری»، که متمم همان «خودجوشی» است. آن موضوعاتی که خیر و خدمت بود، و خالی از دردسر و تصدیع و خستگی؛ خصوصاً در شب‌های ماه رمضان و بی‌خوابی نبود، حالا اینکه این سخنرانی با اسمش اصلاً آزار سرخود است، «خودآزاری». حالا اینکه من چه قدر به خودم آزار بدهم، یا در نتیجه‌ی آمدن به اینجا شما چه قدر به خودتان آزار بدهید، آن دیگر آزار دیگری است. ان شاء الله که خدا عاقبت همه‌ی ما را به خیر کند. به هر حال، قبلاً هم تشکر می‌کنم، از این تجمع، و هم معذرت می‌خواهم از تصدیع و خستگی که داده خواهد شد.

اگر آن کتاب را خوانده باشید، یا شنیده باشید، غرض از بحث «خودجوشی» این بود که آنچه ما دارایی، نعمت، فضیلت و ارزش داریم، یعنی بشر یا انسان دارد، از خودش باید بجوشد و چیزی که از انسان نجوشد و عاریه‌ای باشد، یا تصرف از غیر باشد، ارزشی ندارد، به درد نمی‌خورد. قرار خلقت، خلقت انسان، و مشیت خدا بر این است که انسان مستقل و خودکفا باشد، و هر چیزی را از خودش بخواهد. حتی اگر این سخنرانی در شب جشن مبعث بود، پیغمبری هم که خدا برای بشر می‌فرستد، پیغمبر آخرالزمان، از آسمان و از فرشته‌ها نیست، و حتی از یک نژاد برتر، مثلاً از رُم یا از ایران، که آن موقع دولت‌ها و مملکت‌های متمدن روی زمین بودند و با سواد بودند، از آنجاها برای اعراب، مثلاً اعراب مکه، خداوند پیغمبر نفرستاد، بلکه از خودشان، از همان بی‌سوادها فرستاد، و از همان بی‌سوادها برانگیخته شد، جوشید:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ» (جمعه (۶۲) / ۲)

بعد، این رسول هم نیامد که یک وردی بخواند و یا یک طلسم و دعایی به آنها بدهد که با این دعا و طلسم یا با این وسیله و حربه، و با این معجزه آنها خوشبخت شوند، بلکه برنامه‌ی آن رسول این بود که آیات خدا را به آنها ارائه بدهد، یا معرفت‌خدایی به آنها بدهد، و بعد:

«يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ»

تربیتشان بکند، تزکیه‌شان بکند، اصلاحشان بکند:

«وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»

علم و حکمت بیاموزد، یعنی آمد که خود آنها را عوض بکند، یعنی خودشان به مقامی برسند که بتوانند مدارج سعادت و خیر را بیمایند، و بعد امیدواری و یقین بیشتر در آخر آیه است:

«وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.» (جمعه (۶۲) / ۲)

اگر چه قبلاً این مردم بی سواد و این امی‌ها در گمراهی آشکار بودند، معذالک خداوند بزرگ‌ترین موهبتش را که مأمور کردن یک پیغمبر، و هدایت ایشان است، به اینها ارزانی داشت. از خودشان جوشید، از خودشان برانگیخته شد، و بعد هم تربیت و اصلاح و تعلیم به خود آنها بود. باز در همان جزوه و کتاب گفته شده که رسم خداوند این است که وقتی دشمن به ما حمله می‌کند و یا در معرض دشمن قرار می‌گیریم، باز خدا نمی‌آید که آن دشمن را دفع بکند و از بین ببرد، باز هم به خودمان واگذار می‌کند:

«وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» (بقره (۲) / ۲۵۱)

یعنی برای جلوگیری از فساد و خرابی زمین، خداوند بعضی از مردم را یعنی آن مهاجمین و حمله‌کنندگان و ظالمین را به وسیله‌ی خود مردم دفع می‌کند. این هم باز خودجوشی است، باید خود ما زحمت بکشیم و خود ما شر دشمن را دفع بکنیم. حتی خدا این قدر زرننگ است که برای نگاه‌داری خانه‌ی خودش، یعنی برای عبادتگاه، باز هم آن را به عهده‌ی بشر گذاشته است، یعنی ما نه تنها باید از خانه و لانه و زندگی و زمین خودمان دفاع، و از فساد آن جلوگیری بکنیم، بلکه خانه‌ی عبادتگاه خدا هم باز حفاظتش با مردم است. در آیه: «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» یعنی اگر چنین نبود که خدا بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع می‌کرد، می‌فرماید:

«لَهْدَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ» (حج (۲۲) / ۴۰)

پرستشگاه‌ها و کنش‌ها و کلیساها و مساجد خراب می‌شد. حتماً به آیات آخر سوره نجم (۵۳) برخورد کرده‌اید که بیان می‌کند: این رسم خدا و این دستور خدا است که خودتان باید کفایت خودتان را بدهید و دیگری به درد شما و به داد شما نمی‌رسد، و هر کس باید بار خودش را بکشد و با سعی و کوشش است که انسان چیزی به دست می‌آورد، چه این دنیا و چه آن دنیا:

«أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى.»

وَإِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ الْأَلَدِيَّ وَفِي. (نجم (۵۳) / ۳۶ و ۳۷)

آیا مردم خبردار نشدند، از آنچه در کتاب موسی است، و آنچه در کتاب ابراهیمی

که به تمام و کمال وظایفش را انجام داد، آن خیر چیست؟ آن قضیه که در پیغمبران گذشته هم موسی و ابراهیم گفته بودند چیست؟ این است:  
«أَلَا تَرَرُّ وَأَزْرَةٌ وَزَرْ أُخْرَى.» (نجم ۵۳ / ۳۸)  
هیچ بار برنده‌ای، بار کشتی، بار دیگری را نمی‌کشد، یعنی هر کسی باید بار خودش را بکشد.

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.» (نجم ۵۳ / ۳۹)  
انسان هیچ چیزی ندارد و مالک و صاحب هیچ چیزی نمی‌شود، مگر اینکه با کوشش خودش به دست بیاورد.

«وَأَنْ سَعَيْهِ سَوْفَ يُرَى.» (نجم ۵۳ / ۴۰)  
به زودی هم نتیجه‌ی سعی و کوشش را خواهد دید. این خلاصه‌ی آن چیزی است که در آن سخنرانی و در کتاب «خودجوشی» گفته بودم. گویی به نظر یک مسئله‌ی پیش پا افتاده و بدیهی می‌آید، ولی وقتی با آنچه معمول ما و روال بشر است مقایسه می‌کنیم، برجستگی قرآن را نشان می‌دهد، برجستگی که عادت و طبیعت ما، مخصوصاً ما ایرانی‌ها خلاف این است، میل ما ایرانی‌ها و بشر بیشتر این است که به عادت دوران کودکی که همه چیز را از مادر یا از پدر می‌خواست، در بزرگی هم می‌خواهیم با تقاضا از دیگران، یا با تکدی از دیگران، و تملق به دیگران، یا اگر نشد، قلدری بکنیم، و با تعدی و تجاوز، همه چیز را برای خودمان تأمین بکنیم.  
تعدی و تجاوز، به صورت استثمار و استعمار، این سکه‌ی رایج بشریت است، یعنی یک نوع طفیلی‌گری. همان‌طور که می‌دانید یک دسته از حیوانات، خودشان زحمت نمی‌کشند که بروند و شکار بکنند، یا تلاشی بکنند، اینها مثل بسیاری از میکروب‌ها طفیلی‌اند. میکرب می‌رود در داخل مثلاً بینی گوسفند یا در داخل معده‌ی انسان یا معده‌ی حیوانات، غذایی که یک حیوان رفته، دویده، پریده، خزیده، چریده، یا یک شخص پخته و آماده کرده، و وارد معده می‌شود، میکرب غذای حاضر و آماده شده در آنجا را می‌خورد.

خیلی از حیوانات طفیلی هستند، حشراتی که به درخت‌ها حمله می‌کنند، با سموم کشته می‌شوند، تازه آنهایی هم که زحمت می‌کشند، عالم آکل و مأکولی است. گرگ چه کار می‌کند؟، گوسفند حاضر و آماده‌ی پروار و چاق و چله شده را بلع می‌فرماید، پلنگ هم همین کار را می‌کند، عقاب همین کار را می‌کند، اساساً عالم



حیوانات، یا مستقیماً طفیلی هستند، یا با یک قدری زحمت و تلاش، همه آکل و مآکول هستند از همدیگر می‌خورند، طبیعی است بشر هم وقتی در مرحله‌ی حیوانیت است، آن هم باید همین کار را بکند، آن هم باید از دسترنج و زحمات و اندوخته‌ی دیگران استفاده کند و آن را بخورد. خودش چیزی را نسازد، خودش چیزی را به‌وجود نیاورد، این طفیلی‌گری است، و به این ترتیب، وقتی که بنا شد همه از همدیگر ارتزاق کنیم، دنیا و جهان می‌شود یک مدار بسته‌ی آکل و مآکولی. فرض کنید، مثلاً گنجشک حشره را بخورد، عقاب گنجشک را بخورد، خود عقاب هم مثلاً طعمه‌ی کرکس یا حیوان دیگری شود.

همچنین در چهارپایان، یک مدار بسته‌ای است که این مدار بسته می‌دانیم که آخرش فناست و هلاکت و به جایی هم نمی‌رسد، و ترقی و تکاملی ندارد، اما اسلام آنچه از ما می‌خواهد برعکس این است، این برای حیوانات و انسان‌هایی که می‌خواهند طفیلی دیگران باشند، حالا یا طفیلی از راه کلاه گذاشتن و حقه‌بازی و تکدی و تقاضا یا از راه زور و تصرف و تسلط؛ فرق نمی‌کند، این انکار نفس است. یعنی من خودم هیچ‌کاره هستم، خودم پوچم، از دیگری باید بخورم، دیگری زحمت بکشد، نان بیاورد و من از او استفاده کنم، اما اسلام از ما «خودجوشی» می‌خواهد، یعنی اتکای به نفس می‌خواهد و این اتکا و استخراج از نفس، این همانی است که به‌طور خلاصه به آن تکامل می‌گویند و تشبه به خداست و تقرب به خدا، و خروج از آن اصل انحطاط و فرسودگی، و اصل کهولت، و به‌طور کلی در سخنرانی دیگری که تقریباً دو ماه قبل در حسینیه ارشاد عرض کرده بودم که ان‌شاءالله چاپ شود<sup>۱</sup>، مسلمان، مسلمان واقعی هیچ وقت دست‌بگیر ندارد، دست‌بده دارد، یعنی نمی‌رود از آن کسی که خانه دارد، مال دارد، آن را بگیرد و آن را در سطح خودش بیاورد، بلکه مسلمان، آن‌طور که در صدر اسلام بوده، قدرت تولید و قدرت سازندگی و خلاقیت دارد، به آن چیزهایی که دیگران دارند اعتنا نمی‌کند، خودش احتساب می‌کند، تا سطح خودش و دیگران را بالا بیاورد، به‌طوری که به مرحله‌ی آنهایی برسند که متمکن‌تر و متمول‌تر و مقتدرتر هستند. جهان‌بینی در اسلام این

۱. منظور گوینده‌ی فقید، سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۳/۲ با عنوان «خدمات و خیرات» است که همراه با «بعثت و دولت» در دی‌ماه ۱۳۵۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شد و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد شانزدهم مجموعه‌ی آثار است. که با نام «بعثت ۲» در سال ۱۳۸۷ توسط شرکت سهامی انتشار روانه‌ی بازار کتاب گردید (ب.ف.ب).

است که انسانی که «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر (۱۵) / ۲۹) روح خدایی در او به وجود آمده، و به خدا اتصال پیدا کرده، این انسان خیلی با یک شیر یا یک پلنگ، یا با یک زنبور عسل فرق دارد؛ با همه‌ی اهمیت و قدرت آنها، این انسان بی‌نهایت است، همان‌طور که حضرت امیر می‌فرماید:

«اتَزَعْمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ»

آیا خیال می‌کنی که تو یک جرم کوچکی هستی، در حالی که جهان اکبر در وجود تو متمرکز شده، این اتصال به خداست، که به بشر اجازه می‌دهد از راه تقرب به خدا و در هنگام تقاضا و درخواست از خدا، دست به بی‌نهایت داشته باشد، و همه چیز را بسازد، و همه چیز بد را از خودش دفع بکند. خواستن از خدا و خواستن از خود در واقع یکی می‌شود، وقتی بشر به آن مرحله برسد که به خدا نزدیک شود، و بندگی خدا را بکند، همان‌طور که در آیه داریم:

«أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال (۸) / ۲۴)

خدا بین شخص و دل او جا دارد، این قدر نزدیک می‌شود که وقتی در دعا می‌گوئیم خدایا از تو می‌خواهیم، این از خودمان خواستن است، و از خود خواستن، در واقع از خدا خواستن است. بنابراین می‌شود یک سرچشمه و یک سرمایه‌ی بی‌نهایت، اما این خودجوشی، و این مسئله یک جلوه‌ی دیگری هم دارد، و این فقدان «خودجوشی» است.

طبیعت بشری نه تنها میل به تبلی دارد و می‌خواهد احتیاجاتش را دیگران برایش تهیه و تأمین کنند و این یک راهی از آنها بگیرد و از خودش نباشد، بلکه این مسئله که در آن سخنرانی نگفته بودم مسئله‌ی جهت منفی این است، یعنی ما کمبودهایمان، بدی‌هایمان، بدبختی‌هایمان، سختی‌هایمان را هم از چشم دیگران می‌بینیم، و همیشه می‌خواهیم دیگران را مقصر بکنیم، اساسش فرق نمی‌کند چه من بخوام خانه، زندگی، دارایی، قدرت و مقام را دیگری تهیه بکند، دیگری زحمت بکشد و من ببرم، یا برعکس، اگر کمبودی دارم، سختی دارم، ناراحتی دارم، این را هم بگویم که من مقصر نیستم، تقصیر عمر یا زید است، تقصیر همسایه است، یا تقصیر بابا و ننه‌ام هست، یا تقصیر طبقه‌ی دیگر یا مملکت دیگر است. خود را بیگناه و بی‌اثر دانستن، این هم یک طریق است که ما برای خودمان ارزش قائل نباشیم، یعنی من این قدر بی‌عرضه‌ام و بی‌اثر و بی‌ارزش هستم که دیگران من را بدبخت یا من را

محکوم می‌کنند، در واقع همان مسئله است، همان سکه است منتهی روی دیگر سکه است. چند مثال می‌زنم که شاید قبلاً هم شنیده باشید، یا خودتان هم بدانید، ولی تکرارش ضرر ندارد.

در آن دوران‌های قدیم که ممالک شرق و از جمله ایران، محبوس بودند، البته جنگ برایشان بود، اما با خارج از خودشان زیاد ارتباط نداشتند، در دوران استبداد، در ادبیاتی که از آن زمان مانده، علاوه بر اینکه مداحی سلاطین و بزرگان و تملق‌گویی است، آن‌جایی هم که خواستند وارد معقولات باشند، و وارد حرف‌های صحیح بشوند، می‌بینیم ادبیات ما مملو از شکوه‌ها و بدگویی‌هایی است که به نام فلکِ غدار یا آسمان بد اقبال یا سرنوشت و غیره می‌کنند، خیلی از شعرا و نویسندگان، خیلی از حکما و فلاسفه که اینها دائماً می‌گویند فلکِ غدار این کار را کرد، آسمان تو چرا این قدر به ما بخیل هستی، چرا این کار را کردی، دائماً تقدیر و سرنوشت و موجودات دیگر را مقصر می‌دانستند، این در بین خواص ما و باسوادهای ما بود، عوام هم همان‌طور که می‌دانید صحبت از بخت و اقبال و باز فال و سرنوشت و جادو کردن و دفع مثلاً موجودات جن و عفريت و از این کارها را می‌کردند، یعنی همه‌اش خودشان را در معرض تاخت و تاز و مزاحمت و حمله‌ی غیر دانستن.

دوره‌ی قاجاریه دوره‌ای بود که تمام مشرق‌زمین و از جمله ایران در معرض نفوذ و توجه و تعرض دول اروپایی و غربی قرار گرفت، آن موقع یک چیز دیگری در ادبیات ما اضافه شد، حتی شما وقتی منشئات قائم مقام‌الملک را هم ببینید و بخوانید، همین است، و در گفته‌ها و در مجالس هم همین‌طور.

ما دو همسایه داشتیم، یکی روس در شمال و یکی انگلستان در جنوب. حتی اسم اینها را نمی‌آوردند، می‌گفتند همسایگان شمال و جنوب، و البته اینها دخالت و نفوذ داشتند. فرض کنید یک مدتی روس‌ها تصرف و تأثیر روی سلاطین ما داشتند، از جمله فتحعلی‌شاه و محمدشاه قاجار و غیره، یک مدتی انگلیس‌ها بودند و هر کدام هم به یک نحوی از راه دربار و غیر دربار و بعضی از افراد روحانیت و غیره، در کار مملکت ما و در کار دولت دخالت می‌کردند و امتیازاتی می‌گرفتند و کارهایی می‌کردند. در آن دوران این فکر و این روحیه پیدا شده بود، دولت هم خیلی بی‌عرضه و بی‌کفایت بود و می‌گفت ما تحت نفوذ و دخالت و اثر این دو همسایه هستیم و هر چه در این مملکت می‌شود، این دو همسایه هستند، اینها هستند که پدر

ما را درمی آورند، و اینها هستند که نمی گذارند هیچ کار در این مملکت بشود، امان از دست روس ها یا انگلیس ها؟!

آنهایی هم که دستشان به دهنشان می رسید یک کار دیگری می کردند، مثلاً یا بیرق انگلیس را در سر خانه شان می زدند یا زیر حمایت و تابعیت روس ها می رفتند، روی خودشان اسامی روسی می گذاشتند، مثلاً رحیم اف، بابایوف، و امثال آن که بعدها تبدیل شد به آزاده، خودشان را به اینها می چسباندند. ما ایرانی ها از خود چیزی نداشتیم، و این فکر این قدر رواج داشت که حتی اگر داخل صندوقخانه ی خانه ای یک بچه گریه می کرد، می گفتند این از تحریک انگلیس هاست، مشروطیت را هم از انگلیس ها می دانستند، همه چیز را در اثر دخالت آنها می دانستند و معتقد بودند که باید با آنها کنار آمد، و این عقیده تا این اواخر هم ادامه داشت.

موقعی که زمان مرحوم دکتر مصدق، بنده مدیر کل آب تهران شده بودم، و بنا بود که این مسئولیت ادامه پیدا بکند و لوله کشی آب تمام شود قبلاً برای تملک محل منبع های آب، قانونی گذاشته بودند و زمین هایی را تصرف می کردند که بعد باید پولش را به صاحب ملک بدهند. پول بعضی از این زمین ها را داده بودند و بعضی ها مربوط به دوره ای بود که بنده مأمور شده بودم. یکی از مالکین این زمین ها که قبلاً سفیر کبیر ایران در بلژیک بود، و البته خیلی پیش تر قبل از نخست وزیری قوام سلطنه یک مدتی هم وزیر معارف بود، ایشان هم مالک زمین های منبع شماره پنج بود. منبع شماره ی پنج بالای خیابان بهار قبل از دوره ی مسئولیت بنده، زمینش تصرف شده، و کارشناسی و ارزیابی هم شده بود و پرداخت پولش به دوره ی بنده افتاده بود. یک روز دعوتش کردیم بیاید تا پولش را بگیرد، ایشان آمد و تشکر و یک قدری تمجید از بنده کرد که مثلاً آدم خوبی هستی، ولی گفت که من از شما سابقه دارتر و پیرمردتر هستم یک چیزی به شما بگویم، شما این پول را به من می دهید، این منبع در زمین هایی که از من خریدید ساخته شده، خدا به سازمان آب برکت هم بدهد، اما این را بدان که زحمتهای شما بالاخره فایده ندارد، تهران دارای آب نخواهد شد، چون آنهایی که صاحب اختیار ما هستند نمی گذارند، آنها نمی خواهند که ما روی آبادی و رفاه و سعادت را ببینیم.

من تشکر کردم و گفتم ولی من متأسفانه فرمایش شما را قبول ندارم، به این دلیل که یک وقتی ما برق نداشتیم اما حالا برق داریم، همه ی کوچه ها و همه ی خیابان ها

برق دارند و به خانه‌ها هم برق دادند، آب با آن چه فرقی دارد؟ صاحب آب هم خواهیم شد، و ان شاء الله لوله کشی هم انجام می‌شود، انشعابش را هم خودمان انجام می‌دهیم. می‌خواهم عرض کنم که روحیه این‌طور بود، حتی این آقا که روشنفکر بود، وطن پرست هم بود و سفیر سابق ایران در بلژیک بود و قبلاً هم وزیر معارف بود ولی عقیده‌اش این بود که چون انگلیس‌ها نمی‌خواهند که مملکت ما و ملت ما به آب و نان برسند، این کارها فایده ندارد، این زحمت‌ها نتیجه ندارد و زحمات به هدر است، و تهران دارای لوله کشی و آب نخواهد شد.

البته این عقیده رایج بود، حالا نمی‌دانم که شماها یادتان هست یا نه، یک اصطلاحی آن زمان، البته قبل از دوره‌ی بنده، خیلی معمول بود، وقتی می‌خواستند یک چیز کشکی و دروغی و حقه را بگویند، یک مدتی اصطلاحاً می‌گفتند «قاسم‌خانی»، بعد به جای «قاسم‌خانی» می‌گفتند «لوله کشی». «لوله کشی» یعنی کلک و دروغ، یعنی چیزی که هیچ وقت محتوا ندارد و نخواهد شد. این واقعاً عقیده‌ی عمومی بود، و این طرز فکر را داشتند.

نوبت بعد از ۱۳۲۰ و آن آمدن متفقین و آزادی شد که به وجود آمد، روشنفکری در ایران رواج پیدا کرد، روشنفکری و مبارزات سیاسی، و اول دسته‌ای هم که وارد میدان شدند و اتکایشان هم البته به قشون روس بود حزب توده و چپی‌ها بودند، اینها به اصطلاح در بین جوان‌ها و در بین مردم، خیلی اثر و موفقیت داشتند که البته دلایل زیادی دارد و از جمله اینها در مراسم‌شان، و در بیاناتشان یک شعار خیلی جالبی وجود داشت، مرام چپی‌ها، و حتی بعضی از روشنفکرها این بود که به همه بگویند اگر شما سواد ندارید، اگر محروم هستید، اگر بیمارستان نیست، اگر فلان عیب هست، حتی اگر تریاک می‌کشید، حتی اگر فساد دارید، حتی اگر آدم کش هستید، شماها یک ذره هم مقصر نیستید، تقصیر شماها نیست، تقصیر امپریالیسم است، تقصیر کاپیتالیسم است، البته نمی‌گفتند که تقصیر روس‌هاست، می‌گفتند تقصیر اروپای غربی است و تقصیر این پولدارها و اعیان و اشراف است. اینها هستند که شما را مکینند و خوردند و نگذاشتند که شما به حقتان برسید.

این شعارها، سکه‌ی رایج و تبلیغات عمومی بود، و البته این چنین تبلیغات، برای هر کسی خیلی مطبوع است و بالشی از این نرم‌تر نمی‌شود زیر سر آدم بگذارند که آقا تو هیچ تقصیری نداری. وقتی به تو می‌گویند تقصیر نداری، یعنی کاری هم نباید

بکنی، همه‌ی تقصیرها به گردن این همسایه فلان فلان شده‌ات است، یا به گردن آن طبقه‌ی بالایی است، یا آن یکی، و تو فقط باید یک کاری بکنی، تو هم کینه و عداوت اینها را داشته باش، این حالت کینه و بدبینی را در من تحریک بکنند، و بعد هم باید بیایی و مشت گره بکنی و به جنگ اینها بروی، اینها را از بین ببری، و اموالشان را چپو بکنی. این طرز بیان و این طرز دعوت خیلی مطبوع می‌افتد، حتی به شاگرد دانشگاه بگویند تو اگر درس نمی‌خوانی یا اگر نمره‌ات بد است، یا اگر در مسابقه آخرشدی، تقصیر تو نیست که مثلاً درس نخواندی، زحمت نکشیدی، نه، اینها تقصیر آنهاست که می‌خواهند تو اصلاً صاحب سواد نشوی، و باید سواد تحصیلات مخصوص طبقات مثلاً خودشان باشد. این طرز فکر بود و وجود داشت.

اما آنهایی هم که این طرز تفکر را نداشتند فرض کنید با امثال دوستانی که ما به وجودشان هم افتخار می‌کنیم و همکاری هم داشتیم، وقتی دور هم جمع می‌شدیم و می‌خواستیم مسائل مملکتی و مسائل سیاسی را تجزیه و تحلیل بکنیم یا آن‌ها می‌خواستند موضوعی را تحلیل بکنند، تجزیه و تحلیل‌ها یک سره روی این می‌رفت که در روزنامه‌ی رویتر از قول فرض کنید چرچیل (چرچیل هم اگر نبود دیگری بود)، انگلیس، یا مثلاً صدراعظم آلمان، یا آمریکا، و دیگری چه نوشته، اینها دور هم جمع شدند چه گفتند، مثلاً در کنفرانس یالتا یا الان در ایران، مصلحت آنها و اقتضا و سیاستشان این است که چه عملی بکنند، مثلاً قوام‌سلطنه را روی کار بیاورند، یا فرض کنید به طرف مصدق بروند یا به طرف مصدق نروند، فعلاً با افغانستان چه عملی بشود، یا مثلاً عراق را به چه کاری و ادار بکنند.

همه‌ی این تجزیه و تحلیل‌ها حتی می‌خواهم بگویم ملی‌ها و وطن‌پرست‌ها و آدم‌های باسواد، آدم‌های سیاست‌دان، همه‌ی بحث و گفت‌وگو و اکتشاف و تجزیه و تحلیل سیاسی‌شان این بود که ببینند دول غربی یا شرقی، دول خارجی چه خوابی برای ما (ایرانی‌ها) دیده‌اند و آنها چه می‌خواهند و چه می‌کنند، و آن وقت ما چه عملی باید انجام بدهیم تا خودمان را در این خط بیاندازیم. آنچه به حساب نمی‌آمد خود مردم بودند و خود ملت که اینها چه می‌خواهند؟ و چه می‌توانند بکنند، چون برای آنها هیچ حسابی قائل نبودند، و اگر تظاهراتی می‌شد یا اعتصابی به عمل می‌آمد یا هر کاری می‌شد می‌گفتند این هم باید گفت که تحریک آنهاست. این طرز فکری بود که در ایران حاکم بود، طرز فکری که ما اصلاً به حساب نمی‌آئیم و

آنچه هم هست از آنهاست.

خوشبختانه این وضع ادامه پیدا نکرد، یک مقداری مبارزات شد، کسانی بودند که این طرز فکر را نداشتند و روی خودشان حساب می کردند، روی خدا حساب می کردند. احزابی به وجود آمدند که عقیده شان این بود که اساس دستور خدا و اسلام هست و روی فریضه و وظیفه‌ی دینی است که ما وارد مبارزات اجتماعی می شویم. انجمن‌ها درست شد، تشکیلاتی داده شد، کسان دیگری آمدند که حالا نمی خواهیم اسم ببریم، رد شویم، تا یواش یواش به اینجا رسید و رهبری هم در خارج از ایران، بعد به پاریس و بعد به ایران، و امام خمینی تشریف آوردند و این انقلاب «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» پدیدار شد، انقلابی که واقعاً از داخل مملکت و از میان ملت، علی‌رغم خارجی‌ها جوشید، خودجوش بود، مملکت جوش، ملت جوش و تقریباً تمام قشرها و تمام طبقات هم به نحوی از انحاء در آن شرکت داشتند.

این انقلاب الحمدلله پا گرفت و به این پیروزی چشم‌گیر و عظیم و بی‌نظیر در دنیا منتهی شد، مع‌ذالک آن روحیه و آن طرز فکر، روحیه‌ای که از ۲۵۰۰ سال پیش به این طرف در خون و رگ و اعصاب ما و دل و مغز ما جا باز کرده بود، هنوز هم وجود دارد، باز هم فحش به خارجی است. در زمان احمدشاه هر خبری که می شد، مثلاً اگر بچه هم در صندوق‌خانه گریه و نحسی می کرد، دلتنگی می کرد، می گفتند دست انگلیسی‌هاست، تقصیر انگلیسی‌هاست. حالا اگر اختلافی میان ماست می گویند ضدانقلاب است، این امپریالیسم آمریکاست که آمده و باعث این اختلاف شده است. همه جا دنبال این می رویم که سایه‌ی آنها، دست آنها و دخالت آنها را پیدا کنیم و اگر پیدا نکردیم، بگوییم این است و جز این نیست و هر چه هست از آنهاست. این طرز فکر از گذشته است که امروز هم به هیچ چیز کار نداریم جز اینکه به آنها فحش بدهیم و علیه آنها اظهار کنیم و مرگ آنها را بخواهیم. این شعار مرگ بر فلان که حالا این قدر متداول شده و امروز هم می شنیدیم، اصلاً ساخته و پرداخته و سوقاتی است که در زمان مصدق توده‌ای‌ها آوردند، و الا در زبان ایرانی‌ها و ملی‌یون و مسلمان‌ها مرگ بر فلان وجود نداشت. این را آنها می‌خواستند سوقات آنهاست که متداول و معمول شده است. این باز انکار نفس است، انکار خودمان است. لااقل اگر نگوییم مصداق، تعبیری است که برای خودمان و تضعیف نقشی

است که برای خودمان داریم، نتیجه‌اش چیست؟ وقتی بنده خودم را مؤثر در تأمین احتیاجات و خیر و نعمت ندانستم، و گفتم حتماً یک بابایی، یک ننه‌ای یا همسایه‌ای یا دیگری یا سیاست انگلیس یا آمریکا باید این خیر و نعمت را به من بدهد، در صدد این بر نمی‌آیم که مغازه‌ای، دکانی، خدمتی، تخصصی، زحمتی، و یا تلاشی بکنم، همه‌اش نشسته‌ام تا اینکه آسمان به من بدهد، از غیب یا از خدا برسد یا به نحوی مثلاً کلاه سر دیگران بگذارم. همچنین وقتی برای این بدی‌ها و عیب‌ها، هم خارجی را مقصر اصلی و عامل بدانیم و باز در صدد این بر نمی‌آیم که خودمان را به حرکت دریاوریم، تمام فکر و ذکرمان این می‌شود که با او مبارزه بکنیم و او را از بین ببریم، یا ایادی و عمالش را از بین ببریم.

تا اینجا خودمان بودیم و طبیعت، حالا بینیم اسلام و قرآن چه می‌گویند، صد درصد عکس این است. قرآن، صد درصد خلاف این را می‌گوید، اصلاً چشم می‌پوشد روی آنچه که غیر از خودمان است. این را بنده نمی‌گویم، آیات قرآن صریح می‌گویند. صریح‌تر و روشن‌تر از همه آیه‌ی ۱۱ در سوره‌ی رعد (۱۳) است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

خداوند وضع هیچ قوم و هیچ ملت و مملکتی را تغییر نمی‌دهد، مادامی که آنها خودشان را تغییر نداده باشند. یعنی منشأ و مبدأ خودمان شدیم، اگر خودمان خودمان را در جهت خوبی تغییر دادیم، خدا هم وضع ما را خوب می‌کند، اگر در جهت بدی تغییر بدهیم، نصیب ما بلا و مصیبت و گرفتاری و نکبت و ننگ و هلاکت است. حتی خدا از خودش هم خلع‌ید کرده، می‌گوید من دخالت نمی‌کنم، اصل کار تو هستی، اگر تو خودت را تغییر دادی، وضعیت تو تغییر می‌کند. چون عامل اصلی خداست، می‌دانید، گرداننده‌ی کون، و مسبب الاسباب خداست، درست است که خداست که ما را بدبخت یا خوشبخت می‌کند ولی اسبابش در خودمان هست، آیه خیلی روشن است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

انسان‌ها خودشان را باید تغییر بدهند تا وضعشان تغییر کند. در جاهای دیگر، در بیانات دیگر باز به ترتیب دیگری است، البته در بشر این عادت هست که ممکن است خدا را ظالم بدانند، می‌دانید که از اصول دین و مذهب ما عدالت است. خداوند آنجایی که می‌خواهد بگوید من ظالم نیستم، این را به این صورت می‌گوید که اگر



به تو بدی می‌رسد این از خودت است، من نیستم که این کار را می‌کنم، چه در این دنیا و چه در آن دنیا، آیاتش فراوان است من چند تایش را می‌خوانم. یک خطاب ملامت‌انگیز است که به نیمه مؤمن‌ها، همچنین نیمه مسلمان‌های صدر اسلام شد که وقتی از اینها دعوت می‌شده که تقوا داشته باشند و در جنگ شرکت نکنند، بهانه می‌آوردند، که ما نمی‌خواهیم جانمان را از دست بدهیم. آیه این است:

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ  
حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ  
قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا.»

(نساء (۴) / ۷۸)

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُمُ الْمَوْتُ» هر جا باشید بالاخره موت، مرگ شما را فرا خواهد گرفت، یعنی چاره‌ای از فرار مرگ نیست، اگر خیال می‌کنید که مثلاً به جنگ نروید، به جهاد نروید، زنده می‌مانید، نه، این طور نیست، بالاخره شما خواهید مرد. «وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»، ولو بروید در برج‌ها و قصرهای خیلی محکم، و دور خودتان حصار بکشید، آنجا هم مرگ و عزرائیل به سراغتان می‌آید. تا اینجا به موضوعی که می‌خواهم بگویم خیلی ارتباط ندارد، ولی از این به بعد موضوعیت دارد:

«وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (نساء (۴) / ۷۸)

این آیه خطاب به پیغمبر است، اگر به آنها خیر و برکت و خوبی و پیروزی برسد می‌گویند این از جانب خداست، خدا به ما داده، ولی «وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ» اما اگر به آنها بدی و سختی و بلا و قحطی و گرفتاری برسد، می‌گویند این از ناحیه تو است، پیغمبر تو باعث شدی که ما گرفتاری پیدا کنیم:

«قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (نساء (۴) / ۷۸)

بگو همه‌ی اینها از نزد خداست، چه طور می‌گویند که از دست من پیغمبر است؟

«فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا.» (نساء (۴) / ۷۸)

چه می‌شود این قوم را، که شعور ندارند، حدیث نمی‌فهمند، چرا این عقیده را دارند، که خیال می‌کنند وقتی که خوبی به آنها می‌رسد از خداست، و وقتی بدی می‌رسد از تو است، در صورتی که همه از ناحیه خداست. حالا عرضی را که قبلاً

کردم که وقتی شخص به خدا خیلی نزدیک شد، خود و خدا در واقع یکی می شوند، چه بگویی من از خودم یک چیزی می گویم، از خدا یک چیز دیگر، آن وقت آیه ی بعد خطاب به پیغمبر برمی گردد، همان است که اول عرایضم گفتم:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ  
وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا.» (نساء / ۴) (۷۹ / ۷۹)

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»، حتی تو پیغمبر، اگر خیر و خوبی و حسنه به تو برسد این از ناحیه خداست، «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» حتی پیغمبر تو هم اگر گرفتار مصیبت و بدی شدی، این از خودت است، خودت هستی که باعث این بدی شدی، باعثش ابوسفیان و ابوجهل نیست، رُم و ایران نیست، خودت هستی، این بیان آیه به خود پیغمبر است:

«وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا.» (نساء / ۴) (۷۹ / ۷۹)

یعنی در منطق قرآن یک طرف انسان است، و در طرف دیگر مکتسبات و آثار عمل خودش است، هر چه بدی است از خودش است. از خدا خیر می رسد، اما بدی نمی رسد، حالا چند تا آیه را به طور نمونه می گویم، در سوره ی یونس (۱۰) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ.»  
(یونس / ۱۰) (۴۴ / ۴۴)

خدا به هیچ وجه به کسی، کوچک ترین ظلمی نمی کند، خود مردم هستند که به خودشان بدی می کنند، یعنی آنچه بدی و ظلم است از خود آنها می رسد. شبیه این آیه در سوره ی نساء (۴) هم هست:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يَضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ  
أَجْرًا عَظِيمًا.» (نساء / ۴) (۴۰ / ۴۰)

خدا به قدر ذره ای هم ظلم نمی کند، «وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يَضَاعِفْهَا» ولی اگر شخص خوبی و حسنه ای داشت، خدا آن را مضاعفش می کند، به آن رشد و نمو می دهد، اما:

«وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا» (یونس / ۱۰) (۲۷ / ۲۷)

و اگر کسانی مرتکب زشتی ها شدند، سزای هر بدی همانند آن بدی است. و برعکس خدا حسنه را، به اضعاف مضاعف و ده تا هم ممکن است بدهد.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ.»

(فصلت (۴۱) / ۴۶)

هر کس حسنه‌ای، عمل صالحی بکند، برای خودش کرده، هر کس هم کار بدی کرده، علیه خودش کرده، «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ.» خداوند به هیچ وجه ستمگر و ستمکار علیه این بنده‌ی ناتوان بی چیز نیست.

بیشتر آیات راجع به دنیا و عذاب‌هایی که به قوم‌های قبل می‌رسیده از قبیل فرعون و قوم هود و امثال اینها، اما آیات دیگری هم هست که راجع به آخرت است، یکی از آنها در سوره‌ی یونس (۱۰) است:

«ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ

تَكْسِبُونَ.» (یونس (۱۰) / ۵۲)

به کسانی که به عذاب ابدی در جهنم گرفتار می‌شوند، گفته می‌شود آیا جزایی جز آنچه که خودتان کسب کرده‌اید داده می‌شوید؟ از این بابت مستضعفین و بیچارگان هم مستثنی نیستند. خدا باز هم عذر آنها را نمی‌پذیرد، از اینکه شما مستضعف و بیچاره بودید، جزء طبقات پائین بودید عذرتان پذیرفته نیست. نه، آنها هم باز مسئول خودشان هستند:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا

مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا

فِيهَا فَأَوْلَيْكَ مَا وَاهُمُ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا.» (نساء (۴) / ۹۷)

کسانی که به خود ظلم کردند، و نسبت به خویش ظالمند. ملائکه در حالی که آنها را قبض روح می‌کنند و از بین می‌برند به آنها می‌گویند: «قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ» کجا بودید چه کار می‌کردید؟ «قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» می‌گویند ما در زمین مستضعف بودیم، جزء بیچاره‌ها و بینواها و بی‌سر و بی‌پایا بودیم: «قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً» فرشتگان می‌گویند مگر زمین خدا وسیع نبود، «فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» چرا در اینجا ماندید؟ چرا ماندید که توسری بخورید؟ چرا ماندید که در اسارت باشید؟ به جای دیگر می‌رفتید، بر سرش زدند، و او بیچاره و بینوا بوده، آن هم پذیرفته بود، آن هم می‌بایستی اقلاً عبرت کرده باشد، «فَأَوْلَيْكَ مَا وَاهُمُ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا.» آن هم به جهنم می‌رود، و شدن خیلی بدی دارد، عاقب خیلی بدی دارد. البته آن هم استثناء می‌شود:

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً  
وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا.» (نساء (۴) / ۹۸)

مگر آن مردها و زنها و بچه‌هایی که برایشان امکان هیچ تدبیر و تغییر مکانی نیست، البته آنها:

«فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا.» (نساء (۴) / ۹۹)

امید است که خداوند آنها را ببخشد، و خدا عفو کننده و آمرزنده است. نظیر این آیات که شخص را مسئول می‌کند، زیاد است. و خودآزار می‌کند، خودآزاری یعنی آزاری که به من می‌رسد یا به شما می‌رسد، از ناحیه‌ی خودم است و شما از ناحیه‌ی خودتان است، دیگری را مؤثر و مقصر و مسئول ندانی، این در قرآن خیلی زیاد است. بالاخره چون ماه رمضان است، و اینجا کانون توحید است، این است که از آیات قرآن گفته می‌شود، و از دریچه‌ی قرآن؛ و از این راه مسائل اجتماعی و سیاسی روز و عیب و حُسن آنها را بشنویم، خیلی به جاتر و ان شاء الله مفیدتر و مؤثرتر است. یک نمونه‌ای که خیلی آموزنده و روشن کننده است، زبان حال مؤمنینی است که با دشمن در حال جنگ، و در حال جهادند؛ بینیم اینها چه می‌گویند. گمان کنم این آیه دو دفعه در قرآن آمده و راجع به اقوام گذشته هم هست، یکیش راجع به بنی اسرائیل است و پیغمبران گذشته، و یکی دیگرش یادم نیست که در کجاست، این آیه در سوره آل عمران (۳) است:

«وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ  
اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۴۶)

چه بسیار پیغمبرانی که همراه آنها مؤمنین (پرستندگان خدای) زیادی جنگ کردند، «فَمَا وَهَنُوا» سست نشدند، «لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در راه خدا که بودند، آن صدمات و خطرات و حملاتی که به آنها شد، اینها سست و مأیوس نشدند، «وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا» و به عز و جز و التماس و تمنا نیافتادند. «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.» خداوند پایدارها و مقاومت کننده‌ها را دوست دارد.

آیه‌ی بعدش این است:

«وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا  
وَتَّبِعْ أقدَامَنَا وَاَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۴۷)

بیشتر منظورم روی این است، قول و زبان‌ها و بیان‌ها وقتی در برابر دشمن و در این گرفتاری‌ها و صدمات بودند این بود که:

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا» (آل عمران (۳) / ۱۴۷)

یکی از پیام‌های تلویزیونی آن دورانی که ما در دولت موقت آن جرم و جنایت عظیم را مرتکب شده بودیم، و این گناه کبیره یعنی مأموریتی را که به ما داده بودند انجام می‌دادیم، در پیام‌هایی که با مردم در میان می‌گذاشتیم، یک دفعه این را گفتم و توصیه می‌کردم که همه، این آیه و این دعا را در قنوتان بخوانیم:

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا»

پروردگارا گناه‌های ما را و اسراف و زیاده‌روی و تعدی و تجاوزهای - تجاوز از عدل و انصاف و اصول - ما را ببخش، و پاک بکن،

«وَتَبَّتْ أَقْدَامُنَا»،

و قدم‌های ما را ثابت و پابرجا بدار، «وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ». و ما را علیه قوم کافران یاری کن. گویا در آیه دیگری، «عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». می‌شود.

ملاحظه می‌کنید که در این آیه چیزی که وجود ندارد، فحش است، فحش دادن به آن دشمنانی که با آنها الان در حال جنگ هستیم، و خواستن مرگ آنهاست. برعکس برمی‌گردیم به خودمان، علت توسری خوردن و علت حمله‌ی آنها را طبق این آیه گناه کار بودنمان و اسراف کار بودنمان و اسراف کردنمان است.

اسراف را ما معمولاً در مورد مال و زندگی می‌دانیم، ولی در قرآن اعم است، اسراف در قرآن این است که حق مال را به‌جا نیاوریم و زیاده‌روی کنیم و دور بریزیم، مثلاً نان یا چیزهای دیگر را تلف بکنیم. ولی معنی صحیحش تجاوز از حق، از اصول و وضع اعتدال و عدالت است.

اول توجه به اینها می‌رود که خدایا من مقصر بودم که گناه می‌کردم و اهل اسراف بودم، اول اینها را به من ببخش، یعنی من دیگر از این کارها نمی‌کنم، استغفار کردن یعنی توبه کردن، یعنی من از گناه کردن، و از اسراف دست برمی‌دارم؛ و بعد هم مقاومت می‌کنم، ایستادگی می‌کنم در برابر صدمات و مشکلات، می‌مانم و تسلیم نمی‌شوم. همدیگر را گاز نمی‌گیریم، به هم حمله نمی‌کنیم و دو مرتبه گناه نمی‌کنیم، آن وقت به این ترتیب خدایا تو من را علیه ظالم و کافر یاری و یآوری کن. وقتی بنا باشد که خدا خودش به ما ظلم نکند، و بگوید آنچه به تو ظلم می‌شود از

ناحیه‌ی خودت است، به طریق اولی خدا و قرآن این را هم قبول ندارد که دیگران عرضه نداشته باشند که به ما ظلم بکنند، آنجا هم باز از خودمان است، آنجا هم به طریق اولی مربوط به خودمان است. همین طور که عرض کردم، در سراسر قرآن که بگردید توجه به خودمان، استغفار از بدی‌های خودمان است، دستور به تقوا، و دستور به صبر، فوق‌العاده زیاد است.

اما بدگویی به دشمنان و لعنت به دشمنان و مرگ‌خواستن برای دشمنان تقریباً هیچی نیست، آنچه من در ذهن و حافظه‌ام می‌آید که در قرآن گشتم و عین آن را می‌آورم، یک جایی است که حضرت نوح (ع) نفرین می‌کند، در ۹۵۰ سال عُمرش، قومش را نصیحت کرد، دلالت کرد، استدلال کرد، که اینها به راه بیایند، نصایحش پذیرفته نشد، در سوره‌ی نوح (۷۱) هست که نشان می‌دهد که اینها چه مکرها علیه نوح (ع) می‌کنند، آن وقت، آخر سر نوح زبان شکوه می‌گشاید، آنجا هم باز می‌بینید که نوح باز مرگ اینها را نمی‌خواهد، می‌گوید:

«وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَّا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا.» (نوح (۷۱)/۲۶)

پروردگارا، دیاری از این کافران را روی زمین باقی نگذار، هیچ یک از این کافران را بعد از این نگذار، چرا؟ نه از روی کینه و عداوت‌ها، بلکه:

«إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا.» (نوح (۷۱)/۲۷)

اگر تو بگذاری اینها روی زمین باشند، اینها بندگان تو را گمراه می‌کنند، برای اینکه گمراه نکنند پس دیگر اینها نباشند، «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا.» فایده ندارد، بچه هم که می‌زایند، تولیدنسلشان و تولیدمثلشان، مثل اینها فاجر و کافر است. یک جای دیگر هم هست که وقتی موسی (ع) در برابر فرعون خیلی عاجز می‌شود، از خدا گله‌ای می‌کند و می‌گوید:

«وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ

قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ.» (یونس (۱۰) / ۸۸)

خدایا، به قول شاعر، راست گویم فتنه از توست، همه‌ی ریگ‌ها در کفش تو است. خدا، آمدی به فرعون و درباریان و اطرافیانش وسایل زینت و تجمل و جاه و جلال دادی، و اموال دادی، «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ» و این باعث

شده که با پول و مقام و این جلوه و جبروت و جلال، مردم و بندگان را گمراه بکنند، «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ» پروردگارا اموال اینها را محو کن، حالا که با این اموال و مالشان این فتنه‌انگیزی‌ها را می‌کنند، خدایا این مالشان را محو کن و از بین ببر، «وَأَشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ» بر دل‌هایشان سخت بگیر، این قدر خوشگل و راحت و شاد و شنگول نباشند، «فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ». تا عذاب نبینند آنها آدم نمی‌شوند، ایمان نمی‌آورند.

بینید باز نمی‌گوید که خدایا فرعون را بکش، می‌گوید مالشان را بگیر و یک ناراحتی روحی برای آنها فراهم کن که دیگر این کارها را نکنند، و عذاب برای آن می‌آید که عذابی بینند و بعد دست از آزار بردارند و بنی‌اسرائیل را ول کنند که من (موسی) قوم را بیرم. آن وقت درباره‌ی خود ما، دعایی که به ما یاد دادند که در مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و در مواجهه با دیگران بگوئیم آن دعا این است:

«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.» (یونس (۱۰) / ۸۵)

خدایا ما را وسیله‌ی فتنه و آزمایش برای قوم ظالمین قرار نده، آخر قوم ظالم باید یک فتنه و یک وسیله داشته باشند که خداوند گرفتارشان بکند، ما را وسیله‌ی آنها قرار نده، یک کسی دیگر وسیله‌شان شود.

«وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.» (یونس (۱۰) / ۸۶)

ما را در رحمت خودت از قوم کافر نجات بده. فقط یک جا است که قرآن صحبت از دشمن و نفرین شدید می‌کند، آن هم در برابر شیطان است، و می‌گوید آن «عَدُوٌّ» است، باید با آن «عَدُوٌّ» و با آن دشمن در بیافتید، برای ما هم خیلی معمول است که می‌گوئیم لعنت بر شیطان، «لَعْنَةُ اللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ» یا «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

«رَجِيمِ» یعنی رانده شده، ملعون، منفور، به شیطان خیلی چیزها می‌گویند، در سوره‌ی یس (۳۶) است که شب‌های جمعه معمولاً می‌خوانند، شاید این شب هم خواندید، یکی از آیاتش این است:

«الْمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.»

(یس (۳۶) / ۶۰)

آیا با شما عهد و پیمان بستیم، ای فرزندان آدم، که بندگی شیطان را نکنید، شیطان دشمن آشکار شماست. بینید، شیطان به نام دشمن آورده می‌شود.

«وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.» (یس (۳۶) / ۶۱)

اگر بندگی من را بکنید، راه راست این است. تازه همین شیطان است که دشمن ما و منفور است و ما باید او را لعنت بکنیم، و از دست او به خدا پناه ببریم، تازه وقتی قرآن او را معرفی می کند، مثلاً در سوره ی بقره (۲) آنجا که صحبت از آفرینش انسان است، می فرماید:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره (۲) / ۳۰)

خدا به فرشتگان می گوید من می خواهم یک خلیفه ای در زمین قرار بدهم، آنها تعجب می کنند و به خدا ایراد می گیرند که:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (بقره (۲) / ۳۰)

داستان به آنجا می رسد که شیطان نافرمانی می کند و حاضر نمی شود به بنده سجده بکند، به بنده ی باسواد، به انسان باسواد نمی خواهد سجده بکند. بعد از هفت هشت آیه در سوره ی اعراف (۷)، به بنی آدم خطاب می شود:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ»

(اعراف (۷) / ۲۷)

مبادا شیطان شما را به فتنه بیاندازد، همان طور که پدر و مادر شما را از بهشت خارج کرد.

«يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَٰتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (اعراف (۷) / ۲۷)

او شما را می بیند، دائماً زیر چشمش هستید، ولی شما آنها را نمی بیند.

«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.» (اعراف (۷) / ۲۷)

و برای کسانی که ایمان نمی آورند، این شیطان ها ولی و همدم و همکار آنها هستند، یا جای دیگر می فرماید:

«يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا.» (نساء (۴) / ۱۲۰)

این قدر به ما نزدیک است، هی به ما وعده می دهد، ما را به آرزو وادار می کند. یعنی منشاء آرزوهایی که در دل ما پرورانده می شود، شیطان است، شیطان در فعل ما جا دارد. در دعای حضرت سجاد (ع)، یک جا هست که خیلی قشنگ مقام و موقعیت شیطان را نشان می دهد، این دعای صبح و شام حضرت سجاد (ع) است:



«وَجَعَلْتَ لَنَا عَدُوًّا يَكِيدُنَا»

خدایا دشمنی برای ما قرار دادی که این دشمن با ما و علیه ما نقشه می کشد، دائماً در توطئه و کید است، «سَلَطْتَهُ مِنَّا عَلَىٰ مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَيْهِ مِنْهُ» او را طوری بر ما مسلط کردی که ما بر او مسلط نیستیم، «أَسْكَنْتَهُ صُدُورَنَا» او را در دل‌ها و در سینه‌ی ما جا دادی، «وَأَجْرِيئَهُ مَجَارِي دِمَائِنَا» او را در رگ‌های ما، در خون ما جریان دادی، یعنی شیطان در رگ و پوست و دل ما منزل دارد، «لَا يَغْفُلُ إِنْ غَفَلْنَا» ما اگر یک وقت غافل باشیم او هیچ وقت از ما غافل نیست، او همیشه مراقب ماست «وَلَا يَنْسَىٰ إِنْ نَسِينَا» اگر ما خودمان او را فراموش بکنیم، او هیچ وقت ما را فراموش نمی کند، این قدر همدم و همراه و نزدیک ما است، «يَتَعَرَّضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ وَيَنْصِبُ لَنَا بِالشُّبُهَاتِ» و الی آخر.

بینید، شیطان هم که دشمن ما است، و یگانه دشمنی است که قرآن از او نام می برد، و می گوید باید با این دشمن در بیافتید و شیطان را دشمن خودمان بدانیم. او هم در واقع آخرش به خودمان برمی گردد، یعنی باز هم خودمان هستیم، و آن دشمن هم در داخل ماست، آن طرف مرز نیست، آن دشمن اصلی که آدم را وسوسه می کند، در داخل ما است، به قول سعدی - حالا من نمی دانم این شعرش را درست می خوانم یا نه - که می گوید:

«همه از دست غیر می نالند      سعدی از دست خویشتن نالان»

پس به یک اصل دیگری در اسلام می رسیم که آن «خودجوشی» بود و این هم «خودآزاری» است، اصل دیگری که پشتوانه اش یک فرمایش حضرت امیر است، که این را من مکرر در پیام‌های تلویزیونی می گفتم، فرمایش حضرت امیر این است:

«دَائِكَ مِنْكَ وَ دَوَائِكَ فَيْكَ»

این خیلی کلام بزرگی است، ای کاش این انقلاب اسلامی فرهنگی که ما می کنیم، این را هم می پذیرفتیم، ای کاش وقتی می گویند تاریخ تأسیس مجلس، مظهر عدل علی، واقعاً ما این کلام علی (ع) را هم آویزه‌ی گوش قرار می دادیم.

علی (ع) می گوید: درد تو در خودت است، مرض تو از خودت است، دوا هم از خودت است. به خودمان پردازیم، قبول بکنیم که ما خودمان منشأ خیر و منشأ شر خودمان هستیم. ببینیم که اگر شری به ما می رسد، از حسادت‌هایمان است، از تنگ نظری مان است، از جاه طلبی مان است، از بدجنسی مان است، از خودخواهی مان

است، از جهالت‌مان است، از بی سرو سامانی‌مان است، از بی‌نظمی‌مان است، از غرورمان است، همه‌ی اینها از ماست. طبق همان دعایی که عرض کردم، یک طرف گناه‌ها و بدی‌هاست:

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا» (آل‌عمران (۳) / ۱۴۷)

طرف دیگرش آن اسراف و تجاوز از حد و اندازه است. واقعاً دشمن خیلی ضعیف‌تر از آن است که ما تصور می‌کنیم و برایش اهمیت قائل می‌شویم. چیزی که ما متوجه آن نیستیم این است که ما همیشه دشمنان را خیلی گنده‌تر از آن چیزی که هستند تصور می‌کنیم، درحالی‌که خودِ دشمن می‌داند که چیزی نیست.

در حمله‌ی متفقین به ایران، وقتی که انگلیس‌ها آمدند و ایران را گرفتند و بعد هم از آن طرف روس‌ها آمدند. گردان که سهل است، گروهان هم که سهل است، اگر فقط یک دسته سرباز می‌آوردند، تمام ایران را می‌گرفتند، که البته یک قسمتش را هم روس‌ها شریک بودند. انگلیس‌ها با یک دسته‌ی خیلی کوچک تفنگداران دریایی ایران را گرفتند. اصلاً قشونی نداشتند که بیاورند، برای اینکه در آن طرف گیر بودند، کاری که کردند، شرکت نفت مهمانی داد و انگلیس‌ها یک شبی تمام افسران و امرای نیروی دریایی آبادان و خرمشهر را دعوت کردند، یک مجلس دعوت به‌شام و مشروب و رقص و فلان و اینها همه مست لایعقل آنجا افتادند، حتی این قدر هم سخاوت و مهمان‌نوازی و محبت زیاد کرده بودند که گفته بودند همه‌ی مأمورین کشتی هم بیایند.

تازه، ما چه داشتیم؟ دو کشتی پلنگ و ببر، و چند تا از این کشتی‌های کوچک، چیز دیگری نداشتیم، ولی همان هم برای انگلیس‌ها خیلی زیاد بود، چون در برابرش چیزی نیاورده بودند، برای تصرف ایران و پیاده کردن قشون در ایران، ناوشکن و امثالهم نیاورده بودند. حتی انگلیس‌ها خواسته بودند، که در آن شب در آن کشتی‌ها هیچ کس نماند، آن وقت به اندازه یک دسته، قوا پیاده کردند و خرمشهر و آبادان را گرفتند و همین‌طور اهواز را؛ قبلاً هم به فرمانده لشکر - که یک اسم ترکی هم داشت که حالا اسمش یادم نیست - پیغام داده و گفته بودند و توی همان قرارگاهی که داری همان جا باش، مبادا از آنجا تکان بخوری، اگر می‌خواهی سلامت باشی، در کنار باش، همان جا در کنار میزت باش. و بعد کادرهای دیگر هم آمدند و آنجا را گرفتند، به‌چه وسیله‌ای؟ به‌وسیله‌ی خودمان، آنچه خارجی می‌کند از ما استفاده می‌کند.

تاریخ قاجاریه را، در یادداشت‌های مخبرالدوله بخوانید، کسی که یادداشت‌هایش در مجله‌ی خواندنی‌ها مرتب چاپ می‌شد و بعداً هم جداگانه چاپ شد. این آقا، وزیر انطباعات و به اصطلاح وزیر معارف ناصرالدین شاه بود، و زبان خارجی هم خوب می‌دانست و همیشه هم همراه ناصرالدین شاه بوده، آن وقت یادداشت‌های روز را می‌نوشت. در این یادداشت‌ها، چه چیزها که آدم می‌بیند، صدراعظم علیه شاه پیش سفیر شوروی می‌رفته و چوقولی می‌کرده، آن یکی پیش انگلیس‌ها می‌رفته و مثلاً می‌گفته پریشب ناصرالدین شاه یا وزیر دربار به سفیر شوروی علیه شما این را گفت. موقعی که متفقین به ایران آمدند، این کارها را خود اینها می‌کردند.

شاید این داستان را در کتاب «سازگاری ایرانی»<sup>۱</sup> که بنده نوشته‌ام، خوانده باشید. خدایا مرزد همشیره‌زاده‌ای داشتم، که در آن دوره رئیس معدن سبزوار بود، تعریف می‌کرد، که کسی به حساب، نماینده‌ی «U.K.C.C» بود، و «U.K.C.C» یک کمپانی انگلیسی و مقاطعه‌کار حمل و نقل متفقین بود. کاروان‌های اینها با کامیون‌های کوچک و بزرگ و وانت، دائماً از بنادر جنوب رو به شمال در رفت و آمد بودند و برای روس‌ها آذوقه و مهمات و اسلحه، چه انگلیسی و چه آمریکایی، می‌بردند. راه آهن ما هم یک‌سره در اختیار آنها بود، جاده‌های ما هم پر از کاروان‌های متعددی بود که با همین ماشین‌های «U.K.C.C» بار بود که برای بنادر جلفا و بنادر انزلی می‌برد. آن موقع بندر پهلوی [بندر انزلی فعلی] و عشق آباد و جاهای دیگر. البته در آن وقت برای اینکه کاروانشان مرتب کار بکنند، مراکز و شعبی در شهرهای مختلف ایران داشتند، از جمله نماینده‌ای هم در سبزوار داشتند که یک آقای ارمنی بود، و سبزوار جایی بود که در آن جا تمام تلگراف‌ها «رله» می‌شد، یعنی تلگراف به آنجا می‌آمد و دو مرتبه به مقصد بعدی نقل می‌شد. نماینده «U.K.C.C» برای همشیره‌زاده‌ی من تعریف می‌کرده که رئیس تلگراف‌خانه هر روز عصر پیش من می‌آید و رونوشت تمام تلگراف‌های سیرِ دولتی را پیش من می‌گذارد. هر چه من می‌گویم بابا من کاره‌ای نیستم من نماینده‌ی یک مقاطعه‌کارم، من نماینده‌ی یک مؤسسه‌ی حمل و نقل هستم و این چیزها به درد من نمی‌خورد، ولی او به کارش ادامه می‌داده. ببینید،

۱. این اثر در حدود سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ در زندان قصر نوشته شده و ابتدا به صورت فصل الحاقی به کتاب «روح ملت‌ها»، ترجمه احمد آرام در سال ۱۳۴۳ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است و اکنون آخرین اثر مندرج در جلد چهارم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مقالات اجتماعی و فنی» در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار به بازار کتاب روانه شده است (ب.ف.ب).

ایرانی این طوری بوده و این طوری به استقبال خیانت می رفته، خودشان امکانات را برای آنها فراهم می کردند، خیانت‌هایی که در تاریخ ارباب‌ها، بزرگان، اعیان، غیر اعیان، بعضی از روحانی‌ها و سایرین می کردند این گونه بود، اصلاً آنها احتیاجی ندارند که این کار را بکنند.

ضرب‌المثلی است که نمی‌دانم اصلش شرقی است یا غربی است، ولی در همه‌ی زبان‌ها هست، در فارسی هم می‌گویند ولی فارسی نیست، فارسی آن ترجمه است که از جاهای دیگر آمده، «تفرقه بیانداز و حکومت کن»، فرانسوی‌ها هم می‌گویند، در عربی هم می‌گویند، یک همچنین چیزی، «اختلاف بیانداز تا حکومت کنی». انگلیس‌ها، هندوستان را چه طوری گرفتند؟ با همین اختلاف انداختن بین راجه‌های مختلف، بین شیعه و سنی، بین مسلمان و غیر آن، بین آن طرف و این طرف، و الا انگلیسی‌ها قشون زیادی به آنجا نبردند.

خارجی خیلی ضعیف‌تر و خیلی کوچک‌تر از آن است که ما تصور می‌کنیم، ما هستیم که به آنها مایه و سرمایه می‌دهیم، ما هستیم که به آنها وسیله می‌دهیم، ما توی سر هم می‌زنیم، توی سر هم که زدیم، برای او جا باز می‌شود، تازه اگر آنها ایادی و عمال هم داشته باشند باز از ما هستند. اینکه من همیشه این را می‌گفتم و این فرمایش حضرت امیر را به کار می‌بردم - این روایت از من نیست این از حضرت امیر است - «مرض تو در خودت است، دوایش هم در خودت است».

کلید قضیه و رمز مسئله کجاست؟ چه طور است که قرآن این را می‌گوید و ما و بشر جور دیگر فکر می‌کنیم، یا جور دیگر می‌گوئیم، چه طور ما خودمان، خودمان را بی‌اثر و بی‌ثمر و بی‌ارزش می‌دانیم، اما قرآن می‌گوید هر چه هستی و هر چه نیستی خودتی، این روی آن موهبت و آن عظمت و مقامی است که خداوند برای انسان قائل شده است، همان آیه‌ای که عرض کردم، وقتی خداوند به فرشتگان می‌گوید:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره ۲) / (۳۰)

انسان خلیفه‌ی خداست، جانشین خداست، یعنی می‌تواند، نمی‌گویم به مقام خدایی می‌رسد، نه، آن بی‌نهایت است، ولی به آستانه‌ی خدا می‌رسد و تقرب به خدا پیدا می‌کند. همان‌طور که خدا سازنده است، خدا خلاق است، و خدا مستغنی از دیگران است. خدا ککش نمی‌گزد که تمام دنیا علیه او قیام کنند و اسلحه بکشند، انسان هم

که روح خدا در او دمیده شده، و اصرار خدا بر این است که نه، تو می‌توانی از پس این بر بیایی، تو چنان موجودی هستی که اراده‌ات و خلاقیت می‌تواند همه‌ی خواسته‌های تو را تأمین کند، و همه‌ی نخواستگی‌ها و نامطلوبت را دفع بکند، چون اسلام این ایدئولوژی را به ما تحول می‌دهد و قرآن می‌خواهد این را به ما بگوید. این است که با ما اختلاف پیدا می‌کند، وقتی قرآن می‌گوید معجزه است:

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.» (اسراء (۱۷) / ۸۸)

این آیه را از حفظ دارم می‌گویم شاید بعضی از جاهایش را غلط می‌گویم. قرآن در این آیه می‌گوید، بگو: اگر همه‌ی انس و جن هم بیایند و دور هم جمع شوند، نمی‌توانند نظیر این را بیاورند، یک نمونه‌اش این است، تمام بشر جمع شود، آن‌طوری فکر می‌کند، بشر آنچه در خودش دیده ضعف و احتیاج دیده، از زمان کودکی که پستان مادر را باید بمکد، تا پیری که ضعف و احتیاج است و دشمن دیده، مثل حیوانات، بنابراین روی خودش حساب نمی‌کند، این کلام، کلام خداست، کلام بشر نیست، اینکه می‌گوید، نه، تو در اشتباهی. آن وقت علی (ع) هم که شاگرد اول این مکتب است، می‌گوید:

«اتْرَعْمُ أَنْكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ»

آیا خیال کردی که تو یک ذره‌ی کوچکی هستی، در حالی که یک عالم اکبری، حتا عالم بزرگ‌تر از این عالم، در تو محتوا، پیچیده و متمرکز شده است. اختلاف در کجاست؟ او می‌خواهد در ما اراده باشد، اراده که شد یعنی همان قدرت الهی، دعا بکنیم، و از خدا بخواهیم تا خواسته‌مان اجابت بشود و به خدا نزدیک شویم. آن آیه‌ی مخصوص ماه رمضان را می‌خوانم:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» (بقره (۲) / ۱۸۶)

اگر راجع به من از تو پرسیدند، بگو من به شما خیلی نزدیک هستم، و اگر از من بخواهید من انجام می‌دهم، من سؤال و خواسته‌ی شما را اجابت می‌کنم. اما «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي» به شرطی که شما هم دعوت من را اجابت کنید، «وَلْيُؤْمِنُوا بِي» و به من ایمان آورید که ان‌شاءالله ارشاد بشوید، رشد یابید و تکامل پیدا بکنید، آن موقع اراده‌ی

شما اراده‌ی من است، و انجام می‌شود، و ما تقوا و آگاهی و آزادی داشته باشیم. و این قدرت ما، آنجایی که تمام قوای طبیعت در اختیار ما می‌آیند، همان‌طور که خدا وعده داده است. تقوا از کجا حاصل می‌شود؟ از همین آگاهی، از علم، که می‌فرماید:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.» (بقره (۲) / ۳۱)

چون ملائکه گفته بودند که خدایا این چه کار عجیبی است که تو انجام می‌دهی، اینکه می‌خواهی در زمین یک موجودی را بیاوری که فساد و خونریزی بکند، می‌خواهی اجازه بدهی و به او اختیاری بدهی، موجودی آزاد باشد که هر غلطی دلش خواست انجام دهد؟ حتماً همدیگر را بکشند؟! آن وقت خدا جواب می‌دهد:

«إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (بقره (۲) / ۳۰)

من چیزی می‌دانم که شماها نمی‌دانید، آن وقت اینجا جواب می‌دهد. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» بعد از آنکه این اسماء، رموز، اطلاعات، یا حالا هر چه هست، این علم را خداوند به آدم داد، به ملائکه می‌گوید: شما که ایراد می‌گرفتید، حالا این اسامی را، یا این حقایق را، این دقایق و این رموز را بگوئید، اگر راست می‌گوئید، ملائکه می‌گویند:

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

(بقره (۲) / ۳۲)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ» خدایا تو منزهی، «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» ما که علمی نداریم جز آنچه که تو به ما یاد داده‌ای، ما اینها را بلد نیستیم، «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.» تو هستی که هم دانایی و هم کارهایت از روی حکمت و محکمی و سزاواری و شایستگی و صحیح است.

بینید، اساس روی علم می‌رود، و معلوم می‌شود طبق این آیه، که آدم بر خلاف، حالا این آدم کدام است، کار نداریم، شاید آدم نوعی است، آدمی است که در conception است، در تکوین است، در نقشه است، آن را کار نداریم، مسائل خیلی بالاتر و عرفانی‌تر از اینهاست که به این ترتیب برای ما بیان می‌شود. همه‌ی ما قبول داریم، معلوم می‌شود که انسان برخلاف ملائکه که فقط و فقط آن چیزی را که به آن دستور داده‌اند می‌تواند انجام دهد و نمی‌تواند خارج از آن را انجام دهد، بنابراین آزادی ندارد، و کارش تسبیح و تقدیس است، و برخلاف ملائکه که فقط آن چه به

آن یاد داده‌اند بلد است، انسان نه، آن چه می‌گویند بکن نمی‌کند، و آن چه گفتند نکن می‌کند، آزاد است.

انسان علاوه بر آن چه به او یاد داده‌اند، خودش تحقیق و تتبع و اکتشاف می‌کند، و به حقایق و رموز طبیعت دسترسی پیدا می‌کند، و از راه علم و دانش و دانایی، همان‌طور که خدا علیم و حکیم است. آنجایی که خدا می‌خواهد، در قرآن نهایت قدرت و توانایی‌اش را نشان بدهد، به سراغ «عَلِيمٌ قَدِيرٌ» می‌رود. یعنی اسباب قدرت و توانایی خدا علم خداست، در بشر هم این علم است، وقتی که بشر این علم را پیدا کرد، آن وقت خدا به ملائکه می‌گوید که به بشر سجده کنید، بر طبق این آیات، از راه علم هم به دست نمی‌آید مگر از راه آزادی، اگر آزادی را از انسان گرفتید، انسانیت و تمام این صفات و امکانات و حتی تقوا و خلیفة‌اللہی را از او گرفته‌اید.

پس همان‌طور که به محمدرضاشاه می‌گفتیم و می‌گفتم که تو بزرگ‌ترین خیانت را به مملکت و ملت می‌کنی که آزادی را از مردم گرفتی، هر چیزی را به ما بدهی، برق بدهی، آب بدهی، راه آهن بدهی، و هر چیز دیگر بدهی، این‌ها جای این نمی‌شود که آزادی را از ما گرفتی، چون آزادی موهبت الهی است و بزرگ موهبتی است که خداوند قبل از آفرینش و به وجود آوردن ما، این را به ما داده. بنابراین از بین بردن آزادی و سلب آزادی از بشر یعنی «يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> یعنی جلوی ترقی و تکامل و تقوا و تقرب را گرفتن، اما اگر ما، علی‌رغم امکاناتی که داریم، با اختیاری که خدا به ما داده، که گناه بکنیم، که خلاف بکنیم، ما تسلط بر نفسمان پیدا بکنیم، نه تسلط اجباری؛ چون آن تسلط اجباری می‌شود ملائکه. آنها بنده‌ی ما هستند، تسلطی که خودمان و با میل و اراده‌ی خودمان به وجود بیاوریم، که این در اصطلاح قرآن می‌شود تقوا. اگر تقوا داشتیم:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.» (طلاق (۶۵) / ۲)

کسی که تقوای خدا را داشته باشد، یعنی گناه نکند، آن کارهای بد را نکند، «يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.» خداوند راه خروج و نجاتش را فراهم می‌کند، «وَانصُرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۴۷) از اینجاست.

«وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق (۶۵) / ۳)

۱. اعراف (۷) / ۴۵، انفال (۸) / ۴۳، توبه (۹) / ۳۴، هود (۱۱) / ۱۹، ابراهیم (۱۴) / ۳ و حج (۲۲) / ۲۵.

از آنجایی که هیچ فکرش را نمی‌کند، و گمان نمی‌برد، خداوند فرج و روزی می‌دهد.

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق (۶۵) / ۳)

کسی که توکل به خدا بکند، اتکایش به خدا باشد، همان‌طور که امام خمینی هم از اول تا آخر، خصوصیات و صفات بارزش همین اطمینان، سکینه و توکل به خداست، «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» برایش کافی است.

«إِنَّ اللَّهَ بِأَلْعِ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.» (طلاق (۶۵) / ۳)

خداوند امر خودش را، مدیریتش را، اداره و به ثمر رساندن را، خودش به منتهی می‌رساند، منتهی چه‌طور؟ گام به گام:

«قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.»

خداوند برای هر چیزی قدر و اندازه و مهلت و مدت قرار داده است.

امیدوارم که ما آزادی داشته باشیم، با این آزادی و اختیارمان، ما وارد راه خدا، تقوا، صبر و عمل و خدمت و فداکاری شویم، و خداوند به این ترتیب راه نجات ما و فرار ما و خروج ما را از تمام مشکلات و مسائل فراهم بکند و روی خودمان حساب بکنیم؛ خودمان یعنی نه تنها بنده، بلکه بنده روی شما و شما روی بنده حساب بکنیم، یعنی:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

خودمان را عوض بکنیم. حسابش را بخواهید، انقلاب فرهنگی اسلامی در این آیه خلاصه شده است، باید خودمان را عوض بکنیم و به این ترتیب هم خودجوش باشیم، و با شخصیت خودمان، اعتقاد و عمل به خودجوشی داشته باشیم، و احساس قبول خودآزاری و مسئولیت بکنیم.

خیلی ممنون هستم، تصدیع مجدد بود، یعنی عذر مجدد از تصدیع، و ان شاء الله خداوند همه‌مان را موفق و مؤید و دوست بدارد.

تکبیر



## نفاق و منافقین در قرآن\*

(۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام بر همه‌ی شما، جوان و بزرگ و پیر و زن و مرد. شب آخر ماه رمضان است تا به حال موفق بوده‌ایم، تبریک می‌گویم اجابت و قبول باشد طاعات و عبادات و مخصوصاً دعاها‌یی که کرده‌اید و خواهید کرد. قرار بود من امشب در سرچشمه برای هیأت بنی‌هاشم صحبت کنم برنامه تغییر پیدا کرد و دعوت، تبدیل به این مجلس شده، خوشبختانه عین سعادت بود که پیش شما باشم.

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولَنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ آللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ.

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ.» (عنکبوت (۲۹) / ۱۰ و ۱۱)

این آیه‌ای را که خواندم ترجمه مختصری می‌کنم تا بعد بین صحبت‌ها منظور اصلی را ان‌شاءالله متوجه بشوید: بعضی از مردم ادعا می‌کنند و می‌گویند ما به خدا ایمان آوردیم اما همین که در راه خدا ناراحتی و اذیت و آزاری از ناحیه مردم به آنها برسد این آزار مردم را پای خدا می‌گذارند و مثل عذاب خدا حساب می‌کنند و تحملش را نمی‌کنند. و اگر یاری خدا بر تو که پیغمبر هستی برسد می‌گویند ما با

---

\* سخنرانی مورخ یکشنبه ۱۳۵۹/۵/۱۹، برابر با ۲۸ رمضان ۱۴۰۰، در مسجد امام رضا(ع)، خاوران، مسگرآباد، تحت عنوان «نفاق و منافقین در قرآن» که از نوار صوتی برداشت و ویرایش شده است.

شما بودیم، خداوند بهتر می داند بهتر مطلع است که در شیوه و در دل و در فکر مردم چه هست و برای اینکه خدا می داند که مؤمن چه کسی است و منافق چه کسی است و بعد تشخیص بدهد.

\* \* \*

قبل از اینکه وارد مطلب بشوم، همان موقع که پریروز آقای رحیمی پیشنهاد این دعوت را کرد به یاد این محل و مسجدی که قبلاً آمده بودم و با آن آشنا بودم و هنوز در خاطرم هست و به یاد آن شخص افتادم و حالا نمی توانم بدون ذکر نام او و دعای رحمت برایش بگذرم، یعنی مرحوم فصیحی در مسجد امام حسن؛ ذکری از او بکنم. الان هم به این جوانها گفتم سعی کنید که این مسجد و مساجد دیگر هم مثل آنجا و مثل وقتی که در نارمک ساختمانش در دست توسعه بود، محل عبادت خالص و خدمت به خلق باشد. لابد شماها هم اهل محل هستید و بهتر از من وضع مسجد امام حسن و خدمات و کارها و زحماتی که مرحوم فصیحی می کشید و جوانان و اشخاصی که به او کمک می کردند و بعد شعاع عمل و خدمات ایشان حتی تا دهات پایین تر و راه خراسان و به همین جا رسیده بود. خداوند درجات او را زیاد و رحمت کند و بعد دیگران هم به او تاسی بکنند.

\* \* \*

ماه رمضان همیشه در این مملکت و این شهر ماهی بود که عده ای، البته عده خیلی کمی رو به قرآن می آوردند، رو به دعاهای مختلف داشتند و شب زنده داری می کردند و عده نسبتاً متناهی هم در ماه رمضان مجالس شب نشینی بعد از افطار داشتند که زولیا حتماً پایش بود. برحسب فصول، تخمه یا انگور یا چیزهای دیگر و بعد هم صحبت و مجلس انس و شوخی و خنده و گذران وقت تا نزدیک های سحر. همچنین، اینکه من می گویم مال سال های اخیر نیست، شاید مثلاً از پنج سال به آن طرف تر است، چیزی که در ماه رمضان در تهران و مخصوصاً در شهرستانها خیلی دایر بود مجالس قمار بود. ماه رمضان که باید بهار قرآن باشد برای خیلی ها مخصوصاً اداری ها بهار قمار بود، قمار می زدند. از سال قبل از انقلاب و دوره انقلاب تا حالا وضع عوض شد. و امسال گمان می کنم این قبیل مجالس و مجامع در مساجد

و جاهای دیگر، الحمدلله و شکر خدا خیلی فراوان شده است و اجتماعاتی که می‌شود، اجتماعاتی است که از همه جور اشخاص و از همه جا می‌آیند و کم‌نظیر است. به جای آن مجالس که زولیا بود نقل‌شان و گاهی وقت‌ها هم غیبت و قمار، در این مجالس، چه اینجا که جنوب شرقی شهر است و چه شمال شهر، چه شمیران، چه غرب، برنامه و خوراک‌شان بیشتر سخنرانی‌هایی است که صورت می‌گیرد. همه می‌خواهند سخنرانی داشته باشند. چون آقایان معمم و علما که سابقاً منبر و محراب در دستشان بود آنها به کارهای دیگری رفتند، و پا در کفش ما کلاهی‌ها و اداری‌ها کردند، کارهای اداری مملکت و سیاست را از دست ما گرفتند، این است که ناچار مردم رو آوردند به ما، ما کلاهی‌ها باید بیایم این مجالس را گرم بکنیم و منبر برویم؛ دوره آخرالزمان است و همه چیز باید معکوس بشود. فقط یک تفاوت است که در جای دیگر هم گفته بودم آنها که می‌رفتند، شب دهم، آخر شب یک پاکتی هم به آنها می‌دادند ولی برای ماها از این چیزها خبری نیست. کسی پاکت و ماکت به ماها نمی‌دهد. اگر بشود مثلاً یک آب خوردنی، آب خنکی بگذارند، باز خیلی خوب است که اینجا هم گذاشتند.

اما برنامه این سخنرانی‌ها و آنکه همه می‌خواهند و میل دارند و خوب گوش می‌دهند، سئوالاتی است که می‌کنند. شماها هم مثل باقی جاها می‌خواهید که در این مجالس مسائل سیاسی روز مطرح شود. اولاً مشکلاتی هست، گرفتاری‌ها و نگرانی‌هایی هست، نارضایتی‌هایی هست، ابهام‌هایی هست و مخصوصاً ایرادها و انتقادات و اتهام‌هایی هست به کسانی که دست‌اندرکار بودند مخصوصاً به آن دولت ملعون، دولت موقت. خیلی دلشان می‌خواهد که جواب آن حرف‌ها داده بشود جواب داده بشود که این فلان فلان شده امیرانتظام چرا این کارها را کرده؟ نزیه چه طور آن‌طور از آب درآمد؟ چه طور ما نزیه را روی کار آوردیم. و کردستان چرا به این ترتیب کشیده شد الی آخر. بیشتر اینها را می‌گوئیم.

من آن موقع که بعد از ۹ ماه از دولت موقت استعفا دادم، یک مصاحبه‌ی تلویزیونی و رادیویی داشتم که تلویزیونی‌اش را تلویزیون نشان نداد ولی رادیویی آن پخش شد. به طور مختصر، یک پیام و خداحافظی کردم. در آن پیام گفتم بیایم با شما مردم و مخصوصاً با سیاست‌مداران و گردانندگان و انقلابی‌ها یک قراردادی ببندیم، ما در دولت موقت، و من هیچ‌گونه منتهی بر کسی نمی‌گذاریم صحبت از

خدماتمان هم نمی‌کنیم، کاری به این کارها نداریم. منت سر کسی نمی‌گذاریم نمی‌گوئیم که ما خدمت کردیم و باید به ما پاداش بدهید و ما را روی سرتان بگذارید حلوا حلوا بکنید، نه؛ اما از آن طرف هم می‌خواهیم که شما هم دیگر کاری با ما نداشته باشید، شما هم دیگر انتقاد نکنید، بد نگوئید، ایراد نگیرید. ما هم از آن طرف کاری نداریم، چرا؟ برای اینکه وقت مملکت با گرفتاری‌ها و مسائلی که هست این قدر ارزنده است و این قدر وقت و فرصت مان تنگ و کم است که بحث روی اینکه آن آقا آنجا چپ رفت و این یکی راست رفت، آن کج رفت، این کار بد کرد، آن خوب کرد. این به آن بد بگوید، آن به این خوب بگوید و بعد بیائیم از همدیگر دفاع کنیم اینها مسائلی نیست که به درد مردم بخورد. مثلاً فرض کنید، حسن خوب آدمی بود، حسین بد بود، یا حسین بیاید و از خودش دفاع کند و بگوید نه، من از فرشته و از ملائکه هم بالاتر هستم. اصلاً وارد این مباحث شدن خیانت به ملت است، آنجا توصیه کردم، حالا یادم نیست آنجا بود یا جای دیگر. گفتم قرآن و خدا در این آیه به ما دستور می‌دهد، آنجا که صحبت از مثلاً قوم ابراهیم یا قوم دیگری است:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» (بقره (۲) / ۱۳۴)

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ» اینها یک امتی بودند، یک جمعیتی بودند، «قَدْ خَلَتْ» جا خالی کردند و رفتند، دولت موقت هم یک دولتی بود آمد و کاری کرد ولی رفت، خدا حافظ. «لَهَا مَا كَسَبَتْ» هر چه او زحمت کشید و به دست آورد برای خودش، حقی، سواد، افتخاری، این مال خودش، «وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» مال شما هم که حالا می‌آید، مال شما هم آن چیزی است که خودتان به دست می‌آورید. «وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» این دستور قرآن است. این قدر صحبت از آن پیشینیان نکنید، یک عده نگویند اسحاق خوب بود، اسماعیل بهتر از آن بود و نمی‌دانم که بود، و یا این بود و آن نبود. هر چه بد یا خوب، گذاشتند و رفتند و سهمیه‌شان را و بهره‌شان را خدا خواهد داد، مال خودشان است. شما هم راست می‌گوئید شما هم کاری بکنید و بهره‌تان را از خدا بگیرید. و اصلاً خدا از شما نمی‌پرسد که چرا آنها فلان کار را کردند. حتی گفتم شما ممکن است باز انتقاد و بدگویی و ایراد و هر حسادتی را بگوئید اما ما تصمیم گرفتیم که جواب ندهیم، نه اینکه جواب نداشته باشیم و

حرف‌های شما درست باشد؛ برای اینکه ملاحظه مردم و ملت را می‌کنیم که واقعاً مردم و ملت وقتشان و فکرشان و حواس‌شان به این صحبت‌های شخصی و خصوصی پرداخته نشود. اما به خرج آنها نرفت. آنقدر گفتند و می‌گویند و بعد هم دوستان ما فشار می‌آورند که بابا چرا نشستید؟ چرا هیچ چیزی نمی‌گوئید. اگر این حرف‌ها درست است، خوب بروید توبه بکنید و بگوئید غلط کردم و اگر غلط است جوابشان را بدهید. حالا یک اصطلاحی است که البته در مسجد و در پیش شما نمی‌گویم ولی خودتان می‌دانید این اصطلاح را شنیده‌اید اگر آدم هیچ نگوید سکوت موجب رضا می‌شود، این است که گاه گاهی به یک نحوی جوابکی به آنها می‌دهیم. و لابد آن نامه سرگشاده که خدمت امام نوشتم و هفته قبل منتشر شد، آن را هم خوانده‌اید که در آن «العاقل یکفی بالاشاره» خیلی حرف‌ها هست.

در دوره جنگ، هیتلر آلمان یک وزیر تبلیغات داشت به نام گوبلز، این شخص خیلی مهم بود، واقعاً نمونه و سرمشق تبلیغات سیاسی در دنیاست که خیلی هم برای هیتلر و دولت نازی و هم برای آن ملت در جنگ علیه انگلیسی‌ها و علیه مخالفان‌شان تبلیغات خیلی آبداری می‌کرد. از جمله از قول او گفته بودند که آدم وقتی دروغ می‌گوید، باید آنقدر دروغ‌گنده بگوید که اصلاً طرف در برابر دروغ او وحشت بکند. دروغ آنقدر گنده باشد که اصلاً نتواند عقب بزند یا باور نکند. دروغ که می‌گوئید باید دروغ‌های خیلی گنده بگوئید. حالا بعضی‌ها حرف‌ها و تهمت‌هایی که زدند و نسبت‌هایی که دادند آنقدر بزرگ است، مثل اینکه در مکتب گوبلز تربیت شده‌اند.

می‌گویند یک وقتی، یک گوسفند یک الاغ و یک شتر با هم همسفر شدند. با هم از طویله فرار کردند و سه تایی گفتند از این اسارت و گرفتاری بیرون برویم. وضع دهات را هم می‌دانید که چه طوری است، یک قناتی است و یک قلعه‌ای و حیاط و آبادی و مزرعه و فلان، و چند تا طویله و آغول برای گاو و گوسفند و غیره؛ و بعد بیابان و بیابان، برو، برو، برو تا خدا می‌داند بیابان به کجا برسد. اینها نمی‌توانستند در همان محل و همان آبادی بمانند و علف بخورند یا زندگی بکنند چون می‌آمدند و آنها را می‌گرفتند. پا گذاشتند به فرار. هی بیابان، هی بیابان، هی کوه، هی دشت، هی گرسنگی، هی تشنگی، از دور یک آثار آبادی دیدند و با ترس و لرزه به آنجا رفتند و دیدند یک کاروان‌سرای خرابه است. نه قافله‌ای در آن هست و

نه اسبی، نه الاغی و نه چیزی. در آن جا یک آب آبنار قدیمی بود و یک ذره آبی، یک ذره آبی که خوردند و از تشنگی در آمدند. به این طرف و آن طرف سری زدند و در یکی از آن طویله‌ها یک بغل کوچکی یونجه گیر آوردند، با خود گفتند: «کجا دهد این باده‌ها کفاف مستی ما؟». با آن گرسنگی، و آن گرفتاری، دیدند این یک بغل یونجه نمی‌تواند جواب گرسنگی هر سه‌شان را بدهد، بعد هم از ارباب‌ها و صاحبانشان این حرف و این ضرب‌المثل را شنیده بودند که می‌گفتند: «یک ده آباد به از صد ده خراب». گفتند این یونجه را به جای اینکه سه تایی بخوریم، و دل هیچ کدامان نفهمد که چه چیزی خوردیم، یک نفر بخورد. چه بکنیم، چه نکنیم، بالاخره به این نظر رسیدند که بیایم بینیم کدام یکی از ماها شرافتش و اجدادش بالاتر است و اصل و نسب عالی‌تری دارد، این یونجه را او بخورد. گفتند خیلی خوب پس به هم قصه بگوئیم، هر کسی نسب و اجدادش را بگوید. الاغ گفت: من وقتی بچه بودم می‌دیدم که پدرم برای ننه‌ام تعریف می‌کرد که بله، ما از اولاد خر عیسی هستیم. مثلاً از بیست پشت آن طرف‌تر. چون حضرت عیسی یک الاغی داشت که به خر عیسی معروف بود. بنابراین اصل و نسب و شرافت من می‌رسد به آن الاغی که حضرت عیسی رویش سوار شده است. اگر توانستید خری پیدا کنید که از من شرافتمندتر و خوب‌تر باشد؟ گوسفند فکر کرد که من چه بگویم چه نگویم، گفت هان من یادم آمد من هم همین‌طور، نمی‌دانم بابام با عمویم تعریف و صحبت می‌کرد و می‌گفت که من بچه او هستم و او هم بچه او و او، همین‌طور می‌رساند به آن گوسفندی که از چهل پشت آن طرف‌تر برادر پدربزرگ ما، پدربزرگ بزرگ ما، برادر آن گوسفندی است که جبرئیل برای حضرت ابراهیم آورد که به جای اسماعیل قربانی کند، من آن هستم، از آن نسل هستم. الاغ یک قدری پکر شد و دید این بالاتر از حضرت عیسی (ع) و آن طرف‌تر رفته. شتر هر چه فکر کرد در حافظه‌اش شتری که مثلاً تعلق به نوح داشته باشد یا به دیگری، چیزی نیافت. خب، شتر ناقه است و داستان ناقه‌ی حضرت صالح در قرآن آمده است. ولی شتر سواد نداشت و نمی‌دانست. دید هر کاری بکند به اینها نمی‌رسد. این طرف و آن طرف را نگاه کرد و دهنش را آورد پایین، این بسته یونجه را با دهانش گرفت و با آن گردن درازش گذاشت آن بالا، بالای آخورها. آن وقت‌ها در طویله‌ها، در بالای آخورها چنین جایی بود، گذاشت آنجا و گفت: شماها از من اصل و نسبت‌تان بالاتر، ولی

من گردنم درازتر، و شروع کرد به خوردن یونجه. حالا بعضی‌ها دروغ را آن قدر بالا می‌برند که اصلاً آدم نمی‌داند چه بگوید. وقتی می‌گویند جنایات و خیانت‌های این دولت موقت از تمام جنایات و خیانت‌های شاه هم بالاتر است، دیگر آدم چه بگوید؟! اصلاً مگر می‌شود جواب داد. دست را خیلی آن بالا گذاشته. این بود که من هم کار آن شتره را کردم گفتم مردی بیا صورت بده. صورت جنایات آنها را بده. صورت جنایات من را هم بده. اگر مردی بنشین و بنویس. حالا چون برای ۳۵ سال جنایات شاه باید تا آخر ماه رمضان و آخر شوال هم بنشیند و جنایات بنویسد. اینکه واقعاً مثل گوبلز این تهمت‌ها و این نسبت‌ها این قدر دروغ و گنده است که آدم اصلاً جواب ندهد بهتر است. بنابراین با معذرت‌خواهی از شما و علی‌رغم انتظاری که داشتید و سئوالاتی از حالا می‌کردید و می‌پرسید تا بنده جواب بدهم، این است که خیلی شرمنده‌ام این کار را نمی‌کنم. همان آیه قرآن را می‌خوانم:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» (بقره (۲) / ۱۳۴)

و می‌گویم دولتی بود و وظیفه‌ای داشت و چیزی پیش خودش فکر می‌کرد و کاری کرد و رفت حالا هم ادعایی ندارد. حالا شما هم بیاید روی کار ببینیم چه می‌کنید و جواب گوی کار خودتان باشید.

اما علت دیگری که من از این عمل خودداری کردم و در چهار پنج جایی که ماه رمضان صحبت می‌کردم همین عمل را انجام دادم این است که واقعاً مقام ماه رمضان که می‌گویند ماه بهار قرآن است، عرض کردم این ماه، ماه عبادت است، ماه تقرب به خداست و شأن شما و شأن مردم بالاتر از این است که به این مسائل خصوصی و کوچک پردازید که وقتی از اینجا به بیرون رفتید تازه فکر کنید چه چیزی گیرتان آمده؟ ثابت شده که مثلاً قطب‌زاده [اولین رئیس صدا و سیما] خوب آدمی بود یا فرض کنید ایزدی [دکتر ایزدی وزیر کشاورزی] یا بنده یا بازرگان بد آدمی بود یا برعکس. این نه نان شب‌تان می‌شود نه ذخیره آخرت‌تان می‌شود. معروف است که حالا من درست حدیث‌اش را نمی‌توانم بگویم. این را آقا مرتضی حائری پسر مرحوم حاج عبدالکریم حائری می‌گفت، من از او شنیدم. در یک شب قدری، ایشان می‌گفت: حضرت صادق از حضرت باقر سئوال می‌کنند که امشب چه عبادتی بهتر از شب قدر است. می‌فرمایند نماز، می‌فرمایند مثلاً فلان دعا، می‌گویند

از آن بهتر چه؟ مثلاً می‌گویند فلان عبادت، تا اینکه آخر سر حضرت می‌فرمایند که بالاترین عبادت تحصیل علم است، اگر بروی و تحصیل علم بکنی، این از همه چیز بالاتر است. حتی از آن صد رکعت نماز و از آن دعا. بنابراین اگر ما اهل خدمتی باشیم حالا که دعوت کردید و خدمتتان رسیدیم، اگر من بتوانم و شما بتوانید و بخواهید سعی بکنیم از خرمن قرآن توشه‌ای بگیریم - چون ماه، ماه قرآن است - و از اسلام چیز یاد بگیریم تا بر معلوماتمان، بر اطلاعاتمان افزوده بشود؛ این از همه چیز ثوابش بیشتر است. و خیلی هم فایده دارد علاوه بر اینکه ثواب آخرت است. از فرمایشات حضرت امیر این است که به کمیل می‌فرمایند:

«مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ»

در عمق علم رفتن و معرفت علم، خودش دین است و خدا پاداش می‌دهد. یعنی تحصیل علم و بر معلومات انسان اضافه شدن، این پاداش دارد، ثواب دارد و چیز بسیار ارزنده و موجب رضای خداست و چه بهتر که این دین و علم، پایه‌اش رو به قرآن باشد و اتفاقاً حالا که این اجتماعات روی رشد و علاقه‌مندی شما مردم و توجهی است که الحمدلله به این انقلاب و به این ملت و به این پیروزی و به جمهوری اسلامی دارید، از آن جهت هم خیلی مفید و واجب است. انقلابی با سوابق و مقدمات قبلی، با فداکاری و زحمات و مشارکت تمام طبقات و از جمله مردم پابره‌نه و مستضعفین و به رهبری امام خمینی، و با زحمات و خدمات و وساطت روشنفکران و روحانیون و تأثیری که دین و دیانت و اسلام و معتقدات داشته، الحمدلله پیروز شدیم. اما بعد متأسفانه ادامه ندادیم. یعنی آن چیزهایی که سال‌ها در مکتب اسلام و مکتب قرآن و در کتاب‌های مختلف، در مساجد و در مجالس یاد می‌گرفتیم. ماه رمضان سه سال پیش بود که گمان می‌کنم از نجف ایشان دستور داده بودند که در مجالس، در مساجد افشاگری بکنید و خیانت‌ها و جنایت‌های شاه را نشان بدهید. مردم با این دستور به حرکت در آمدند و به اینجا رسیدند، بعد دیگر حاجی حاجی مکه. بعد از آن دیگر دنبال این نیستیم که آیا غیر از اینکه اسم انقلاب ما اسلامی است، جمهوری اسلامی است، شعارها اسلامی است، ادعا اسلامی است، آیا عمل هم اسلامی هست؟ آیا واقعاً اگر یک فرشته‌ای از آن بالا نگاه بکند یا در ما باشد یا یک ناظری از بیرون ببیند، آنچه الان دارد در این مملکت می‌شود، اینها منطبق با اسلام یا منطبق با قرآن است؟ مرضی خداست؟ این



نارضایتی‌ها، این فشارها، این ناراحتی‌ها و این کارهایی که می‌شود، آیا این‌ها واقعاً عدل اسلامی است؟ آیا دولت دولت اسلامی است؟ وقتی ما در دعای افتتاح می‌خواندیم:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ»

خدایا ما به سوی تو می‌آئیم و رغبت و میل و آرزو و حسرت‌مان یک دولت بزرگواری است:

«تُعْزِبُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ»

که عزت در آن بود که اسلام در آن دولت عزیز و برتر و عالی و محترم بشود. و در آن دولت نفاق و اهل نفاق ذلیل بشوند. آیا همین‌طور است یا نه؟ این است که نمی‌دانیم. بنابراین ضرورت دارد که یاد بگیریم که این اسلام چیست؟ از ما چه می‌خواهد؟ ما باید با بزرگترمان، با کوچک‌ترمان با پول دارمان با بی‌پولمان، با دولتمان و با غیره، چه رفتاری داشته باشیم؟ چه قیافه‌ای داشته باشیم؟ قیافه عبوس در هم گرفته چون دشمن؟ یا با قیافه مهربان، خدمت‌گزار، و دوست؟ با مشت گره کرده یا با مشت باز به مردم خدمت برسانیم و خدمت بکنیم. آیا باید آزادی حاکم باشد یا برعکس، جلوی این را بگیر، جلوی آن را بگیر، مرکز آن را تصرف بکن، اینجا را ببند، آنجا را ببند، این روزنامه توقیف بشود، آن روزنامه توقیف بشود، این در را ببند، آن در را ببند. همه‌ی این‌ها مسائلی است که باید به آن جواب داد. چون ما واقعاً به خاطر اسلام و به دستور خدا آمدیم. همان‌طور که امام هم مکرر می‌گویند و می‌خواهیم جمهوری، اسلامی بشود و آن هم جمهوری اسلامی جهانی، نه جمهوری ایران، آبروی اسلام در وسط است. منافع ما و آبروی ما نیست، آبروی اسلام در دنیا مطرح است؛ بنابراین ضرورت دارد ما هم از بزرگ و کوچک، جنوب شهری و شمال شهری و شرقی و مرکزی و همه اینها، تعلیم بگیریم و بدانیم که برای همه‌ی اینها اسلام چه می‌خواهد؟ کتاب اسلام، دستورالعمل اسلام و نسخه اسلام هم قرآن است. باید ببینیم قرآن چه می‌گوید؟ ما آن‌طوری عمل بکنیم که خیر دنیا و خیر آخرت در آن باشد. بنابراین و با اجازه شما، من از حالا به یکی از مسائل اساسی که ضرورت دارد و در جامعه ما مطرح بوده و هست، می‌پردازم. اساس مسئله مربوط به انقلاب است، مربوط به سیاست است، مربوط به اشخاص است ولی در زمینه و از دریچه‌ی اسلام و با دید کلی و عالی مسئله، و آن موضوع، یعنی موضوع صحبتیم،

پدیده‌ی نفاق و منافقین خواهد بود. قبلاً هم از همه‌ی شما معذرت می‌خواهم، ممکن است یک ساعت هم طول بکشد. از حضرت حجت‌الاسلام میردامادی و همچنین از آقای رحیمی سؤال کردم که اگر امشب صحبت به آخر نرسید، آیا میل دارند که فردا شب هم صحبت دنبال بشود؟ که آقایان گفتند بله، حالا هم باید ببینیم تا چه قدر می‌توانیم با هم راه بیائیم، تعداد خمیازه‌ها و تعداد چرت‌ها را من می‌شمارم وقتی به ده تا رسید می‌گوئیم خداحافظ شما. (تکبیرِ حضار).

\* \* \*

اهمیت این موضوع همین‌طور که می‌دانید هم در کلام امام آمد و هم در بین مردم خیلی رایج است. صحبت از نفاق و منافق است و از منافقین هم بیشتر صحبت می‌شود. و اتفاقاً اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای برای این مسئله قائل شده است. همان‌طور که می‌دانید. این نام، یعنی منافقون روی یکی از سوره‌های قرآن گذاشته شده است و دستور این است که این سوره در نماز جمعه خوانده شود. نماز جمعه، هم نماز عبادت است و هم نماز سیاست است، نماز اجتماعی است.

خواندن قرآن برای این نیست که ورزش زبان و حنجره باشد که مثلاً چه کسی می‌تواند ۴ تا آیه را یک نفس پشت هم بخواند که مثلاً نفس‌اش طولانی است یا چه کسی قشنگ‌تر می‌خواند یا چه کسی مثلاً در ماه رمضان فرض کنید ۳ تا ختم قرآن می‌کند نه، برای این نیست برای این است که ما قرآن را بفهمیم. قرآن دارد با ما، با ما مردم، با مؤمنین صحبت می‌کند، کلام الله مجید است کلام خدا خطاب به مردم و به مؤمنین، پس اگر در نماز جمعه هم آمده و امام سوره منافقون (۶۳) را می‌خواند، همه باید گوش بدهند، برای اینکه ببینیم قرآن چه گفته و چه خواسته و منافق چه کسی است؟ و با منافق چه باید کرد؟ این است که من امشب موضوع صحبت‌م را روی این موضوعی که هم مبتلابه و مورد احتیاج است، و هم قرآن به آن توجه زیاد دارد، گذاشته‌ام.

در کتب آسمانی قبل از قرآن، در انجیل و تورات و همچنین در زُند و اوستا- چون آن‌ها هم اساس‌اش کتاب خدا بوده- از منافق و نفاق اصلاً صحبتی نشده یا اگر صحبت شده آن‌قدر اشاره و خفیف و مستعار است که بنده یاد نمی‌آید و معروف نیست. قرآن است که این کار را کرده، ۲۳۴ آیه در زمینه نفاق و منافقین در قرآن

آمده که این ۲۳۴ آیه روی ۶۳۷۲ آیه، ۳/۷ درصد آیات قرآن می‌شود، که خیلی است. یعنی ۳/۷ درصد، نزدیک به ۴ درصد قرآن اختصاص به نفاق و منافقین داده شده است. چرا قرآن آمده و این کار را کرده؟ قرآن که از نظر کتاب خدا بودن با تورات و انجیل و کتاب‌های قبل خود- مثل صحف ابراهیم که حالا دیگر وجود ندارد- فرقی ندارد، اساس اش با آنها فرق ندارد و دائماً هم تکرار می‌کند و اصرار دارد که به یهودی‌ها، به نصرانی‌ها بگوئید که ما به کتاب شما ایمان داریم، به پیغمبران شما اعتقاد داریم. آنچه به ما نازل شده همان است که به شما نازل شده، خدای ما و خدای شما هم یکی است، فرقی با هم ندارد. ولی اگر خدا همان خداست، بشر دائماً در حال تکامل و تغییر بوده، این است که فرق می‌کند. قرآن پیش قراول و مژده دهنده و طلایه‌دار یک دوران دیگر است.

شاید شما در استدلال‌هایی شنیده‌اید که مثلاً قرآن مال آن مردم و آن دورانی است که ملاک کارشان عقل است، روی عقل و منطق است. قرآن برخلاف تورات، برخلاف انجیل، برخلاف زند و اوستا، تا بخواهید در آن استدلال و برهان است، جدال است، «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»<sup>۱</sup> دارد. قرآن در عین اینکه برای موسی، برای عیسی، برای صالح، برای ذکریا، و برای سایرین معجز بیان می‌کند، قرآن خودش پر از معجز است، بیان معجز است. اما وقتی از خود پیغمبر معجز می‌خواهند می‌گویند من به شما معجز نمی‌دهم. می‌خواهید چه کار، این کتاب معجزه است، اگر راست می‌گوئید از این کتاب با هدایت‌تر بیاورید. آیات قرآن را نشان می‌دهد، آن را بیان می‌کند، یعنی قرآن روی دلیل و منطق است.

بشر عوض شده، بشر دیگر ملاک کارش عاطفه نیست، وحشت نیست. همان‌طور که به بچه‌ی کوچک برای اینکه لب حوض نرود می‌گویند لولو حوضی می‌آید می‌خوررت، یا نمی‌دانم فرض کنید یک نقل و نباتی می‌دهند که زودتر بخوابد، یا او را می‌ترسانند و مثلاً می‌گویند اگر تو این کار را بکنی مامان تو را دوست ندارد. یعنی، یا می‌رود روی تخفیف یعنی ترساندن یا روی تطمیع. اما وقتی بچه بزرگ شد آن موقع دیگر مثلاً لولو حوضی و نمی‌دانم ننه حوضی و این‌گونه حرف‌ها نیست. نه دیگر او را می‌ترسانند و نه با نقل و نخودچی مثلاً جذبش می‌کنند، حرف حسابی

۱. بقره (۲) / ۱۱۱، انبیاء (۲۱) / ۲۴، نمل (۲۷) / ۶۴ و قصص (۲۸) / ۷۵: ... دلیلتان را بیاورید...

(ترجمه به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

باید بزنند. به او می‌گویند اگر مدرسه رفتی آدم می‌شوی، و اگر نرفتی اشکال دارد، بیچاره خواهی بود. قرآن هم مربوط به این دوره است. همچنین قرآن در دوره‌ای پیش آمده که روش حکومتی از آن وضع گذشته، یا عوض شده یا بعده‌ها باید عوض بشود - امیدوارم خسته‌تان نکنم - سابقاً، در قدیم، حکومت چه‌طوری بود؟ فرعون، شاه عباس، نمی‌دانم پیش از شاه عباس، شاپور ذوالکثاف، اسکندر، سایرین، اینها به واسطه‌ی زوری که داشتند، لشکرکشی کرده بودند و آمدند و ممالکی را گرفتند. تخت و تاجی که داشت خودش را مالک این مردم و مملکت می‌دانست. فرعون می‌گفت اصلاً من خدا هستم و این رودخانه نیل و تمام اینها برای من است. مردم چه بودند؟ رعیت‌اش بودند، یا فرض کنید لویی چهاردهم در فرانسه می‌گوید - کلامی می‌گوید که معروف است از اوست: [کلمات نامفهوم فرانسوی]، دولت یعنی من، اصلاحات یعنی چه؟ من هر چه بگویم یعنی همان دولت است. یا محمدعلی میرزا وقتی که انقلاب مشروطیت شده بود و پدرش مظفرالدین شاه موافقت کرده بود و مجلس شورای ملی برپا شد، محمدعلی میرزا تا روی کار آمد، گفت مشروطه نباشد، آزادی نه آزادی، این مملکت را پدران ما با زور بازو و شمشیر گرفتند مال من است، الا و بالله مُردید و یا ماندید، شماها هم باید عبد و عید من باشید. بنابراین، سابقاً در قدیم، سلاطین، زوردارها، اعیان، اُمرا، رئیس قبیله، نمی‌دانم خان و غیر خان، هر کسی که زور داشت می‌گفت زور دارم چشمت هم کور، نه تنها تو را وقتی می‌زنم یا می‌کشم کار بدی نکرده‌ام افتخار هم می‌کنم. قانون، قانون «الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ» بود، یعنی حق مال آن کسی است که غالب بشود. بازوی کلفتشان را نشان می‌دادند، تخت و کرسی و عرش‌شان را و این را هم به همه نشان می‌داد. بنابراین در آن دوران صداقت بود صراحت بود، اما ظلم و ستم و استثمار و استفاده هم بود. رفت و رفت و رفت یواش یواش بشر احساس کرد که نه، نه خدا گفته که او خداست و نه او نسبت به من برتری دارد. تا کی اسارت؟ تا کی بیچارگی؟ مردم قیام کردند، انقلاب‌هایی کردند و در این انقلاب‌ها - مخصوصاً بعد از قرون وسطی - استبداد و حق حاکمیت سلطان یا اشراف و هر کسی که زور دارد، از بین رفت. گفتند نه، باید قانون حاکم بشود ملت و ملیت، ناسیونالیسم، ملت صاحب‌اختیار است. ملت وکیل معین می‌کند اکثریت آنها هر چه گفتند و قانون هم وضع می‌کنند، آن باید حاکم باشد و هر کس باید به قانون تمکین بکند. این قانون هم مبتنی بر یک

مرام و یا ایدئولوژی‌هایی هست که آن ایدئولوژی‌ها، حالا ناسیونالیست باشد یا نمی‌دانم دموکراسی باشد. دموکراسی می‌دانی یعنی چه؟ یعنی حکومت مردم بر مردم، اینکه آن قدر بدگویی می‌کنند و آن را به عنوان یک چیز لعنتی و کفر نشان می‌دهند، چیز بدی نیست. اساسش یعنی حکومت مردم بر مردم، یعنی آزادی از اسارت لویی چهاردهم و نمی‌دانم کلنل‌ها و فرض کنید شاپور ذوالکثاف‌ها، ضحاک‌ها، سلطان صفی‌ها و امثال اینها. نه، مردم خودشان باید بر خودشان حکومت بکنند، یعنی حکومت عامه، این فصلی بود که در تحولات بشر پیش آمد و قرآن با نزولش اعلام کننده، خبر کننده، و معاصر با این تحول بشریت است و از دورانی خبر می‌دهد که از این دوران به بعد، قانون حاکم است و اختیار دست خود مردم است. یعنی افکار عمومی است که حکومت را می‌گرداند، و ضابطه‌ی آن هم آن مرام و مسلکی است که مردم قبول کردند، حالا می‌خواهد مذهب اسلام باشد، می‌خواهد مارکسیست باشد، می‌خواهد نمی‌دانم مزدکیست یا چیزهای دیگر باشد. خوب، حالا با این وضع آن پادشاه‌ها، آن قلدرها، آن زورگوها، آن خر سوارشوها، آنهایی که سوار مردم می‌شدند، حالا با هر لباس و هر وضع که بودند و بعد هم هستند، آنها که تمام نمی‌شوند.

تا وقتی که خدا هست شیطان هم هست، خوب حالا آنها چه کار کنند؟ دیگر نمی‌توانستند افتخار بکنند که من زور دارم و زور می‌گویم و پدر پدرت را هم درمی‌آورم، پس باید چه کار بکنند؟ ناچار باید از در قانون وارد شوند. اولاً بگویند ما خدمت گزار مردم هستیم، ما از خود شما هستیم، پدر ما از شما بود، نمی‌دانم مادر ما از ملت است، و سنگ قانون را به سینه بزنند، نه اینکه بگویند ما طرفدار این مرام هستیم بلکه اصلاً بگویند این مرام را ما نوشتیم، و خودشان را که مثلاً شریک دزداند، به شکل رفیق قافله در آورند، خودشان را در آن لباس و در آن قیافه و در آن وضع در بیاورند تا بتوانند مردم را خام بکنند، مردم را گول بزنند و به این ترتیب مردم نه تنها تو سری بخورند، و نه تنها پولشان از دست برود، بلکه آنها دو مرتبه، هم آن بالاها باشند و مقام داشته باشند و هم بچاپند و بخورند و ببرند. طبیعی است، در این دوران آن اشخاصی که حقه‌باز هستند و می‌خواهند سوءاستفاده کنند، این‌ها در وضع جدید، خودشان را در لباس تازه و در قیافه تازه قرار می‌دهند، ریشی می‌گذارند و انجمن اسلامی تشکیل می‌دهند و از سایرین هم انقلابی‌تر و قاطع‌تر می‌شوند، در

خط امام می‌افتند، می‌گویند تو کی هستی، ما در خط امام هستیم، و می‌بینید که از همه جلوتر هستند. این کار خیلی هم معمول بوده. نمونه‌اش شیخ زنگوله به پا یا نمی‌دانم داستان موش و گربه در کتاب عبید زاکانی که از همین نمونه است:

مژدگانی که گربه تائب شد	زاهد و عابد و مسلمانا
دو بدین چنگ و دو بدان چنگال	یک به دندان چو شیر غرانا
این زمان پنج پنج می‌گیرد	چون شده تائب و مسلمانا

اینها تمام داستان این پدیده‌ی نفاق است و ارائه‌ی این افراد که قرآن اسم اینها را منافق گذاشته که می‌خواهند همان کارهای زورگویان و زورمندان سابق را بکنند منتهی گرگ‌هایی هستند که خودشان را در لباس میش می‌کنند، که این همان است عرض کردم اسامی مختلف دارد. مثلاً فرنگی‌ها می‌گویند اُپورتون‌یست‌ها، یعنی فرصت‌طلب‌ها. در روسیه بوده، در فرانسه بوده، در جاهای دیگر هم بوده، کسانی همین قدر که دولت عوض می‌شود یا وضع عوض می‌شود، رژیم عوض می‌شود، از فرصت استفاده می‌کنند و خودشان را در آن خط می‌اندازند. این فرصت‌طلبی همه جا بوده، منتها در مکاتب دیگر و حتی در کتاب‌های جامعه‌شناسی هست. اروپایی‌ها خیلی روی امور اجتماعی مطالعه کرده‌اند و در کتاب‌های جامعه‌شناسی و برون جامعه‌شناسی، شما می‌توانید انواع مختلف جامعه را ببینید، ببینید که مردم چه گونه‌اند؟

روان‌شناسی و جامعه‌شناسی بعدها کشف شد. ابن خلدون<sup>۱</sup> که از علمای بزرگ قرن سوم و چهارم اسلام است که در اندلس بوده، در مغرب، مراکش و آن طرف مراکش. او واضح اصلی علم جامعه‌شناسی است که اروپایی‌ها آن را به اگوست کنت نسبت می‌دهند. اگوست کنت مربوط به یک قرن قبل است. ابن خلدون مال قرن هشتم هجری، یعنی قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی زندگی می‌کرده است یعنی پنج قرن گذشته است تا بعد اگوست کنت اصول و مبانی جامعه‌شناسی خود را آورده است. ولی هیچ کدام آن‌طور که قرآن به این مسئله‌ی منافق و نفاق - که یک مسئله‌ی اجتماعی، مسئله‌ی حکومتی و مسئله‌ی دینی است - توجه کرده، آن‌ها توجه نکرده‌اند و همان‌طور که گفتم این حالت نفاق ادامه داشته و دارد. مثلاً در جنگ

---

۱. ابن خلدون از ۷۳۲ تا ۸۰۸ هجری قمری برابر با ۲۷ می ۱۳۳۲ تا ۱۹ مارس ۱۴۰۶ میلادی می‌زیسته است و اگوست کنت از ۱۹ ژانویه ۱۷۹۸ تا ۵ سپتامبر ۱۸۵۷ در قید حیات بود، یعنی ابن خلدون نزدیک به چهارونیم قرن قبل از اگوست کنت می‌زیسته و واضح اصول و مبانی جامعه‌شناسی بوده است (ب.ف.ب).

گذشته خوب یادتان هست- در روزنامه‌ها خوانده‌اید- انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها و فرانسوی‌ها و سایرین، این‌ها توی سر ما زدند، مردم را اسیر و بنده کردند، کولونی‌ها و مردم سیاه آفریقا و غیره را مستعمره‌ی خودشان کردند.

حالا ما می‌خواهیم جنگ بکنیم، قیام کردیم برای اینکه دنیا را رو به آزادی ببریم، رو به راحتی، و رو به دموکراسی و نعمت، و از چنگ اینها در بیاوریم. عین این حرف را چرچیل هم به مردم انگلستان می‌زد سایرین هم همان حرفی را که هیتلر و موسولینی می‌زدند می‌گفتند، چرچیل و استالین هم همین حرف را می‌گفتند. می‌گفتند دفاع از آزادی می‌کنیم. پس از جنگ، آمریکایی‌ها که در ویتنام آن کارها را می‌کردند یا اصلاً اروپایی‌ها که به هندوستان و آفریقا و آسیا و این طرف و آن طرف رفتند، هیچ کدام نمی‌گفتند که ما می‌رویم این‌ها را بنده‌ی خودمان بکنیم، از معادنشان، از زمین و زراعتشان و از کارشان استفاده کنیم نه، می‌گفتند ما می‌رویم آنجا را آباد بکنیم. این‌ها سیاهند، این‌ها بی‌سوادند، این‌ها خودشان را می‌خورند، این‌ها آدم‌خوارند، ما می‌رویم اولاً به اینها مسیحیت و دین مسیح را یاد بدهیم، انجیل را یاد بدهیم، و بعد هم به اینها درس می‌دهیم، دستور زبان خودمان را به اینها یاد می‌دهیم. تربیتشان می‌کنیم، معادنشان را استخراج می‌کنیم، ما برای عمران و آبادی می‌رویم. این کلمه‌ی عمران که می‌گویند از اینجا می‌آید. می‌رویم برای طلب عمران و آبادی. این سکه‌ای است که از زمان پیغمبر به بعد، همه جا رواج هست. تحت لوا و عنوان و ادعای خدمت و خیر و عدالت و حقیقت، ولی عکس آن را عمل می‌کنند. مثلاً فرض کنید دفاع از حقوق بشر درست می‌کنند.

اما نظر اسلام و قرآن چیست؟ این همان چیزی است که پیش‌آهنگ تکامل بشریت و منادی حقیقت است. بنابراین قرآن در اعلام این دوران، دورانی که بعد از این باید بیاید و احتیاج به [بشر] دارد او هم مبتلا به این موضوع می‌شود. هم گرفتارش می‌شود و هم اعلام کننده و تشریح کننده و چاره کننده است، چرا؟ برای اینکه در شبه جزیره عربستان، اول دفعه است که در یک شهری مثل مدینه یا جایی دیگر پیغمبر اسلام حاکم است، قرآن حاکم است، خدا حاکم است، قانون خدا حاکم است، ولی چه کسی باید بگوید که این راه خدا را باید در پیش گرفت؟ خود مردم هستند، یعنی اگر مردم پشت سر این شخص بیایند نماز بخوانند، این شخص می‌شود امام جماعت، اگر پولشان را به این آقا بدهند یعنی مثلاً به این آقا خمس و

زکات بپردازند، و این شخص مورد اعتمادشان باشد، یعنی بعد از پیغمبر و امام، مردم این شخص را انتخاب بکنند و بگویند این آدم برای رهبری ما، و برای اداره‌ی امت خوب است، او می‌شود مثلاً رئیس، خلیفه، یا امام، یا امیر، یا هر چه هست، یعنی باز دست آخر این مردم هستند که انتخاب می‌کنند، بنابراین آن حقه‌بازها، آن منافقین باید چه کار بکنند؟ باید یک کاری بکنند که دل مردم را به دست بیاورند، مردم را گول بزنند و به طرف خودشان ببرند، از کجا و چگونه؟ خودشان را باید به همان لباس و به همان صورت در بیاورند، این به اصطلاح کلید مسئله است. حالا قرآن چه گونه عمل کرده است؟ قرآن با این مسئله‌ی نفاق و منافقین به چه وضع برخورد کرده است؟ قرآن در برابر این پیشامد و در برابر این حادثه، درست یک سیاست گام به گام در پیش گرفته است، برخلاف اینکه ما را می‌کویدند، گام به گام جلو رفتن، به تدریج و روی حساب و اندازه عمل کردن، درست رویه‌ی قرآن است، رویه‌ی پیغمبر است، و مشیت خداست، خدا هم که اراده‌ای کن فیکونی دارد، و می‌تواند به صرف «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ»، انجام پذیرد:

«إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.» (یس (۳۶) / ۸۲)

که این آیه در آخر سوره‌ی یس (۳۶) است. همین قدر که ما اراده بکنیم و بگوییم: کُنْ، فیکون می‌شود، مع ذالک خدا خودش در خیلی از جاها و از جمله در سوره‌ی سجده (۳۲) که عظمت و قدرت خدا را نشان می‌دهد، آیه‌ای است که می‌گوید پس به خاک بیفتید.<sup>۱</sup> در آیه‌ای دیگر می‌گوید:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»

(سجده (۳۲) / ۴)

می‌گوید این آسمان و زمین و مابین آنها را در شش دوران - که دوران میلیاردها سال است - آفریدیم، و بعد به انسان می‌رسد. خدا می‌توانست با یک اراده، با یک فوت، یک آدم کامل ایجاد کند، ولی این کار را نکرده است، می‌فرماید:

«وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ.» (سجده (۳۲) / ۷)

۱. سجده (۳۲) / ۱۵: «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.»

(تنها کسانی آیات ما را باور دارند که چون به آن آیات یادآور شوند، سجده کنان به روی

می‌افتند و صاحب اختیارشان را با ستایش تقدیس می‌کنند و گردنکشی نمی‌کنند.)

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)



خلقت شماها را از گل شروع کردیم.

«ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ.» (سجده (۳۲) / ۸)

بعد نسل او را از یک سلاله‌ای، از یک چکیده‌ای، از یک آب، از یک مایع بی‌ارزش و مقداری آفریدیم، که می‌گویند همان منی است، حالاً نه فقط منی انسان‌ها، منی حیوانات. بعد مرتباً ثم، ثم، می‌آید. یعنی هی گام به گام، گام به گام جلو می‌رود.

«ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ

قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ.» (سجده (۳۲) / ۹)

«ثُمَّ سَوَّاهُ» سپس شکل و شمایل و هیأت به او دادیم «وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» از روح خودمان در او دمیدیم، آن وقت به او گوش دادیم، چشم دادیم، قلب دادیم، فلان دادیم، تا به این صورت درآمد، «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»<sup>۱</sup> این است که شیوه و سبک قرآن هم مطالب را پایه‌پای پیشرفت جامعه و درک و رشد مردم و امکانات جلو می‌رود، منتها نه پا به پا، بلکه پیشاپیش چون کلام خداست، و قبلاً پیش‌بینی می‌کرده، همان‌طور که خانم‌ها بهتر می‌دانند، خانم‌هایی که بچه هم دارند می‌دانند پیش از آنکه بچه به دنیا بیاید، پستانشان رگ می‌کند یا خرگوش هفت، هشت روز مانده به زاییدن، این طرف و آن طرف می‌رود- خرگوش عقل زیادی هم ندارد این غریزه‌ی طبیعی است- کرکی، پشمی، برگ نرمی، و حتی اگر پیدا نکرد، از خودش، از تنش می‌کند، یک لانه و محلی، یک بستری، یک رختخوابی درست می‌کند تا بعد که زایید بچه‌هایش روی آن باشند. کار خدا این است، جلو جلو تدارک می‌بیند، قرآن هم که کلام خداست، قبل از اینکه منافق پیدا بشود، صحبت منافق را می‌کند، مردم را یواش یواش آگاه می‌کند، گام به گام آماده می‌کند، پیشاپیش دستوراتش را به پیغمبر می‌دهد، رسم قرآن این‌طوری است.

از سال اول رسالت پیغمبر تا سال بیست و سوم، در تمام این مدت ما راجع به منافق و نفاق آیات داریم، اول دفعه‌اش در سوره‌ی ماعون (۱۰۷) است. ببینید، منافق کی پیدا می‌شود؟ ضرب‌المثل است، ترک‌ها می‌گویند: «باغ دا اریک واریدی سلام علیک واریدی». موقعی که مثلاً زمستان است، یا درختان باغ تازه جوانه کرده، یا به گل رفته، کسی سراغ باغ نمی‌آید، اما همین که زردآلو رسید آن وقت سلام و

۱. طلاق (۶۵) / ۳: ... محققاً که خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است.

(به نقل از م.آ. (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی، ص ۳۲۵)

علیک هست. صاحبخونه باغ دار، سلام علیکم، احوالون نجدی، کیفون نجدی، فلان و فلان؛ چون زردآلو هست. همان طور که در حزب توده ما دیدیم، در زمان قوام السلطنه، و قبل از قوام السلطنه، همان طور که در کار دکتر مصدق دیدیم، موقعی که بازارش گرم می شود، این حزب، یا این شخص، یا این جمعیت، پیروزی را می بیند، گل می کند، و معلوم می شود که ستاره‌ی اقبالش طلوع کرده، آن وقت از این طرف و آن طرف می آیند می گویند ما هم با شما بودیم، نه تنها دیروز پرروز، پدربزرگم هم اصلاً به پدربزرگ شما ارادت داشته و نمی دانم برایش این خدمت را کرده بود، و همه می شوند جانماز آب بکش. اما می بینیم قرآن آن موقعی که هیچ کس باور نمی کرد، و پیغمبر را مسخره می کردند، وقتی که پیغمبر گفت که وصی من، جانشین من، مثلاً علی (ع) است، کفار قریش همدیگر را نگاه می کردند می گفتند: محمد دارد خواب می بیند، حالا خودش چیست که دارد پسرعمویش را وصی خود تعیین می کند، مسخره می کردند، کسی احتمال این حرف‌ها را نمی داد. فقط یک خدیجه بود و یک مثلاً علی (ع)، یواش یواش یک چند نفری آمدند و اضافه شدند، و آن وقت هم همه‌اش کتک خوردن و شکنجه بود و ناراحتی؛ و بعد هم هجرت به حبشه و از این حرف‌ها. از آن زمان، این زمزمه در گوش پیغمبر هست، اینکه می بینید در سوره‌ی ماعون (۱۰۷) که مال سال اول و دوم است، اول جایی است که آن نشانه‌های نفاق و منافق داده می شود، ولی اوج قضیه در سال هفتم هجرت است، آن موقع که مسلمانان دیگر ستر و بزرگ شده‌اند، و قدرتی پیدا کرده‌اند، منافقین از دو بابت پیدا می شوند، از یک طرف می خواهند در این دستگاه بیایند و در این قدرت و این حکومت باشند تا بعداً خلیفه بشوند، و بعد از رحلت پیغمبر، قدرت و مقام داشته باشند؛ و هم می خواهند کارشکنی بکنند و اذیت و آزار برسانند.

سال هفتم هجرت و در سوره‌ی توبه (۹) حداکثر آیات مربوط به منافقین آنجاست، ۲۸/۵ درصد آیاتی که در سال هفتم هجرت بر پیغمبر نازل شده راجع به منافقین است، قسمت عمده‌اش هم در سوره‌ی توبه (۹) است. اما همان طور که عرض کردم این طور نیست که فقط آنجا باشد، حالا من تند تند می گویم و رد می شوم. چهار آیه در سوره‌ی ماعون (۱۰۷) و در سال‌های اول و دوم بعثت است. سال ششم هجرت دو آیه در سوره‌ی احزاب (۳۳) است، و اولین بار است که اسم منافق برده می شود. قبل از آن این کلمه اصلاً در آیات قرآن نیامده است. سال هشتم بعثت ۱۸ آیه در سوره‌ی

مدثر (۷۴) و بقره (۲)، سال دهم ۱۳ آیه در سوره‌ی نور (۲۴) و حج (۲۲) و عنکبوت (۲۹)، سال هجرت ۱۹ آیه، پس از آن در سراسر سال‌های مدنی، در آن ده سال مدینه، از این آیات هست. اوج اولش در سال چهارم هجرت است، مقارن جنگ‌های بدر و احد، که ۲۴ آیه آمده است، سوره‌ی حشر (۵۹) و مخصوصاً در سوره‌ی توبه (۹)، اوج دوم که اوج اصلی و تمرکزی است در سال هفتم هجرت است که گفتم ۲۸/۵ درصد آیات آن سال راجع به نفاق و منافقین است و ۵۴ آیه نازل شده، اما همین‌طور ادامه دارد به طوری که در سال دهم هجرت باز هم ۵ آیه در سوره‌های تحریم (۶۶) و در سوره‌ی نساء (۴) آمده است. ابتدا این‌طور بیان می‌شود - کسانی که هنوز اسم منافق هم روی‌شان نیامده - بعضی‌ها هستند که این قدر بی‌حوصله هستند، ایمان آورده‌اند اما یک ایمان خیلی آبکی و سست و ضعیف، این قدر ایمانشان کم است که حتی حوصله‌ی نماز خواندن هم ندارند، و در این دو رکعت نماز صبح، یا سه رکعت نماز مغرب نمی‌توانند هواسشان را جمع بکنند، هی شک می‌کنند، هی سهو می‌کنند:

«عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.» (ماعون (۱۰۷) / ۵)

در نمازشان هی سهو می‌کنند. این اولین نشانه‌های منافقین است، و اگر هم نماز بخوانند بیشتر برای این است که دیگران ببینند، بگویند این آقا هم اهل نماز است و با ماست، و مع‌ذالک اگر از دستشان بریاید جلوی انفاق و خیر و خدمت را می‌گیرند. تا ۳ سال بعد، اول دفعه است که به پیغمبر صریحاً هشدار داده می‌شود، آیه خیلی صریح است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

حَكِيمًا.» (احزاب (۳۳) / ۱)

این خطاب به پیغمبر است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ» ای پیامبر از خدا بپرهیز، پروای خدا داشته باش، یعنی از کس دیگر نترس، «وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» اطاعت از کافرها و منافق‌ها نکن، ملاحظه‌ی آنها را نکن، «وَدَعْ أَذَاهُمْ» (احزاب (۳۳) / ۴۸) اذیت و آزارشان را هم رها کن، بگذار اذیت بکنند، زیاد پا پی اذیت و آزارشان نشو.

«وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» (احزاب (۳۳) / ۳)

توکل به خدا بکن این که در سال چهارم بعثت تا هفتم بعثت آمده، تقریباً مجموعه‌ی خلاصه‌ای است از همه‌ی آن دستوراتی که بعداً باید داده بشود.

در سوره‌ی مدثر (۷۴) معرفی منافقین یک قدری آشکارتر است:

«فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» (مدثر (۷۴) / ۳۱)

اینها اصلاً دلشان مریض است، یعنی شیشه خورده دارند، آدم عادی و سالم نیستند، مریض‌اند، و اقدامات اینها با خورده گرفتن و بهانه‌گیری شروع می‌شود. من تند تند می‌روم، خلاصه‌اش را می‌گویم، هر کدام از این آیات نتیجه‌اش این است که می‌گوید به آیات خدا طعنه می‌زنند، این در سوره‌ی بقره (۲) خیلی با تفسیر می‌آید:

«الْم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.» (بقره (۲) / ۱ و ۲)

این کتابی هست و شکی هم نیست، و راهنمای پرهیزگاران است. چهار آیه راجع به پرهیزگاران است و بعد دو آیه راجع به کافرهاست، مشرک و کافری که فایده ندارد، بعد ۱۲ آیه راجع به کسانی است که نه مؤمن‌اند نه کافرند:

«يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (بقره (۲) / ۹)

خدعه می‌کنند، می‌خواهند خدا و کسانی را که ایمان آورده‌اند گول بزنند، اینها همان‌ها هستند که منافق‌اند. اینجا اسم منافق نیامده ولی صفاتشان همان است، به زبان ایمان می‌آورند، قصد فریب خدا و خلق را دارند. دلشان بیمار است، فساد می‌کنند، ادعای اسلام می‌کنند:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ.»

(بقره (۲) / ۱۱)

وقتی به آنها می‌گویند این قدر در زمین کثافت کاری و فساد نکنید می‌گویند نخیر، ما خدمت می‌کنیم، ما داریم اصلاح می‌کنیم، این حرف‌ها چیست، شما به ما تهمت می‌زنید ولی این‌ها دورویی و فریب‌کاری دارند.

در همین سوره‌ی بقره (۲)، دو سری آیات پشت سر هم آمده که به اصطلاح یک آینه و یک تابلوی تمام‌نمای قشنگی از منافق کامل و مؤمن کامل است که بعدها گفتند این آیات در شأن معاویه و در شأن علی (ع) آمده است. از این دو تا، یکی مظهر کامل نفاق، و آن یکی مظهر کامل ایمان است. اتفاقاً عبارت مربوط به معاویه‌اش بیشتر است، یعنی آیه‌ای که مظهر آن معاویه است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا

فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ.» (بقره (۲) / ۲۰۴)

در میان مردم کسانی هستند که آنقدر قشنگ حرف می‌زند که تو را به تعجب می‌اندازد و خدا را شاهد می‌گیرد که شما نمی‌دانید این دل من چه‌طور برای شما به درد آمده است، «وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» در صورتی که پدر سوخته‌ترین دشمنان و بدترین دشمنان همین‌ها هستند.

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.» (بقره ۲/ ۲۰۵)

«وَإِذَا تَوَلَّى»، مطلب همین جاست که پیش‌بینی آینده است، و تحقق این آیه وقتی است که معاویه، امام حسن (ع) را حذف می‌کند و خودش خلیفه می‌شود، و وقتی به حکومت و ولایت می‌رسد- اینها همه‌اش مقدمه است- کوشش او در این جهت خواهد بود که در زمین فساد بکند و این خرمن و محصول را نابود و نسل را هلاک بکند.

این حرفی است که ما بارها درباره‌ی محمدرضا شاه می‌زدیم. موقعی که شاه می‌خواست اصلاحات ارضی بکند، نهضت آزادی راجع به آن اعلامیه داد که اگر این کار را بکنید، این کار برای از بین بردن زراعت و محصول است. و بعد، آن موقع که شاه می‌گفت باید تمام مدارس دولتی باشد، ما می‌خواهیم همه جا مجانی باشد، این برای از بین بردن نسل است، نسلی که هروئینی بشود، نسلی که مشروب‌خور شود، نسلی که رقاص شود. او در سربازخانه، در این طرف و آن طرف وسایل فساد و خرابی را فراهم کرده بود، این به اصطلاح نمونه‌ی اعلا‌ی کارش است.

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.» در حالی که خداوند فساد را دوست ندارد:  
«وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ.» (بقره ۲/ ۲۰۶)

وقتی به او می‌گفتند که بابا از خدا بترس، یک مرتبه اوقاتش تلخ می‌شود و به او برمی‌خورد و می‌گوید تو به من توهین می‌کنی، من و گناه؟! من خدا را نشناسم؟! این حرف‌ها چیست! وقتی که شاه می‌خواست اصلاحات ارضی را بکند، محل اعلام «انقلاب شاه و مردم»ش را درست در صحن حضرت عبدالعظیم قرار داد، و من خوب یادم است- چون که از رادیو می‌شنیدم- رو کرد به صحن حضرت معصومه و گفت: خدایا دیگر چه می‌خواهی که من نکرده باشم، (تکبیر حضار).

«فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ.» (بقره ۲/ ۲۰۶)

برای این آدم، و این دسته از افراد جهنم برایشان بس است، «وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ»، مهد و گهواره‌ی بسیار بدی است. آن وقت در برابرش:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ.»

(بقره ۲/ ۲۰۷)

و از میان مردم کسانی هستند که وجود خودش را می‌فروشد، تا چه بخرد؟ که رضای خدا را بخرد، و خداوند نسبت به بندگانش بسیار رئوف است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ

الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.» (بقره ۲/ ۲۰۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی وارد سلیم، صفا، صلح و دوستی بشوید، نه کینه‌جویی و نه انتقام، «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ». گام‌های شیطان را پیروی نکنید، گام‌های اتهام، گام‌های آزار، گام‌های افترا، گام‌های رسواگری و امثال آن را تبعیت نکنید، شیطان دشمن آشکار شماست.

دنباله‌ی این دو زبانی‌ها یواش یواش ظاهر می‌شود، رسماً حاضر نیستند که اگر اختلاف داشته باشند آن را پیش پیغمبر بیاورند، می‌برند پیش رؤسای خودشان. به حکمیت خدا و رسول تن در نمی‌دهند، بیمارند؛ اهل تردید و دودل هستند، تصمیم نگرفته‌اند، و خوفناک هستند. الْخَائِنُ خَائِفٌ، همیشه خائن است که می‌ترسد. قسم می‌خورند که اطاعت و انضباط دارند ولی پای عمل که می‌آید اطاعت نمی‌کنند، توقع ایمان و شهرت و بهشت راحت دارند.

البته یک دسته دیگر از منافقین هستند که این در سوره‌ی عنکبوت (۲۹) آمده:

«أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.»

(عنکبوت ۲/ ۲۹)

آیا مردم خیال کردند همین که گفتند ما ایمان آوردیم در بهشت می‌روند؟ مورد آزمایش و امتحان و سختی قرار نمی‌گیرند؟! عکس این است. آن وقت آنجا، آن آیه‌ای است که من اول خواندم، آن آیه در دنبال همین آیه و در سوره‌ی عنکبوت (۲۹) است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ

كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ ۗ اللَّهُ  
بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ. (عنکبوت (۲۹) / ۱۰)

می بینید اینجا نشان می دهد و می گوید کسانی که می گویند ایمان آوردیم، اما همین که در راه خدا یک ذره آزار و سختی می بینند ناراحت می شوند که این آزار مردم، از ایمان ما به خدا و از خداست، و وقتی «وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ» و همین قدر که نصرت خدا می آید، اینها می گویند ما با شما هستیم، این وسیله‌ی تشخیص اینهاست که بعد از آنکه نصرت و پیروزی آمد، آن موقع می گویند «حاجی، عن شریک»، ما هم با شما هستیم.

حالا برای اینکه بدانیم چه کسی منافق نیست، آنکه قبل از پیروزی انقلاب، آن موقع نه تنها با ما بوده، یعنی این بدی‌ها بوده، و بلکه آزار و صدمات و شکنجه را هم به جان می خریده، آنها مسلم منافق نیستند، حنیف‌نژادها، مرحوم صادق‌ها، اینها که در آن زمان تن به شکنجه و تن به کشته شدن می دادند و در این راه بودند در حالی که هنوز بوی پیروزی نمی آمد، به اینها نمی شود گفت منافق، ممکن است اینها یک مشکلی داشته باشند، ولی منافق نیستند. این را آیه صریح نشان می دهد و به ما می گوید که شما چه طوری بتوانید منافق را تشخیص بدهید.

بله قسم می خورد، بعد خورده گیری، بهانه جویی، سم پاشی، و در سال‌های بعد و به خصوص در گروه‌های بعد، در برابر جهاد و در برابر انفاق. گمان می کنم این شاید به سال هشتم یا دهم بعثت می خورد، اول دفعه است که از منافق نام برده می شود. یعنی ذکر از منافقین موقعی است که آیات مربوط به زکات و انفاق نازل شده، یعنی باید موضوع جهاد یواش یواش بیاید تا معلوم شود که اینها از کجا می خواهند شانه خالی بکنند، که ما اهل جهاد نیستیم، برایشان جهاد سنگین است، یعنی حاضر نیستند جهاد با مال و جان را بپذیرند ولی وقتی که پای تقسیم صدقات و جیره و مواجب می رسد، طمعشان از همه بیشتر است، بیشتر از همه اجرت می خواهند. دستمزد باید بالا برود، حقوق باید بالا برود، برای اینکه می گویند ما هم شریک بودیم و با شما بودیم، و ادعایشان از همه بیشتر است. در صورتی که باز دروغ می گویند و دو زبانی اند و قسم به خدا می خورند، ممانعت و کارشکنی دارند. خداوند درباره‌ی اینها می گوید، دلشان مَهر شده، فهمشان و عقلشان را هم از دست داده‌اند، این در سوره‌ی منافقون [منافقون (۶۳) / ۳] است، سوره‌ی منافقون (۶۳) اینها را این طوری تعریف

۳۰۰ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان

می کند، و بعد هم در سوره ی توبه (۹)، خطاب با: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» [توبه (۹) / ۳۸] است که منافقین برای خروج از مدینه و رفتن به جنگ و انجام مأموریت، اکراه و سنگینی دارند و اگر هم اینها در جنگ و در اجتماع بیایند، اخلال گری و ناراحتی می کنند. بد زبانی می کنند، مثلاً به عایشه تهمت می زنند و از این نوع کارها می کنند. آنجا به آنها ملامت و اخطار می شود که نماز و عبادتتان قبول درگاه نیست، و مال و اولادتان - خیال نکنید که خدا به شما لطف کرده - بلکه وسیله ی عذاب شماست، و اگر پیغمبر هم هفتاد دفعه برای شما استغفار بکند، خدا شما را هرگز نمی بخشد. خطاب به خود پیغمبر است:

«اسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ»

(توبه (۹) / ۸۰)

خدا اینها را نخواهد بخشید، این قدر وضع اینها خراب است، و اعلام می شود که آتش جهنم در انتظار اینهاست. این در سوره ی منافقون (۶۳) هم هست که مربوط به سال سوم هجرت است. و اوج اصلی، همان طور که عرض کردم در سال چهارم هجرت، و در سوره ی حشر (۵۹)، و بیشترش در سوره ی توبه (۹) در سال هفتم هجرت است، و بعد در سوره ی نساء (۴) همین اوصاف تکرار می شود. بهانه جویی و امساک از خروج و شهادت، قسم دروغ، بدقولی، چرک دلی، تمایل به تفکیک و تبصره زدن داشتند و مغضوب خدا بودند، و شیطان بر آنها تسلط داشت. برای اول دفعه است که در اینجا اسم حزب شیطان می آید.

این شب بیشتر زحمتتان نمی دهم، یک ساعت و ربع شده، ان شاء الله شب دیگر در مواجهه با اینها و چاره جویی قرآن چه گونه، و پیغمبر اسلام، چه گونه با این منافقین روبه رو شده و چه عکس العملی نشان داده، و چه کاری کرده، و هر کاری کرده ما هم باید قاعدتاً همان کار را بکنیم، ان شاء الله شب آینده صحبت خواهم کرد.

(تکبیر و شعار درود بر بازرگان)



## نفاق و منافقین در قرآن\*

(۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام مجدد ما منتهی سلامی یک ذره آشنا، بعد از یک شبانه‌روز، و از اینکه جمعیت جمع شده معلوم می‌شود که صحبت‌های آن شب خیلی خسته‌کننده نبوده، الحمدلله ماه رمضان تمام شد، و موفق بودیم و از حالا تبریک عید فطر فردا را بگوئیم. صحبت راجع به نفاق بود و منافقین، یک قسمت موضوع را دیشب گفتم، حالا نمی‌دانم افراد تازه‌ای امشب آمده‌اند؟ خلاصه‌ی دیشب را دو مرتبه تکرار می‌کنیم، ولی من خیلی از قیافه‌ها را می‌بینم مثل اینکه دیشب هم بودند، اگر همه تقریباً همان دیشبی‌ها هستید، تازه هم آمده‌اند؟ خیلی‌ها تازه هستند؟ ...

روضه‌خوان در یکی از دهات رفت بالای منبر، نمی‌دانست که چه بگوید، گفت ایها الناس، می‌دانید که من چه می‌خواهم بگویم؟- مثلاً فرض کنید هفتم محرم بود- یک عده‌ای گفتند می‌خواهی روضه حضرت علی اکبر را بخوانی، یک عده گفتند که نه نمی‌خوانی، بعد رو کرد به آنها گفت من که نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم، حالا آنهایی که بودند به آنهایی که نبودند بگویند.

صحبت روی منافقین بود، به‌طور خلاصه گفتیم موضوع منافق و نفاق در کتاب‌های دینی، یعنی در تورات و انجیل و حتی کتاب هندی‌ها، کتاب بودایی‌ها، و کتاب

---

\* سخنرانی مورخ دوشنبه ۱۳۵۹/۵/۲۰، ۲۹ رمضان ۱۴۰۰ در مسجد امام رضا(ع)، واقع در خاوران، مسگرآباد تهران که در ادامه‌ی سخنرانی شب قبل، از نوار صوتی برداشت شده، و با مختصر ویرایشی تقدیم می‌شود.

زردستی‌ها، مسئله‌ی نفاق و منافق اصلاً مطرح نشده، از این دسته و از این اخلاق و روحیه در آن کتاب‌ها صحبت نشده، در قرآن است که به تفصیل از آنها صحبت شده، حالا برای اینکه بدانیم چه قدر بوده، از آنهایی که دیشب بودند می‌پرسم که جمعاً چند آیه راجع به منافقین در قرآن آمده؟ دیشب چند آیه گفتیم؟ ۲۳۴ آیه که در حدود چهار درصد است، یعنی در هر صد آیه‌ی قرآن، چهار آیه‌اش راجع به منافقین است، و چه طور شد که در قرآن این قدر از آنها صحبت شده، و به اینها اهمیت داده شده، حال آنکه در کتاب‌های دیگر از اینها ذکر نشده است.

می‌دانید، انسان قدش، زورش، عقلش، شکلش، روحیاتش، قوتش، همه‌ی اینها تغییر می‌کند. بشر هم در طی تاریخ به یک نحو مثل یک بچه، مثل عمر یک فرد تغییر می‌کند. در دروان‌های قدیم قدیم، فرق زیادی بین انسان‌ها و حیوانات نبود، همین‌طور به تدریج تغییر و تکامل پیدا کرد، یک زمانی چادرنشینی و ایلپاتی بود، حالا چادرنشینی در دنیا خیلی کم شده، ولی برعکس در شهرهای بزرگمان زندگی در آپارتمان، و فرض کنید با وسایلی مثل کولر و شوفاژ است. حرکت و مسافرت هم برخلاف آن وقت‌ها که پیاده بود و یا سوار الاغ می‌شدند ولی حالا به جای سوار شدن الاغ مثلاً حرکت با هلی‌کوپتر و جت و این‌طور چیزهاست. اخلاق و روحیات هم عوض شده است.

تا قبل از اسلام و دوران‌های قدیم، دوران زور و زر بود، در واقع دوران پول و دوران زور داشتن بود، و حکومت‌ها، حکومت‌های سلطنتی و استبدادی، افکار آن زمان، روحیات و اخلاق آن زمان، این را می‌پذیرفت و قبول می‌کرد که یک کسی بالادست دیگران باشد و دیگران بندگی‌اش را بکنند، تعظیم کنند و هر چه گفت اینها بپذیرند و روی حرفش هم حرف نزنند و اصلاً پیش خودشان فکر کنند که در حرف او ایرادی نیست.

آن زمان زور گفتن یک امر عادی بود. اشخاص زور می‌گفتند و خودشان را صاحب همه چیز می‌دانستند، به تدریج که بشر رشد و ترقی کرد، تجربه پیدا کرد، آزادی‌خواهی و خروج از اسارت و این نوع افکار پیدا شد؛ افرادی گفتند، اصلاً دلیلی ندارد که من به این بابا تعظیم کنم، مگر چه چیز او از من بالاتر است؟ دلیلی ندارد که من بار این شخص را بکشم و کار او را انجام دهم، دلیلی ندارد که هر چه گفت من بگویم چشم، و دلیلی ندارد که او چنین حقی داشته باشد، به میرغضب دستور بدهد که من را بکشد.

این شد که در خیلی از جوامع و در خیلی از جاها، شورش و انقلاب و طغیان به پا شد، برای اینکه حکومت و اختیار را از دست سلاطین و مالک‌الرقاب که همه کاره بودند یا خودشان را به خدا منتصب می‌کردند یا متکی به اصول و عقایدی بودند، از اختیار آنها بگیرند و خود مردم حاکم بشوند، این یعنی حکومت دموکراسی. دموکراسی یعنی حکومت عامه، یعنی حکومت مردم بر مردم. در این حکومت‌ها، برای این بود اختیار ملت‌ها از دست پادشاهان خارج بشود، یا از دست اشراف، از دست اعیان، از دست اُمرا و اطرافیان شاه خارج شود و یا فرض کنید از دست وزیر یا رئیس و یا آن افسر خارج شود تا نتواند هرچه دلش خواست بکند، و نتواند بگوید دلم می‌خواهد و می‌کنم، نه! بلکه یک قانونی در مملکت حاکم باشد، هر کسی طبق آن قانون زندگی کند، طبق آن قانون شخص را به زندان ببرند، طبق آن قانون بکشند، و طبق آن قانون استخدامش بکنند، یا فرض کنید طبق قانون طرف را صاحب خانه کنند. این افکار، مبتنی بر یک معتقدات، عقاید، و به حساب مرام است، یعنی بشر رفته رفته در این جهت سیر کرده که از افراد و از اشخاص تمکین اسارت و تبعیت نکند، بلکه از یک مرام و عقیده‌ای تمکین کند. حالا این مرام می‌خواهد مسیحیت باشد، می‌خواهد کمونیستی باشد، می‌خواهد اسلام باشد، باید یک مرامی حاکم باشد. این مرام هم قوانینی را معین کرده باشد و اختیار و حکومت هم دست خود مردم باشد.

حالا این حالت که می‌گویم معنیش این نیست که درست در همه جای دنیا در ۱۴۰۰ سال پیش چنین شد، نه! یک جاهایی مثلاً در یونان قبل از اسلام، در فرانسه در قرن هفدهم میلادی، یعنی هزار سال بعد از اسلام؛ در خود ایران هزار و مثلاً هزار و شش، هفت سال بعد انقلاب مشروطیت شد، بعد در شوروی، یک زمان در ایتالیا، در آمریکا یک زمان دیگر، در هر جای دنیا یک زمانی، ولی دنیا در این جهت رفت و می‌رفت که قانون حاکم باشد، و عقیده و مرام، و خود مردم تصمیم‌گیرنده باشند، آن وقت آن کسانی که در دوره‌های زور و استبداد هر چه دلشان می‌خواست چپاول می‌کردند، و تاج سر همه هم بودند، که البته باز هم در دنیا هستند و این چنین اشخاص پیدا می‌شوند. اینها باید چه کار بکنند؟ چون دیگر نمی‌توانند بگویند من هر کاری دلم خواست می‌کنم، چه می‌کردند؟ خودشان را که مثل گرگ‌اند در لباس میش درمی‌آوردند، یا مثل شیخ زنگوله به پا، ریاکار شده خودشان را در لباس و طرفدار مردم جا می‌زدند و قالب می‌کردند، یعنی ما طرفدار مردم هستیم و مردم باید

به ما عقیده داشته باشند، آن وقت آنچه که می خواستند دزدی بکنند، چپاول بکنند، زور بگویند، حالا چه در داخل این مملکت چه در بین این مملکت و ممالک دیگر، در لباس و از طریق قانون و مقررات، به طوری که اذهان عمومی آنها را تأیید و تصدیق بکند، و مردم طرفدارشان بشوند.

هیتلر طرفدار داشت، چرچیل طرفدار داشت، درحالی که این دو تا با هم جنگ می کردند، موسولینی طرفدار داشت، استالین هم طرفدار داشت، هر کدام از اینها به علتی مردم مملکتشان را، و مردم دنیا را معتقد و مرید خودشان کرده بودند، حالا اسلام هم که مثل سایر ادیان توحیدی آمده، اصلاً برای ارشاد بشریت آمده است، خودش مرام آورده، مرام خدا پرستی و قانون آورده است، که قانون آن قرآن است و حق و مقام را هم به مردم می دهد، و می گوید فرقی بین مرید و مراد، بین رعیت و ارباب و پایین و بالا وجود ندارد. کسانی که می خواهند کلاه سر مردم بگذارند و سوءاستفاده بکنند، اینها خودشان را در لباس اسلام و طرفداری از پیغمبر و ائمه و طرفداری از قانون در می آورند و از آن راه می خواهند سوءاستفاده بکنند؛ اینها می شوند منافقین، در همه جا هستند، در همه ی دوره ها هم هست، معمولاً در جاهایی که انقلابی صورت می گیرد و یک تحول فوق العاده شکل می گیرد و آن حالت زور قبلی، و حالت استبداد تبدیل می شود به حالت قانون و مرام و خدایی و غیر خدایی، اینها پیدا می شوند. اینها می گویند ما هم هستیم، به حساب اینها فرصت طلبها و حقه بازها هستند.

در همین انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ما، چه قدر اشخاص بودند که قبل از این انقلاب یا فعالیتی نداشتند و یا حتی مثلاً با امام هم مخالف بودند و اگر پایش می افتاد برای شاه هم دعا می کردند، یا در رژه ها و در جاهای دیگر شرکت می کردند و حضور داشتند. اما همین که این انقلاب پیروز شد، قیافه ها عوض شد، فُکل و کراوات رفت، جایش یک ریش پُر آمد، اصلاً تسبیح در دست نمی گرفت، اصلاً در عمرش نمی دانست که نماز چیست، اما شد انجمن اسلامی، انجمن اسلامی مثلاً فلان شرکت یا فلان اداره، بعد در شعار دادن و مشت گره کردن از همه جلو زد، پیش تر از همه راه افتاد و در همه جا حاضر شد. بنابراین ما هم که حکومتمان، جمهوریمان، جمهوری اسلامی می شود و قانون باید حاکم باشد، چنین افرادی، چنین کلاه گذارانی و چنین حقه بازهایی، در محیط ما هم زیاد پیدا می شوند، و زیاد هم هستند و همیشه هم وجود خواهند داشت و دیدیم با تغییر لباس و حرف، از

دیگران جلو زدند، خودشان را خیلی انقلابی تر و خط امامی تر و موافق تر و طرفدار تر نشان دادن و چه بسا به مقامات و منافی هم بخواهند برسند. پس، مسئله‌ی شناسایی منافق و منافقین مسئله‌ی لازم و ضروری است که در این دوره ما باید اطلاع داشته باشیم. دیشب شرح دادم که در قرآن از سال اول بعثت و رسالت پیغمبر، الی سال بیست و سوم که سال رحلت پیغمبر است، در اغلب سال‌ها آیاتی هست که این آیات منافقین را معرفی می‌کند منتها به تدریج تغییر رنگ می‌دهد، یعنی درجه به درجه این توصیفی که از منافق می‌شود جلو می‌آید. اول منافق کسانی پیدا شده بودند که چون ایمان محکمی نداشتند به نمازشان زیاد مقید نبودند، حواسشان هم به نماز نبود. در سوره‌ی ماعون (۱۰۷) آنها توصیف می‌شوند:

«الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.» (ماعون (۱۰۷) / ۵)

در نمازشان سهو می‌کنند، حواسشان نیست.

«الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ.» (ماعون (۱۰۷) / ۶)

کارشان ریا است، برای نمایش دادن به دیگران است، که دیگران مثلاً بگویند چه آدم مقدس و خوبی است.

«وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ.» (ماعون (۱۰۷) / ۷)

و اگر دستشان هم برسد، مانع کارهای خیر و خدمات عمومی هم می‌شوند. یواش یواش که جلو می‌آئیم کسانی پیدا می‌شوند که اینها نق می‌زنند، ایراد دارند، وقتی جیره‌ای باید داده شود می‌گویند چرا سهم ما کم تر است، چرا پیغمبر به آن یکی زیادتر داد و مثلاً به من کم تر داد. یا وقتی که دستور زکات و دستور جهاد صادر می‌شود، برایشان دست در جیب کردن و مایه گذاشتن و پول خرج کردن، سنگین است از زیر آن در می‌روند، یا در هنگام دستور جهاد، می‌گویند حالا موقع آن نیست، و هر وقت خیری است و یک عده‌ای باید مثلاً از شهر خارج بشوند، می‌روند از پیغمبر اجازه می‌خواهند، که مثلاً زن ما گرفتار است، اگر من از خانه بیرون بیایم، خانه‌ام را دزد می‌زند و امثال آن، و هی درخواست معافیت می‌کردند، تا یواش یواش دوره‌های پیروزی، و دوره‌های مدینه می‌رسد و آنها، هم عده‌شان بیشتر می‌شود و هم نیرنگ و حقه‌هایشان زیاد می‌شود که من در این باره دو سری از آیات سوره‌ی بقره (۲) را دیشب خواندم، یک سری آیاتی است که منطبق با رفتار معاویه است و یک سری هست که منطبق با رفتار حضرت امیر است. در آنجا قرآن نمونه‌ی

کامل منافق را در سوره‌ی بقره (۲) قرآن معرفی می‌کند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي  
قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ.» (بقره (۲) / ۲۰۴)

از میان مردم کسانی هستند که در بیان و صحبت و ادعا تو را به تعجب و تحسین  
می‌آورند که عجب او مؤمن است، عجب او آدم قوی است، عجب آدم علاقه‌مندی  
است، و آن وقت دائماً هم خدا را شاهد می‌گیرد، که من چه کردم، چه نکردم، و  
چه خواهم کرد، حاضرم جانم، مالم و همه چیزم را بدهم:

«وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ.» (بقره (۲) / ۲۰۴)

در حالی که دشمن‌ترین و لجوج‌ترین و سرسخت‌ترین و خبیث‌ترین دشمنان است،  
نشانه‌اش این است که:

«وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ  
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.» (بقره (۲) / ۲۰۵)

همه‌ی مقدمات برای این است که به حکومت برسد، به ریاست برسد، و همین  
که به ولایت و حکومت می‌رسد، کار و کوشش او، فساد در زمین است که  
محصول را از بین ببرد و نسل را فاسد کند، درحالی که خداوند فساد را دوست ندارد.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ  
الْمُهَادُّ.» (بقره (۲) / ۲۰۶)

و اگر کسی به او بگوید که تو چرا گناه می‌کنی، چرا این کارها را می‌کنی،  
خیلی به او برمی‌خورد، پرخاش می‌کند، اعتراض می‌کند که من و معصیت!  
این به حساب، نمونه‌ای است که بعداً در معاویه به تمام و کمال ظاهر شده است،  
انواع مختلف آن در وجود او هست.

امشب بنا بود به این مسئله برسیم که اسلام، قرآن و پیغمبر با این نوع افراد، با این  
نوع روحيات و اخلاق و با این گونه از مردم و با این طبقات چگونه معامله کردند،  
چه وضعی داشتند، آیا وضع راحت و راضی و بی‌طرف بود، و یک مسئله ساده تلقی  
می‌شد و یا نه بالعکس. خیلی از دردها و غصه‌ها و گرفتاری‌ها، و خیلی از  
مصیبت‌های جامعه‌ی اسلامی جدیدالتأسیس و مدینه‌النبی، همین مردم منافق بودند،  
چرا؟ برای اینکه داخل جمع هستند، از خودی‌ها هستند.

همیشه بهترین دشمن، دشمن خارجی است، دشمنی که مشخص باشد، آدم می‌شناسدش، می‌بیند و می‌داند که کیست، و بعد هم بیرون است. قدیم، قلعه‌ای و حصاری و خندقی بود می‌بستند تا دشمن به داخل نیاید، حالا به این ترتیب فایده ندارد سر مرزها جنگ می‌کنند مقدماتی هم فراهم بوده، اما امان از آن دشمنی که در خانه خود آدم است، در درون خود آدم است، شیطان چرا بزرگ‌ترین دشمن است؟ چرا این قدر باید لعنتش کرد؟ خداوند در قرآن شیطان را توصیف می‌کند و به ما تذکر می‌دهد که چه کارهایی را انجام ندهیم، برای اینکه شیطان در پوست و استخوان و گوشت و خون و رگ و ریشه‌ی ما، و در همه جا هست. ما ممکن است او را فراموش کنیم، از او غفلت کنیم، اما او هیچ وقت از ما غافل نیست.

امان از دشمن خانگی، نمی‌شود کاریش کرد، حالا چنین دشمنی را در رژیم‌ها و حکومت‌های استبدادی، فاشیستی و دیکتاتوری، چه می‌کنند؟ خیلی آسان این مسئله را حل می‌کنند، برای اینکه مقید به قوانین نیستند، همان قدر که سوءظن بردند، همان قدر که گزارش رسید و احتمال داده شد که این بابا، مثلاً جاسوس باشد، منافق باشد، دستور می‌دهند: بروید او را بگیرید، خانه‌اش را ببندید، اخراجش بکنید و یا اعدامش بکنید. یعنی حکومت‌های فاشیستی، دیکتاتوری، استبدادی مسائل را خیلی راحت، قاطعانه و انقلابی و سرراست حل می‌کنند. می‌بینید استالین مثلاً یا لنین با یک علامت سرخ، اسامی را جلویش می‌آوردند و با مداد قرمز یک ضربدر جلوی این اسم می‌زند، بلافاصله فرد کشته می‌شد و تمام؛ استالین دو میلیون نفر را کشت، برای اینکه کسی نبود به او بگوید بالای چشمش ابرو است، آن وقت مقید هم نبودند که حالا کسی را که می‌کشند، واقعاً مقصر باشد یا نه، می‌گفتند که کار از محکم کاری عیب نمی‌کند، حالا ما نمی‌گوئیم همه را بکشند، چه اشکالی دارد؟ برای دولت‌های دیکتاتوری و فاشیستی هیچ اشکالی ندارد، این آدم بد است؟ ما می‌گوئیم حالا محض احتیاط، دست بالا، او و زنش هم کشته بشود، پسرش هم کشته بشود، پدرش را هم بکشند، که دیگران جرأت نکنند.

همان‌طور که زمان ناصرالدین‌شاه، زمان فتحعلی‌شاه تا نان‌گران می‌شد، صدراعظم دستور می‌داد دو تا نانوا را در تنور می‌انداختند تا در تنور می‌سوخت، و بعد دیگران عبرت می‌گرفتند و دیگران هم مجبور می‌شدند که نرخ نان را پایین بیاورند، همه حساب خودشان را می‌دانستند.

مولوی رومی شعری دارد که محتوایش این است: در محضر شیر، سلطان وحوش چند تا شکار آوردند. سایرین می‌رفتند شکار می‌کردند و برای سلطان می‌آوردند، مثلاً سرکار شکار کرده بود، گرگ شکار کرده بود و روباه. شکارشان مثلاً یک گاوکوهی، یک آهو و یک خرگوش. شاه سیل‌هایش را تاب داد و رو کرد به گرگ، که خوب حالا باید با این شکارها، چه کار کنیم؟ گرگ گفت قربان، آن گاوکوهی مال پلنگ، آهو مال من و این خرگوش مال روباه، گفت ای پدر سوخته‌ی فلان فلان شده، چه بی‌تریت، برای من تکلیف تعیین می‌کنی؟! بگیری و او را بکشید. بعد رو کرد به روباه گفت: به نظر تو چه بکنیم؟ گفت: قربان خیلی ساده است، این گاوکوهی مال نهار اعلی‌حضرت، آهو مال عصرائه‌تان و خرگوش هم برای شب که می‌خواهید بخوابید. شاه وحوش گفت: به به، تو این تقسیم کردن را از چه کسی یاد گرفتی؟ گفت: از سر بریده‌ی آن بیچاره. در دستگاه دیکتاتوری خیلی آسان است، دو تا سه تا را می‌کشند تا بقیه حساب کارشان را بکنند، اما اسلام و پیغمبر نمی‌تواند این کار را بکند.

می‌گویند یک وقتی از معاویه پیش حضرت امیر صحبت می‌کردند که این چه آدم زرنگی است و چه آدم دانایی است، چه کارهایی می‌کند و از عهده‌ی هر مشکل و هر مسئله‌ای برمی‌آید، حضرت امیر فرمودند - حالا عبارت عربی‌ش یادم نیست - اگر نبود تقوا، و ترس از خدا وجود نداشت، من زرنک‌ترین مرد عرب بودم. کسی که مقید به اخلاق، به تقوا باشد، و به عدالت متعهد باشد، او خیلی جاها دستش بسته می‌شود و نمی‌تواند هر کاری بکند؛ تا یقین نباشد، و رسیدگی نشود که این شخص مقصر است و مثلاً دزدی کرده است، چه بسا مثلاً فرض کنید یک بسته اسکناس ده هزار تومانی داخل کیف پول یا جیب او بوده، باید بگوئیم شاید این پول را یکی دیگر توی جیبش گذاشته، اینکه دلیل نمی‌شود.

در قضاوت می‌گویند حتی اگر کارد خونی هم پهلوئی یک کسی پیدا شد، این باز دلیل نمی‌شود که او قاتل باشد. ممکن است مثلاً این شخص قصاب بوده و با کاردش سر گوسفند را می‌بریده، تصادفاً آن طرف هم مثلاً در کوچه، سر یک نفر را بریده باشند، دلیل نمی‌شود که او این کار را کرده، باید رسیدگی شود باید دقت بشود. و باز فرمایش حضرت امیر است، که می‌فرمایند می‌ارزد که ده گنه‌کار آزاد و تبرعه بشوند ولی یک بی‌گناه کشته نشود، یعنی اسلام آن قدر برای بشر و برای انسان



ارزش قائل است که تا گناه مسلم نشود، و تا به موضوع رسیدگی نشود، و متهم دفاع نکند و محکوم نشود، جرم قابل پذیرش نیست.

مسلم در اسلام، خون آدمیزاد مفت نیست، همچنین جاننش مفت نیست که هر جا خواستند بزنند و بکشند. بنابراین، یک مکتبی که اصلاً عدالت برایش هدف است، انسان و آدمیزاد برایش محترم است، آمده برای دفاع از انسان، برای حفظ حقوق انسان و برای اینکه عقل حاکم باشد، اصولی را وضع کرده است می گوید:

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (یونس (۱۰) / ۳۶)

ظن و گمان به هیچ وجه چیزی را بی نیاز از بابت حق از شما نمی کند، ولی روی ظن و احتمال و گمان شما نمی توانید احقاق حق بکنید یا ادعایی بکنید، یا قضاوتی بکنید، نه، باید به یقین برسید. به علاوه اسلام مکتبی است که برای تربیت آمده، آمده برای اینکه آدم‌ها و انسان‌ها را به خدایی و مرتبه‌ی خدا برساند و اصلاح بکند، نیامده که زمین را جارو کند و همه را از بین ببرد، همان‌طور که در داستان آن سنگ تراش و حضرت موسی آمده است.

مولوی از قول خداوند می گوید، یعنی اینکه خدا به موسی وحی کرد که بگو:

تو برای وصل کردن آمدی      نی برای فسق کردن آمدی

تو را ما نفرستادیم برای اینکه به مردم بد بگویی، فحش بدهی، و اینها را از من جدا بکنی. آن سنگ تراش پیش خودش تصوراتی داشت، برای خدا بشقاب درست کرده بود، کاسه درست کرده بود و شعر می خواند که خدایا اگر مهمان من بشوی و به خانه‌ی من بیایی، توی این ظرف‌ها چه می دهم و چه می کنم و... و پایت را می شویم، و چه کارها برایت می کنم و از این حرف‌ها. حضرت موسی به او برمی خورد و می گوید که این مزخرفات چی هست که تو می گویی، کفر می گویی و او را دعوا می کند. سنگ تراش بیچاره پگر شده، و دلش می شکند. در اشعار مولانا، در مثنوی مولوی خوانده‌ایم که خطاب به موسی می شود که تو برای وصل کردن آمدی، تو آمدی که بین من و بنده‌هایم التیام و اتصال و ارتباط برقرار بکنی، نه اینکه اینها را از من جدا کنی.

در چنین مکتبی خیلی مشکل است، در افتادن با کسانی که همان‌طور که در آن روز در آیاتی که دفعه پیش گفتیم، آنها مریضند، «فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» (بقره (۲) / ۱۰) مرض دارند، یا نمی فهمند و شعور ندارند، توجه نمی کنند. در بعضی از آیات هست که شاید اینجا خواندم، که خداوند می گوید که شما نمی دانید، من می دانم که اینها

چه کسانی هستند، بنابراین، همچنین آشکار و راحت نیست که من اینها را تشخیص بدهم و چه بسا که روی سوءنیت این کار را بکنم، این است که تشخیص خیلی مشکل می‌شود. راه حل، زدن و کشتن نیست، این یک راه‌حلی است که فقط رژیم‌های استبدادی و فاشیستی و دیکتاتوری می‌توانند به آن عمل بکنند و زود هم مشکلشان را حل می‌کنند.

اصلاً وقتی رژیم استبدادی و دیکتاتوری بود که منافقی در وسط نیست، چون منافق در آن نظامی پیدا می‌شود که قانون حاکم باشد، مرام و مکتب و چیزهای عالی، و معنویات حاکم باشد. وقتی بنا شد قانون حاکم نباشد و رژیم فاشیستی و زور باشد، اصلاً دیگر منافق وجود ندارد، همان‌طور که در دستگاه ناصرالدین‌شاه منافقی وجود نداشت، جز یک عده متملق، که شعر می‌گفتند، شعرهایی عالی با کلمات خیلی خوبی می‌گفتند، برای آنکه او هم خوشش بیاید و یک صله‌ای به آنها بدهد.

در سال ۱۳۵۳ یا نمی‌دانم ۱۳۵۴ بود که دکتر سبحانی و بنده را احضار کردند که به ساواک برویم، کار داشتند، البته بنا بود سپهد مقدم را ببینیم ولی آنجا ما را به داخل یک اتاقی بردند و چای هم برایمان آوردند، بعد آن مقام امنیتی، ثابتی آمد- در آنجا دفعه‌ی اولی بود که من آن مقام امنیتی را از نزدیک می‌دیدم، قبلاً در تلویزیون دیده بودیم- آن مقام امنیتی، ثابتی آمد و حسین‌زاده که اسم اصلی‌اش عطارپور بود. اینها آمدند و با یک پرخاش خیلی شدیدی به ما گفتند: این چه وضعی است که شما در آورده‌اید؟- دوره‌ای بود که مجاهدین خلق و یا دسته‌ای دیگر رفته بودند و ترورهای صورت گرفته بود و گویا همان تازگی‌ها سرتیپ زند را کشته بودند و ساواکی‌ها هم از آنها کشته بودند و به زندان برده و شکنجه کرده بودند و از این حرف‌ها- هیچ شما می‌دانید که وقتی یکی از اینها را می‌کشیم، یا یکی از اینها کشته می‌شود، چه پیش می‌آید؟ خوب، این آدم بابا دارد، ننه دارد، خاله دارد، دوست دارد، و... ده نفر در این مملکت با ما بد می‌شوند، آن یکی دیگر که به زندان می‌رود همین‌طور، و یک نارضایتی پیدا می‌شود و آنها هم از این طرف می‌کشند، شما مسئول همه‌ی این کشتارها هستید، شما باعث این وضعیت هستید، شما باعث نارضایتی مردم و این قتل‌هایی که از هر دو طرف کشته می‌شود هستید، چرا؟! برای اینکه شماها با آن حرف‌هایی که زدید یا حزب نهضت آزادی را که درست کردید، باعث شدید؛ اینها جوجه‌های شما هستند و شما اینها را به وجود

آورده‌اید. البته این صحبت‌ها طوری نبود که جنبه‌ی گرفتن و بازداشت ما را داشته باشد، من باب اخطار و من باب توییح و من باب به اصطلاح هشدار بود که مثلاً در آن موقع چه کار می‌کردید؟ به خود بیایید، تکان بخورید.

اتفاقاً این صحبت‌ها متعاقب روزی بود که ما رفته بودیم قم، خدمت آیت‌الله شریعت‌مداری، موقعی که عده‌ای از خانواده‌ها، مادرها و خواهرهای محکوم شده‌ها به آیت‌الله شریعت‌مداری متصل شده بودند که ایشان کاری بکند که اینها اعدام نشوند - که البته اعدام هم شدند - این قضیه‌ی رفتن ما پیش آیت‌الله شریعت‌مداری برای آنها (ساواک) خیلی ناگوار بود، در واقع برای گوشمالی آن قضیه بود که ما را صدا کرده بودند، ولی حسین‌زاده (همان عطارپور) گفت: شما یک شمع روشن کردید این شمع حالا شده یک شعله‌ی بزرگ، یک خرمن بزرگ آتش، که خودتان هم نمی‌توانید خاموشش کنید.

من گفتم: اولاً که ما مقصر نیستیم، مسئولش شما هستید، شما باید ببینید که چرا اینها دست به این کارها می‌زنند، اگر به قول خودتان آنها آمده‌اند و مثلاً فلان افسر، یا رئیس فلان را ترور می‌کنند، باید ببینید او چه کار کرده؟ شما چه کار کردید که این‌ها، این‌طور شدند؟ به ما چه مربوط است.

می‌گفت: یعنی شما نمی‌پرسید که این کار صحیح است؟ شما به عنوان استاد دانشگاه به عنوان مسلمان، به عنوان یک مدعی، شما و آقای طالقانی، یک همچین اعمالی را، یک همچین کارهایی را که در مملکت فتنه باشد می‌پسندید؟ این صحیح است که این وضع پیش بیاید؟

گفتم: نه، ما این را صحیح نمی‌دانیم، عادی نیست. در یک جامعه‌ای، که پیکره سالم باشد و در یک بدنی که همه چیزش منظم و سالم باشد هیچ وقت این حالات که این را بگیر، آن را بگیر، او را بکش و ترور کن وجود ندارد، این حالت غیر عادی است من می‌دانم، اگر در مملکت حالت عادی وجود داشت، همه چیز منظم و عادلانه بود، هیچ وقت افرادی مثل حنیف‌نژاد یا مثل مهندس صادق و اینها و دیگران اصلاً پیدا نمی‌شدند، مهندس صادق می‌رفت دنبال مهندسی‌اش و حنیف‌نژاد هم دنبال کشاورزی، ما قبول داریم که پیکر، یک پیکر ناسالمی است، یک پیکر غیرعادی است، نباید این‌طور بشود از این حیث ما مثل شما فکر می‌کنیم، اما فرق ما با شما سر معالجه‌اش است.

شما می گوئید این آدم درد دارد، مرض او زخم معده است، اصلاً بکشش که دیگر معده‌ای نباشد و درد هم نداشته باشد. یا مسلول را اصلاً بکش که دیگر نفس نکشد، شما آخر را می گیرید و سراسر است می کشید، ما با شما اختلاف داریم، ما می گوئیم باید دید که این مریض که آن هم از خود ما است، و فرزند این آب و خاک است، این مرضش چیست؟ چرا الان درد معده دارد؟ چرا سرفه می کند؟ باید بکشیم که علاج واقعه و علاج مرض را بکنیم، بینیم چه علائمی در جامعه به وجود آمده که شماها این کارها را می کنید، ما می گوئیم باید از آن راه عمل کرد، فرق ما با شما این است که می گوئیم این کار غلطی است، کار صحیحی نیست، و در جامعه‌ی سالم چنین اعمالی و چنین افرادی نباید پیدا شوند، منتهی شما راه حل تان آن است که فوری بکش، زندان بیانداز، شکنجه بده، خیال می کنید که مسائل حل می شود، نه، این را بکشی یکی دیگر پیدا می شود، که دیدید همان هم شد. بنابراین اسلام و قرآن، به هیچ وجه از این در وارد نمی شود. حالا باید به ترتیب، آن حالات مختلف را و راه حل ها و عکس العمل هایی که قرآن در برابر منافقین و این طبقه نشان داده و به کار برده، آنها را به طور اختصار خدمتتان عرض بکنم.

یک عمل همان عمل ارائه و شناساندن است، شناساندن منافقین اولاً به خودشان، خیلی فرق می کند که به یک کسی بگویند بابا تو دندانت آبه کرده، و بعد از مدتی ممکن است این دندان درد بیاورد، یا در معدهات غده‌ای هست که حالا چیزی نمی فهمی، اما بعد پدرت را درمی آورد. خیلی از منافقین خودشان هم نمی دانند، بنابراین شناساندن اینها و حالات منافق را برایشان بیان کردن، این خودش خدمت به آنها است، و بعد خدمت به مردم هم است، که از اینها دوری بکنند، و اختیارشان را و دولتشان را و قدرتشان را دست اینها ندهند.

قسمت اعظم آیات قرآن در ۲۳۴ آیه راجع به شناساندن منافقین، روی همین اصل است که این افراد شناخته شوند، بنابراین کنار زده بشوند، یا از آنها احتراز و دوری شود. نه اینکه آنها را بکشند، و نه اینکه زیرآبشان را بزنند و نه اینکه کاری به آنها نداشته باشند، این یک نوع برخورد و یک مرحله اش هست.

نوع دیگر، زمان ملامت اینها می شود، نصیحت است، موعظه هست و یک مقدار هم ترساندن و توییح است، ولی ضمناً بین خوف و رجاء نگاه داشتن است، امیدواری دادن، که شما خیال نکنید این طور هستید، می توانید خوب بشوید، و اگر توبه بکنید

و برگردید، شما مشمول عنایت و رحمت خدا هستید، تعداد زیادی از آیات این است که یعنی به محض اینکه منافق بود، به او وصله نمی‌زنند، قرآن بیرونش هم نمی‌کند و نمی‌گوید که این باید از این جامعه برود و همین‌طور که نمی‌گوید مثلاً سرشان را ببرید، نه. ملامت می‌کند، نصیحت می‌کند، و قرآن سعی می‌کند که در دل اینها نفوذ بکند، و چند آیه دیگر که در سوره احزاب (۳۳) است، می‌خوانم:

«قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَأُتَمَتَّعُونَ  
إِلَّا قَلِيلًا.» (احزاب (۳۳) / ۱۶)

آن موقع که اینها مثلاً می‌خواستند فرار بکنند، اجازه می‌گیرند که به جنگ و جهاد نروند، شانه خالی کنند، آیه می‌گوید که فایده‌ای ندارد که شما فرار می‌کنید، شما می‌خواهید از مرگ در بروید، اولاً هر جا بروید مرگ هست، عزرائیل به سراغ شما می‌آید، درست است در این جهاد، در این جنگ شرکت نمی‌کنید، ولی مدت خیلی کمی زنده خواهید بود، این یک نوع توجه دادن و تذکر است. در ردیف آیات ۶۳ تا ۷۲ سوره نساء (۴) است که توصیف و بحث با منافقین است، به این آیه برمی‌خوریم:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا.» (نساء (۴) / ۶۳)

اینها کسانی هستند که خدا می‌داند چه در دلشان هست، یعنی در دلشان - که دیشب گفتم - شیشه خورده دارند، دلشان مریض است، خیلی از اخلاق‌های بد و اعمالشان ناشی از چیزهای روانی است، عقده‌ای دارند، ناراحتی دارند. «فَاعْرِضْ عَنْهُمْ» ولی کارشان نداشته باش، سر به سرشان نگذار، «وَعِظْهُمْ» به اینها موعظه بکن، «وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا.» سعی بکن که بر دل آنها وارد شوی، در داخل آنها کلامی به کاربری و با بیانی بگویی که به دل او برسد، یعنی سعی بکن که به دل او نفوذ بکنی، فقط یک اشاره هم نباشد، یک موعظه همین‌طوری هم نباشد، به نحوی بتوانی دل اینها را به دست بیاوری، و تأثیر عمیق و بلیغ در آنها بکنی.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا  
رَّحِيمًا.» (نساء (۴) / ۶۴)

آنجا خوف، اینجا هم رجاء. آیه‌ی پشتش این را می‌گوید که اگر تو اولاً رسولی و فرستاده شده‌ای که اطاعت شوی، یعنی باید مرا اطاعت بکنند، اما اگر آنها به خودشان ظلم کردند یعنی همان منافقین، در پیش تو بیایند، یعنی در باز باشد، در خانه‌ی خدا باز باشد، استغفار بکنند و رسول هم برای خاطر آنها استغفار بکند، حتماً خدا را تواب و رحیم خواهند یافت. یعنی امیدوارشان بکنی، نگویی که توبه‌ی شما فایده ندارد، گورتان را گم کنید، شما اصلاً خراب و فاسد هستید و از این حرف‌ها، شما وقتی منافق شدید این امید برایتان هست که بیایید به طرف رسول، با این نیت که اطاعت رسول را بکنید، استغفار بکنید، رسول هم برای خاطر شما از خدا بخشش بخواهد، حتماً خدا را تواب و رحیم خواهید یافت.

یک جا در آخر آیات از ۶۳ تا ۷۲ سوره‌ی نساء (۴) هست که حداکثر امیدواری او وعده داده می‌شود:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.» (نساء (۴) / ۶۹)

یعنی بهشت را به آنها وعده می‌دهیم، به هر کس که اطاعت خدا و رسول را بکند. شما اگر اطاعت می‌کردید، از زیرش در نمی‌رفتید، اینها در زمره‌ی کسانی قرار می‌گیرند که خداوند نسبت به آنها نعمت و لطف دارد، کدام‌ها؟ پیغمبرها، صدیقین، آنهایی که راست و با صداقت بودند، شهدا، آنهایی که شهادت و حقانیت انبیاء، و صالحان را. «وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.» رفاقت با این دسته، و در این زمره قرار گرفتن، خیلی چیز خوبی است. و باز هم، در آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی توبه (۹)، که برای آن سال‌های وفور منافقین است، خدا خبر می‌دهد از اینکه منافقین پر شدند، در مدینه و در اطراف مدینه، و شما آنها را نمی‌شناسید، و خدا می‌شناسد، و خدا به آنها وعده‌ی عذاب مضاعف می‌دهد، ولی در اینها، همه‌اش وعده‌ی عذاب نیست، برای امیدواری دادن هم هست.

مثلاً دو تا بچه هستند که با هم دعوا می‌کنند، می‌گویند شماها بد بچه‌هایی هم نیستید، دیروز مثلاً من دیدم که رفته بودید از سر چشمه برای مادرتان آب آوردید، یا داداشت این کار را کرده تو هم می‌توانی این کار را بکنی، اینجا به آنها امیدواری می‌دهد و در بین آنها کسانی هستند که «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (توبه (۹) / ۱۰۲) یعنی کارشان یک ذره خوب است و یک ذره بد است، صد درصد بد نیست،

پیغمبر، حالا که اینها راحت شدند و آماده شدند که صدقه بدهند صدقه را از آنها بگیر و قبول کن، «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ» (توبه (۹) / ۱۰۳) بر آنها درود بفرست، «إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ» (توبه (۹) / ۱۰۳) و بدان که خدا هم از کسانی که توبه کنند و به سمت او بیایند، هم صدقاتشان را، زکات و خمس و صدقه و پول‌هایی که می‌دهند را می‌پذیرد و هم توبه‌شان را می‌پذیرد، تو هم این کار را بکن. ببینید همه‌اش تشویق اینهاست، توی خط آوردن و راه آوردن اینهاست، فرق مادر با دایه یا لاله این است، بعضی از لاله‌ها تا شیر می‌دهند، همین که سر مادر را دور دید و بچه یک قدری تق زد، یا کاری کرد، فوری، بهش کتک می‌زند، اما مادر این کار را نمی‌کند.

نوع سوم که لحن قدری تندتر است، آنجایی است که نسبت به اینها ناامید است، در عوض به مؤمنین گفته می‌شود که نه، غصه هم نخورید، خیال نکنید که حالا چهار تا منافق پیدا شد، اوضاع خراب می‌شود، به خدا توکل بکنید و در عوض خود شما تا می‌توانید تلاش و کوشش و فداکاری کنید که جبران کمبود و کسری آنها بشود. ببینید هنوز قهر و طرد آنها مطرح نیست.

چهارم آنجاست که لحن قدری شدید می‌شود، صحبت از منافق‌هایی است که دیگر کارشان زیاد خراب است، و با نصیحت و موعظه و یک قدری من بمرم و تو بمیری و باریکلا، کارشان درست نمی‌شود، اینجا شدیداً تهدید می‌شوند، تهدید به عذاب خدا، تهدید برای اینکه شما منفور خدا هستید، خدا شما را دوست ندارد، حتی در یک جا هست که می‌خواهند خدا به اینها مرگ بدهد، دارند کجا می‌روند، چه دارند می‌کنند:

«إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.» (توبه (۹) / ۹۵)

خطاب به پیغمبر است: «إِنَّهُمْ رَجَسٌ» اصلاً اینها کثافت و گند هستند، «وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمُ» و جایشان، جایگاه‌شان جهنم است، «جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.» چرا؟ به پاداش آنچه اینها کسب کردند و در خودشان ایجاد کردند، و خودشان را تغییر دادند، یا:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (نساء (۴) / ۱۴۵)

یقیناً منافقین در طبقه‌ی زیرین دوزخ جای دارند.

شب آخر ماه رمضان است، آخر زحمت دادن من هم هست، و یک صلوات قشنگی بفرستید.

ببینید، سوره‌ی توبه (۹) را شاید شما ده‌ها بار، بلکه هم صدها بار خواندید، آن

چهره‌ی خشن، چهره‌ی غضبناک، غضب‌آلود، و تندی و شدتی که قرآن نشان می‌دهد، در این سوره‌ی توبه (۹) است، به طوری که می‌دانید، اول سوره‌ی توبه (۹) هم بسم‌الله ندارد، با این آیه و با کلمه‌ی «بَرَاءَةٌ» شروع می‌شود:

«بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ.» (توبه (۹) / ۱)

بری و ذمه شدند، خدا و رسول، نسبت به کسانی که با آنها عهد و پیمان بسته بودید، آنهایی که عهد و پیمانشان را نقض کردند،

«فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» (توبه (۹) / ۲)

این چهار ماه، بگردید و بعد از این چهار ماه اوضاعتان خراب است. در این سوره، مقدار زیادی آیات راجع به کفار و مشرکین است، شدت عمل و اعلام جنگ، و یک قسمت هم راجع به منافقین است، چون برای سال هفتم هجری است، که سال شدت خباثت و شدت مزاحمت منافقین است. مختصری از آیاتش هم راجع به مؤمنین است، ولی سوره، سوره‌ی جنگ است، سوره‌ی قهر است، سوره‌ی غضب است، سوره‌ی خشم است، خلاصه، سوره‌ی دعواست، ولی مع‌ذالک، در این سوره و در آخر سوره‌ها موقع خداحافظی است، آدم به یک نفر می‌رسد، راجع به مطالباتش، راجع به کارها و اختلافات و امثال آن صحبت می‌کند، نتیجه‌اش در واقع خداحافظی است. اگر در خداحافظی با یک فحش از هم جدا شدند، یا فحش به هم دادند، این معلوم می‌شود تمام مذاکرات بی‌نتیجه بود، اما اگر نه، یک چیزی گفتی، مثلاً خدا پدرت را بیامرزد، یا ان‌شاءالله هفته‌ی دیگر، یا نمی‌دانم ما مخلص شما هستیم، همچنین نیست که ما دشمن شما باشیم، این در واقع جمع بندی می‌شود و پرونده به این ترتیب بسته می‌شود. پرونده‌ی سوره‌ی توبه (۹) با این دو تا آیه بسته شده است، و خطابش هم به منافقین است:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ

بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ.» (توبه (۹) / ۱۲۸)

رسولی از خودتان، از جنس خودتان آوردیم، این از خودتان است، یعنی نهایت یگانگی و دوستی. موقع خداحافظی می‌گوئیم مثلاً ما از خودتان هستیم، ما هم محلی هستیم، یعنی نمی‌خواهیم که با هم جنگ کنیم، یا از نمک شما خوردیم: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ» این رسول چگونه است؟ «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» دل سوز شما



است، آنچه شما را رنج بدهد- حالا رنج این دنیا و یا آن دنیا- برایش خیلی سنگین و دشوار است، موقع خداحافظی می گوید، والله من خیلی نگران وضع شما هستم، مثل پدری که پسرش خیلی ناخلف و نافرمان بود، و بعد هم می گوید: آینده‌ی تو را، من تنم می لرزد وقتی می بینم که چه طوری می شود، حالا خدا دارد پیغمبر را که این طوری به آنها معرفی می کند: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» برای او بسیار سنگین و سخت است آن چیزی که شما را رنج می دهد، «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ» این قدر حریص است که به شما خیر برساند و خدمت بکند که نمی دانید، «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» و وقتی شما برگشتید و مؤمن شدید، نهایت رأفت و رحمت را برای شما دارد.

بینید این سوره که به این اندازه شداد و غلاض است، موقع خداحافظی این را می گوید، موقع خداحافظی می گوید من اولاً از خودتان هستم، غریبه نیستم، دشمن شما نیستم، بیگانه نیستم، و بعد هم از خودتان دلسوزتر به شما هستم، و بسیار حریص هستم که شما مشمول رحمت و رأفت خدا و عنایتش باشید، آن وقت آن سری آیاتی که می گوید توکل، و توکل کنید، همین آیه‌ی آخر سوره‌ی توبه (۹) است:

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (توبه (۹) / ۱۲۹)

«فَإِنْ تَوَلَّوْا» اگر آمدند، و با وجود این حرف‌ها باز هم پشت کردند و اعتنا نکردند، دعوا نکن، فحش شان هم نده، «فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» خدا برای آنها کافی است، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» او صاحب تخت و تاج و کرسی عرش بزرگی است، یعنی او قوی است و قدرتمند است و اگر این کار را بکنید، زبانی به خدا نیست.

حالا می‌رسیم به مرحله‌ی آخر، موقعی که دیگر هیچ فایده‌ای ندارد، و به علاوه اینها این قدر پررو و بی‌حیا و بی‌شرم شده‌اند که کارشکنی می‌کنند و حتی در صدد جنگ و آزار به مسلمان‌ها هستند، اینجا دیگر توقف ندارد، اینجا آنجایی است که دستور جنگ می‌دهد، همان آیاتی که اول خواندم، در سوره‌ی نساء (۴) هم بود، این آیاتی است که راجع به این قسمت است:

«فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أْتَرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (نساء (۴) / ۸۸)

«فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ» این خطاب به مؤمنین است، مثل اینکه بین مؤمنین اختلاف نظر پیدا شده، که در برابر این منافقین چه باید کرد؟ یک عده‌ای می‌گفتند، باز هم به مدارا، باز هم به سلم و صفا، عده‌ای می‌گفتند، نه، باید ریشه‌ی اینها را بکنیم، حالا اینها دو دسته شدند، «وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا» خداوند اینها را در نتیجه‌ی این اخلاق و عادات و خصالی که کسب کردند و به روی خودشان آوردند، و در داخل خودشان آوردند، اینها را سرنگون کرده، دیگر آدمی نیست که راست‌راست راه برود، این دیگر واژگون شده است، این دیگر آدم نیست، «أُتْرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ» آیا شما می‌خواهید کسی را که خدا گمراه و واژگونش کرده، هدایت بکنید، اینها به جایی رسیدند که می‌خواهند شما هم کافر بشوید، دیگر خطر به جای بدی رسید، دیگر مسئله‌ی تقزذن و مسئله‌ی استنکاف از پرداخت پول یا شرکت در جنگ نیست:

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.» (نساء/ ۴) / ۸۹

می‌خواهند شما هم کافر شوید، همان‌طور که آنها شدند، و یک جور بشوید: «فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ» به‌هیچ‌وجه آنها را همراه و همکار و به حساب سرور خودتان نگیرید، «حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» تا وقتی که اینها در راه خدا راه بیافتند، مادامی که راه نیافتند، و با شما هم‌گام نشدند، به‌هیچ‌وجه اینها را دوست و مثلاً رئیس خودتان نگیرید، «فَإِن تَوَلَّوْا» اگر باز دست برنداشتند، حالا اینجا می‌گوید: «فَخُذُوهُمْ» آنها را بگیرید، «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» اینها را بکشید، هر جا که گیرشان آوردید، این‌هایی که به این وضع هستند، «وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.» مبادا که این‌ها را ولی، به اصطلاح هم‌پیمان، یار و معاون و دوست خود بگیرید.

«إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يَقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمُ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا.» (نساء/ ۴) / ۹۰

اگر از اینها کسانی رفتند «يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ» اگر رفتند به یک

قومی پناهنده شدند که شما با آنها پیمان دارید که متعرض هم نشوید، کارشان نداشته باشید، عهد و پیمان نبستید، «أَوْ جَاؤُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ» آنهایی که آمدند و دلتنگ بودند از اینکه این کارها را کردند، دیگر با آنها نجنگید، «حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ» از اینکه با شما جنگ بکنند، «أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ» آنهایی که با خویشاوندان و قوم خودشان جنگ می کنند، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ» شما بدانید که اگر خدا می خواست، آنها هم بر شما مسلط بودند، «فَلَقَاتِلُوكُمْ» پس با اینها جنگ بکنید، بعد دو مرتبه پشتش:

«فَإِنْ اغْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ

عَلَيْهِمْ سَبِيلًا.» (نساء (۴) / ۹۰)

اما اگر کناره گیری کردند، گفتند نه ما دیگر کاری به شما نداریم، و با شما نجنگیدند و پیشنهاد صلح دادند، دست صلح دراز کردند، دیگر خداوند حجتی برای شما درست نکرده که بتوانید با آنها بجنگید و آنها را بکشید، حق جنگ کردن با آنها را هم ندارید.

«سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلٌّ مَا رَدُّوا

إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخَذُّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ

عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا.» (نساء (۴) / ۹۱)

به زودی کسانی از اینها خواهید یافت که می خواهند به شما امان بدهند، و با شما در امنیت باشند. باز دو مرتبه تکرار می شود که اگر این طور نشد، که دست از شما برداشتند، و صلح نکردند، «وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ» اگر این کارها را نکردند، آن وقت هر جا پیدایشان کردید، بگیرید و بکشید، در این مورد شما حق دارید، «سُلْطَانًا مُبِينًا.» حجت دارید.

بینید، پس منافق ها حالا می گوید اصلاً از کافر هم بدتر است، از مشرک هم بدتر است، ولی چون در داخل است، از خودمان است، و باید در راهی باشد که برگردد به سوی خدا، هزار مورد را خدا پیش می آورد که اینها برگردند و اصلاح شوند، یا بی آزار باشند، فقط آن مرحله ی آخر آخری هست که اگر آنها دست به جنگ و کشتار مسلمین برداشتند، آن وقت باید با آنها جنگ کرد، و زیر بار

این وضع نرفت.

پس می‌بینید برخلاف رژیم‌های فاشیستی و دیکتاتوری که این چنین قلع و قمع می‌کند و خیلی فاتح عمل می‌کند، و خیال می‌کند مثلاً مشکل را حل کرد. محمدرضا شاه هم با این زندان‌ها و کشتارها و آن حزب رستاخیزش، با آن اختناق و جلوگیری از آزادی‌ها، و با آن رسوایی‌ها و تمام کارهایی که می‌کرد، و با کمکی که از ممالک استعماری و ابرقدرت‌ها می‌گرفت، خیال می‌کرد که مسلط است، و وقتی آن جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی سلطنت را گرفت، و تمام زمامدارها را از تمام دنیا دعوت کرد که بیائید ببینید که من چه دارم، چه مقامی، چه شوکتی، چه جلالی، آن وقت از سربازهای زمان هخامنشی درست کرده بودند که آنجا رژه می‌رفتند، و قصر آپادانا را به صورت جدید درآورده بود. چه خوراکی‌ها و چه غذاها و چه گل‌ها که ببینید این بحبوحه‌ی شوکت و جلال و جبروت که می‌بینید، من هستم و من، دیگران را نصیحت می‌کرد، دستور می‌داد و نخست‌وزیر انگلستان را ملامت می‌کرد و به آلمان‌ها می‌گفت که شما کار نمی‌کنید، به انگلیسی‌ها می‌گفت که شما کار نمی‌کنید، شما تنبل هستید، به آمریکایی‌ها می‌گفت که شما مثلاً شعور ندارید، ولی با تمام این قدرت و شوکت و جلال و یار و یآوری که گرفته بود، دیدید که چگونه مثل برف پائیز آب شد.

بنابراین درست است که آنها خیال می‌کنند که مسئله را حل کردند ولی مسئله را حل نمی‌کنند، خودشان را از بین می‌برند. پس قرآن واقع‌بین است، این مسائل جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی است. قرآن نه تنها ادعا ندارد که مثلاً پیغمبر مسئله را حل کرد، بلکه الی ابد هست، تا وقتی که بشر است و انسان هست، این مسئله و این مرض هست. همان‌طور که تا انسان هست دل‌درد هست، تا انسان هست چشم‌درد هست، تا انسان هست سرطان هست. منتهی، مثلاً مداوای بعضی از این امراض را کشف می‌کنند، مثلاً مالاریا دیگر نیست، اما یک مرض دیگر هست، فرض کنید الان انفاکتوس یا سکتی مغزی، شاید ده برابر آن زمانی هست که مالاریا فراوان بود. قبلاً در مناطق شمال، مازندران و گیلان تقریباً همه مالاریا می‌گرفتند، ولی تقریباً آن از بین رفته ولی امراض دیگری آمده، امراض روانی خیلی زیاد شده، تا وقتی که انسان هست مرض هست، شاید دوره‌ی آخر زمان طوری باشد، با ظهور امام زمان که این مرض و این نفاق هم از بین برود، همان‌طور که در دعای افتتاح می‌خوانیم:

«إِنَّ نَرغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ، تُعزِّبُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ»

خدایا ما رغبت و آرزو داریم به یک دولت بزرگوارى برسیم، دولت بزرگوار، دولت کریم، نه دولت لعیم، نه دولت بدجنس، دولتی کریم، با کرامت، با اخلاق و حسنه و انسانیت، یعنی این صفات را داشته باشد.

«تُعزِّبُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ»

که در این دولت، اسلام و اهل اسلام، عزیز و مقتدر و بزرگوار و برتر باشد.

«وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ»

معلوم می شود که در حکومت عدل امام قائم، حکومت جهانی واحد امام زمان، آن موقع نفاق از بین می رود، و دیگر وجود ندارد، «يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»<sup>۱</sup> ولی تا ظهور امام زمان نفاق و منافق در همه ی جوامع و از جمله در جوامع اسلامی وجود دارد و وجود خواهد داشت، ولی منتهی چه باید کرد؟ باید در صدد جدا کردن، تخفیف، از بین بردن، و اگر پایش افتاد و لازم شد، آن وقت است که باید زد و جنگ کرد و باید کشت، اما آن هم خیلی با احتیاط و با محدودیت. و دلیل اینکه ادامه دارد و باید مراقب بود و آن را شناخت، مواظب بود، و در نهایت، همان طور که دیشب گفتم، این است که در رکعت اول نماز جمعه، که نماز جمعه در تمام بلاد اسلامی واجب است و باید خوانده بشود. سابق اگر خوانده نمی شد، می گفتند که نماز جمعه، نماز نظامی و سیاسی و حکومتی است، و امام جمعه همان کسی است که به اصطلاح پادشاه - پادشاه که نه - خلیفه، رهبر یا رئیس امت است، یا کسی است که رئیس امت معین بکند. مثلاً خود حضرت امیر در کوفه نماز جمعه را می خواندند، در جاهای دیگر کسانی نماز جمعه را برپا می کردند که از طرف حضرت امیر معین شده بودند، عمر و ابوبکر هم خودشان نماز جمعه را می خواندند، یزید و معاویه و هارون الرشید (مثلاً در بغداد) هم خودشان نماز جمعه را می خواندند، و همه ی مردم باید بیایند و در آن نماز جمعه شرکت بکنند، چون نمازی است که راجع به اجتماع و در آن دستوراتی داده می شود، برای روشن کردن مردم، در برابر مشکلات و مسائل اجتماعی، منتهی چون نماز جمعه در واقع نمازی است که آن را رئیس یا زمامدار می خواند، و شیعه زمامدارها را قبول نداشت، و

۱. روایت: زمین را پر از قسط و عدل می کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده بود.

مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان  
چون شیعه زمامدارها را قبول نداشت، بنابراین نماز جمعه در مملکت شیعه اجرا  
نمی شد، یا اگر هم اجرا می شد بسیار محدود بود.

خدا رحمت کند آشیخ غلامحسین عبدخدایی را، پارسال هم مثل اینکه نماز جمعه  
را می خواند. ایشان سال ها در مشهد، در مسجد گوهرشاد، نماز جمعه می خواند. مثلاً  
مرحوم طالقانی هم نماز جمعه را می خوانند، می گفتند آزاد است، مثل نماز ظهر چهار  
رکعتی بخوانید یا به صورت نماز جمعه، ولی بعد که الحمدلله، آن زمامدار ظالم و  
فاسد از بین رفت، و حکومت، حکومت اسلامی و با رهبری امام خمینی شد، نماز  
جمعه در تمام بلاد و ممالک اسلامی برقرار می شود. در رکعت اول سوره ی جمعه (۶۲)  
هست، سوره ی جمعه (۶۲) هم سوره ای است که در آن جا دستور نماز جمعه داده  
شده، و آیاتی دارد راجع به یهودی ها، که در آنجا یهودی ها را توصیف می کند تا ما  
مثل آنها نباشیم، که مسلمان ها خیلی شبیه یهودی ها هستند. گفته می شود قوم بنی اسرائیل  
که این قدر در قرآن توصیف می شود، برای عبرت ما است، و الا خدا نمی خواست  
مثلاً بدگویی کند و طعنه و لعن به بنی اسرائیل بزند، نه، برای اینکه وضع آنها  
را نشان داده، که به چه نکبت و افتضاح هستند، که ما مثل آنها نشویم، همان طور که  
آنها می گفتند ما تنها امت نجات یافته هستیم، چون اولیاءِ دوستان خدا هستیم و بقیه به  
جهنم می روند، همان طور که در این سوره ی جمعه (۶۲) هم آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا  
الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.» (جمعه (۶۲) / ۶)

ای کسانی که یهودی شدید، اگر تصور می کنید که شما تنها دوستان و دوست  
داشته شده های خدا هستید و دیگران نیستند، اگر راست می گوئید تمنای مرگ  
بکنید، بیائید امتحان کنید، خیلی ساده هست، برای آنکه کسی که خدا را دوست  
داشته باشد، دلش می خواهد برود پیش معشوقش و هر چه زودتر برود برایش بهتر  
است پس، از مرگ بدش نمی آید، و آن کسی که این را دوست دارد، پس چه بهتر.  
من این معشوق و معشوقه را دوست دارم و او هم من را دوست دارد، از خدا دلم  
می خواهد که یک کاری بکند تا من به خانه ی او بروم، پس اگر شماها راست  
می گوئید، و این طور است که می گوئید، آرزوی مرگ بکنید.

«وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.»

(جمعه (۶۲) / ۷)

«وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا» ممکن نیست که آنها تمنای مرگ بکنند، «بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» در نتیجه‌ی کارهایی که کرده‌اند، خودشان می‌دانند که چه وضع بدی دارند و اصلاً خدا با اینها روابط ندارد، حالا در بین مسلمان‌ها و به‌خصوص در بین شیعه هم این فکر همیشه متداول بوده که یگانه قومی که به بهشت می‌رود و خدا از او خوشش می‌آید و حالا هر غلطی هم بکند، اشکال ندارد. این ایراد هم باز به بنی اسرائیل هم گرفته می‌شود، که آنها هم می‌گویند نه ما اگر به جهنم هم برویم، عذاب نمی‌شویم، چون قوم خدا هستیم، سوگلی هستیم، اصلاً خدا ما را عذاب نمی‌دهد، اگر هم عذاب داد، یک بازی بازی، یک مدتی با ما ور می‌رود و شوخی می‌کند، این است که در رکعت اول نماز جمعه، سوره‌ی جمعه (۶۲) آمده است، در رکعت دوم سوره‌ی منافقون (۶۳) است، که منافق را توصیف می‌کند که ما مثل آن‌ها نباشیم و اینها را ترک بکنیم و مراقبت بکنیم و بلکه اصلاح بکنیم. امشب هم مثل دیشب صحبت به درازا کشید اما یک قدری کمتر، به‌رحال تشکر دارم از این توجهی که کردید، عذر هم می‌خواهم، زحمتی دادم ان‌شاءالله که:

«وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ»

ان‌شاءالله آخرین عهد و پیمان ما برای ایجاد همدلی نباشد، سال دیگری با خوشی و سلامتی و برکت و نعمت و آسایش و اخلاق باشد و ان‌شاءالله قبول فداکاری و سختی و خدمت برای هم‌دیگر و در راه دولت جمهوری اسلامی بکنیم و سال دیگر سال پیروزی بیشتر و موفقیت‌های بهتری برایمان باشد.





## السلام عليك يا رسول الله \*

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ  
وَلَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْتَابَ الْمُبْطُلُونَ»<sup>۱</sup>

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

\* \* \*

همکاران محترم، همسران عزیز همکاران، فرزندان، دختران و پسران، مثل اینکه در مجلس غیر از دوستان انجمن اسلامی مهندسين و انجمن اسلامی پزشکان کسی نیست بنابراین بنده همه را به عنوان همکار خطاب کردم. سخنرانی‌هایی را که در این

---

\* سخنرانی در جشن میلاد حضرت رسول(ص) و ولادت حضرت امام جعفر صادق(ع)، به دعوت انجمن اسلامی مهندسين و انجمن اسلامی پزشکان.

بخش اول سخنرانی در روز شنبه ۱۳۵۹/۱۱/۴ و بخش دوم در روز جمعه ۱۳۵۹/۱۱/۱۷ در حسینیه ارشاد برگزار شده است. این اثر از نوار صوتی برداشت و ویرایش شده است.

آیاتی از کلام الله مجید که در متن فاقد برگردان فارسی هستند، ترجمه‌ی آن‌ها در زیرنویس ارائه شده و منبع آن نیز مشخص گردیده است (ب.ف.ب).

۱. عنکبوت(۲۹) / ۴۸ : قبل از نزول قرآن تو هیچ نوشته‌ای را نمی‌خواندی و به دست خود چیزی نمی‌نوشتی، و گرنه هرزه در آیان [حق داشتند که] به تردید افتند.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

مراسم اعیاد انجمن اسلامی مهندسين برای بنده می‌گذاشتند، این اشکال و عیب را داشت و دارد که بعد از ناهار و صرفِ غذاست، و بعد از غذا، به فرض هم گوینده هر قدر امساک کرده و کم خورده باشد- فقط کباب برگش را خورده باشد و کباب دیگرش را نخورده باشد- ولی به نظر می‌رسد شنوندگان این ملاحظه را نکرده‌اند و شکم‌ها پر، و خسته هستند و حوصله ندارند. حدیث مجلس ما خود همیشه دل می‌برد علی‌الخصوص که پیرایه‌ای بر او بسته‌اند.

اینجا دو پیرایه بسته شده است، پیرایه اول دیرشدن غذا و عصبانی شدن و ناراحتی که حال و حوصله شنیدن صحبت را ندارند و پیرایه دوم اینکه بنده نمی‌خواهم صحبت سیاسی بکنم، و بعد از انقلاب، مردم غیر از صحبت‌های سیاسی به هیچ صحبت دیگری علاقه ندارند ولی من نتوانستم خودم را حاضر کنم به اینکه مجلسی برای میلاد پیغمبر اکرم تشکیل شده باشد آنوقت ما وارد مسائل سیاسی بشویم خصوصاً این سیاستِ لجن‌کثیف که همیشه، مخصوصاً در این دوران، بر مملکت و بر افکار و عقول سایه انداخته، و جز تهمت و بدگوئی و بدجنسی چیزی توش نیست و در مقابل آن‌ها اگر آدم بدجنسی هم نکند، خوش‌جنسی هم برای آنها می‌شود بدجنسی و جز اختلاف و دعوا و ناراحتی چیز دیگری توش نیست. بنابراین با عرض معذرت و عرض تبریک برای چنین روز با سعادتِ میلادِ خجسته شخصیت اعظم بشریت، آنچه به‌نظرم آمده باشد در زمینه ولادت حضرت رسول اکرم عرض می‌کنم. معمول اینست و چنین بوده که توجه روی شخص پیغمبر مولود امروز می‌رفته و مدح و ثناء و فضائل و عظمت و کرامت و بزرگی حضرت رسول اکرم (ص). و اگر توجه به‌خارج و به دنیای آن زمان باشد، به گذشته توجه می‌کردند و می‌کنند که مردم در ایران آن زمان چگونه بودند. در امپراتوری روم چگونه بودند؟ آیا جهالت و غرض و ظلم و ستم رواج داشت؟

بنده می‌خواهم بگویم برعکس، تنها میلاد پیغمبر را در نظر نگیریم بلکه همزاد و همراه این میلاد، دنیا هم تحولی پیدا کرده و همیشه می‌کند و دنیا هم عوض شده، روزگار هم زمان جدیدی را به‌وجود آورده و بعد بینیم این پیغمبر که در چنین روزی به دنیا آمده برای دنیا، نه دنیای گذشته و دنیای حال، بلکه برای دنیای آینده چه آورده است. اگر امروز به زیارت حضرت معصومه (س) به قم رفته بودیم یا به زیارت حضرت عبدالعظیم، در ابتدای زیارت می‌خواندیم:

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ.  
السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ.  
السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ.  
السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ.  
السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ.  
السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ...»

در خیلی از زیارت‌نامه‌های حضرت امیر(ع) هم همین‌طور. هر یک از انبیاء به صفتی مشخص شده‌اند و به آن صفت ما سلام می‌کنیم. ابراهیم به عنوان «خلیل خدا»، موسی به عنوان «کلیم خدا» و عیسی «روح خدا»، منتها به پیغمبر آخرالزمان «رسول الله» که می‌رسیم با آنکه همه آنها رسول بودند یعنی هم رسول خدا و هم نبی بودند و این مأموریتشان را انجام می‌دادند ولی اینجا توجه خاصی هست به پیغمبر به عنوان «رسول خدا» کما آنکه روزی پنج بار بلکه نه بار چون نماز صبح دو رکعت است. بعد از رکعت دوم شهادت می‌دهیم به بنده و رسول او:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

«وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»

این رسالت پیغمبر و مأموریت، مثل اینکه عظمتش در مورد پیغمبر آخرالزمان خیلی بیشتر است و شاید هم عنایتی بوده به این که حضرت محمد بن عبدالله(ص) هیچ احتمالی و خدشه‌ای نباشد بر اینکه از جائی دیگر و از ناحیه‌ای دیگر چیزی دریافت کرده و رسالتی دارد:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۱</sup>

یعنی صرفاً آنچه می‌کند و می‌گوید از طرف خدا باشد نه تحت تأثیر پدر باشد برای اینکه یتیم به دنیا آمده. این یتیم بودن پیغمبر روی این حساب باشد که هیچ خدشه‌ای درش نباشد که مثلاً تعلیماتی و یا تربیتی از پدر گرفته و افکار دریافتی از پدر را، دارد به امت یا به مردم منتقل می‌کند. نه از اول محروم از پدر بوده و بنابراین تلقین و تربیت پدر نبوده است.

۱. انعام(۶) / ۱۲۴: ... خداوند داناتر است که رسالت خود را کجا مقرر دارد ...

(به نقل از م.آ.۲)، بعثت(۱)، ص ۴۹۷)

در جائی و در آب و خاکی، و در زمینی به دنیا می آید که عقب افتاده ترین ممالک دنیای آن روز بوده و در شبه جزیره عربستان، نجد و حجاز نسبت به قسمت جنوب غربی عربستان خیلی عقب افتاده تر و بی سوادتر بودند پس رسالتی که مثلاً تمدن عربی را برساند نداشته است. تمدنی نداشته اند که او این تمدن را به دنیا منتقل بکند شهر مکه شهر بی سوادها بوده که می گویند تعداد آدم هائی که بتوانند خط بنویسند به ده نفر هم نمی رسیده و خود پیغمبر هم به طوری که در قرآن ذکر می شود مردی است امی و بی سواد و در آیه ای که تلاوت کردم «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ»<sup>۱</sup> تعمّدی است که قرآن این را بگوید که تو قبلاً کتابی نخوانده بودی و سوادى نداشتی که به دست خودت چیزی یادداشت برداری و بنویسی اگر این طور می بود آن هائی که در صدد ابطال کردن و تضعیف کردن بودند، به شک می افتادند و مردم را به شک و تردید می انداختند. تو باید از خودت هیچی نداشته باشی، نه سواد، نه مدرسه ای، و نه تعلیمی، در جائی هم که به دنیا می آید آنجا هم چیزی نتواند، به او بدهد و به اصطلاح، یک موجود و شخصیتی باشد غیر خود ساخته. خود ساخته یا پدر ساخته نباشد، آنچه دارد و ندارد و آنچه می گوید از طرف خدا باشد.

در زمان ناصرالدین شاه که صحن بزرگ قم را می ساختند امین السلطان گمان می کنم معماری که آن را ساخته بوده معمار زبردستی بوده. این معمار ضمناً تیمچه نو قم را هم ساخته که در ایران نظیر ندارد. تیمچه خیلی بزرگی است عرضش خیلی زیاد است و سه گنبد دارد بدون اینکه ستونی داشته باشد و دو گوشه هم هست که جزو شاهکارهای معماری بازاری قدیم ایران است.

می گویند معمار هر دو، یک نفر بوده. این معمار بعد از آنکه طرح گلدسته ها و گنبد صحن جدید و تشکیلات را می ریزد و یک مقدار پی را پی ریزی می کند و همچنین آن تک را، غیث می زند. یک سال یا دو سال اصلاً پیدایش نمی شود. که حالا کجا رفته، نمی دانند ولی بعد می آید. البته هم بانیاں تیمچه و صحن ناراحت بودند، و هم مردم خیلی عصبانی. از او می پرسند که این مدت کجا بودی؟ چرا ما را معطل کردی؟ می گوید: دو منظور داشتم. منظور اولم اینکه اولاً چون یک بنای سنگینی مخصوصاً در مورد صحن و همچنین تک باید ساخته بشود می خواستم پی،

۱. عنکبوت (۲۹) / ۴۸: قبل از نزول قرآن تو هیچ نوشته ای را نمی خواندی...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

فروکش و نشستنش را بکند و بعد از آن رویش بنائی بسازیم. اگر من می‌ماندم، هر چه می‌گفتم بابا پنج ماه یا شش ماه صبر کنید، شما حاضر نمی‌شدید و مرا وادار می‌کردید زودتر دیوارها و بنا را بسازم. اما علت دوم این بود که می‌خواستم نباشم تا شما هر چه زور دارید؟ بزنی و سعی‌تان را بکنید و ببینید که شما نمی‌توانید آن را بسازید به اصطلاح به هنر من ای‌والله بگوئید و اجرتان ثابت باشد.

در قرآن سوره‌ای است با نام «والضحی» (۹۳) که می‌دانید سوره‌ای است متعاقب آن دوران تعطیل وحی و فترت وحی که می‌گویند یک سال و نیم اصلاً وحیی بر پیغمبر نازل نشد، هم اصحاب ناراحت بودند و هم پیغمبر، و بیش از اصحاب، خود پیغمبر. پیغمبر این‌طور تصوّر می‌کردند که مورد خشم خدا قرار گرفته‌اند و دیگر رسالت ادامه پیدا نخواهد کرد و وحیی نخواهد بود، اما این سوره نازل شد:

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره آیات	متن آیات	ترجمه (با مختصر توضیح)
۱	وَالضُّحَىٰ.	قسم به روشنائی صبح (و بالا آمدن روز و گسترده شدن آفتاب).
۲	وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ.	و قسم به شب آنگاه که تاریکی (و آرامش) آن همه جا را فرا گیرد.
۳	مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.	(به هیچ وجه) خداوند گارت تو را رها نکرد و خشم و خصومت (با کسی یا با تو) ندارد.
۴	وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ.	و مسلماً آینده (و فرجام) برای تو بهتر از اول (و یا آغاز کارت) خواهد بود.
۵	وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.	و حتماً به زودی خداوند گارت (چنان) به تو ببخشد (و عطا کند) که راضی و خشنود شوی.
۶	أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ.	آیا (چنین نبود) که تو را یتیم یافت و پناهت داد؟
۷	وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ.	و تو را گمگشته (یا گمراه) نیافت و هدایت کرد؟
۸	وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ.	و تو را عیالمند (یا نادار) یافت و بی‌نیازت کرد؟
۹	فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ.	پس (حال که چنین است و مورد فراموشی و بیخبری ما قرار نگرفته‌ای) یتیم را زبون مگردان.
۱۰	وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ.	و نیازمند درخواست کننده را از پیش خود مران.
۱۱	وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.	و (بالاخره) نعمت‌ها و داده‌های خداوند گارت را برای مردم بیان و بازگو نما.

(ترجمه به نقل از م.آ.آ.، پایه پای وحی، ص ۲۰۷)

این سوره با همین آیه شروع می‌شود هم به روشنائی که پشت سر تاریکی می‌آید «وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ. مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.» خدا تو را رها نکرده نسبت به تو هم

خشم نگرفته «وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى». آخرت و آینده برای تو بهتر از گذشته و اول است «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى». به زودی خداوند آن قدر به تو خواهد داد که راضی بشوی. آن وقت به عنوان نمونه و دلیل و شاهد که نه خدا پشتیبان تو بوده و آنچه نداشتی به تو داده، در این چهار آیه می آید: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى». آیا یتیم نبودى؟ بی پدر نبودى؟ (البته بعد هم که بی مادر شد) ولی خداوند به تو منزل و مأوى داد «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى». خدا تو را گمراه یافت و هدایت کرد.

اینجا یک نکته بگویم بعضی ها کاسه گرم تر از آش هستند خیلی از مسلمان ها مثلاً شیعه ها از خدا و از خود پیغمبر هم بیشتر تعصب مکتبی دارند، مکتبی اسلامی. مفسرین زور می زنند و می گویند که این «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى». آخر چه طور ممکن است پیغمبر گمراه بوده باشد؟ هیچ وقت گمراه نبوده. یک روز توی کوچه پس کوچه های مکه گم شده بوده، بعد خدا فرشته ای فرستاد و دست این بچه را گرفت و مثلاً رساند به خانه اش، وَالْأَحَاشَا لِلَّهِ، كَلَّا وَحَاشَا كَمَا أَنَّكَ بِيَعْمَبِرٍ مِّثْلًا كَمَا أَنَّكَ بِيَعْمَبِرٍ مِّثْلًا گمراه شده باشد.

مثل آن طلبه ای که قرآن را اصلاح کرد «شغلطنا» را برداشت کرد، «درستنا» بعضی ها این طورند فکر نمی کنند که اینجا خدا دارد به سرش منت می گذارد، بزرگ ترین منت ها را. آخر از اینکه یک بچه ای گم شده باشد بعد پیدایش بکنند و او را به خانه بیاورند چه نعمتی است؟ این واقعاً دون شأن خدا نیست که وقتی می خواهد نعمت های خودش را به رسولش ابراز بدارد بگوید یک روزی توی کوچه ها گم شده بودی خوب ما پیدایت کردیم یک کسی را فرستادیم تو را به خانه تان برد.

«وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى». عائله مند بودی تو را بی نیاز کرد گرسنه بودی «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ. وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ. وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ». نعمت پروردگارت را بیان کن و نعمت هایی که خدا به تو داده بگو و این رسالت را برسان.

مثل اینکه این عنایت بوده یعنی پیغمبر خالی از همه چیز باشد عریان بی بار ولی صد در صد سرشار از آن که خدا بهش می دهد که این رسالتش و این مأموریتش باشد آنچه به دنیا خواهد گفت و اعلام خواهد کرد محصول و میراث هیچ کس نباشد اگر مثلاً از یونان یا از مدائن پیغمبری برگزیده می شد خوب قهراً تا ابد می گفتند این همان افکار و روحيات و اکتشافات فلاسفه یا بزرگان و هنرمندان یونان را گرفته و تلقین کرده یا اگر از ایران بود یا از روم درمی آمد و جائی دیگر، همیشه

این شک و تردید بود ولی می بینید مثل اینکه خدا انتخاب می کند پیغمبر را از یک جایی و در یک شرایطی و با یک ترتیبی که هیچ وصله ای نتواند بهش بچسباند. یعنی این طوری که مسیحی ها درباره پیغمبرشان می گویند که عیسی پسر خدا است حالا نگوئیم پسر خدا ولی محمد ساخته خدا است یعنی یک پارچه رسالت است یک پارچه مأموریتی از جانب خدا آورده، نه از جانب خودش، نه از جانب پدرش، نه از جانب هم وطنانش، نه از جانب اجدادش هیچ کدام از اینها نبوده، و کسی هم او را مأمور نکرده حالا این چه رسالتی است؟ این چه مأموریتی است که خداوند به این داده. البته قرآن جواب های زیادی می دهد:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

این مأموریت، این رسالت پیغمبر برای رحمت است آن هم نه رحمت به قوم عرب یا به ملت مسلمان یا شیعه، رحمتی است برای تمام مردم جهان:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»<sup>۲</sup>

ما تو را نفرستادیم مگر اینکه برای همه ی مردم بشارت دهنده و بیم دهنده باشی:

«وَأَرْسَلْنَاكَ لِّلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»<sup>۳</sup>

تو را برای مردم رسول فرستادیم. برای هر یک از پیغمبران گذشته وقتی در خود قرآن نگاه می کنیم در سوره هود(۱۱)، سوره اعراف(۷)، سوره مؤمنون(۲۳) که به طور ردیف ذکر پیغمبران می شود، می بینیم یک ترجیع بندی هست که درباره ی همه شان تکرار می شود که به قومشان می گویند:

«اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»<sup>۴</sup>

غیر از خدا کسی را بندگی نکنید یعنی رسالت مشترک و مأموریت همه دعوت به توحید و خداپرستی بوده اما در کنار آن هر کدام یک مأموریت خاص، مأموریت قومی و محلی داشتند که آن را باید انجام بدهند مثلاً یکی می آمده و می گفته کم فروشی نکنید:

۱. انبیاء(۲۱) / ۱۰۷: و تو را تنها به منظور رحمت به جهانیان فرستادیم.

۲. سبأ(۳۴) / ۲۸: تو را فقط به عنوان بشارت دهنده و هشدار دهنده برای تمامی مردم فرستادیم...

۳. نساء(۴) / ۷۹: ... و تو را به عنوان رسول برای مردم فرستادیم، و خدا کافی است که گواه باشد.

(به نقل از م.آ. (۱۹)، بازگشت به قرآن(۲)، ص ۵۳۶)

۴. اعراف(۷) / ۵۹ یا ۶۵ یا ۷۳ یا ۸۵، هود(۱۱) / ۵۰ یا ۶۱ یا ۸۴، مؤمنون(۲۳) / ۲۳ یا ۳۲: ... خدا را بندگی

کنید که غیر او هیچ معبودی نیست... (به نقل از م.آ. (۱)، مباحث بنیادین، ص ۵۲)

«وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»<sup>۱</sup>

یک پیغمبر دیگر علیه عادتِ سوءِ لواط که مثلاً در آن قوم یا در آن زمان رایج بوده روی او خیلی صحبت می کند، یک پیغمبر دیگر روی این بنیاد مسکن درست کردن و خانه های آرشیتکترال مستحکم خیلی عالی، و علیه آن قیام و صحبت می کند:

«وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ»<sup>۲</sup>

موسی (ع) اصلاً مأمور شده است از طرف خدا برای اینکه قوم بنی اسرائیل را نجات بدهد وقتی که پیش فرعون می رسد، یعنی خدا می گوید برو پیش فرعون، به هیچ وجه نه خدا به او می گوید نه او به فرعون، نمی گوید ای مستکبرِ فلان فلان شده ای پدر سوخته، از این تخت من تو را به زیر خواهم آورد پدرت را درمی آورم، نه هیچ این صحبت ها نیست اصلاً و ابداً، فقط خداوند می گوید برو بگو که دست از سر این قوم بنی اسرائیل بردار، بگذار من این ها را ببرمشان، هیچ کاری دیگر با شما ندارم و بعد هم اینها را هدایت می کند تا به ارض موعود برسند ولی خودش که نمی رسد ولی آنها را به ارض موعود برساند. این یک برنامه قومی است، برنامه تقویت یک ملتِ موحد که در این دنیا نقشی داشته باشد.

حضرت عیسی (ع) خودش می گوید که من نیامده ام یک کلمه بر تورات اضافه کنم یا از آن بردارم، اصلاً هیچ شریعت ندارد، هیچ دستور جدیدی که مثلاً چگونه قربانی بکنید، چگونه دعا بکنید نه. یک تکبر، یک وسواس، یک خودخواهی و خودستایی در قوم بنی اسرائیل و در مردم پیدا شده بود، و خشونت و غرور و دشمنی که بوده. این پیغمبر می خواهد خودخواهی و تکبر و غرور بنی اسرائیل و ستمگری و ظلم و جوری که در رومیان آن زمان بوده را بگیرد، او می خواهد جای آن عاطفه، رحمت و محبت و انسانیت بیاورد که قرآن هم از این کار تجلیل و تأیید می کند:

«وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا»<sup>۳</sup>

۱. اعراف (۷) / ۸۵ یا هود (۱۱) / ۸۵ یا شعراء (۲۶) / ۱۸۳ : ... از اموال و اشیاء مردم نکاهید... (به نقل از م. آ. ۱)، مباحث بنیادین، ص ۵۲

۲. شعراء (۲۶) / ۱۴۹ : و هنرمندان از کوه ها خانه هایی می تراشید.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۳. حدید (۵۷) / ۲۷ : و در دل پیروانش رأفت و رحمت نهادیم؛ و ترک دنیا را که بدعت نهادند... (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)



و می گوید «رَأْفَةً وَرَحْمَةً» خوب است، امضاء می کند ولی «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا» رهبانیتی است که خود مسیحی ها اضافه کرده اند.

البته در میان پیغمبرها آن که رسالتش خیلی وسیع تر بوده ابراهیم است که ابراهیم مؤسس و بنیان گذار این ادیان توحیدی می شود حتی در مورد زرتشت که اسمش در قرآن نیست و او هم به احتمال بسیار قوی از پیغمبران اوللعزم و مسلماً مُبَلَّغ توحید و یگانه پرستی بوده به طوری که روزه گارودی در یک کتابی می نویسد: رسالت عمده و مأموریت زرتشت، بنیان گذاری تمدنی بوده که در ایران باید پیدا بشود. توجه به وحشی هائی که از دشت گبی و سبیری آمده بودند و یک عده شان به طرف هندوستان و یک عده هم به طرف ایران که در اینجا باید زراعت و آبادی را، انسانیت را، تمام صفاتی که لازمه ی شهرنشینی و انسان سازی باشد، یا به قول او برای اینکه طبیعت را برای پذیرش انسان و انسانیت مهیا بکند.

در دستوراتش می بینیم که می گوید اگر کسی یک دانه بکارد مثل این است که خیر را در دنیا توسعه داده و با شر درافتاده و این همه سفارش به درستی و پاکی، به خوش رفتاری و مخصوصاً آبادی و آبادانی شده است. و آن وقت اهریمن و دیو هم در برابر آنها مصداق خارجی اش همین اقوام وحشی بوده اند که از طرف شمال و شرق می آمدند که آنها همیشه در تاریخ ما بوده اند و حالا هم هستند و تسلط فوق العاده ای روی انقلاب اسلامی ما دارند و برنامه ای برای ما دارند که اجرای همان برنامه است، گو اینکه از غرب است ولی از طرف شرق آمده و ایجاد شده، بیشتر مبارزه با آنها بوده و تعلیمات زرتشت بیشتر در این جهت است.

کتاب زرتشت میهن دوستی را پایه گذاشت. در عین قبول داشتن پیغمبری، بنیان گذار عملیاتی وزارت است، وزارت کشاورزان، او پایه گذار تمدن شد، یعنی رسالتش اینست. به عقیده بنده، رسالت پیغمبر ما هم ضمن اینکه توجه به اعراب و مردم خود داشت، بیشتر توجه به آینده داشت، یعنی به بشریت. همان طور که پیغمبری از بطن آمنه بنت وهب به دنیا آمد، دنیا هم، بشریت هم، از یک دوران دیگری وارد دنیای جدیدی می شد و دوران به اصطلاح قبل از بلوغ را پشت سر می گذاشت و حالا وارد مراحل بلوغ می شد و وظائف و ترقی و تکامل بعد از بلوغ منتظر او هست که باید انجام بشود. در آن زمان شاید اگر کسی بود پیش بینی برایش مشکل بود ولی حالا ما که هزار و چهارصدسال گذشته و خودمان شاهد پیش آمدها بوده ایم و حالا هم هستیم،

می توانیم بگوئیم که چگونه این آینده دنیا چه مصائب و چه مشکلات و چه احتیاجات و نیازها داشته و مولود امروز چگونه این ارمغان را برای نسل های آینده آورده و این رسالت «مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> و «كَافَّةً لِّلنَّاسِ»<sup>۲</sup> چگونه بوده است؟

یکم - ببینید بشر باید از دوران کودکی و قبل از بلوغ، بالغ بشود، دوران عقل را به پیماید. همیشه قبل از بلوغ، از کودکی باید شیر مادر به او داده شود، غذا توی دهانش بگذارند، بعد دستش را بگیرند زیر سرپرستی پدر و مادر و دیگران تا بزرگ شود اما به سن رسیدگی و باروری که منتهی شد، دیگر باید روی پای خودش بایستد، باید خودش تلاش بکند و درآمد بیاورد:

«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا  
اَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اَكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ  
كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.»<sup>۳</sup>

فرزند مکتسبات خودش بشود. بشر وارد این مرحله شده پیغمبر هم باید پیغمبری باشد که پشت سرش پیغمبر دیگری نیاید، آخرالزمان بودن و خاتم النبیین بودن پیغمبر. این یعنی انسانیت و بشر به مرحله ی بلوغ رسیده یعنی بلوغ را پشت سر گذاشته و خودش باید خودش را اداره بکند، خودش باید مدرسه اش را برود، خودش باید کارهایش را انجام دهد و تلاش بکند، خودش باید کسب و زندگی و راه و چاه را یاد بگیرد. می بینیم این پیغمبر این اختلاف را با پیغمبران گذشته دارد که آخری است و اعلام می کند که پشت سر من کسی نیست. این اتمام حجت شد، راه صحیح این است و راه غلط آن؛ خودتان می دانید، یعنی آن آزادی که خداوند برای بشریت خواسته است برخلاف حیوانات.

غریزه ای هم که در حیوان هست، هم می شود گفت رحمت الهی است، رحمت طبیعت است، و هم می شود گفت اسارت طبیعت است، بیچارگی اینهاست. آن که

۱. انبیاء (۲۱) / ۱۰۷: تو را تنها و به منظور رحمت به جهانیان فرستادیم.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۲. سباء (۳۴) / ۲۸: ... برای تمامی مردم... (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۳. نساء (۴) / ۳۲: و هرگز تمنا و آرزوی آنچه را که خدا بعضی از شما را نسبت به بعضی دیگر برتری داده است ننمایید، نصیب مردان چیزی است که خود به دست آورده و کسب کرده اند و برای زنان نیز بهره مندی از مکتسباتشان است و از خدا درخواست فضلش را بنمایید و بدانید که خداوند به هر چیزی بسیار دانا است. (به نقل از م.آ. ۱۹)، بازگشت به قرآن (۲)، ص ۵۳۶

مانع شده که اسب از حدود همین چارپای بودن و اسب بودن تجاوز کند و آن طرف تر برود و آنکه مانع شده که کبوتر از حالت کبوتری یک قدم جلوتر بگذارد همین غریزه است، همین حمایت و سرپرستی طبیعت است که احتیاجات او را فراهم کرده و مانع و رادعی در پیش او نیست بنابر این نمی تواند تکامل داشته باشد. شرط تکامل، دادن آزادی است، رهائی است، رها بکنند به حال خودش که هر غلطی دلش می خواهد بکند و با غلط کردن بفهمد نتیجه‌ی اعمالش چیست و نتایج دیگر.

دوم- بشر از دوران جاهلیت، از بی علمی و بی سواد می شود، بعد از این محتاج به علم و عقل و کسی است. این پیغمبر و کتابش بایستی خوراک دوران بعد از جاهلیت باشد و دستورالعمل آن را بدهد.

سوم- در گذشته، حاکمیت مجاز و معهود، با زور بوده یا با علم؟ دارند زور می زنند، جلسه هم می کنند و می گویند صدایتان هم نباید در بیاید و این به نظرمان تعجب انگیز می آید ولی سابق، این سابقی که می گوئیم نه اینکه هزار و چهارصد سال قبل، حتی امروز هم در بعضی نقاط دنیا و یا در مملکت خود ما بعضی افکار، هنوز افکار ما قبل بلوغ است. افکار، افکار جاهلیت است.

در انقلاب دوم مشروطیت که انقلاب برپا شد، محمدعلی شاه گفته بود که این حرف ها چی؟ مشروطه چی؟ انتخابات مجلس چی؟ وکیل چی؟ اجداد من به زور بازو این مملکت را گرفته اند مملکت مال من است و مردم حق فضولی هم ندارند. یا حرفی که یک وقتی آن بنا به ناصرالدین شاه می گوید، ناصرالدین شاه می پرسد چرا دیوار را این طوری می چینی؟ می گوید قربان قانونش اینست ناصرالدین شاه فوراً میرغضب را صدا می زند و می گوید این را طناب بیندازید، برای اینکه پیش من اسم قانون را برده، قانون چی؟ ببینید هنوز هم این خصلت در بشر هست و سابقاً خیلی بیشتر که خودشان را مختار مطلق و عامل مطلق می دانستند نه مردم را. یعنی نه مردم حق حرف زدن داشتند و نه قانون ملاک کارها بود.

پیدایش و ولادت این پیغمبر و ظهور اسلام مصادف و مقارن است با طلوع یک پدیده‌ی اجتماعی و انسانی و سیاسی جدید در دنیا که آن می شود حکومت مردم در سایه قانون. قبل از آن به این ترتیب نبوده، اگر هم در بعضی ملت های پیشرفته بوده تأثیری در این بیان ندارد آن وقت آنهایی که سابقاً به زیر سایه زور و شمشیر و گرز،

و یا به اعتبار اینکه پسر پادشاه یا فرزند فلان هستند، همه جور زور می‌گفتند و سوء استفاده می‌کردند حالا بعد از این چون می‌دانند که مردم باید آنها را قبول داشته باشند و قانون باید به اعمالشان صحه بگذارد در اینجا یک پدیده تازه‌ای که نفاق است و منافق پیش می‌آید. حالا این کتاب باید برای این پیش‌آمد و آینده جواب‌گو باشد.

پیشرفت‌های تمدن که تا آن موقع جلو آمده بود، و تسلط و تفوقی که بشر بر عوامل طبیعت پیدا کرده، بر موجودات وحشی، سرما و گرما و قحطی و کمبود، رفته‌رفته مسلط و موفق می‌شود این‌ها را دفع بکند و می‌تواند تمتعی از دنیا ببرد. در خانه راحت باشد، خانه‌ی گرم و نرم، همه‌جور غذا برایش فراهم و وسایل زندگی مهیا، مسافرتش با طیاره و چیزهای دیگر برقرار گردد. بشری که این طور می‌تواند به راحتی متمتع از مواهب الهی و طبیعی بشود، گرایش و میل پیدا می‌کند به لذت بیشتر بردن و طغیان و سرکشی، یعنی دنیاپرستی هدف اصلی و معیار زندگی می‌شود.

در زمان خود پیغمبر و قبل از آن، کسی نمی‌توانسته آن اندازه یکسره در خوشی و تنعم و راحتی حلول بکند و محاط بشود. هزاران مشکل برایش بوده، پلنگ حمله می‌کرده، گرگ حمله می‌کرده، سرما بوده، دیگران می‌آمدند، غذا نمی‌رسیده، قحطی بوده، بشر اشتغالات و گرفتاری‌هایی داشته اما رفته‌رفته تمدن و پیشرفت علم و فن اجازه می‌دهد که بشر محفوظ و مصون و مسلط بر این عوامل بشود. نتیجه‌ی این چه می‌شود؟ امکان تمتع از زندگی دنیا، یعنی لذت بردن و به دنیا پرداختن. این دین برخلاف دین مسیح و دین موسی و دین ابراهیم و غیره باید چاره‌ی این بلائی باشد که منشاء فساد و منشاء خون‌ریزی و منشاء هزاران انحطاط است، باید فکرش را بکنیم.

همان‌طور که شنیده‌اید، از قول پیغمبر می‌گویند: موسی یک چشم داشت چشم دنیا، عیسی یک چشم داشت چشم آخرت و معنویت، ولی دنیا با این دوتا، یعنی با اخلاق و عاطفه یا آن تقویت‌های زندگی قومی نمی‌تواند، احتیاج به چیزی دارد که همه‌ی جهات را در بر داشته باشد. زندگی تا قبل از پیغمبر و همچنین حالا در جاهای عقب‌افتاده، صورت منفرد و متفرع را دارد. اگر افراد میل به انفرادیت (Individualiste) دارند، ملت‌ها و اقوام هم به صورت متفرق باید زندگی کنند ولی تمدن و بشریت در جهتی دیگر می‌رود. همان‌طور که می‌بینیم دیگر زندگی انفرادی

و (Individualism) مورد قبول نیست و امت‌ها و ملت‌ها هم نمی‌توانند مجزا باشند و نمی‌توانند مخالف هم باشند.

حالا برای اینکه بشر بتواند در واحدهای کوچک مجتمع بشود و مابین ملل و مابین این واحدهای بزرگ هم اتحاد و اتفاق باشد و بتواند آن حکومت جهانی واحد را تشکیل بدهند، یک تعلیمات و احتیاجات جدید لازم دارد. این پیغمبر باید از این بابت هم ارمغانی آورده باشد که داروی این درد باشد. قبلاً مال و ثروت یا شخصیتی نداشته، یا از جامعه‌های روستائی و عقب‌افتاده بوده. به این عنوان که یک کسی میلیارد باشد نبوده، فرض کنید یک کسی اولاد بیشتر یا دو تا شتر بیشتر یا مزرعه‌ای داشته، ولی مال به صورت یک چیز مشخص و ثروت به عنوان یک عامل تعیین کننده نبوده، اقتصاد بعد از آن زمان نقش خاصی پیدا کرد و بعد هم پیدا می‌کند. باید تکلیف مردم و تکلیف بشر نسبت به مال و ثروت و اقتصاد معین بشود که چه معامله‌ای کنند. آیا بکلی این را مردود و محکوم بکنند و دور بریزند و بگویند اصلاً مالکیت نه، یا اینکه مالکیت در چه جهتی باید باشد. آدم کشی و جنگ و قیام‌هایی که بعد از این رخ خواهد داد، همین‌ها را من برمی‌گردم، و دانه دانه‌ی جواب‌هایی که مولود خجسته امروز در کتابش به بشریت داده و پیشاپیش به ارمغان آورده، عرض می‌کنم. فرق مصححین و فلاسفه و دانشمندان و بزرگان بشری از یک طرف با انبیاء که از طرف خدا آمده‌اند در اینست که آنها بعد از آنکه داخل مسائل و مشکلات و مصائبی می‌شوند چاره می‌اندیشند.

معروف است - شاید هم در کتاب‌های دیگر خوانده باشید - که گاندی جوانی بود درس خوانده، در انگلستان حقوق خوانده بود، وکیل عدلیه‌ای بود که می‌توانست زندگی خیلی راحتی داشته باشد. شخص محترمی بود برای دعاوی و کالتیش به آفریقای شرقی آن قسمت‌هایی که تحت استعمار انگلستان بود می‌رود آنجا مواجه می‌شود با همشهری‌هایش، با هندی‌هایی که مهاجرت کرده‌اند و با وضع بسیار نکبت‌بار و وحشتناکی که از حیوانات هم پائین تر است مواجه می‌شود. این وضعیت او را تکان می‌دهد، مواجه می‌شود با یک همچون بیچارگی و بدبختی، یک گاندی تازه‌ای می‌شود، یک مصلح. حالا به حق یا به ناحق بودنش کار نداریم، مارکس هم همین جور بوده، لنین هم همین طور بوده، پطر کبیر هم همین جور بوده، سقراط هم همین جور بوده، کلیه بزرگان و مصلحین بشری اینها مواجه بودند با یک سختی‌ها و

مشکلات مردم مملکتشان که مثلاً زیر سلطه‌ی یک دولت خارجی قرار می‌گرفتند، برای نجات خودشان و آنها قیامی می‌کردند. اما پیغمبران فرقتان با آنها در این است همان‌طور که طبیعت در قانون تکامل یک عضوی که بعد از سه نسل یا سه پشت موتاسیون مثلاً یک نقشی خواهد داشت و مفید خواهد بود برای آن نوع یا آن چیز می‌بینید قبلاً مقدماتش فراهم می‌شود. مثالی هم که بنده چند جا زدم و این مثال را خودم از کتاب «سرنوشت بشر» دبیر لوکو خوانده‌ام. لوکو مثال قشنگی می‌زند می‌گوید: پیش از آنکه نوزاد به دنیا بیاید غدد ترشح‌کننده‌ی شیر در پستان مادر در حیوانات پستان‌دار و در انسان شروع به فعالیت می‌کنند. یعنی طبیعت این است هنوز این بچه به دنیا نیامده غذایش فراهم می‌شود و خیلی چیزهای دیگر.

یک روز با بچه‌های دانشکده فنی - عذر می‌خواهم که به آقایان مهندسین بچه می‌گویم - به حصارک رفته بودیم لابراتوارهای سرم‌سازی آنها خیلی به خرگوش احتیاج دارند، روی خرگوش کار می‌کنند. در آن قسمت‌هایی که خرگوش‌ها را بزرگ می‌کنند چیز تازه‌ای نبود ولی گاهی وقت‌ها آدم یک چیزی را می‌بیند، آن وقت بیشتر توجه می‌کند. یک خرگوش ماده‌ای که می‌گفتند یک هفته دیگر می‌زاید دیدیم آمده با دندان‌ش پشم‌ها و کرک پشت و دمش را می‌کند و در آن طاقچه‌ای که برایش درست کرده بودند این‌ها را آنجا می‌چیند، یعنی دارد برای بچه‌اش که یک هفته دیگر به دنیا خواهد آمد لانه می‌سازد. کار انبیا هم همین است پیشاپیش آن خوراک مورد احتیاج را می‌آورند و عرضه می‌کنند.

حکومت مردمی فرضاً در یونان بوده، آنهم البته مردمی نبوده، برای اشراف بوده، هنوز در دنیا به وجود نیامده بوده و حاکمیت قانون مطرح نبوده، می‌بینید در دنیا، در تورات و انجیل و اوستا، هیچ حرفی از منافق نیست، اما این در قرآن هست و کی این صحبت در مکه شروع می‌شود؟ آن موقعی که هیچ کس حدس نمی‌زد که این مکتب پیروز خواهد شد و یک عده‌ای - این دغل دوستان که می‌بینی / مگس‌اند گرد شیرینی - پیدا بشوند و با این حقه‌بازی‌ها و تزویرها، خود را به لباس قانون در آورند و خود را پیش مردم محبوب کنند. پیش مردم زمینه‌سازی کردن اصلاً وجود نداشته ولی می‌بینیم که قرآن یک فتح بابی به این پدیده‌ی نفاق و منافقین که این‌ها کی‌ها هستند؟ چه جورند؟ چه گونه پیدا می‌شوند؟ و با اینها چه معامله‌ای باید کرد؟ نشان می‌دهد.

اگر خانم‌ها و آقایان روزنامه میزان مخصوص روز عاشورا را که بنده راجع به تأسیس نهضت آزادی سخنرانی کرده و مسئله نفاق و منافق را شرح داده بودم، خوانده باشند آنجا توضیحات کافی را دیده‌اند که این پدیده چیست و چه گونه پیدا شده و آن موقع کسی از آن حرف نمی‌زد و جهان انسانیت قبل از آن، جاهلیت بود. همین‌طور که می‌بینید پیغمبر و قرآن هم دوره‌ی گذشته را به صفت جاهلیت معرفی می‌کنند. اما در این دوره پیغمبر می‌فرماید:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَىٰ بَابِهَا»

(من شهر علم هستم و علی هم درب این شهر است)

آن وقت مطلبی می‌گویند که از خلقت آدم گرفته به بعد، نه در تورات هست، نه در گات‌ها هست و نه در انجیل است، هیچ جا نیست. این مسئله‌ای که امتیاز آدم بر عالم، از جمله بر فرشتگان، بر سر علم است. یعنی دیگر مقامی بالاتر از این برای انسان و برای علم نمی‌شود قائل شد، آن هم چه کسی این مقام را قائل می‌شود؟ و در چه محیطی برای علم مقام قائل می‌شوند؟ در محیطی که اصلاً در آن بوی علم نمی‌آید و کتاب را چه کسی می‌آورد؟ آن کسی که خودش سواد ندارد. آن وقت مقام آدم و انسان به آنجا می‌رسد که فرشته‌ها باید به او سجده کنند و خودشان را در اختیار و در اطاعت و در استخدام این انسان بگذارند، در اثر چی؟ در اثر داشتن دانش. حالا آیات:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

خداوند به آن‌ها که ایمان دارند، علم دارند، درجات داده. قرآنی که تساوی را برقرار کرده، معمولاً به درجات قائل نیست ولی برای علم درجه قائل است. یا فرمایش حضرت رسول (ص) که می‌فرمایند:

«اطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى الْلَهْدِ»<sup>۲</sup>

و یا

«اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ»<sup>۳</sup>

۱. زمر (۳۹) / ۹: ... آیا آن‌ها که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند برابرند؟ ...

(به نقل از م.آ.۱۸، بازگشت به قرآن (۱)، ص ۱۴۲)

۲. حدیث نبوی: دانش بجوئید از کودکی تا مرگ.

۳. حدیث نبوی: بجوئید علم را اگرچه در چین باشد.

دیگر بیش از این هیچ کتابی و هیچ مصلحتی در دنیا توصیه و تأکید روی علم و تحصیل نکرده، معلوم می‌شود این ارمغان برای دنیائی است که باید از جهالت بیرون بیاید و از تاریکی درآید و برود به روشنائی. این پیشاپیش دستورش و تأکیداتش، سفارشاتش و اهمیتی را که این دارد می‌دهد. اما این مسئله که پیشرفت‌های تمدن بعد از این دین خواهد آمد، زمان پیغمبر نیامده بود. زمان پیغمبر خصوصاً در محیط عربستان و حتی در یونان و ایران که متمدن بودند، رفاه و آسایش و بی‌نیازی در زندگی به هیچ‌وجه فراهم نشده بود و واقعاً بشر بر طبیعت و بر وحوش و بر قحطی و بر امثال اینها تسلط پیدا نکرده بود.

الآن که ما و شما می‌بینیم همین‌طور در عربستان سعودی، در ریاض هتل‌هایی که ساخته‌اند یا هتلی که در جزیره کیش زمان شاه ساخته بودند دیگر از شیر مرغ و جان آدم همه چیز فراهم است. برای تکنولوژی و برای علم امروز اصلاً مسئله‌ای مخفی نمانده. مصونیت، حفاظت، مراقبت، جز مسئله مرگ و موت که علم نتوانسته و نخواهد توانست هیچ‌وقت جلویش را بگیرد، ممکن است پنج سال شش سال عقب بیندازد یا به‌طور موقت جلوگیری کند ولی بالاخره چیزی است که بشر نمی‌تواند از آن بگریزد.

ولی غیر از آن، تا مادامی که بشر زنده است همه جور وسایل تمتع خوب وجود دارد. طبیعتاً وقتی انسان غذای خوب داشت، آب خوب داشت، جای خوب داشت، همسر خوب داشت، امکانات همه جور فراهم بود، به این طرف میل می‌کند، دیگر بهتر از قبل زندگی می‌کند، چه باید کرد؟ چه کار باید کرد که بشر آن طرف نرود دنیا برایش هدف نباشد؟ «ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» نهایت آرزو و به اصطلاح بهشتش نباشد تصور نکند هر چه هست و نیست توی این است، آب و گل و ریاحین و ساز و آواز و مطرب، نه. قرآن خیلی خیلی بیشتر از اوستا و تورات و زبور داوود، کلمات سلیمان و انجیل‌های حضرت عیسی در این باره حرف زده است، اول شروع قرآن اینست.

این قدر روی قیامت و آخرت و بهشت و جهنم تکیه می‌کند برای اینکه به این بشری که دارد به معبودش و مطلوبش که خوشی و راحتی و تمتع از زندگی می‌رسد بگوید نه بابا این نیست:



«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup>

این باغ چیست؟ یک هکتار دو هکتار، تو باغی خواهی داشت و به جایی خواهی رسید که پهنایش به اندازه پهنای آسمان‌هاست «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ». این از جهت تحریک و به اصطلاح تشویق، از آن طرف هم همین‌طور. قیامت، آخرت و از بین رفتن، همه‌ی اینها و مرگ اینها را هی به رُخس می‌کشد که اگر تو خدا را فراموش بکنی و دنیاپرستی باشد چه عذاب‌ها چه مشکلات در پیش داری. این که در قرآن در اسلام این اندازه، روی مسئله بهشت و جهنم و قیامت و آخرت، تکیه شده و تکرار شده، یک ثلث قرآن راجع به آخرت است و الاً این موضوع سر جاییش هست:

«مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ»<sup>۲</sup>

این کلام خود خداست به تو هیچ چیزی گفته نشده مگر به پیغمبران قبل هم گفته شده آنها می‌دانند. اما چرا روی مسئله تکیه کرده و تأکید و تصریح و تفصیل داده است، برای اینکه آن اندازه احتیاج است که حالا ما باید عاشق بهشت بشویم و از جهنم خوف داشته باشیم. یعنی بشر متمدن باید از قیامت و آخرت بترسد. معاصرین موسی و ملع فرعون و رومیان این قدر احتیاج نداشتند. مسئله اینکه:

«كُلَّمَا أَوْفَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ»<sup>۳</sup>

تمدن و این ارتباطات به بشر آینده اجازه خواهد داد که جنگ بکند و جنگ‌های آینده مثل جنگ‌های گذشته نیست که یک رستمی می‌آمد وسط میدان آن طرفش افراسیاب بود با هم درمی‌افتادند گریزی و تیری و کمانی و فرض کنید سربازانشان بیست یا سی تا، چند تا هم از این طرف و آن طرف کشته می‌شدند. حمله هم که می‌کردند یک شهری و یک عده‌ای را به نام غلام و اسیر می‌گرفتند ولی جنگ‌های بعد از این، یعنی جنگ‌های بشر متمدن اولاً عریض‌تر و طولیل‌تر خواهد بود، هر روز و هر شب

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۳۳: پیش دستی بگیری در جهت آموزش پروردگارتان برای رسیدن به بهشتی که عرض آن مطابق آسمان‌ها و زمین می‌باشد و برای پرهیزکاران آماده شده است.

(به نقل از م.آ.آ. (۱)، مباحث بنیادین، ص ۳۹۴)

۲. فصلت (۴۱) / ۴۳: به تو گفته نمی‌شود مگر آنچه به فرستادگان پیش از تو گفته شد...

(به نقل از م.آ.آ. (۱)، مباحث بنیادین، ص ۸۱)

۳. مائده (۵) / ۶۴: هر زمان که آتشی برای جنگ می‌افروزند، خدا آن را خاموش می‌سازد...

(به نقل از م.آ.آ. (۲۸)، گمراهان، ص ۳۰)

خواهد بود، و وحشتش و تلفاتش و خساراتش فوق العاده است. باید چاره‌ای کرد و جلو این جنگ را گرفت.

در انجیل، حتی در تورات که تشویق به جنگ هم هست، صریحاً دستور داده بروید آن شهر را بگیرید. آن زمان در آن شرایط، حمله کردن اسرائیلی‌ها و تصرف یک قلعه و یا یک شهر که بعد هم آنها در جواب می‌گویند:

«فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»<sup>۱</sup>

به موسی می‌گویند که مردم این شهر پهلوانند و زورمند دارند و ما اهل جنگ نیستیم تو و خدا بروید شهر را فتح کنید بعد ما وارد می‌شویم.

آن زمان دستور بوده و حتماً می‌بایستی آن محل از آنها گرفته بشود اما می‌بینید پیغمبر و قرآن سَدِ سَدید و محکم جلوی جنگ را می‌گیرد و می‌گوید جنگ بکنید ولی «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، با کی جنگ بکنید با آنهایی که با شما جنگ می‌کنند. ولی برعکس، اگر کسی حمله علیه شما نکرده، کاری به کار شما ندارد ولو مشرک باشد، دشمن خونی خدا و پیغمبر (ص) و حضرت عباس (س) و امام جعفر صادق (ع) باشد، مادامی که او با شما قصد جنگ ندارد، قصد حمله ندارد و جنگ نمی‌کند، شما نباید به او حمله کنید. سوره ممتحنه (۶۰) را بخوانید:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۲</sup>

حتی با آنهایی که شما را از خانه و زندگی تان بیرون نکرده‌اند و با شما سر جنگ ندارند دوستی کنید، با قسط و عدل رفتار کنید، چون جنگ از این به بعد حکایت دو نفر که دو تا مشت به هم بزنند نیست، بین المللی می‌شود. عواقب دارد، باید جلوی این را گرفت، باید محدودش کرد. هی تکرار می‌شود: «وَلَا تَعْتَدُوا» تعدی نکنید، تجاوز نکنید.

۱. مائده (۵) / ۲۴: ... پس تو و پروردگارت بروید نبرد کنید، ما همین جا نشسته‌ایم!

(به نقل از م.آ. ۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی، ص ۲۸۹

۲. ممتحنه (۶۰) / ۸: خداوند شما را منع از نیکی کردن و رفتار به قسط و عدالت با آن عده (از مشرکین) نمی‌نماید که با شما جنگ دینی نداشتند و از خانه و وطن بیرونتان نکردند.

(به نقل از م.آ. ۱۹)، بازگشت به قرآن (۲)، ص ۲۷۱

تقوا در قرآن، در مقاله «چهره اسلام» یا «سیمای اسلام»<sup>۱</sup> در روزنامه میزان چاپ شده است که تدوین یک سخنرانی بود که در ماه رمضان کرده بودم. در آنجا شرح داده شده که به اصطلاح معنی اش گلی بوده. در قرآن همه جا تقوا ذکر می شود قسمت اعظم در مورد جنگ و در مورد دشمنان است. تقوا یعنی عدم تعدی، عدم تجاوز، همین که او گفت من صلح، فوری صلح کنید و لو اینکه بخواهد شما را گول بزند، و اگر فرار کرد او را تعقیب نکنید، دنبالش نکنید و تا آنجائی جنگ بکنید که اگر فتنه ای به وجود آورده آن فتنه از بین برود. دیگر نگوئید تو همان پدر سوخته ای هستی که پارسال فلان کار را می خواستی بکنی حالا من خودت و زنت و بچه ات و دامادت، عمویت و پسر عمویت، و عروست را، همه را از بین می برم که مبادا دیگر در این قبیله یا در این ملت فکر فتنه و فتنه انگیزی داشته باشی. نه، «حَتَّى لَا يَكُونَ فِتْنَةً»؛ همین که فتنه از بین رفت دیگر ولش کنید. قرآن تا آن اندازه اسرار بر احتراز از جنگ و خاموش کردن جنگ دارد. این برای دنیای آینده است، برای دنیائی است که محل بروز و ظهور جنگ است، جنگ های بین الملل، جنگ با بُمب اتم و این را خدا خاموش می کند:

«كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» (مائده (۵) / ۶۴)

هر زمان که آتشی برای جنگ می افروزند، خدا آن را خاموش می سازد. مسلمانان باید آتش جنگ را خاموش بکنند و تا آنجا پیش می رود که می گوید:

«وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى

كَثِيرًا وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِن عَزْمِ الْأُمُورِ»<sup>۲</sup>

فحش هم به شما دادند چیزی نگوئید:

«وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»<sup>۳</sup>

۱. «سیمای اسلام» عنوان سخنرانی عمومی در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۹ است که به صورت مقاله در روزنامه «میزان» مورخ ۱۳۵۹/۹/۱۹ چاپ و منتشر شده و سپس در جلد اول کتاب «بازیابی ارزش ها» در مهرماه ۱۳۶۰ تجدید چاپ گردیده است و اکنون از آثار مندرج در جلد بیست و پنجم مجموعه ی آثار است که با نام «بازیابی ارزش ها ۱» تدوین و آماده ی انتشار شده است (ب.ف.ب).

۲. آل عمران (۳) / ۱۸۶: ... و از [جانب] کسانی که قبل از شما اهل کتاب بودند و شرک و رزان [سخنان] آزار [دهنده] فراوان خواهید شنید و اگر شکبیا و با پروا باشید، این نشان قدرت اراده [شما] است.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۳. رعد (۱۳) / ۲۲: ... و بدی را با نیکی دفع می کنند...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

در برابر بدی باید شما خوبی جواب دهید. البته عیسی (ع) این را گفته ولی قرآن خیلی توضیح و تفسیر بیشتر روی این موضوع می‌دهد. این یکی از مسائل آینده و دنیای آینده بوده است که برای آن روز، هزار و چهارصد سال پیش، و برای آینده‌ی ما، از پیش گفته است. آن وقت بشر چه باید بکند؟ در برابر این بیچارگی‌ها، در برابر جنگ، در برابر اختلافات، در برابر این‌ها چه باید کرد؟ در سوره حجرات (۴۹)، این همه غیبت، بد گوئی و تهمت منع شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»<sup>۱</sup>

بعضی از گمان‌ها گناه است به دل‌مان هم نباید بدگمانی راه دهیم این‌ها تمام وسایل و قلعه‌هائی است برای جلوگیری از دشمنی و اختلاف و جنگ:

«لَّا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»<sup>۲</sup>

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»<sup>۳</sup>

برای چی به مردم خروج بکنید؟ امر به معروف کنید، آن‌چه خوب است، آنچه مطبوع است آنچه ممدوح است خوش روئی است، خوش‌زبانی، خوش‌رفتاری، اینها را باید در دنیا اشاعه بدهید. «وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»، و نهی از منکر چیزهائی که طبع انسان از آن‌ها بدش می‌آید و از آن مُشَمَّر می‌شود، اینها را از بین ببرید، نهی از منکر کنید.

بعضی‌ها امر به معروف و نهی از منکر را چنین تعبیر می‌کنند که یعنی بروید جنگ بکنید، بروید سرشان را ببرید، برای اینکه آنجا، در فلان خانه زنا کرده. این کار درستی نیست، منظور این نیست. در عوض باید تدارکات دیده بشود، پیش‌بینی

۱. حجرات (۴۹) / ۱۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری بدگمانی‌ها دوری کنید، بدانید که بعضی از سوءظن‌ها گناه است ...

۲. نساء (۴) / ۱۱۴: در بسیاری از نجوای آنان [هیچ نظر] خیری نیست، مگر [در گفتار] کسی که توصیه به انفاق و شایستگی و اصلاح میان مردم کند...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

۳. آل‌عمران (۳) / ۱۱۰: شما نیکوترین مردمی هستید که به جهان عرضه شدید، [زیرا یکدیگر را] به رفتار شایسته فرا می‌خوانید و از ناپسند باز می‌دارید...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

بشود، لا اقل راهنمایی بشود که چگونه در دنیا با هم وحدت داشته باشیم. وحدت اول از افراد شروع می شود بعد از مجمع افراد که امت هاست. آنجا که قرآن می فرماید:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»<sup>۱</sup>

«وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا»<sup>۲</sup>

شما چه کار کردید؟ شما برای امت واحد تشکیل دادن ساخته و خلق شده اید اختلافات از کجاست؟ آنوقت امت هائی که باید یکسان باشند به آنها می گویند اختلافاتتان را با هم در میان نگذارید، با هم دعوا نکنید، بگذارید خدا حل کند، اصرار نداشته باشید که او عقیده من را داشته باشد من هم عقیده او را، نه خدا اگر می خواست همه را یک امت می ساخت:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»<sup>۳</sup>

اگر راست می گوئی به عوض اینکه من بگویم پیغمبر من فلان جور بوده، خودم این طور بودم، بعد بگویم در زندان شکنجه دیدم پام را نشان دهم، دستم را نشان بدهم و او برتری خودش را بر آن یکی بگوید، اینها را بگذارید کنار، با هم مسابقه در خیر و خدمت بگذارید. حالا او یهودی است، یهودی باشد. آن مکتبی است. مکتب برای خودش است:

«إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.»<sup>۴</sup>

مزد مکتب را برو از خدا بگیر در آن دنیا، در این دنیا اگر راست می گوئید همه بیائید مسابقه در خیرات بگذارید نه اینکه این را بیرون ببرید، آن را بیندازید آن طرف،

۱. بقره (۲) / ۲۱۳: مردم امت واحد هستند ...

(به نقل از م.آ.آ. (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی، ص ۲۳۵)

۲. یونس (۱۰) / ۱۹: مردم جز یک امت واحد نبودند، سپس اختلاف ورزیدند...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۳. مائده (۵) / ۴۸: و اگر خدا می خواست شما را امتی واحد می ساخت و لیکن (چنین نکرد) به جهت آزمایش شما در آنچه به شما عطا گردیده (در قرآن)، پس پیشی گیرید در امور خیر...

(به نقل از م.آ.آ. (۲)، بعثت (۱)، ص ۴۹۷)

۴. مائده (۵) / ۴۸: ... که بازگشت همه ی شما به سوی خداست، پس (در آن هنگام) شما را به آنچه که در آن اختلاف داشتید، آگاه می کند. (به نقل از م.آ.آ. (۲)، بعثت (۱)، ص ۴۹۷)

بگوئید آن کلاهش کج است، این دُمش مثل آن فلانی است؛ قرآن با این‌ها مبارزه می‌کند. ببینید قرآن با اهل کتاب چگونه معامله می‌کند، برخلاف ما مسلمان‌ها، بر خلاف ما شیعه‌ها، پیغمبر می‌گوید اگر مرا به پیغمبری قبول نداشته باشید هیچ اشکالی ندارد:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ  
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ  
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۱</sup>

یهودی و نصرانی و صائبین، هر کس خدا را قبول داشته باشد، آخرت را قبول داشته باشد، کار نیک هم بکند اجرش پیش خداست. هیچ غصه‌ای نباید بخورد، اصلاً و ابداً قرآن در فکر این نیست نه، هر کسی هستی باش، خدا عمل صالح از شما می‌خواهد، خدمت می‌خواهد، خیر می‌خواهد. پیغمبر تفاهم با امت‌ها را به آنجا می‌رساند که بعد از همه‌ی آن بحث‌ها که با اهل کتاب دارد می‌گوید شما کتابتان را تغییر دادید، یهودی می‌گوید ازعیر پسر خداست یا مسیحی می‌گوید مسیح پسر خداست. این قدر تهمت نزنید این قدر افترا به کتاب خدا نندید آخرش نمی‌گوید شما هم بیایید رسالت رسول اللهی مرا امضا بکنید نه، می‌گوید:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا  
اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن  
تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»<sup>۲</sup>

نه، فقط روی یک کلمه، آنهم اینکه خدا را بپرستیم، خودمان را نپرستیم. ببینید آن نقطه اشتراک و آن وسیله وحدت می‌رساند و همان‌طور که عرض کردم این خودش می‌تواند موضوع یک سخنرانی باشد، می‌تواند مقاله یا کتاب باشد به همان

۱. بقره (۲) / ۶۲: [از میان] کسانی که [به آئین اسلام] ایمان آورده‌اند و نیز یهودیان و مسیحیان و صائبان، کسانی که به خدا و روز واپسین باور دارند و به شایستگی عمل کنند، پاداش آنان نزد صاحب اختیارشان محفوظ است؛ و ترس و اندوهی نخواهند داشت.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۲. آل عمران (۳) / ۶۴: به اهل کتاب بگو بیایید بر (مبنای) کلمه‌ی راست کامل و مشترک فیما بین همگام شویم، و آن اینکه جز خدا کسی را نپرستیم، چیزی را با او شریک قرار ندهیم، و افرادمان را به جای خدا و در کنار خدا ارباب و سرور خود نگیریم. پس اگر (بعد از این ابلاغ) اعراض کردند بگوئید، شاهد باشید که ما تسلیم شدگان مسلمان هستیم. (به نقل از م.آ. ۱۹)، بازگشت به قرآن (۲)، ص ۳۷۰

اندازه که قرآن به وحدت بشر و صلح و صفا و تشکیل امت واحد اهمیت می دهد. تدارک همان است که ما منتظرش هستیم. امام زمان باید بیاید حکومت جهانی واحد تشکیل شود. برای این کار زمینه سازی می کند. راجع به اقتصادش همین طور، راجع به چیزهای دیگرش همین طور. دیگر وقتتان را تلف نمی کنم هم دیر شده است هم خسته شده اید. اصل و منظور این بود که نباید همان طور که در اوایل پیروزی انقلاب و بعد از پیروزی گفتیم این قدر به گذشته نگاه نکنید. آینده را نگاه کنید، آینده را باید ساخت، مملکت برای بعد از این است. حالا در گذشته یک کسی، سی سال پیش، چهل سال پیش، مثلاً هر چه کرده، خطائی کرده، بروید پرونده هایش را گیر بیاورید این مال را از کجا آورده ای آن خانه را چه جوری خریده ای، آن زمین آیا آن موقع موات بوده؟ چی بوده، ... این طوری خودتان را معطل می کنید. بنا به فرمایش پیغمبر: «الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ» اسلام ما قبل خودش را پوشاند کاری به آنها ندارد آینده را بسازید بشر فکرش اینست بشر معمولاً در گذشته زندگی می کند ولی خدا و پیغمبران خدا همه اش نظر به آینده دارند و به آخرت: «وَلِالْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنْ أُولَى» هی توجه به آخرت و به بعد و چیزهای بعدی داشته باشید، توی گذشته نلولید این بود که بنده امروز می خواستم حالا که فرصتی راجع به پیغمبر و این میلاد پیش آمده، فقط از دریچه ای که شخص او چگونه بوده و آن زمان یا در گذشته چه اوضاعی برقرار بوده یکی بت می پرستیده یکی دخترش را توی گور می گذاشته همه اش توجه به آن نباشد توجه به این باشد به این مولود، و اینکه چه دنیائی و چه اوضاعی به وجود می آید، و این مولود برای اوضاع آینده ای که الان ما توی آینده اش هستیم و قسمتی از آینده اش هستیم، چه باید بکنیم؟ ما هم همین طور، مثل او خدا ساخته باشیم یعنی محصور قرآن باشیم. هر چه من گفتم غلط است و هر چه خدا گفته درست است.

«صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»





## بعثت و تزکیه\*

### تزکیه یا ماده دوم برنامه بعثت

در آیه دوم سوره جمعه (۶۲) که برنامه بعثت و رسالت حضرت خاتم النبیین (ص) مطرح شده و به شرح زیر است، ماده دوم آن تزکیه امیین و گروندگان به اسلام می باشد:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ

(۱) يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ

(۲) يُزَكِّيهِمْ وَ

(۳) يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ

(۴) الْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»<sup>۱</sup>.

منظور از «يُزَكِّيهِمْ» و مخصوصاً کیفیت تزکیه که بعد از تلاوت آیات و قبل از تعلیم کتاب آمده است، موضوع قابل بررسی آموزنده ای می باشد که ممکن است آیات مربوطه مشمول تحول محتوایی نیز باشند.

\* عنوان سخنرانی جشن عید مبعث در انجمن اسلامی مهندسين، مورخ ۱۳۶۱/۲/۳۱ که تدوین و تفصیل یافته و بعداً به صورت بخشی از سیر تحول محتوایی قرآن در سال ۱۳۶۲ چاپ و منتشر شده است و ما اکنون آن را به صورت بحثی مستقل در این مجموعه تقدیم حضورتان می داریم. آیاتی از کلام الله مجید که در متن فاقد برگردان فارسی هستند، ترجمه ای آنها در زیرنویس ارائه و مأخذ آن نیز مشخص شده است (ب.ف.ب).

۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت

(۱) که آیاتش را بر آنها می خواند

(۲) و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می سازد

(۳) و به آنها کتاب و

(۴) فرزاندگی می آموزد، در حالی که بی تردید قبل از آن در گمراهی آشکاری بودند.

(به نقل از م.آ. (۱۳)، سیر تحول قرآن (۲)، ص ۲۲۰)

آنچه قبلاً باید دید این است که مقصود از تزکیه چیست و عمل تزکیه را رسول اکرم (ص) چگونه روی مؤمنین انجام داده است و سپس اینکه انجام تزکیه و ابلاغ آیات مربوطه، آیا به ترتیب چهار ماده برنامه - یعنی بعد از تلاوت آیاتی از قرآن و قبل از پرداختن به تعلیمات - بوده و پایه پای یکدیگر پیش رفته است و اصلاً این برنامه ۴ ماده‌ای مخصوص خود پیغمبر و مقارن بعثت بوده است یا پیوسته است و در تمام امت ادامه دارد.

سؤال دوم، اگر کیفیت و آیات مربوط به تزکیه مشخص شد و جدولی تنظیم کردیم، خود به خود روشن خواهد گشت. مسئله عمده تر و مقدماتی جواب سؤال اول است:

۱) آیا تزکیه که آن را مترادف با تصفیه و مأخوذ از سنت کشورهای انقلابی کمونیستی گرفته‌اند، به معنای طرد قاطعانه غیر موافقین و اعدام هر مخالف و منحرف و حتی مشکوک و نامساعد بوده است؟ و پاکسازی یعنی جارو کردن و به زباله انداختن هر چه غیر مکتبی و غیر خودی است؟ ...

۲) تزکیه که اصولاً و لغتاً و بنا به منطوق آیه‌های بعثت، زدودن آلودگی‌ها و پاک و مصفاً و مساعد ساختن خود افراد است (اگرچه قبلاً در گمراهی آشکار بوده باشند)، آیا با اجبار و تحمیل و احیاناً تعزیر و جاری کردن حدود باید انجام گردد؟ زیرا که به مصلحت خود آنها و خواسته خدا است و چاره‌ای جز آن وجود ندارد؟

۳) باتوجه به اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> و عدم امکان اعمال زور و حدود شرعی روی مشرکین و تازه مسلمانان، آیا پیغمبر اسلام آن را از طریق موعظه، تذکر و تمنا انجام داده و صرف اطلاع و توجه دادن برای اصلاح و تزکیه انسان چه از ناحیه‌ی رسول خدا و چه از ناحیه مبلغین و مربیان و مسلمانان بعدی درباره خود و سایرین کافی است؟

۴) آیا مؤثرتر از یادآوری و پند، خصوصاً در آستانه دوران تکامل عقلی و علمی انسان، توسل به منطق و استدلال و ارائه شواهد عینی و علمی نیست؟ و قرآن این رویه را اتخاذ نکرده است؟

در سیستم‌های تربیتی بشری، همه این حالات و روش‌ها دیده شده و می‌شود. چه شکل سیاسی انقلابی به اصطلاح مترقیانه آن، چه تنبیه‌های بدنی و تحمیل‌های پلیسی

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

و قانونی به مصداق «تا نباشد چوب تر فرمان نبرند گاو و خر» که هم آخوندهای مکتب‌خانه‌های قدیم به کار می‌بردند، هم مخالفین انساندوستی و آزادی و مستبدها که مردم غیرخودشان را همسطح و مشابه حیوانات می‌گیرند، و چه عمل بعضی از مصلحین صلح‌جو و مکاتب تعلیم و تربیت که صرف اطلاع و هشدار را کافی می‌دانند. البته ممکن است شواهد یا قرائنی از زبان یا از زمان انبیاء در تأیید روش‌های فوق بیاورند. مثلاً دعای نوح که می‌گفت:

«رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا .

إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا.»<sup>۱</sup>

و خود طوفان نوح یا غرق فرعون و فرعونیان و هلاک عاد و ثمود و همچنین اشاراتی از قبیل:

اکثرهم فاسقون ، مشرکون ، لایشعرون

و دستورهایی چون:

«وَعِظُهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»<sup>۲</sup>.

هلاک‌های کلی و تصفیه‌های قومی که کار آنها و نتیجه عدول از حق و عمل خود آنهاست، مقوله جداگانه و خارج از برنامه انبیاء و آخرینشان بوده است، نذیر و بشیر و مدگر و هادی و واعظ‌بودن پیغمبر نیز درست است و تزکیه هم جزئی از برنامه و رسالت او می‌باشد.

روش اتخاذی پیغمبرمان در زمینه تزکیه را بهتر است از خود قرآن بپرسیم. به دنبال کلمه تزکیه برویم که در چه موارد و چگونه به کار رفته، چه دستورات را نشان داده و چه اعمالی را همراه و همکار گرفته است.

خوشبختانه از همان سال‌های شروع رسالت، با صراحت و توضیح لازم به جواب سؤالمان می‌رسیم: در سوره شمس (۹۱) (سال اول بعثت) اولین بار اصطلاح تزکیه درباره نفس انسانی که تنظیم و تسویه شده، الهام برای معصیت‌ها و برای تقوا یافته و

۱. نوح (۷۱) / ۲۶ و ۲۷: ... پروردگارا احدی از کافرها را بر زمین (باقی) نگذار.

همانا که اگر آنان را به حال خود رها کنی، بندگان را گمراه می‌کنند و جز بدکار و کافر نخواهند زایید. (به نقل از م.آ. ۲۰)، بازگشت به قرآن (۳)، ص ۱۳۱

۲. نساء (۴) / ۶۳: ... و پندشان ده و کلام رسایی (که) در دلشان (نفوذ کند) به کار بر.

(به نقل از م.آ. ۱۸)، بازگشت به قرآن (۱)، ص ۱۷۱

بستری برای جریان‌های بد و خوب می‌باشد، عنوان می‌گردد :

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا .

فَاللَّهِمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا .

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا .

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.»<sup>۱</sup>

و در همین سال به فاصله دو شماره نزول، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»<sup>۲</sup> تکرار گردیده مانع سر راه که «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»<sup>۳</sup> است، گوشزد می‌شود و سپس در سال دوم در سوره لیل (۹۲) بعد از اشاراتی در زمینه عطا و تقوی، تصدیق حُسنی، بخل و استغنا و تکذیب حسنی و بی‌نیاز نکردن مال و اقتصاد در زمان هلاکت و بالاخره تعهد خدا بر هدایت انسان و هشدار دادن آتش جهنم به اشقیاء، منظور و راه تزکیه اعلام می‌شود:

«وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى .

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى.»<sup>۴</sup>

بعداً که پرداخت مال در راه خدا واجب شمرده و میزان و مقرراتش تعیین می‌گردد، نام آن را زکات می‌گذارند، یعنی وسیله تزکیه‌ی تأدیه‌کننده‌ی آن. حضرت زهرا صدیقه‌کبری نیز در مقدمه خطبه اعتراضیه‌ی خود، زکات را وسیله تزکیه نفس و افزایش روزی می‌داند که از طرف خدا قرار داده شده است.<sup>۵</sup>

۱. شمس (۹۱) / ۷ تا ۱۰ : و سوگند به نفس آدمی و آنکه سامانش بخشید.

و بزهکاری و تقوایش را به او الهام کرد.

و هر که در پاکی نفس کوشید، رستگار شد.

و هر که نفس را [به گناه] آلود، باخت.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

۲. اعلی (۸۷) / ۱۴ : ولی به یقین کسی (یا کسانی) که خود را پاک و اصلاح نماید، رستگار می‌شود (یا از رستگاراند).

۳. اعلی (۸۷) / ۱۶ : (اما شما مردم به جای اصلاح نفس و یاد خدا و آخرت) زندگی دنیا را برگزیده‌اید و ترجیح می‌دهید.

(به نقل از م.آ. (۲۰)، بازگشت به قرآن (۳)، ص ۴۰۱)

۴. لیل (۹۲) / ۱۷ و ۱۸ : ولی با تقواترین خلایق به زودی از آن دوری می‌جویند.

کسی (یا کسانی) که مال خود را می‌دهند تا تزکیه و پاک شوند.

(به نقل از م.آ. (۲۰)، بازگشت به قرآن (۳)، ص ۳۵۷)

۵. از خطبه حضرت زهرا (س) : فجعلَ اللهُ الإیمانَ تطهيراً لكم من الشُّركِ والصَّلوةَ تنزیهاً لكم من الکِبَرِ و الزُّکوةَ تزکیةً للنفسِ و نماءً للرزقِ و الصِّیامَ تنبیئاً للإِخلاصِ.

زکات اسلام بیش از هر چیز، یک عمل عبادی شخصی و به قصد قربت به الله یا حرکت انسان به سوی خدا است. در آیات زیادی از قرآن، «زکات» به دنبال «صلاة» که ارتباط و پیوند بین انسان و خدا است می آید:

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»<sup>۱</sup>

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»<sup>۲</sup>.

یا از قول حضرت عیسی (ع) در سوره مریم (۱۹):

«وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»<sup>۳</sup>.

در آیه ۱۰۳ از سوره توبه (۹)، پرداخت سهمی از مال، صریحاً وسیله تطهیر و تزکیه صاحب آن اعلام می شود:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ»<sup>۴</sup>.

غیر از زکات که از نظر فقهی عنوان و نصاب خاص پیدا کرده، جزء واجبات محسوب می شود<sup>۵</sup> و حداقل پرداخت مؤمنین در راه خدا است، انواع خرج کردن ها و پرداخت ها و خدمات در قرآن توصیه شده است که هدف اصلی از آنها تمرین اراده و اصلاح شخص می باشد و نیل به فضیلت و تقوا و درجات اعلائی آخرت، در حالی که نتیجه عاید شده برای گیرنده یا جامعه، کمتر مورد عنایت بوده است و نام برده نمی شود<sup>۶</sup>.

→ ترجمه: پس خداوند ایمان به خود را پاک کننده انسان از شرک، و نماز را برای دور نمودن انسان از خود بزرگی، و پرداخت زکات را پاکیزگی درون و موجب افزایش روزی، و روزه را برای تحقق خلوص انسان قرار داد.

۱. بقره (۲) / ۴۳، ۸۳ و ۱۱۰، نساء (۴) / ۷۷، حج (۲۲) / ۷۸، نور (۲۴) / ۵۶، مجادله (۵۸) / ۱۳ و مزمل (۷۳) / ۲۰: ... پس نماز را بپا دارید و زکات را پردازید...

(به نقل از م.آ. (۱)، مباحث بنیادین، ص ۱۵۹)

۲. مانند (۵) / ۵۵، نمل (۲۷) / ۳ و لقمان (۳۱) / ۴: ... آنها که نماز را به پا می دارند و زکات را می پردازند در حالی که رکوع کننده هستند.

۳. مریم (۱۹) / ۳۱: ... و تا زنده هستیم به نماز و زکات سفارش کرده است.

(به نقل از م.آ. (۱۹)، بازگشت به قرآن (۲)، ص ۳۴۷)

۴. توبه (۹) / ۱۰۳: از اموال آنها صدقه دریافت بدار، به این وسیله آنها را پاک و از آلودگی ها صاف می نمایی و برایشان دعا کن ...

۵. و در یک آیه ای صدقه همین حالت را پیدا کرده است.

۶. از جمله دلایل دیگر هدف تربیتی و تأثیر شخص که برای زکات و انفاق در نظر بوده است و کمتر به آثار اقتصادی آن در جامعه و دیگران عنایت شده است، آیات ۲۶۱ تا ۲۷۳ سوره بقره (۲) بوده است که علاوه

انواع و اسامی که به آنها داده شده است و شاید در هیچ آیینی چنین تنوع و تأکید وجود نداشته باشد، عبارت است از: انفاق، صدقه، احسان، خیرات و جهاد با مال. دامنه مسئله تا عفو و اغماض که گذشت از حق خود به سود دیگران بوده، ثوابش عظیم و شاید بیش از انفاق مال باشد، کشیده می‌شود و از آنهام جلوتر رفته، به انفاق و بذل جان یعنی شهادت در راه خدا می‌رسد. در یک جا با دید وسیع قاطعی می‌فرماید:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

و در جاهای دیگر تصریح می‌شود که آنچه از اموال و منافع انفاق کنید به سود خودتان بوده تمام و کمال به شما برگردانده می‌شود. در آیاتی نیز انفاق و اغماض و عفو و احسان، متوالیاً و مترادفاً آمده است از جمله در سوره آل عمران (۳):

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۲</sup>

«جهاد فی سبیل الله باموالهم و انفسهم» هم که زیاد گفته شده است.

پس به‌طور خلاصه، تزکیه‌ای که در ماده دوم برنامه بعثت و رسالت آمده است، یک تمرین عملی عبادی اختیاری، به‌منظور و به‌وسیله‌ی رهایی از اسارت مالی و استیلائی دنیا بر انسان و مایه گذاشتن از منافع و مطلوب‌های محبوب خود می‌باشد، اعم از نقد و جنس، راحتی و رفاه و کار، خشم و حق قصاص و جبران، مقام و فرزند و کسان و بالاخره جان. کلیه این حالات و اعمال در قرآن در کنار و به کمک زکات آمده است و منظور از آنها حصول تزکیه و تقوا می‌باشد که موجب تطهیر و تغییر نفس بوده

→ از ذکر ثواب و فوائد انفاق برای خود شخص، اصرار دارد که صرفاً برای خدا و خالی از آزار و ریا

باشد و تصریح به: «تَثْبِتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» [بقره (۲) / ۲۶۵: ... تثبیت شخصیت خویش...] می‌شود.

۱. آل عمران (۳) / ۹۲: هرگز نائل به برّ (حد اعلائی نیکوکاری و فضیلت) نخواهید شد مگر آنکه از آنچه دوست دارید خرج کنید و مایه بگذارید و بدانید که هر چه را انفاق کنید خدا به‌خوبی آگاه است.

(به نقل از م.آ.آ. (۱۳)، سیر تحول قرآن (۲)، ص ۲۲۴)

و همچنین فاطر (۳۵) / ۱۸: وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ،

... و هر کس اقدام به تزکیه کرد، جز این نیست که به سود خودش کرده است و شدن همگان و تحول جهان به سوی خداست.

۲. آل عمران (۳) / ۱۳۴: همان‌ها که در آسایش و گزند انفاق می‌کنند و خشم [خویش] را فرو می‌نشانند و از [خطای] مردم در می‌گذرند؛ [چنین مردمی نیکو کارند] و خدا نیکو کاران را دوست می‌دارد.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

نیروی اراده و تسلط فراهم می‌شود و به دنبال آن غالباً وعده پاداش آخرت و بخشش خدا داده شده است. آیاتی که در واقع پل رابط مابین تعبیرها و اعمال فوق‌الذکر بوده، همه را در زیر چتر زکات و تزکیه یا همراه آن می‌آورد از این قبیل است:

یوسف (۱۲) / ۹۰: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.<sup>۱</sup>

(تقوا - صبر - احسان - اجر)

مُزَّمِّل (۷۳) / ۲۰: وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...<sup>۲</sup>

(صلاته، زکات، قرض، احسان)

بقره (۲) / ۱۹۵: وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.<sup>۳</sup>

(انفاق، احسان).

زمر (۳۹) / ۱۰: قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا

حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.<sup>۴</sup>

(تقوا، احسان، اجر دنیا، صبر، اجر آخرت).

آل عمران (۳) / ۱۳۴: (... أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ

الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.<sup>۵</sup>

(تقوا، انفاق، کظم غیظ، عفو، احسان)

۱. یوسف (۱۲) / ۹۰: ... مسلماً هر که پروا و شکیبایی ورزد، [نیکوکار است و] خدا پاداش نیکوکاران را تنبیه نخواهد کرد. (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۲. مزمل (۷۳) / ۲۰: ... و به نماز بایستند و زکات بپردازند و [با انفاق خود] به خدا وامی نیکو بدهند...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۳. بقره (۲) / ۱۹۵: در راه خدا انفاق کنید و [لی] [با افراط و تفریط در این راه] خویشان را به دست خود به هلاکت مینفکنید؛ و نیکی کنید، که خدا نیکوکاران را دوست دارد.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۴. زمر (۳۹) / ۱۰: بگو؛ ای بندگان با ایمان من، از پروردگار خویش پروا کنید؛ افرادی که در این جهان نیکویی می‌کنند، پاداش نیکو دارند؛ زمین خدا فراخ است [اگر برای حفظ روش خود دچار مشکل شدید، مقام و موقع خود را رها کنید]؛ قطعاً پاداش پدیداران بی‌دریغ عطا خواهد شد.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۵. آل عمران (۳) / ۱۳۴: (... برای پرهیزکاران آماده شده است.) همان‌ها که در آسایش و گزند انفاق می‌کنند و خشم [خویش] را فرو می‌فشانند و از [خطای] مردم در می‌گذرند؛ [چنین مردمی نیکوکارند] و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۳۵۶ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان

نور (۲۴)/۲۲: وَلَا يَأْتِلْ أَوْلُوا الْفَضْلَ مِنْكُمْ وَالسَّعَةَ أَنْ يُؤْتُوا أَوْلَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ  
وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.<sup>۱</sup>  
(فضل، ایتاء فی سبیل الله، عفو، صفح، غفران).

بقره (۲) / ۸۳: وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ<sup>۲</sup>

(احسان، صلاة، زکات)

توبه (۹) / ۱۰۳: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ<sup>۳</sup>

(صدقه، تطهیر، تزکیه، صلاة)

برای آنکه آیات مربوط به تزکیه را جمع آوری و تحول محتوایی آن را بررسی نماییم، لازم است کلیه آیاتی که در آنها اصطلاحات و اشتقاق‌های فوق آمده است و غرض عبادی و اصلاحی شخص در کار باشد، با کمک کشف‌الآیات یا معجم‌المفهرس استخراج کرده در جدولی برحسب سال‌های رسالت ردیف‌بندی نماییم. البته غیر از توصیف و توصیه یا تشریح زکات و انفاق و غیره، آیاتی هم هست که از ضدانفاق و امساک و مال‌دوستی صحبت می‌کند و از عوامل و خصالی که مانع تزکیه و هدایت و ثواب می‌شود، یا در سرگذشت نیکان ذکرشان به میان می‌آید. حق این است که کلیه موارد فوق به حساب بیاید.

در جدول ۴۳، آیاتی را که تصریحاً یا ترادفاً و تناسباً به‌طور مثبت یا منفی با زکات و تزکیه ارتباط پیدا می‌کند جمع‌آوری نموده و در هر سال تعداد آیات مربوطه را تعیین نموده‌ایم.

با مرور به جدول، چگونگی اجرای عمل تزکیه به‌وسیله نبی اکرم یا شارع انور معلوم می‌شود و مراحل آن را - که همان سیر تحول محتوایی آیات می‌باشد - می‌بینیم.

۱. نور (۲۴) / ۲۲: و آنها که صاحب فضل و فراخی هستند نباید سوگند بخورند (و تصمیم داشته باشند) که به نزدیکان خویشاوند و درماندگان و مهاجرین در راه خدا چیزی ندهند و (بلکه علاوه بر آن) لازم است عفو و گذشت نمایند، آیا دلتان نمی‌خواهد که خدا گناهان شما را ببخشد و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (به نقل از م.آ. (۱۹)، بازگشت به قرآن (۲)، ص ۲۵۶)

۲. بقره (۲) / ۸۳: ... و با مردم سخن نیکو بگوئید و نماز برپا دارید و زکات بدهید...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

۳. توبه (۹) / ۱۰۳: از اموال آنها صدقه دریافت بدار، به این وسیله آنها را پاک و از آلودگی‌ها صاف می‌نمایی و برایشان دعا کن ... (به نقل از م.آ. (۱)، مباحث بنیادین، ص ۲۷۴)





## ادامه جدول ۴۳- ترتیب نزول آیات مربوط به تزکیه

شماره	قرآن	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	تعداد				
				آیات		کلمات		
				در سوره	در آیات	در کلمات		
۸	۳۲	ب۲	همزه (۱۰۴)/۱ همزه (۱۰۴)/۲ همزه (۱۰۴)/۳ همزه (۱۰۴)/۴	جمع	۴	۲۴	۱۶	۸۰
۹	۴۲	ب۳	اعلی (۸۷)/۱۴ اعلی (۸۷)/۱۵	جمع	۲		۸	
۱۰	۴۴	ب۳	عادیات (۱۰۰)/۸ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ.	جمع	۱		۴	
۱۱	۴۹	ب۳	بلد (۹۰)/۱۳ بلد (۹۰)/۱۴ بلد (۹۰)/۱۵ بلد (۹۰)/۱۶	جمع	۴		۱۳	
۱۲	۵۰	ب۳	تکواتر (۱۰۲)/۱ الْهَآكِمِ التَّكَاثُرِ.	جمع	۱		۲	
۱۳	۵۱	ب۳	صافات (۳۷)/۷۹ صافات (۳۷)/۸۰ صافات (۳۷)/۱۰۵ صافات (۳۷)/۱۰۹ صافات (۳۷)/۱۱۰ صافات (۳۷)/۱۱۳ صافات (۳۷)/۱۲۰ صافات (۳۷)/۱۲۱ صافات (۳۷)/۱۳۰ صافات (۳۷)/۱۳۱	جمع	۱۰		۴۲	
۱۴	۵۲	ب۳	(وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلْفٍ مَّهِينٍ...) قلم (۶۸)/۱۲ قلم (۶۸)/۱۳	جمع	۲		۸	
۱۵	۵۳	ب۳	فجر (۸۹)/۱۷ فجر (۸۹)/۱۸ فجر (۸۹)/۱۹ فجر (۸۹)/۲۰	جمع	۴		۱۵	

## ادامه جدول ٤٣- ترتيب نزول آيات مربوط به تزكيه

تعداد		متن آيات	نام و شماره سوره و آيه	شماره		
آيات				سال نزول	نزل	تدوير
كلمات	آيات					
	١	جمع	زلزال(٩٩)/٧٠	٣ب	٥٤	١٦
			حاقه(٦٩)/٢٨	٣ب	٦٠	١٧
			حاقه(٦٩)/٢٩			
	٣	جمع	حاقه(٦٩)/٣٤			
١٠			معارض(٧٠)/٢٤	٣ب	٦١	١٨
			معارض(٧٠)/٢٥			
	٢	جمع				
٧			مؤمنون(٢٣)/٤	٣ب	٦٤	١٩
١١٩	٣١	جمع				
				٤ب	٧٠	٢٠
			ذاريات(٥١)/١٦			
			ذاريات(٥١)/١٩			
١٤	٢	جمع				
١٤			دهر(٧٦)/٧	٥ب	٨٢	٢١
			دهر(٧٦)/٨			
			دهر(٧٦)/٩			
٢١	٣	جمع				
	١	جمع	ق(٥٠)/٢٥	٥ب	٨٧	٢٢
٤			يس(٣٦)/٤٧	٥ب	٨٨	٢٣
	١	جمع				
١٦			مؤمنون(٢٣)/٥٥	٥ب	٩٠	٢٤
			مؤمنون(٢٣)/٥٦			
			مؤمنون(٢٣)/٦٠			
			مؤمنون(٢٣)/٦١			
			مؤمنون(٢٣)/٩٦			
٣٧	٥	جمع				
				٥ب	٩١	٢٥
			فصلت(٤١)/٧			
٨٥	٧	١١	١	جمع		
			انبيا(٢١)/٧٣	٦ب	٩٤	٢٦
			انبيا(٢١)/٩٠			
١٩	٢	جمع				

ادامه جدول ۴۳- ترتیب نزول آیات مربوط به تزکیه

شماره	سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	تعداد			
				آیات		کلمات	
				در سوره	در آیه	در سوره	
۲۷	۹۸	ب ۶	مريم (۱۹)/ ۳۱ مريم (۱۹)/ ۳۲ مريم (۱۹)/ ۵۵	جمع ۳	۱۶	وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا. وَبِرَّآ بَوَالِدَيْ ... (وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ ... ) ، وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ.	
۲۸	۹۹	ب ۶	بينه (۹۸)/ ۵	جمع ۱	۱۴	وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ.	
۲۹	۱۰۰	ب ۶	لقمان (۳۱)/ ۴	جمع ۱	۷	۵۸	الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ .
۳۰	۱۰۳	ب ۷	طه (۲۰)/ ۷۶	جمع ۱	۱۱	جَنَّاتٍ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى.	
۳۱	۱۰۶-۲	ب ۷	فرقان (۲۵)/ ۶۷	جمع ۱	۵	(وَعِبَادُ الرَّحْمَانِ...) وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا	
۳۲	۱۰۷	ب ۷	نحل (۱۶)/ ۳۲ نحل (۱۶)/ ۱۲۸	جمع ۲	۲۰	( وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا ) لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ . إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.	
۳۳	۱۰۹-۱	ب ۷	بقره (۲)/ ۳	جمع ۱	۵	۳۹	(... هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ . ) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ .
۳۴	۱۱۰	ب ۸	سجده (۳۲)/ ۱۶	جمع ۱	۳	يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ .	
۳۵	۱۱۲	ب ۸	اسراء (۱۷)/ ۲۳	جمع ۱	۲	وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا.	
۳۶	۱۱۴	ب ۸	نمل (۲۷)/ ۳	جمع ۱	۳	(هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ . ) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ .	
۳۷	۱۱۵	ب ۸	زمر (۳۹)/ ۳۴	جمع ۱	۷	۱۵	(وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ . ) لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ .
۳۸	۱۱۷-۲	ب ۹	تغابن (۶۴)/ ۱۵ تغابن (۶۴)/ ۱۶ تغابن (۶۴)/ ۱۷	جمع ۳	۳۰	إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ . فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ . إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ .	

## ادامه جدول ٤٣- ترتيب نزول آيات مربوط به تزكيه

شماره	سال نزول	نام و شماره سوره و آيه	متن آيات	تعداد	
				آيات	كلمات
				ترتيب نزول	ترتيب نزول
٣٩	٩ب	فصلت(٤١)/٣٤	وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. جَمع ١	٧	٧
٤٠	٩ب	روم(٣٠)/٣٨	قَاتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ ... روم(٣٠)/٣٩	٣٢	١٣
٤١	٩ب	اسراء(١٧)/١٠٠	مِن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ. جَمع ٢	٧	١٣
٤٢	١٠ب	اعراف(٧)/١٩٩	وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا. جَمع ١	٧	٧
٤٣	١٠ب	نور(٢٤)/٥٦	خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. جَمع ١	٦	٦
٤٤-١٢٦	١٠ب	عنكبوت(٢٩)/٨	وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. جَمع ١	٤	١٧
٤٥	١١ب	سباء(٣٤)/٣٧	وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا. جَمع ٣	٣	١٧
٤٦	١١ب	سباء(٣٤)/٣٩	وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ. جَمع ٢	٣٨	٣٨
٤٧	١١ب	سباء(٣٤)/٣٩	قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. جَمع ٢	٣٨	٣٨
٤٨	١١ب	يوسف(١٢)/٢٢	وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ. جَمع ٤	٣٧	٣٧
٤٩	١١ب	يوسف(١٢)/٨٨	وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ شَاءَ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. جَمع ٤	٣٧	٣٧
٤٩	١١ب	يوسف(١٢)/٩٠	... فَأَوْفَ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ. جَمع ٤	٣٧	٣٧
٤٩	١١ب	يوسف(١٢)/٩٠	... قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. جَمع ٤	٣٧	٣٧
٤٧	١١ب	قصص(٢٨)/١٤	وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُحْسِنِينَ. جَمع ١	٧	٨٥
٤٨-١٣٠	١٢ب	قصص(٢٨)/٥٤	أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. جَمع ١	١٢	١٢
٤٩	١٢ب	مزمّل(٧٣)/٢٠	وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تَقْدَمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ ... جَمع ١	١٤	١٤

## ادامه جدول ۴۳- ترتیب نزول آیات مربوط به تزکیه

شماره		سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	تعداد		
ردیف	نزل				آیات	کلمات	
۵۰	۱۳۳	ب۱۲	نجم(۵۳)/۳۱ ... وَيَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى.	جمع	۱	۴	
۵۱	۱۳۵	ب۱۲	كهف(۱۸)/۴۶ الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ تَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا.	جمع	۱	۱۳	
۵۲	۱۳۶	ب۱۲	لقمان(۳۱)/۲۲ وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى...	جمع	۱	۵۳	
۵۳	۱۳۸	ب۱۳	شوری(۴۲)/۲۰ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ. شوری(۴۲)/۲۳ ... وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ. شوری(۴۲)/۳۸ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.	جمع	۳	۳۸	
۵۴	۱۳۹	ه۱	بقره(۲)/۱۹۵ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.	جمع	۱	۱۳	
۵۵	۱۴۰	ه۱	فاطر(۳۵)/۱۸ ... إِنَّمَا تَنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ. فاطر(۳۵)/۲۹ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ. فاطر(۳۵)/۳۲ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ.	جمع	۳	۲۶	
۵۶	۱۴۱	ه۱	زمر(۳۹)/۱۰ قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.	جمع	۱	۲۱	
۵۷	۱۴۳-۱	ه۱	انفال(۸)/۳ الَّذِينَ يَتَّقُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. انفال(۸)/۲۸ وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.	جمع	۲	۶۹	
۵۸	۱۴۳-۲	ه۲	انفال(۸)/۶۰ وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ ... مَا تَنْفَقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ. انفال(۸)/۷۲ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ...	جمع	۲	۳۳	
۵۹	۱۴۴	ه۲	صف(۶۱)/۱۱ ... تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ...	جمع	۱	۹	

## ادامه جدول ۴۳- ترتیب نزول آیات مربوط به تزکیه

شماره	سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	تعداد		
				آیات		کلمات
				در سوره	در نزول	در نزول
۶۰	۱۴۷	۵۲	احقاف(۴۶)/۱۲... وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانِنا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَيُبَشِّرَ لِّلْمُحْسِنِينَ .	جمع	۱	۱۰
۶۱	۱۴۸	۵۲	نحل(۱۶)/۷۵ ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ ...	جمع	۱	۲۰
۶۲	۱۵۰	۵۲	جمعه(۶۲)/۲ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ ...	جمع	۱	۸۳
۶۳	۱۵۱-۲	۵۳	آل عمران(۳)/۹۲ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ . وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ... آل عمران(۳)/۱۰۴ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ آل عمران(۳)/۱۱۴ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ . آل عمران(۳)/۱۱۵ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ . ( وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ) . آل عمران(۳)/۱۳۴ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ . آل عمران(۳)/۱۶۴ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ ... آل عمران(۳)/۱۷۲ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ .	جمع	۷	۸۵
۶۴	۱۵۲	۵۳	منافقون(۶۳)/۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَلْهَكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ... منافقون(۶۳)/۱۰ وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُنُّ مِنَ الصَّالِحِينَ .	جمع	۲	۳۰
۶۵	۱۵۳	۵۳	حج(۲۲)/۲۸ ... فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا النَّبِيَّ الْأَقْبَرَ . حج(۲۲)/۳۶ ... فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا النَّبِيَّ الْأَقْبَرَ ... حج(۲۲)/۳۷ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤَهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ . حج(۲۲)/۷۷ ... وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ . حج(۲۲)/۷۸ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ... فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...	جمع	۵	۳۳

## ادامه جدول ۴۳- ترتیب نزول آیات مربوط به تزکیه

شماره		سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	تعداد		
ردیف	نزل				آیات	کلمات	در سوره
۶۶	۱۵۴	۳ هـ	آل عمران (۳/۱۷) الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَاتِلِينَ أَلْمُتَّقِينَ وَالْمُسْتَضْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ . آل عمران (۳/۳۰) يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا ...	جمع	۲	۱۶	۱۶۲
۶۷	۱۵۵-۲	۴ هـ	اعراف (۷/۵۶) وَلَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ .	جمع	۱	۱۴	
۶۸	۱۵۹	۴ هـ	توبه (۹/۵۳) قُلْ أَنْفَقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ . توبه (۹/۶۰) إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِنَّ السَّبِيلَ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .	جمع	۲	۳۳	
۶۹	۱۶۰	۴ هـ	يونس (۱۰/۲۶) لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ...	جمع	۱	۴	۵۱
۷۰	۱۶۱	۵ هـ	حدید (۵۷/۷) آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ . حدید (۵۷/۱۰) وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلْ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ . حدید (۵۷/۱۱) مَنْ ذَا الَّذِي يَفْرُضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعَفُهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ . حدید (۵۷/۱۸) إِنَّ الْمُسْدِقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ . حدید (۵۷/۲۰) اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ... وَتَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ...	جمع	۵	۷۰	
۷۱	۱۶۲	۵ هـ	نحل (۱۶/۹۰) إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ .	جمع	۱	۶	
۷۲	۱۶۳	۵ هـ	نور (۲۴/۲۱) ... وَلَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتَهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . نور (۲۴/۲۲) وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفَضْلَ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيُعْفُوا وَلِيُصْفَحُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ .	جمع	۲	۴۲	
۷۳	۱۶۴	۵ هـ	بقره (۲/۴۳) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّكْعِينَ . بقره (۲/۵۸) ... نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ .				



## ادامه جدول ٤٣- ترتيب نزول آيات مربوط به تزكية

شماره	سال نزول	نام و شماره سوره و آيه	متن آيات	تعداد	
				آيات	كلمات
				ترتيب نزول	ترتيب نزول
دامه ٧٣	١٦٤ هـ	بقره (٢)/٨٣	وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ. وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ . بقره (٢)/١٠٩ ... فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ... بقره (٢)/١١٠ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تَقَدَّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ ... بقره (٢)/١١٢ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ ... بقره (٢)/١٢٩ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ... بقره (٢)/١٤٩ وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَنبِقُوا الْخَيْرَاتِ ... بقره (٢)/١٥١ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ...	١٧	١٩٥
٧٤-١٦٥ هـ	احزاب (٣٣)/٢٩	... فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا . احزاب (٣٣)/٣٣ ... وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا . احزاب (٣٣)/٣٥ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ ... وَالْمُتَّصِفِينَ وَالْمُتَّصِفَاتِ ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.	٣	٢٣	
٧٥-١٦٦ هـ	نساء (٤)/١٤٩	إِن تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ خَفَوْهُ أَوْ تَعَفَّوْا عَنْ سُوءِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا قَدِيرًا . نساء (٤)/١٦٢ لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ ... وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ... سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا .	٢	٢٠	
٧٦-١٦٧ هـ	انعام (٦)/٨٤	... وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ . انعام (٦)/١٦٠ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا ...	٢	٥٤	
٧٧-١٦٨ هـ	رعد (١٣)/٢٢	وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ .	١	١٠	
٧٨-١٦٩ هـ	توبه (٩)/٧١	وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ ... وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ... توبه (٩)/٧٩ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ ... توبه (٩)/٨٨ لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ ... توبه (٩)/٩٢ ... تَوَلَّوْا وَأَعْيِبُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَرْنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ .			

## ادامه جدول ۴۳- ترتیب نزول آیات مربوط به تزکیه

تعداد	شماره		نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	تعداد	
	سال نزول	ردیف			آیات	
					در سوره	در سوره
۹۳	۹	جمع	توبه(۹)/۱۰۰ ... وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ... توبه(۹)/۱۰۳ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ... توبه(۹)/۱۰۴ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ ... توبه(۹)/۱۱۱ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ... فَاسْتَشْتَرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهِ ... توبه(۹)/۱۲۱ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيُجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.	۹۳	۹	جمع
۶	۲	جمع	( إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ) مائدة(۵)/۵۵ الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ. (وَهُمْ رَاكِعُونَ .) (وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ ... فَأَنَّا لَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا). مائدة(۵)/۸۵ وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ.	۶	۲	جمع
۱۳۰	۲۱	۱۴	قصص(۲۸)/۷۷ وَاتَّبِعْ فِيهَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ . قصص(۲۸)/۸۴ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا ...	۱۳۰	۲۱	۱۴
			نساء(۴)/۳۶ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجُنُبِ وَإِنَّ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا . نساء(۴)/۳۸ وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ... نساء(۴)/۳۹ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ ... نساء(۴)/۴۰ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا . نساء(۴)/۴۹ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يَظْلُمُونَ شَيْئًا . نساء(۴)/۷۴ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ أَوْ يُغْلَبُ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا . نساء(۴)/۷۶ الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَفَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا .			

## ادامه جدول ۴۳- ترتیب نزول آیات مربوط به تزكیه

شماره		سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	تعداد		
ردیف	نزول				آیات	كلمات	در سال
			نساء(۴)/۹۵	لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا .			
			نساء(۴)/۱۱۴	لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ ...			
			نساء(۴)/۱۲۵	وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ ...	جمع	۱۰	۱۴۵
۸۲	۱۷۷	هـ ۸	توبه(۹)/۱۸	إِنَّمَا نَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ (أَمِنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ ...			
			توبه(۹)/۳۴	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْآخِبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.	جمع	۲	۳۰
۸۳	۱۷۸	هـ ۸	احقاف(۴۶)/۱۵	وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا ...	جمع	۱	۱۷۹
۸۴	۱۸۱	هـ ۹	مجادله(۵۸)/۱۲	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ ...			
			مجادله(۵۸)/۱۳	...فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ...	جمع	۲	۲۲
۸۵	۱۸۲	هـ ۹	مائده(۵)/۹۳	لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا... ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَمَنُوا نُمِّتُوا نَمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسِنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.	جمع	۱	۹
۸۶-۱۸۳		هـ ۹	بقره(۲)/۱۵۸	... وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ .			
			بقره(۲)/۱۷۷	لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ ...			
			بقره(۲)/۱۷۸	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْتَىٰ بِالْأَنْتَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ...			
			بقره(۲)/۱۸۴	... وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ ...			
			بقره(۲)/۲۳۶	... وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ .			

## ادامه جدول ۴۳- ترتیب نزول آیات مربوط به تزکیه

شماره	سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	تعداد	
				آیات	کلمات
دومه ۱-۱۸۳	۹ هـ	بقره (۲)/ ۲۳۷	(وَإِنْ طَلَقْتُمْوهُنَّ ... فَيَنْصِفْ مَا فَرَضْتُمْ) إِلَّا أَنْ يَعْتُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ .	۱	۱
۸۶		بقره (۲)/ ۲۵۴	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ . (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَّةٌ ...)	۱	۱
		بقره (۲)/ ۲۶۱	مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ .	۱	۱
		بقره (۲)/ ۲۶۲	الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَتًّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .	۱	۱
		بقره (۲)/ ۲۶۳	قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ .	۱	۱
		بقره (۲)/ ۲۶۴	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ .	۱	۱
		بقره (۲)/ ۲۶۵	وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَتَنْبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ حَبَّةٍ بَرْبُورَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَاتَتْ أَكْلَهَا ضَعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصَيِّبْهَا وَابِلٌ فَطُلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ .	۱	۱
		بقره (۲)/ ۲۶۶	أَيُّدٌ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ .	۱	۱
		بقره (۲)/ ۲۶۷	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِأَخِيذِهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ .	۱	۱
		بقره (۲)/ ۲۶۸	الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمُ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ .	۱	۱
		بقره (۲)/ ۲۶۹	يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ .	۱	۱
		بقره (۲)/ ۲۷۰	وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ .	۱	۱

## ادامه جدول ٤٣- ترتيب نزول آيات مربوط به تزكية

تعداد	شماره		نام و شماره سوره و آيه	متن آيات	شماره			
	آيات	كلمات			سال نزول	دوره	شماره	
								در
			بقره(٢)/٢٧١	إِن تَبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفَقْرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُم مِّن سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ بقره(٢)/٢٧٢ ... وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلْيَأْتِنَسِبِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ . بقره(٢)/٢٧٣ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْضَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ . بقره(٢)/٢٧٤ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ .	٢١	٢٤	١٠٦	٤٣٧٤
			بقره(٢)/٢٧٥	الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . بقره(٢)/٢٧٦ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ . بقره(٢)/٢٧٧ إِن الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . بقره(٢)/٢٧٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . بقره(٢)/٢٧٩ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ . بقره(٢)/٢٨٠ وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . بقره(٢)/٢٨١ وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ .	٧			١٠٩
			انعام(٦)/١٥١	قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ عَلَىٰ شَيْئًا مِّن دُونِهَا إِذَا تَشْرَكُوا بِهِ ذُنُوبًا وَإِلَىٰ الَّذِينَ إِتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ آلِيًّا عِوَابًا لَّكُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ إِحْسَانًا ...	١	٦		
			طلاق(٦٥)/٧	لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا .	١	٢٢		
			نساء(٤)/١٢٨	وَإِن امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا .	١	٢٨		

ادامه جدول ۴۳- ترتیب نزول آیات مربوط به تزکیه

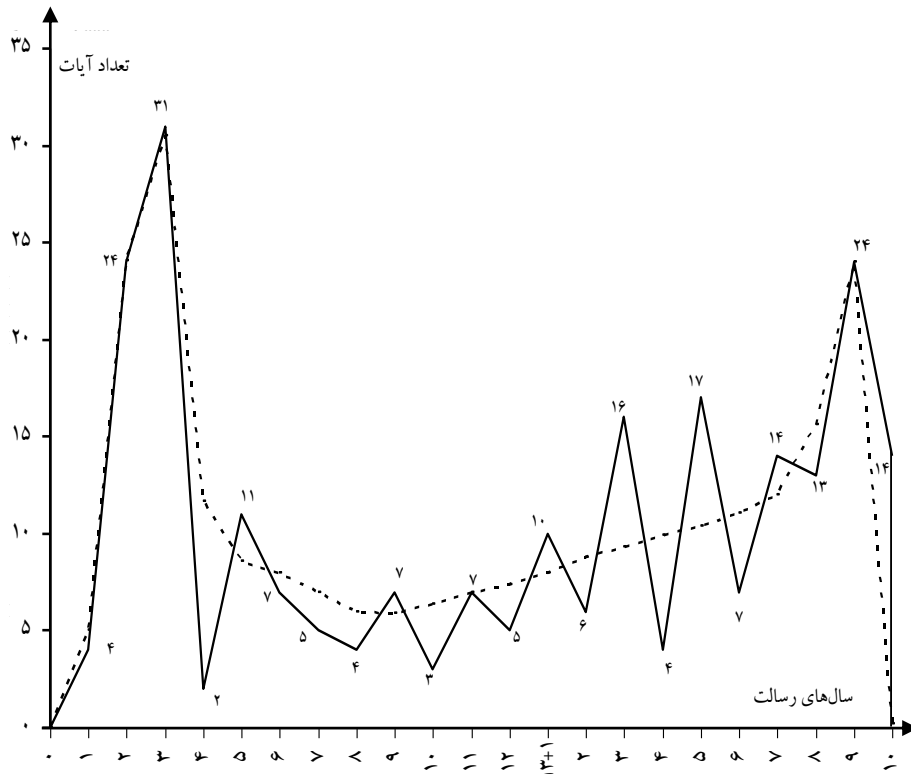
شماره	سال نزول	نام و شماره سوره و آیه	متن آیات	تعداد		
				آیات		کلمات
				در سوره	در سوره	در سوره
۹۱	۱۹۰	نور(۲۴)/۳۷	رَجَالَ لَا تَلْهَيْهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ ...	جمع	۱	۱۲
۹۲	۱۹۱	مائده(۵)/۱۲	... وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ (وَأَمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ) وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ... (فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا...)			
داده ۹۲	۱۹۱	مائده(۵)/۱۳ مائده(۵)/۵۳	مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ . (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِنَبِّئُكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ) فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ( إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.)	جمع	۳	۱۴ ۲۸ ۲۰۵
				جمع کل	۳۳۵	۳۲۳۲

از روی جدول ۴۳، منحنی های تعداد آیات و تعداد کلمات نازل شده در هر سال را در شکل های ۶۱ و ۶۲ نمایش داده ایم. اولی ضربات یا دفعات توجه به انفاق و زکات را نشان می دهد و دومی وسعت و عمق تذکر و توضیحات را. منحنی ها تا حدودی شباهت به شکل های ۴۹ و ۵۰ در بخش دوم که راجع به احکام تربیتی و اخلاقی و احکام فقهی به طور کلی بود، دارند که طبیعی و منطقی است.

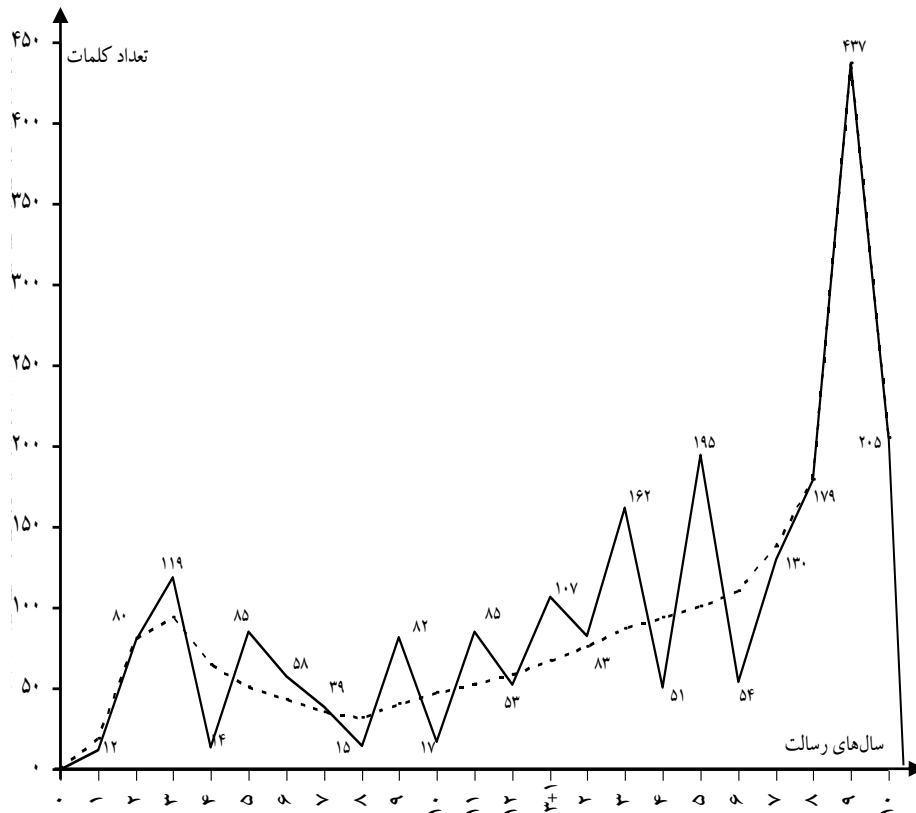
هر دو منحنی، یک قله یا ماکزیمم در سال ۳ بعثت و قله دیگری در سال ۹ هجرت پیدا کرده اند. قله اصلی و بلندتر، به لحاظ تعداد آیات نازل، اولی است و به لحاظ تعداد کلمات وحی شده دومی. وفور آیات تمرکزی (اصلی یا فرعی) در ابتدای رسالت، تأیید نکته ای را می کند که در بخش دوم (بند ۳۳، د) راجع به دو بار نازل شدن قرآن گفته بودیم. آیات سال های دوم و سوم بعثت به طوری که در جدول ملاحظه می شود، مجموعه فشرده ای از وجهه های گوناگون تزکیه، اعطا، اطعام و احسان و در ذم بخل و مال دوستی، با اشاراتی به فریضه زکات و پاداش دو دنیا می باشد. وفور و تمرکز سال ماقبل آخر، که به لحاظ تعداد کلمات برجستگی خاص یافته است، همزمان با

آیات تشریحی و فقهی بوده آیات تشویقی جاذب و توصیف‌های تشبیهی جالب را در بر گرفته است. در فاصله این دو سال، سیر کلی تنزیل با نوسان‌های منظم خود حالت صعودی متوسط داشته و هیچ‌گاه قطع نشده است. مانند تذکر و توضیح آخرت (شکل ۳۴) و آیات توحید و نبوت (شکل ۴۲) که موضوعات اعتقادی بودند. تحول محتوایی آیات با ملاحظه جدول ۴۳ حالت اتصالی - انطباقی دارد.<sup>۱</sup> یعنی تغییرات مستمر بوده و مراحل جدید، قبل از پایان مراحل ماقبل ظاهر می‌گردد و مدتی تماماً حضور دارند. جریان کلی تزکیه، در میان دو حد ابتدایی و انتهایی، با اشاره و اجمال آغاز می‌گردد و مانند نمونه‌ها و موضوعات دیگر به تشریح و تفصیل ختم می‌شود. اولین خطاب تزکیه یا تطهیر، به شخص پیغمبر است که معلم و مربی و الگو باشد و پس از آن به نفوس انسان‌ها.

شکل ۶۱- منحنی نمایش آیات تزکیه بر حسب تعداد آیات



شکل ۶۲- منحنی نمایش آیات تزکیه بر حسب تعداد کلمات



در فاصله سال اول بعثت تا سال دهم هجرت به یک سلسله تنوع‌هایی در آیات تزکیه بر می‌خوریم که شامل توبیخ، تذکر، توصیه و تشویق است. در سال‌های نخستین بعثت که تزکیه از راه اعطاء مال اعلام می‌گردد، ملامت دنیاپرستی، تحریک عواطف بشری و تأسی به برگزیدگان خدا زیاد دیده می‌شود (جدول ۴۳، ردیف‌های: ۴، ۵، ۷، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۲۱). پس از آن به صورت‌های گوناگون، تزکیه در عناوین مختلف احسان، اطعام، انفاق، خیرات و برّ مواجه شده کلمه «زکات» را در سال‌های ۳ و ۵ بعثت (ردیف‌های ۱۹ و ۲۵ جدول ۴۳) می‌بینیم که عَلم می‌شود. از سال ششم بعثت به بعد، مرتباً صلاة و زکات مثل خواهرهای دوقلو و همانند «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ»، به دنبال یکدیگر آمده، زکات جنبه عبادت خالص پیدا می‌کند (جدول ۴۳، ردیف‌های: ۲۶ تا ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۴۹، ۶۵، ۷۳ تا ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۷ و ۹۲).



شروع این اتصال و آنجا که صلاة در وسط خیرات و زکات جا داده می‌شود، از زبان و زمان انبیاء در سال ۶ بعثت است (ردیف‌های ۲۶ تا ۲۸) و سپس شناسنامه ایمان و تقوا و صفت ثابت مؤمنین و متقین و مؤمنات می‌شود که تا سال ۱۰ هجرت ادامه می‌یابد (کلیه ردیف‌های اخیرالذکر بعد از ۲۸ و تا ۸۷ منهای سه ردیف ۷۳، ۷۵ و ۹۲ که اشاره به اهل کتاب دارد).

به لحاظ مایتعلق یا گیرندگان زکات، موارد مصرف انفاق و احسان و صدقات در سال‌های مکی، یا نامشخص و کلی است و یا از مساکین، محرومین، یتیمان، اسرا، ابن‌السبیل و ذوی‌القربی نام برده می‌شود. از سال اول هجرت، انفاق فی سبیل‌الله و جهاد به اموال و انفس وارد صحنه و فورمول جاری می‌گردد که در رابطه با جنگ‌های دفاعی مسلمین است (جدول ۴۳، ردیف‌های: ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۸، ۸۱ و ۸۶). انفاق و جهاد یا قتال فی سبیل‌الله، مانند صلاة و زکات دوش به دوش هم می‌آیند، بدون آنکه مساکین و محرومین و همچنین مقارنه صلاة و زکات از قلم بیفتند.

\* \* \*

به لحاظ تشریح و صدور حکم فقهی که حدیث و سنت حدود و نصاب آن را معلوم خواهد کرد، یکی در سال ۴ هجرت (ردیف ۶۸، توبه ۹/۶۰) است که مستحقین و مشمولین صدقات و زکات به ترتیب تعیین شده‌اند و پس از آن در سال ۸ هجری (ردیف ۸۱، نساء ۴/۳۶ و ردیف ۸۶، بقره ۲/۱۷۷) و در سال‌های جلوتر، ابتدا لحن آیات ملامت به خسیسان و بخیلان است یا نصیحت و توصیف و توصیه همراه با وعده‌های عذاب و بشارت پاداش. امریّت با بکار بردن صیغه امر «انْفِقُوا»<sup>۱</sup> یا «آتِ ذَا الْقُرْبَى»<sup>۲</sup> در سال ۹ بعثت آغاز می‌گردد (ردیف ۳۸) و در ردیف‌های ۴۳ (سال ۱۰ ب، نور ۲۴/۵۶) و ۴۹ (سال ۱۲ ب، مزمل ۷۳/۲۰) به جای «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»<sup>۳</sup> افعال امر «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»<sup>۴</sup> می‌آید. امر به انفاق و احسان را که بعداً به مناسبت و به موازات جهاد تکرار و تأکید می‌شود، در سال ۱ هجرت مشاهده

۱. تغابن (۶۴) / ۱۶: ... انفاق کنید ...

۲. روم (۳۰) / ۳۸: ... بده به خویشاوندان ...

۳. نمل (۲۷) / ۳: ... به نماز می‌ایستند و زکات می‌پردازند...

۴. نور (۲۴) / ۵۶ یا مزمل (۷۳) / ۲۰: ... به نماز بایستید و زکات پردازید...

(تماماً، به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

می‌نمایم (ردیف ۵۴، بقره (۲)/ ۱۹۵: وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)<sup>۱</sup>

\* \* \*

در برابر این توصیه و تأکید و تشریح‌ها یا نهی و امرها، باید طبعاً و آن‌طور که رسم قرآن است، جزا و ارائه آثار مشاهده شود. یکی از آثار و بلکه اثر اصلی، خود تزکیه یعنی حصول ماده دوم برنامه بعثت است که می‌بایستی روی امین و ناس اجرا گردد و مقدمه برای تعلیم باشد، تعلیم کتاب و حکمت. ولی چنین نیست و آیات و ردیف‌ها نشان می‌دهد که خود تزکیه اصالت و هدفیت دارد، زیرا که وعده پاداش و ثواب درباره آن داده می‌شود، آن هم انواع پاداش‌ها و منافع و بیش از آنچه برای عبادات و اعمال دیگر در قرآن آمده است. وعده‌های ثواب تزکیه یا احسان و زکات و انفاق و شهادت و غیره، به نوبه خود معرف و مشمول تحول به شرح زیر می‌باشد:

- تسهیل مشکلات و نتایج مطلوب این دنیا، و خلاف آن در صورت عکس (ردیف‌های ۴، ۴۰، ۴۵، ۵۲، ۵۶)؛
- سقوط به دوزخ و عذاب‌های شدید، در صورت خودداری از اطعام مساکین و انفاق و در صورت مال‌اندوزی، برای ابدیت طلبی و سعادت (ردیف‌های ۷، ۸، ۱۷، ۲۲، ۲۵)؛
- فلاح و رستگاری (ردیف‌های ۹، ۱۹، ۲۰، ۳۸، ۶۵)؛
- برگزیدگی از طرف خدا به پاداش احسان (ردیف‌های ۱۳، ۴۶، ۴۷، ۷۶)؛
- وعده بهشت (ردیف‌های ۲۰، ۳۰، ۷۹، ۹۲) مخصوصاً در عالی‌ترین تعالی و توصیف (ردیف ۲۱، آیات ۱۱ تا ۲۲ سوره دهر (۷۶) - ردیف ۶۳، آیه ۱۳۴ آل عمران (۳)؛
- خیر و ثواب آخرت و اجر عظیم با وعده جبران و سود چند برابر (ردیف‌های ۳۳، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۸ تا ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۷ تا ۶۰، ۶۶، ۶۹، ۷۰ و ردیف ۷۳، آیه ۱۱۲ بقره (۲) و در ردیف ۷۴، آیات ۲۹ و ۳۵ احزاب (۳۳)، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۵ و ردیف ۸۶، آیه ۲۶۱ بقره (۲)؛

---

۱. بقره (۲) / ۱۹۵: در راه خدا انفاق کنید، و [لی] [با افراط و تفریط در این راه] خویشتن را به دست خود به هلاکت می‌فکنید؛ و نیکی کنید، که خدا نیکوکاران را دوست دارد.  
(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

• و همچنین نفس تزکیه (ردیف‌های ۳، ۵۵، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۷۳ و آیات ۱۲۹ و ۱۵۱ بقره (۲) و ردیف ۷۴، آیه ۳۳ احزاب (۳۳) و ردیف ۸۶، آیه ۲۶۷ بقره (۲)).

به طوری که دیده می‌شود، در مجموع و در مقایسه با سایر عبادات و اعمال، آیات پاداش انفاق به لحاظ کمیت و کیفیت، رتبه اول را دارد. مخصوصاً آیات تشویق و تشبیه که در سال ۹ هجری در سوره بقره (۲) آمده، بی‌نظیر است و حکایت از اصرار فوق‌العاده قرآن برای متقاعد کردن و متمایل ساختن مؤمنین به احسان و انفاق دارد و توجه‌دادنشان به برکات فوق‌العاده این کار (ردیف ۸۶، آیات ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵).

در همین زمینه، آیات نازل در سال دهم هجرت در سوره بقره (۲) (ردیف ۸۷) در تقبیح شدید و منع ربا که آنها نیز همراه با تمثیل و استدلال می‌باشد، پرمعنی و جالب است. ربا که مقابله کامل با انفاق دارد، در تأیید و تکمیل آیات تزکیه و به‌عنوان مرحله نهایی تحول محتوایی آنها آمده است. در انفاق و صدقات، شخص از دارایی و توانایی و از حقوق خود، حتی از جانش مایه گذارده در راه خدا به محرومان و محتاجان و به‌دیگران خیر می‌رساند. اما در ربا، نه تنها چیزی از خود به کسی نمی‌بخشد، بلکه سودی هم از قبل کار و هستی سایرین گرفته، خود را چاق‌تر می‌کند. چنین آدم از نظر روحی و تربیتی، تزکیه و صاحب اراده و خلاقیت خدایی که نمی‌شود هیچ، بلکه از خدا دور گشته و در تماس با شیطان، مُحَبَط هم می‌گردد. هر قدر قرآن از انفاق تجلیل و تشویق کرده است، در این آیات به‌ربا بدترین عنوان را که اعلام جنگ با خدا است می‌دهد. حدفاصل مابین انفاق و ربا بیع است که آیه می‌گوید خدا آن را حلال قرار داده است. در معامله اگر عادلانه باشد، طرفین با داد و ستدی که می‌کنند، ماحصل آخر نه چیزی به یکدیگر می‌دهند و نه چیزی می‌گیرند. بنابراین نه ثواب و فوائد انفاق را دارد و نه عذاب و زیان‌های ربا را، اما همین بیع و تجارت را به‌این شرط خدا حلال و مجاز دانسته است که اگر مانند زکات، همپای با صلاة یا ذکر خدا و آیات او نیست، مانع آن دو نیز نشود: ردیف ۹۱، نور (۲۴) / ۳۷. آنجا هم که قرآن از اکل به باطل صحبت می‌کند (بقره (۲) / ۱۸۸

۱. البته آیات مورد بحث در مقام بیان مسائل اقتصادی و ضرورت معاملات مبادلاتی در جوامع نیستند، صحبت و عنایت روی تزکیه از راه انفاق است.

۲. بقره (۲) / ۱۸۸: وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

و نساء (۴) / ۲۹) می‌خواهد اگر احسان و انفاق نیست، لا اقل جلوی تجاوز بناحق از طرف حکام و انتقال مال به غیر مستحق گرفته شود و به شرط «عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»<sup>۲</sup> اجازه تجارت فیما بین را می‌دهد. تراضی همان تبادل و تساوی مبادله است که مثل رأس‌المال ربا «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»<sup>۳</sup> باشد و هیچ‌یک از طرفین معامله احساس الزام و انحصار و ناچاری را (به هر طریق و همراه با هر حکم و تدبیر که بوده باشد) نمایند.

سئوالی که در اینجا مطرح می‌شود، علت یا فلسفه‌ی چنین کمیت و کیفیتِ عقاب و ثواب‌های بخل و انفاق و اصرار فوق‌العاده قرآن در ترویج این سنت است، که به طوری که گفتیم بی‌نظیر می‌باشد. محتملاً دلیل امر همان اهمیت تزکیه از یک طرف و اشکال آن در مقایسه با سایر عبادات و وظائف از طرف دیگر، می‌باشد. نماز با همه ارزش و مقام و آثار آن، کار چندان دشواری نیست و مایه‌گذاری و قدرت ارادی فوق‌العاده نمی‌خواهد. اما زکات و انفاق از مال و جان، به معنای اعم کلمات و در وجوه مختلف آن، تا سرحد ایثار و شهادت یا گذشت و نیکی کردن در برابر بدی، که قرآن صاحب آن را «ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»<sup>۴</sup> خوانده است، ایمان و عشق و اراده فوق‌العاده لازم دارد و به همین دلیل است که مابه‌ازاء آن «جَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»<sup>۵</sup> می‌شود. هنر در هیچ‌نداشتن و هیچ‌نخوردن یا مزدور و جیره‌خوار دولت و دیگران بودن نیست، در قدرت تولید و مالک مال و منافع شدن و در راه خدا و خلق

---

→ اموال یکدیگر را بین خود به ناحق مخورید و آن را به رشوت به حکام [ظالم] مدهید تا [با اعمال نفوذ] بخشی از اموال مردم را آگاهانه به ناروا بخورید.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)  
 ۱. نساء (۴) / ۲۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا.

ای مؤمنان، اموال یکدیگر را بین خود به ناحق مخورید، مگر اینکه به صورت داد و ستدی به تراضی طرفین باشد؛ و خود را به هلاکت [و تباهی] میندازید، که خدا نسبت به شما مهربان است.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)  
 ۲. نساء (۴) / ۲۹: ... به صورت داد و ستدی به تراضی طرفین باشد ...

۳. بقره (۲) / ۲۷۹: ... در این حال نه ستم می‌کنید و نه مورد ستم قرار گرفته‌اید.

۴. فصلت (۴۱) / ۳۵: ... به چنین مقامی می‌رسند.

(تماماً، به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)  
 ۵. آل‌عمران (۳) / ۱۳۳: ... بهشتی که پهنه آن [همچون پهنه] همه آسمان‌ها و زمین است ...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

خرج کردن است. جوامع اگر اسلامی و طالب تزکیه و تعالی هستند، باید چنین اجازه و امکان را به مردم بدهند.

\* \* \*

نکته دیگری که خارج از مسئله تحول محتوایی آیات است ولی ارزش توجه را دارد و از جدول استنباط می‌شود، این است که در انفاق و خیرات و صدقات و به‌طور کلی در زکات و تزکیه، آنچه در مرحله اول منظور قرآن و برنامه بعثت رسول خدا می‌باشد، سلامتی و سعادت اقتصاد و اجتماع نیست، بلکه تزکیه و تعالی انسان یا فرد است که مطلوب و مطرح می‌باشد. البته اجتماع به‌نوبه خود به‌طور مستقیم و غیرمستقیم متمتع گردیده و آنچه منظور نظر مصلحین اقتصادی و اجتماعی است تأمین می‌شود ولی آیات جدول و برنامه رسالت به این معنی عنایت نداشته، اصرار قرآن بر تزکیه و تغییر درونی نفوس یا افراد و ثواب اخروی آنان است که عناصر تشکیل‌دهنده جامعه می‌باشند. در مطالعه جدول تزکیه دیدیم که نه تنها تحول آیات و لحن خطاب‌ها و نصایح، در جهت فرد به جمع و مصلحت‌اندیشی جامعه سیر نکرده است، بلکه در آیات اخیر ربا که مقابل انفاق است، کمترین اشاره به زیان‌های اقتصادی و به‌حرکت اجتماعی نشده، شخص رباخوار مطرح می‌گردد و «يَتَحَبَّطُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»<sup>۱</sup> گفته می‌شود. پس از آن که در ردیف ۸۹ بازگشت به انفاق می‌شود حکم و تأکید، «فَلْيَنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»<sup>۲</sup> حالت فردی دارد. اگر هدف از انفاق و زکات، توزیع یکنواخت ثروت در جامعه می‌بود، اصرار به «اخلاص فی سبیل الله» و احتراز از ریاکاری نمی‌شد و چنین صدقه به‌بذری که روی سنگ صیقلی پاشیده شود و بی‌حاصل و بی‌خاصیت باشد تشبیه نمی‌گردید (ردیف ۸۶، آیه ۲۶۴ بقره (۲)) حتی در آیه ۲۶۵ که تصریح به «تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»<sup>۳</sup> به‌عمل می‌آید، هدف نفسانی و فردی را می‌رساند. در آیه ۱۷۲ همین ردیف نیز به‌لحاظ بهره‌مندشوندگان از ایتاء مال و زکات، نام از خویشاوندان، یتیمان، اسیران و سایر

۱. بقره (۲) / ۲۷۵: ... شیطان بر اثر تماس، بی‌منطقش کرده است ...

۲. طلاق (۶۵) / ۷: ... در آن [حد] که خدا به او داده است، هزینه کند؛ خدا هیچ کس را جز به اندازه توانی که به او داده است، تکلیف نمی‌کند...

۳. بقره (۲) / ۲۶۵: ... تثبیت شخصیت خویش ...

(تماماً، به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)

۳۷۸ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان

محرومان برده می شود ولی مخاطب کلام و ضمیر و فاعل «من» یا «الَّذِينَ» است. نشانه دیگر آنکه در ردیف های ۱۸ و ۲۰ اگر هدف و نظر اصلی اصلاح اقتصادی و اجتماعی بود، به جای «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ، لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»<sup>۱</sup> همان طور که منطبق و شعار مکاتب انقلابی اقتصادی است، گفته می شد «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»<sup>۲</sup>.

باز هم تکرار می کنم که جامعه انسانی و اجتماعی، دور از نظر اسلام نیست و قرآن عنایت به انواع واحدهای اجتماعی از قبیل قوم، ملت یا شعب، امت، قریه، طائفه، فته و غیره دارد ولی همان طور که در آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۳</sup> آمده است، در مرحله اول و اساس کار، شخص انسان است.

---

۱. معارج (۷۰) / ۲۴ و ۲۵: و آنها که در اموالشان حقی معین است، برای سائل و محروم. (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی اکبر طاهری قزوینی)

۲. ذاریات (۵۱) / ۱۹: و در اموالشان حقی است معلوم برای سائل و محروم. (به نقل از م.آ.آ. (۲)، بعثت (۱)، ص ۳۷۴)

۳. رعد (۱۳) / ۱۱: ... همانا که خداوند وضع و شرایط هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر آنکه نفوس خود را آن گونه که هستند تغییر دهند... (به نقل از م.آ.آ. (۱۹)، بازگشت به قرآن (۲)، ص ۴۶۹)

## ماده‌پرستی در برابر خداپرستی\*

○ اعتقاد به خدا یا خدایان همان‌طور که گفتیم از قدیم‌ترین ادوار تاریخ به‌عنوان بدیهی‌ترین حقیقت در دین و زبان بشر بوده است و جدال انبیاء سلف مبین این بوده است.

○ اعتقاد به اینکه ماده یا طبیعت می‌تواند خدای جهان باشد، ظاهراً نتیجه رشد و شعور انسان به عکس‌العمل خرافات بت‌پرستی بوده و در زمان خودمان به‌وجود آمده باشد. دو دسته بلکه سه دسته پیدا شدند:

سفسطه‌گرها (Sophiste)،

ماده‌پرست‌ها،

معتقدین به روح و وجود و خدا.

○ بعدها نیز گاه‌گاه این انکار خدا و ابراز خدای بدلی ظاهر می‌شده است و منشاء آن همان موضوعات موهوم یا غیرقابل هضم بوده است. مخصوصاً در دوره‌ی ائمه‌ی اطهار، بردین باز از این ملحدین و منکرین را می‌بینیم که بیشتر ماخوذ از فلسفه‌ی یونان است.

○ به موازات رشد عقل، رشد علم نیز پیش آمد و ماده‌ای از قوانین طبیعت کشف شد: طبیعی مسلکی (Naturalisme)، ده‌ری مسلکی. در قرآن سوره‌ی جاثیه (۴۵) / ۲۴، می‌فرماید:

«وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا

---

\* این اثر دست‌نوشته‌ای است از محورهای یک درس که مؤلف فقید در بالای آن نوشته‌اند: «تکمیل دروس دینداری»، درس ششم. این دست‌نوشته کامل نشده و احتمالاً تاریخ ارائه‌ی آن در کلاس درس چهارشنبه‌ها، مورخ ۱۳۶۳/۵/۲۷ بوده است.

لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ<sup>۱</sup>

اتفاقاً یک منشاء و مبنای رب‌النوع‌ها و بت‌ها همین مظاهر طبیعت بوده است.  
○ در قرون جدید و مخصوصاً بعد از رنسانس، با پیشرفت اکتشافات، در ابتدا، به طبیعت به‌عنوان اسباب کار و مخلوق خدا توجه و اهمیت داده شد و فلاسفه‌ی «Naturaliste» مثل روسو بیرون آمدند که طبیعت را مقابل انسان‌ها می‌گذاشتند و حقوق طبیعی را قائل می‌شدند ولی در قرن نوزده «Positivist»‌ها پیدا شدند که یک نوع خودکاری در جریان‌ها و اعمال طبیعت مشاهده می‌کنند و انسان‌ها را مانند آثار طبیعت، مقهور و مجبور به تبعیت از سلسله قوانین می‌دانند. «Scientiste»‌ها قدرت بیشتری برای علم قایل بودند و به آن خیلی دل‌بستگی پیدا کردند، ساده‌بینی شدید.  
○ در قرن بیستم این اعتقاد و اعتماد از دو جهت وارد آن شد:

۱- پیدایش تئوری‌های جدید، مخرب نظریات علمی قدیم؛  
۲- پیدایش مشکلات و بیچارگی‌های حاصل از علم و تکنولوژی در برخورد به پیچیدگی طبیعت و پیچیدگی انسان.  
یک دسته بازگشت به خدا و صانع (علمای بزرگی مثل داروین، و اول در علم‌های طبیعی و بعد ریاضی و فیزیک (اینشتین و...)).  
○ و یک دسته که بقایای همان دل‌بستگان به علم و صنعت و عقل بشر هستند، و به‌عنوان عکس‌العمل مظالم جامعه‌ها، روی اهمیت‌اش با نظام‌های موجود از جمله مذهب مسیحیت، به سراغ علمای قدیم یونان (مثل هراکلیت و... واضح نام اتم) برای استیفاء از خدا و اثبات ماده و طبیعت رفتند: فومر ماخ، هیس، مارکس و آنجلس، و یک فلسفه و مکتب و مجموعه‌ی منظم مرتبط، و یک جهان‌بینی ساختند که همه چیز را با آن محک و معیار، جواب بدهند.

○ فرق دیگر این مکتب با سایرین، پیاده شدن آن در میان توده‌ها و در کلیه‌ی افکار است. و علاوه بر آن، اصرار و سماجت و فعالیت در تخریب سایر مکاتب و یک نوع انحصارطلبی. همان‌طور که اسلام با شرک مبارزه می‌کند و شرک را منشاء تمام عقب‌افتادگی‌های دنیا و آخرت می‌داند. اینها با سرمایه‌داری و پایگاه‌های فکری

---

۱. جائیه (۴۵) / ۲۴: و گفتند (یا می‌گویند) واقعیتی و حاکمیتی جز زندگی ما در دنیا وجود ندارد، می‌میریم و زنده می‌شویم و تنها دهر و طبیعت است که ما را هلاک می‌کند درحالی‌که دانش و اطلاعی به این مطلب ندارند جز آن که گمان می‌کنند. (به نقل از م.آ. ۱۹، بازگشت به قرآن ۲، ص ۴۵۴)



۳۸۱ \_\_\_\_\_ ماده پرستی در مقابل خداپرستی  
و اعتقادی سرمایه‌داری که مدنیت باشد، مبارزه می‌کنند. (تریاک جامعه، این‌ها ساخته  
و پرداخته‌ی خود انسان است، از خودبیگانگی، و دین را بت پرستی اعلام می‌نمایند).  
○ بنابراین اهمیت و ضرورت مسئله:  
ما در اینجا به همان قسمت از مارکسیسم توجه می‌نمائیم که ماده پرستی و  
بی‌خدایی آن است.

مبانی آن:

اولاً منطق جدل یا دیالکتیک هِگِل است.  
ثانیاً جهان‌بینی مادی (ماتریالیسم دیالکتیک) است.  
ثالثاً انسان‌مسلمی و فرآورده‌های انسان.

### منطق جدل یا دیالکتیک هِگِل

○ هِگِل ادعا کرده است.

دیالکتیک

تز و آنتی‌تز



بسمه تعالی

### اسلام در خدمت مارکس\*

۱- مارکس اساس مسلک خود را بر فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک و نظریه «تضاد و تخریب و تخصم» گزارده، جنگ میان آنتی تز تازه با تز کهنه و با غیر خود یا نابودی تز را، برنامه اصلی مکتب و حزب و دولت قرار داده است.

۲- سرمایه داران و کارفرمایان «تز» ند؛ رنجبران و کارگران یا پرولتاریا «آنتی تز». دولت‌ها و دستگاه‌های حاکمه «تز» اند؛ حزب کمونیست و دیکتاتوری پرولتاریا «آنتی تز».

لیبرالیسم و اخلاق و مذهب و ارزش‌های انسانی «تز» اند. ماتریالیسم و خشونت و انقلاب «آنتی تز».

کلیه کشورهای سرمایه‌داری غرب «تز» اند. کشور سوسیالیستی روسیه، دژ رنجبران، آنتی تز است، که هرگونه همزیستی با غیر خود، سازش‌کاری و تجدیدنظرطلبی را محکوم کرده، هدف اصلی و برنامه‌ی کوتاه‌مدت و درازمدتش، متلاشی و منهدم کردن سرمایه‌داری و سرمایه‌داران است؛ و اگر چنین نکند خودش از بین می‌رود.

۳- اولین بند برنامه مارکسیسم برای تضاد و تخریب و تخصم و نابودی کاپیتالیسم و از پا درآوردن کشورهای صنعتی متمدنی و مرفه اروپای غربی، متشکل و متحد کردن رنجبران، از طریق تشکیل احزاب کمونیست و تأسیس کمونیزم بین‌المللی (International Communisme) در داخل کشورهای با نظام سرمایه‌داری بود؛ و برانگیختن کارگران و کشاورزان علیه استثمارکنندگان و سرمایه‌داری.

---

\* این اثر مقاله‌ای است حروف چینی شده، مورخ ۱۳۶۵/۸/۲۵ که اصلاحات دست‌نوشته مؤلف فقید را در بردارد.

۴- بعد از جنگ جهانی اول، لنین تئوری امپریالیسم را طرح کرده، سیاست دولتی و حزبی شوروی را مقابله و مبارزه با استعمار اروپای غربی (Colonialisme) و امپریالیسم آمریکایی قرار داد.

۵- در افتادن شوروی و کمونیزم بین‌المللی با کاپیتالیسم و کلنیالیسم و امپریالیسم، از سه طریق انجام می‌شد:

۵.۱- طریق ایدئولوژیک یا مکتب و تبلیغات؛ همراه با تحریک کینه و توهین و تهدید.

۵.۲- خودسازی یعنی تجهیز و تقویت کردن نیروهای مردمی، صنعتی، اداری، کشاورزی و فرهنگی کشور، برای خودکفایی و بی‌نیاز شدن از کشورهای سرمایه‌داری و مسابقه‌گزاری با اروپا و آمریکا برای جلو زدن از آنها در تولید و ترقی و در اختراعات و تسلیحات.

۵.۳- خراب‌کاری و ستیزه‌گری همه‌جانبه علیه کشورهای سرمایه‌داری و برانگیختن شورش‌های استقلال‌طلبانه و انقلاب‌های آزادی‌بخش در مناطق تحت استعمار یا نفوذ و استفاده آنها.

(علاوه بر این سه طریق یا تدبیر، یک تدبیر دیگر نیز در نیمه دوم قرن بیستم پیش گرفته است که خراب‌کاری داخلی عمیق‌تر با اشاعه‌ی مواد مخدر و مفاسد اخلاقی در جوامع و جوانان اروپا و آمریکا می‌باشد).

۶- احزاب کمونیست که در کمینترن (Commintern) متشکل شده و دستور از مسکو می‌گرفتند بر طبق برنامه‌های هماهنگ، به تبلیغ و تحریک و تهییج زحمتکشان و روشنفکران ملت‌های غرب اروپا، در جهت تبدیل عقاید و افکار و اهداف آنها، به سوی مکتب خودشان می‌پرداختند و دولت‌ها و نظام‌های سرمایه‌داری را تضعیف و در گیر می‌ساختند. اگر صد در صد موفق نمی‌شدند ولی با اعتراض‌ها و با راه انداختن اعتصاب‌ها و ایجاد اتحادیه‌های مخالف همه جا مزاحم بودند.

۷- فلسفه و مرام کمونیزم که علی‌الاصول نفی‌کننده‌ی همه‌ی فلسفه‌ها و آیین‌ها و سنت‌هاست و اعلام مخالفت علی‌الاطلاق با هر گونه تفاهم و تقریب یا سازش و تسلیم، به هر نوع مسلک و شخصیت، می‌نماید؛ در داخله‌ی کشورهای غیر کمونیست، مدعی و مخاصم کلیه‌ی رسوم، نظام‌ها، آداب و عقاید و احزاب و مکاتب و مذاهب بوده، وسیع‌ترین دشمنی را با مبانی فکری و فلسفی و علمی خارج از ماتریالیسم

دیالکتیک به راه می‌اندازد. از جمله علیه مالکیت، شخصیت، ملیت، ناسیونالیسم، لیبرالیسم و حتی سوسیالیسم. اینها سنگرهای مقدم داخلی کشورهای سرمایه‌داری هستند که باید در مرحله اول منهدم گردند.

۸- طبیعی است که کشورهای سرمایه‌داری، در برابر چنین دشمنی و براندازی حیات و مماتی، نمی‌توانستند بی‌طرف و بیکار بنشینند. عکس‌العمل‌های گوناگونی ابراز شد:

۱. ۸- تصحیح و تعدیل‌های داخلی و دست‌زدن به یک سلسله اصلاحات و عدالت در سیستم‌های تولیدی و اداری و سیاسی که به نفع مردم و خودشان بود.

۲. ۸- مراقبت بیشتر و مدیریت محکم‌تر در کارها، همراه با محدودیت‌ها و توسعه‌ی تشکیلات جاسوسی و اختناق که به زبان آزادی و عدالت تمام می‌شد.

۳. ۸- فشار آوردن روی تمرکز و تولید و تسلیحات و تبلیغات، برای دفاع و تفوق و تسلط‌های اقتصادی و نظامی.

۴. ۸- صف‌آرایی‌ها و بلوک‌بندی‌ها و تقسیم آشکار کشورهای مترقی به دو بلوک متخاصم مصمم مجهز غربی و شرقی، و تبدیل جهان به میدان مبارزه بی‌امان میان دو سیاست بزرگ که نتیجه‌ی آن مصروف و متوجه شدن همه‌ی افکار و آمال و سرمایه‌ها و برنامه‌ها، برای کشتار است.

۹- جنگ جهانی دوم در عین آنکه دو اردوی غرب و شرق اروپا را از ترس تسلط هیتلر به صورت ظاهر دوست متحد ساخته بود و به پیروزی درخشان مشترک هر دو ختم گردید ولی رقابت و سلطه‌طلبی و بلوک‌بندی را شدیدتر ساخته، سیاست جهانی، منقسم به دو ابرقدرت گول‌پیکر گردید. استالین این برنامه‌ها را با دقت و خشونت تمام تعقیب کرده و پیروزی چشمگیر جنگ را معلول سیاست‌ها و برنامه‌های خود دانسته، دوش به‌دوش آمریکا، رهبر بلامنازع یکی از دو ابرقدرت دنیای تکنوایدئولوژیک نوین گردید.

۱۰- بعد از جنگ و فرونشستن تالوهای خیره‌کننده‌ی آن، آثار ضعف و شکست، از داخل و خارج، در مکتب، دولت و سیاست مارکسیسم-لنینیسم استالین نمایان گشت. ایرادها و اشکالات عدیده و اصولی بر تئوری‌های مارکسیسم و پیش‌بینی‌های آن ابراز گردید، و احزاب کمونیست اروپا و پاره‌ای از کشورها، داعیه‌های نیمه‌استقلال و استقلال سر دادند. احزاب کمونیست نتوانستند در همه جا و مخصوصاً

در آسیا و آفریقا، حزب واحد یا حزب غالب شوند. دیکتاتوری خونین استالین منفور و محکوم گردید؛ ضمن آنکه اردوی مخالف نیز به ترمیم و تقویت و به تجدید قوای خود پرداخته و گام‌های بلندی در مسابقه‌ی رقابت برمی‌داشت.

۱۱- رهبران بعد از استالین ناچار شدند گناه عظیم تجدیدنظر طلبی و رفورمیسم را ندیده گرفته، دست به یک سلسله تغییرات بزنند. خروشچف سیاست همزیستی مسالمت آمیز را به تصویب رساند. در سخت‌گیری‌های علیه مالکیت و مذهب و خانواده و ابتکارهای خصوصی، تخفیف‌هایی قائل شدند. دشمنی با مذهب و با ملیت یا ناسیونالیسم، خصوصاً در خارج از قلمروی خودشان اندکی فراموش شد.

۱۲- در تعقیب و بلکه تشدید مبارزه و مزاحمت در کشورهای کاپیتالیستی، و به جبران اینکه احزاب کمونیستی داخله آنها کم و بیش به بن‌بست یا به تعادل رسیده بودند، به تحریک یا تأیید ملت‌های زیر ستم و استعمارزده‌ی آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین پرداختند. مؤثرترین سلاحی که به کار انداختند، ناسیونالیسم و استقلال طلبی یا شورش‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش بود. اصرار ورزیده نمی‌شد که همه باید کمونیست و منکر ملیت و مذهب خود بوده، زیر پرچم کمونیزم بین‌المللی مسکو گرد آیند. تعصب‌های ضد خارجی و کینه‌توزی و روحیه‌های ناسیونالیستی را در استخدام مارکسیسم قرار داده، و در جنگ بی‌پایان علیه استعمار و امپریالیسم از آنها استفاده کردند. درحالی‌که خود شوروی با استفاده از پیروزی جنگ جهانی به تصرف عملی و تسلط سیاسی و نظامی کشورهای شرق اروپا پرداخته و آنها را به صورت مستعمره در آورد، و در مبارزه با کاپیتالیسم و امپریالیسم هواخواه و کمک کار آزادی و استقلال کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی و استرالیا گردید.

۱۳- به این ترتیب، مناطق زرخیز و مواضع نظامی و سیاسی ارزنده‌ای همچون هندوستان، ویتنام، الجزایر، مراکش، اندونزی، کوبا، کنگو، سریلانکا، پاکستان و غیره، از چنگ انگلستان، هلند و فرانسه درآمد و نهضت‌های ملی متعددی علیه سلطه و منافع اروپاییان به راه افتاد که ملی شدن نفت ایران و قیام عبدالناصر، دو تای از آنهاست. ضمن آنکه قلع ماده کامل و حتی نسبی به عمل نیامده، اگر انگلیس یا فرانسه از یک در بیرون انداخته شدند، خود آنها یا آمریکا از در دیگر و با لباس و سلاح دیگر وارد شده، و نمی‌گذاشتند میدان به دست روس‌ها بیفتد، یا ملت‌های تازه استقلال یافته، فرصت برای جان‌گرفتن و به خودپرداختن، جهت ترمیم گذشته و

تقویت حال و آینده پیدا نمایند. این‌ها آن‌قدر جاهل و ناشی و متفرق بودند و آن‌ها آن قدر دانا و توانا بودند که استعمار نوین (Néo-colonialisme) و سلطه‌های اقتصادی، از طریق سرمایه‌گذاری، وام‌ها، امتیازها، شرکت‌های چند ملیتی و دو دستگی‌های داخلی را جانشین استعمار قدیم و مالکیت مستقیم نمودند.

علاوه بر این، با مطالعه انقلابات و نهضت‌های آزادی‌بخش تحریک شده از ناحیه شوروی، دست به ایجاد سیستم‌ها و سیاست‌های ضد شورشگری و ایجاد ضد انقلاب زده، نگذاشتند شربت استقلال و آقایی از گلوی عصیان زده‌ها پایین برود و آقایی و آزار خود را بر ملت‌های عقب افتاده‌ی آفریقا و آسیا دو چندان کردند.

۱۴- در این میان دو کشور یا دو دولت چین و ژاپن عاقلانه و مستقلانه عمل کرده، به جای رودررویی خصمانه و تعصب ورزی‌های جاهلانه، به مطالعه و معامله با تمدن‌های قاهر پرداخته، با اخذ و بررسی علوم و فنون و رموز تفوق اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها، سطح تمدن و فرهنگ و تجهیزات خود را بالا برده و به وسیله‌ی سلاح‌های فکری و علمی و فنی و سیاسی آنها، و با کوشش و کار و تحمل عجیب، موفق شدند در شئون عیدیه‌ای رودست آنها رفته، بازارها و برتری‌ها را از چنگ آنها به در آورده و شدیداً رقابت و آینده‌ی آنها را تهدید نمایند.

۱۵- نظر به اینکه نهضت‌های ملی و آزادی‌بخش کشورهای بلوک جنوبی نیز مانند احزاب کمونیستی داخلی کشورهای صنعتی به حد اشباع و تعادل رسیده، طرفین دعوی، هر کدام برای خود موضع و مفری پیدا کردند، لازم شد که مارکسیسم بهانه‌ی جدید و صحنه‌ی تازه‌ای در جنگ مرگ و زندگی با کاپیتالیسم و امپریالیسم به دست آورد و ارزش یا جنبش تازه‌ای را در استخدام سیاست کهن خود قرار دهد.

۱۶- برای روس‌ها، انقلاب اسلامی ایران و ورود قهرمانانه‌ی اسلام در صحنه‌ی ایدئولوژی و سیاسی جهان از چند جهت خطرناک و غیرقابل تحمل بود:

۱. ۱۶- مبارزه و رقابت ایدئولوژیک؛ زیرا که فقط دو قهرمان اسلام و کمونیسم در افکار و اهداف اعتقادی مردم جهان باقی مانده‌اند و اصول و مبانی توحید اسلامی است که می‌تواند مطلق مارکسیسم و جذبه‌های آن را مغلوب کند.

۲. ۱۶- وجود... میلیون نفر مسلمان در جمهوری‌های جنوب شرقی روسیه و امکان بیداری و عصیان آنها.

۳. ۱۶- از دست رفتن زمینه‌های مساعد نارضایتی‌ها و نطفه‌های شورش سال‌های

سلطنت پهلوی در ملت ایران و حالتی که این همسایه کهن پیدا کرده بود و به قول خروشچف «سیب رسیده‌ای شده بود که دیر یا زود در دهان آنها می‌افتاد» و اجازه می‌داد به آب‌های گرم دسترسی پیدا نمایند. و اینک اصول اسلامی ضد مارکسیستی، تأیید مالکیت، و ارزش‌های انسانی غربی احیا گردیده، که ممکن است خاورمیانه حالت مساعد یا لاقط غیر معاند با آمریکا و غرب پیدا کند. نمی‌توان قبول کرد که روس‌ها آرزو نداشته و نقشه نمی‌کشیده‌اند که دفع شر از رقیب تازه وارد خطرناک بنمایند و در صدد نباشند که به گونه‌ای آن را عقیم و بی‌اثر سازند؛ و اگر بشود از پیدایش و گسترش آن در تحقق برنامه‌های دیرینه استفاده نمایند، چه بهتر!

سیاست‌های نابه‌کار اروپایی، چه غربی و چه شرقی، از این ترفندها همیشه در چنته داشته، استادان همه فن حریف هستند.

۱۶.۴- انقلاب اسلامی ایران میدان آزمایش و جهش مناسبی در اختیار و استخدام

مارکسیسم قرار دارد.

با همه‌ی توهم‌ها و تلقین و تصورهایی که می‌شود، انقلاب ملی ایران، پدیده‌ی طبیعی خودجوش ملی و اصیلی بود که در پیدایش و پرورش اولیه و پیروزی آن، ابرقدرت‌ها دست نداشتند و اگر دخالتی داشتند، فرعی و جنبی بود؛ سهل است که اگر چه از آن استقبال نمودند و حتی کمک و تقویت نیز کرده، روی خوش نشان می‌دادند، ولی محسوساً از آن وحشت داشتند. ولی به زودی با اطلاعات و مراقبت و تجربیات حاصله هر کدام راه خود را یافتند و باز کردند. و علی‌رغم بد و بیراه‌های ابلهانه‌ای که نثارشان می‌کردیم (ولی اسباب کار هیجان‌های داخلی بود)، به‌نحوی که شاید خودمان هم متوجه نبودیم و خلاف آن را ادعا می‌کردیم، با ما کنار آمدند و سوارمان شدند. بدون آنکه تیر اول را آنها خالی کنند و از نظر حقوقی و جدل، مقصر شناخته شوند. ضمن اینکه در این راه، شوروی جلو افتاد و ماهرانه‌تر و موفق‌تر از آمریکا عمل نمود.

۱۷- مارکسیسم بین‌المللی و سیاست شوروی با زمینه‌های مساعدی که از سال‌ها

قبل (حتی از دوران مشروطیت و در حکومت رضاشاه) در ایران چیده شده و در اذهان روشنفکران ما از طریق تبلیغات و تلقینات مستقیم و غیر مستقیم، نفوذ وسیع و عمیق پیدا کرده بود و حتی انعکاس در طلاب حوزه‌ها و تندروهای روحانیت داشت، می‌توانست انقلاب اسلامی و ایمان جوانان ایران را اول هماهنگ و سپس



دنباله‌رو و اجراکننده‌ی برنامه‌های خودسازد، و با وارد کردن شعارهای تازه‌ی تند و انحراف‌های ماهرانه اساسی، اسلام را در خدمت خویش قرار داده و به تعقیب و توفیق اهداف اصلی و قدیمی مکتب مارکسیسم پردازد. مشت گره کرده و ابروهای در هم رفته، اولین تحریف اسلام محمدی و تبدیل چهره‌ی مسلمانان به چهره‌ی مارکسیستی بود.

طبیعت و خلیقات رهبری انقلاب و عقیده‌ی قدیمی یا روح انتقام‌گیری قشر وسیعی از روحانیت شیعه در برابر تمدن غربی، و تجدد و آزادی‌خواهی که به سروری و بهره‌مندی چند صد ساله‌ی آنان پایان داده بود، وسیله‌ی مساعد و عامل مناسب برای مقاصد شوروی گردید.

۱۸- از ابتدای پیروزی انقلاب و ایام احتمال وقوع آن، ایادی کمونیسم و عوامل حزب توده- در داخل و خارج کشور- به جنب و جوش در آمده، هم در توفیق و تشکل انقلاب، کمک‌های مؤثر نمودند و هم برای بهره‌برداری و نفوذهای بعدی، به فعالیت‌های برنامه‌ریزی شده‌ی منظم پرداختند. همه شاهد بودیم که چه‌گونه حزب توده چهری تأیید و تجلیل نسبت به انقلاب اسلامی ایران و خط امام اتخاذ نمود و چه‌گونه پیش‌آهنگِ خط‌دهنده برای تضعیف و توهین و برکناری ملی‌یون و آزادی‌خواهان ایرانی و مسلمان که از مبارزین دیرزمان و پایه‌گذاران انقلاب ما، یا تأییدکنندگان صادق آن بودند، شدند!

۱. در نیمه‌های عمر دولت موقت بعد از تأسیس حزب دموکرات کردستان به رهبری دکتر قاسملو و درگیری‌های خونین حزب کومله، آقای دکتر کیانوری دبیرکل حزب توده ایران با اصرار زیاد، ملاقاتی از بنده گرفت. تقاضای ایشان پس از مقدمات کوتاه و باز کردن پرونده پر برگی از مقالات و اعلامیه‌های خودشان دائر به پشتیبانی از انقلاب اسلامی و رهبری آیت‌الله خمینی- و رعایت حال دولت موقت- قانونی شناختن حزب توده و اجازه دادن فعالیت علنی به آنان در کردستان بود تا بتوانند نیروهای متمایل شده به حزب کومله را به طرف خودشان، یعنی به طرف جمهوری اسلامی ایران، جذب کنند. بنده وعده مطالعه و مشورت دادم. شهید دکتر چمران معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، ما را سخت برحذر داشته می‌گفت قصد آنها رسمیت یافتن حزب برای تشکل و تجمع بیشتر و جا باز کردن و نفوذ در جمهوری اسلامی است تا مکتب و مرام خود را پیش برده و در موقع مقتضی ضربه لازم را بزند.

در پایان ملاقات با آقای دکتر کیانوری، به‌طور خصوصی گفتم:

خودمانیم، شما که کمترین رابطه با اسلام و ملیت و با ما نداشتید، چه‌طور حالا طرفدار دوآتشه انقلاب شده‌اید!

با همان لحن جواب داد:

مگر طرفداری پرولتر بین‌الملل و رنجبران جهان و دشمنی با استعمار و امپریالیسم از اصول اولیه مرام کمونیسم نیست؟ ما که تعصب در کلمات نداریم؛ وقتی ایشان اصطلاحات ←

۱۹- البته بعدها رهبری و متولیان انقلاب، متوجه یا متذکر نفوذ و نفاق و نیت حزب‌توده در اجرای دستورهای شوروی گردیده، ضمن بازداشت سران و سرسپردگان آن حزب و اعتراف‌گیری‌های تبلیغاتی ماهرانه، تعداد قابل توجهی از کارمندان سفارت شوروی را به جرم آشکار جاسوسی و تعزیه‌گردانی معرکه از ایران اخراج کردند که خود تسکین و تسلی و تغییر سیاست عمومی برای آمریکا و غرب اروپا گردید (و احتمالاً سر نخ از ناحیه انگلیسی‌ها به زمامداران ایران داده شده بود). ولی این جریان جنجالی چیزی جز ظاهر کار و ایجاد موجی در سطح آب نبود، جریان عمیق تأثیرها و تحریک و تحرک‌های عناصر چپی، کماکان در مؤسسات و نهادها و در خطوطی از اندیشه‌ها و اهداف ادامه داشته است.<sup>۱</sup>

۲۰- طلبه‌ی این تمایل و تأثیرها و آغاز انحراف انقلاب و استخدام اسلام، در پائیز سال ۱۳۵۸ ظاهر گردید. اما در نطق‌ها و نظریات شدیدالحن غیرمنتظره‌ای که علیه آمریکا و تا حدودی علیه دولت موقت می‌دادند زمینه‌ی گروگان‌گیری و عملیات دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را- که بعدها معلوم شد رهبری و بهره‌برداری آن به‌دست شخصی بود که در زمان شاه تندترین منبرهای چپ‌گرا را می‌رفت و کم‌ترین ممانعت و زندان را از ساواک می‌دید و پس از پیروزی انقلاب قهرمان سخنرانی‌های آتشین ضد قانون و ضد مالکیت و آزادی و ملی‌یون شد و عهده‌دار مقامات قضایی مؤثر مهم گردید؛ بدون آنکه سوابق حوزه‌ای و خانوادگی روشن و درجات علمی مسلم داشته باشد- آماده کردند؛ عملیاتی که نام انقلاب دوم را روی آن گذاردند.

۲۱- عنوان کردن انقلاب دوم، شاهد زنده‌ای بر انحراف و انعکاس خط تازه‌ی

---

→ مسلمانی آنها را به کار برده و می‌گوید: انقلاب اسلامی ایران مدافع مستضعفین جهان و دشمن سرکوب‌کننده مستکبرین استعمارگر است، چرا ما تأیید کننده و همکاری کننده نباشیم؟ و اضافه کرد که البته این بدان معنی نیست که بعد از حصول به مقصود راهمان جدا نخواهد شد.

این گفته نیز از آقای دکتر کیانوری دبیرکل حزب توده‌ی ایران می‌باشد که گفته است:  
«حزب توده می‌تواند مدت‌های بسیار طولانی با آیت‌الله خمینی مسیر مشترک داشته باشد و... اصولاً بین سوسیالیست علمی و محتوای اجتماعی اسلام چندان تفاوتی وجود ندارد.»  
(نقل از کتاب ۳۷ سال صفحه ۱۸۷ وقایع ۱۳۵۷/۱۱/۱۴).

۱. اقدام علیه حزب توده و دولت شوروی اگر چه آن را قاطع و پیروزمندانه عنوان کرده، شاهدهی بر حاکمیت شعار «نه شرقی و نه غربی» تبلیغ می‌کردند ولی در مقایسه با تصرف لانه جاسوسی و گروگان‌گیری و هیاهوهای بعدی، تبعیض آشکار به شمار می‌رفت و نقشه‌های شوروی علیه انقلاب اسلامی ایران را نقض نمی‌کرد.

انقلاب بود. و همچنین این اعتراف یا توبه و بازگشت که در تاریخ ... فرموده بودند: ما انقلابی عمل نکردیم و اشتباه بود که اشخاص متین و مسن را مسئول دولت نمودیم و بعد از این لازم است کار به دست جوانان انقلابی و قاطع سپرده شود، حکایت از عدول رهبری انقلاب از مبانی و مواعید قبل از پیروزی و گردش یا لغزش به مبانی و مواضع مارکسیسم می‌کرد. برجسته‌ترین نشانه‌ها، رو در رویی و درگیری شدید با امپریالیسم آمریکا، در پیاده کردن برنامه‌های تضاد و تخریب و تخاصم، برای بقا و ارتقای مکتب بود. همچنین است تغییر لحن محسوسی که در شعارها و ادبیات انقلاب و نظام جمهوری اسلامی رایج گردید و مرگ‌خواهی و پرچم‌سوزی ممالک متحده آمریکا، همراه با تبلیغ و تحریکات جهان‌انگیزی که در ضدیت با آمریکا افتتاح شد. منطق دشمنی و دشنام، روح انحصارگری و انتقام و رهبر پرستی و انضباط که از مشخصات بارز مارکسیسم و مرام‌نامه احزاب کمونیست است و قبلاً آثار و علائمی از آن در افکار و افراد جوان مشاهده می‌گردید، بر سراپای انقلاب اسلامی ایران، بر مدعیان حزب‌اللهی، و بر برنامه‌های تبلیغاتی، تا خطبه‌های جمعه و تعقیبات نمازهای جماعت، سیطره پیدا کرد.

۲۲- و همچنین تهمت و توهین و تکفیر علیه ملی‌یون و مسلمانان مبارز آزادی که آن نیز از سنت‌های استالینی است و نیت و نتیجه‌ی آن از بین بردن وحدت ملی و شخصیت‌های ایرانی و ایجاد تفرقه و خصومت بود، از سکه‌های جاری نظام گردیده، و ملی‌یون و مسلمانان یا ریشه‌داران و پایه‌گذاران آزادی و استقلال‌طلبان، آماج تیرهای انتقام و انهدام گردیدند.

شعار تازه‌ای با عنوان جالب و جاذب «حمایت از مستضعفین جهان» و «سرنگونی مستکبرین» رسمیت و عمومیت یافت که قداست و اعتبار از سوره قصص (۲۸) قرآن

۱. سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۴/۲۹ امام اشاره به این مطلب داشته صریحاً از «بدهاء» بعدی - یا به قول خودشان اشتباه - صحبت می‌کنند، که فرموده‌اند:

«من هر روزی که از این انقلاب می‌گذرد بیشتر توجه به این معنی پیدا می‌کنم که ملت ما انقلابی عمل کردند و ما نکردیم... همان‌طور که می‌دانید ریختند در خیابان‌ها و این جرثومه‌ی فساد را بیرون کردند و به پیروزی نسبی رسیدند. وقتی که امر به دست ماها افتاد هیچ کدام انقلابی عمل نکردیم... ما با بی‌تجربگی این انقلاب را ایجاد کردیم... از اول باید یک دولتی که قاطع باشد و جوان باشد (انتخاب می‌کردیم)... آن وقت فردی را نداشتیم که بتوانیم... انتخاب شد و خطا شد...»

می‌گرفت ولی برگردانی از برنامه دیکتاتوری پرولتاریا برای نابودی کارفرمایان و سرمایه‌داران ضد کمونیسم اروپا بود. شعار تازه در آمد متمدن، و بلکه جانشین شعارهای اصیل انقلاب گردید و سیاست تاریخی دفاعی ایران را که موازنه‌ی منفی سنتی مدافعین استقلال ایران و حاکمیت ملی بود، و در راه‌پیمایی‌های پیش از پیروزی، لباس نوین «نه شرقی و نه غربی» را به تن کرده بود، پس زده و خط مشی سیاسی نظام جمهوری را خواه ناخواه یک‌طرفه و پیروی‌کننده قرار می‌داد. و همچنین تمایل و تبعیت تا آنجا پیش رفت که فرمودند: موی سر یک کوخ‌نشین بر صد آدم کاخ‌نشین در نظر ما فضیلت علی‌الاطلاق دارد.

۲۳- در تأیید و تکمیل شعار فوق و در تعقیب تحول یا تکامل انقلاب، شعار دیگری با پشتوانه‌ی ظاهراً اسلامی قوی، تحت عنوان حماسی «کفرستیزی» برای مبارزه پی‌گیر با امپریالیسم موسوم به مستکبرین، در مطبوعات و سخنرانی‌ها و حزب حاکم جلوه نمود و به موازات آن، به دولت آمریکا لقب فوق قرآنی «شیطان بزرگ» داده شد. از این پس مأموریت اساسی و شاید انحصاری انقلاب اسلامی ایران و ملت شهیدپرور مسلمان، جنگ بی‌امان علیه متحدین و کفار و مشرکین جهان؛ یعنی آمریکا و ابرقدرت‌های توطئه‌گر، علیه انقلاب و اسلام (که گاهی برای وزن شعر اسم شوروی را هم در کنار آنها می‌آوردند) گردید.

۲۴- فورمول مذهبی و دینی این طرز تفکر، شعار «کفرستیزی» بود که بیشتر از زبان جوانان انقلابی و حزب‌اللهی‌های مقدس با تحریک تند شنیده شده و در نشریات حزب جمهوری اسلامی دیده شده و آن را به معنای تعقیب و نابودی کفر و الحاد و شرک در جهان، از طریق خشونت و انهدام می‌دانستند؛ درحالی که نه در شعارها و خواسته‌های قبل از پیروزی، تفوه به آن می‌شد و نه دعوت و تبلیغ و جهاد اسلام را فقهای شیعه به این معنی می‌گرفتند.

در مبارزات قبل از انقلاب، در نزد روشنفکران مسلمان و حتی در کتاب‌های دکتر شریعتی چنین وظیفه و برنامه وجود نداشته، صرفاً ناشی از روحیه و طرز تلقی و تضاد مارکسیستی است که خلعت دینی به آن آویخته باشند.

۲۵- این جریان‌ها، خواه ساخته شوروی باشد یا خواسته‌ی خودمان، و اعم از آنکه آن را انقیاد و اطاعت از رهبری انقلاب بدانیم یا ابتکار و درایت ایشان باشد، کاملاً به سود ابرقدرت شمالی ما تمام شده است. بنابراین بسیار طبیعی و منطقی به نظر می‌آید

که تأثیر و تحریک فوق‌العاده روی ابرقدرت رقیب ایجاد نموده باشد (که در حقیقت و به شهادت اسناد لانه‌ی جاسوسی، خیلی بعد از روس‌ها و به دنبال گروگان‌گیری دست به عملیات تخریبی و تحریکی علیه ما زده است).

آمریکا چه از بابت اهانت‌ها و ضرباتی که مستقیماً از ناحیه انقلاب اسلامی ایران بر او وارد شده بود و چه مخصوصاً از بابت موقعیت و میدانی که به حریف ذاتی و بنیادی او داده شده بود، نمی‌توانست ساکت بنشیند و عکس‌العملی مشابه زیرکی و شیطنت شوروی ابراز ندارد. خراب‌کاری‌های داخل و یارگیری‌های خارج به منظور شکست و انصراف انقلاب ما از اهداف اولیه خود و ضعف و زبونی نظام جمهوری، از طریق برانگیختن سایر قدرت‌های جهان و جبهه‌بندی همسایگان، راه حل بدیهی بود. رسم سیاست‌های حيله‌گر و جهانمدار امروزی همچون گذشته نیست که بی‌محابا ارباب و دخالت در کشورهای ضعیف آسیا و آفریقا بنمایند و آشکارا وارد جنگ و دعوا یا عزل و نصب رجال و امرا شوند. حتی سازنده و برگزارکننده‌ی جریان‌ها نشده، با اطلاعات دقیق و عمیق و مطالعات همه‌جانبه‌ای که کسب می‌نمایند، خود را در کنار و سوار بر جریان‌ها، به سود منافع و مقاصد خودشان کرده، با افسون‌ها و ایادی در اختیار، شعر عارف‌مسلکانه‌ی زیر را زبان حال بزرگان غافل و بازیگران جاهل می‌نمایند:

رشته‌ای برگردم افکنده دوست می‌برد آنجا که خاطر خواه اوست

۲۶- به این ترتیب تضعیف انقلاب و تسلط ناخودآگاه گردانندگان جمهوری اسلامی ایران و تسخیر اقتصاد و بازار واردات ما، برای قدرت‌های شرق و غرب یک خط تفاهم و مشترک به وجود آورد. هر دوی آنها به تشویق و تقویت عراق در تداوم جنگ علیه ایران و مزاحمت و مقاومت در برابر ایران پرداختند. شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» تحقق همان بینش تضاد و ستیز ابدی «تر» و «آنتی تر» در زندگی انسان‌ها و در گردش پدیده‌ها یا تحول موجودات جهان است که در ذهن و زبان ما گذارده‌اند. ضمناً خرابی و خسارت‌های خانمان برانداز جنگ و تلفات بیرون از شمار آن، توأم با گرانی و گرفتاری و ستم‌گری‌ها، باعث ناتوانی و شکست انقلاب ما برای رسیدن به اهداف اولیه شده، انقلاب اسلامی و خود اسلام را در انظار مردم جهان از ارزش و اثر انداختند.

۲۷- در صحنه سیاست و روابط بین‌الملل، کاری که آمریکا و حریفان شوروی

انجام دادند، توسعه‌ی نفوذ و تحکیم قدرت و شیطنت در منطقه و ایجاد یا تقویت شبکه‌های تفاهم و تسلط در کشورهای اروپایی و خاورمیانه بود. و در مجموع فضای بین‌المللی، تیره و آلوده‌تر و وحشتناک‌تر گردیده، تلاش‌ها و هزینه‌های جنگی و جاسوسی بالا رفت. همان‌طور که بسیج احزاب کمونیست اروپا علیه کشورهای کاپیتالیستی، با آنکه زحمت و زیان و خسارت‌هایی فراهم آورده و فراغت و سعادت آنها را متزلزل و مشکل ساخت ولی کاپیتالیسم و جنایات آن را از بین نبرد، تحریکات و تدارکات ضد امپریالیستی، این بار نیز موفق به نابودی آمریکا و دنیای سرمایه‌داری نگردیده و آنها را برای فتنه و فساد، مصمم‌تر، متشکل‌تر و مجهزتر نمود.

۲۸- شعار طنین‌انداز «جنگ جنگ تا پیروزی»، با وجود تأثیر تبلیغاتی قوی و تجمع و تهییج‌هایی که پدید می‌آورد، یک حرکت درون‌مرزی و محدود بود که حداکثر می‌توانست به سقوط و مرگ صدام منتهی شود؛ ولی آنچه احتیاج و اصرار مارکسیسم جدلی است، حرکات برون‌مرزی پردوام دامنه‌دارتری است که در برگیرنده و برانگیزنده‌ی همه مسلمانان و مستضعفین پراکنده در قاره‌های مسکون باشد و آمریکا را در محاصره و مزاحمت همه‌جانبه گذارده، از ریشه نابودش نماید. البته کارآیی و برد شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» بستگی به منظور و مفهومی داشت که از کلمه‌ی «پیروزی» اراده می‌کرده‌اند. در ابتدای امر برای پیروزی مراحل را عنوان می‌کرده‌اند که نزدیک‌ترین و سهل‌الوصول‌ترین آنها «پیش به سوی جبهه‌ها، برای فتح کربلا» بود. بعد از کربلا و آزاد کردن اماکن مقدس، شهر بغداد مورد نظر رزمندگان و گسیل دارندگان آنها به سوی مرگ یا شهادت بود که باعث می‌شد، دولت و دستگاه عراق سقوط کرده و همه چیز به تصرف ما برای تشکیل یک انقلاب عراقی و حکومت اسلامی مطیع در عراق در آید.

۲۹- مارکسیسم رسالت خود را در برابر کاپیتالیسم، تنها دفاع از حیات و حیثیت خویش نمی‌داند بلکه تبلیغ و تدارک و تهاجم را برای نابودی حریف واجب دانسته، باید امپریالیسم را از هستی ساقط کند و نه تنها شخصاً به این مأموریت قیام بنماید، بلکه سایرین را نیز برای براندازی او برانگیزد. همچون شاعر می‌خوار که به زاهد ریاکار می‌گفت: «سنگ است و صراحی انتساب من و تو»، کمونیسم و امپریالیسم رابطه‌ی سنگ و شیشه را با هم دارند. انقلابیون حزب‌اللهی و قاطعیت رهبری ما از این حد نیز فراتر رفته، می‌گفتند انقلاب ما و اسلام ما نمی‌تواند وجود کفر و انکار و

حضور مشرک و استکبار را نه تنها در ایران بلکه در جهان تحمل نماید. یک مسلمان موظف است به عشق شهادت و ایثار خود و مملکت، حتی بدون عده و عده یا صلاحدید عقل و عدل و مصلحت، یک‌تنه بر همه‌ی مشرکین و مستکبرین بتازد و فریاد مرگ و نابودی علیه هر مخالف انقلاب و نظام ( که در حقیقت مخالفین اسلام هستند) برآرد<sup>۱</sup>.

۳۰- برای تحقق چنین اندیشه و اعتقاد بود که از سال اول پیروزی، شعار «کفر ستیزی» داده شد و به موازات یا کمی بعد از آن در گفتارهایشان و در سیاست و برنامه‌ریزی‌ها، ترجیح می‌دادند و تبلیغ می‌کردند که ملت شهیدپرور باید برای یاری مستضعفین و محرومین انقلابی عراق و حجاز و فیلیپین و مصر و اریتره و ایرلند و هر قربانی شده‌ی (واقعی یا فرضی) استعمار و استکبار، ولو به قیمت رهایی و فراموش کردن نیازهای مملکت و خواسته‌های ملت، و علی‌رغم برآورده نشدن وعده‌های انقلاب، نرسیدن به خودکفایی و استقلال و نداشتن نیرو و امکانات لازم، به جنگ امپریالیسم و سران ارتجاع تحت حمایت آن بشتابد.

لنین و جان‌شینیان او این اندازه داغ نبودند و تا این حد جلو نمی‌رفتند. اول به تجهیز و تقویت کشور و نظام خود پرداختند و به خاطر بی‌نیازی و احراز برتری بر غربی‌ها دست روی تولیدهای سنگین، ترتیب دقیق مدیریت و تأمین نیروهای نظامی و توانایی‌های علمی و صنعتی و فضایی گذاردند.

در نظام انقلابی اسلامی ما، برای تحقق شعارهای فوق، در همان ایام که جنگ با عراق به فرمان رهبری در رأس همه‌ی مسائل و برنامه‌ها قرار گرفته، نفوس و سرمایه‌های از همه نوع، برای انتقام از صدام قربانی می‌شد، دستجات و تشکیلاتی با بودجه‌های کلان آزاد، برای ایجاد یا اداره‌ی هسته شورش و آزار یا ترور و انتحار در مناطق غربی و اروپایی و آمریکا بسیج می‌گردیدند. اسلام فقاهتی کاسه‌ی داغ‌تر از آتش مارکس شده بود.

۳۱- جنگ تحمیلی که در ابتدا تجاوزی عراق و تحریکی و تدافعی ما بود، چهره تعرضی خود را به زودی آشکار کرد و از هر گونه میانجی‌گری و حق صحبت از صلح و پایان آن شدیداً امتناع می‌ورزید. با همه حماسه‌ها و پایداری و پیروزی‌ها،

---

۱. با استفاده از کتاب «سپیده دمید»، از سخنرانی‌های رسمی، خطبه‌ها و از پیام اول ذی‌حجه سال ۱۴۰۶ قمری برابر با پنج‌شنبه ۱۶ مرداد سال ۱۳۶۵ امام نوشته شده است.

اولاً همان طور که در بندهای قبلی گفتیم، در تعقیب برنامه مارکسیستی - اسلامی نفی کلی امپریالیسم بود و ثانیاً نمی توانست بدون شعارهای ایمانی داغ تر به حیات و شکوفایی خود ادامه دهد. رساترین شعاری که ابداع گردید، تأویل و توسعه این آیه قرآنی بود:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (انفال (۸) / ۳۹)

(و با آن‌ها آن قدر بجنگید تا فتنه خاموش شود و زمینه برای دین خدا باز باشد...)

که به صورت «جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم» رایج گردید؛ شعاری با دامنه‌ی بینهایت در فراخنای زمان و مکان جنگ و جهان. با چنین فرمان امکان‌ناپذیر تحمیلی بر اسلام که منافات مطلق با مشیت ازلی خداوند رحمن و مهلت و مأموریت شیطان دارد و بی پایه و بی سابقه در قرآن و سنت و در خلقت و طبیعت می باشد، اگر پذیرفته گردد، عالی ترین ارمغان و خدمت اسلام برای مارکس خواهد شد. ایدئولوژی و خوراکی بود مخصوص هر مقدس ایرانی و هر مسلمان انقلابی، در هر جای دنیا، برای درگیری با سرمایه داری و سرکوبی امپریالیسم در کلیه چهره‌های موجود و شیوه‌های ممکن.

بعد از اینکه جنگ تهاجمی و شعارهای کفرستیزی و فتنه زدایی جهانی مورد اشکال و انتقاد قرار گرفت، رئیس شورای عالی دفاع، فرمول «معجزات متجاوز» را اختراع کرد، امام نیز در پیام اول ذیحجه ۱۳۶۵، در خطاب به زائران بیت الله الحرام و به منظور بسیج عمومی مسلمانان دنیا علیه مشرکین (در حقیقت آمریکا)، استخدام اسلام در خدمت مارکسیسم را از طریق تعمیم و تحریف آیات قرآن و سنت انبیا و امامان به حد اعلا رساند.

۳۲- اما کار آبی یا توفیق این برنامه و خدمتی که به اسلام (یا به مارکسیسم) شده باشد، چگونه است؟

شک نیست که انقلاب اسلامی ایران توانسته است با استفاده از چهارده قرن تحرک و تعلیمات اسلام و نفوذ عشق و ایمان در دل‌ها و مغزها، و با بهره برداری از سرمایه‌های تشیع و قدرت تأثیر و تحریک آن از یک طرف، و استمداد از پیداش و گسترش صدساله‌ی روحیات و افکار سوسیالیستی و کمونیستی در ایران از طرف دیگر، چنان تحرک و تجمع و جذب و تهییج، توأم با ایثار و شهادت در توده‌های



خواص و عوام ایرانی ایجاد نماید که مارکسیسم مادی و لائیک مسلماً توفیق یک دوم و شاید یک دهم آن را نداشته است.

همچنین شک نیست که پدیده‌ی انقلاب اسلامی ایران و خط‌مشی‌های اتخاذی رهبری آن باعث آبروریزی‌ها، دردها و مسائل و مشکلات گوناگون، برای امپریالیسم آمریکا و بعضی از ابرقدرت‌های اروپا گردیده، و آنها را از جهاتی ناراحت و نگران کرده است. برای جامعه‌های مسلمان و زیردست محروم هم، قیام پیروزمندانه‌ی ملت ایران علیه استبداد تحت حمایت آمریکا و برافراشتن پرچم ایمان و انتقام در برابر ابرقدرت‌های بی‌ایمان، ایجاد بارقه‌ی امید و افتخار نموده، و در گوشه و کنار دنیا هر دم آتش‌های عشق و عصیان یا ترور و انفجار بلند می‌شود؛ به طوری که در مجموع، تداوم سلطه و خواب راحت را از درون و دیدگان آنها سلب کرده است.

همه‌ی اینها و خیلی موفقیت‌های غیر مترقبه، درست است و انقلاب اسلامی ایران در پیاده کردن برنامه‌ی تضاد و تخاصم مارکسیستی توفیق عظیم داشته است؛ ولی سؤال‌هایی که مطرح می‌شود اهم آنها چنین است:

۱. ۳۲- آیا شوروی و مارکسیسم به خواسته دیرینه خود که زبونی کلی و نابودی سرمایه‌داری و امپریالیسم است رسیده‌اند؛ یا لااقل نزدیک شده‌اند؟
۲. ۳۲- زیان و ضایعاتی که نصیب آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها شده است، در مقایسه با آنچه بر سر ما و مسلمانان دیگر شرق (مانند ملت عراق) آمده، قابل قیاس است؟ در مجموع آنها چه از دست داده‌اند و چه به دست آورده‌اند؟
۳. ۳۲- امپریالیسم آمریکا و اروپا، با مزاحمت‌ها و مبارزاتی که علیه آنها به عمل آمده است، مواضع خود و تسلط بر خاورمیانه و کشورهای عقب‌مانده یا مستضعف را محکم‌تر و مطمئن‌تر ساخته‌اند یا ما عقب‌تر رفته و ضعیف‌تر شده‌ایم؟
۴. ۳۲- آیا ظلم و فشار و ناامنی و به طور کلی فتنه و فساد تقلیل یافته، و از جهان رخت بر بسته است یا توسعه و شدت بیشتر یافته و بیش از پیش برای جنگ و سلطه‌جویی سرمایه‌گذاری و تلاش و تولید می‌شود؟
۵. ۳۲- آیا بر آبرو و موقعیت و مقام اسلام و بر جذبه و قبول حقانیت آن، در دنیای متمدن و مسلط و در نزد خود مسلمانان معتقد یا مردد، اضافه گشته است یا در مجموع به اسلام و خداپرستی خیانت شده است؟

۳۳- به طور خلاصه، انقلاب اسلامی ایران بازاری شد برای یک مبادله یا معامله موفق مابین اسلام و مارکسیسم. در ابتدای انقلاب و پیروزی آن، با یک سلسله روحيات، تعليمات، تشکيلات و مدیریت آبدیده برای جوانان و اداره‌ی انقلاب، از سوابق و سرمایه‌ها و هدف‌های مارکسیستی قرض گرفته شده، انقلابمان به پیروزی و به تشکل و تحرک ابتدایی خود رسید. سپس مارکسیسم یا شوروی در پیشبرد سیاست بین‌المللی قدیمی خود، از عواطف، معتقدات و تبلیغات اسلامی استفاده نموده، اسلام را برای تهییج ایرانیان و مسلمانان جهان در نبرد علیه سرمایه‌داری غربی و امپریالیسم آمریکایی به خدمت اهداف خود گرفتند.

اسلام و ایران وجه المصالحه برای معامله‌ای شدند که سود آن باید از یک طرف عاید مارکسیسم بین‌المللی بشود و از طرف دیگر انقلاب ایران و نظام جمهوری اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی و حاکمیت روحانیون را به پیروزی درخشان و به قدرت فعال مایشایی برساند. آیین یکتاپرستی، آیات قرآن، احکام اسلام و کشور کهن سالی چون ایران، به مصداق آیه:

«وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» (نحل (۱۶) / ۹۵)

(پیمان خدا را به بهای اندک نفروشید...)

قربانی قدرت دنیایی طبقه روحانی گردید.

۳۴- ما به هیچ وجه نمی‌خواهیم بگوییم - و جریان‌های عینی و آشکار قضایا نیز دلالت بر این معنی ندارد - که دولت روسیه با دستگاه سیاسی - جاسوسی خود یا مارکسیسم بین‌الملل، انقلاب ایران را به وجود آورده و اداره کرده یا رهبری و متولیان آن را ساخته و پرداخته باشد. یا مثلاً آقای خمینی مأمور مزدور شوروی (یا انگلیس و آمریکایی‌ها) بوده‌اند. بالعکس، هم انقلاب اسلامی ایران در مقدمه و مجموع و محتوا، حالت طبیعی خودجوش تقریباً صد در صد ملی را داشته، محصول نهایی سالیان دراز مبارزه ملت ایران و تلاش و تجربه‌های چندین دوره فراز و نشیب بوده، باید آن را معلول عوامل و شرایط داخلی در کشمکش با خواسته‌های خارجی بدانیم و هم سوابق و نبوغ و عملکرد آقای خمینی، در رابطه با شرایط زمانی حاکم، به تنهایی کافی برای توجیه و تعلیل پیروزی انقلاب و مخصوصاً استقرار نظام جمهوری و حاکمیت روحانیت می‌باشد. از این بابت، هم انقلاب ما اصالت ملی و خودجوشی داشته، و شیوه‌های به کار رفته، پیروزی آن را توجیه می‌نماید و هم راه‌ها

و روزنه‌های نفوذ و تأثیر شوروی را نشان می‌دهد.

۳۵- عملکرد کلی و راز موفقیت رهبری انقلاب مبتنی بر چهار رکن یا چهار عامل و پایه زیر بوده است :

۱. ۳۵- تطبیق و تبعیت از نهضت ملی ضد استبدادی و ضد خارجی قریب یک قرن مبارزات مردم و روشنفکران ایران و به‌دست گرفتن رهبری آنها، همراه با استعداد فوق‌العاده انطباق و اجابت خواسته‌های نسل جوان از طرف ایشان.

۲. ۳۵- جواب‌گویی به عقده‌های حقارت و انتقام‌جویی چند قرنی روحانیت که در اثر تسلط فرهنگ و تمدن غربی و تجددخواهی و بیداری ایرانیان، حیثیت و قدرت خود را از دست داده، تشنه و آماده همکاری و خدمت در رکاب کسی بودند. که هدف باطنی و برنامه‌اش براندازی آثار اعتقادی، فکری، فرهنگی و اداری بعد از مشروطیت ایران و به کرسی نشاندن روحانیت بر اریکه‌ی حکومت باشد. با چنین برنامه و احیای اصل ولایت فقیه، طبعاً هیچ روحانی، اعم از معتقدین و با تقوای آنها یا مقام و منفعت جویان، نمی‌خواست و نمی‌توانست، از جان و دل یا از ترس و تقيه، همکاری صمیمانه و بهره‌برداری از موقعیت ننماید.

۳. ۳۵- انطباق خصلتی و استمداد هنرمندانه از روحانیت و افکار چپ‌گرایانه جوانان و روشنفکران تشنه انقلاب و انتقام، و بهره‌برداری از زمینه‌های مساعد شده در اثر تبلیغات سوسیالیستی و مارکسیستی طولانی دوران رضاشاه و محمدرضا شاه.

۴. ۳۵- احیا و استخدام عواطف و عقاید یک ملت چهل میلیونی دیندار یا دین‌پرور، و به جوش و خروش آوردن وسیع سرمایه‌های لایزال ایمان و ایثار نسبت به مذهب، و اطاعت و ارادت نسبت به روحانیون؛ یا به کار گرفتن صفات و سوابق هزار ساله تبلیغات و تأسیسات اسلامی تشیع، توأم با تلقین یکسان بودن اسلام با روحانیت.

دسترسی به عوامل و ارکان فوق، می‌توانست برای هر فرد دیگر نیز میسر باشد، بدون آنکه به چنین نتایج و آثار برسد. آنچه باید بر آن علل و عوامل اضافه کرد استعداد و اراده‌ی کم نظیر آقای خمینی و قاطعیت در تصمیم‌گیری و اعتماد به نفس و استقامت ایشان است که به وسیله‌ی درایت و مدیریت خاصی تکمیل گردیده است. اگر چنان نبوغ وجود نمی‌داشت، چنین توفیق و تأثیر حاصل نمی‌شد.

۳۶- کسانی که عملیات و موفقیت‌های رهبر انقلاب ایران را محصول نقشه‌ها،

پیش‌سازی‌ها یا دستورهای خارجی دانسته‌اند یا در ایمان و اعتقادات ایشان شک می‌کنند، مسلماً در اشتباه‌اند. تجربه این مدت و حوادث و مسائل نشان داده است که آمریت یا دخالت مستقیم و غیر مستقیم روی آقای خمینی وجود نداشته، اصل خودجوشی حکم‌فرما بوده است. نقش عمده را نبوغ ذاتی و همت و هنرمندی و خونسردی ایشان ایفا کرده است که بر پایه چهار رکن فوق، با هماهنگی شرایط زمانی و مکانی موجود و تأثیر علل و اسباب‌های داخلی و خارجی، صورت گرفته است.

مسئله اعتقاد و حتی تعصب در ایمان به اسلام فقهاتی و عرفان در نزد ایشان غیر قابل انکار است. ولی البته در چارچوب عقاید و عادات و با توجه به تلقی و توجیه‌های شخص ایشان؛ آن طور که هر بشری تحت تأثیر خودآگاه یا ناخودآگاه تمایلات و تشخیص‌های خود بوده، خدا و خرما را تلفیق می‌کند.

۳۷- مسلماً در درون وجدان آقای خمینی، خصوصاً در سال‌های رهبری، یک نزاع دائم و داغ مابین ایمان به معبود و احراز قدرت یا توفیق در رسیدن به کمال مطلوب مورد آرزوی درونی دیرینه که آن را منطبق با اسلام می‌دانسته‌اند، وجود داشته است؛ یعنی حاکمیت جهانی و اجرای اسلام فقهاتی، به دست روحانیت، و با اعمال زور و قدرت.

روانشناسان می‌دانند که اختلاط این دو معشوق و انفکاک میان خدا و خود، چه مسئله ظریف و چه معمای بغرنجی است. کم نیستند کسانی از بزرگان دیانت و سیاست که احراز قدرت را شرط لازم و کافی برای تحقق اهداف الهی و انسانی می‌دانند و ماکیاوگلی‌وار عدول از حقیقت و حق را به خاطر هدف مقدس مجاز می‌شمارند. فقط معدود افرادی همچون علی و حسین بن علی بوده‌اند که به متاع دنیا و به قدرت و به حاکمیت زودرس موقت و بی‌پایه، به چشم حقارت نگاه کرده، عدالت و انسانیت و اصول واقعی دیانت یا خدا و تقوا را فدای قدرت و موفقیت و مصلحت نمی‌کردند؛ و آینده و آخرت و کیفیت را با نقد دولت و کمیت معامله نمی‌نمودند. برای یک فرد بشر، مخصوصاً یک روحانی حرفه‌ای بسیار دشوار است بپذیرد که خداوند هرگز راضی نیست، احدی نام او و دین و دستورهای او را در این دنیا بر کسی - علی‌رغم خواسته خودش - تحمیل نماید. خداوند به هیچ پیغمبر و بشری، مأموریت و وکالت برای اجرای اجباری آیین خود و اداره‌ی امور بندگانش

را نداده است؛ بلکه آدمیان را، اعم از مؤمن و کافر، خلیفه‌های روی زمین و مدیران مسئول امور خودشان قرار داده است.

۳۸- در خاتمه باید اضافه کنیم که بحث و غرض ما دفاع از آمریکا و تأیید یا ترجیح امپریالیسم بر مارکسیسم نبود. راجع به ایدئولوژی مارکس و سیاست شوروی صحبت کردیم که چگونه با یک تیر دو نشان زدند. از یک طرف انقلاب اسلامی و نظام جمهوری ما را منصرف و مشغول ساخته، از محتوا و مقصد و از زیان رساندن به خودشان انداختند.

از طرف دیگر توفیق یافتند به خرج و خطر انقلاب اسلامی و ملت بیچاره ایران به اهداف اصولی خود برسند. ما دلایل مظلمه و اسباب کار سیاست شوروی شده، آرمان‌ها و نیازهایی را که برای آنها مبارزه و انقلاب کرده بودیم و سازندگی و زاینده‌گی خود را جلو پای شوروی قربانی کردیم. و در عوض، دشمنی و مزاحمت‌های آمریکا را خریدیم. در گروگان‌گیری تا حد زیادی به آبروی آمریکا در دنیا لطمه وارد شده، یک سلسله مصائب داخلی برایشان ایجاد کردیم که روس‌ها را خوشحال می‌ساخت و ما چند ده میلیارد دلار از دارایی و حقوقمان را از دست دادیم.

در جنگ با عراق نیز اولاً به تصور آزار و سرنگونی آمریکا چند صد هزار کشته و چند صد میلیارد ویرانی نصیبمان گردید که معلوم نیست در راه کی شهید شده‌اند و کجا حساب می‌شود. ثانیاً خرابی‌ها و نابودی‌ها را تا کی و از کجا خواهیم توانست به حالت قبل از انقلاب برگردانیم.

۳۹- در افتادن با آمریکا و رفع فتنه و فساد و ظلم از دنیا، که از طریق خدمت‌گزاری مارکس به جایی نرسید، مسئله‌ای است جدا؛ شیوه‌ی درافتادن و به نتیجه رسیدن هم مسئله‌ی دیگری است که باید به جای خود، مستقل از دنباله‌روی شوروی و نوکر بی‌جیره و مواجب بودن روس‌ها و کمونیست‌ها، مطرح گردد. باید ببینیم تا چه حد عملی و مؤثر است و اسلام در این زمینه به ما چه دستور می‌دهد.

**خدمات و مبادلاتی که میان اسلام و مارکسیسم به عمل آمده  
تا چه حد خواسته خود اسلام می باشد ؟**

بحث مختصر و مستندی در پایان مقاله باید باز شده، نشان داده شود که نه تنها این استخدام و استنباطها اصالتی به لحاظ اسلام و دین خدا و ارتباطی با رسالت انبیاء ندارد، بلکه طبق نصوص قرآن و به حکم سنت و عترت، باطل و گناه می باشد.

## سخنرانی در اجتماع مردم قزوین\*

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.  
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»<sup>۱</sup>

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا

---

\* سخنرانی در اجتماع مردم قزوین، مورخ ۱۳۶۵/۹/۲۱ که از نوار برداشت و ویرایش شده است.  
آیاتی از کلام الله مجید که در متن فاقد برگردان فارسی هستند، ترجمه‌ی آن‌ها در زیرنویس ارائه و مأخذ آن هم مشخص شده است (ب.ف.ب).  
۱. حجرات (۴۹) / ۹ و ۱۰: و اگر دو طایفه از مؤمنین به جنگ یکدیگر در افتادند، پس میان آن‌ها را صلح دهید و اگر یکی از آن‌ها بر دیگری ستم کرد، با او بجنگید تا به امر خدا برگردد...  
جز این نیست که مؤمنین برادر یکدیگرند پس بین برادرانان آشتی دهید...  
(به نقل از م.آ.م. ۸، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی، ص ۲۳۸)

تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرَهُنَّ مُوَهُ وَأَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ.  
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.<sup>۱</sup>

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.» (حجرات (۴۹) / ۱۰)

از آیاتی که از سوره‌ی حجرات (۴۹) تلاوت فرمودند، یک آیه را تکرار کردم و ترجمه می‌کنم:

(غیر از این نمی‌تواند باشد که مؤمنین برادران هم هستند، بنابراین کار شما باید این باشد که بین برادرانتان اصلاح و صلح ایجاد کنید و از خداوند پروا داشته باشید؛ امید است که مورد رحمت و خیر و لطف خدا قرار بگیرید.)

هم باعث شعف و افتخار است و هم شرمندگی، امری بود که بیشتر خدمت خواهان و برادران قزوین برسیم. ما با داشتن آقای احمد صدر حاج سیدجواد و همچنین آقای دکتر ابراهیم یزدی که اهل قزوین هستند، خودمان را جزء قزوین می‌دانستیم. این بار هم گمان می‌کنم، وقتی آقای صدر بشنوند که خدمتتان رسیده‌ایم،

۱. حجرات (۴۹) / ۱۱ تا ۱۳: ای ایمان آوردگان، هرگز نباید گروهی گروه دیگر را مورد تمسخر قرار دهد، چه بسا نسبت به آنان برتری داشته باشند، و نه هم زنانی زنان دیگر را [تمسخر نمایند]، چه بسا بر آنان برتری داشته باشند؛ و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید و به القاب [زشت] یکدیگر را خطاب مکنید؛ یاد کردن [مردم] به زشتی، پس از [آنکه] ایمان [آورده‌اند]، بد [رسمی] است؛ و آنان که توبه نکنند، ستمگرند.

ای ایمان آوردگان، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، که برخی از گمان‌ها گناه است و درباره یکدیگر تجسس و غیبت مکنید؛ آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ [حتماً] آن را خوش ندارید [غیبت نیز به همین زشتی است]؛ از خدا پروا کنید، که خدا بازپذیر و مهربان است. ای مردم، ما شما را از [آمیزش] مرد و زنی آفریدیم و به تیره‌ها و قبیله‌ها تقسیم کردیم تا یکدیگر را بازشناسید؛ بزرگوارترین شما نزد خدا پرواپیشه‌ترین شماست، و خدا [به حال شما] دانا و آگاه است. (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و توضیح علی‌اکبر طاهری قزوینی)



اعتراض و گله کنند که چرا من را خیر نکردید. در هر حال به طور کلی، دوستان نهضت [آزادی ایران] و بنده چون تا به حال، خدمت و خیری نداشته‌ایم، استنکاف داریم از اینکه برای هموطنانمان مزاحمت و دردسر ایجاد کرده، و بعد هم طرفین دست خالی برویم.

به عقیده‌ی بعضی‌ها، مقصر عمده و اصل کاری اوضاع کنونی، ما هستیم که پای آخوندها را باز کردیم و این‌ها را آوردیم و مسلط کردیم؛ جرمی که تقریباً در هر محفل و مجلسی، اشخاص تازه وارد، با همه‌ی تشکر و تبسم و لطف، ولی آخرش نمی‌توانند تحمل کنند و می‌گویند: بالاخره شما بودید که این‌ها را آوردید.

میدانی هست بین خیابان مطهری و کریم‌خان زند، به نام میدان شعاعی، یک روز دو سال پیش آنجا مطب دکتر نورانی می‌رفتم که دکتر گوش و حلق و بینی، و دکتر خیلی خوبی بود. بالای مطب و خانه‌اش، یک آقای روشنفکر بود که هم می‌توانست اداری باشد و هم کاسب. یک جلسه که دکتر رفته بودم، بعد از غروب و مغرب که هوا هم نسبتاً تاریک بود، ایشان سلامی به بنده کرد و گفت، فلانی این شتری که بردی بالای پشت‌بام، کی پائین می‌آوری؟ خلاصه، ما خجالت می‌کشیم؛ خودمان را مثل آن تعریف می‌دانیم که می‌گویند در گلستان سعدی است، هر وقت از قبرستان رد می‌شد، عبایش را بر سرش می‌کشید؛ بلانست.

عرض کنم اولاً آمدن ما، مزاحمت و افتخار ما، برادر ناصر و بنده و آقای اسماعیل‌زاده از تهران، و آقای احد رضایی و اخوی‌شان از زنجان که برای دیدار آقایان تشریف آورده‌اند، در برنامه نبود، و غیرمستقر به بود؛ و این مجلس سخنرانی و صحبت هم بهانه‌ای است تا بیشتر خدمتتان باشیم.

مطلب و موضوعی که ارزشمند باشد و لایق خواهران و برادران عزیز قرار بگیرد نیست، همین‌طور که فکر می‌کردم چه آیاتی بخوانم، از سوره‌ی حجرات (۴۹) انتخاب کردم؛ برای اینکه این سوره از آن سوره‌هایی است که باید گفت درست در شأن انقلاب اسلامی ایران، و بیشتر در شأن نظام جمهوری اسلامی ایران نازل شده است؛ منتهی ۱۴ قرن قبل. حالا تا چه اندازه، سابقه و دقت و مطالعه در این آیه و در این سوره داریم، بماند. این سوره تقریباً اجتماعی و اخلاقی است و البته انطباق آن با نظام جمهوری اسلامی ایران از نوع انطباق با سخنان لقمان حکیم است: ادب را از که آموختی، گفت، از بی‌ادبان که هر چه کردند، خلاف آن را به‌جا آوردم. حالا

اگر از مسلمان‌ها هم بپرسند که اسلام را از چه کسانی یاد گرفته‌اید، باید بگویند، از آخوندها و علما و از متولیان و گردانندگان جمهوری اسلامی که هر چه آنها کردند و گفتند، فهمیدیم که خلاف اسلام است؛ یعنی درست آیات این سوره با آنچه همه‌ی ما شاهد و ناظر آن هستیم، انطباق معکوس دارد. در این سوره از انسانیت، صلح، رأفت، محبت، دوستی و برابری و از چشم‌پوشی و خودداری از بدگویی، فحاشی، افراط‌گری، غیبت و جاسوسی صحبت می‌شود، و این که همه‌ی افراد از همه‌ی صنوف - حالا صنف کلاهی، صنف عمامه به سر، باسواد یا بی‌سواد و درس خوانده یا درس نخوانده - در نزد خدا اعلام تساوی می‌شود مگر آن کسانی که تقوا و پروای بیشتر، یعنی تسلط بر نفس و پاکی طینت بیشتر دارند. رفتار هم بیشتر رفتار با مردم است، و الا رفتار هر آدمی با فرزندان و نزدیکانش، خوب است. رفتار و اخلاق نیک، وقتی است که در برابر دیگران و در برابر دشمنان باشد، با آنهاست که حساب می‌شود، چه کسی خوش بیان و خوش زبان و خوش خلق و مشمول همان صفتی است که خداوند درباره‌ی پیغمبرش می‌فرماید:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»<sup>۱</sup>

مسئلاً این «خُلُقٍ عَظِيمٍ» درباره‌ی رفتار حضرت رسول با حضرت فاطمه نبوده است، چرا که تقریباً همه‌ی پدرها با دخترشان خوش رفتار هستند؛ بنابراین خُلُقِ عَظِيمِ این است که در برابر غیر تابعین، غیر موافقین، مخالفین و غیر آنها بی که به آدم تملق می‌گویند درباره‌ی آنها هم خوش رفتاری شود. در هر حال، خواستم با توجه به آیاتی که از این سوره قرائت کردند، من باب تذکر - که شاید هم زاید باشد - مطلبی را که فکر کردم، خدمتتان عرض کنم.

البته از هر چه بگذریم، سخن دوست خوش‌تر است؛ سخن دوست هم برای ما، همین اوضاعی است که بر ما حاکم است. یعنی همین انقلاب و نظام و جنگ؛ این دوست ما است که اگر نخواهیم آن را دوست داشته باشیم، باز نیز مجبوریم که دوست داشته باشیم. در هر حال اگر بخواهیم به دیده‌ی انصاف، نگاه کنیم، ریشه‌ی این انقلاب که در سال ۱۳۵۷ شکوفا شد و به پیروزی رسید، خیلی قدیمی‌تر بود. آقایان اصرار دارند که ریشه این انقلاب را پانزده خرداد ۱۳۴۲ بگذارند، بعضی‌ها هم

۱. قلم (۶۸) / ۴: و به یقین تو برخوردار از خوی توانا و ظرفیت بزرگ هستی.

(ترجمه به نقل از م.آ. ۲۰، بازگشت به قرآن ۳، ص ۹۸)

برعکس، بیشتر علاقه دارند- که صحیح تر هم این است- که ریشه‌اش در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نهضت مقاومت ملی و بعد هم جبهه‌ی ملی باشد. البته اگر به تاریخ نگاه کنیم باز هم از این جلوتر است، یعنی تا انقلاب مشروطیت و حتی تا نهضت تنباکو پیش می‌رود. ولی می‌توان گفت که این انقلاب از سال ۱۳۵۴ به بعد شروع شد، بدون اینکه کار داشته باشیم، چه کسی باعث آن شد.

البته عقیده‌ی ما درباره‌ی انقلاب‌های خودجوش و طبیعی دنیا، به هیچ وجه آن انقلاب‌هایی نیست که انگلیس‌ها یا روس‌ها یا آمریکایی‌ها به وجود آورده باشند، گویی آنها هر جا هستند، نمی‌شود گفت که در هیچ قضیه و جریان حضور ندارند، دخالت دارند، اما آن‌ها منشأ و اساس آن نبودند، بعد هم به این صورت درآمد که روحانیت به رهبری امام خمینی، حاکمیت مطلق و نقش اساسی پیدا کرد. بدون اینکه وارد این بحث بشویم که حق یا باطل بوده است، ولی امر مسلم این است که این از واقعه‌های بزرگ تاریخی خواهد بود، واقعه‌ای که نه فقط در صحنه‌ی تاریخ و کشور ایران و نژاد ایرانی بحث می‌شود بلکه واقعه‌ای است که در جاهای دیگر هم بحث می‌شود و مؤثر خواهد بود.

نمونه‌ای که فوری است و در ذهن همه‌ی سروران وجود دارد و شاید چه بسا در آینده سؤال‌هایی در اطراف آن تراوش کند، همین مسئله‌ی مذاکرات و تزلزلی است که باید گفت قابل انکار نیست. الان مجله‌ی تایم سه شماره‌ی متوالی است که بیش از هر شماره‌ای- شاید پنج صفحه- به همین واقعه و ایران اختصاص داده است. در زمان مرحوم مصدق، فقط در یک شماره از این مجله بود که مبادرت به انتخاب مرد سال کرد و عکس مصدق روی جلد بود و یک چیزی هم راجع به ملی شدن نفت گفته بود، ولی حالا علاوه بر اینکه مطلب خیلی است، ببینید راجع به این قضیه هم می‌گوید. پس مسئله‌ای که الان ما دامنه و بُرد و آثارش را می‌بینیم این طوری است. حالا آقایان به ریش می‌گیرند و جزء مفاخر و پیرویشان می‌دانند که ببینید، ما چه‌گونه ارکان حکومت و قدرت و سیاست آمریکا را که بزرگ‌ترین ابرقدرت است، متزلزل کردیم. تا این حرف‌ها نوشته شود و این‌ها افتخارش را داشته باشند یا برعکس، کاری نداریم، ولی امر مسلم این است که هم در تاریخ ایران و هم در تاریخ ملی ما و هم در خارج، آثار و تبعات خواهد داشت و از موضوعات مهم جامعه‌شناسی و سیاست و روان‌شناسی و تاریخی خواهد بود که روی آن بحث

می‌شود، کما اینکه نظر یکی از آقایان به نام فرهنگ را که دکتر در جامعه‌شناسی است، مطالعه می‌کردم، می‌گفت، تعداد کتاب‌هایی که حول و حوش ایشان به عنوان تز دکتری درباره انقلاب نوشته می‌شود، قابل مقایسه با کتاب‌هایی که در خود ایران راجع به انقلاب نوشته شده است، نیست. البته جاهای دیگر مثل انگلستان، فرانسه، سوئیس و شوروی هم همین‌طور است. واقعاً این یک پدیده و مسئله‌ای است که در اطراف خود، مسائل دیگری نیز به همراه می‌آورد.

بعد از استعفای دولت موقت، زمانی که من هنوز در نخست‌وزیری رفت‌وآمد داشتم و کار می‌کردم، آقای [حامد] الگار<sup>۱</sup> - نمی‌دانم، شاید اسمش را شنیده باشید - که انگلیسی‌الاصل است و از مستشرقینی است که ظاهراً مسلمان و شافعی مذهب آمریکایی است، راجع به شرق و ایران چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، کتاب می‌نویسد. آمده بود - آقای دکتر [ابراهیم] یزدی معرفش بودند؛ بنده خیلی او را نمی‌شناختم - و مصاحبه می‌خواست. به او گفتم من اهلش نیستم، برایمان مسئله درمی‌آید. گفت که نه؛ من می‌خواهم یک کتاب بنویسم، گفتم چون کتاب یک چیز جدی و اساسی است و هوچی‌گری هم در آن نفوذ ندارد و بعد از هشت، نه ماه درمی‌آید، آن موقع، آن غلیان و اوضاع خوابیده می‌شود. یک حرفایی زد. گفتم اگر می‌خواهی راجع به انقلاب اسلامی مطالعه کنی، باید حتماً روی شخص آقای خمینی مطالعه کنی، این انقلاب اجتناب‌ناپذیر از شخص ایشان و شخصیت و واقعیت ایشان نیست؛ و آن هم بهتر است که بروی پیش دکتر یزدی که خیلی بیشتر از من با ایشان ارتباط داشته‌اند و در پاریس و نجف، همراه ایشان بوده‌اند، بنابراین ایشان را بیشتر می‌شناسند. پیش آقای منتظری بروید، پیش اشخاصی بروید که بیشتر از من ایشان را می‌شناسند. اصرار داشت، نظرم را گفتم که به نظر من ایشان این‌طور است. بعد آن آقا در انجمن اسلامی آمریکا، هوچی‌گری و مسائلی را راه انداخت - شاید کم و بیش شنیده باشید - و یکی از نمایندگان مجلس هم - آن موقع ما در مجلس بودیم - فتوکی‌اش را بر روی در و دیوار زد که فلانی در باره آقای خمینی چه گفته است؛ در صورتی که من آن موقع، از نبوغ و قدرت انطباق ایشان، گفته بودم که

۱. مصاحبه‌ی دکتر حامد الگار با زنده‌یاد مهندس بازرگان و نیز گفت‌وگو با مهندس بازرگان درباره‌ی مصاحبه‌ی حامد الگار با ایشان را که از آثار مندرج در جلد بیست‌ودوم مجموعه‌ی آثار می‌باشد مطالعه فرمائید. مجموعه آثار (۲۲) با نام «انقلاب اسلامی ایران» (۱) آماده‌ی نشر می‌باشد (ب.ف.ب).

شخصی چون من که از لحاظ سنی ده پانزده سال از ایشان جوان تر هستم، و فعالیت و عمرم در دانشگاه و در بین دانشجویها و جوانان گذشته است، نتوانستم با قشر جوان مملکت آن طوری که باید و شاید، هماهنگی پیدا کنم، در صورتی که ایشان به عنوان یک آخوند روستایی، قشری و با افکار قدیم، چه طور قشنگ توانست تسلط و تأثیر و تفوق، مخصوصاً بر روی قشر جوان، پیدا کند. این صحبت‌ها را به عنوان تجلیل از ایشان عرض کرده بودم که ایشان یک چنین نبوغ و قدرتی دارند، ولی آنها هوچی‌گری راه انداختند. در هر حال، صرف نظر از آثار و نتایج آن، مملکت ما بماند یا نماند، ما زنده باشیم یا نباشیم، کارخانه و کشاورزی داشته باشیم، یا نداشته باشیم، مسئله‌ی ما در تاریخ می ماند و یک سوژه‌ی خیلی مهمی خواهد بود که تأثیرهایی بر جامعه آینده‌ی ما خواهد داشت، همین شناخت و تجربه‌ای است که ملت ایران روی روحانیتش پیدا کرد. روحانیت ایران، برای اولین بار در تاریخ، یک میدان آزمایش و ارائه‌ی وجود پیدا کرد که این ارائه وجود، مسلم تبعات زیادی برای روحانیت تشیع و ملت ایران در بر خواهد داشت.

دیشب در بین دوستان که پرسش و پاسخ‌هایی مطرح شد، سؤال یکی از آقایان این بود که به نظر شما آیا در ایران بعد از این قضیه، یک رنسانسی به وجود خواهد آمد؟ که فرصت نشد بنده جواب بدهم. نمی دانم کتاب «گمراهان»<sup>۱</sup> را ملاحظه فرموده‌اید یا خیر؟ آنجا تمام بحثش همین است. در ایران هم مسلم رنسانسی به وجود خواهد آمد و این آزمایش، تکان شدیدی در این صنف به وجود خواهد آورد؛ حالا یا نابودی کلی آنها خواهد بود- که خدا نکند- و همراه نابودی آنها، نابودی اسلام و ایران- همان طور که در رنسانس اروپا تا حدودی این طور شد- یا مثلاً یک تغییر و تحول و تکامل.

همان طور که می دانید، البته آقایان می گویند که این قضیه‌ی ملاقات، در ارکان آنها تزلزل ایجاد کرده که البته باید گفت صحیح ترش این است که توجه، بیشتر شده است و این به حالا اختصاص ندارد. از اول انقلاب حتی چند سال پیش از آن هم، در راه‌پیمایی‌های تاسوعا و عاشورا و قبل از آن، مطبوعات و افکار اروپا و آمریکا و

۱. کتاب «گمراهان» یا «حدیثی مفصل از قرون وسطی مسیحیت در ارتباط با سوره‌ی حمد»، در ماه مهر سال ۱۳۶۲ توسط مؤلف فقیه منتشر گردید و اکنون اولین اثر مندرج در مجموعه آثار ۲۸ است که با نام «گمراهان» آماده چاپ و انتشار می‌باشد (ب.ف.ب).

البته بیشتر از همه اروپا، توجه فوق العاده‌ای به ایران پیدا کرده بودند و سیل خبرنگاران می‌آمدند و مطالعه و مصاحبه می‌کردند و مطالبی می‌نوشتند؛ و این را به عنوان یک پدیده‌ی عادی و ساده که جنبه‌ی تحلیل و تقلید داشته باشد، نگاه نمی‌کردند. حالا فرصت نیست که بنده توصیفی کنم و توضیحی دهم که برخوردهای این خبرنگاران خارجی چه‌گونه بود، و چه‌گونه از این رو به آن رو می‌شدند؛ فقط یک نمونه را می‌گوییم.

یک روز یک مخبر روزنامه‌ی سوئدی از بنده وقت گرفته بود، خانمی بود، بعد از ظهر، ساعت چهار و پنج به منزل ما آمد. این خانم وقتی وارد شد، به فرانسه گفت که دیدید چه خبر شد؟ من گفتم مگر چه خبر شد؟ فکر کردم مثلاً کشتاری و یا زد و بندی شده است. بعد گفت نه، و همین‌طور اشکش هم راه افتاده بود و با بغض می‌گفت: «من صحنه‌ای دیدم که اصلاً من را تکان داد، و آن صحنه این بود که دیدم وقتی سربازها روی تانک‌ها و جلوی ستاد ارتش بودند و مردم از قیطره بعد از نماز عید فطر پیاده راه افتاده بودند- نماز را سال اول حاج ابوالفضل موسوی زنجانی، که خداوند ایشان را سلامت بدارد و عمر طولانی به ایشان بدهد، خواندند، و سال دوم هم مرحوم مفتاح آن‌جا نماز خواند- آن وقت به‌طور طبیعی از مردمی که نمازشان تمام شده بود، یک راه‌پیمایی برپا شد و دیگران هم به آن پیوستند. این خانم جلوی همان سربازها و ستاد بوده، حتی دوربین‌اش را هم از او که خبرنگار است گرفته بودند او این صحنه‌ی گل ریختن مردم بر سر سربازان را دیده بود. گل‌های ارغوان را که آن موقع تازه درآمده بود، مردم بر سر تفنگ سربازان می‌گذاشتند. و بعد افسری را دیده که بالا رفته و برای مردم صحبت کرده بود و وقتی پائین آمده، مردم او را در آغوش گرفته بودند.

منظور یک حرکت خاصی بود که از خیلی جهات خیلی عجیب بود. توجه در آن موقع با حالا یک تفاوت اصولی داشت؛ توجه آن موقع، همراه با تحسین و تأیید فوق العاده بود ولی حالا توجهی که آنها دارند، همراه با تنفر است؛ و اینکه ریگان را این‌طور مردم خودشان، دولت‌های اروپا، عرب‌ها و دیگران، آنها را زیر سؤال گرفتند که چرا با آن‌ها سلام علیک و دوستی کردیم از روی تنفر است؛ این پیروزی نیست، آنها در دنیا برای اسلام و ایران نفرت به‌وجود آورده‌اند؛ آن موقع درست برعکس بود. صحبت طولانی می‌شود، من نمی‌خواستم بگویم.

هنوز پیروزی انقلاب نرسیده بود، یک روزنامه‌ی ایتالیایی [ایلفوندو] که پر تیراژترین روزنامه‌ی ایتالیا است، کمونیست هم هست، خبرنگارش می‌آمد و صحبت می‌کرد و می‌پرسید. خیلی علاقه‌مند شده بود که بداند: حکومت اسلامی چیست؟ رابطه‌ی اسلام با سیاست چیست؟ بنده هم برایش یک مقاله‌ای نوشتم، شاید ده پانزده صفحه بود، بعد هم روزنامه را برای بنده فرستاد، البته به زبان ایتالیایی بود که دادم دیگران برایم ترجمه کردند. حالا یک شماره بود یا دو شماره، چندین صفحه را پر کرده بود، یک روزنامه‌ی کمونیستی، کمونیستی ایتالیایی؛ معلوم بود که وقتی بنده راجع به حکومت اسلامی می‌نویسم در تأیید و تحسین و تصدیق حکومت اسلام می‌نویسم، آن وقت یک روزنامه‌ی کمونیستی حاضر شود این مقاله را چاپ کند؛ این برای اسلام تبلیغ است. حالا روزنامه‌های دیگر هم در جای خودش، خبرنگارهای مختلف بودند، یکی از دوستان که دکتر و در آلمان است ولی بیشتر کارهای تجارتي و کارهای خدماتی انجام می‌دهد، او از دوستان ایرانی آنجا پول جمع می‌کند، مثلاً برای پشت جبهه. او از مدت‌ها قبل از انقلاب هم از این کارها می‌کرد، مثلاً کسانی که اینجا قابل معالجه نیستند، ایشان با بیمارستان‌های آنجا صحبت کرده، به ترتیبی به آنجا می‌فرستند و اینها را معالجه می‌کنند، از این کارها می‌کند، مرد بسیار خیری است، سالی یکی دو بار هم به ایران می‌آید، همدیگر را هم می‌بینیم. دو سال پیش می‌گفت یک آقای - اسمش را هم برد - از رجال آلمان هست، این صحبت را درست بعد از به زندان انداختن سران حزب توده و اخراج نمی‌دانم ۱۲ یا ۱۵ نفر از کارمندان و دیپلمات‌های سفارت شوروی از ایران می‌کرد، می‌گفت، او برای من صحبت و نقل می‌کرد که ما نسبت به انقلاب ایران از دو بابت خیلی نگران بودیم و ترس و وحشت داشتیم، یکی از بابت این که یک توجه و تحریک و انقلاب فکری در جوانان ما - یعنی غرب و آلمان - به وجود آورده و نگران بودیم که فرهنگ ما، در معرض تهدید فوق‌العاده قرار بگیرد. ایشان از رجال سیاسی بود، سیاسی‌ها آن موقع از ایران خوششان نمی‌آمد، برعکس طبقه‌ی جوانان و روشنفکران خیلی تحسین و تأیید داشتند. یکی این بود، و دوم اینکه ما باور نمی‌کردیم که در آن اوایل چنین انقلاب و چنین مسئله‌ای به‌طور طبیعی از طرف خود ایرانی‌ها باشد، ما دست روس‌ها و انگلیس‌ها را بگیریم، آن آقا تعریف می‌کرد، در همان سال‌های اول که خلخالی و اینها پیدا شدند و کشتارها، چهره‌ی ضد انسانی

و چهره‌ی وحشی به انقلاب داد و افکار جوانان غرب را برگرداند، ما از آن بابت خیالمان راحت شد، چون دیدیم که این آن چیزی نیست که بتواند دل‌ها و مغزهای جوانان ما را جلب کند، برخلاف آن تصویری که دو سال پیش داشتیم. آن نگرانی دوم هم همین روزها از بین رفت، وقتی دیدیم که دولت شما، دولت ایران، دیپلمات‌های شوروی را گرفت و بیرونشان کرد، فهمیدیم که نه، روابط خوشی بین اینها و شوروی نیست و این انقلاب، انقلاب کمونیستی نیست، خوشحال شدیم؛ نظیر این طرز تفکر زیاد گفته و شنیده می‌شد.

حالا برمی‌گردم به آن عرضی که اول می‌کردم. از مسائلی که مسلم هم تا به حال روی آنها مطالعه شده و هم بعد مطالعه خواهد شد، این که چه طور شد این انقلاب پیروز شد و این وضع جدیدی که پیش آمده - حالا اسمش را پیروزی و یا شکست بگذاریم - یا هر چه بگذاریم، شوخی نیست که یک کشوری بتواند جنگ را هفت سال تحمل کند. الان سال هفتم آن است، که چه ملت و چه دولتش تحمل این مصیبت کند، و باز هم می‌گوید که در آینده‌ی نه چندان دور، ثابت خواهد شد. به اصطلاح مایوس نشود و از رو نرود و این خودش از عجایب روزگار است که این کار را بکند و خم به ابرویشان نیاید و چنان اراده‌ای در افراد باشد که انگار نه انگار؛ حالا اسم این را اراده و هم پررویی می‌شود گذاشت، شجاعت هم می‌شود گذاشت، هم حماقت می‌شود گذاشت، همه چیز می‌توان گذاشت، ولی این موضوع‌ها از نظر جامعه‌شناسی، تاریخ و روانشناسی قابل مطالعه است. این که چه گونه پیروز شد، مسئله‌ی مهمی است.

از جمله دولت‌هایی که خیلی نگران انقلاب ما و پیروزی آن بودند شوروی بود، همان‌طور که روزنامه‌های خارج می‌نوشتند، چه روزنامه‌های آمریکایی، چه انگلیسی و چه فرانسوی؛ روس‌ها روی این همسایگی که با ایران دارند، و با چند میلیون مسلمانی که در کشورشان هست، مسلمان‌هایی که عامل هم هستند، انقلاب کمونیستی نتوانسته اینها را بی‌دین کند، همان‌طور که حتی مصطفی کمال پاشا [آتاتورک] هم نتوانست ترک‌ها را بی‌دین کند، عامل قوی در آنجاست. یک نگرانی‌شان از این بابت بود که مسلمان‌هایشان به تبع این انقلاب و تحت تأثیر این افکار، آنها هم علیه آنها شورش کنند. یک نگرانی بزرگترشان این بود که آنها هم حس کرده بودند که امروزه در دنیا دو طرز فکر وجود دارد که رو به روی هم



هستند؛ چون کاپیتالیسم، رئالیسم، ناسیونالیسم، لیبرالیسم و حتی سوسیالیسم هم تقریباً فاتحه‌اش خوانده شده، یکی کمونیست و مارکسیست است که برای دنیا جذبه و پیام دارد، حرف و پذیرش دارد؛ و یکی هم اسلام است. این را خوب حس کرده بودند، مخصوصاً دینامیسم اسلام.

خیلی وقت پیش، قبل از انقلاب اسلامی ایران، شاید مثلاً ۱۵ سال پیش، در پاکستان یک نقشه‌ای کشیده بودند که دوستی آن را به بنده لطف کردند، نمی‌دانم چه کارش کردم. در این نقشه مکاتب و افکار مختلف منتهی به صورت گرافیکی نشان داده شده بود. در بالا و در خط قائم سال‌ها بود، قرن دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم و ... آن وقت هر کدام از این مکاتب، نمی‌دانم مسیحیت، بودائیسیم، یا بعداً یواش یواش فلسفه‌های سیاسی دنیا، تحولشان را نشان می‌داد، آن وقت آنجا می‌دید که اسلام از همه‌ی این مکاتب که پائین آمده، هی وسعتش بیشتر شده، چون هر خطی هر قرنی را بر حسب جمعیت نسبی - نه جمعیت کلی - تقسیم بندی کرده بود، بنابراین اسلام از اول یک چنین دینامیسمی داشته و در این زمان هم شدیدتر شده؛ همین دو مکتب بودند، یکی کمونیسم و دیگری هم اسلام. غیر از این دو تا دینامیسم، بقیه رو به عقب رفته‌اند، بودائیسیم به طریق اولی، زرتشتی هم همین‌طور. از افکار دیگر، سوسیالیسم همین‌طور، رادیکالیسم و افکار دیگر هم در زمان به تدریج دائم کوچک شده‌اند، اما این دو تا جلو رفته‌اند. البته روی نقشه هم دیده می‌شد که دینامیسم و توسعه‌ی اسلام، بیشتر از توسعه‌ی دیگری است، و شوروی از این حیث خیلی نگران بود. حالا علاوه بر این مسئله، سیاستی را که همیشه، از زمان فتحعلی شاه و قبل از آن و زمان صفویه، اروپائی‌ها و غربی‌ها - که شوروی هم جزء غرب است - چه پرتقال، چه انگلیس، چه اسپانیا، فرانسه، روسیه، اینها همیشه نظر و علاقه داشتند، برایشان چیزهایی بوده که در این جا استفاده کنند.

برای آنها هم این نگرانی بود که منافعشان با این انقلاب به باد داده شود، یا در اثر این انقلاب به طرف غرب کشیده شوند، که در ابتدای انقلاب هم این‌طور به نظر می‌آمد. مصاحبه‌هایی که خود آقا در پاریس و این طرف و آن طرف کرده بودند و در باغ سبزی که به کشورهای غربی نشان داده بودند، و مطالبی که حالا می‌زنند، این نگرانی را داشتند که منطقه‌ی نفوذ اقتصادی، نظامی و مخصوصاً فکری آن‌ها از دست برود. طبیعی است که آنها هم نمی‌توانستند ساکت بنشینند، باید به یک نحوی

اینجا را تحت تصرف در می‌آوردند. الان هم قضیه همین‌طور که در مصاحبه‌ها - نه مصاحبه‌هایی که آقایان می‌کنند، مصاحبه‌هایی که آنها می‌کنند - و روزنامه‌ها دیدید و شنیدید، اصل قضیه همین دعوا سر لحاف ملانصرالدین است. خیلی علنی، برای دولت آمریکا قابل تحمل و قبول نبود که ایران لقمه‌ی چرب شوروی شود، اقرار می‌کنند و می‌گویند ما علاقه داشتیم با چنین ملتی یا با چنین حکومتی که این‌طور هم ما از آنها نفرت داریم و دشمن ما است، اما چه کنیم که نمی‌توانستیم این‌ها را رها کنیم که در دامن روس‌ها بیافتند، این برای سیاست آمریکا قابل تحمل نیست، کما اینکه برای انگلیسی‌ها هم قابل تحمل نیست که روس‌ها به خلیج فارس بیایند.

روس‌ها فعلاً در نتیجه‌ی گروگان‌گیری ما، افغانستان را گرفتند؛ این خدمت بزرگی است که به کمونیسم و شوروی شد، چیزی که در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت»<sup>۱</sup> آمده است. بنده در این کتاب نوشته‌ام، برنده‌ی مسئله‌ی گروگان‌گیری ما نبودیم، ایرانی‌ها نبودند، به‌هیچ‌وجه؛ آمریکا مفتضح و در دنیا بدنام شد، همه‌ی این‌ها درست؛ ولی برنده‌ی معرکه روس‌ها بودند. از جمله موقعی که دیدند آمریکایی‌ها این‌جا سرشان گرم است و حواسشان جمع نیست، فوری پریدند و افغانستان را به آن ترتیب تصرف کردند.

این که آمریکا حاضر می‌شود پیشنهاد این‌ها را راجع به روابط بپذیرد و اسلحه بدهد و خیلی چیزهای دیگر - که الان هنوز ظاهر نشده و در حساب ما نیست - این کار روی احساسات نیست. درست است که این ملت احساسات دارد و اوقاتش از گروگان‌گیری تلخ است، ولی کارش روی حساب مصلحت و روی حساب منطق و سیاست و دوراندیشی است، برنامه‌های دراز مدت است. خب، روس‌ها هم معلوم است که این را نمی‌توانند ببینند. منتها روس‌ها، البته یکی از دو ابرقدرت هستند، اینها هم دست کمی از آنها ندارند، آنها هم از قدیم در ایران خیلی کار کرده بودند.

این مسئله را حتماً شنیدید که از قول خروشچف می‌گفتند، زمان شاه گفته بوده - حالا خود او گفته بود یا نه، ولی خیلی رایج بود - ما کاری به کار ایران نداریم و می‌دانیم که ایران با این ظلم‌هایی که می‌شود و با این اوضاع و افکار و نارضایتی‌ها،

۱. کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت»، تفصیل و تدوین بحثی است که در سخنرانی پنجمین کنگره نهضت آزادی ایران، مورخ ۱۳۶۱/۱۲/۱۲ به عمل آمده است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد بیست‌وسوم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «انقلاب اسلامی ایران ۲» آماده‌ی انتشار شده است (ب.ف.ب).

آخرش به نفع یک انقلاب کمونیستی در ایران خواهد بود، ایران یک سیب سرخ خیلی خوبی است که ما می‌دانیم آخرش در مشت ما خواهد بود، بنابراین ما راحت هستیم. زمان رضاشاه هم این کار را می‌کردند، آن موقع هم انتظارشان این بود، حتی او را تأیید می‌کردند، روس‌ها خیلی پشتیبان رضاشاه و خانواده‌ی او بودند، روی همین اصل که می‌دانستند راه و رسمی که رضاشاه پیش گرفته، مردم ایران را - چه کارگر و چه روشنفکر و غیره - رفته رفته متمایل به مارکسیسم و انقلابی بودن می‌کند.

همین طور که می‌دانید درست است که ساواک آمد و با حزب توده و کمونیسم چه کارها کرد، ولی توده‌ای‌ها همه جا بودند و هستند و تشریف دارند و حتی زمان محمدرضاشاه گردانندگان واقعی حزب رستاخیز همان روشنفکران قبلی حزب توده بودند، منتهی به لباس رستاخیز شده بودند، و در روزنامه‌های پر تیراژ مثل کیهان و اطلاعات و رادیو گردانندگانشان از همین‌ها بودند، حتی رئیس دانشگاه و وزیر اقتصاد هم که حالا اسم‌شان یادم نیست، اصلاً کمونیسم و عضو حزب توده در سوئیس و اروپا بودند، ولی خب لباس عوض کردند و به این طرف آمدند، این‌ها کار کرده بودند.

اگر کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» را ملاحظه فرموده باشید یا خاطرتان باشد، آن‌جا سه فاتح تشخیص داده شده، فاتح اول نوجوانان که در هیچ انقلابی در دنیا، جوان‌ترها و قشرهای پائین، این چنین تسلط و ورودی در انقلاب و در قدرت نداشتند. در همه‌ی انقلاب‌ها همیشه کار جوان‌هاست و جوان‌ها هم می‌آیند، ولی برای ما نوجوان‌ها بودند، فرض کنید شاگرد کلاس اول دانشکده‌ی دندان پزشکی، مثلاً می‌شود رئیس دانشکده‌ی دندان پزشکی، خب این خیلی است، آن‌گروگانگیری هم همان طور که می‌دانید لااقل ظاهر امر کار آنها بود، فاتح دوم مارکسیسم است که قبلاً هم زمینه داشت، فاتح سوم روحانیت بود، اینها فاتحین این انقلاب بودند، منتهی مارکسیسم زمینه‌هایش از قبل کاملاً فراهم شده بود و کار می‌کردند، و در خود حوزه‌های علمی آن موقع‌ها نیز نفوذ فوق‌العاده داشتند.

ما وقتی زندان بودیم در آن سال‌های ۳۶-۱۳۳۵ و ۴۶-۱۳۴۵، یک عده از زندانیان عرب بودند، یعنی ایرانی‌های عراقی بودند، همه‌شان هم فارسی‌زبان بودند، یعنی مثل ما فارسی حرف می‌زدند. آن‌ها کمونیست بودند، منتها ساواک آن‌ها را گرفته بود،

حالا روی چه حسابی، نمی‌دانم. قاعدتاً خارجی را حق ندارد که به زندان بیاورد، باید بگیرد و بیرونش کند، ولی خب این‌ها را گرفته بود و در زندان بودند. اغلب این عراقی‌ها بچه‌ها بودند، یعنی از قشر طلاب و طلاب‌زاده و روحانی‌زاده بودند. بنا به آن چیزی که آنها می‌گفتند، در حوزه‌ی نجف بیش از تمام شهرهای عراق مرام کمونیستی رواج و پذیرش داشته، نجف هم منطقه‌ی همین روحانیون است.

خدا مطهری را رحمت کند، او بارها نگرانی شدید خود را راجع به قم و این نفوذی که کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها در حجره‌ها و حوزه‌ها و طلاب داشتند، ابراز می‌داشت. حالا اگر بخواهیم راجع به عوامل و علل پیروزی انقلاب صحبت کنیم، همان‌طور که بنده به الگار گفته بودم، او باید شخص رهبر انقلاب را محور قرار می‌داد و روی اعمال و شخصیت ایشان مطالعه می‌کرد و آن قدرت به اصطلاح آداپتاسیون، تعمیم‌دادن یا تطبیق‌دادن و تبادل با قشرهای مختلف و این هنر بهره‌برداری؛ ایشان را که از هر چیزی، و از هر کسی، و از هر قشری استفاده می‌کرد که این از روحانیت بزرگ‌تر است، از اسلام که دیگر خدا می‌داند، از روضه و منبر و ایمان و ایثار، از دکتر شریعتی.

دکتر شریعتی در این مملکت پایه‌گذار خیلی از کلمات بود، یکی امام بود، امت و امام برای او هست، اصلاً فکر امام پرستی به عنوان رهبر را ایشان آورد- حالا نیتش که مسلم سوء نبوده، خدا می‌داند- همچنین شهادت، که به ایرانی شهادت، این هنر و قدرت فوق‌العاده را داده، ایرانی از زیرش در رو، ایرانی راحت‌طلب، ایرانی که می‌گوید جاناً و مالاً و همه چیز حاضر به فداکاری است ولی تا آن جایی که به او اذیت و آزار نرسد، هیچ وقت خودش را به خطر نمی‌اندازد، خیلی هنر کند، در صرف پول و وقت است.

در تاریخ ایران هست که موقوفات برای امام زمان است، ولی کسی که بیاید جان بدهد این با مزاجش نمی‌ساخت، شریعتی بود که این را به وجود آورد. ببینید، این اصلاً از پایه‌های جنگ و قدرت و حکومت و پیروزی‌شان است. همین‌طوری گفتند ملت‌ی که شهید بدهد اسیر نمی‌شود، این خیلی تشخیص بزرگی است. همچنین استفاده‌ای که از نهضت آزادی و از ملی‌یون و از ما و از دولت موقت شد؛ ما بخشیدیم، نوش جانشان، کاری نداریم و کینه‌ای نداریم ولی از استفاده‌های بزرگی که اینها کردند این بود که همان افکار چپی و همان روحیات کمونیستی و مارکسیستی،

حاکمیتی قوی یافت. دانشگاه‌های ما و قشر به اصطلاح جوان و تحصیل کرده‌ی ما قبل از انقلاب دو دسته بودند، یا چپی‌های کمونیست بودند یا مسلمان‌ها و مذهبی‌ها بودند. خصوصاً بعد از دکتر شریعتی، ملی‌یون و فرض کنید این قشرهای وسط در تردید بودند، فقط این دو دسته بودند که همه جا با هم درگیری داشتند. در اروپا، در آمریکا، در خود ایران درگیری بود. در دانشگاه شیراز بین این دو تا درگیری بود، اصلاً همین‌طور که می‌دانید، فلسفه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک مارکس و کارهایی که شوروی در دنیا کرده موجب شده که در اغلب کشورهای اروپا به حزب قوی کمونیستی باشد که اگر اولی نباشد، حزب دوم همه جا حزب کمونیست است: اینها بهترین بهره‌برداری را از این‌ها کرده‌اند، آن هم از چه راه، از راهی که همان حرف‌های آنها را زدند، همان‌هایی که فکر می‌کنند و آن را می‌خواهند رواج دادند.

در زمان وزارت کشاورزی آقای دکتر شیانی، آقای اصفهانی که چوب حراج را بلند کرده و تمام املاک و زمین‌ها را به هر کسی که بخواهد داده بود، در شورای انقلاب صحبت بود که آخر چرا این‌طور؟ یک عده‌ای هم از وزارت کشاورزی چون شنیده بودند که نظر امام نسبت به آقای اصفهانی خوب نیست و حتی به دکتر شیانی گفته بودیم که این مرد کیست، دستش را بگیر و بیاندازش بیرون، عده‌ای از همین رؤسای وزارت کشاورزی یعنی سردمدارها- نه رؤسای کلاسیک و قدیمی- آمده بودند شورای انقلاب و در واقع به طرفداری و حمایت از آن طرز فکر که باید تمام اراضی به رعایا داده شود و حالا ما بزرگ مالک و کوچک مالک نداریم، آنجا صحبت بود. مرحوم دکتر بهشتی که ما سال‌ها با او کار می‌کردیم و ایشان افتخار می‌کرد که بیاید و در انجمن اسلامی مهندسين صحبت کند، افتخار داشت به اینکه مثلاً با ماها صحبت می‌کند، می‌گفت چرا این کارها را می‌کنید؟ حتی این کلامش خطاب به آقای مهدوی کنی بود، مهدوی کنی معترض بود و می‌گفت ما که نیرویی نداریم، همین جوان‌ها هستند، اگر ما مطابق میلشان عمل نکنیم در دامن آن طرف می‌افتند، یعنی همه به طرف حزب توده و کمونیسم می‌روند- ولی بقیه‌اش را من دارم می‌گویم که معنی آن این بود- ما باید مطابق آنها، با طرز فکر و خواسته‌ی آنها عمل کنیم که اینها جزء عساکر ما باشند. همان حزب جمهوری، حالا این عملی که به این سرعت انجام شد و این بهره‌برداری که این انقلاب و نظام از چپی‌ها و جوانان حاد و افراطی کرد- ولو اینکه مثلاً کمونیست هم نبودند ولی طرز تفکر آنها این بود، این

خدمت عظیمی شد که به هزینه‌ی اسلام و به سود ما است. یعنی انقلاب اسلامی ایران، مخصوصاً در مرحله‌ی بعد و حرکت دوم، از مظاهر خارجی و از جریان‌های واقعی آن، این شد که اسلام در خدمت مارکسیسم قرار گرفت.

یقیناً خانم‌های حاضر در مجلس سرشان برای این مسائل درد می‌کند که مارکسیسم یا همان ماتریالیسم دیالکتیک را تا حدودی می‌شناسند، آقایان هم به طریق اولی؛ دیالکتیک مارکس که مارکسیسم را به وجود آورده، بر مبنای تضاد است که می‌گویند در دنیا چیزی نیست جز تحول پدیده‌ها یا اشیاء که اسم آنها را تز می‌گذارند. تزی است که از خودش ضد خودش را به وجود می‌آورد مثل تریاک که ضد سم است، آنتی‌تزی را به وجود می‌آورد. یعنی یک چیز دیگری را به وجود می‌آورد که او می‌شود فرزندی که دشمن بابایش هست. بین تز و آنتی‌تزی جنگ می‌شود و از محصول این دو تا سنتز به وجود می‌آید. مثلاً کاپیتالیسم و سرمایه‌داری که خودش سنتز دوران فئودالیسم و دوران زمین‌داری است. این به اصطلاح، در دامن خودش ماشینیسیم کارخانه‌ها و کارگر را به وجود می‌آورد و می‌پروراند، کارگر آنتی‌تزی می‌شود و کارگر وظیفه‌اش این است که سرمایه‌دار و ارباب و کارفرما را از بین ببرد، و سنتزش می‌شود حاکمیت به اصطلاح رنجبران و از این حرف‌ها.

اصلاً در نظر آنها و از نظر جنبه‌ی فلسفی و اجتماعی و سیاسی، دنیا چیزی جز همین‌طور بازی و تنازع و تناسل بین تز و آنتی‌تزی و بعد هم پیدایش سنتز نیست که آن سنتز هم دو مرتبه از شکمش یک آنتی‌تزی در می‌آید، یعنی آنها اصلاً جزء ایمان و ایدئولوژی‌شان این تضاد و تخاصم یعنی دشمنی است. و بعد هم تخاصم نتیجه‌اش چه می‌شود؟ تخریب است، تضاد بین آنتی‌تزی و تز تخاصم بین این دو است و بالاخره تخریب تز؛ کار دائم این است. یعنی دنیا را به این چشم نگاه می‌کنند، خدایی برای آنها نیست، آخرتی هم نیست، اراده و مشیت و از این حرف‌ها هم در کار نیست، تکامل هم - به آن معنایی که طبعیون می‌گفتند - نیست، همه‌اش این است، و تمام تبلیغاتشان روی این است، آن وقت کاپیتالیسم و بعد هم امپریالیسم که در واقع این مفهوم و اندیشه و این اصطلاح را لنین به وجود آورد، بعد از آنکه دولت شوروی دولتی شد و به رسمیت شناخته شد.

در دنیا آنان که پرچم ضدیت با کمونیسم را در اختیار دارند و ضد کمونیست بودند آمریکا بود. بنابراین در نهاد و در ذات مارکسیسم دشمنی و براندازی با امپریالیسم

است، اصلاً وظیفه‌شان این است. همین‌طور که یک زرتشتی اصلاً وظیفه و برنامه‌اش جنگ با اهریمن است، چراغ را روشن می‌کند برای اینکه تاریکی از بین برود. تاریکی نشانه‌ی اهریمن است، چراغ هم نشانه‌ی اهورامزداست. درخت می‌کارد، برای اینکه قبلاً خشکی و خرابی بود، عدم آبادی بود، درخت کاشتن آباد می‌کند، آبادی دست خدا یعنی دست اهورامزداست؛ ولی ویرانی و خشکی و گرسنگی برای اهریمن است. اصل کارش این است، آنها در واقع یک مقدار تشبیه هم می‌کنند یا یک مسلمان و یا هرکس دیگری فرق نمی‌کند یا یک ناسیونالیسم. برای یک ناسیونالیسم حالا می‌خواهد فرانسوی و یا انگلیسی باشد، اصل، ملت و مملکت خودش است، ترقی و رونق خودش است، اصل این است، منتهی با کسی هم کاری ندارد، مگر اینکه مثلاً آلمانی بخواهد سر بلند کند و بیسمارکی بگوید که بله ما باید سلطان دریاها باشیم، و یا مثلاً ناپلئونی پیدا شود و قصد رفتن به هندوستان را در سر پیروراند و آن وقت با ناپلئون در بیافتند و او را از بین ببرند یا آلمان مثلاً در جنگ اول. ولی اصالتاً برای انگلستان خود امپراتوری انگلستان است که دنیا را هم داشته باشد؛ اصالت برای آن دشمنی نیست، اصالت برای آن قدرت ملی و برتری و حاکمیت خودشان است. یک عارف هم مثلاً یک چیزهایی برایش اصالت دارد، اما برای کمونیسم اصالت خودش نیست، اصالت آن آنتی‌تز است، آن تز است، و همه‌ی برنامه‌ی شوروی از زمان لنین و انقلاب، روی این بوده که همه‌ی نگاه‌اش به آمریکا بوده که اگر در آمریکا فرض کنید هر فردی در روز نیم لیتر شیر می‌خورد، باید ما یک کاری کنیم که ما سه چهارم لیتر شیر بخوریم، اگر آنها مثلاً موشک درست کردند به این ارتفاع برود، ما باید بالاتر از آن برویم، چرا؟ برای اینکه آمریکا را از بین ببریم، امپریالیسم و کاپیتالیسم را از بین ببریم. بنابراین برای آنها اصلاً از بین بردن آمریکا و اروپا و کاپیتالیسم هدف است، همان‌طور که برای یک مسلمان و یک خداپرست، برای او خدا هدف است. تمام عبادت ما، می‌گوئیم «قربناً الی الله» است حالا کاری به درست و باطل‌اش نداریم، و بعد هم «وَأِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»<sup>۱</sup> زندگی و حیات آنجاست، این دنیا، «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»<sup>۲</sup> اینجا کشت و کار می‌کنیم برای اینکه آنجا درو کنیم.

۱. عنکبوت (۲۹) / ۶۴ : ... و به یقین خانه‌ی آخرت است که زندگی حسابی (به قول اقرب الموارد، بدون مرگ) می‌باشد...

(ترجمه به نقل از م.آ. ۱۹)، بازگشت به قرآن (۲)، ص ۲۲۱

۲. حدیث نبوی: دنیا کشت‌زار آخرت است.

برای مارکسیست این هدف نیست، دنیا را به چشم تضاد می‌بیند. مارکسیست آنتی تزی است که باید تز را از بین ببرد، اگر از بین نبرد خودش از بین می‌رود. مطابق آن فلسفه اصلاً به وجود آمده که تز را از بین ببرد، بنابراین در ایدئولوژی و در برنامه، در سیاست مارکسیسم و شوروی و همچنین تا حدود مائوئیسم - قبل از این همکاری و با نزدیک شدنشان به آمریکا - اصلاً دشمنی و خصومت باطنی داشت. مارکسیسم - لنینیسم در برنامه‌شان برای اینکه بتوانند - اینها عقلشان هم کار می‌کرده - امپریالیسم را از بین ببرند، چون آنها که معتقد به دعا و امداد غیبی و این حرف‌ها بودند و نمی‌خواستند افرادشان بی‌خود هم بمیرند، که ما صد هزار نفر می‌فرستیم نود نفرشان هم بمیرند، به بهشت می‌روند، این را نداشتند، بنابراین از زمان لنین، روس‌ها بودند که این مسئله‌ی برنامه‌گذاری را در دنیا پایه‌گذاری کردند - حالا اگر تز اصلیشان هم نباشد ولی عملاً از نظر حکومت و دولت اینها این برنامه‌ریزی را به وجود آوردند - و اولین برنامه‌ی پنج‌ساله را لنین نوشته بود، سازمان برنامه‌ی ما و این حرف‌هایی که کشورهای غربی هم آوردند، این‌ها بعد از ابداع روس‌ها بود. آن‌ها از همان اول شروع کردند که خیلی خوب برای این که ما آن لولو و دیو را از بین ببریم - همان‌طور که در شاهنامه و مثلاً در جنگ ایران و توران هم دیو هست - باید پنجه‌هایمان مثل پنجه‌های دیو باشد و پایمان و اسلحه‌مان هم مثل آن‌ها باشد، بنابراین از همان زمان لنین و بعد هم مخصوصاً در دوره‌ی استالین به برنامه‌های پنج‌ساله‌ای پرداختند که سطح، یعنی پتانسیل شوروی را از جمیع جهات کشاورزی، اقتصادی، و مخصوصاً علمی و نظامی است - که به طریق اولی، اولش نظامی است - به اندازه‌ی آمریکا و غرب برسانند. اول هم آنها بودند که برنامه‌ی ایجاد ارتش پنج میلیونی داشتند. زمان رضاشاه هم بود، در روزنامه‌ها هم نوشته شد و حالا می‌گویند ارتش بیست میلیونی؛ آن‌ها سطح ادعایشان کمتر از این بود، ارتش سرخ پنج میلیونی جزء برنامه‌شان بود که ما باید یک ارتش سرخ پنج میلیونی داشته باشیم.

یک نمایشگاهی در بلژیک سال ۱۳۵۶ در سطح بین‌المللی بود، آدم وقتی مقایسه می‌کرد آن غرفه را - غرفه نه یک میدان - خب همه‌ی اینها چیزهای بزرگی داشتند، هم روس‌ها، هم فرانسه و هم آلمان. در غرفه‌ی شوروی مثلاً آدم بولدوزری می‌دید که اصلاً چرخ‌هایش یک طوری بود که حالا بنده که قد کوتاه هستم، این قد بلندها هم به بالایش نمی‌رسیدند یا آن بیل‌های مکانیکی، مثل اینکه می‌خواهد مثلاً برود



کوه دماوند را بلند کند و ببرد مثلاً در بحر خزر بگذارد. واکن هایشان هم همین طور. معلوم بود این یک ملت و مملکتی است که برنامه‌اش این است که تفوق قدرتی مخصوصاً در فضا پیدا کند که آمریکا را از بین ببرد و اصلاً وجودش را از جهان نابود کند، آمریکایی اصلاً نباشد و البته کاپیتالیسم هم نباشد، این دوم؛ سوم آن وقت چه کار باید کند؟ باید این دشمنی و این خصومت با آمریکا را از مرحله‌ی فلسفه یا دستور دولتی یا برنامه‌ی حکومتی در سطح عوام مردم بیاورد؛ یعنی کاپیتالیسم و غرب و مخصوصاً آمریکا که در رأس اینهاست، این را در خاطر هر کمونیست و هر آدمی در دنیا به عنوان دشمن شماره‌ی یک بشر بگذارد و تمام معایب دنیا را درباره‌ی آن به وجود بیاورد و ثابت کند، خب این را آقایان می‌دانند.

خدا بیامرز برادر بنده را که اتفاقاً خیلی از سال‌های عمرش را در قزوین بود. از جمله مثل‌هایی که می‌زد- گویی این مثل را هم در قزوین و اینجاها یاد گرفته بود- این که یک بابایی آمد مهمان کدخدا یا وارد به یک خانه‌ای در ده شد، روز اول پذیرایی کردند، شب دوم هم همین طور، دائم پذیرایی تخفیف پیدا می‌کرد، خب منابع دهاتی‌ها هم مثل شهری‌ها زیاد نبوده که مثلاً دائماً بتوانند از مهمان پذیرایی کنند، صاحب‌خانه گفت که چه کار کنم، چه کار نکنم، هفته‌ها گذشت و این مهمان آن‌جا بود. در اتاق، هم بخاری و هم تنورشان آنجا بود، یک چیزهایی شبیه به زنبیل‌های گنده که گندم و چیزهایشان را در آن می‌ریختند و معمولاً به آن کندو می‌گفتند در آن‌جا بود و مهمان هم تکیه‌اش را به همان کندو داده بود صاحب‌خانه یک سئوالی را برای این مهمان مطرح کرد و گفت: به حق این برکت که جواب این سئوال من را می‌دهی و دیگر می‌روی. مهمان ماند که این مسئله چیست؟ او هم آن طرف کندو نشسته بود، گفت که به حق این برکت که تا ته آن را نخورم نمی‌روم؛ مسئله این بود. به قول خیلی از این‌ها گفت که آخوند وقتی روی الاغ می‌نشیند، دیگر پیاده نمی‌شود، یا باید الاغ بمیرد یا خودش، یا بالای منبر. حالا بنده هم بالای منبر آمده‌ام، دیگر به این زودی‌ها معلوم نیست که فرصتی باشد برای سئوال، چون در سئوال‌های دیگر، استاد ممکن است بماند و نتوانم بگویم، بنابراین باید عرض کنم که حوصله‌ها سر می‌رود، دیگر سئوالی نباشد.

مسئله‌ی سوم که جزء برنامه‌ی آنها بوده، در مورد اسرائیل و همه‌ی این‌ها بود، اما این‌ها به زودی فهمیدند که آنها معتقد به عقل و منطق و علم هستند، و همه‌ی روسیه

با جمعیت ۲۰۰ میلیون نفر از پس کاپیتالیسم و آمریکا و امپریالیسم بر نمی آیند. سالی که ما را به اروپا فرستادند، سال ۱۳۰۶ بود، در ورود و خروج از ایستگاه راه آهن - با واگن هم مسافرت می کردیم - هر روز آدم چشمش می دید بالای خطوط راه آهن یک شعار سرتاسری بزرگ زده بود آنجایی که متوجه به غرب بود نوشته بود، رنجبران همه‌ی جهان متحد شوید. این مدت‌ها شعار کمونیسم بود. فکر کردند برای این که از پس آنها بریابند، باید رنجبران را هم متحد کنند و احزاب کمونیسم در دنیا، کمیت‌ترن که همه فرمان از مسکو می گرفتند، بنابراین این‌ها باید تبلیغ کنند. اصلاً حزب کمونیست تحمل هیچ حزبی را در دنیا نمی کرد و مخصوصاً دشمن ناسیونالیسم بودند که نباید احزاب ناسیونالیستی باشند و تمام تبلیغاتی که در این‌ها می دیدیم، ضد ناسیونالیسمی بود و به طریق اولی ضد شوئیسم تا در دنیا احزاب کمونیسم از داخل، این حکومت‌های سرمایه‌داری را متزلزل کنند که این کار را هم می کردند و خیلی هم از این حیث موفق بودند، بلایی در تمام کشورهای اروپا بودند، تازه در آمریکا هنوز رخنه نداشتند.

آن زمانی که ما در فرانسه بودیم مدتی از این راه پیش رفتند البته آنها هم عکس‌العمل نشان دادند و خودشان را تطبیق دادند ولی از پس این‌ها بر نیامدند. بعد دیدند از این راه هم خیلی نمی‌توانند مانع آن‌ها شوند و آنها دائم گنده‌تر می‌شوند و هم سرمایه‌شان و هم کارشان بیشتر می‌شود، این شد که آمدند و خودشان را مدافع استعمارزده‌ها و محرومین جهان - که قبلاً رنجبران بودند - نشان دادند. بعد جزء تر آن‌ها و تبلیغات آن‌ها، و جزء شعارهای آن‌ها، طرفداری از محرومین - و به اصطلاح فارسی و عربی آن مستضعفین - بود و کمونیسم شوروی که اصلاً برایش کفر بود که از ناسیونالیسم صحبت کند، شد راه‌انداز و طرفدار تمام نهضت‌های ملی دنیا، طرفدار نهضت ملی هندوستان، الجزایر، نمی‌دانم فلان، و در این جاها تا توانست آن‌ها را برای آزاد شدن و استقلال‌طلبی تحریک کرد، علیه چه کسانی؟ علیه استعمارگران، علیه انگلستان و فرانسوی‌ها.

این هم در واقع حرکت سوم‌شان بود که به اصطلاح به لانه و محل کاپیتالیسم رخنه کردند. به این ترتیب آنجایی که اینها رخنه کردند و دارند با ایجاد مناطق کمونیستی عصاره‌شان را می‌مکنند، همان‌طور که در کوبا این کار را کردند. بنده به بد و خویش کاری ندارم، می‌خواهم بگویم که رویه، چه رویه‌ای بوده، شاید هم به حق

بوده، من به آن کاری ندارم، ولی رویه موفقیت آمیز بوده و به این ترتیب توانستند از حلقوم ممالک سرمایه‌داری، هندوستان را بیرون بیاورند، هندوچین را بیرون بیاورند، مراکش را بیرون بیاورند- البته نه به طور صد درصد، حالا هر چی - کنگو را بیرون بیاورند و عراق را بیرون بیاورند و از این نوع تا جنگ بین‌الملل دوم که از این بابت دیگر برنامه‌شان تمام شد، فقط به ملی‌شدن نفت در ایران کمک نمی‌کردند، برای این که می‌دانستند درست علیه حزب توده است، و تا توانستند علیه دکتر مصدق کارشکنی کردند، ولی در جاهای دیگر مثلاً با عبدالناصر اگر دستشان برمی‌آمد کمک می‌کردند، برای اینکه او می‌خواست انگلیسی‌ها را بیرون کند، آمد تا انقلاب ایران، ایران انقلابی شده که آنها را سخت متزلزل و نگران کرده بود. دیگر اسلام دارد به ریشه‌اش می‌زند، چه بکنند؟ یا چه شود؟

بنده طرفدار آنهایی نیستم که هر چیزی را به خارجی‌ها نسبت می‌دهند، ضرب‌المثلی بود که سابق می‌گفتند اگر کنج صندوق‌خانه هم یک بچه شیرخوره گریه کند این تحریک انگلیسی‌هاست، این از آن حرف‌های غلط و سم‌های خطرناک فرهنگی است. مصدق بیچاره آمد و این تفکر را که «نمی‌شود با آنها در افتاد و هر چه هست از آنهاست»، با ملی کردن نفت عملاً باطل کرد و بعد هم خود ایدن [نخست‌وزیر انگلستان] می‌گوید، آن شبی که کودتای ۲۸ مرداد شد، آن شب در جزیره‌ی فلان بودم و راحت خوابیدم، این دیگر غیرقابل انکار است که واقعاً مصدق و نهضت ملی کردن نفت ایران، پشت بزرگ‌ترین امپریالیسم و استعمار آن زمان جهان را کوبید و دو تا کرد.

نوبت به ایران رسید و حالا باید در ایران چه شود؟ یعنی آنها چه دلشان می‌خواهد؟ به یک تیر دو نشان؛ بلکه حالا ملاحظه خواهید کرد که شوروی‌ها به یک تیر سه نشان بلکه چهار نشان زدند، بدون اینکه خودمان هم بفهمیم.

اولاً همین‌طور که می‌دانید، در شعارهای ما قبل از انقلاب چه بود؟ آزادی، استقلال، جمهوری، نه شرقی و نه غربی، نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینیه، و از این شعارها که اتفاقاً یک نواری بنده پیاده کردم، آن نوار و یکی دو تا نوار دیگر از کسانی که همین‌طور پا به پای آن راه‌پیمایی‌هایی رفته بودند و صداها را گرفته بودند. و آمارش را در همان کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» آورده‌ام و اضافه هم کردم که در پیش از انقلاب شعارهایی که اصلاً شنیده نمی‌شد، مرگ بر آمریکا بود؛ و

یکی از آنها ما اسلام را می‌خواهیم اصلاً نبود، وجود نداشت، و چه و چه ناپود گردد و از این حرف‌ها اصلاً نبود.

خب، حالا از این انقلاب در همان سال اول چه در می‌آید؟ مرگ بر آمریکا، در افتادن، با گروگان گرفتن و آبروی آمریکا را در دنیا ریختن و اصلاً اسم چنین چیزی را گروگان‌گیری گذاشتن، یعنی روبه‌رو شدن و مقابله و به قول خودشان پوزه‌ی آمریکا را به خاک مالیدن؛ شد انقلاب دوم. یعنی انقلاب اول که آزادی و استقلال و حکومت اسلامی بود، انقلاب دوم شد، مرگ بر آمریکا، و بعد هم به همراه این و به موازات این تا دلتان بخواهد ادبیات و تبلیغات و مطبوعات سال ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ سراسر و درست برخلاف آیات سوره‌ی حجرات (۴۹)، پر است. از فحش دادن، از بدگفتن، از ایجاد کینه کردن، و اینکه مالک نباید باشد، سرمایه‌دار نباید باشد.

اصلاً خود اینها می‌گویند، ببینید در تاریخ قضایی دنیا بی‌سابقه است که یک متظلم را به دلیل تظلم‌خواهی همان جا به زندان بیاورند، حالا این چه‌طوری می‌شود؟ خب، ایشان رسماً گفت و بخشنامه کرد که اگر به قول او زمین‌دارها، سرمایه‌دارها آمدند و تقاضای رسیدگی کردند به اینکه چرا خانه‌شان یا مثلاً ملک‌شان را مصادره کرده‌اند، همان جا به زندان بفرستید، این چیست؟ این همان دشمنی اصالتاً و ذاتی با سرمایه و با سرمایه‌داری است و بعد هم، در رأس همه‌اش آمریکای جهان‌خوار و تمام بدبختی‌های ما از آمریکاست، شعار شده بود، یعنی چه؟ یعنی بعد از این، دشمنی با آمریکا و نابودی آمریکا هدف اصلی می‌شود. خب، این چه دست‌آورد بزرگی برای روس‌ها است؟ به دست ما، و به خرج ما، سر آمریکا را بزنند، مثلاً آمریکا را نابود هم بکنند.

روس‌ها درست همان سیاست سعدی را به کار بستند که می‌گوید: ما را به دست دشمن بکش، که اگر مار کشته شد، از زهر آن رهانیدی، و اگر مار دشمن را زد، از دشمن خلاص شدی. دیگر باید گفت که روس‌ها در دلشان قنچ می‌زده، این انقلاب اسلامی را که دشمن آنهاست و می‌تواند نابودکننده و از بین‌برنده‌ی مارکسیسم در دنیا باشد، این را به صورت ماری دریاورند که بیاید پای آمریکا را بگزد که آمریکا را از بین ببرد، از هر طرف کشته بشود به نفع آنهاست. اگر آمریکا در سر این بزند، خب مار کشته شده، و اگر این آن را بگزد، دشمن اصلیش از بین رفته، و می‌بینید هنوز هم این روح انتقام، دشمنی، تخاصم و تفرقه ادامه دارد. و بعد هم مخالفتی که

این مطبوعات ما و تبلیغات ما داشتند و دو تا پایشان را علیه ملی یون در یک کفش کرده اند و ملی گرایی و در رأسش مصدق را می کوبند. خب، چه لزومی داشت؟ مصدق نان شما را آجر کرده؟ کاری به کار شما ندارد. چرا با مصدق و با ملی یون این قدر دشمنی دارید؟ آخر ملی یون پایه گذار این انقلاب بودند. خدا رحمت کند [اللهیار] صالح را، با یک شوق و ذوق و گریه ای در آن روز رفراندوم به امیرعلایی تلفن کرده بود که بیا با هم برویم رأی بدهیم، این ها این طور استقبال کرده بودند و می خواستند، ولی نه این که ناسیونالیسم و ملی گرایی از بین برود.

در یکی از همین نشریه های نهضت - نمی دانم کدام بود آن پیروزی در روزنه های امید بود یا قبلی آن - بود که نوشته بودیم آدمی این درد را به کجای دنیا ببرد که در یک کشور اسلامی که اسم و عنوان آن و اصلاً پیامش در دنیا صلح و صفا و محبت و دوستی است که حضرت صادق یا حضرت باقر می فرمایند:

«هَلْ دِينَ إِلَىٰ مُجِبَةٍ وَ هَلْ مُجِبَةٌ إِلَىٰ دِينٍ»

آیا دین چیزی غیر از محبت است؟ و آیا محبت چیزی غیر از دین است؟ در یک کشوری که علمدار تساهل و علمدار انسانیت و رأفت در برابر عاشوری ها و کلدانی ها و در برابر نژاد سامی و اینها بوده که تاریخ می نویسد وقتی حاکمیت ایران و نژاد ایرانی آمد اصلاً دنیا در برابر ظلم ها و ستم هایی که از نژاد سامی و زرد و مغول و اینها می رسید راحت شد. آن وقت با یک چنین آئینی و در چنین کشوری وقتی آدم اسم صلح را می آورد، منفور می شود. می گویند نهضت آزادی طرفدار صلح است.

ببینید، موفقیت از این بالاتر چه که صلح و صفا و محبت و دوستی که در همین سوره ی حجرات (۴۹) ملاحظه فرمودید، اینها اصلاً جزء ضد انقلاب و جزء گناه حساب شده و باعث ترد و زندان شود. اما یک کاری که در خود شوروی کردند و آن نباید در ایران بشود، و آنها خودشان از آن نفع می بردند و موجب از بین بردن آمریکا می شد، آنها از اول برنامه های ۵ ساله و ده ساله و پانزده ساله داشتند برای این که سطح قدرت و تولید و همه چیزشان بالا بیاید؛ ولی در ایران برعکس، این جا، باید تخریب شود. یعنی در این جا تضاد و تخاصم اش از آنجا گرفته شود، اصلاً برنامه باید برنامه ی خصومت باشد. برنامه این باشد که باید حزب بعث را از بین ببریم، حالا هر چه حزب بعث بگوید آقا ما مخلص شما هستیم، ارادتمندیم، غلط کردیم، هر چه

می خواهید می دهیم، بگوییم نه، ما چیزی هم نمی خواهیم، غرامت هم نمی خواهیم، از کیسه خلیفه بخشیدند، به ما صدها میلیون دلار خسارت رساندن، نمی خواهیم، این برود، صدام برود، یعنی چه؟ یعنی خصومت، کینه، ولو اینکه برای کشته شدن آن یک نفر، صد هزار نفر اینجا از بین برود. حالا ما به خود عراقی ها کاری نداریم که به قول خودشان بهترین جوان ها هستند.

بینید، این درست همان روحیه ای است که کمونیسم و مارکسیسم روی آن بنا شده. چنین موفقیت عظیم، کم موفقیتی نیست، انقلاب اسلامی را - اسلام به معنای صلح، صفا، خدمت، دوستی و وحدت را - تبدیل کنند به انقلاب انتقامی و این شود. ولی تخصصش درست، تخریبش هم راجع به داخلی باشد نه خارجی، تمام برنامه ی این ها بود که برود. دکترا جهنم بروند، ما دکترا نمی خواهیم. کارخانه ها خراب شود چه اشکالی دارد، حالا وقتی که کارخانه ی فرض کنید نورد اهواز نبود چه کار می کردیم، خب از خارج می خریدیم، کرمانشاه کن فیکون شود، خب بشود، در راه اسلام شهید شده. نمی دانم نیروگاه ها، یکی بعد از دیگر، نمی دانم ده هزاروپانصد مگابایت تولیدش بود، حالا تولید شده نمی دانم چهارهزار، بقیه اش هم برود، جهنم برود، مگر ما قبلاً چه کار می کردیم، چراغ نفتی می سوزاندیم، باشد. در زنجان گفتند که از کرامات عجیب آقای امام جمعه این بوده، روزی شکایت می کنند که چرا به بیمارستان ها نمی رسند و احتیاجات لازم بخش زایمان و بقیه ی قسمت های بیمارستان ها را نمی دهند، ایشان گفته مگر نه ام من را در طویلۀ نژائیده، بیمارستان می خواهیم چه کار؟ آن وقت این روحیه را مقایسه کنید با روحانیت قبل از آقایان.

حاج سید رضا فیروزآبادی، حتماً اسمش را شنیده اید که بیمارستان فیروزآبادی نزدیک شاه عبدالعظیم را پایه ریزی کرد. ایشان وکیل مجلس هم بود خیلی هم ساده بود، کاری نداریم؛ ولی پولش را می گرفت و جمع کرد و از آن حقوقش پایه ی این بیمارستان ریخته شد و بعد هم دیگران در همان زمان نهضت مقاومت به ساختش کمک کردند. یک روز خودش برای بنده تعریف می کرد؛ گمان کنم با آیت الله بنی صدر، برادر [ابوالحسن] بنی صدر پیشش رفته بودیم به خاطر امضاء گرفتن برای آن نامه علیه کنسرسیوم و علیه قرارداد نفت که منتهی شد به اخراج خیلی ها که ایشان هم فوری امضاء کرد، خدا رحمتشان کند، آن وقت نمی دانم به چه مناسبتی - چون

آنجا یک زایشگاه خیلی مجهزی داشت، شاید هنوز هم باشد- گفت یک روز صبح به من خبر دادند که دیشب یکی از همین زن‌های دهاتی- چون آنجا بیشتر دهاتی‌های فشافویه می‌آیند- را آوردند که مریض بود و درد زایمان داشته ولی جا نبود و همان جا پشت در خوابید و سرد هم بود، صبح به من خبر دادند که یک مریض دیشب آورده بودند و این مرده است، گفت من آن روز هنوز چای هم نخورده بودم و خیلی ناراحت بودم و همه‌اش خدایا خدایا می‌کردم طوری بشود که دیگر این قضیه پیش نیاید. یک ساعتی بیشتر نگذشته بود که یک خانم مسن اصفهانی- البته اسمش را هم گفت، دو تا خانم بودند آمدند، از همان خانم‌های متمکن و پولدار- گفت، من سنم به آخر رسیده، نمی‌خواهم بگذارم بعد ثلث مالم خرج شود، یک پولی دارم و این را می‌خواهم بدهم دست شما برای بیمارستان، هر کاری شما می‌خواهید بکنید. آن موقع گفتند ۲۰۰ هزار تومان- حتماً آن موقع در سال ۱۳۳۲ دویست هزار تومان کم نبوده، شاید هم دو میلیون تومان بوده- گفتم خانم اجازه می‌دهید که اینجا یک زایشگاه درست کنیم؟ گفته بود که هر چه دل‌تان می‌خواهد درست کنید. آن روحانی این طوری فکر می‌کرد، اسم مستضعف و اینها را هم نمی‌آورد که ما طرفدار مستضعف و مخالف مستکبر هستیم، اما این برایش قابل تحمل نبود که یک زن زائویی از سرما بمیرد. بعد به اولین وسیله متصل می‌شود و شکر خدا را هم می‌کند که خدا رسانده است.

\* \* \*

خب، از فحش‌هایی که به ما می‌دهند می‌گویند، شماها اصلاً غرب‌زده و علم‌زده هستید، طرفدار مادیات هستید و همه‌اش دنبال وسایل و بودجه هستید، یعنی چه؟ یک مسلمان، یک مؤمن به خدا، باید همه چیز را از خدا بداند، این حرف‌ها چیست که شما می‌زنید. حالا غیر از اینکه خودشان به ما یاد دادند که اول:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِسَبَابِهَا»<sup>۱</sup>

خداوند ابا دارد که امور را جز به اسبابش جریان دهد که در یک نشریه هم به آن جواب داده شده بود که اگر این طور است، پس چرا تانک می‌سازیم؟ پس چرا تانک می‌خرید؟ پس چرا با هلی‌کوپتر می‌پرید؟ پس چرا نفیر بنزهایتان گوش مردم

۱. روایت: خداوند امتناع کرده است که امور را جز به وسیله اسباب‌های مربوطه جریان دهد.

را کر می کند؟ شما می گوئید همه چیز روی دعا و خواست خدا می شود، پس چرا به این وسایل مجهز می شوید؟ خلاصه، ببینید هیچ برنامه‌ی سازندگی ندارند. همان قضیه مار است، این آن را بزند ولو اینکه درد داشته باشد، آن هم این را بزند، بعد هم این طوری شود، مملکتی که هیچ چیزی ندارد، همان حرفی که خروشچف زده بوده که ما دیدیم که ایران، اقتصادش خراب است و بیکاری دارد. البته الان این حرف را زده بود ولی مصداق حرفی است که خروشچف زده بود، سببی است که می گندد و عن غریب در دهن شوروی می افتد. ما نمی خواستیم این را قبول کنیم، نمی خواهیم اینجا این طوری شود، ما می خواهیم کمکشان کنیم که دست آنها نیافتند، «لَا لِحُبِّ عَلِيٍّ بَلْ لِبُغْضِ مُعَاوِيَةَ». ببینید، حالا از خود حزب توده چه استفاده‌هایی شد، آن موقع که باید استفاده شود، مثل کهنه‌ی آلوده دورشان انداختند، ولی این‌ها باز هم به طرق مختلف هستند. از یک طرف اسلام چیزی نیست که تحرک و تحریک در بین ترکمن‌ها و ترکستان و قرقیزستان ایجاد کند، بعد هم این انقلاب نمی تواند عالم گیر شود و نمی تواند جایی را بگیرد، جای مارکسیسم را هم نمی تواند بگیرد بلکه برعکس. همین تروریسم بازی‌ها همان چیزی است که آن‌ها می خواهند، ترور کردن و زدن و کشتن، همان چیزهایی است که آن‌ها می خواهند. آن‌ها می خواهند که در دنیا آشوب و فتنه باشد، بعد هم در شعارشان عنوان اسلام و قرآن هم هست:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»<sup>۱</sup>

که آن وقت ترجمه هم می کنند، جنگ، جنگ تا دفع فتنه از عالم، فتنه یعنی چه؟ یعنی آمریکا؟ همان که شوروی می خواهد، مارکس مگر چه می خواهد؟ می گویند مرگ می خواهی برو گیلان، کور از خدا چه می خواهد دو چشم بینا. نمی خواهم بگویم که ایشان به دستور شوروی عمل کرده، ولی خیلی وقت‌ها آدم یک کارهایی حتی با حسن نیت می کند ولی غافل از اینکه نان خودش را می خورد و حلیم همسایه را هم می زند.

الان در عمل و در دنیا یا در ایران، اسلام در خدمت مارکس است و آنچه که مارکس می خواهد؛ البته آن منظور هیچ وقت فراهم نخواهد شد، همان طور که در خود شوروی هم نمی شود. آنها هم عکس العمل نشان می دهند، ولی نتیجه چه

۱. انفال (۸) / ۳۹: و با آن‌ها آن قدر بجنگید تا فتنه از بین برود و تمام دین برای خدا باشد...

(به نقل از م. آ. ۲، بعث ۱، ص ۳۱۹)



می‌شود، بر خلاف این چیزی که اینها می‌گویند، دائماً این فتنه در دنیا بلند می‌شود، مگر اینها با احزاب کمونیسم دنیا توانستند، حتی در ایتالیا اکثریت داشتند، یک زمانی حزب کمونیسم آلمان قبل از هیتلر یک حزب درجه یک بود. در فرانسه جبهه‌ی ملی با سوسیالیست‌ها درست شده بود، و کمونیست‌ها مثل همه جا کلاه سر سوسیالیست‌ها گذاشته بودند. اما از همین پیش‌آمد و رواج و قدرت کمونیست آلمان، هیتلر از آن درآمد، دنیا بدتر شد. همان‌طور که با گروگان‌گیری این‌ها افتخار می‌کنند که ما کارتر را انداختیم، به آرزویش نرسید که مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شود، بسیار خوب، چه کسی جای او آمد؟ ریگان آمد که صد درجه بدتر از او است.

چنین نیست که با درافتادن با امپریالیسم یا با هر کسی، مثلاً آن آقا از بین برود. همان‌طور که شش سال است نتوانستند نه حزب بعث و نه صدام را از بین ببرند. اول هم می‌گفتند: پیش به سوی جبهه‌ها برای فتح کربلا، کربلا برویم که بعد هم بغداد را بگیریم، بغداد هم سکوی پرتابی بشود برای گرفتن قدس. به مشهد هم که می‌رود، آن‌جا میدان قدس هست و جاهای دیگر هم به نام قدس است. این‌ها جزء برنامه‌هایشان بود که قدس را بگیریم، بعد صهیونیسم را که از بین بردیم، در دیوارها هنوز نوشته‌اند که اسرائیل باید از بین برود، بسیار خوب. اما در سراسر قرآن شما نگاه کنید، حتی خدا نمی‌گوید که شیطان باید از بین برود، بلکه می‌گوید که ما به او مهلت دادیم، از ما درخواست کرد که به من مهلت بده، گفتیم بسیار خوب تو تا روز قیامت مهلت داری. هیچ جای قرآن نگفته که شما با کسی دشمن باشید، برای اینکه خدا می‌داند که نمی‌شود، اصلاً خدا خودش خواسته، نه اینکه خدا عقلش نمی‌رسید که شیطان چه کارهایی می‌کند. همان‌طور که ما در قرآن می‌خوانیم، شیطان به خدا می‌گوید حالا که این‌طور شد من این‌ها را به گمراهی می‌اندازم، چه کار کنم و چه کار نکنم:

«قَالَ فَأَنْظِرُنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ.»<sup>۱</sup>

برو، برو هر غلطی دلت می‌خواهد بکن، اصلاً این جزء مشیت خلقت است، اگر در دنیا شیطان نباشد، این برنامه‌ی تکامل و تقرب، و این برنامه‌ی اصلاح و برنامه‌ی

۱. اعراف (۷) / ۱۴ و ۱۵: (شیطان) گفت مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت بده! (خداوند) گفت به درستی که تو از مهلت داده‌شدگانی. (به نقل از م.آ.م، ۷، مباحث علمی، اسلامی، ص ۱۹۹)

خلافت انسان، خلافت خدایی تحقق پیدا نمی کند. این خیال باطل است که کسی یا ملتی یا مکتبی اصلاً بتواند ضد خودش را، دشمن خودش را، فتنه را، فساد را از بین ببرد، اصلاً قرآن چنین چیزی نمی گوید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»<sup>۱</sup>

ما شما را امت واسطه، وسط، معتدل قرار دادیم که شما برای مردم نمونه شوید، جلو بیافت، شهر خودت را آباد کن و در حوزه‌ی خودت، عدالت، انسانیت، برکت و رحمت بیاور- همین‌هاست که خدا به انسان وعده داده- اینجا را بهشت کن. همه جای دنیا می آیند از تو دستور می گیرند، نسخه می گیرند، هیچ جای قرآن نگفته که برو خانه‌های مردم را خراب کن:

«وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا». (بقره ۲) / (۱۴۳)

رسول هم نمونه و گواه و شاهد و الگو برای شما باشد.

اصلاً این حرف‌ها نیست که برو فتنه را از همه جا از بین ببر. این درست اساس و مغز مارکسیسم است که باید با تز در افتاد و تز را از بین برد و من که آنتی تز هستم و پرولتر و کارگر هستم یا kominform [سازمان کمونیزم بین‌الملل] هستم باید در دنیا پیروز باشد. ولی خب توانستند اسلام را به صورت غلام و برده و اسیر مارکسیسم در آورند. ما باز نمی دانیم که آینده‌اش در دنیا چه خواهد شد؟ آن جلوه و کشش که اسلام داشت و می توانست مکتب پیروزی در برابر مارکسیسم باشد، فعلاً از بین رفته است. البته یک جاهایی هست که این‌ها در تبلیغاتشان آن را می گویند، نمی دانم مردم آفریقا، مردم سودان، مردمی در هندوستان، پاکستان، که از هیچ جا خبر ندارند، از دور شنیده‌اند که تحت رهبری روحانیت و به نام اسلام در ایران انقلابی شده است و بعد هم با آمریکا- که اسمش را گذاشته‌اند شیطان بزرگ- در افتاده است. یک مرتبه، فرض کنید ۵۰ تا ۷۰ تا آمریکایی، دیپلمات‌هایی که تا به حال کسی جرأت نمی کرد به آن‌ها بگوید بالای چشمتان ابرو است، اینها را گرفتیم، بنابراین روی این دشمنی که مثلاً مردم استعمارزده داشتند، در آنها یک جذبه و یک عشق و تحرکی به وجود آمده است. از دوردستی بر آتش دارند، یک چیزی از انقلاب اینجا شنیده‌اند و عاشق این انقلاب شده‌اند. اما در روشن فکرهایشان، در درس خوانده‌هایشان، در جوان‌هایشان

۱. بقره (۲) / ۱۴۳: و این چنین شما را امت میانه قرار دادیم تا شاهد و نمونه برای مردم دنیا باشید...

(به نقل از م.آ. ۱۹، بازگشت به قرآن ۲، ص ۴۹۵)

به هیچ وجه این طور نیست.

یک آقای پرفسوری، نمی دانم به نام دکتر محمود العطاس استاد جامعه‌شناسی در سنگاپور و اهل مالزی بود، و البته فارسی هم می دانست، آقای دکتر [غلام عباس] توسلی ما در کنگره‌ی جامعه‌شناسان مسلمان که سال پیش در مالزی بود، آن جا با این آقا آشنا و دوست شده بود، ایشان امسال یک ماه به ایران آمده بود، خودش می گفت که این دفعه‌ی سوم است، یک دفعه زمان مصدق آمدم - خیلی هم شیفته‌ی مصدق بود - یک دفعه هم در زمان زاهدی و کودتا [ی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲] آمدم، حالا هم بعد از انقلاب آمده‌ام. البته ایشان استاد و محقق و جامعه‌شناس است و به طوری که دکتر توسلی می گفت، شخصیتی است در دنیای اسلام، طرفدار اسلام و انقلاب. از او پرسیدم که مردم مالزی و اندونزی نظرشان نسبت به انقلاب ما چه طور است؟ گفت یک عده، آنها که سر کار هستند، دست اندر کاران و گردانندگان - به انگلیسی هم حرف می زد - این ها ذاتاً و طبعاً دشمن هستند، فکر هم نمی کنند، آن طور که خودشان اعلام می کنند، از برانداختن نظام و دولت های مرتجع عرب مسلمان ترسیده اند، یک عده هم مردم عوام اندونزی هستند که آنها هم به طور طبیعی، فطرتاً این ها طرفدار هستند، اما کوچک ترین اطلاعی راجع به داخل ایران و جریانات آن ندارند، فقط یک عده ای ما هستیم که می دانیم که چه خبر است، دیگر بقیه اش را هم نگفت، چون قبلاً صحبت کرده بود که بسیار متأسفیم که این اوضاع در ایران هست.

شیخ حسین کرمانی در دوره‌ی اول مجلس، نماینده و وکیل، و در جریان انقلاب از مدرسین حوزه‌ی قم و مرد فهمیده‌ای بود، در جریان کردستان هم خیلی می رفت و می آمد و خدمت می کرد. او اخیراً یعنی ۵ - ۴ ماه پیش می گفت: با همان هواپیمایی که به آنجا [هندوستان] رفتم، کفش هایمان را جفت کردند و با همان هواپیما گفتند بفرمائید برگردید. خب ایشان آخوند است، آخوند کلاسیک و حوزوی، در شهرهای مختلف حوزه‌های طلبگی - به اصطلاح مدارس - می رفت و بیشتر هم از ایران پول به آنجا می برد، از آن جاهایی که آقای گلپایگانی و آقای منتظری به او می دادند، همه‌ی پول ها را یک جا جمع می کردند؛ شاید قبلاً هم پایه اش را مرحوم بروجردی گذاشته باشد. آن وقت ایشان سالی یکی دو بار به آنجا می رود و البته با آقایان هم ارتباط دارد و این ها هم کمکش می کردند. ایشان اخیراً می گفت

چون در آنجا و از ناحیه‌ی سفارت و انجمن اسلامی تبلیغاتی کرده بودند، ایشان را به جرم این که تبلیغات کرده و از جنبه‌ی اینکه این شخص آمده صدور انقلاب کند گرفته بودند. ایشان گفت دولت هندوستان قبلاً می‌دانست که من دلار و ارز از ایران می‌آورم - آنجا قدغن است که از خارج ارز بیاوری، باید ارز را به خود دولت خیلی ارزان فروخت - ولی حرفی نمی‌زدند، اما این دفعه گفتند که این پول‌ها را از کجا می‌آوری؟ خلاصه گفتند تو برای انقلاب پروری این جا می‌آیی، می‌خواهی اسلام انقلابی صادر کنی، ما نمی‌خواهیم و ایشان را بیرون کردند. ایشان پارسال می‌گفت خدمت آقا رسیدم و توضیح هم دادم. ایشان گفت به قدری افکار عمومی، درس خوانده‌ها و مردم پاکستان و هندوستان علیه انقلاب اسلامی شده، آن وقت کارهایی که می‌شود و تجسس می‌کنند، خدا می‌داند که چیست.

آقای دکتر یزدی درباره‌ی سفر قبلیش به ژنو می‌گفت: کنفراسی بود از سران و مبارزین اسلامی که از چند سال قبل در اروپا انجمن دارند، ایشان هم به عنوان مستمع آزاد شرکت کرده بود. با اغلب این‌ها از زمانی که در آمریکا بوده آشنایی دارد؛ می‌گفت وضع آنها مثل یک مادری است که یک بچه‌ی خیلی تخسی دارد، بچه‌ی خراب و فاسد؟ خیلی از دست او رنج می‌برد، اما مع‌ذالک، اگر یک شخص یا یک دوستی یا یک غریبه‌ای در حضور مادر از بچه بد بگوید ناراحت می‌شود. می‌گفت روحیه‌ی آنها هم این طور است، مسلمان‌هایی به حساب، در درجه‌ی بالای مبارزه که در میان آن‌ها روشنفکرانی از پاکستان و الجزایر هست، بیشتر هم از هند؛ از مصر هم هست مثلاً ضد سادات و ضد دولت‌های به قول اینها استیجاری. وقتی آدم با اینها صحبت می‌کند، وقتی کثافت کاری‌های ایران را می‌شنوند، واقعا مشمئز و ناراحت می‌شوند، مثل مادری که بگوید نگو نگو؛ این‌ها بین دو مخالف قرار دارند، از یک طرف عشق و علاقه و انقلاب اسلامی را دوست دارند برای اینکه در یک کشوری در دنیا به نام اسلام انقلابی شده و اسلام - حالا به صورت روحانی آن کار نداریم - حاکم شده، اما از آن طرف هم با کارهایی که می‌شود و آبرویی که این‌ها از اسلام بردند و نفرتی که در دنیا به وجود آوردند، ناراحتند.

حتماً آقایان و خانم‌ها، دوست و آشنا دارید، کسانی که به خارج مسافرت کرده‌اند و پس از بازگشت برایتان تعریف کرده‌اند که در گمرک، در هواپیما، در خیابان و در مغازه، چه رفتاری و چه اهانتی، نسبت به ایرانی‌ها دارند.

بنده در آن سفری که پارسال برای شرکت در کنگره‌ی شرق‌شناسان به آلمان رفته بودم، موضوع آن زمان‌بندی آیات قرآن بر مبنای مقادیر کمی بود. آقای دکتر فلاطوری در آنجا یک مؤسسه به نام «آکادمی پژوهش‌های اسلامی» دارند، کارهای خیلی ارزنده‌ای هم کرده‌اند. یک هتلی بیرون از آن شهری که کنگره بود - حالا اسمش یادم نیست - گرفته بودند. خب ما دو تا ایرانی بودیم، آقای مهندس توسلی و بنده، خود دکتر فلاطوری هم بود، ما مثل یک مسافر معمولی به آن‌جا رفته بودیم، اتاقی داده بودند، آن هتل جای خیلی خوبی بود، مخصوصاً خارج از شهر گرفته بود که از دست این رجوی‌چی‌ها و مجاهدین راحت باشیم، چون آن‌ها مثل زاغ‌سیاه همه جا بودند و ما را تعقیب می‌کردند. جلسه اول که در آن کنگره شرکت کردیم، به‌خصوص مورد توجه و علاقه‌ی رئیس کنگره و رئیس دانشگاه بودیم. روزنامه‌های محلی هم شرح آن کنگره را نوشته بودند، مطلب یکی از آن‌ها خیلی مفصل بود. بیشتر اوصاف کنگره را نوشته بودند. نوشته بودند از سیصد نفر مدعو، دویست نفر آلمانی و صد نفر خارجی هستند. روی کسانی که از ایران آمده بودند، بیشتر یک روزنامه بود که از سه تا نیم ستون، دو و نیم ستون آن را اختصاص به من داده بود، و از جمله نوشته بود که این مخالف با خمینی است، باور کنید آن شب که ما به همان هتل رفتیم، آنجایی که باید آدم کلیدش را بدهد، رئیس و مهمان‌دار آن نبود، پیش‌خدمت‌ها همه آمدند و فوری یک کتاب به اصطلاح یادبودی - بعضی جاها دارند - آوردند که من امضاء کنم، صرفاً برای اینکه آن روزنامه نوشته بود که این موافق با آقای خمینی نیست. وقتی از آنجا می‌خواستیم برویم، با آقای فلاطوری می‌خواستیم در یک بانکی، پولم را تبدیل کنم. حالا یک بیگانه یا یک آدمی آمده، فرض کنید می‌خواهد ۵۰۰ تومان پول را تبدیل کند - به قول دکتر فلاطوری این شعبه‌ی اصلی بانک نبود - اصلاً تکان خورده بودند، صرفاً یک کسی را به دلیل اینکه با این دستگاه نیست، و طرفدار این دستگاه نیست، اصلاً به او یک احترام دیگر و یک توجه دیگر داشتند. اینها یک چنین کاری کردند، ایرانی و مسلمان را در دنیا بدنام کرده‌اند، اسلامی که تنها مکتبی بود که می‌توانست مارکسیسم را از بین ببرد. البته خدا نمی‌گذارد چون:

«وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»<sup>۱</sup>

۱. آل عمران (۳) / ۵۴: [یهودیان] دسیسه کردند، خدا هم [با] دسیسه [آنان] مقابله کرد، و خدا از همه‌ی ←

۴۳۴ \_\_\_\_\_ مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش‌گامان

خداوند حجت خودش را تمام کرد، ان‌شاءالله آن‌طور نخواسته و نخواهد شد. عذر می‌خواهم، زحمتتان دادم. فکر کردم این مسئله به‌عنوان تحلیل اجتماعی، سیاسی، دینی صحبت شود، همین مسئله‌ای که این انقلاب و اسلام را در خدمت مارکس قرار داده و نتیجه‌اش همین است که می‌بینید. با تشکر تمام از توجه و لطفی که فرمودید و عذرخواهی از زحمتی که دادیم.

## در این عید (فطر)، به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم\*

اعوذ بالله من الشيطان رجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ.» (ذاریات (۵۱) / ۵۶ تا ۵۸)

آیهی قرآن است، و بیان مستقیماً از طرف خداست: من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه بندگی و پرستش من را بکنند، ولی این بندگی و پرستش نه برای این است که من محتاج به خدمت آنها و استشارشان و دریافت روزی و مال و منال از آنها هستم. این طوری که همیشه در دستگاه‌های حکومتی و سلطنتی معمول است. اگر سلاطین و بزرگان و الگوها، خواهان بندگی و اطاعت و عبودیت اشخاص هستند برای این است که در مرحله‌ی نهایی می‌خواهند چپاول بکنند، متمکن و متمتع و مملک باشند. این جا خداوند چنین احتمالی را که از ناحیه‌ی بشر هست، رد می‌کند.

«مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ.» (ذاریات (۵۱) / ۵۷)

نه رزق و روزی از آنها می‌خواهم، و «وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ.» و نه می‌خواهم که

---

\* سخنرانی در جشن عید فطر انجمن اسلامی مهندسين، مورخ ۱۷ اردیبهشت سال ۱۳۶۸، فشم، باغ آقای مهندس حیدری که از نوار صوتی برداشت و ویرایش شده است.  
عنوان این اثر از سخنران فقید نیست و برگرفته از متن سخنرانی است (ب.ف.ب).

آنها من را اطعام بکنند و احتیاجاتم را برآورده بکنند؛ برعکس:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ.» (ذاریات (۵۱) / ۵۸)

خداوند، خود اوست که به دیگران رزق و روزی می‌دهد، و «ذو» هم خودش دارد و این «ذو» اش با متانت و حکمت است. یعنی عکس مسئله است، بندگان اگر عبادت و اطاعت من را بکنند، آنها هستند که از روزی و اطعام و امداد من و قدرتی که من دارم بهره‌مند خواهند شد.

اگر در هر اجتماع یا عید و عزایی که ما داشتیم، و در زندگی پیش می‌آید، و هر کلام و کارمان در جهت دنیا و زندگی بود، اعم از دنیای فردی مان یا اجتماعی. جا دارد در این اجتماعمان و در این عیدی که گرفتیم به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم، و همین‌طور که در ذکرهای قنوت و در تکبیرها و در نماز دیدید و دیدیم، یعنی به‌خصوص در این عید و در این روز، اگر دور هم جمع شدیم، می‌خواهیم به یاد کسی باشیم، اولاً و معمولاً به یاد خودمان هستیم و از خودمان تعریف می‌کنیم و یا از دیگران تکذیب و بدگویی می‌کنیم، و در عوض اینکه در صدد تعیین احتیاجات شخصی و اجتماعی زندگی باشیم، و جز از خدا و از صفات و خصوصیات و نام او یاد نکنیم، و قصدمان معرفت و پرستش خدا باشد، و از خدا بخواهیم و مسئلت بکنیم؛ اما آن چیزی را مسئلت بکنیم که او برای ما می‌خواهد، همان‌طور که در آخر اذکار قنوت این بود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلَكَ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ»

خدایا آنچه را من از تو درخواست می‌کنم، و دعا می‌کنم، بهترین چیزهایی باشد که بندگان صالح تو از تو خواستند.

«وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ»

آن بندگان مخلص تو که جز تو هیچ کس را نمی‌پرستیدند و نمی‌خواستند و درخواستی نداشتند و پناه می‌بریم به تو از آن چیزی که آنها از آن به تو پناه بردند، من هم آن را می‌خواهم، یعنی از اول تا آخر خدا، خواستن خدا، شناخت خدا و عبادت خدا. شاید بدیهی‌ترین مجرب‌تر باشد، و مسلم‌ترین چیزی که در عقل هر کس می‌آید وجود خداست، فی‌البداهه آن چیزی که هیچ دربارهاش نمی‌شود شک و تردید کرد. من بنده‌ای که دارم حرف می‌زنم و نفس می‌کشم، می‌دانم که خودم خالق خودم نیستم، خودم اداره‌کننده‌ی خودم نیستم، خودم گرداننده‌ی زندگیم نیستم، پدر و



در این عید (فطر)، به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم \_\_\_\_\_ ۴۳۷

مادرم هم که من را به وجود آورده‌اند آنها هم اصلاً نمی‌دانستند که چه کار می‌کنند و کوچک‌ترین دخالت و معرفتی نسبت به طرز تشکیل نطفه و جنین و بعد بزرگ شدن من نداشتند، هر چه هست و نیست، حتی خورشید و ابر و باران و اینها هم، نه شعورش را دارند و نه تصمیم و اختیارش را.

بدیهی‌ترین مطلب وجود خداست، و ساده‌ترین شناختی که انسان می‌تواند اطمینان داشته باشد و مسلم است معرفت خداست، و همچنین بدیهی‌ترین کار این است که یک چنین موجودی که من را به وجود آورده و این همه نعمت و رحمت را به من داده، و بعد هم هر آزار و عذابی، و هر سختی پیش بیاید بالاخره از ناحیه‌ی او هست. پس باز هم بدیهی‌ترین امر این است که من پرستش و بندگی و اطاعت و عبادت او را بکنم، که هم از خیر و رحمتش برخوردار باشم هم از عذاب و آزار و نعمتش برخوردار باشم، ولی مع‌ذالک چنین چیز مسلم و بدیهی دور دست‌ترین و مشکل‌ترین و لغزش‌آورترین مسئله است.

وجود خدا مسلم است، اما آن خدایی که خودش، خودش را به ما معرفی کرده، با هیچ حساب ما و با هیچ تصورات ما و با هیچ تشبیهات ما و با هیچ قیاس ما جور نمی‌آید، ما آن چیزی را قبول داریم که بینیم یا بشنویم یا آن را لمس کنیم و صدایش را بشنویم؛ آن چیزی که بتوانیم بگوئیم که مثلاً این آقا الان این‌جا نشسته یا مثلاً آن خانم الان دارد به سفر کاشان می‌رود. تمام آن خصوصیات و صفاتی که شناخت ما را نسبت به اشخاص یا اشیاء معین می‌کند، اگر اینها را درباره‌ی خدا بگوئیم غلط است، و به همین دلیل با وجود آمدن انبیاء، و با وجود معرفتی که به وجود آوردند، و با وجودی که خدا را شناساندند، از همان زمان خودشان، انسان عوضی رفته است.

موسی سی روز قومش را ترک می‌کند که به کوه طور برود، ده روز دیر می‌شود، وقتی برمی‌گردد می‌بیند این‌هایی که قبلاً مسلمان بودند، یعنی مؤمن به خدا بودند، و زیر دست او تربیت شده بودند، گوساله پرست شده‌اند.

عیسوی‌ها همین‌طور، با آن همه معجزات و بینات و تعلیمات، عیسی را خدا نمی‌دانند ولی پسر خدا می‌دانند. همچنین، تمام ادیان توحیدی از زمان خود پیغمبر و مخصوصاً بعد از رحلتش، و همچنین در زمان جانشینان و امامان، همیشه راه کج و عوضی را گرفتند، و دیگران خودشان را به جای خدا جا زدند.

در همه‌ی ادیان، حتی در اسلام و مخصوصاً در شیعه، که ما امروز خودمان حاضر و ناظر هستیم، می‌بینیم که چه‌گونه خدا قلب می‌شود، چه‌گونه صفات و خصوصیات می‌دهد که در خدا هست، بنده به خودم می‌دهم، یا دیگران به اشخاص دیگری می‌دهند. چه در عبادت و چه از خدا بخواهیم همه‌ی اینهایی که بدیهی است ولی عوضی رفتیم، و همان‌طور که در سوره‌ی حمد (۱) ما روزی ده بار از خدا می‌خواهیم، و از همان اول در زبانمان گذاشتند، اعتراف داریم که وقتی ما به حال خودمان واگذاشته شویم رو به زوال می‌رویم. در اصطلاح فیزیک یا ترمودینامیک هم می‌گویند که هر سیستمی وقتی به حال خودش واگذاشته شود و از خارج انرژی یا ارشاد و امداد نشود، این همیشه به طرف فرسودگی و زوال و مرگ می‌رود. سوره‌ی حمد (۱) هم کاملاً این را می‌رساند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (حمد (۱) / ۲)

اولاً حمد فقط برای خداست، پس از کسی دیگر نباید تشکر کرد، هر گونه تشکری و همین‌طور سپاس و ستایشی که سلاطین و قلدران و زورمندان همیشه می‌خواستند از آنها تشکر کنند، این فقط برای «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است، آن هم ارباب است، ارباب همه جا است، او تنها ارباب است، ارباب دیگری در کار نیست؛ سیدی، گُردی، رهبری، شاهی، ولی، فلان و اینها وجود ندارد، «انما ولی الله»:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»

(بقره (۲) / ۲۵۷)

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» اما کسانی که ایمان آوردند، خداست که «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» خدا آنها را از تاریکی به روشنایی درمی‌آورد، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» آنهایی که این کار را نکنند، ولی دارند اما ولی‌شان طاغوت است. دو حالت هم بیشتر نیست، یا خدا ولی است، یا طاغوت؛ این آیت‌الکرسی است، و کار طاغوت هم «يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» بشر را، تابعین و پیروان خودش را از روشنایی و آگاهی و معرفت به تاریکی سوق می‌دهد.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (حمد (۱) / ۲)

این هم فقط رب ما مسلمان‌ها نیست، رب همه است، رب اردک‌ها هم هست، رب بوقلمون هم هست، رب اسب هم هست، رب آسمان هم هست، رب همه است

در این عید (فطر)، به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم \_\_\_\_\_ ۴۳۹  
«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و این رب و ارباب بر خلاف همه‌ی ارباب‌هایی که بشر  
برای خودش انتخاب کرده یا به او تفهیم شده است:

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (حمد (۱) / ۳)

او رحمان و رحیم است، و اگر ظاهراً او در این دنیا مالکیت و حکومت ندارد،  
اما:

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (حمد (۱) / ۴)

در آن دنیا، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است، مالک او است، غیر از او دیگر مالکی  
نیست، اختیار با اوست. با این مقدمات:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (حمد (۱) / ۵)

بنابراین ما فقط و فقط تو را بندگی می‌کنیم، و از تو هم استمداد می‌جوئیم، البته  
چه درخواست می‌کنیم:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (حمد (۱) / ۶)

ما را به راه راست هدایت کن، چون همه‌ی عوامل و همه‌ی افکار و همه‌ی اینها و  
هوای نفس، تشخیص عقل و شعور ما، انتخاب ما، ما را به راه راست هدایت نمی‌کند،  
تو ما را به راه راست هدایت بکن.

اما همین جا هم باز اول اشتباه و اختلال و گمراهی است. خیلی‌ها را خدا به راه  
راست دعوت و هدایت کرد، اما یا گناه و عصیان و تبعیت از غضب و هوس و  
شهوای خودشان کردند، و «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» شدند و هنوز هم هست؛ اگر نبود که  
نمی‌گفتند هر روز این سوره را بخوانید، یعنی همه مشمول این هستیم، فقط یهودی‌ها  
نیستند که «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» شدند، و یک عده هم یا راست بودند، آن طرف هم  
چپ، «ضَالِّينَ» گمراهان. بنابراین وقتی هم که می‌خواهیم عبادت و پرستش بکنیم  
حواسمان باید جمع باشد. اگر به عقل و فکر خودمان و به تشخیص خودمان عبادت  
کردیم عوضی می‌رویم، عبادت طاغوت را خواهیم کرد، بندگی آن را می‌کنیم،  
مثلاً به قزل عیاق تملق می‌گوئیم، یا

«نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند»

بله، ما اربابمان را به عرش می‌بریم و می‌گوئیم هر چیزی که این می‌گوید درست  
است، اگر گفت الان شب است، شب است، اگر گفت الان روز است، روز است،

اگر گفت بخور، می خورم، اگر گفت تُف کن، تف می کنم، بنابراین باید بینم او خودش چه طوری گفته، راهش هم خیلی روشن است، خود خدا از طریق پیغمبرها، خودش را به ما معرفی کرده، هر معرفی که از غیر طریق پیغمبرها بوده عوضی است، او خدا نیست، او گاو آپیس است، آن ابوالهول است، فرض کنید او فرعون است، وَ قِصَّةٌ عَلَىٰ ذٰلِكَ. و اگر به پیغمبر هم می گفت، فراموش می شده، کتاب آورده، شما باید به کتاب قرآن نگاه کنید.

در یک سخنرانی بنده عرض کرده بودم، که اگر اسم کتاب فردوسی را شاهنامه گذاشتند، قرآن را باید خدانامه بگذاریم، برای اینکه از اول تا آخرش - اگر نگوئیم صد درصد، ولی نودوپنج درصد در آن انگیزنده و انگیزه، و انگیزندهایی نشان داده شده است، در حدود نودونه درصد آیات قرآن در جهت خداست، معرفی خداست، توصیه خداست، پاک کردن خداست، تکبیر خداست، و سوق دادن انسان به طرف خداست، آنجا هم گفته شده که عبادت چیست :

«وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.» (یس (۳۶) / ۶۱)

صراط مستقیم این است که بندگی من را بکنید. این بندگی چه گونه است؟ آنجا گفته شد. بعد هم چون بشر در حال گمراهی و اشتباه است، به حال خودش گذاشته نشده، این است که آنجا هم می گوید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب (۳۳) / ۲۱)

شما در وجود رسول خدا الگو دارید، ببینید او چه کار می کند، با آنکه در قرآن گفته، حدیث هم گفته، ببیند خود او چه کار می کند. امروز هم که این درس را گرفتیم و دور هم جمع شدیم، به مناسبت روز حج، حج اکبر، به مناسبت آن مراسم که آن هم تذکار و احیای کارهایی است که حضرت ابراهیم کرده، و ابراهیم را چگونه معرفی می کند؟

«كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»<sup>۱</sup>

اگر به تو پیغمبر می گوئیم اینکه تو و ماها هم که پیرو او هستیم، تبعیت و پیروی از ملت و از دیانت و آئین ابراهیم می کنیم برای این است که:

۱. آل عمران (۳) / ۶۷: ... ابراهیم حنیف بود (حنیف یعنی مایل و طالب حق)، مسلم بود (تسلیم شده به خدا) و مشرک نبود (غیر از خدا عشق و بندگی به دیگری نمی ورزید).  
(به نقل از م.آ.م، ۱، مباحث بنیادین، ص ۲۵۷)

در این عید (فطر)، به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم \_\_\_\_\_ ۴۴۱

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۱</sup>

«وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»<sup>۲</sup>

و خدا ابراهیم را خلیل و دوست گرفت. هم خدا ابراهیم را به عنوان رفیق و دوست چون جونی خودش انتخاب کرد و هم ابراهیم خدا دوست و حنیف و عاشق خدا بود، دنباله روی خدا بود. آن وقت این مراسم حج هم که می گویند، برای این است که ببینیم ابراهیم کجا پا گذاشت، ما هم آن جا پا بگذاریم. ابراهیمی که در آخر همین سوره ی «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»<sup>۳</sup> می گوید «صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى»<sup>۴</sup> در صُحُف او بوده، و آنجاست که دستور می دهد، و ابراهیمی بود که ضمن اینکه پرستنده ی خدا، عاشق خدا و اطاعت کننده از خدا بود، خواهان خدا و رونده در راه خدا بود؛ خودش را فراموش کرده بود، انحصارگر نبود، کسی بود که دوستدار سایرین بود، خدمت گزار خلق بود. عبادت خدا در منطق ابراهیم و در مکتب و ملت ابراهیم دشمنی با خلق نبود، و اول دوستی با پدرش بود، ابراهیم کسی است که دوستی و اطاعت و بندگی و خدمت به پدر، آن هم چه پدری، پدر بت پرست، با وجود بت پرست و مشرک بودن، به پدرش نصیحت و دلالت می کند، و خیر او را می خواهد، و با آنکه او بیرونش می کند، می گوید که من برای تو دعا می کنم، و نسبت به قوم هم همین طور، و بعد ذریه پرست، ذریه دوست، و وطن پرست بود:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ

رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ»<sup>۵</sup>

پروردگارا من ذریه ی خودم را در یک زمینه لم یزرعی آوردم، بی آب و علف و گرم و سوزان، چون جای دیگر نمی شد، تا اینجا بتوانم اقامه ی نماز بکنم، نماز را برپا

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۳ : سپس به تو وحی کردیم از دین و شریعت ابراهیم پیروی بنمایی که مایل به حق بود و از مشرکین نبود.

۲. نساء (۴) / ۱۲۵ : ... و خدا ابراهیم را به دوستی خود برگزید.

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر علی اکبر طاهری قزوینی)

۳. اعلی (۸۷) / ۱ : تسبیح کن نام پروردگار اعلای خود را. (به نقل از م.آ.ا، مباحث بنیادین، ص ۱۰۷)

۴. اعلی (۸۷) / ۱۹ : در صحیفه های ابراهیم و موسی. (به نقل از م.آ.ا، مباحث بنیادین، ص ۳۳)

۵. ابراهیم (۱۴) / ۳۷ : پروردگارا، ذریه ی خود را به ناچار در بیابان لم یزرع در جوار خانه ی محفوظ محترمت سکونت دادم تا نماز به پا دارند... (به نقل از م.آ.ا، بازگشت به قرآن ۲، ص ۶۷)

دارم، آن وقت از خدا چه می خواهد:

«فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ»<sup>۱</sup>

خدایا، برای این‌ها ثمراتی روزی بکن. یعنی دلش به حال ذریه می‌سوزد، تا این اندازه می‌سوزد که وقتی خدا به فکر ذریه است، او به فکر اقوام و دیگران است، و به فکر قوم و امت است، به فکر ناس است، که می‌گوید خدایا هر کس، ذریه‌ی من، فقط کسان من و فرزندانم نیستند، هر کس پیروی من را بکند از من است، یعنی او هم زیر سایه‌ی حمایت و لطف و رحمت تو باشد. اما اگر پیروی نکرد، نمی‌گوید خدایا من پدرش را درمی‌آورم، خدایا او را به آتش جهنم بیانداز، خدایا او را از زمین برانداز، من از او بدم می‌آید. نه، می‌گوید خودت می‌دانی، تو غفور و رحیم هستی. ببینید، چه قدر انسان دوست است در عین این که خداپرست است. در ذیل خداپرستی، انسان دوستی آن هم تمام انسان‌ها، حتی پدرش، که بت پرست و مشرک است، و حتی ذریه و کسان دیگری که ممکن است پیرو او نباشند و معصیت او را بکنند:

«وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»<sup>۲</sup>

وقتی او این امتحانات را به خدا می‌دهد و حاضر می‌شود فرزندی را که دوست دارد و تربیتش کرده، به خاطر خدا قربانی کند. یعنی فرزند و پدر بودن برایش خدا نیست، همان‌طور که در سوره‌ی لقمان (۳۱) آنجا که می‌گوید ما به انسان توصیه کردیم به اینکه به پدر و مادر احسان داشته باشد، اُف به آنها نگوید، و به پدر و مادر احم نکند، همه جا باید پیروی کنید، ولی اگر گفتند:

«وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»<sup>۳</sup>

فقط آنجاست که می‌گوید اطاعت مکن، آن وقت همین ذریه‌ای که این قدر علاقه به آن دارد و خدا را هم می‌خواهد داشته باشد، این علاقه را باید تا کجا داشته باشد؟ تا آنجایی که با معرفت و عبادت خدا منافات نداشته باشد. وقتی در خواب یک

۱. ابراهیم (۱۴) / ۳۷ : ... (از تو می‌خواهم) دل‌های مردم را به سوی آن‌ها متمایل گردانی و از ثمرات برخوردارشان سازی...

۲. ابراهیم (۱۴) / ۳۶ : ... و هر کس نافرمانی‌ام را بنماید، تو خودت بخشایش‌گر و صاحب مرحمت هستی. (به نقل از م.آ. ۱۹، بازگشت به قرآن ۲، ص ۶۷)

۳. لقمان (۳۱) / ۱۵ : و [ولی] اگر اصرار کنند که ناآگاهانه افرادی را [در توان و تدبیر] با من شریک تلقی کنی [و به جای من از آنان پروا داشته باشی]، اطاعتشان مکن... (به نقل از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر علی‌اکبر طاهری قزوینی)

در این عید (فطر)، به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم \_\_\_\_\_ ۴۴۳  
همچنین چیزی می‌بیند، به ذهنش خطور می‌کند، خودش خودش را دارد امتحان می‌کند، می‌بیند من چنین آدمی هستم که دارم پسر را که این قدر دوستش دارم، دارم اسماعیل را برای خدا قربانی می‌کنم، در ذهنش این بود، آیا این طور است؟ آیا این کار را بکنم یا نکنم؟ با خود آن پسر مشورت می‌کند، آن پسر می‌گوید بکن، اگر امر شده بکن، که بعد هم دو تایی حاضر می‌شوند، آن وقت خداوند می‌گوید خیلی خوب، قربانی را قبول کردم، حالا یک همچنین موجودی که:

«آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ»<sup>۱</sup>

رشدش را ما قبلاً به او داده بودیم، یعنی نمونه‌ی اعلاء و اول و کامل انسان، انسانی که خدا او را دوست دارد، خدا او را دوست و رفیق و عزیز خودش انتخاب کرده، آن وقت خدا می‌گوید:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup>

امتحان‌اتش را هم داده، من تو را امام قرار می‌دهم. ابراهیم بلافاصله به فکر اولاد است، به فکر قوم و قبیله است، «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» گفت چشم، من امام، من پیشوا، من جلو بیافتم و دیگران هم ببینند که من چه راهی می‌روم آنها هم خودشان بیایند، نه اینکه من مجبورشان کنم، امامت غیر از عبادت خداست. تازه خدا هم کسی را به عبادتش مجبور نمی‌کند:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۳</sup>

یعنی از ذریه‌ی تو هم امام هست، آنها هم پیشوا هستند، تو چنان موجود و چنان ساختمان و فطرتی داری که اولاد نسل تو هم می‌توانند امام باشند، ولی آنهایی که ظالم بودند، راه ناحق گرفتند - چه به خودشان ظلم کردند چه به دیگران - گمراه

۱. انبیاء (۲۱) / ۵۱: و قبلاً به ابراهیم کمالی که سزاوارش بود عطا کردیم...

(به نقل از قرآن مبین، ترجمه و تفسیر علی‌اکبر طاهری قزوینی)

۲. بقره (۲) / ۱۲۴: و زمانی که ابراهیم را پروردگار او به کلمات و آزمایش‌هایی پیامزد و ابراهیم از عهده برآمد، خداوند گفت: من تو را به پیشوایی مردم قرار خواهم داد و ابراهیم گفت اولاد من چه خواهد شد؟ جواب داد پیمان من شامل ظالمین آنها نخواهد شد.

(به نقل از م.آ.م، ۹، مباحث ایدئولوژیک، ص ۱۷۵)

۳. بقره (۲) / ۲۵۶: قبل دین حق، دیگر احتیاج به اکراه و تحمیل ندارد...

(به نقل از م.آ.م، ۱، مباحث بنیادین، ص ۶۲)

بودند، شامل آن‌ها نخواهد شد. این عهد و پیمانی است که من با تو بستم، در برابر این حالات و خطرات و امتحانات. گفتم که تو اصلاً یک آدمی هستی، ساخته شدی، تو امامی، تو شایستگی و لیاقت امامت را داری.

همان‌طور که فرض کنید یک کسی شاعر است، از همان بچگی، یک کسی اصلاً استعداد و صفت نقاشی را دارد، حالا ابراهیم هم با این خصوصیات و صفات و رشد و امتحانات و تمرین‌ها و تعلیماتی که دریافت کرده، اصلاً ممتاز به صفات امامت است، برای بشر ارزش دارد که ببیند ابراهیم چه کار کرد که آنها هم همان کار را بکنند، چرا که خدا می‌گوید:

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ»<sup>۱</sup>

حالا آیاتش را به خاطر ندارم که در او و کسانی که از او پیروی کردند، برای آن‌ها هم اسوه است، که آخرش فرض کنید وقتی پدر و قوم ابراهیم به هیچ طوری حاضر به پیروی از او نیستند، می‌گوید خیلی خوب؛ ما دیگر با شما کاری نداریم، تا به حال دعا هم کردیم، خواستیم، نصیحت هم کردیم، ولی حالا ما از شما مبرا هستیم، حساب ما از حساب شما جداست، ولی نه اینکه بخواهم تو را بکشم؛ پدر، قوم، فلان نمی‌دانم، ما حسابمان را جدا کردیم، ما جدا و مبرا هستیم؛ آن‌هایی را می‌گوید که او را در آتش می‌اندازند. ببینید، نمی‌گوید که من شما را می‌خواهم در آتش بیاندازم، به خدا هم نمی‌گوید خدایا آنها را در آتش بیانداز، ولی خدا هم همه چیز را می‌بیند، آتش را بر ابراهیم گلستان می‌کند، بنابراین جا دارد همین‌طور که در اذکار مختلف دیدیم.

بنده هم در خطبه‌ی بعد از نماز عرض زیادی ندارم، فکر کردم بهترین کلامی که می‌توانم بگویم، این است که از آن پیشوا، از آن امام ذریه‌ی ابراهیم - البته ذریه‌ی صالحش - علاوه بر تبعیت از قرآن و سنت رسول، از آن تبعیت بکنیم، بینم او چه طوری بندگی می‌کرد، او در چنین روزی، در روز احزان، چه خطبه‌ای خوانده و چه گونه عبادت کرده است. کسی که متخصص و محض در عبادت بین پیشوایان ما است. ائمه‌ی ما هر کدام در یک جهت متخصص و محض بودند و راهنما و پیشوایی‌شان را نشان دادند، علی را که دیگر خدا می‌داند:

۱. ممتحنه (۶۰) / ۴ : به تحقیق برای شما در (شخصیت و رفتار) ابراهیم و کسانی که با او بودند الگوی پسندیده‌ی نیکویی هست...

(به نقل از م.آ. ۱۹، بازگشت به قرآن ۲، ص ۶۸)



«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»<sup>۱</sup>

اگر در تمام دنیا بگردیم، در تمام تواریخ، مذاهب و مکاتب، این عملی که سیدالشهداء کرد، هیچ کس نکرد. اگر بنا باشد انسان امام داشته باشد، حالا امام غزالی، امام حنیفه، امام موسی صدر، امام فلان، می بینید که اینها یک پایشان می لنگد. چرا حسین بن علی باید امام باشد؟ حسین بن علی که اصلا و ابدا قصد جنگیدن و قصد تسلط و قصد تعدی و تجاوز نداشت؟ به حسین بن علی که مخالف با سلطنت بوده، گفتند بیا بیعت کن، گفت نه، من بیعت نمی کنم، تمام شد و رفت. هیچ عمل دیگری نکرد، علیه یزید قیام نکرد، نگفت من باید ریشه‌ی فساد و فتنه را از بین ببرم، نگفت که من می خواهم سلطنت و حکومت کنم، نگفت من می خواهم اسلام دین جدم را زنده کنم؛ نه، همانجا در مدینه نشست و گفت من بیعت نمی کنم. این مردم کوفه بودند که از او تقاضا و استدعا کردند که بیا، ما وضعمان خراب است، بیا ما را اداره کن، ما نمی خواهیم زیر بار ظلم برویم، ما می خواهیم حق و عدالت بر ما حاکم باشد. خب، حسین بن علی مسلم را فرستاد، ببیند کوفیان راست می گویند یا دروغ؟ او هم رفت و گزارش داد. نامه‌ها آمد، فراندوم کرد و به آراء عمومی مراجعه کرد، وقتی دید آراء عمومی، ملت و مردم می خواهند که او به کوفه برود و آنجا را اداره بکند، تصمیم گرفت. یعنی معتقد به حاکمیت و ملت بود، مخالف استبداد، و موافق با حاکمیت ملت.

این‌ها نشانه‌های پیشوایی است، این‌ها برای ما الگو است. ملت کوفه می خواهد که او بیاید، نامه هم نوشته، کتبی هم هست، پیک هم فرستادند، می گوید چشم من می آیم. تا به آنجا می رسد حر و قشون جلوی او می آیند. خب، اول هم آن انسانیت و کرامت و فضیلت از امام سر می زند، می گوید به آن‌ها آب بدهید. این‌ها به امام می گوید آمدی که چه کار کنی؟ امام می گوید من به پای خودم نیامدم، شما مردم کوفه من را خواستید، از من خواستید بیایم که کشورتان و ملت و قومتان را اداره کنم. حر گفت نه، من که نخواستم، گفت این هم نامه‌ها. حر می گوید در هر حال، این‌ها همه برگشتند، امام می گوید خیلی خوب، اگر این‌ها برگشتند من هم برمی گردم. ببینید، با کسی دعوا ندارد، نمی گوید الا و بلا، باید سلطنت و حکومت با من باشد. حکومت و سلطنت از آن ملت و مردم است، مردم حالا ترسیده‌اند و وحشت

۱. حدیث نبوی: من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن.

کرده‌اند یا پشیمان شده‌اند، می‌گویند نه؛ ما هم نه؛ من برمی‌گردم، این خیلی فرق داردها. همان‌طور که، دست‌پروده‌های معاصرشان و بعدی‌شان، و همان‌هایی که ارباب و روحان و رهبان خدا بودند، راه عوضی رفتند، کسانی هم که حسین حسین می‌گویند، و خودشان را نوکر سیدالشهداء می‌دانند و به همه می‌گویند که راه، راه حسین است، خلاف آن کردند. کار امام، ضدیت با استبداد، قبول آزادی و حاکمیت مردم بود، دعوا هم نمی‌کند.

عمل امام تا شهادت، چه بود؟ دفاع از خود بود. آنها می‌گفتند نمی‌گذاریم که نه به این طرف بروی و نه به آن طرف بروی، هیچ راهی نداری جز بیعت. امام می‌گوید من این کار را نمی‌کنم، «هَيْهَاتُ مِنَ الذَّلِيلَةِ!». اصلاً حمله کردند که شبانه خود و زن و بچه‌اش را بکشند، گفت به ما مهلت بدهید، امشب عبادت خدا را بکنم، فردا در خدمت شما، فردا هم رفت رجز خواند، صحبت کرد که دست بردارید، وقتی دست برنداشتند، جنگ کرد. امام در تنگنای مطلق بود، نه می‌توانست با کسی صحبت بکند و نه کار دیگری بکند، بنابراین او پیشوای ما است. آیا در چنین شرایطی باید رفت و پایشان را بوسید و گفت چشم؟ مصلحت این است که من تمکین کنم! یا انکار باید کرد؟ یا باید مأیوس شد؟ نه. در منبر هم حرف‌های سید الساجدین، زین‌العابدین را می‌زنند، کاری نداریم. خب، من هم امروز از صحیفه‌ی السجاده دعایی را می‌خوانم، همه‌اش را نمی‌خوانم، یک مختصرش را، و ترجمه می‌کنم:

«وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ الضُّحَى وَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ»

دعای حضرت سجاد در روز قربان و روز جمعه.

«اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمٌ مُبَارَكٌ مَبْمُونٌ»

خدایا امروز، روز مبارکی است، ان‌شاءالله به همه‌ی ما مبارک باشد.

«وَ الْمُسْلِمُونَ فِيهِ مُجْتَمِعُونَ فِي أَقْطَارِ أَرْضِكَ»

مسلمان‌ها در اقطار و نقاط پراکنده‌ی زمین تو، اجتماع کرده‌اند.

«يَشْهَدُ السَّائِلُ مِنْهُمْ وَ الطَّالِبُ وَ الرَّاعِبُ وَ الرَّاهِبُ»

حضور هم سائل‌هایی که مسئله و درخواست دارند، کما اینکه ما هم با همین قصد آمده‌ایم، «وَ الطَّالِبُ»، آن‌هایی که طالب تو هستند، «وَ الرَّاعِبُ»، آن‌هایی که

در این عید (فطر)، به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم \_\_\_\_\_ ۴۴۷  
رغبت و میل و خواست درونیشان به سوی تو است، «وَالرَّاهِبُ»، آن‌هایی که راهب  
هستند، و از چیزهای دیگر بریده‌اند و تو را انتخاب کرده‌اند.

«وَأَنْتَ النَّاطِرُ فِي حَوَائِجِهِمْ»

تو هم می‌بینی، ناظر بر حاجات و بر خواست‌های آنها هستی.

«فَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَهُوَ أَنْ مَا سَأَلْتُكَ عَلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»

بنابراین من از تو به جود و کرم تو و آسانی و سبکی که چه گونه می‌توانیم آنچه  
را که از تو درخواست می‌شود انجام بدهیم، از تو سؤال می‌کنم و حاجت می‌طلبم.  
اول چیزی که امام سجاد می‌خواهد «أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» این که خدایا بر  
محمد و آل او صلوات و درود بفرست.

در همین ذکرها که ملاحظه می‌فرمائید، ترجیحاً و تقریباً در تمام دعاها  
صحیفه سجادیه، تقریباً صلوات بر رسول و آل رسول است، این جنبه‌ی خودخواهی  
ندارد، اولاً خود خدا این کار را کرده، و در قرآن هم می‌گوید، خود او و ملائکه‌ی  
او صلوات و درود بر نبی می‌فرستند:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» (احزاب / ۳۳) / ۵۶

شما هم درود بفرستید، و در همان سوره نسبت به مؤمنین هم خدا می‌گوید که  
به آنها هم خدا و فرشتگان درود می‌فرستند. ببینید، درود فرستادن برای پیغمبر و  
آل پیغمبر به دلایل مختلف معلوم است که بیشتر اهل بیت و کسانی هستند که واقعاً  
همان‌طور که خدا به پیغمبر می‌گوید که اهل من فقط شامل صالحین هستند، آن‌هایی  
که این شایستگی را داشتند. منظور اولاً تشکری است که انسان در برابر آن خدمت  
عظیمی که پیغمبران و پیغمبر خودمان و پیروان او و آل او کردند، از خدا می‌خواهیم  
که به آنها نعمت بدهد، و چون آن چیزی که آنها می‌خواهند، خواسته‌ی اصلی پیغمبر  
و آل پیغمبر، و دودمان او، بزرگ‌ترین چیزی که درخواست کردند، نجات ما و  
نعمت و سلامت و سعادت ما است، بنابراین این صلوات فرستادن اولاً علاوه بر اینکه  
یک احقاق حقی است، و بیان درستی به نفع خودمان است و بزرگ‌ترین نعمتی  
است که ما ممکن است برای خودمان بخواهیم، وقتی برای آنها درود می‌خواهیم این  
شامل ما هم می‌شود، که از جمله خواسته باشند مثلاً شفاعتی هم بکنند:

«وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ وَلَكَ الْحَمْدُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»  
 قبل از اینکه سؤال شود، توصیف و تذکر صفات خداست که همان معرفت است، و معرفت خدا و نام خدا را آوردن، و به مصداق «تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» وقتی انسان خدا را یاد می‌کند، این به دل‌های ما آرامش می‌دهد، خودش باعث تکامل و ترقی و اصلاح ما است.

«أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ» ای کسی که رب و ارباب ما هستی، «رَبَّنَا بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ»، و اینکه مُلک و حکومت و سلطنت خاص تو است، «وَلَكَ الْحَمْدُ»، و حمد خواست تو است، «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ»، الهی، یعنی معبودی و معشوقی و خواسته‌ایی جز تو نیست، تویی که هم حلیمی و هم کریمی، «الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ»، هم حنانی، هم منانی، که منت به ما می‌گذاری، «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» تویی که جلال و اکرام خاص تو است، «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آسمان‌ها و زمین را تو به وجود آوردی، حالا از تو چه می‌خواهم؟

«مَهْمَا قَسَمْتَ بَيْنَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ: مِنْ خَيْرٍ أَوْ عَافِيَةٍ، أَوْ بَرَكَةٍ، أَوْ

هُدًى، أَوْ عَمَلٍ بِطَاعَتِكَ، أَوْ خَيْرٍ تَمُنُّ بِهِ عَلَيْهِمْ، تَهْدِيهِمْ بِهِ إِلَيْكَ»

آنچه شبیه به همین ذکر قنوت درخواست‌هایی که در این نماز بیان می‌شود، درخواست‌های در بسته‌ی است، تخصیص داده نمی‌شود، همان‌طور که آنجا می‌گوئیم:

«خَيْرَ مَا سَأَلَكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ»<sup>۱</sup>

این جا هم در واقع می‌گوید که تمام آنچه را مؤمن و مسلمان و خداپرست - خیلی سطح دیدش و خواستش و شانش بالاست، نباید به کوچک راضی باشد، وقتی صاحب‌خانه این قدر کرم دارد، نباید گدا به کم قانع شود، خدایی که می‌گوید در برابر تقوا و مغفرت و بخشش اشخاص، ما باغ‌ها و جناتی را برای شما آماده کردیم، که «عَرَضُهَا كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»<sup>۲</sup> باشد، ما هم باید از خدا خیلی بخواهیم، بدانیم خدا خیلی چیزها می‌دهد، به درگاه او برویم.

۱. از قنوت نماز عید فطر: بهتر چیزی را که بندگان شایسته‌ات از تو درخواست می‌کنند.

۲. حدید (۵۷) / ۲۱: ... (بهشتی که) پهنای آن چون زمین و آسمان است...

(به نقل از م.آ. ۱۹، بازگشت به قرآن ۲، ص ۴۱۰)

در این عید (فطر)، به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم \_\_\_\_\_ ۴۴۹

این جا هم گفته می‌شود، آنچه را یا هر زمان که بین عبّاد مؤمن خودت خیری قسمت کردی، عافیتی قسمت کردی، برکتی قسمت کردی، هدایتی ارزانی داشتی، یا آنها را مفتخر به عملی و طاعت خودت کردی و به آنها چیزی دادی، اولاً به آنها از خیر بده، به من هم از همان‌ها بده.

«أَوْ تَرْفَعُ لَهُمْ عِنْدَكَ دَرَجَةً، أَوْ تُعْطِيَهُمْ بِهِ خَيْرًا مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْ تُؤَفِّرَ حَظِّي وَنَصِيبِي مِنْهُ.»

اگر در دستگاه خودت برای آنها درجه‌ای یا تعظیمی ایجاد کردی من آن را از تو می‌خواهم.

«وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ وَالْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»

ببینید، باز همان‌ها است، تکرار است، ولی تکرار چیست؟ تکرار صفات خداست، ذکر خداست، هر چه ما این‌ها را تکرار بکنیم، و خودمان را مشعور بکنیم و از چیز دیگر منصرف بکنیم، این بازیافتی ما است، این دریافت و بُرد ما است، چرا؟ چون مُلک و حکومت برای توست، حمد برای توست، الهی جز تو نیست.

«أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ،»

«وَأَنْ تُشْرِكَنَا فِي صَالِحٍ مَنْ دَعَاكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ مِنْ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ»

این که خدایا ما را با آن شایسته‌ها شریک بکنی، صالح‌ها و کسانی که در چنین روزی، از بندگان مؤمن تو از تو درخواستی دارند، ما با آنها شریک شویم، ما هم در زمره‌ی آنها قرار بگیریم.

«يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَأَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَ لَهُمْ»

این که ما را ببخشی و همچنین آنها را هم خدایا ببخشی. شاید بزرگ‌ترین احتیاج و نیازی که ما داریم، و هر مؤمن و هر بنده‌ای دارد، همان‌طور که در آن قنوت می‌گوئیم:

«اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ وَ أَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ وَ أَهْلَ الْعَفْوِ

وَالرَّحْمَةِ وَ أَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ»

ما باید بدانیم، اغلب نمی‌دانیم، تقریباً تماماً نمی‌دانیم که سرپای وجود ما، سرپای زندگی ما، چون همیشه صرف نظر از اینکه گناه و معصیت و ظلم می‌کنیم، اینکه به جای خود؛ آن موقعی هم که ظلم نمی‌کنیم، همین قدر که به یاد خدا نیستیم، همان‌قدر که اگر مثلاً آب گوارایی خوردیم یا صاحب فرزندی یا صاحب شغل و کاری

شدیم، یا از غرق کشتی و مثلاً از جنگ و گرفتاری نجات پیدا کردیم، همین که این را از ناحیه‌ی خدا نمی‌دانیم و شکر نمی‌کنیم.

به‌دلیل آیات فراوان قرآن آن‌جایی که مؤمنین ناجور را توصیف می‌کند، می‌گوید وقتی در دریا هستند، و با طوفان مصادف می‌شوند، دست به‌دعا می‌گذارند و می‌گویند خدایا خدایا ما را نجات بده، ولی همین که به ساحل خشکی می‌رسند و نجات می‌یابند، اصلاً فراموش می‌کنند، و شرک می‌ورزند. این که در قرآن آمده معنی‌اش این نیست که یک بتی را از جییشان درمی‌آورند، نه؛ همین که در زندگی یادشان می‌رود که اگر این زن خوب را دارم، این از خداست، اگر می‌توانم نفس بکشم از خداست، اگر شوهر خوب دارم از خداست، اگر مالی رسیده، اگر صاحب علمی هستم، اگر صاحب هر چیزی هستم، اگر امنیت و سلامت دارم، تمام این‌ها از خداست. همین که این را به زبان نمی‌آورند و به ذهن نمی‌آورند این شرک است، این‌ها گناه است، ما سراپا شرک هستیم.

علی که دیگر شاگرد اول این مکتب بوده، علی که جز خدا هیچ چیز نمی‌خواست، علی که به‌نان خشک قناعت می‌کرده، علی که در عین حکومت به‌سراغ یتیم و بیچاره و بیوه‌زن می‌رفته، علی که آن‌طور خودش را فدای پیغمبر می‌کند و می‌گوید من عبدی هستم از عبدهای رسول خدا؛ این آدم در نمازش و در دعایش، مثل مارگزیده به خودش می‌پیچد و اشک می‌ریزد، یعنی آن درک و احساس را دارد، مثل ابراهیم صاحب رشدی است که می‌داند بشر و انسان چه قدر در برابر آن مقام فاصله دارد، چه قدر ما دور هستیم، چه قدر خلاف آن هستیم. بنابراین نه از روی مخالفت و عصیان که کرده، ولی روی ضعف و کوچکی، و روی حق و نداری، از آن مقام و عظمت وحشت و خشیت دارد. این است که به ما یاد داده‌اند، که باید در برابر این خیر دائماً به خدا برگردیم، دائماً از او طلب بخشش بکنیم. خدا این امانت را به ما داده، ما را خلیفه‌ی خودش کرده.

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»<sup>۱</sup>

۱. احزاب (۳۳) / ۷۲: همانا که ما «امانت» را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، زیرا بار نرفتند و بر آن‌ها گران آمد درحالی‌که انسان حمل کرد، حقاً که انسان بسیار بی‌اطلاع و ستم‌کننده بر خود بود. (به نقل از م.آ.۱، مباحث بنیادین، ص ۴۷۰)

در این عید (فطر)، به چیزی جز خدا و آخرت فکر نکنیم \_\_\_\_\_ ۴۵۱

ما هم خیلی ضلوم هستیم و خیلی ناحق می‌کنیم و هم خیلی جاهلیم. این امانت را که ما می‌توانستیم کار خدا را بکنیم، و عمل خدا را انجام دهیم، انجام ندادیم، این ظلم است به خودمان، جهل است. این که دائماً باید از خدا مغفرت بخواهیم: «أَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ»، او مغفرت قبول می‌کند، و انسان را به ترمز و راه درست می‌اندازد، این است که اینجا هم ببینید درخواست این است: «وَأَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَ لَهُمْ» هم ما را و هم آنها را با آنکه صالح هم هستند، بیامرز. «إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».



نظام حیات بخش مکتب اسلام، ضامن عدالت است  
 مهندس بازرگان در حال سخنرانی در جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان،  
 گلشهر کرج، ۱۳۳۸/۱/۲۰

اجازه بدهید که دیگر بقیه‌اش را نخوانم، ولی توصیه می‌کنم که خودتان بخوانید،  
 وقت زیاد گرفته شد:

«اللهم صلی علی محمد و آل محمد»،

«اللهم اغفر لنا و للمؤمنین و لمن اجب له حق علینا و اللهم استجب

دعانا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مسلمین»

خدایا ما را از این گرفتاری‌ها و از این بیچارگی‌ها و از این نگرانی‌ها و از این ناامنی‌ها که همه‌اش هم تقصیر خودمان بوده، نجات بده. خدایا تو محمود هستی، و حمد تو را می‌کنیم، ما مقصر هستیم، ما دسته‌جمعی و افرادمان مقصریم:

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>

این دعایی است که در چند جای قرآن آمده و مربوط به کسانی است که به دفاع از خودشان می‌پرداختند و در جنگ بودند این دعای آنهاست. خدایا ما را بیمارز، «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا» این اسراف و زیاده‌روی‌هایی که درباره‌ی خودمان کردیم «وَوَثِّبْتَ أَقْدَامَنَا» قدم‌های ما را خدایا ثابت بگردان «وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» با این مقدمات ما را بر قوم کافر یاری فرما. کافر هم آنهایی نیستند که غیر مسلمان هستند و «اشهد انا» نمی‌گویند، خود ما هم کافریم، خود هر کسی کافر است. خدایا ما را در برابر قوم کافر یاری بفرما.

---

۱. آل عمران (۳) / ۱۴۷: ... پروردگارا گناهان ما و زیاده‌روی‌ها در کارشان را بیمارز و قدم‌های ما را ثابت نموده در نبرد با قوم کافرها نصرتمان بفرما. (به نقل از م.آ. ۱۹، بازگشت به قرآن ۲، ص ۵۵۲)



## دعوت خدا یعنی چه؟\*

### از خدا باید چه چیزی بخواهیم و چه درخواستی بکنیم؟

بسم الله الرحمن الرحيم

«اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ  
وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي  
جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَشِرفاً وَ  
كِرَامَتاً وَمَزِيداً، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي  
كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ  
أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، اللَّهُمَّ إِنِّي  
أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ  
مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ.»<sup>۱</sup>

\* سخنرانی به مناسبت عید سعید قربان، مورخ ۱۳۷۰/۴/۲، در جشن انجمن اسلامی مهندسین در باغ حاج آقا  
قمی زاده که از نوار برداشت و تقدیم شده است.  
عنوان این اثر از سخنران فقید نیست بلکه از متن سخنرانی گرفته شده است.  
آیاتی از قرآن کریم که در متن فاقد برگردان فارسی هستند، ترجمه‌ی آن‌ها در زیرنویس آمده، و منبع  
آن نیز مشخص شده است (ب.ف.ب).

۱. از دعای قنوت نماز عید قربان: خدایا، ای اهل بزرگی و عظمت، و ای شایسته بخشش و قدرت و  
سلطنت، و ای شایسته‌ی عفو و رحمت، و ای شایسته تقوا و آمرزش؛ از تو خواهم به حق این روزی که  
برای مسلمانان عید و برای محمد صلی الله علیه و آله ذخیره و شرف و فزونی مقام قرارش دادی که درود  
فرستی بر محمد و آل محمد، و مرا در هر خیری که در آن خیر محمد و آل محمد را در آوردی، در ←



آقایان دکتر یزدی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی، در باغ حاج آقا قمی زاده  
در جشن انجمن اسلامی مهندسين، عيد سعيد قربان، مورخ ۱۳۷۰/۴/۲

→ آوری؛ و از هر بدی و شری که از آن محمد و آل محمد را برون آوردی که دروذهای تو بر او و بر ایشان باد خدایا از تو خواهم بهترین چیزی را که از تو بندگان شایسته‌ات درخواست کردند و پناه برم به تو از آن چه بندگان شایسته‌ات از آن پناه بردند.

خدایا یک سال برق آسا از روزی که اینجا به مناسبت عید قربان در الطاف و محبت حاج آقا قمی زاده به زحمت و ارادت دوستان جمع شده ایم می گذرد. این سال برق آسا و با سرعت، بدون اینکه متأسفانه بر خودمان آثاری از اجابت درخواست‌ها و دعاهایی که سال گذشته کردیم، و بدون اینکه تغییری به طور محسوس در وجود خودمان حاصل شده باشد - بنده البته قیاس به نفس می‌کنم خبر از دوستان ندارم - ان شاء الله که امر اجابت درخواست‌ها و دعاها تان رسیده باشد؛ هم در اثر نماز پارسال و دعاهای بعد از نماز، تغییری در جهت بهبود، مخصوصاً نه تنها در خودمان، بلکه در جمعمان زنده و پابرجا مانده، و مجدداً در این محفل - ان شاء الله عبادت و دوستی و موَدّت و خدمت - دور هم جمع شده ایم و ایمانمان، و امیدمان را به خدا از دست نداده ایم. آمده ایم باز هم به درگاه خدا متوسل بشویم و درخواست‌هایی داشته باشیم. گرفتاری‌هایمان ما را افسرده و هلاک شده نکند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»<sup>۱</sup>

اگر همین نعمت و سلامت و عافیتی را که فرضاً داریم، اگر خداوند ما را رهبری نکرده بود، به این نمی‌رسیدیم. در هر حال، خدایا ما مجدداً پیش تو آمده ایم تا نام تو را ببریم و از تو درخواست خیر و مغفرت و رحمت و عافیت و سعادت بکنیم؛ و امید داریم که امسال با معرفت بیشتر، در دعاهایمان اجابت بهتر حاصل شده باشد.

همین اجتماع ما که در واقع به رهبری پیغمبرمان و به دستور و امر خدا این‌جا آمده ایم که او را بخوانیم و از او درخواست کنیم و پیش او عذر تقصیر بخواهیم، این هم نشانه‌ی رحمت خداست. به هیچ‌یک از اربابان دنیا، اربابانی که حالا شخصیت حقیقی و حقوقی هستند یا ارزش‌هایی که بشر و خود ما در دنیا انتخاب کرده ایم، چنین خاصیت و چنین امتیازی ندارند که خود آنها به ما بگویند بیایید پیش من و از من آنچه را که خیر و سعادت و نجات شماست درخواست بکنید؛ بیایید از من معذرت خواهی بکنید.

اما در برابر این دعوت و هدایت خدا، باید اذعان کنیم که ما نمی‌فهمیم و شاید تا به حال نفهمیده ایم که دعوت خدا یعنی چه؟ و چه چیزی باید از خدا بخواهیم و چه درخواستی بکنیم؟

۱. اعراف (۷) / ۴۳ : ... سپاس و شکر خدایی را سزااست که ما را به این وضع رهبری کرد، در حالی که اگر خدا هدایت نمی‌کرد برای ما امکان آن نبود... (به نقل از م. آ. ۱۸، بازگشت به قرآن ۱، ص ۳۶۸)

خدایا ما خیال می‌کنیم پیش تو آمده‌ایم که مشکلات و مهمات و گرفتاری‌ها و نیازهای دنیایمان را از تو بخواهیم، یعنی همان چیزهایی را از تو بخواهیم که پیش بزرگان، پیش صاحبان قدرت و ثروت یا پیش عوامل و عللی که آنها را در دنیا مؤثر می‌دانیم، و تصور می‌کنیم هر وقت دور هم جمع می‌شویم، ختمی می‌گیریم و دعایی می‌کنیم و عزم نماز می‌کنیم برای این است که روش و روال عادت همیشگی ما، دنیاطلبی مان و خودخواهی مان را از خدا بخواهیم و از خدا استمداد بکنیم که به جای ما، آنچه را که باید ما انجام بدهیم تو انجام بدهی. درحالی که آنچه را ما عادت داریم از خدا بخواهیم، مثلاً نعمت می‌خواهیم، مال می‌خواهیم، سلامتی می‌خواهیم قدرت و شوکت می‌خواهیم، نجات می‌خواهیم؛ اینها را خدا به ما داده یا وسیله‌ی فراهم کردنش را در ما به وجود آورده که این هم باز خودش یک منت و رحمت و لطفی است که از طرف خدا داده شده که او نمی‌خواهد عمل کلفت و نوکر و مزدور و کارگر برای ما بکند، بلکه همان‌طور که در قرآن فرموده، او می‌خواهد:

«وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

و جای دیگر می‌فرماید:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ»<sup>۲</sup>

«وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ»<sup>۳</sup>

خداوند، سیستم خلقت و دستگاه آفرینش را بر این مبنا قرار داده است که هر موجودی، هر نفسی، مرعوب گیرنده و دریافت کننده و دارنده‌ی آن چیزی باشد که خودش کسب کرده است. خدا اصلاً نخواست که به هیچ موجودی، مفت و بی‌کار، راحت و بی‌سعی و تلاش، و بی‌دردسر و سختی، چیزی را بدهد.

خدا خواسته که موجودات و در رأس آنها انسان - و از جهتی باید گفت جنیان - اینها مثل خود او مولد باشند، مثل خود او سازنده باشند و طفیلی نباشند. بنابراین آنچه

۱. جائیه (۴۵) / ۲۲: و خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق و به‌طوری خلق کرد که هر نفسی جزا و نتیجه‌ی آنچه را که خود کسب می‌کند، دریافت دارد. (به نقل از م.آ.۱، مباحث بنیادین، صص ۱۱۳ و ۳۰۳)

۲. نجم (۵۳) / ۳۹: و این که بهره‌ای برای انسان نیست مگر آنچه با کوشش به دست آورده است. (به نقل از م.آ.۱، مباحث بنیادین، ص ۱۷۷)

۳. نجم (۵۳) / ۴۰: این که نتیجه‌ی سعی او به زودی دیده خواهد شد. (به نقل از م.آ.۱، مباحث بنیادین، ص ۲۷۴)

را که در این راه‌ها، باید ما از او بخواهیم، این نیست که خدا جای ما بیاید و آن کاری که خواسته و خیر و سعادت ما بوده انجام دهد و اتفاقاً دعاهایی که از پیغمبران و خاتم آنها پیغمبر خودمان و از پیشوایانمان رسیده که از دعاهای معتبر است، دعاهای آن‌ها به هیچ وجه شباهت به آن روش و راهی که ما انتخاب می‌کنیم و با این درخواست‌های ما ندارد.

وقتی آدم این دعاها را می‌خواند و در متنش دقت می‌کند، می‌بیند خاستن راحت و لذت و آسایش و رفاه دنیا، و نعمت و قدرت دنیا نیست، و اصلاً در دعاهایی که کرده‌اند و به ما گفته‌اند، دنیا مورد عنایت آنها نیست. به دلیل اینکه خود قرآن و انبیاء و ائمه ما- و ما این ائمه را بر حق، و از طرف خدا می‌دانیم- چیزی جز آنچه در قرآن هست به ما نگفته‌اند؛ چیزهایی که افراد دیگر نفهمیده‌اند و نمی‌فهمند، این‌ها فهمیدند و به عمقش رفتند، و چیزی جز گفته‌های قرآن به ما نمی‌دهند. در قرآن صریحاً می‌فرماید:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي

الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (حدید(۵۷) / ۲۰)

بدانید که رسن و نمونه و شاهد زندگی دنیا بازی و سرسپردگی و دلخوشی است، و همچنین آرایش و زینت و تفاخر به یکدیگر؛ و زیاده‌طلبی در اموال و اولاد.

«كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» (حدید(۵۷) / ۲۰)

مانند بارانی که از روییده‌اش- مثل امسال که ما می‌بینیم باران آمده چه گونه هر طرف که آدم زمینی و درخت و هوا را می‌بیند، سبزی و خرمی می‌بیند- زارع به تعجب و تحسین می‌افتد که چه گونه این باران رویانیده و محصول آن را زیاد کرده است.

«ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا» (حدید(۵۷) / ۲۰)

اما به زودی برمی‌گردد، عوض می‌شود، زرد می‌شود. همین گندم، همین سبزه، همین درخت، همین میوه‌ها زرد و بعد هم تبدیل به هیزم می‌شوند. یعنی دنیا هم مثل زراعت و محصولات زراعتی که دوام و ثبات و بقائی ندارد، نباید هدف اعلا و همیشگی ما قرار گیرد.

«وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ» (حدید(۵۷) / ۲۰)

خصوصاً و بدبختی در این است که پس از زرد شدن و از بین رفتن و تحویل داده

شدن به آتش، در آخرت عذاب شدید هم هست.

اما در آخرت دو چیز است:

«وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ» (حدید ۵۷ / ۲۰)

غیر از عذاب شدید، بخشیدن و آمرزش خدا و رضای او هم هست.

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.» (حدید ۵۷ / ۲۰)

حیات و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریبنده و فریب کار نیست.

باز قرآن، و به تبع قرآن، پیغمبر و پیشوایان ما برای آخرت گفته‌اند شما هدفتان و طلبتان دنیا نباشد بلکه برای آخرت مسابقه بگذارید؛ همان‌طور که در سوره‌ی اعلیٰ (۸۷) آمده است:

«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى.» (اعلیٰ ۸۷ / ۱۶ و ۱۷)

امروز انسان‌ها را ملامت می‌کند. شما انسان‌ها، شما آدم‌ها زندگی دنیا را برگزیدید و آن را برتر و موجه دانسته‌اید، در حالی که آخرت بهتر است و باقی است. در آیه دیگر می‌فرماید:

«سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.» (حدید ۵۷ / ۲۱)

شما در راه طلب آمرزش و بخشش خدا و رحمت او، با هم مسابقه بگذارید، مسابقه و هدفتان، و در واقع زمینه‌ی مسابقه‌تان، بهشتی است که عرض آن و پهنای آن، مطابق پهنای آسمان و زمین است و این بهشت با آن پهنای آن طراوت و نعمت، برای کسانی آماده شده که به خدا و به پیامبران خدا ایمان آورده‌اند، و از دستور آن‌ها اطاعت می‌کنند.

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ»، فضل خدا، فزونی و برتری خدا را ما باید درخواست بکنیم،

قبول کرده و خواهانش باشیم. «يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ» که به هر کس بخواهد می‌دهد. «وَاللَّهُ

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.» خداوند صاحب فضل عظیم است.

به‌طور خلاصه و ماحصل دعاها‌یی که پیغمبران و پیشوایان به ما تعلیم داده‌اند-

همان‌طور که در آیه‌های قرآن هست - جهت خواستن از خدا، و آنچه خدا خواسته در

آن هست، و آنچه خدا دارد و دیگران ندارند، ما باید از خدا بخواهیم. در مرحله‌ی اول برای رفتن پیش خدا، عذرخواهی و طلب بخشش از خطاها و گناهان و غفلت‌ها و ناشکری‌ها و شرک‌هایی است که ورزیده‌ایم و غلط‌هایی که کردیم.

در مرحله‌ی دوم، هدایت و رحمت به سوی خود او است؛ و هدایت به سوی آن‌چه خیر و سعادت است.

در مرحله‌ی سوم، عطایای بیکران او؛ این که هی می‌گوییم به ما نعمت بده، رحمت بده، فضل تو بی‌پایان است، این‌ها نمونه‌ی عطایا و مصداق صفاتی است که در خداوند وجود دارد که اینها هم در شکرگزاری و تسلیم و تکریم در راه خدا وجود دارد و همان برنامه است. خدایا چنین معرفت و چنین سعادت و رحمت به ما عطا کن و رضا و فضل خودت را به ما بده. خدا می‌خواهد که ما او را بخواهیم، او را بخوائیم و از او درخواست کنیم، از کس دیگر درخواست نکنیم.

کلمه دعا همان‌طور که در مجالس دعای کمیل انجمن اسلامی مهندسین عرض کردم، آن جاهایی که خداوند می‌گوید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، به هیچ‌وجه آن معنای عامی و معمولی ما را ندارد که از تو درخواست یک چیزی بکنیم. مثلاً، خدایا به من یک باغ بزرگ بده یا خدایا فرزند مرا از زندان بیرون بیاور، دعا به این معنی نیست. این دعای خواستن یعنی خودِ خدا را بخواه، خدا می‌گوید من را بخوانید، مرا صدا کنید، مرا دعوت کنید. آن وقت من شما را جواب می‌دهم، خدا این را می‌خواهد. در دعای انور همه‌اش این است، او را بخواهیم، به او نزدیک بشویم، از او بخواهیم، مانند او بشویم. اصلش این که خداگونه بشویم، این را از من بخواهید.

«عَبْدِي أَطِئْنِي أَسْئَلُكَ مِثْلِي» ای بنده من اطاعت مرا بکن، عبادت مرا بکن من تو را مثل خودم می‌کنم. اساس دعا این است و غیر او را نخواه. این، آن چیزی است که خدا می‌خواهد. در برابر خدا، نسل ما و دنیایی که صحبتش شد یا به عبارت دیگر شیطان، درست عکس این را از ما می‌خواهد. او می‌خواهد ما اصلاً اسم خدا را نبریم، یاد خدا نباشیم، فراموش بکنیم، کان لم یکن بگیریم، او را نه بشناسیم و نه بخواهیم و نه طالب باشیم بلکه دو دست و دو پا داریم، ده تا هم قرض بکنیم، ده

۱. غافر (۴۰) / ۶۰: ... مرا بخواهید و بخوانید، جواب مثبت به شما می‌دهم ...

(به نقل از م. آ. ۱۹، بازگشت به قرآن ۲، ص ۳۱۶)

دستی و ده پایی به دنبال دنیا برویم؛ و ذکر و همّ و غم و فکر و خواست و غصه و نگرانی و تلاش و تدبیر ما، چیزی جز دنیا نباشد.

«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.»<sup>۱</sup>

آن وقت به دنبال دنیا برویم. شیطان برای اینکه ما را اغوا بکند و در راه ضد خدا بیندازد، دو وسیله یا دو راه دارد؛ وسیله اول دنیا، آن زیبایی‌ها، آن لذت‌ها، آن نعمت‌ها - حالا یا موجود یا خیالی و موهوم - که در طلبش هستیم. بعد جاذبه‌ای که در دنیا وجود دارد و روی همه‌ی ما اثر دارد، وقتی است که دنیا به ما روی می‌آورد و ما را مغرور و مشغول و مست می‌کند. آن موقع شیطان با همه‌ی ذریّاتش به وجد برمی‌خیزد، کیف می‌کند، خوشحال است که ما خدا را فراموش کرده‌ایم؛ آن چیزی را که دلمان می‌خواهد، فطرت و طبیعتمان می‌خواهد به ما داده؛ چرا برویم دنبال خدا، چرا برویم عبادت بکنیم؟ چرا متعهد بشویم؟ چرا عبد خدا بشویم؟ چرا درصدد اصلاح خود و خدمت به نوع برمی‌آییم؟

اما این تنها وسیله‌ی دنیا و شیطان و راه برگرداندن ما از خدا نیست. در جهت عکس هم، دنیا یک وسیله‌ی دیگر دارد، و آن موقعی است که دنیا به ما پشت می‌کند، موقعی که ما گرفتار هستیم، دچار سختی‌ها، مشکلات، محرومیت‌ها، اسارت، ذلت، خفقان، انحصار، ظلم، ستم، قحطی و نابودی هستیم؛ این موقع هم، ما دنیا را از دست داده‌ایم و زندگی و حیات و خواسته‌هایمان در معرض تهدید قرار گرفته است. همان طور فقر و بیچارگی آدم را به کفر وا می‌دارد، صد درصد به خودشان برمی‌گردد. حالا دارد گرسنگی را حس می‌کند، زجر و ذلت و زندان و شکنجه را حس می‌کند، اعدام را حس می‌کند، بنابراین ناچار، صد درصد تربیشتان با خودشان است. وقتی من صد درصد متوجه خودم شدم، صد درصد از خدا قطع می‌شوم، آن وقت آنهایی که یک مختصر انتقادی هم داشتند می‌گویند خوب حالا که دنیا نداریم، به خدا رو بیاوریم و دعا کنیم؛ رفع این گرفتاری‌ها و مشکلات و نجات خودمان و سعادت و آخرت آن دنیا را از خدا بخواهیم.

معمولاً این دعاها مستجاب نمی‌شود، به همین دلیل که عرض کردم. اگر بنا بود مستجاب بشود، پیغمبر ما، و امامان ما، از این راه وارد می‌شدند. شما در تمام دعا‌های

۱. اعلیٰ (۸۷) / ۱۶ و ۱۷: بلکه (واقعیت و علت این است که) شما زندگی دنیا را برگزیده‌اید (و ترجیح می‌دهید). درحالی که (زندگی و دنیای) آخرت بهتر است و باقی و پاینده می‌باشد.

(به نقل از م.آ.۲۱، پایه‌پای وحی، ص ۱۳۴)



حضرت امیر یا دعای سیدالشهداء یا دعا‌های حضرت سجاد نمی‌بینید که آنها از خدا خواسته باشند که مثلاً نان و آبشان فراهم بشود، فرضاً از ناخوشی خلاص بشوند. اگر بنا بود آنها با دعا از ناخوشی خلاص بشوند خوب خود حضرت سجاد در عاشورا یا حضرت سیدالشهداء یا حضرت زینب دعا می‌کردند و زود خلاص می‌شدند. اگر بنا بود این راه، راه خدایی و راه سلب باشد آنها دعا می‌کردند و به زندان نمی‌افتادند. اگر بنا بود با دعا بشود مشکلات را رفع کرد، اصلاً گناه و جرم بود که امام موسی این جعفر بتواند با یک کلمه دعا- که دعایش هم مستجاب بود- پیش خدا، خودش را از شرّ هارون الرشید و مأمون نجات بدهد ولی این کار را نکند.

معمولاً آن‌چه که ما شاهدش هستیم، دعایی که می‌کنیم به جایی نمی‌رسد. نتیجتاً چه می‌شود؟ حالا یا تلویحات یا تصریحات، از دعا و پیغمبر و تمام تشکیلاتی که دارند، می‌گویند کشک است یا ما نمی‌فهمیم تا مایوس بشویم. وقتی مایوس شدیم، شیطان رقصی می‌کند و ده تا معلق هم می‌زند که ما را خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ کرده، چون دیگر نه دنیا را داریم نه آخرت.

ائمه‌ی ما، پیشوایان ما که دعا دارند بیشتر برای همین مسئله است و در همین جا با شیطان مقابله می‌کنند تا ما را از خسران دنیا و آخرت نجات بدهند. اتفاقاً اینها، هم در عمل نشان داده‌اند، هم دورانشان دورانی بود که این آفت بزرگ دنیا، یعنی اسلحه‌ی دنیا، چنگالش را و تیرش را و گلوله‌هایش را درست در دل تمام مسلمان‌ها- مسلمان‌هایی که به هدایت پیغمبر، اسلام آورده بودند- فرو کرده بود. به دوران‌های اُموی و عباسی که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم از یک طرف اکثر دولت‌ها به پیغمبر و خدا و به اسلام ایمان آوردند و به‌طور استثنا در تمام تاریخ و در تمام دنیا، نعمت و قدرت و دولت و شوکت و تمام چیزها به بلاد اسلام رو آورده بود ضمن اینکه آنجاها هم خراب نشده بود.

خدا رحمت کند مرحوم دکتر قریب را، دفعه اولی که از فرانسه به انگلستان رفته بود نامه‌ای به من نوشت و از آبادی و زیبایی و فراوانی و نظم و امنیت و همه چیز لندن صحبت کرده بود. بعد آخرش نوشته بود: تعجب ندارد، دنیایی خراب شده برای اینکه لندن آباد بشود. اما اسلام هیچ جا را خراب نکرد، و هر جا که پرچمش گذاشته شد، آنجا را هم آباد کرد. یک مورخ فرانسوی- که قاعدتاً حالا زنده نیست- نوشته است: اسلام چیزی از ایران نگرفت، آنچه را که ایران از دست داده

بود و ایرانی که در زمان ساسانیان داشت از بین می‌رفت، اسلام ایران را مجدداً زنده کرد و چیزهایی به ایران داد.

ایران در اثر اسلام خیلی بیش از آنچه در دوره‌ی ساسانیان و هخامنشی داشتند به دست آورد. این نعمت و دولت و ثروت شامل همه شده بود که حالا بحثش نیست، و نه تنها خلفا بلکه امرا و صحابه و حتی مردم عادی هم از زیادی کنیز و غلام و شتر و اسب و حشم و قصر و چیزهای دیگر نمی‌دانستند چه کار بکنند. یعنی مسلمان‌های دوران اموی و مخصوصاً عباسی - همان‌طور که در تواریخ گفته‌اند و قصه هزار و یک شب نشان می‌دهد - چنان در رفاه و راحت و ثروت بودند که حد نداشت. بنابراین خیلی طبیعی است که بهشت را فراموش بکنند و در صدد بهشت نباشند و خدا و دین فقط برای تشریفات باشد.

این جریان از زمان عثمان شروع شد. علی (ع) را که خواستند و به خلافت برگزیدند و انتخاب کردند، علی (ع) با تمام قوا - همان‌طور که در نهج‌البلاغه نشان می‌دهد - در صدد مبارزه با دنیاپرستی برآمد، در صدد اینکه دنیا نباید هدف شما و ما باشد، و همان‌طور که پیغمبر فرموده بود، من از بابت دنیای شما و روی آوردن شما به دنیا خیلی نگرانم؛ اما نگذاشتند و علی (ع) هم موفق نشد، بعد هم شهید شد. امام حسن (ع) هم همین‌طور، امام حسین (ع) هم با آنکه مردم کوفه از او درخواست کرده بودند که بیاید و آنان را از ظلم و ستم آزاد کند و به وضع زندگی‌شان سر و سامان بدهد، نگذاشتند. چون آنهایی که به قدرت رسیده بودند می‌بایستی هر مانع قدرت را از بین ببرند. بنابراین فقط در برابر خودشان مزدور و مطیع به اصطلاح طرفدار می‌خواستند. اگر یک کسی طرفدار نبود یا در برابر سوءاستفاده اعتراض می‌کرد، باید از بین برود. آن وقت توجه مردم و افکار عمومی از بین نرفته بود، ایمان و اعتقاد به‌طور کلی از بین نرفته بود، همان کشتن علی، همان رفتار با امام حسن و مخصوصاً شهادت سردار دین امام حسین، نتیجه و منظره‌ای به وجود آورد که بهترین و کامل‌ترین تابلوی معرف نفاق و ایمان است؛ اینها مردم را بیدار کرده بود.

همان‌طور که شنیدید، حضرت زینب در مسجد کوفه گفتند و بعد هم حضرت سجاد؛ مردم بیدار شده بودند و در نتیجه‌ی مقابله با یزید و اتمام حجت، و آن خطبه در مجلس یزید، تحول و تأثیر و تغییری در یزید ایجاد کرده بود، و یزید و جانشینان او، جلوی دست و زبان‌شان را گرفته بودند که دیگر از این کارها نکنند و این کارها

را خیلی به ضرر خودشان می دانستند، چرا؟ چون قدرت و ثروت و شوکت آن‌ها در خطر بود. آن‌ها منافق بودند و این‌ها مبتنی بر اسلام و ایمان و اعتقاد و ارادات؛ و مردم معتقد به اینکه این‌ها اهل اسلامند. اگر مردم فکر می کردند که معاویه نماز نمی خواند- حالا کاری به این نداریم که یزید بی احتیاطی کرد، دیگران نمی کردند- دنبال او نمی آمدند، برای او قشون نمی شدند، نوکر نمی شدند، کار نمی کردند؛ بنابراین تصمیم گرفته بودند که این رفتار را نکنند.

تاریخ هم نشان می دهد که حضرت سجاد بعد از مراجعت، در مدینه با اراده‌ی بزرگواری و کرامت و شخصیتِ خودش، قلوب مردم را به خودش جلب کرده بود و خیلی مورد احترام و اطاعت شده بود و افرادی هم که مثلاً قبول پا در میانی می کردند و یا کسانی را برای سرکوبی مردم مدینه می فرستادند، سفارش بلیغ می کردند که کاری به علی ابن حسین نداشته باشید. خلاصه، یک احترام فوق العاده‌ای قائل بودند.

این احترام و توجه مردم و افکار عمومی به حضرت سجاد، با قدرت آنها منافات داشت. هیچ غاصب قدرتی نمی خواهد مردان حق و اشخاص حق با مردم ارتباط داشته و مورد توجه باشند و مردم از آنها اطاعت و احترام بکنند. زورشان نمی رسد او را از بین ببرند، به تابعین و به طرفداران و مزدوران می پرداختند. این است که در دوران حضرت سجاد با آن که ایشان آن قدر محبوب بود و ممنوع از ملاقات و برخورد زیاد و پذیرایی و دریافت مردم بود، به شیعیان خیلی خسارت زدند.

جامعه‌ی مسلمین در دوران اموی و بنی عباس، به دو دسته تقسیم می شدند. یک اکثریتی که به شرط احترام و اطاعت و مزدوری و رفتار شیطانی، صاحب همه چیز بودند، دنیا را داشتند و صاحب دنیا بودند- همان طور که عرض کردم تاریخ نشان می دهد- و یک دسته اقلیت که دنباله روی حق بودند و اسلام ناب محمدی را می خواستند؛ آنها در قدرت نبودند، بلکه در ذلت و زندان و گرفتاری و سختی بودند. یعنی یک دسته از مسلمان‌ها تقریباً همه چیز داشتند و یک دسته‌ی دیگر که یا از پیروان این‌ها نبودند و یا در نتیجه‌ی استبداد و ظلم و خلاف، باز هم زندگی شان وخیم می بود. همیشه اختلاف طبقاتی و افراط کاری بود. می شود گفت در بین آن‌ها به تدریج اکثریتی در نهایت گرفتاری و شدت، و عذاب و ذلت، و بعد هم نومیدی و یأس، قیام و عمل حضرت سجاد که در صحیفه‌ی سجادیه آمده و ما امروز آن دعا را

دعای خیری می‌خوانیم که بیانی بوده از نیاز آن دوران، چون آن‌ها پیشوای دین بودند نه پیشوای دنیا.

برعکس، آن‌ها پرچمدار ضد دنیا بودند، نه این که دنیا نباشد، ضد دنیاپرستی بودند. آن‌ها نیامده بودند که دنیا را و راه و روش دنیا و سیستم دنیا را به هم بریزند، آمده بودند همان‌طور که عرض کردم، انسان را همان‌طور که قرآن می‌گوید و همه‌ی پیغمبران گفتند، انسان را «لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»<sup>۱</sup> بسازند، جز خدا کسی را بندگی نکنند، خدا را بخواهند و به آن طرف سوق دهند. این است که می‌بینیم، در این جوّ این قدر اختناق و اسارت و فشار فوق‌العاده بوده.

همان‌طور که می‌دانید این صحیفه‌ی سجادیه که حضرت سجاد می‌نویسد، نه در زمان خودش، نه در زمان امام محمدباقر و نه حتی در زمان حضرت صادق کسی نمی‌دانسته؛ جز یک عده معدود از خاندان اهل‌بیت. بعد پخش شده بوده. این صحیفه، هدف‌دار است و هدفش همین است که مسلمان‌ها و بشر و انسان را که به دو دلیل و از دو راه از خدا برگشتند، دو مرتبه در خط خدا و ایمان به خدا بیاورد؛ و به تبع وقتی به طرف خدا آمدند دنیاشان هم آباد می‌شود. منتها، به جای آن که هدف فقط شصت هفتاد سال عمر و این چند روز دنیا باشد، هدفشان از زندگی، ابدیتی باشد که یک جزء، و مزرعه و وجدانش در اینجا باشد. به این ترتیب دعا و اجابت دعا را نباید در مقیاس امور این دنیا و خارج از نفس خودمان بگیریم بلکه باید اولاً به مقیاس و به منظور دنیا و آخرت ببریم. هدفمان از دنیا تضمین چند روزه‌ی دنیایی نیست بلکه تضمین حیاتی است که:

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>

اولاً آخرت و دنیا باید بهبود بشود منتها دنیا آن اندازه که آخرت هم بشود نه اینکه دنیا به خرج آخرت اصلاح بشود.

ثانیاً آثار و قلمرو آن در وجود و چه‌گونگی خودمان است. دعایی که آن‌ها به ما

۱. هود (۱۱) / ۲ و ۲۶، فصلت (۴۱) / ۱۴ و احقاف (۴۶) / ۲۱: ... این که بندگی غیر خدا را ننماید...

(به نقل از م.آ. ۱۷، بعثت ۲، ص ۱۸۸)

۲. عنکبوت (۲۹) / ۶۴: ... درحالی که به یقین خا نه‌ی آخرت است که زندگانی کامل و حسابی (بدون مرگ) می‌باشد، اگر دانایی و دانشی می‌داشتند (حتماً می‌پذیرفتند).

(به نقل از م.آ. ۱۹، بازگشت به قرآن ۲، ص ۲۲۱)

یاد داده‌اند برای تغییر دادن ما است، برای این که ما عوض بشویم، در چه جهت؟ به لحاظ این کتاب و تغییرات درونی ما و اثر و استعانت دعا، برای باور شدن ما و دگرگونی ما، بلکه دگرگونی ما در جهت خدا، یعنی خداگونه شدن؛ خلاصه ما باید آن گونه بشویم. ببینیم قرآن درباره‌ی اثر انفاق چه می‌گوید:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِثَّةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

مثل کسانی که مال خودشان را در راه خدا انفاق می‌کنند مثل دانه‌ای می‌ماند که از این دانه هفت خوشه برآید در هر خوشه‌ای صد دانه باشد یعنی هفت صد تخم، دانه‌ای که هفت صد تخم دارد. «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ» یعنی از هفت صد تخم هم بیشتر دارد. این جا بعضی‌ها فکر کرده‌اند که اگر من مثلاً سنار به گدا دادم، هفت صد سنار که می‌شود هفت تومان، خدا به من می‌دهد؛ نه، من عوض می‌شوم. اگر آیات بعضی از این سوره‌ها را که در انجمن اسلامی مهندسين هم صحبت شد. اگر آن کسی که خالصاً مخلصاً بوجه‌الله مالی را در راه خدا می‌دهد، این شخص اصلاً رفتارش، روحیه‌اش، اعصابش، اخلاقش، طوری عوض می‌شود مثل همان دانه‌ای که یک دانه‌ی کوچولو هفت صد تا بلکه هفت هزار دانه بدهد. منتها اگر منظور این بود که این عمل در دنیا بشود، می‌گوییم نشده؛ قرآن که دروغ نمی‌گوید. یعنی وجود شخص به گونه‌ای بارور و مولد می‌شود که یک مقدار از محصولاتش را - چه فردی و چه اجتماعی - در این دنیا می‌برد و بیشتر در آن دنیا. می‌گوید منت نیست، کِشْتِی‌ی خودتان را در آن دنیا درو می‌کنید. اثر وجودی خودش می‌داند که چه گونه با سنار خرج کردن، هزاران میوه - محصول می‌آورد و بعد هم مثل می‌آورد:

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَنْبِيئًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»<sup>۲</sup>

۱. بقره (۲) / ۲۶۱: مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا خرج می‌کنند مانند دانه‌ای است که از آن هفت خوشه برآید و در هر خوشه صد دانه باشد، و خداوند برای کسی که بخواهد چندین برابر خواهد کرد و خدا گشایش دهنده و داناست. (به نقل از م.آ.۱، مباحث بنیادین، ص ۲۵۸)

۲. بقره (۲) / ۲۶۵: و مثل کسانی که اموال خود را برای عشق و طلب رضای خدا و به منظور تشبیتی از وجود خود خرج می‌کنند، مانند باغی است در ارتفاعات که به آن باران درشت و رگباری برسد، پس میوه و

خوب، حالا ما دور هم جمع شده‌ایم که شاید ساعاتی و لحظاتی از عمر خودمان دنیا و زندگیمان را، لذت‌ها و مشکلات و مصائبمان را فراموش کنیم؛ به فکر مرگمان، و به فکر زندگی ابدی و سعادتمان باشیم. و به جای فکر به خودمان و به عشقمان، به فکر تو باشیم، و به تو عشق بورزیم و آنچه را که از خودمان و از ارباب دنیا و از ارزش‌های دنیا می‌طلبیم، یک سره از تو بطلبیم؛ نه از آنها که این صلاحیت را ندارند.

دعای صحیفه‌ی سجاده‌ی هم همین‌طور است. توضیح این به‌طور فشرده تنظیم شده و در واقع سه مرحله که عرض کردم تعقیب می‌کند. با دعا‌های صحیفه‌ی سجاده‌ی انسان با خدا حساب باز می‌کند و خدا را صاحب تمام این ارزش‌ها و زیبایی‌ها و جلال و جبروت می‌داند. ما عادت داریم در دنیا برای سلاطین، برای رهبران، برای بزرگان، برای اشخاص یا حتی برای عوامل و فاکتورهای فرضاً اقتصاد و تفریح سهم قائل بشویم، اصرار بر این است که همه‌ی اینها را به خدا نسبت بدهیم، یعنی ناشی شده از خدا بدانیم و منکر نشویم.

همان‌طور که در اول سوره‌ی حمد (۱) می‌گوییم «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». یعنی اصلاً تمام حمدها و شکرها برای خداست. حتی تشکری که فرزند از پدر و مادرش می‌کند، تشکری که منشاءش و مبداءش و مالک اصلیش خداست. چون اوست که همه‌ی اینها را آورده، آن دکتر اگر بنده را معالجه کرده، این قضاوت و قدرت معالجه، و این وسایل را خدا و جامعه و خلقتی که از خدا بوده به او داده. بنابراین ما باید تنها شاکر خدا باشیم. یعنی در اصل فراموش نکنیم و شاکر او باشیم و این صفات و بزرگی‌ها را، به نسبت خیلی بالاتری باید از خدا بدانیم. آن وقت، رحمت، خیر و سعادت، و همچنین شرّ را هم از او بدانیم و طالب رضایت او باشیم و همان‌طور که در ابتدای ذکر بود:

«اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ»

می‌گوییم خدایا تو هستی که کبریا داری، بزرگی و عظمت از آن تو است، غیر از تو کسی عظمت ندارد، چرا من به تو فکر نکنم، چرا پیش تو نیایم؟

«وَ أَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ»

---

→ محصول خود را دو برابر بدهد و اگر باران درشت نرسد، باران ملایم و ریز برسد، در هر حال خداوند به عملی که می‌کنند آگاه است. (به نقل از م.آ.۱، مباحث بنیادین، ص ۳۶۴)

تو هستی که سخاوت و بخشش و رحمت و لطف و نعمت و عنایت داری، و جبروت هم از تو است؛ و عیناً برخلاف آنها، تو اهل عفو و رحمت هستی. بنابراین من را ببخش، رحمتت را شامل من بکن.

«وَ أَهْلَ التَّقْوَى وَ الْمَغْفِرَةَ»

تو شایستگی داری که من در برابر تو تقوا و ترس و اطاعت داشته باشم، و از تو معذرت بخواهم.

اقلاً باید دنیا و دنیایی‌ها در لحظاتی که در این نماز و در این راه هستیم، از خاطرمان برود، از پیش ما برود و آخرت و خدا جایش بیاید. و این ماحصل آن چیزی است که بیان شد. حافظ در شعری می‌گوید:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید  
می‌گوید تو اول دیو نفس را از خودت بیرون بیاور تا فرشته خدا و رحمت بیاید.  
ولی اگر حافظ با همه‌ی امکان و ایمانی که دارد در قرآن و مخصوصاً در ادْعِیْهِ اِئْمِه  
دقیق شده بود، عکسش را می‌گفت. می‌گفت، خدا را بیاور؛ کاری که در واقع ائمه  
می‌کنند. ببینید، در سراسر این دعاها حتی یک کلمه لعنت به شیطان نیست، یک  
کلمه بدگویی به یزید و عبدالرحمن و هارون نیست، یک کلمه بدگویی و ناله و  
نفرین وجود ندارد؛ اینها واقعاً امام‌اند و واقعاً پیشوا هستند.

صدق الله العلی العظیم





## روزه گرفتن و عبادت ما، دعوت خدا از ماست\*

مصلحت است و تذکر:

«فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ»<sup>۱</sup>

هر کس دلش خواست قبول، و هر کس دلش نخواست هیچ گونه اجباری نیست و خداوند به پیغمبرش می گوید که این دین و این اعمال صرفاً جنبه‌ی تذکر دارد:

«مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»<sup>۲</sup>

کار تو ابلاغ کردن و ابلاغ دادن است. اما همین خواستن شما و ذکر خدا کردن:

«وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»<sup>۳</sup>

یعنی به آنچه خدا بخواهد. خدا می خواهد که شما به یاد او باشید چرا؟ چون:

«هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»<sup>۴</sup>

خداوند اهل تقوا است، خودداری و تسلط بر نفس، خودداری از خلاف، و همچنین اهل مغفرت است، بخشش و آمرزش و گذشت از گناهان. بنابراین اگر ما این توفیق

\* سخنرانی به مناسبت عید سعید فطر در جشن انجمن اسلامی مهندسین، مورخ ۱۳۷۱/۱/۱۶ که از نوار برداشت و ویرایش شده است. ابتدای سخنرانی ضبط نشده که از خوانندگان پوزش می طلبیم.

عنوان این سخنرانی از سخنران فقید نیست، بلکه از متن گرفته شده است.

ترجمه‌ی آیات و ادعیه‌ای که در متن فاقد برگردان فارسی هستند، ترجمه‌ی آن‌ها در زیرنویس آمده و منبع آن‌ها هم مشخص شده است (ب.ف.ب).

۱. مدثر (۷۴) / ۵۵: تا هر کس مایل باشد متذکر (یا پذیرای تذکر) بشود.

(به نقل از م.آ.آ، پایه پای وحی، ص ۴۱۱)

۲. مائده (۵) / ۹۹: رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارد...

۳. مدثر (۷۴) / ۵۶: و شما متذکر و متوجه نمی شوید مگر آن که خدا خواسته باشد...

(به نقل از م.آ.آ، پایه پای وحی، ص ۴۱۱)

۴. مدثر (۷۴) / ۵۶: ... (زیرا که) او اهل تقوا و اهل آمرزش است. (به نقل از م.آ.آ، پایه پای وحی، ص ۴۱۱)

و این سعادت و فرصت را پیدا کردیم که یادی از خدا بکنیم و ذکر خدا را در نمازمان، در دینمان و در زندگی مان بکنیم؛ خدا خواسته، باید شکر خدا را بکنیم که به ما چنین توفیقی داده. و چرا خدا این را خواسته؟ برای اینکه خدا خوشش می آید از اینکه بندگانش را بیمارزد و از گناهانش بگذرد. خداوند علاقه مند به تقوای ما، و تسلط ما بر نفسمان است و اراده ای که بتوانیم در خودمان ایجاد بکنیم و با آن اراده به طرف خدا برویم. اصولاً فرار از عدالت و اطاعت خدا، و عدم تمایل به بندگی و صلوات جزو ذات بشر است. از ابتدای خلقت، بشر چنین بوده. در آیه امانت خواندیم:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.»<sup>۱</sup>

ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند. ولی انسان قبول این امانت داری را کرد و پذیرفت، انسان «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» است. انسان خاص نیست، انسان جهول است، به خودش ظلم می کند، و هم نادان و جاهل است. به دنبال این عرضه و امانت، طرز پذیرش انسان و صفت انسان در آیه بعدی می آید:

«لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.» (احزاب (۳۳) / ۷۳)

نتیجه ای این مبادله که بین خدا و بشر است، واقعه ای است که بشر خودش پذیرفته، نتیجه اش چه هست؟ عذاب منافقان مرد و زن و عذاب مشرکان مرد و زن است و اما کسانی که نه منافقاند و نه مشرک - ان شاء الله همه ی ما جزو این دسته باشیم - که مؤمن هستند، چه مرد و چه زن، خداوند بر آنها توبه می کند و توبه می پذیرد؛ چرا؟ چون هم غفور و هم رحیم است. قرار خداوند، صفت خداوند بر اراده است، و مشیت خداوند در آمرزش گناهان، و رحیم است و رحمت و لطف در برابرش است.

همان طور که در قرآن می خوانیم اولین پدر اصلی ما، پدر بزرگ ما، آدم و زوجه اش خلاف دستور خدا عمل کردند، گناه کردند ولی خداوند بر آنها توبه

۱. احزاب (۳۳) / ۷۲: همانا که ما «امانت» را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، زیر بار نرفتند و بر آن ها گران آمد درحالی که انسان حمل کرد، حقا که انسان ظلم بزرگی نمود و بسیار نادان بود.  
(به نقل از م.آ.۱، مباحث بنیادین، ص ۴۷۰)

کرد، و توبه‌ی آدم را پذیرفت و رحمت به طرفش آغاز گشت، و حتی در عالم پیغمبرش کرد، منتها آدم و زوجه‌اش را برای تمرین و تقوا و داشتن روابط، آنها را به زمین فرستاد. می‌بینیم، این صفت ظلوم و جهول و گناه کار بودن جزو ذات بشر است. بشر اصلاً این طوری است، برای اینکه خداوند حتی به پیغمبر خودش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، در آخرین سال‌های رسالت می‌فرماید:

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا.

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ  
وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»<sup>۱</sup>

می‌بینید، این جا به خود پیغمبر که معصومش می‌دانیم و معصوم هم بوده، خداوند می‌گوید که ما این فتح بزرگ را نصیب تو کردیم بدون زحمات و کوشش‌ها تا آنچه را که تو قبلاً و بعداً «ذنب» کردی، گناه کردی ببخشیم. ذنب کردن، مجرم بودن، گناه کار بودن، جزو ذات انسان است و برعکس، جزو صفت و مشیت خداوند بخشش گناه است - منتها به شرط اینکه ما بخشش گناه را از او بخواهیم - و بعد پشت سرش رحمت است.

و از جمله حرف‌هایی که خداوند برای اثبات اهل تقوا و المغفرت می‌زند و راه‌هایی که باز کرده و گشوده، این است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۲</sup>

این روزه‌ی ماه رمضان که ما انجام دادیم، به طوری که الحمدلله همه موفق بودند و عذر و اشکالی هم نداشتند و انجام داده‌اند، و به توفیق آنها سایرین هم می‌خواستند و توانستند جزو روزه‌داران به حساب بیایند. این هم صریح خود قرآن است. آیه می‌گوید ما روزه را برای شما مقرر داشتیم برای اینکه شما تقوا یاد بگیرید که در این ذکر قنوت هم «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»، مرتب این صفت خدا را می‌گفتیم:

۱. فتح (۴۸) / ۱ و ۲: بی‌گمان پیروزی آشکاری را [در سفر حدیبیه] برای تو مقدر کردیم.

تا خدا گناه گذشته دور و نزدیک تو را ببخشد و نعمت خویش را بر تو به کمال رساند...

۲. بقره (۲) / ۱۸۳: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه‌داری بر شما نوشته شده، مقرر شد، همان طوری که بر پیشینیان شما نوشته و مقرر شده بود تا با تقوا و پرهیزگار شوید.

(به نقل از م. آ. ۱۸، بازگشت به قرآن ۱، ص ۶۵)

«اللَّهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ وَ اَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ وَ اَهْلَ الْعَفْوِ وَ  
الرَّحْمَةِ وَ اَهْلَ التَّقْوَى وَ الْمَغْفِرَةِ»<sup>۱</sup>

با تقوای خدا و تمرینی که بتوانیم مدتی از روی آوردن به تعلقات مشروع و نامشروع زندگی خودداری کنیم. تمرینی است برای کسب اراده و تسلط بر نفس. تقوا در برابر خدا، این کاری است که ما در این یک ماه انجام داده‌ایم و خوشحالیم و خدا را شکر می‌کنیم. امروز هم روز خاطره‌ی موفقیت است که عیدش می‌گیریم. بنابراین، رو به خدا کرده و می‌گوئیم: ای خدای بزرگ بلندمرتبه، و ای بی‌همتای یکتا که بخشایشگر مهربان هستی، تو را شکر می‌کنیم که توفیق یافتیم دعوت و دستور تو را اجابت کنیم.

این روزه گرفتن ما و عبادت ما، دعوتی است که خود خدا دعوت می‌کند:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»<sup>۲</sup>

پیغمبر، اگر احیاناً بندگان من از تو سؤال کنند، اینکه فقط روی به من آوردند و مرا بخواهند، به آنها بگو من به شما خیلی نزدیکم و اگر از من دعوت کردند، من دعوت و درخواست آنها را اجابت می‌کنم.

ما هم در این ماه رمضان، دعوت خدا را به میهمانی یک ماه اجابت کردیم. هر روز در موقع افطار این ذکر را می‌کردیم:

«اللَّهُمَّ لَكَ صُمتٌ وَعَلَى رِزْقِكَ أَفطَرْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ»

(خدایا برای تو روزه گرفتم و به روزی تو افطار می‌کنم و بر تو توکل دارم)

با اینکه انسان در این ماه، تغییر در خوراک و خوردنی‌ها و خوشی‌ها داشته، در عوض ما بیش از ماه‌های دیگر خدا یا به یاد تو بودیم و ذکر تو را به زبان آوردیم و دعاهایی که فرستاده‌ی تو و اولیای بر حق تو سفارش داده بودند، این‌ها را می‌خواندیم؛ چیزهایی که آن‌ها به ما یاد داده بودند که چه باید خواست؟ و چه گونه باید خواست؟ ما در این راه‌ها از تو رحمت و مغفرت خواستیم و مخصوصاً گذشت از گناهانمان؛ و

۱. از دعای قنوت نماز عید فطر: خدایا؛ ای شایسته‌ی کبریایی و بزرگی، و ای شایسته‌ی بخشش و بزرگواری، و ای سزاوار گذشت و مهربانی، و ای سزاوار پرهیزگاری و آمرزش...

۲. بقره (۲) / ۱۸۶: و زمانی که (یا اگر) بندگان من سراغ مرا از تو بگیرند (بگو یا بدانند که) همانا من نزدیک هستم (و) دعوت دعاکننده را، اگر مرا بطلبد اجابت می‌نمایم...

(به نقل از م.آ.۱۸، بازگشت به قرآن ۱، ص ۳۹۱)

روزه گرفتن و عبادت ما، دعوت خدا از ماست \_\_\_\_\_ ۴۷۳

بعدش هم شب قدر، خدایا دعوت دیگری که به ما آموخته‌ی، در همان شب‌ها که قرآن را نازل کرده بودی، خدایا آن اندازه که ایمان و سعادت و حضور داشتیم دور هم جمع شدیم، قرآن را به سر گذاشتیم و نماز خواندیم و تو را تسبیح و تجلیل کردیم. خودمان هم نمی‌دانستیم این تسبیح و تجلیل چه اندازه است، از تو درخواست کردیم که مقدرات و سرنوشتمان را در این ایام قدر به دست خود بهتر کنیم. با صدا کردن: «یا عَلِيُّ یا عَظِيمُ یا غَفُورُ یا رَحِيمُ أَنْتَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ»<sup>۱</sup>

از تو می‌خواستیم که ما از آتش جهنم مصون بمانیم و وارد بهشت شویم، در حالی که استحقاق جهنم را داشتیم و استحقاق بهشت را نداشتیم ولی امید به عدالت تو داشتیم.

به دنبال این دو درخواست برای شخص خودمان بود که توجه کردیم به خیل عظیم بیچارگان، گرسنگان، برهنگان، قرض‌داران، بیماران، زندانیان و غیره؛ از تو بعد از هر نماز، فراغت آنها و خلاصی آنها را خواستیم و شفای مریض‌ها و اصلاح امور کل مسلمانان جهان.

در بعضی شب‌ها که توفیق بیشتری به ما دست می‌داد، دعای مائده و از جمله دعای افتتاح را می‌خواندیم، حمد و ثنای تو را گفتیم که «أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»<sup>۲</sup> و «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ»<sup>۳</sup> هستی؛ گشایش گره‌ها و رفع غصه‌ها و نگرانی‌ها را ضمن ستایش، از تو خواستیم. تو را که:

«خَالِقِ الْخَلْقِ؛ بَاسِطِ الرَّزْقِ؛ فَالِقِ الْأَصْبَاحِ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ»<sup>۴</sup>

هستی. آن قدر دوری که دیده نمی‌شوی، چشم دوربین نمی‌تواند تو را ببیند و آن قدر نزدیکی که ضمیر ما و تمام الفاظ و پنهانی‌های ما را می‌بینی. ما، در برابر هم خوب بودنت و هم خوب کردنی‌هایت، تو را حمد و تسبیح می‌داریم. در این امنیت و

۱. از ابتدای دعای ماه مبارک رمضان: ای بلند مرتبه، ای بزرگ، ای آمرزگار، ای مهربان، تویی پروردگار بزرگ. (به نقل از زبده‌ی مفاتیح‌الجنان، ترجمه‌ی کریم زمانی، ص ۳۰۹)

۲. از دعای افتتاح: تو مهربان‌ترین مهربانان.

۳. از دعای افتتاح: و سخت‌ترین کیفردهندگان.

۴. از دعای افتتاح: آفریدگار آفریدگان است؛ گسترنده‌ی روزی است؛ شکافنده‌ی سپیده‌دمان است؛ دارنده‌ی شکوه و بزرگواری و فضل و نعمت‌بخشی است؛

(به نقل از زبده‌ی مفاتیح‌الجنان، ترجمه‌ی کریم زمانی، ص ۳۱۵)

حسنى كه احساس مى كرديم، توقع و تمناهاى فوق العاده‌اى از تو كرديم كه خودمان اندازه و عظمت آنها را نمى دانستيم. ما به تو گفتيم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ وَيُنَجِّي الصَّالِحِينَ وَرَفَعُ الْمُسْتَظْعِينَ  
وَيَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَيُهْلِكُ مُلُوكًا وَيَسْتَخْلِفُ آخِرِينَ»<sup>۱</sup>

اجابت اين دعا را كه در دوران قبل خوانديم به چشمديديم. خلاصه آن كه در عمرمان ناظر خيلى چيزها بوديم و مخصوصاً در اين سالهاى اخير - همان طور كه در اخبار گفته‌اند، ظلم و جور دنيا را خواهد گرفت و روز به روز بيشتر مى شود - مى بينيم كه بشر براى سعادت خودش در همين دنيا است؛ و براى نجات يا برقرارى عدالت انفرادى و عدالت اجتماعى، و با آن ايدئولوژى‌ها و با آن وعده‌ها و وسايلى كه به آن‌ها متشبت شده‌اند، چه فضاحت‌هاى به بار آورده است. يك عده از راه سرمايه، يك عده از راه علم يا از راه ايدئولوژى. مى بينيم و تجربه‌ى علمى نشان مى دهد كه هيچ کدام از اين‌ها، به طور مسلم بشر را در اين دنيا به آرزوى خودش نرسانده، و مخصوصاً با جرياناتى كه در سالهاى اخير پيش آمد، مى بينيم در سراسر دنيا آتش ظلم و گرفتارى و خرابى و كشتار فراهم است. بيش از پيش ما معتقد شديم كه راه حلى براى بشر جز آن چيزى كه پيامبرمان به ما وعده داده، و خدا به پيغمبران ديگر وعده داده و گفته بوده و ائمه گفتند، ظهور قائم آل محمد، و كسى است كه:

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»<sup>۲</sup>

خدایا ديگر طاقت ما و طاقت همه‌ى بشر و همه‌ى مردم طاق شده، و به هر راهى كه ما زدیم و بعضى‌ها ادعا كردند و انجام دادند، همه‌ى اينها به سراب منتهى شد. خدایا فرج آل محمد را نزديك بگردان. ما دائماً اين طور مى خواستيم، حتى آن طور كه ما با خودت يا پيغمبر درد دل مى كرديم:

«إِنَّا نَرَعِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعَزِّبُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُنْزِلُ بِهَا  
النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ»<sup>۳</sup>

۱. از دعای افتتاح: ستایش از آن خدایی است که بیمناکان را آرامش دهد و نیکان شایسته را رهایی بخشد و ناتوان شدگان را والایی دهد و گردن‌کشان را خوار کند و شاهان را نابود نماید و دیگر مردم را جای‌گزین آنان سازد. (به نقل از زبده‌ی مفاتیح‌الجنان، ترجمه‌ی کریم زمانی، ص ۳۱۷)

۲. روایت: زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده بود.

۳. از دعای افتتاح: خداوند ما دولتی گرامی از لطف تو خواهانیم که بدان اسلام و مسلمین را عزت بخشی و نفاق و منافقان را ذلت دهی. (به نقل از زبده‌ی مفاتیح‌الجنان، ترجمه‌ی کریم زمانی، ص ۳۱۷)

خدایا در دلمان این بود:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَالِهِ وَغَيْبَهُ وَلِينَا وَكَثْرَةَ  
عَدُوِّنَا وَقَلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا»<sup>۱</sup>

ما از تو فتح و پیروزی می‌خواستیم و بارها تقاضا می‌کردیم و حالا هم تقاضا می‌کنیم؛ هر چند بعد از سحر، و خوردن سحری و اذان صبح و نماز، شاید عالی‌ترین و قامض‌ترین دعاها را که رهبران ما برایمان گذاشته بودند، خدایا برای تو می‌خواستیم و می‌خوانیم. از تو سپاس و از ما جسارت و این قدر جهالت از ما صادر شده بود.

از تو همان سپاس خودت را می‌خواهیم، نان تو را می‌خواستیم، دعای تو را می‌خواستیم، علم و قدرت، توان، جمال، جلال، مُلک و قدرت، همه‌ی این‌ها را از تو می‌خواستیم، و البته لیاقتش را نداشتیم و نداریم؛ ولی به فرج و گذشت تو امیدواریم. امروز هم که دور هم جمع شده‌ایم، با توجه به فضل بسیار و عظمت تو، و اهل جود و جبروت تو، باز هم به دنبال عفو و رحمت تو بودیم. و اهل تقوا و مغفرت برای محمد و آل محمد و برای خودمان همه‌ی خیرها و خواسته‌ها از تو پروردگار صالح، و پذیرایی‌هایی که به خود اختصاص داده بودی خواستیم. و ما در هر حال، در این باب، در برابر این ارزش و استحقاق و صبر و فرجی که داشتیم، همه چیز را از تو خواستیم. خدایا ما را محروم نفرست، خدایا این ماه تمام شد، ما حسرت می‌خوریم به آن مختصر حضور قلب و عشق و علاقه به تو که تو را ترک کردیم ولی در عوض ما را با بار سنگین، تمام دعاهايمان را قبول و اجابت کن، و ما را برای یک سال دیگر - اگر زنده ماندیم یا زنده نماندیم - مشمول زنده‌های پاک شده نگهدار، و مشمول عنایت و توفیقات خودت قرار بده. «صَلَّى اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ طَيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ».

---

۱. از دعای افتتاح: خداوندا ما به سوی تو شکایت می‌بریم از نبودن پیامبران که درود تو بر او و خاندانش باد و از غیبت مولایمان و فزونی دشمنانمان و کمی شمارمان و سختی آشوب‌های چیره بر ما و از غلبه‌ی روزگار بر ما. (به نقل از زبده‌ی مفاتیح‌الجنان، ترجمه‌ی کریم زمانی، ص ۳۱۷)





## نمايه آیات

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، نساء(٤)/٥٩	آ	
٢٢٧		
اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ، اعراف(٧) / ٥٩ يا ٦٥	٢١٢	آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، مريم(١٩)/٩٦
يا ٧٣ يا ٨٥، هود(١١) / ٥٠ يا ٦١ يا ٨٤،	٣٧٣	آتِ ذَا الْقُرْبَى، روم(٣٠)/٣٨
مؤمنون(٢٣) / ٢٣ يا ٣٢	٤٤٣	آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُسُدَهُ، انبياء(٢١)/٥١
أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، آل عمران(٣)/١٣٣		
٣٤١		
اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، حديد(٥٧)/٢٠	٤	
٤٥٧		
أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ، نور(٢٤)/٥٦ يا	٢٦٨	أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ، بقره(٢)/٣٠
٣٧٣	٣١٨	أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ، نساء(٤)/٨٨
مزمّل(٧٣)/٢٠	٢٤٤	اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ، يوسف(١٢)/٥٥
إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَيَّ، نساء(٤)/٩٠	٢٩٨	أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ، عنكبوت(٢٩)/٢
٣١٨	٢٢٦	أَخُوهُمْ لوطُ، شعراء(٢٦)/١٦١
إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنْ، نساء(٤)/٩٨	٢٢٦	أَخُوهُمْ هودُ، شعراء(٢٦)/١٢٤
٢٦٤	٢٢٦	أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، غافر(٤٠)/٦٠
أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ، نجم(٥٣)/٣٨	٤٥٩	إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ، شعراء(٢٦)/١٠٦
٢٥٢	٢٩٢	إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ، يس(٣٦)/٨٢
الْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ، جمعه(٦٢)/٢	٢٣٦	أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا، توبه(٩)/٣٨
٣٤٩	٣٠٠	اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، توبه(٩)/٨٠
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا، اعراف(٧)/٤٣		
٤٥٥		
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فاتحه(١)/٢		
٤٣٨، ٤٣٩		
الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى، ليل(٩٢)/١٨		
٣٥٢		
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ، بقره(٢)/١٥٦		
١٤٧		
الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ، ماعون(١٠٧)/٥		
٣٠٥		

٢٦٢	٤٤/(١٠) یونس،	٣٠٥	٦/(١٠٧) ماعون،
٢٦٢	٤٠/(٤) نساء،		الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ مَائِدَةً (٥/٥٥)،
٢٢٠،	١١/(١٣) رعد،	٣٥٣	نمل (٢٧/٣) و لقمان (٣١/٤)
٣٧٨،	٢٧٦،		الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ آلَ عِمْرَانَ (٣/١٣٤)
٥٨/(٥١) ذاریات،		٣٥٥،	٣٥٤
٤٣٦،	٤٣٥	٤٣٩	الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، حمد (١/٣)
٤٤٧	٥٦/(٣٣) احزاب،	٣٢٧	اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ انْعَامَ (٦/١٢٤)
٢٥٤	٢٤/(٨) انفال،	٢٩٢	اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ، سجده (٣٢/٤)
٣١٥	١٤٥/(٤) نساء،	٢٥٧/(٢) بقره،	اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ، بقره (٢/٢٥٧)
٣١٥	١٠٣/(٩) توبه،	٤٣٨،	٢١٨
	٢٧/(٧) اعراف،	٢٦٧	أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (٣٦/٦٠) يس
٢٦٨			أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى، ضحی (٩٣/٦)
	٧٢/(٣٣) احزاب،	٣٣٠،	٣٢٩
٤٧٠،	٤٥٠		الم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ، بقره (٢/٢) و ١/٢
٤٧١	١/(٤٨) فتح،	٢٩٦	
٤٤،	١٥٦/(٢) بقره،	٣٤٥	إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا، مائده (٥/٤٨)
١٤٧		٦٦	الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا، مائده (٥/٨٢)
٣٧٣	١٦ / (٦٤) تغابن،	٢٥١	أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ نَجْمِ (٥٣/٣٦) نجم
٢٦٦،	٢٧/(٧١) نوح،		إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ،
٣٥١		٢١٢،	٩١ / (١٩) مريم
٢٧٤	٣٢/(٢) بقره،		إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا، بقره (٢/٦٢)
	١٠/(٤٩) حجرات،	٣٤٦،	٢١٩،
٤٠٤،	٤٠٣		١٦٣
٣٦٠	٥/(٦٤) تغابن،	٢٦٣	إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ، نساء (٤/٩٧)
٤٧٠	٧٢/(٣٣) احزاب،	٣٠٩	إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي، يونس (١٠/٣٦)
		٢٧٦	إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ، طلاق (٦٥/٣)

٤٥٧ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا، حديد (٥٧)/٢٠

## ج

٣١٥ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، توبه (٩)/٩٥

جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ، آل عمران (٣)/١٣٣

٣٧٦

## ح

٣١٨ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ، نساء (٤)/٨٩

٣١٩ حَصْرَتْ صُدُورُهُمْ أَن، نساء (٤)/٩٠

٦٥ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ، آل عمران (٣)/٦٧

١٠٣ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ، توبه (٩)/١٠٣

٣٥٣، ٣٥٤

٣١٤ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا، توبه (٩)/١٠٢

٤٤٨ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ مِنْهُ، حديد (٥٧)/٢١

## ذ

٦٦ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيحِينَ، مائده (٥)/٨٢

٤٥٨ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ، حديد (٥٧)/٢١

٣٤٠ ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ، نجم (٥٣)/٣٠

٣٧٦ ذُو حِطَّةٍ عَظِيمٍ، فصلت (٤١)/٣٥

## ر

٣٣٣ رَأْفَةً وَرَحْمَةً، حديد (٥٧)/٢٧

٣٥١ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ، نوح (٧١)/٢٦

٢٦٧ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ، يونس (١٠)/٨٨

٣٥٥ إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ، يوسف (١٢)/٩٠

٣١٥ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَآءُهُمْ، توبه (٩)/٩٥

١٦٥ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ، كهف (١٨)/١٣

٢٧٤ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، بقره (٢)/٣٠

٢٧٢ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ، بقره (٢)/٣٠، ٢٦٨

٤٣٩ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، حمد (١)/٦

٣١٩ أَوْ جَاؤُوكُمْ حَصْرَتْ، نساء (٤)/٩٠

٣١٣ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ، نساء (٤)/٦٣

٤٣٩ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، حمد (١)/٥

٢٦١ أَيِنَّمَا تَكُونُوا يَذُرُّكُمْ، نساء (٤)/٧٨

٣١٧ بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ، توبه (٩)/١٢٨

٣١٦ بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، توبه (٩)/١

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، اعلى (٨٧)/١٦

٣٥٢، ٤٥٨، ٤٦٠

٣٢٣ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيهِمْ، جمعه (٦٢)/٧

## ت

٣٧٧ تَنبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ، بقره (٢)/٢٦٥، ٣٥٤

٢٨٣ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ، بقره (٢)/١٣٤، ٢٨٠

## ث

٤٤١ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، نحل (١٦)/١٢٣

٢٩٣ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ، سجده (٣٢)/٨

٦٩ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ، يونس (١٠)/١٤

٢٩٣ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ، سجده (٣٢)/٩

٢٦٣ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا، يونس (١٠)/٥٢

- رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا،  
 آل عمران (٣)/١٤٧ ٢٦٥، ٢٧٠، ٤٥٢
- رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي، ابراهيم (١٤)/٣٧  
 ٢٤٤، ٤٤١
- رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً، يونس (١٠)/٨٥ ٢٦٧
- س**
- سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّنْ، حديد (٥٧)/٢١ ٤٥٨
- سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، اعلى (٨٧)/١ ٤٤١
- سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ، نساء (٤)/٩١ ٣١٩
- ص**
- صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى، اعلى (٨٧)/١٩ ٤٤١
- ع**
- عَرَضُهَا كَعَرَضِ السَّمَاءِ، حديد (٥٧)/٢١ ٤٤٨
- عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ، توبه (٩)/١٢٨ ٣١٦
- عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، آل عمران (٣)/١٤٧ ٢٦٥
- عَلِيمٌ قَدِيرٌ، نحل (١٦)/٧٠ و شورا (٤٢)/٥٠  
 ٢٧٥
- عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ، توبه (٩)/١٢٩ ٣١٧
- عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ، نساء (٤)/٢٩ ٣٧٦
- عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، ماعون (١٠٧)/٥ ٢٩٥
- ف**
- فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ، ابراهيم (١٤)/٣٧ ٤٤٢
- فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ، مائده (٥)/٢٤ ٣٤٢
- فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ، مائده (٥)/١٣ ٣٧
- فَالْتَمِهْطُوا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، شمس (٩١)/٨ ٣٥٢
- فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ، ضحى (٩٣)/٩ ٣٣٠، ٣٢٩
- فَإِنِ اعْتَزَلْتُمْ فَلِمِ، نساء (٤)/٩٠ ٣١٩
- فَإِنِ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ، توبه (٩)/١٢٩ ٣١٧
- فَأُوَلِّيكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ، نساء (٤)/٩٩ ٢٦٤
- فَتَهَاجِرُوا فِيهَا، نساء (٤)/٩٧ ٢٦٣
- فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ، توبه (٩)/٢ ٣١٦
- فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ، نساء (٤)/٨٩ ٣١٨
- فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا، يونس (١٠)/٨٨ ٢٦٧
- فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ، طلاق (٦٥)/٧ ٣٧٧
- فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ، نساء (٤)/٨٨ ٣١٧
- فَمَا لَهُمْ لَوْلَا الْقَوْمِ، نساء (٤)/٧٨ ٢٦١
- فَمَا وَهَنُوا، آل عمران (٣)/١٤٦ ٢٦٤
- فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، مدثر (٧٤)/٥٥ ٤٦٩
- فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا، يونس (١٠)/٨٨ ٢٦٦
- فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ، مدثر (٧٤)/٣١ ٢٩٦
- فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ، بقره (٢)/١٠ ٣٠٩
- ق**
- قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ، اعراف (٧)/١٥ ٤٢٩
- قَالَ فَانظُرْنِي إِلَى يَوْمِ، اعراف (٧)/١٤ ٤٢٩
- قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي، بقره (٢)/١٢٤ ٤٤٣
- قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ، نساء (٤)/٩٧ ٢٦٣
- قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ، بقره (٢)/٣٢ ٢٧٤





- وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ، آل عمران(٣)/١٤٦
- ٢٦٤
- وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ، ضحى(٩٣)/٢
- ٣٢٩
- وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ، ضحى(٩٣)/١٠، ٣٢٩
- ٣٣٠
- وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، ضحى(٩٣)/١١
- ٣٣٠، ٣٢٩
- وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا، يس(٣٦)/٦١، ٢٦٨، ٢٦٩
- وَأِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ، عنكبوت(٢٩)/٦٤
- ٤٦٩، ٤٦٤
- وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا، آل عمران(٣)/١١٩، ٤٨
- وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا نَسَاءٌ (٤)/٧٨، ٢٦١
- وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا نَسَاءٌ (٤)/٧٨، ٢٦١
- وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ، لقمان(٣١)/١٥، ٤٤٢
- وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ، نجم(٥٣)/٤٠، ٢٥٢
- ٤٥٦
- وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، حجرات(٤٩)/٩
- ٤٠٣
- وَإِنْ كُنَّا مِنْ قَبْلُ لَفِي، جمعه(٦٢)/٢، ٢٥١
- وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ، نجم(٥٣)/٣٩
- ٢٥٢، ٤٥٦
- وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ،
- آل عمران(٣)/١٤٧، ٢٦٥، ٢٧٥، ٤٥٢
- وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا، بقره(٢)/١٩٥
- ٣٧٤، ٣٥٥
- وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ، قلم(٦٨)/٤، ٤٠٦
- وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ، مائده(٥)/٨٢، ٦٦
- وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، مريم(١٩)/٣١
- ٣٥٣
- وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ، سجده(٣٢)/٧، ٢٩٢
- وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ، شعراء(٢٦)/١٤٩، ٣٣٢
- وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، آل عمران(٣)/١١٠، ٣٤٤
- وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ، احزاب(٣٣)/٣، ٢٩٥
- وَتَبَّتْ أَعْدَامُنَا، آل عمران(٣)/١٤٧، ٢٦٥
- وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ، الحديد(٥٧)/٢٧، ٣٣٢
- وَحَسِّنْ أَوْلِيَّتَكَ رَفِيقًا، نساء(٤)/٦٩، ٣١٤
- وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، جاثية(٤٥)/٢٢
- ٤٥٦
- وَدَعَا أَذَاهُمْ، احزاب(٣٣)/٤٨، ٢٩٥
- وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا، نساء(٤)/٨٩، ٣١٨
- وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ، كهف(١٨)/١٤، ٢٤١
- وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا، الحديد(٥٧)/٢٧، ٣٣٣
- وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ، آل عمران(٣)/١٣٣، ٣٤١
- وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ، مريم(١٩)/١٥، ٥٥
- وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقَىٰ، ليل(٩٢)/١٧، ٣٥٢
- وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ، آل عمران(٣)/١٥٩، ٢٢٧
- وَصَلَّ عَلَيْهِمْ، توبه(٩)/١٠٣، ٣١٥
- وَعِظْتُهُمْ وَقُلْتُ لَهُمْ، نساء(٤)/٦٣، ٣٥١
- وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، بقره(٢)/٣١، ٢٧٤
- وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ، الحديد(٥٧)/٢٠، ٤٥٧
- وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ، ذاريات(٥١)/١٩
- ٣٧٨

- وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً، انفال(۸)/۳۹
- ۳۹۶، ۴۲۸
- وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ، يونس(۱۰)/۸۸ ۲۶۶
- وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي، نوح(۷۱)/۲۶ ۲۶۶
- وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا، جاثیه(۴۵)/۲۴ ۳۷۹
- وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا، شمس(۹۱)/۱۰ ۳۵۲
- وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ، نساء(۴)/۶۳ ۳۱۳
- وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، بقره(۲)/۸۳ ۳۵۶
- وَكَايِنَ مَنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ، آل عمران(۳)/۱۴۶ ۲۶۴
- وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ، كهف(۱۸)/۲۱ ۲۴۲
- وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً، بقره(۲)/۱۴۳ ۴۳۰
- وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ، بقره(۲)/۱۸۸ ۳۷۵
- وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ، اعراف(۷)/۸۵
- يا هود(۱۱)/۸۵ يا شعراء(۲۶)/۱۸۳ ۳۳۲
- وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ، بقره(۲)/۲۰۸ ۲۹۸
- وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ، نساء(۴)/۸۹ ۳۱۸
- وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ، نساء(۴)/۳۲ ۳۳۴
- وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا، نحل(۱۶)/۹۵ ۳۹۸
- وَلَا تَطْعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ، احزاب(۳۳)/۱ ۲۹۵
- وَلَا يَأْتِلْ أُولُو الْفَضْلِ، نور(۲۴)/۲۲ ۳۵۶
- وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا، جمعه(۶۲)/۷ ۳۲۲
- وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا، نوح(۷۱)/۲۷ ۲۶۶
- وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا، آل عمران(۳)/۱۸۶ ۳۴۳
- وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ، ضحى(۹۳)/۵ ۳۲۹
- وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى، ضحى(۹۳)/۴ ۳۳۰
- وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً، مائدة(۵)/۴۸ ۳۴۵، ۳۵
- وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَأَلْتَهُمْ، نساء(۴)/۹۰ ۳۱۹
- وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا، اعراف(۷)/۱۷۶ ۳۸
- وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ، نساء(۴)/۷۸ ۲۶۱
- وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ، بقره(۲)/۲۵۱ ۲۵۱
- وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ، عنكبوت(۲۹)/۱۱ ۲۷۷
- وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ، عنكبوت(۲۹)/۱۰ ۲۹۹
- وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ، نساء(۴)/۶۴ ۳۱۳
- وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً، انبياء(۲۱)/۱۰۷ ۳۳۱
- وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً، سباء(۳۴)/۲۸ ۳۳۱
- وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ، شعراء(۲۶)/۱۰۹ ۲۲۵
- وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ، نساء(۴)/۷۹ ۲۶۲
- وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ، حديد(۵۷)/۲۰ ۴۵۸
- وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ، ذاريات(۵۱)/۵۶ ۴۳۵
- وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ، فصلت(۴۱)/۴۶ ۲۶۳
- وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكْبَرُوا، آل عمران(۳)/۱۴۶ ۲۶۴



- ٢٦٧ وَجَنَّا بِرَحْمَتِكَ مِنْ، يونس (١٠)/٨٦ ٣٤٥ وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً، يونس (١٠)/١٩
- ٣٧ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ، بقره (٢)/٣٠ ٢٦٤ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا، آل عمران (٣)/١٤٧
- ٢٩٣ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، سجده (٣٢)/٩ ٦٥ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، آل عمران (٣)/٦٧
- ٣٥٢ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، شمس (٩١)/٧ ٤٨/(٢٩) عَنْكَبُوتَ
- ٢١٧ وَهُوَ الَّذِي الْخَصَّامَ، بقره (٢)/٢٠٤ ٣٢٨، ٣٢٥
- وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، ضحى (٩٣)/٧ ٢٤٥ وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ، بقره (٢)/٢٤٦
- ٣٣٠، ٣٢٩ وَمَا يَذُكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَنْشَأَ، مدثر (٧٤)/٥٦ ٤٦٩ وَمِثْلُ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ، بقره (٢)/٢٦٥
- ٣٣٠، ٣٢٩ وَمَغْفِرَةً مِّنَ اللَّهِ، حديد (٥٧)/٢٠ ٤٥٨ وَمَكْرُوهًا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ، آل عمران (٣)/٥٤
- ٣٣٣ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ، بقره (٢)/٢٠٧
- ٢٩٨، ٢٠٩ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ، بقره (٢)/٢٠٤
- ٣٠٦، ٢٩٦، ٢١٧، ٢٠٩ وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ، بقره (٢)/١٤٣ ٣٠٦
- ٣٠٥ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ، ماعون (١٠٧)/٧ ١٠/(٢٩) عَنْكَبُوتَ
- ٢٩٨، ٢٧٧ وَمَنْ تَرَكَى فَإِنَّمَا يَتَرَكَى، فاطر (٣٥)/١٨ ٣٥٤ وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ، ابراهيم (١٤)/٣٦
- ٤٤٢ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ، طلاق (٦٥)/٢ ٢٧٥ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، طلاق (٦٥)/٣ ٢٧٦
- ٢٣٨ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ، نساء (٤)/١٠٠ ٢٣٨ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ، نساء (٤)/٦٩ ٣١٤
- ٢٣٨، ٢٣١ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ، نساء (٤)/١٠٠ ٢٣٨

## ي

- ١٧١ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ، انشقاق (٨٤)/٦ ١٧١
- ٣٠٠ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، توبه (٩)/٣٨ ٣٠٠
- ١٢/(٤٩) حَجَرَاتَ، حَجَرَات (٤٩)/١٢ ٣٠٣، ٣٤٤
- ٢٩٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا، بقره (٢)/٢٠٨ ٢٩٨
- ٤٧١ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ، بقره (٢)/١٨٣ ٤٧١
- ٣٧٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا، نساء (٤)/٢٩ ٣٧٦

۲۷۵	يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا، طلاق (۶۵)/۲	۱۱/(۴۹)	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا حِجْرَاتِ
۲۹۶	يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا، بقره (۲)/۹	۴۰۳	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ، (توبه) (۹)/۳۸
۲۵۷/۲	يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ، بقره (۲)/۲۵۷	۲۳۶	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ، جمعه (۶۲)/۶
۴۳۸، ۲۱۸		۳۲۲	يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ، حجرات (۴۹)/۱۳
۳۴۹	يُزَكِّيهِمْ، جمعه (۶۲)/۲	۴۰۴	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ، احزاب (۳۳)/۱
۶۳	يَسْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ، آل عمران (۳)/۱۹۸	۲۹۵	يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ، اعراف (۷)/۲۷
۲۱۷	يُشْهِدُ اللَّهُ عَلَى مَا، بقره (۲)/۲۰۴	۲۶۸	يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا، عنكبوت (۲۹)/۵۶
	يُضْذَرُونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ، اعراف (۷) / ۴۵،		
	انفال (۸)/۴۳، توبه (۹)/۳۴، هود (۱۱)/۱۹،		
۲۷۵	ابراهيم (۱۴)/۳ و حج (۲۲)/۲۵		
۲۶۸	يَعِدُّهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا، نساء (۴)/۱۲۰	۲۳۸	يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ، بقره (۲)/۲۷۵
۳۴۹	يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ، جمعه (۶۲)/۲	۳۷۷	يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، جمعه (۶۲)/۲، ۲۵۰،
۳۷۳	يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ، نمل (۲۷)/۳	۳۷۲، ۳۴۹	
۲۶۸	يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا، اعراف (۷)/۲۷		

## نمایه احادیث و روایات

- أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ، روایت ۴۲۷  
 أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ، از علی (ع) ۲۵۴،  
 ۲۷۳  
 إِذَا التَّبَسَّطَ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ، حدیث نبوی ۶۱، ۱۹۰  
 أَسْكَنْتَهُ صُدُورَنَا، دعای حضرت سجاد (ع)  
 ۲۶۹  
 أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ، از دعای افتتاح ۴۷۳  
 أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تشهد نماز ۳۲۷  
 أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، ذکر از  
 زیارت وارث ۱۵۸  
 أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى، حدیث نبوی  
 ۲۳۹، ۳۳۹  
 أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ، حدیث نبوی ۸۵  
 ۲۳۹، ۳۳۹  
 الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ، حدیث نبوی ۳۴۷  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ، از دعای افتتاح  
 ۴۷۴  
 الْخَائِنُ خَائِفٌ، روایت ۲۹۸  
 الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ، حدیث نبوی ۴۱۹  
 اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا، دعا ۲۰۶  
 اللهم اغفر لنا و للمؤمنين و لمن، دعا ۴۵۱  
 اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ، از دعای افتتاح ۲۸۵  
 اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ، از دعای افتتاح ۴۷۵  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا، دعا ۴۳۶
- اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ، از دعای قنوت نماز عید  
 فطر و عید فطر ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۶۶، ۴۷۲  
 اللَّهُمَّ لَكَ صُمْتُ وَعَلَى رِزْقِكَ، دعا ۴۷۲  
 اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمٌ مُبَارَكٌ، دعا ۴۴۶  
 الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ، حدیث نبوی ۴۷  
 أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى، دعا ۴۴۹  
 أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، دعا ۴۴۷  
 إِنْ نَرَّغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ، از دعای افتتاح ۳۲۱  
 أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا، حدیث نبوی ۳۳۹،  
 ۴۴۵  
 إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ، از دعای افتتاح ۴۷۴  
 أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، از دعای افتتاح ۴۷۳  
 إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، دعا ۴۵۱  
 إِنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَأَلَكُمْ، ذکر از زیارت  
 عاشورا ۱۵۸  
 أَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ، دعا ۴۴۹، ۴۵۱  
 أَوْ تَرْفَعَ لَهُمْ عِنْدَكَ دَرَجَةً، دعا ۴۴۹  
 تعرف الاشياء باضدادها، ؟ ۱۶۵  
 تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، از دعای افتتاح  
 ۲۸۵، ۳۲۱  
 حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ، حدیث نبوی ۵۷  
 حَتَّى لَا يَكُونَ فِتْنَةً، ؟ ۳۴۳  
 خَالِقِ الْخَلْقِ؛ بِاسِطِ الرَّزْقِ، از دعای افتتاح  
 ۴۳۳

- دَائِكَ مِنْكَ وَدَوَائِكَ فَيْكَ، از علی (ع) ۲۶۹
- سَلَطْتَهُ مِنَّا عَلَى مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا، از حضرت سجاد (ع) ۲۶۹
- طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى، حدیث نبوی ۸۵
- عَبْدِي أَطَيْبِنِي أَسْأَلُكَ مِثْلِي، دعا ۴۵۹
- فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ، حدیث نبوی ۲۱۵
- فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ، ذکر از زیارت عاشورا ۱۵۸
- فَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ، دعا ۴۴۷
- فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا، از خطبه حضرت زهرا (س) ۳۵۲
- كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا، از علی (ع) ۱۷۵
- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، دعا ۴۴۸
- لَا لِحَبِّ عَلِيٍّ بَلِّ لُبُغْضٍ؟ ۴۲۸
- لَا يَغْفُلُ إِنْ غَفَلْنَا، دعا ۲۶۹
- مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، از علی (ع) ۲۸۴
- مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ، از علی (ع) ۳۷
- مَهْمَا قَسَمْتَ بَيْنَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ، دعا ۴۴۸
- هَلْ دِينٌ إِلَيَّ مُجِيبَةٌ وَهَلْ، از امام صادق (ع) ۴۲۵
- يَا إِمَامَ بَاقِرٍ (ع) ۴۲۵
- هَيْهَاتَ مِنَ الذَّلَّةِ، از امام حسین (ع) ۴۴۶
- وَاجْرَبْتَهُ مَجَارِي دِمَائِنَا، از امام سجاد (ع) ۲۶۹
- وَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ، از رسول اکرم ۸۱
- وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، از زیارتنامه ۳۲۷
- وَارِثَ آدَمَ صِفْوَةِ اللَّهِ، از زیارتنامه ۳۲۷
- وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، از زیارتنامه ۳۲۷
- وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، از زیارتنامه ۳۲۷
- وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ، از زیارتنامه ۳۲۷
- وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ، دعا ۴۴۹
- وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا بِأَنَّ لَكَ، دعا ۴۴۸
- وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُوهُ وَ رَسُولُهُ، تشهد نماز ۳۲۷
- وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَّمَا اسْتَغَاذَ، اذکار قنوت ۴۳۶
- وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَّمَا اسْتَغَاذَ، اذکار قنوت ۴۳۶
- وَ الْمُسْلِمُونَ فِيهِ مُجْتَمِعُونَ، دعا ۴۴۶
- وَ أَنْ تَشْرُكْنَا فِي صَالِحٍ مِنْ دَعَاكَ، دعا ۴۴۹
- وَ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَ لَهُمْ، دعا ۴۵۱
- وَ أَنْتَ النَّاطِرُ فِي حَوَائِجِهِمْ، دعای امام سجاد در روز قربان و روز جمعه ۴۴۷
- وَ أَهْلَ التَّقْوَى وَ الْمَغْفِرَةِ، از دعای قنوت نماز عید فطر ۴۶۷، ۴۷۲
- وَ أَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبْرُوتِ، از دعای قنوت نماز عید فطر ۴۶۶
- وَ جَعَلْتَ لَنَا عَدُوًّا يَكِيدُنَا، از امام سجاد (ع) ۲۶۹
- وَ تَذَلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ، از دعای افتتاح ۳۲۱
- وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، دعا ۴۴۶
- وَ لِاجْعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي، دعا ۳۲۳
- وَ لَا يَنْسَى إِنْ نَسِينَا، از امام سجاد (ع) ۲۶۹
- يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، دعا ۴۴۹
- يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ يَا غَفُورُ، از ابتدای دعای ماه مبارک رمضان ۴۷۳
- يَتَعَرَّضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ، از امام سجاد (ع) ۲۶۹
- يَشْهَدُ السَّائِلُ مِنْهُمْ وَ الطَّالِبُ، دعا ۴۴۶
- يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ، روایت ۲۴۸، ۳۲۱، ۴۷۴

## نمایه فارسی

۲۷۱	آرام، احمد	۱
۳۹۴	آزاد کردن اماکن مقدس	۱۱۴
۵۷، ۵۵، ۵۱، ۳۱	آزادی	۲۹
۱۰۸، ۱۰۴، ۹۴، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۷۵، ۶۸، ۶۱		۵۷، ۲۰۹، ۴۹، ۴۸، ۴۵
۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۲		۱۳۵۷
۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۱		۱۹ شهریور ۱۳۵۸، وفات آیت الله طالقانی
۱۸۰، ۱۷۹، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۱، ۱۴۰		۷۷
۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۴		۲۳۵، ۵۳
۲۷۴، ۲۵۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۲۰، ۲۱۸، ۲۱۶		۵۳
۳۹۰، ۳۸۶، ۳۵۱، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۷۶، ۲۷۵		۵۲
۴۴۶، ۴۲۴، ۴۲۳، ۳۹۱		۱۳۹، ۱۳۸، ۵۰، ۲۳
	آزادی - استقلال - حکومت اسلامی	۲۸ مرداد ۱۳۳۲
		آ
۱۴۴، ۱۴۱	آبادان	۲۷۰، ۱۰۳، ۹۵، ۲۲
۱۹۸، ۱۴۰، ۱۸	آزادی انتخابات	۴۲۴، ۴۰۱
۵۱	آزادی قلم و بیان	۴۱۲
۱۴۵	آزادی مشروطه	۳۵۲
۱۳۵	آزادی ملت	۲۳۶
۲۸۸	آزادی، نه آزادی	۳۳۴
۴۲۴	آزادی و استقلال و حکومت اسلامی	۳۷۴، ۳۵۵، ۳۵۳، ۳۴۱
۱۹۴	آزادی و حقوق ملت‌ها	۱۳۰، ۵۳
۳۸۷، ۲۰۵، ۷۴	آزادی بخش	۱۲۳
۱۳۴، ۶۲	آزادی خواه	۱۱۰، ۶۷
۱۹۲	آزادی خواهان ایران	۴۰۶، ۴۰۵، ۲۲۵، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۲۵
۳۸۹	آزادی خواهان ایرانی	۲۲۵
۱۳۲، ۱۲۸، ۹۲، ۵۷، ۵۵	آزادی خواهی	۴۱۶
۳۸۹، ۳۰۲، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۰، ۱۷۲		۴۴۵
	آراء عمومی	

مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان		۴۹۰	
۱۶۰	آلکسیس کارل	۸۸، ۸۷	آستانه (ی قدس رضوی)
۲۵۸، ۱۲۳	آلمان	۳۷۶	آسمان‌ها و زمین
۴۳۳، ۴۲۹، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۱، ۲۸۱		۳۹۳، ۳۸۷، ۳۸۶، ۲۹۱، ۲۳۷	آسیا
۳۲۰، ۱۳۹، ۱۳۵	آلمان‌ها	۲۳۵	آسیای شرقی
۴۳۳، ۴۱۹	آلمانی	۸۲	آسیایی‌ها
۲۴۶	آل مروان	۵۲	آشتی ملی
۶۴	آل مظفر	۱۶۱	آشتیانی، دکتر
۲۱، ۲۰، ۱۷	آمریکا	۳۹۰	آغاز انحراف انقلاب (پاییز ۱۳۵۸)
۹۷، ۵۲، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۲۴		۱۲۵	آفریقا
۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰		۴۳۰، ۳۹۳، ۳۸۷، ۳۸۶، ۲۴۳، ۲۹۱	
۱۶۱، ۱۶۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰		۳۳۷	آفریقای شرقی
۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۳۰۳، ۳۸۴		۸۲	آفریقایی‌ها
۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳		۴۳۳	آکادمی پژوهش‌های اسلامی
۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۰۸		۲۴۶، ۱۵۷	آلسفیان
۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱		۳۵۴، ۲۶۴	آل عمران (۳)
۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۲		۳۶۴	آل عمران (۳) / ۱۷ و ۳۰
۱۴۳	آمریکای امپریالیست	۴۳۳	آل عمران (۳) / ۵۴
۳۸۶	آمریکای جنوبی	۳۴۶	آل عمران (۳) / ۶۴
۴۲۴	آمریکای جهان‌خوار	۴۴۰، ۶۵	آل عمران (۳) / ۶۷
۳۸۶	آمریکای لاتین	۳۶۳، ۳۵۴	آل عمران (۳) / ۹۲
۵۲، ۴۱	آمریکایی	۳۶۳	آل عمران (۳) / ۱۰۴
۱۲۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۷۱		۳۴۴	آل عمران (۳) / ۱۱۰
۳۸۴، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۳۰		۳۶۳	آل عمران (۳) / ۱۱۴ و ۱۱۵
۱۱۵، ۱۴۱، ۱۹۴، ۱۹۸	آمریکاییان	۴۸	آل عمران (۳) / ۱۱۹
۱۹۴	آمریکاییان مقیم تهران	۳۷۶، ۳۴۱	آل عمران (۳) / ۱۳۳
۵۱، ۵۸	آمریکایی‌ها	۳۷۴، ۳۶۳، ۳۵۵، ۳۵۴	آل عمران (۳) / ۱۳۴
۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۹۱، ۳۲۰، ۳۸۷		۲۶۴	آل عمران (۳) / ۱۴۶
۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۱۴		۲۶۴	آل عمران (۳) / ۱۴۷
۳۳۳	آمنه بنت وهب	۴۵۲، ۲۷۵، ۲۷۰، ۲۶۵	
۳۸۱، ۳۸۳، ۴۲۰	آنتی‌تز	۲۲۷	آل عمران (۳) / ۱۵۹
۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۵	آیات تزکیه	۳۶۳	آل عمران (۳) / ۱۶۴
۳۷۱	آیات تشریحی و فقهی	۳۶۳	آل عمران (۳) / ۱۷۲
۳۷۱	آیات تشویقی	۳۴۳	آل عمران (۳) / ۱۸۶
۳۷۱	آیات توحید و نبوت	۶۳	آل عمران (۳) / ۱۹۸

		نمایه فارسی	
۴۹۱			
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷،		۲۱۷، ۲۱۸، ۴۳۸	آیت الکرسی
۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴،		۴۴۰	آئین ابراهیم
۲۴۶، ۲۵۹، ۲۶۴، ۳۲۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۰،		۸۳	آیین اسلام
۴۰۵، ۴۱۸، ۴۳۴، ۴۳۶			
۱۶۸، ۲۱۵	اجتهاد	۱	
۳۵۵	اجر آخرت	۳۷۰	ابتدای رسالت
۳۵۵	اجر دنیا	۶۵، ۸۲	ابراهیم(ع)
۴۰۰	اجرای اسلام فقهتی	۲۴۴، ۲۵۲، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۲۷، ۳۳۳،	
۳۴۳	احتراز از جنگ	۳۳۶، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰،	
۳۰، ۴۳، ۴۷، ۵۴،	احتیاج	۸۲، ۴۴۱	ابراهیم خلیل
۷۳، ۷۸، ۸۲، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷،		۴۴۱	ابراهیم را خلیل
۲۷۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۹۴، ۴۴۹،			ابراهیم مؤسس و بنیان گذار ادیان توحیدی
۲۴۲، ۲۹۵، ۳۶۴	أحد (جنگ)	۳۳۳	
۱۸، ۴۲، ۵۳، ۵۹،	احزاب	۲۷۵	ابراهیم(۱۴) / ۳
۷۵، ۱۱۳، ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۹،		۴۴۲	ابراهیم(۱۴) / ۳۶
۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۲۲، ۴۲۹،		۲۴۴، ۴۴۱، ۴۴۲	ابراهیم(۱۴) / ۳۷
۴۲، ۱۹۸،	احزاب سیاسی	۳۸۵، ۳۹۲، ۴۰۷، ۴۱۴	ابرقدرت
۷۵	احزاب سیاسی غیردینی	۳۹۲	ابرقدرت شمالی
۱۹۳	احزاب طرفدار دکتر مصدق	۲۹۰	ابن خلدون
۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۱،	احزاب کمونیست	۳۷۳	ابن السبیل
۳۸۵، ۳۹۴،	احزاب کمونیست اروپا	۶۴	ابن زیاد
۳۸۶، ۳۸۷،	احزاب کمونیستی	۱۹۳	ابن سینا
۴۲۲، ۴۲۹،	احزاب کمونیسم	۱۷۴	ابهر
۱۱۳، ۱۳۹،	احزاب ملی	۴۴۰	ابوالهول
۴۲۲	احزاب ناسیونالیستی	۲۴۳، ۳۲۱	ابوبکر
۲۹۴، ۳۱۳،	احزاب(۳۳)	۲۶۲	ابوجهل
۲۹۵	احزاب(۳۳) / ۱	۷۵	ابوذرها
۲۹۵	احزاب(۳۳) / ۳	۲۶۲	ابوسفیان
۳۱۳	احزاب(۳۳) / ۱۶	۲۹۰	اُپورتونیست‌ها
۴۴۰	احزاب(۳۳) / ۲۱	۱۲۲	اتریشی
۳۶۵، ۳۷۴،	احزاب(۳۳) / ۲۹ و ۳۵	۱۱، ۱۳، ۱۴، ۳۲، ۵۱، ۵۵، ۷۳،	اجتماعی
۳۶۵، ۳۷۵،	احزاب(۳۳) / ۳۳	۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵،	
۲۹۵	احزاب(۳۳) / ۴۸	۸۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱،	

مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش‌گامان		۴۹۲
ادیان توحیدی ۱۶۰، ۱۶۹، ۳۰۴، ۳۳۳، ۴۳۷	۴۴۷	احزاب (۳۳) / ۵۶
اراک ۵۶، ۸۸	۴۷۰، ۴۵۰	احزاب (۳۳) / ۷۲
ارانی، دکتر تقی ۵۸، ۶۰	۴۷۰	احزاب (۳۳) / ۷۳
ارباب ۱۳۵، ۳۰۴، ۳۴۶	۱۱۹	احساسات ضد روسی ایرانیان
۴۱۸، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۶۶	۱۱۹	احساسات ملی
اربابان دنیا ۴۵۵	۳۵۴، ۳۵۵	احسان
ارتجاع ۷۵	۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۰، ۳۵۶	
ارتش ۵۰، ۱۳۴، ۴۲۰	۳۶۳	احقاف (۴۶) / ۱۲
ارتشیان ۳۶، ۴۳	۳۶۷	احقاف (۴۶) / ۱۵
اردلان، دکتر عبدالحسین ۲۰۵	۴۶۴	احقاف (۴۶) / ۲۱
ارزش‌های انسانی «تر» اند ۳۸۳	۳۹۸، ۱۴۲	احکام اسلام، احکام اسلامی
ارشاد و تقویت مجاهدین خلق ۱۶۵	۳۷۰	احکام تربیتی و اخلاقی
ارض موعود ۳۳۲	۳۷۰	احکام فقهی
ارنگه ۱۶۴	۱۳۵، ۱۳۲، ۱۳۱، ۵۸، ۱۷	احمدشاه (قاجار)
اروپا ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۵۹	۳۹۹	احیای اصل ولایت فقیه
۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸	۱۹۸	احیای نهضت ملی
۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۸۲، ۲۰۲	۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۴، ۱۱۱، ۹۳، ۷۰، ۵۱	اختناق ۵۱
۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶	۴۶۴، ۳۸۵، ۳۲۰، ۱۹۸، ۱۹۲، ۱۵۴، ۱۵۰	
۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۵	۸۲، ۱۱۹	اختیار
۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۳۲	۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۹۰، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۷۱	
اروپای شرقی ۲۴	۴۳۹، ۳۹۳، ۳۸۸، ۳۳۹، ۳۰۳، ۲۷۴	
اروپای غربی ۱۳۸، ۲۳۵، ۲۵۷، ۳۸۳، ۳۸۴	۳۸۳	اخلاق و مذهب
اروپایی ۷۲، ۲۲۲، ۳۸۸، ۳۹۴، ۳۹۵	۱۳۴، ۱۱۲، ۵۶، ۱۷	ادارات
اروپاییان ۸۳، ۱۱۵	۸۶	اداره‌ی فرهنگ مشهد
۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۳، ۳۸۶، ۴۱۰	۳۱، ۱۲۳	اداری
اروپایی‌ها ۳۲، ۸۳	۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۷۴، ۱۷۶	
۱۲۲، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۱۳	۴۰۵، ۳۹۹، ۳۸۵، ۳۸۴، ۲۰۱	
ارومیه ۴۳	۶۵، ۶۷، ۸۹، ۱۶۴، ۲۲۱	اداری‌ها
اریتره ۳۹۵	۱۴۴	ادامه‌ی رسالت انبیا
«از خدا بودن قرآن»، سخنرانی ۲۱۰، ۲۱۹	۴۶۷	آذغیه آئمه
«از خودبیگانگی» ۳۸۱	۱۴۴	ادغام دین و سیاست
«از کجا آغاز کنیم» ۱۸۳	۴۳۸، ۴۳۷، ۳۳۳، ۳۰۴، ۱۸۹، ۷۶	ادیان
ازدواج با اهل سنت ۱۶۹	۸۴	ادیان انحرافی



نمایه فارسی		۴۹۳	
۳۴۶	اُزغیر پسر خداست	۳۸۶	استرالیا
۴۱۳	اسپانیا	۷۲	استضعاف
۳۱۱، ۱۰۲	استاد دانشگاه، استادان دانشگاه	۴۰۸	استعفای دولت موقت
۸۱	استاد شریعتی‌ها	۵۵، ۲۵	استعمار
۳۸۸، ۱۹۹، ۱۸۲، ۱۶۷، ۳۸	استادان	۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۲، ۱۱۴، ۸۳، ۷۴، ۷۳، ۷۲	
۴۲۰، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۰۷، ۳۰۴، ۲۹۱	استالین	۳۳۷، ۲۵۲، ۲۳۳، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۶	
۵۵، ۵۳، ۴۷، ۴۱، ۲۵	استبداد	۴۲۳، ۳۹۵، ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۴	
۱۱۳، ۹۳، ۹۰، ۷۵، ۷۴، ۷۲، ۷۰، ۶۸، ۵۶		۳۸۴	استعمار اروپای غربی
۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۱۴		۳۳۷	استعمار انگلستان
۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۲		۱۲۲	استعمار انگلیس
۱۷۹، ۱۷۶، ۱۶۳، ۱۵۰، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۴۱		۳۸۷	استعمار قدیم
۲۵۵، ۲۴۱، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۰۲		۳۸۷	استعمار نوین
۴۶۳، ۴۴۶، ۴۴۵، ۳۹۷، ۳۰۴، ۳۰۳		۴۲۲، ۳۹۰	استعمارگران، استعمارگر
۱۴۱، ۱۳۱	استبداد ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی	۹۳	استقبال ۱۲ بهمن ۱۳۵۷
	استبداد آقا سید ابوالحسن اصفهانی در	۳۹۸	استقرار نظام جمهوری
۹۳	حوزه‌ها و دیانت	۶۱، ۶۰، ۵۷، ۴۷	استقلال
۲۰۴، ۱۱۲	استبداد پهلوی	۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۰، ۹۴، ۸۶، ۸۳، ۷۸	
۹۳	استبداد دو نوع است: سلطنتی و دینی	۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۲، ۱۲۱	
۱۷۹	استبداد دینی	۳۸۵، ۲۲۶، ۲۰۰، ۱۹۵، ۱۴۴، ۱۴۱، ۱۳۹	
۹۳	استبداد رضاشاه در سیاست	۴۲۴، ۴۲۳، ۳۹۵، ۳۹۲، ۳۸۷، ۳۸۶	
۱۴۲	استبداد روحانی	۳۹۲، ۱۴۴، ۱۲۲، ۱۲۱	استقلال ایران
۱۷۹	استبداد سلطنتی	۱۳۵	استقلال مردم
۱۳۹	استبداد شاهنشاهی	۳۹۱	استقلال طلبان
۱۴۵	استبداد شاهی	۴۲۲، ۳۸۶، ۲۰۰	استقلال طلبی
۱۳۰	استبداد صغیر	۳۹۵، ۲۳۳، ۱۴۳، ۷۲، ۲۵	استکبار
۳۱۰، ۳۰۷، ۳۰۲، ۱۳۸، ۱۳۰	استبدادی	۴۱	استیلا
۱۲۷	استبدادی شاه	۱۱۴، ۸۶	استیلای خارجی
۱۳۲	استبدادی پهلوی	۱۴۲، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۲۶	
۲۵۲، ۱۵۰، ۸۳، ۷۲	استثمار	۲۴	اسدآبادی، سیدجمال‌الدین
۱۵۰، ۱۱۳	استحمار	۱۴۰، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۸۸، ۵۳، ۲۵	
۳۹۰	استخدام اسلام	۲۲۲، ۲۱۶، ۱۹۰، ۱۵۰، ۱۴۶	
۱۲۲	استخدام معلمین اتریشی و فرانسوی	۳۷۳	اسرا
۱۱۸	استرآباد (گرگان)	۳۶۰	اسراء (۱۷) / ۲۳

مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان		۴۹۴
۲۳۳	اسلام شریعتی	اسراء (۱۷) / ۸۸
۴۰۰، ۳۹۵، ۹۳، ۸۴، ۶۲	اسلام فقاهتی	اسراء (۱۷) / ۱۰۰
۱۹۰، ۶۲، ۴۵	اسلام قرآن، اسلام قرآنی	اسراف، اسراف کار
۷۸	اسلام مساوی است با روحانیت	اسرائیل
۷۸	اسلام منهای آخوند	اسرائیل باید از بین برود
۷۹، ۷۸	«اسلام منهای روحانیت»	اسرائیلی‌ها
۱۶۰	اسلام و تشیع	اسقف کاپوچی
۱۲۸، ۱۲۲	اسلامبول	اسکندر (مقدونی)
۷۷	اسلام‌شناسی	اسلام
۱۱۴، ۲۵	اسلامیت	۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳
۴۴۳، ۲۸۲	اسماعیل (ع)	۶۴، ۶۵، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۸۸
۴۰۵	اسماعیل زاده	۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
۳۹۳	اسناد لانه‌ی جاسوسی	۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۰
۱۹۷	اسناد نهضت آزادی	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۷
۱۹۷	اسناد نهضت مقاومت ملی	۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۲
۱۰۱	اشراقی، آیت‌الله	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۲۱
۳۰۹	اشعار مولانا	۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳
۱۹۴	اشغالگران آمریکایی	۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۰
۲۲۴	اشکوری (حسن یوسفی اشکوری)	۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶
۵۷	اصالت و استقلال طالقانی	۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۶
۱۶۴، ۱۱۳، ۶۴	اصفهان	۳۴۷، ۳۴۹، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۸۹
۴۲۷، ۴۱۷، ۹۳	اصفهانی	۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷
۱۳۴، ۹۳	اصفهانی، آقا سید ابوالحسن	۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۹
۴۰۰	اصل خودجوشی	۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۴
۳۹۹	اصل ولایت فقیه	۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۸
۲۹۷، ۷۶، ۲۹	اصلاحات ارضی	۴۴۵، ۴۵۱، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۴
۲۰۵، ۱۹۷، ۱۹۳، ۱۲۹	اصناف	۶۲
۳۸۸	اصول اسلامی ضد مارکسیستی	اسلام اصیل
۳۷۲، ۳۷۰	اطعام	اسلام انقلابی
۳۷۴	اطعام مساکین	اسلام اهل بیت
۴۱۵، ۱۵۶، ۲۹	اطلاعات (روزنامه)	«اسلام بدون روحانیت»
۹۵	اعتصابات کارکنان صنعت عظیم نفت	اسلام در خدمت مارکس
۲۷	اعتصابات نفت و تنظیم آن	اسلام در خدمت مارکسیسم
۱۲۵	اعتمادالسلطنه	اسلام روایتی

		نمایه فارسی	
۲۱۶، ۱۵۰، ۱۲۴، ۸۸	اقبال لاهوری	۳۳۳، ۲۵۰	اعراب
۷۸	اقتصاد منهای نفت	۲۵۰	اعراب مکه
۳۳۳	اقوام وحشی	۳۳۱، ۲۶۸	اعراف (۷)
۲۹۰	اگوست کنت	۴۲۹	اعراف (۷) / ۱۴ و ۱۵
۱۶۷	الابطال	۲۶۸	اعراف (۷) / ۲۷
۱۸۹	النقاط	۴۵۵	اعراف (۷) / ۴۳
۴۳۲، ۴۲۲، ۳۸۶، ۱۷۶، ۷۴، ۲۶	الجزایر	۲۷۵	اعراف (۷) / ۴۵
۱۹۶، ۷۴	الجزایری‌ها	۳۶۴	اعراف (۷) / ۵۶
۳۹۲، ۱۸۹، ۱۶۸، ۸۴	الحد	۳۳۱	اعراف (۷) / ۵۹
	«الحد الفاصل بین الدین و سیاس» کتاب	۳۳۲	اعراف (۷) / ۸۵
۲۳۵		۳۸	اعراف (۷) / ۱۷۵ و ۱۷۶
۲۸۱	«العاقل یکفی بالاشاره»	۳۶۱	اعراف (۷) / ۱۹۹
۴۳۱	العطاس، دکتر محمود (جامعه‌شناس)	۱۲۰	اعزاز پنج نفر محصل به انگلستان
۱۶۴	القائات شیطانی شاه	۱۹۱	اعزاز محصلین به فرانسه
۴۱۶، ۴۰۸	الگار، دکتر حامد	۴۵۸	اعلی (۸۷)
، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۱۳	امام	۴۴۱	اعلی (۸۷) / ۱
، ۹۸، ۹۷، ۹۵، ۸۷، ۷۲، ۴۲، ۳۶، ۳۲، ۲۹		۳۵۸، ۳۵۲	اعلی (۸۷) / ۱۴
، ۱۵۲، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۱		۳۵۸	اعلی (۸۷) / ۱۵
، ۱۸۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۴		۴۶۰، ۴۵۸، ۳۵۲	اعلی (۸۷) / ۱۶
، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۰۴، ۲۷۶، ۲۴۸، ۲۲۴		۴۶۰، ۴۵۸	اعلی (۸۷) / ۱۷
، ۴۰۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۴۲		۴۴۱	اعلی (۸۷) / ۱۹
۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۲۶، ۴۱۷، ۴۱۶		۷۶، ۷۱	اعلیحضرت
۴۱۶	امام پرستی	۴۷	افاغنه
۲۸	امام (خمینی) تبعید می‌شود	۳۴۱	افراسیاب
، ۲۱۱	امام جعفر صادق (ع)	۲۷۰، ۲۰۰، ۱۰۲، ۵۱، ۵۰، ۲۳	افسران
۴۶۴، ۴۲۵، ۳۴۲، ۳۲۵، ۲۸۳، ۲۴۶		۲۰۶	افسران بازنشسته ملی
۴۲۶، ۳۲۱	امام جمعه	۴۱۴، ۲۵۸، ۲۴	افغانستان
۴۶۲، ۲۹۷، ۲۷۸، ۲۴۶	امام حسن (ع)	۱۳۶	افکار اجتماعی - فلسفی کمونیسم
۴۶۲، ۴۶۱، ۴۴۶	امام حسین (ع)	۴۰۹	افکار اروپا و آمریکا
۴۴۵	امام حنیفه	۸۵	افکار افراطی تشیع
۳۲۱، ۲۴۸	امام دوازدهم، امام قائم	۳۳۵	افکار جاهلیت
۴۴۴	امام ذریه‌ی ابراهیم	۳۹۶	افکار سوسیالیستی
۴۱۶، ۳۴۷، ۳۲۱، ۳۲۰، ۲۴۸، ۱۵۳	امام زمان	۵۲	افکار عمومی جهان

۱۹۱	«امیدها و ناامیدی‌ها»، کتاب	امام سجاده، امام زین العابدین ۱۵۸، ۱۷۵، ۲۴۶
۱۶۴، ۱۴	امیرآباد	۲۶۸، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴
۲۷۹، ۱۹۴، ۴۰	امیرانتظام، مهندس عباس	امام غزالی ۴۴۵
۴۲۵	امیرعلایی، دکتر شمس‌الدین	امام موسی صدر ۴۴۵، ۴۲
۵۳، ۱۴۶، ۱۲۱	امیرکبیر، میرزاتقی خان، امیرکبیرها	امام موسی ابن جعفر ۴۶۱
۳۲۸	امین‌السلطان	امام موسی کاظم ۲۴۷
۳۷۴	امّیین	«امام و امت»، کتاب ۷۲
۸۲، ۷۷، ۶۴، ۴۸	انبیاء	امامان (ع) ۷۷، ۸۸، ۱۶۰، ۳۹۶، ۴۳۷، ۴۶۰
۳۳۸، ۳۳۷، ۳۲۷، ۳۱۴، ۲۴۵، ۲۲۸، ۲۲۵		امامت ۷۲، ۷۷، ۱۶۸، ۱۸۷، ۱۸۸، ۴۴۳، ۴۴۴
۴۵۷، ۴۳۷، ۴۰۲، ۳۹۶، ۳۷۳، ۳۵۹، ۳۵۱		امامت و ولایت ۱۸۸
۲۸۷	انبیاء (۲۱) / ۲۴	امامزاده داوود ۲۴۷
۴۴۳	انبیاء (۲۱) / ۵۱	امیراتور الکساندر ۱۱۹
۳۵۹	انبیاء (۲۱) / ۷۳	امیراتور رُم شرقی ۲۴۵
۳۵۹	انبیاء (۲۱) / ۸۹ و ۹۰	امیراتوری ۱۳۶، ۱۳۸، ۲۴۳، ۴۱۹
۳۳۴، ۳۳۱	انبیاء (۲۱) / ۱۰۷	امیراتوری انگلستان ۲۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۴۱۹
۹۷، ۵۰، ۲۹، ۱۹	انتخابات	امیراتوری روم ۳۲۶
۳۳۵، ۱۹۸، ۱۴۰، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۰۴، ۱۰۳		امپریالیستی ۷۷، ۳۹۴
۱۹۹، ۱۳۲، ۱۰۴، ۵۰، ۱۸	انتخابات آزاد	امپریالیسم ۷۲، ۱۴۰
۲۹	انتخابات انجمن‌های شوراهاى شهرستان	۲۵۷، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲
۱۹	انتخابات دوره شانزدهم	۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۸
۷۵	انتخابات قانونی	۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۹
۳۳۵، ۱۹۹، ۱۳۶، ۹۸	انتخابات مجلس	امپریالیسم آمریکا ۱۴۰، ۲۵۹، ۳۹۱، ۳۹۷
۵۸	انترناسیونال، انترناسیونالیسم	امپریالیسم آمریکایی ۳۸۴، ۳۹۸
۶۹	انتشارات چاپخش	امت ۳۷، ۶۱، ۶۷، ۷۲
۱۱۹	انتشارات دانشگاه تهران	۱۸۸، ۲۲۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۴۵
۲۴۹، ۱۵	انتشارات قلم	۳۴۶، ۳۵۰، ۳۷۸، ۴۱۶، ۴۳۰، ۴۴۲
۱۳۴، ۱۱۴، ۷۲	انتقام	امت و امام ۱۸۸، ۴۱۶
۴۲۴، ۳۹۹، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۱، ۱۵۵، ۱۴۴		«امت و امامت»، کتاب ۱۸۸
۴۳۲، ۳۰۴، ۲۸۹	انجمن اسلامی	امت واحد ۳۷
۴۰۸	انجمن اسلامی آمریکا	امر به معروف و نهی از منکر ۱۸۰، ۳۴۴
۴۱	انجمن اسلامی ایرانیان در آمریکا	امنیت قضایی ۱۲۹
۳۲۵، ۱۵۲، ۱۱۱	انجمن اسلامی پزشکان	امویان ۱۵۸، ۲۴۶
		امویه ۲۴۳

۴۹۷	نمایه فارسی	
۳۸۱	انسان مسلکی	انجمن اسلامی دانشجویان ۱۲
،۱۴۵ ،۱۳۳ ،۴۵	انسانیت	،۲۲۳ ،۱۶۴ ،۱۴۹ ،۱۱۱ ،۵۶ ،۴۰ ،۱۵ ،۱۴
،۳۳۴ ،۳۳۳ ،۳۳۲ ،۳۲۱ ،۲۷۵ ،۲۳۷ ،۱۷۲		۴۵۱ ،۲۴۹ ،۲۲۶ ،۲۲۴
۴۴۵ ،۴۳۰ ،۴۲۵ ،۴۰۶ ،۴۰۰ ،۳۳۹		انجمن اسلامی دانشجویان تهران ۸۹
۱۷۱	انشقاق (۸۴) / ۶	انجمن اسلامی مهندسين ۱۲ ، ۱۵
۱۸۴ ، ۱۸۳	انصاری، محمدعلی	،۲۲۳ ،۲۱۲ ،۲۰۶ ،۱۶۴ ،۱۶۰ ،۱۴۹ ،۸۹ ،۴۰
۳۶۵	انعام (۶) / ۸۴	،۴۳۵ ،۴۱۷ ،۳۴۹ ،۳۲۵ ،۲۴۹ ،۲۲۶ ،۲۲۴
۳۲۷	انعام (۶) / ۱۲۴	۴۶۹ ،۴۶۵ ،۴۵۹ ،۴۵۴ ،۴۵۳
۳۶۹	انعام (۶) / ۱۵۱	انجمن حقوق دانان مسیحی ۲۰۱
،۳۵۶ ،۳۵۵ ،۳۵۴ ،۳۵۳ ،۲۹۹	انفاق	انجمن های اسلامی ۲۲ ، ۲۹ ، ۱۱۳ ، ۱۵۰ ، ۱۳۶
۳۷۷ ،۳۷۶ ،۳۷۵ ،۳۷۴ ،۳۷۳ ،۳۷۲ ،۳۷۰		انجمن های اسلامی تهران ۱۶۴
۳۷۳	انفاق فی سبیل الله، انفاق و جهاد	انجمن های دینی ۱۶۱
۳۵۴	انفاق مال، انفاق و بذل جان	انجمن هایی در اصفهان و مشهد ۱۶۴
۳۶۲	انفال (۸) / ۳ و ۲۸	انجیل ۶۷ ، ۲۲۵ ، ۲۸۶
۲۵۴	انفال (۸) / ۲۴	،۲۸۷ ،۲۹۱ ،۳۰۱ ،۳۳۸ ،۳۳۹ ،۳۴۰ ،۳۴۲
۴۲۸ ،۳۹۶	انفال (۸) / ۳۹	انجیل متی و لوقا ۶۷
۲۷۵	انفال (۸) / ۴۳	انحصارگری روحانیت ۱۴۱ ، ۱۴۵
۳۶۲	انفال (۸) / ۶۰ و ۷۲	اندلس ۲۹۰
،۳۱ ،۲۹ ،۲۸ ،۲۷ ،۲۴	انقلاب	اندونزی ۴۳۱ ، ۳۸۶
،۷۱ ،۷۰ ،۶۳ ،۵۶ ،۵۴ ،۴۳ ،۴۲ ،۳۸ ،۳۶		انس و جن ۲۷۳
،۹۷ ،۸۹ ،۸۷ ،۸۳ ،۷۹ ،۷۵ ،۷۴ ،۷۳ ،۷۲		انسان ۱۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۶۲ ، ۷۴ ، ۸۲ ، ۱۱۶
،۱۱۷ ،۱۱۴ ،۱۱۳ ،۱۱۱ ،۱۱۰ ،۱۰۹ ،۱۰۸		،۱۲۷ ،۱۳۱ ،۱۴۴ ،۱۶۰ ،۱۷۱ ،۱۷۴ ،۱۷۶
،۱۲۵ ،۱۲۶ ،۱۲۸ ،۱۲۹ ،۱۳۰ ،۱۳۲ ،۱۳۴		،۱۹۰ ،۲۲۰ ،۲۳۶ ،۲۳۷ ،۲۴۷ ،۲۵۰ ،۲۵۱
،۱۴۳ ،۱۴۲ ،۱۴۱ ،۱۴۰ ،۱۳۷ ،۱۳۶ ،۱۳۵		،۲۵۲ ،۲۵۴ ،۲۶۲ ،۲۶۸ ،۲۷۲ ،۲۷۴ ،۲۷۵
،۱۶۵ ،۱۶۴ ،۱۶۵ ،۱۵۳ ،۱۵۲ ،۱۵۰ ،۱۴۵ ،۱۴۴		،۳۰۲ ،۳۰۸ ،۳۰۹ ،۳۲۰ ،۳۳۳ ،۳۳۸ ،۳۳۹
،۱۸۷ ،۱۸۵ ،۱۸۱ ،۱۸۰ ،۱۷۱ ،۱۶۷ ،۱۶۶		،۳۴۰ ،۳۴۴ ،۳۵۰ ،۳۵۲ ،۳۵۳ ،۳۵۴ ،۳۷۱
،۲۱۳ ،۲۰۶ ،۲۰۴ ،۲۰۳ ،۱۹۹ ،۱۹۱ ،۱۸۸		،۳۷۷ ،۳۷۸ ،۳۷۹ ،۳۸۰ ،۳۸۱ ،۴۳۰ ،۴۳۷
،۲۴۸ ،۲۴۶ ،۲۴۴ ،۲۳۴ ،۲۳۳ ،۲۳۱ ،۲۲۳		،۴۴۰ ،۴۴۲ ،۴۴۳ ،۴۴۵ ،۴۴۷ ،۴۴۸ ،۴۵۰
،۳۳۳ ،۳۲۶ ،۳۰۴ ،۳۰۳ ،۲۷۶ ،۲۶۹ ،۲۵۹		،۴۵۱ ،۴۵۶ ،۴۶۴ ،۴۶۶ ،۴۷۰ ،۴۷۱ ،۴۷۲
،۳۹۱ ،۳۹۰ ،۳۸۹ ،۳۸۸ ،۳۸۷ ،۳۸۳ ،۳۳۵		انسان «خداساز» است ۸۲
،۳۹۸ ،۳۹۷ ،۳۹۶ ،۳۹۵ ،۳۹۴ ،۳۹۳ ،۳۹۲		انسان «آندر تال» ۲۳۷
،۴۱۲ ،۴۱۱ ،۴۰۹ ،۴۰۸ ،۴۰۶ ،۴۰۵ ،۴۰۱		انسان دوستی ۴۴۲
،۴۲۴ ،۴۲۳ ،۴۱۹ ،۴۱۷ ،۴۱۵ ،۴۱۴ ،۴۱۳		«انسان و زمان»، کتاب ۱۶۰
۴۳۴ ،۴۳۲ ،۴۳۱ ،۴۳۰ ،۴۲۸ ،۴۲۶		انسان شناسی ۳۲۰

انقلاب «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»	۲۵۹	انگلستان	۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۹۶، ۲۵۵، ۲۹۱، ۳۲۰، ۳۳۷، ۴۶۱، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۱۹، ۴۰۸، ۳۸۶
انقلاب اسلامی	۳۸۸، ۳۰۴، ۱۱۷، ۲۴	انگلیس	۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۴۰، ۱۳۶، ۱۶۱، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۰، ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۱۳، ۴۱۴
انقلاب اسلامی ۱۳۵۷	۸۷	انگلیسی ها	۱۹، ۲۳، ۵۸، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۲۷، ۲۵۷، ۲۵۹، ۳۹۰، ۳۲۰، ۲۹۱، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۱۱، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۲۳، ۵۳، ۴۶
انقلاب اسلامی ایران	۷۱، ۷۰، ۴۳، ۴۲، ۲۷، ۷۳، ۷۴، ۸۳، ۱۱۳، ۱۴۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۸	انوشیروان، انوشیروان عادل	۴۶، ۵۳
«انقلاب اسلامی ایران ۲»، م.آ. (۲۳)	۴۱۴	اهریم	۳۳۳، ۴۱۹
انقلاب «آنتی تر»	۳۸۳	اهل بیت	۷۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۶، ۲۴۶، ۴۴۷، ۴۶۴
انقلاب اول	۴۲۴	اهل کتاب	۶۶، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۷۳
انقلاب ایران	۴۲۳، ۴۱۱، ۳۹۸	اهواز	۲۷۰، ۴۲۶
«انقلاب ایران در دو حرکت»، کتاب	۷۱	اهورامزدا	۴۱۹
انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷	۱۴۱	«اوستا»، کتاب زرتشت	۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۰
انقلاب دوم	۴۲۴، ۳۹۰	اول شهریورماه ۱۳۵۷	۵۱
انقلاب دوم مشروطیت	۳۳۵	اولین پیشوای نماز جمعه	۹۳
«انقلاب شاه و مردم»	۲۹۷، ۱۶۵، ۷۵	اولین چاپخانه در تبریز	۱۲۰
انقلاب عراقی	۳۹۴	اولین دولت جمهوری اسلامی	۲۰۶
انقلاب علیه سنت روحانی	۱۶۶	اولین روزنامه در تبریز	۱۲۰
انقلاب فرهنگی اسلامی	۲۷۶، ۳۸	اومانیسست بودن، اومانیسسم	۱۹۰، ۱۸۹
انقلاب کمونیستی	۴۱۵، ۴۱۲، ۳۵۰، ۱۳۵	ایتالیا	۳۰۳، ۴۱۱، ۴۲۹
انقلاب کبیر و قیام مصدق	۲۴	ایجاد کارخانه ذوب آهن	۱۲۰
انقلاب مشروطیت	۱۲۵، ۱۱۴، ۵۵، ۵۴	ایدن، سیر آنتونی	۴۲۳
انقلاب ملی ایران	۴۰۷، ۳۰۳، ۲۸۸، ۱۹۹، ۱۳۶، ۱۳۰، ۱۲۹	ایران	۱۲، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۴۰، ۴۱
انقلاب های آزادی بخش	۳۸۸		
انقلاب های خودجوش	۴۰۷		
انقلابی	۱۴۰، ۱۲۲، ۱۰۳، ۳۹		
انقلابیون حزب اللهی	۴۱۵، ۳۹۱، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۵		
انگجی، آیت الله حاج سیدمحمدعلی	۱۶۵		
انگلس	۳۸۰		

## ب

- ۲۰۱ باتلر، ویلیام ۶۲، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۵، ۵۳، ۵۲، ۴۲
- بازار ۸۳، ۸۱، ۷۹، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰
- ۵۶، ۱۵ بازار ۱۰۷، ۹۸، ۹۷، ۹۲، ۸۹، ۸۷، ۸۵، ۸۴
- ۶۳، ۸۵، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۶۴، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۱
- ۳۹۳، ۲۷۱، ۲۵۳، ۲۲۲، ۲۱۲ ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱
- ۲۲۲ بازار بین الحرمین ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸
- بازاری ۳۹۸، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۴۱، ۱۳۹، ۳۱، ۲۹، ۱۳۹، ۱۳۹
- بازاری‌ها ۸۹، ۶۵، ۲۹ ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹
- ۱۰۲، ۱۶۶، ۱۲۱، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴ ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۴۶
- بازرسی کل دادگستری ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۲، ۱۶۶، ۱۰۲، ۱۹۸
- بازرگان، مهندس مهدی ۲۰۶ ۲۲۱، ۲۱۵، ۲۱۰، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱
- ۱۷، ۱۲ ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۳۴، ۲۳۳
- ۲۷، ۳۹، ۴۳، ۵۴، ۸۰، ۹۵، ۹۷، ۱۱۵، ۱۲۴، ۲۷۰، ۲۶۲، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵
- ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۹، ۳۴۰، ۳۳۳، ۳۳۰، ۳۲۸، ۳۲۶، ۳۰۳، ۲۷۱
- ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۳۹۵، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۶
- ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۸۳، ۴۰۸، ۴۵۱، ۴۵۴ ۴۰۷، ۴۰۵، ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶
- بازرگانان ۲۴۳، ۱۳۰ ۴۱۷، ۴۱۴، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸
- بازگشت به قرآن ۲۱۵، ۱۶۸، ۸۵، ۶۱ ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۲۸، ۴۲۵، ۴۲۳، ۴۲۰
- بازگشت به قرآن (۲)، م.آ. (۲۰) ۲۳۴ ۲۳۴ ایرانی زراعت پیشه
- بازیابی ارزش‌ها، م.آ. (۲۵) ۲۲۵ ۱۱۶، ۹۲، ۸۹، ۸۴، ۷۵، ۴۱، ۲۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۱۷
- باشگاه آلمانی‌ها ۱۵۰ ۱۴۴، ۱۳۹، ۱۳۱، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۱۹، ۱۱۸
- باشگاه دانشگاه تهران ۱۹۳ ۳۹۹، ۳۹۸، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۳۵، ۱۶۳، ۱۴۶
- باغشاه ۲۱۴، ۱۶۶ ۱۱۵، ۱۱۴، ۸۸، ۸۴
- باکو ۱۱۸ ۱۱۵، ۱۱۴، ۸۸، ۸۴
- باهنر، حجت‌الاسلام دکتر محمدجواد ۱۰۲ ۱۱۵، ۱۱۴، ۸۸، ۸۴
- بت مجسم (طاغوت زمان) ۲۱۸ ۲۲۰، ۲۰۳، ۱۷۵، ۱۳۵، ۸۲، ۵۷، ۵۲، ۵۱، ۲۴۶
- بت پرست ۴۴۲، ۴۴۱ ۴۳۲، ۴۱۴، ۴۱۱، ۲۵۹، ۲۵۶، ۲۵۲، ۲۴۶
- بت پرستی ۳۸۱، ۳۷۹، ۲۴۰، ۷۷ ۴۱۵ ایرانی‌های عراقی
- بت‌ها ۳۸۰، ۸۲ ۳۹۵ ایرلند
- «بحثی راجع به مرجعیت»، کتاب ۲۲۵ ۱۱۹، ۱۱۸ ایروان
- بحر خزر ۴۲۱ ۲۲۲ ایرونساید
- بختیار، دکتر شاپور ۲۲۸، ۲۰۲، ۱۰۷ ۲۸۳ ایزدی، دکتر علی
- بختیار، سرهنگ (فرمانده اعزامی به تبریز) ۲۴۷، ۱۳۵، ۱۲۹ ایلات
- ۱۶۸ ۴۱۱ ایلفوندو، روزنامه
- ۳۰۲، ۲۳۶، ۲۲۸، ۱۲۰ ایلیاتی
- ۱۸۶، ۱۷۵ اتمه‌ی اطهار
- ۴۷۴، ۴۶۷، ۴۶۱، ۴۵۷، ۳۰۴، ۲۴۶، ۲۲۶ اینشتین
- ۳۸۰

۱۳۹، ۱۱۳، ۷۵		۳۷۶، ۳۷۰	بخل
۴۲۹، ۳۹۴، ۳۲۱	بغداد	۳۷۳	بخیلان
۲۱۷، ۲۱۶	بقره (۲)	۲۹۵، ۲۴۲	بدر (جنگ)
۳۷۵، ۳۵۳، ۳۰۶، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۶۸، ۲۱۹		۲۴۸	برادران اهل سنت
۲۹۶	بقره (۲) / ۱ و ۲	۲۴۸	برادران شیعه
۳۶۰	بقره (۲) / ۲ و ۳	۲۴۸	برادران مسیحی
۲۹۶	بقره (۲) / ۹	۳۸۹	برکناری ملّی‌یون
۳۰۹	بقره (۲) / ۱۰	۲۴۶	برگشت از کوفه به مدینه
۲۹۶	بقره (۲) / ۱۱	۳۵۱	برنامه انبیاء
۲۷۴، ۲۷۲، ۲۶۸، ۳۷	بقره (۲) / ۳۰	۳۷۷، ۳۷۴، ۳۵۴، ۳۴۹	برنامه بعثت
۲۷۴	بقره (۲) / ۳۱	۳۷۷، ۳۵۴	برنامه رسالت
۲۷۴	بقره (۲) / ۳۲	۳۹۶	برنامه مارکسیستی - اسلامی
۳۶۴، ۳۵۳	بقره (۲) / ۴۳	۳۸۳	برنامه مارکسیسم
۳۶۴	بقره (۲) / ۵۸	۴۱۹	برنامه‌ی شوروی، محور کاپیتالیسم
۳۴۶، ۲۱۹، ۱۶۳	بقره (۲) / ۶۲	۸۹	بروجری، آیت‌الله سیدمحمدحسین
۳۶۵، ۳۵۶، ۳۵۳	بقره (۲) / ۸۳	۴۳۱، ۲۲۴	
۳۶۵	بقره (۲) / ۱۰۹	۲۲۴	بسته‌نگار، محمد
۳۶۵، ۳۵۳	بقره (۲) / ۱۱۰	۸۲، ۷۷، ۴۶	بشر
۲۸۷	بقره (۲) / ۱۱۱	۲۰۱، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۱	
۳۷۴، ۳۶۵	بقره (۲) / ۱۱۲	۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵	
۴۴۳	بقره (۲) / ۱۲۴	۳۰۲، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷	
۳۷۵، ۳۶۵	بقره (۲) / ۱۲۹	۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۰۰	
۲۸۳، ۲۸۰	بقره (۲) / ۱۳۴	۴۲۱، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۰	
۴۳۰	بقره (۲) / ۱۴۳	۴۵۵، ۴۶۴، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۴	
۳۶۵	بقره (۲) / ۱۴۹	۲۲۶، ۲۴۲، ۲۹۹	بعثت
۳۷۵، ۳۶۵	بقره (۲) / ۱۵۱	۳۰۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳	
۱۴۷	بقره (۲) / ۱۵۶	۱۵، ۱۴۹، ۲۴۹	بعثت ۱، م.آ. (۲)
۳۶۷	بقره (۲) / ۱۵۸	۲۵۳	بعثت ۲، م.آ. (۱۷)
۳۷۷	بقره (۲) / ۱۷۲	۳۴۹	«بعثت و تزکیه»، مقاله
۳۷۳، ۳۶۷	بقره (۲) / ۱۷۷	۲۵۳	«بعثت و دولت»، مقاله
۳۶۷	بقره (۲) / ۱۷۸	۳۶، ۷۳، ۹۳، ۳۲۶، ۴۰۸، ۴۳۱	بعد از انقلاب
۴۷۱	بقره (۲) / ۱۸۳	۱۶۸، ۱۶۱	بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰
۳۶۷	بقره (۲) / ۱۸۴	۴۰	بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲



		نمایه فارسی	
۲۷۱	بندر انزلی	۴۷۲، ۲۷۳	بقره (۲) / ۱۸۶
۲۷۱	بندر پهلوئی (بندر انزلی فعلی)	۳۷۵	بقره (۲) / ۱۸۸
۲۲۷، ۶۷	بنی اسرائیل	۳۷۴، ۳۶۲، ۳۵۵	بقره (۲) / ۱۹۵
۳۳۲، ۳۲۳، ۳۲۲، ۲۶۷، ۲۶۴، ۲۴۴		۳۰۶، ۲۹۶، ۲۱۷	بقره (۲) / ۲۰۴
۲۶۸	بنی آدم	۲۰۹	بقره (۲) / ۲۰۴ تا ۲۰۷
۲۴۷	بنی امیه	۳۰۶، ۲۹۷، ۲۱۷	بقره (۲) / ۲۰۵
۴۲۶	بنی صدر، آیت الله (برادر سید ابوالحسن)	۳۰۶، ۲۹۸، ۲۹۷	بقره (۲) / ۲۰۶
۴۲۶، ۱۰۹، ۹۶	بنی صدر، سید ابوالحسن	۲۹۸	بقره (۲) / ۲۰۷
۲۰۰	بنی صدر، فتح الله	۲۹۸	بقره (۲) / ۲۰۸
۲۴۷، ۲۴۶	بنی عباس	۳۴۵	بقره (۲) / ۲۱۳
۸۴، ۵۸	بهائیت	۳۶۷	بقره (۲) / ۲۳۶
۲۲۲، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۱۲	بهایی ها	۳۶۸	بقره (۲) / ۲۳۷
۲۱۰، ۸۷، ۶۲	بهشت	۲۴۵	بقره (۲) / ۲۴۶
۳۴۱، ۳۴۰، ۳۲۳، ۳۱۴، ۲۹۸، ۲۶۸، ۲۱۳		۲۵۱	بقره (۲) / ۲۵۱
۴۷۳، ۴۶۲، ۴۵۸، ۴۳۰، ۴۲۰، ۳۷۴		۳۶۸	بقره (۲) / ۲۵۴
۸۷	بهشت رضا (آرامستان)	۴۴۳، ۳۵۰، ۱۴۴	بقره (۲) / ۲۵۶
۲۱۰، ۶۵	بهشت زهرا (آرامستان)	۴۳۸، ۲۱۸	بقره (۲) / ۲۵۷
۶۲	بهشت کمونیسم	۴۶۵، ۳۷۵، ۳۷۴	بقره (۲) / ۲۶۱
۸۹	بهشتی، آیت الله دکتر سید محمد حسینی	۳۶۸	بقره (۲) / ۲۶۱ تا ۲۷۰
۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۶، ۹۵		۳۷۷، ۳۷۵	بقره (۲) / ۲۶۴
۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴		۴۶۵، ۳۷۷، ۳۷۵، ۳۵۴	بقره (۲) / ۲۶۵
۴۱۷، ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۰۴، ۱۸۴، ۱۸۳		۳۷۵	بقره (۲) / ۲۶۷
۹۵	بهشتی، دکتر سید علی رضا حسینی	۳۶۹	بقره (۲) / ۲۷۱ تا ۲۷۴
۴۱۳	بودائسم	۳۷۷	بقره (۲) / ۲۷۵
۸۹	بیات، حاجی شیخ العراقین	۳۶۹	بقره (۲) / ۲۷۵ تا ۲۸۱
۸۹	بیات، سهام السلطان	۳۷۶	بقره (۲) / ۲۷۹
۱۷۱	بیانی، مهندس علی قلی	۲۴۷	بقعه و بقاع متبرک
۳۹۹	بیداری ایرانیان	۱۲۷	بلاد اسلام
۲۵۶	بیرق انگلیس	۴۱	بل تلفن
۵۲	بیستم شهریور ۱۳۵۷	۳۵۸	بلد (۹۰) / ۱۳ تا ۱۶
۴۱۹	بیسمارکی	۴۲۰، ۲۵۷، ۲۵۶، ۱۲۸	بلژیکی، بلژیکی
۳۷۵	بیع	۷۲	بلعم باعورا
۴۴۶، ۴۴۵، ۲۴۶، ۲۳۹، ۲۳۸	بیعت	۲۷۱	بنادر جلفا

۴۱۸	پرچم ضدیت با کمونیسم	۲۳۸	بیعت عقبه
۳۹۱	پرچم‌سوزی ممالک متحده‌ی آمریکا	۱۷، ۱۱۴، ۱۲۵	بیگانگان
۲۵۱	پرستشگاه‌ها	۱۹۵، ۱۹۴، ۱۵۳، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۳۶، ۱۳۰	
۳۸۳	پرولتاریا «آنتی‌تر»	۴۲۶، ۲۵۷	بیمارستان
۴۳۰، ۳۸۹، ۱۸۸، ۶۲	پرولتر	۴۲۶	بیمارستان فیروزآبادی
۳۸۹	پرولتر بین‌الملل	۱۱۹	بینا، دکتر علی‌اکبر
۱۸۸	پرولترهای اقتصادی	۲۴۳	بین‌النهرین
۱۷۶، ۱۵۲، ۳۸، ۳۷، ۳۵	پزشکان	۳۶۰	بینه (۹۸/۵)
۳۹۰	پس از پیروزی انقلاب	۱۶۷	«بینوایان»، کتاب
۲۰۴	پسندیده، آیت‌الله		
۳۳۷، ۱۲۲، ۱۱۷	پطر کبیر		پ
۴۱۴	پنجمین کنگره نهضت آزادی ایران	۳۷۵، ۳۷۳	پاداش
۳۸۸، ۲۱۲	پهلوی (سلسله پادشاهی)	۳۳۶، ۳۲۱، ۵۲	پادشاه
۴۲	«پیام مجاهد»، روزنامه	۳۰۳، ۸۲	پادشاهان
۲۲۶، ۷۷	پیامبران	۲۴۵، ۲۲۱	پادشاهی
۲۶۹، ۲۶۵	پیام‌های تلویزیونی	۱۲۴، ۱۸	پارلمان، پارلمانی
۲۲۶	پیراهن دوز، سیدابراهیم	۷۳، ۳۱، ۳۰، ۲۸، ۲۷	پاریس
۸۹، ۷۳، ۴۲	پیروزی انقلاب	۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۹، ۹۷	
۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۸۸، ۱۸۱، ۱۴۴، ۹۲		۴۱۳، ۴۰۸، ۲۵۹، ۲۰۶، ۲۰۲، ۱۲۸	
۴۱۶، ۴۱۱، ۳۹۸، ۳۹۱، ۳۸۹، ۳۴۷، ۲۲۵		۴۶	پاستور
۵۳، ۵۰، ۴۸	پیروزی خون بر شمشیر	۱۵۳، ۴۳	پاسداران
۹۴	پیروی از ملت ابراهیم	۴۳۲، ۴۳۰، ۴۱۳، ۳۸۶	پاکستان
۴۲۳، ۲۲۲، ۱۱	پیش از انقلاب	۹۵	پالایشگاه تهران
	پیش به سوی جبهه‌ها، برای فتح کربلا	۴۰۶	پانزده خرداد ۱۳۴۲
۴۲۹، ۳۹۴		۴۳	پاوه
۴۴۴، ۴۴۳	پیشوا	۳۹۱	پایه‌گذاران آزادی
۴۶۱، ۴۵۸، ۱۵۸، ۲۴	پیشوایان	۳۸۹	پایه‌گذاران انقلاب
۱۱۹	پیشوایان مذهبی	۲۱۴	پایه‌گذاران نهضت آزادی
۶۲، ۶۱، ۴۷	پیغمبر	۱۹۹	پایه‌گذاران نهضت مقاومت ملی
۲۲۷، ۲۲۵، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۰، ۸۸، ۶۵، ۶۳		۴۴۱	پدر بت‌پرست
۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۴، ۲۲۸		۲۹۰، ۲۸۶	پدیده‌ی نفاق
۲۷۷، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۱، ۲۴۹، ۲۴۶، ۲۴۵		۱۵۸	پدیده‌ی کربلا
۳۲۶، ۳۲۰، ۳۱۵، ۳۰۸، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴		۴۱۳	پرتقال (کشور)

تأسیس کنندگان نهضت مقاومت ملی	۱۹۷	۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳
تأسیس نهضت آزادی ایران	۱۷۹، ۶۱، ۳۳۹	۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲
تأسیس نهضت مقاومت ملی	۱۷۹	۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۱، ۴۰۰
تأسیسات نفت جنوب	۲۶	۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۶۰
تالش	۱۱۸	پیغمبر آخرالزمان ۲۵۰، ۳۲۷
تانگی دو کنتن، دانشمند	۸۲	پیغمبر اسلام ۳۵۰
تأیید مالکیت	۳۸۸	پیغمبر اکرم ۶۱
تبریز	۱۶۸، ۱۶۴، ۱۲۰، ۷۲	پیغمبران ۶۳، ۸۲، ۲۵۲، ۲۸۷، ۳۳۳، ۳۳۸
تبعیدیان	۱۵۰	۳۴۱، ۳۴۷، ۴۴۷، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۷۴
تبلیغات مارکسیستی	۸۴	پیغمبران اولالعزم ۳۳۳
تجار بازار	۱۳۰	پیغمبران گذشته ۲۵۲، ۲۶۴، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۱
تجارت	۳۷۵	«بیک نهضت»، نشریه ۸۱، ۹۱
تجدد ضد دینی رضاشاه	۱۶۳	پیمان، دکتر حبیب‌الله ۱۱۵
تجددخواهی	۳۹۹، ۵۷	
تجدیدنظرطلبی	۳۸۶، ۳۸۳	<b>ت</b>
تجربه‌ی رضاشاهی	۱۳۶	تاتار ۱۱۶، ۱۲۹
تحریر اسلام محمدی	۳۸۹	تاج، مهندس عباس ۱۶۴، ۲۲۴
تحریم تنباکو	۱۲۷، ۱۲۶	تاریخ اسلام ۴۹
تحریم (۶۶)	۲۹۵	تاریخ ایران ۶۴، ۲۰۲، ۴۰۷، ۴۱۶
تحصیل کرده‌ها	۸۴، ۳۳	تاریخ بنی اسرائیل ۲۴۴
تحول محتوایی	۳۷۷، ۳۷۵، ۳۷۱، ۳۵۶، ۳۴۹	تاریخ روحانیت تشیع ۶۱
ترتیب نزول آیات	۳۵۸، ۳۵۷	«تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران»، کتاب ۱۹۷
ترکستان	۴۲۸، ۲۴۳	«تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران»، کتاب ۱۱۹
ترکمان‌چای	۱۱۹، ۱۱۸	تاریخ شاهنشاهی ۴۹
ترکمن‌ها	۴۲۸	تاریخ قاجاریه ۲۷۱
ترکیه	۲۴	تاریخ مبارزات ملی ایران ۱۴۵
تروریسم بازی‌ها	۴۲۸	تاریخ هجری ۴۹
تر و آنتی‌تر	۴۱۸، ۳۸۱	تازه مسلمانان ۳۵۰
تر «اسلام منهای آخوند»	۷۸	تأسیس جبهه ملی ۱۹۷
تر «اسلام منهای روحانیت»	۷۹، ۷۸	تأسیس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر ۲۰۰
تر «اسلام بدون روحانیت»	۱۸۷	
تر کهنه	۳۸۱	
ترکیه	۳۵۳، ۳۵۱، ۳۵۰	

۳۹۱	تکفیر علیه ملکی یون	۳۷۱، ۳۷۰، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴
۳۸۵	تکنوایدئولوژیک	۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۲
۳۱۰، ۱۹۳، ۹۳	تلویزیون	۱۱۵
۲۰۲	تلویزیون بلژیک	۳۹۹
۳۹۹، ۳۸۹، ۱۳۲، ۵۷	تمدن غربی	۳۷۳
۹۳	«تَنْبِيهُ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهِ الْمِلَّةِ»، کتاب	۳۴۷
۲۲۷، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۶۴، ۱۳۰		۱۸۹
۳۸۸	تندروهای روحانیت	۱۳۰، ۱۱۳، ۸۵، ۸۳، ۷۷، ۷۵، ۶۱، ۶۰
۳۷۱	تنزیل	۴۰۹، ۳۹۹، ۳۹۶، ۲۴۷، ۱۸۲، ۱۶۰
۹۵، ۲۶	تنظیم اعتصابات	۱۸۲
۱۱۶	تهاجم غرب	۱۸۲، ۷۵
۱۱۶	تهاجم نظامی	۷۵
۱۱۶	تهاجم و تفوق اروپا	۱۳۰، ۱۲۵
۱۱۶	تهاجم و تمدن غرب	۳۹۰
۱۴۵، ۱۴۴، ۱۲۲، ۱۱۷		۷۴
۳۱، ۲۴، ۲۲، ۱۹	تهران	۴۱۸
۹۳، ۸۹، ۸۷، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۵۷، ۵۵، ۵۰		۳۹۲
۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۲، ۹۸، ۹۷		۳۹۳
۱۶۴، ۱۶۰، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۰، ۱۲۶، ۱۱۹		۳۷۱، ۳۵۶، ۳۵۳
۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۶، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۲، ۱۶۶		۳۷۴
۲۴۶، ۲۱۵، ۲۰۹، ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۹۷، ۱۹۴		۳۳۳
۴۰۵، ۳۰۱، ۲۷۸، ۲۵۷، ۲۵۶		۳۶۰
۲۹۴	توبه (۹)	۳۷۳
۳۵۳، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۰۰، ۲۹۵		۸۵
۳۱۶	توبه (۹) / ۱	۶۰
۳۱۶	توبه (۹) / ۲	۱۶۷
۳۶۷	توبه (۹) / ۱۸	۱۶۷
۳۶۷، ۲۷۵	توبه (۹) / ۳۴	۲۲۰
۳۰۰، ۲۳۶	توبه (۹) / ۳۸	۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۶، ۹۲، ۸۵، ۶۷
۳۶۴	توبه (۹) / ۵۳	۵۶
۳۷۳، ۳۶۴	توبه (۹) / ۶۰	۶۳
۳۶۵	توبه (۹) / ۷۱ و ۷۹	۳۷۳، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۱
۳۰۰	توبه (۹) / ۸۰	۱۷
۳۶۵	توبه (۹) / ۸۸ و ۹۲	۳۵۸
		تسلط سیاسی اروپاییان
		تسلط فرهنگ و تمدن غربی
		تشريع
		تشکیل امت واحد
		تشکیل نهضت آزادی
		تشیع
		«تشیع علوی و تشیع صفوی»، کتاب
		تشیع صفوی
		تشیع علوی
		«تشیع و مشروطیت»، کتاب
		تصرف لانه جاسوسی
		تصفیه اسلام
		تضاد بین آنتی تز و تز
		تضاد مارکسیستی
		تضاد و ستیز ابدی «تز» و «آنتی تز»
		تطهیر
		تعلیم کتاب و حکمت
		تعلیمات زرتشت
		تغابن (۶۴) / ۱۵ تا ۱۷
		تغابن (۶۴) / ۱۶
		تفسیر اثباتی قرآن
		تفسیر طباطبایی
		تفسیر طنطاوی
		تفسیر عبده
		تفسیر فروغی
		تفسیر قرآن
		تفکر اروپایی
		تفکیک دین از سیاست
		تقوا
		تقی زاده، سیدحسن
		تکاکثر (۱۰۲) / ۱

		نمایه فارسی	
۴۵۶	جائیه (۴۵) / ۲۲	۳۱۵	توبه (۹) / ۹۵
۳۸۰، ۳۷۹	جائیه (۴۵) / ۲۴	۳۶۵	توبه (۹) / ۱۰۰ و ۱۰۳ و ۱۰۴
۴۳	جاسوس موساد و سیا	۳۱۴	توبه (۹) / ۱۰۱
۳۹	جاما (حزب سیاسی)	۳۱۴	توبه (۹) / ۱۰۲
۲۰۶، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۱۱		۳۶۵، ۳۵۶، ۳۵۳، ۳۱۵	توبه (۹) / ۱۰۳
۴۳۱	جامعه شناس	۳۶۵	توبه (۹) / ۱۰۴
۴۳۱، ۱۸۲، ۴۷	جامعه شناسان	۳۶۵	توبه (۹) / ۱۱۱ و ۱۲۱
۱۸۲، ۷۷، ۷۴، ۴۷، ۱۴	جامعه شناسی	۳۱۶	توبه (۹) / ۱۲۸
۴۳۱، ۴۱۲، ۴۰۸، ۴۰۷، ۳۲۰، ۲۹۰، ۱۹۰		۳۱۷	توبه (۹) / ۱۲۹
۲۸۲	جبرئیل	۲۶۵	توبه کردن
۱۸۶	جبل عاملی، محمد امین	۴۱۶، ۴۱۵، ۲۵۹، ۷۵، ۶۵	توده‌ای‌ها
۲۹، ۱۹، ۱۸	جبهه ملی	۲۸۶، ۲۲۵	تورات
۱۶۵، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۰، ۹۲، ۸۷، ۷۵، ۵۰		۳۴۲، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۲، ۳۰۱، ۲۸۷	
۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۲، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۶		۴۲۰، ۱۱۶	توران، سرزمین
۴۰۷، ۲۰۶، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۹		۴۱۳	توسعه‌ی اسلام
۱۹۷	جبهه ملی اول	۴۳۱	توسلی، دکتر غلام عباس
۱۹۹، ۱۹۸، ۱۴۰	جبهه ملی دوم	۴۳۳، ۹۷	توسلی، مهندس محمد
۳۷۹	جدال انبیاء سلف	۳۲۸	تیمچه نوقم
۳۷۷	جدول ترکیه	۱۰۲	تیمسار [قره‌نی]
۲۴۳	جزایر اقیانوسیه	۲۳۶، ۱۱۷	تیمور [لنگ]
۲۲۴، ۱۸۶	جزایری	۳۸۴	تئوری امپریالیسم
۳۴۰	جزیره کیش	۳۸۵	تئوری‌های مارکسیسم
۴۳۵	جشن عید فطر		<b>ث</b>
۲۵۰	جشن مبعث	۳۱۰، ۷۵	ثابتی موسوم به «مقام امنیتی»
۳۲۰، ۵۲	جشن‌های ۲۵۰۰ ساله	۳۵۱	ثمود، قوم
۲۳۴، ۱۴۰	جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی	۱۴۹، ۱۴۷	ثواب
۲۲۲، ۱۸۳	جعفری، شیخ محمد تقی	۳۷۷، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۵۶، ۳۵۴، ۲۱۰	
۴۲	جلال‌الدین فارسی	۳۷۴	ثواب آخرت
۲۲۸	جلالی، مرحوم [مهندس]	۳۷۷	ثواب اخروی
۳۴۳	جلد اول کتاب «بازیابی ارزش‌ها»		<b>ج</b>
۵۲	جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷		
۳۴۹، ۳۲۲	جمعه (۶۲)	۱۵۸، ۱۵۷	جابر انصاری

۳۴۳	جنگ با بُمبِ اتم	،۲۲۶	جمعه (۶۲) / ۲
۴۰۱، ۳۹۵، ۱۸۸	جنگ با عراق	۳۶۳، ۳۴۹، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۰	
۴۷	جنگ بین نادرشاه و افغانه	۳۲۲	جمعه (۶۲) / ۶
۳۹۵	جنگ تحمیلی	۳۲۲	جمعه (۶۲) / ۷
۳۹۶	جنگ تهاجمی		جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر
۴۱۹، ۳۸۴	جنگ جهانی اول	۱۵۲، ۱۰۶	
،۲۴، ۱۷	جنگ جهانی دوم	،۹۴، ۹۳، ۷۱، ۳۹	جمهوری
۴۲۳، ۳۸۶، ۳۸۵، ۱۴۰، ۱۳۵، ۱۱۱		،۲۰۶، ۲۰۴، ۱۸۰، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۲۹، ۱۲۷	
۷۲	جنگ عراق	۴۲۳، ۴۰۵، ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۸۹، ۳۰۴، ۲۵۹	
۲۸۱	جنگ علیه انگلیسی‌ها	،۱۴۴، ۱۲۹، ۱۰۸، ۹۴	جمهوری اسلامی
۳۹۳	جنگ علیه ایران	۳۸۹، ۳۰۴	
۲۹۱	جنگ گذشته	،۹۳، ۳۹	جمهوری اسلامی ایران
۳۸۳	جنگ میان آنتی‌تز تازه با تز کهنه	۴۰۵، ۳۹۳، ۳۸۹، ۱۸۰، ۱۴۵، ۱۲۷	
۳۹۴، ۳۹۳	جنگ جنگ تا پیروزی	۲۸۵	جمهوری اسلامی جهانی
۴۲۸، ۳۹۶	جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم	۱۰۸، ۱۰۷	جمهوری دموکراتیک
۳۴۱	جنگ‌های آینده	۲۰۴، ۱۰۸	جمهوری دموکراتیک اسلامی
۳۴۱	جنگ‌های گذشته	۴۵۶، ۲۷۳	جن، جنیان
۲۹۵	جنگ‌های بدر و احد	۱۵۲	جنبش آزادی مردم ایران، جاما
۳۷۳	جنگ‌های دفاعی مسلمین	۳۹	جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران «جاما»
۴۶	جنگ‌های رستم و اسفندیار	۱۳۹	جنبش ملی ایران
۴۷	جنگ‌های مثلاً اسکندر و دارا	۳۸۶	جنبش‌های آزادی‌بخش
۱۹	جنوب ایران	،۷۲، ۴۹، ۴۷، ۴۶، ۳۸، ۲۴، ۱۷	جنگ
۳۸۷	جنوب شرقی روسیه	،۱۵۹، ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۳۵، ۱۱۹، ۱۱۱، ۷۵	
،۱۸۸، ۱۶۰، ۱۴۴	جهاد	،۲۵۸، ۲۵۵، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۲۷، ۱۸۸، ۱۶۰	
۳۹۲، ۳۷۳، ۳۱۳، ۳۰۵، ۲۹۹، ۲۶۱		،۳۰۷، ۳۰۴، ۳۰۰، ۲۹۱، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۱	
۳۷۳	جهاد به اموال و انفس	،۳۳۷، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۳	
۳۸۱	جهان‌بینی مادی	،۳۸۴، ۳۸۳، ۳۷۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱	
،۳۲۲، ۳۰۰، ۲۶۳	جهنم	،۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵	
۴۷۳، ۴۴۲، ۴۲۶، ۳۵۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۲۳		،۴۱۶، ۴۱۲، ۴۰۶، ۴۰۳، ۴۰۱، ۳۹۷، ۳۹۶	
۳۲۱	جوامع اسلامی	۴۵۲، ۴۵۰، ۴۴۶، ۴۲۸، ۴۲۳، ۴۱۹، ۴۱۸	
،۷۳، ۷۲، ۵۶، ۴۰، ۱۳	جوانان	۴۶	جنگ اسکندر با دارا
،۱۵۰، ۱۴۹، ۱۳۶، ۱۱۴، ۸۸، ۷۹، ۷۷، ۷۶		۴۷	جنگ انبیاء
		۴۲۰	جنگ ایران و توران

۳۸۹	چهره‌ی مسلمانان	،۲۱۴ ،۲۰۳ ،۱۹۷ ،۱۸۸ ،۱۸۷ ،۱۸۵ ،۱۶۴
۳۸۷ ، ۳۳۹ ، ۲۴۳ ، ۲۳۹ ، ۱۲۴ ، ۱۱۶ ، ۹۲	چین	،۳۹۲ ،۳۹۱ ،۳۸۸ ،۳۸۴ ،۲۷۸ ،۲۲۱ ،۲۱۵
		۴۱۷ ،۴۱۲ ،۴۱۱ ،۴۰۹ ،۳۹۹ ،۳۹۸
	<b>ح</b>	
	حاج سید جوادی، آیت الله حاج آقا ضیاء	۳۸۴
۱۶۵		۳۹۲ ،۳۹۱
۱۵	حاج حسن بنا	۳۸۸
۵۳	حاج شیخ مازندرانی (از مراجع بزرگ)	۴۱
۱۳۰		۴۱۲
۱۲۴ ، ۱۲۳	حاجی سیاح	۷۹
۱۱۷	حاجی طرخان	۱۴۹
۱۶۳	حاجی مجدالسلطان	۱۵۰ ، ۱۴۹
، ۱۵۱ ، ۱۵۰ ، ۱۴۹	حافظ	۲۴۱ ، ۱۸۹
۴۶۷ ، ۲۲۳ ، ۲۲۱ ، ۲۲۰ ، ۱۵۶ ، ۱۵۵		، ۶۷ ، ۶۱ ، ۵۸
۲۲۵	حافظ‌ها	۴۲۶ ، ۴۱۷ ، ۴۱۵ ، ۲۵۷ ، ۲۱۶ ، ۲۱۵
۳۵۹	حاقه (۶۹) / ۲۸ و ۲۹ و ۳۴	
۴۲۵	حاکمیت ایران	
۴۰۰	حاکمیت جهانی	
۹۳	حاکمیت روحانی	
۳۹۸ ، ۱۸۸	حاکمیت روحانیت	
۵۰	حاکمیت شاه	
۳۳۸ ، ۱۳۱	حاکمیت قانون	
۴۴۶ ، ۱۳۱ ، ۹۴	حاکمیت مردم	
۴۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۳۱ ، ۵۶	حاکمیت ملت	
۳۹۲ ، ۱۳۲	حاکمیت ملی	
	حائری، مرتضی (فرزند حاج عبدالکریم)	
۲۸۳		
۲۸۳ ، ۱۳۴	حائری، حاج شیخ عبدالکریم	
۲۸۳	حائری، حاج عبدالکریم	
۱۳۰ ، ۱۲۵	حائری، دکتر عبدالهادی	
۲۹۴ ، ۲۴۰	حبشه	
۲۹۵	حج (۲۲)	
۲۷۵	حج (۲۲) / ۲۵	
		<b>چ</b>
	چادرنشینی	۳۰۲ ، ۲۳۶
	چالوس	۱۶۵ ، ۱۶۴
	چپ گرایان افراطی	۱۴۲
	چپی ضد آمریکایی	۱۴۱
	چپی‌ها	۴۱۷ ، ۲۵۷ ، ۷۶ ، ۶۵ ، ۴۳
	چپی‌های فلسطینی	۴۲
	چپی‌های کمونیست	۴۱۷ ، ۷۵
	چرچیل، سر وینستون	۳۰۴ ، ۲۹۱ ، ۲۵۸
	چمران، دکتر مصطفی	، ۳۹
		۳۸۹ ، ۴۳ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۴۰
	چنگیز	۲۳۶
	چه باید کرد؟	۳۴۴ ، ۳۲۱ ، ۳۱۸
	«چه باید کرد»، کتاب	۱۸۳
	چهارده شهریور ۱۳۵۷	۵۰
	«چهره اسلام»، مقاله	۳۴۳
	چهره‌ی مارکسیستی	۳۸۹

مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان		۵۰۸
حشر (۵۹)	حج (۲۲) / ۲۸ و ۳۶ و ۳۷	۳۶۳
حسین زاده (نام مستعار عطارپور، شکنجه گر	حج (۲۲) / ۴۰	۲۵۱
ساواک)	حج (۲۲) / ۷۷	۳۶۳
حسارک	حج (۲۲) / ۷۸	۳۶۳، ۳۵۳
حضرت امیر (ع)	حجاز	۳۹۵، ۳۲۸، ۲۴۷
۱۷۳، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۶۹	حجازی، سید محمدباقر	۱۶۲
۲۷۲، ۲۸۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۴۶۱	حجر (۱۵) / ۲۹	۲۵۴
حضرت باقر (ع)	حجرات (۴۹) / ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۲۴، ۴۲۵	۴۲۵
حضرت رسول	حجرات (۴۹) / ۹	۴۰۳
حضرت رضا (ع)	حجرات (۴۹) / ۱۰۹	۴۰۴، ۴۰۳
حضرت زهرا (س)	حجرات (۴۹) / ۱۱ تا ۱۳	۴۰۴
حضرت زینب (س)	حجرات (۴۹) / ۱۲	۳۴۴
حضرت عباس (س)	حجره‌ها	۴۱۶، ۶۰
حضرت عبدالعظیم	حدود شرعی	۳۵۰
۱۲۷، ۵۵	حدیث و سنت	۳۷۳
۲۱۲، ۲۴۷، ۲۹۷، ۳۲۶	«حدیثی مفصل از قرون وسطی مسیحیت»	
حضرت علی اکبر (س)	کتاب	۴۰۹
۳۰۱	حدید (۵۷) / ۷ و ۱۰ و ۱۱	۳۶۴
حضرت عیسی (ع)	حدید (۵۷) / ۱۸	۳۶۴
۲۸۲، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۵۳	حدید (۵۷) / ۲۰	۴۵۸، ۴۵۷، ۳۶۴
حضرت عیسی مسیح (ع)	حدید (۵۷) / ۲۱	۴۵۸، ۴۴۸
حضرت فاطمه (ع)	حدید (۵۷) / ۲۷	۳۳۲
حضرت معصومه (س)	حُر	۴۴۵
۸۹، ۲۴۷، ۲۹۷، ۳۲۶	حزب	۱۷، ۲۰، ۲۱، ۵۹، ۶۵
حضرت موسی (ع)	حقوق بشر آمریکا	۷۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۶۱، ۱۶۳
۳۰۹	حقوق بشر خارجی	۱۷۹، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۴، ۳۱۰، ۳۲۰
حضرت نبی اکرم (ص)	«حقوق بشر» کارتر	۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۱۱، ۴۱۷
۲۴۳	حقوق مردم ایران	۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹
حضرت نوح (ع)	حزب ایران	۱۰۲، ۱۶۱، ۱۹۸، ۲۰۶
حقوق بشر	حزب توده	۳۸۹، ۴۱۱، ۴۱۵
۱۰۶، ۱۴۱، ۱۵۰	حزب شیطان	۳۰۰
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲	حسینیه ارشاد	۷۸، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۱۸۲
حقوق ملت		
حکام		
حکم فقهی		
حکم میرزای شیرازی		
حکومت استبداد پهلوی		



		نمایه فارسی
۱۴۱، ۸۹، ۸۶	حوزه‌های دینی	حکومت اسلامی ۹۴، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۸۰
۴۱۵	حوزه‌های علمی	۳۲۲، ۳۹۴، ۴۱۱، ۴۲۴
۵۹	حوزه‌های علمیه قم	حکومت اسلامی چیست؟ ۴۱۱
۱۸۹	حوزه‌ی روحانیت	حکومت اسلامی مطیع در عراق ۳۹۴
۲۹	حوزه‌ی علمیه	حکومت جهانی واحد ۳۲۱، ۳۳۷، ۳۴۷
۴۱۶	حوزه‌ی نجف	حکومت دموکراسی ۳۰۳
۱۶۷	«حیات محمد»، کتاب	حکومت رضاشاه ۳۸۸
۴۳۵	حیدری، مهندس	حکومت روحانی ۱۴۴
		حکومت روحانیون ۱۱۲
		حکومت عامه ۲۸۹، ۳۰۳
	<b>خ</b>	
۴۷۱، ۱۴۹، ۱۵	خاتم‌الانبیاء (ص)	حکومت عدل امام قائم ۳۲۱
۳۴۹، ۶۳	خاتم‌النبین	حکومت مردم بر مردم ۲۸۹، ۳۰۳
۳۳۴	خاتم‌النبین بودن	حکومت ملی دکتر مصدق ۱۹۳
۲۲۰	خاقانی	حکومت نظامی ۵۱، ۵۲
۱۶۸	خالصی‌زاده	حکومت و ولایت ۸۷، ۱۲۹، ۲۹۷
۲۲۳، ۱۰۲	خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی	حکومت‌های استبدادی ۳۰۷
۴۶۴	خاندان اهل بیت	حکومت‌های سرمایه‌داری ۴۲۲
۲۴۸، ۲۴۶	خاندان عصمت	حکومت‌های فاشیستی ۳۰۷
۲۴۷	خاندان نبوت	حکیمی، عبدالکریم ۲۱۷
۵۶	خانقاه	حکیمی، محمدرضا ۱۸۳
۲۳۳	«خانه‌ی انقلاب»، حسینیه ارشاد	حکومت دموکراسی و پارلمانی و مشروطیت ۱۸
۱۱۶	خاور دور	حمایت از مستضعفین جهان ۳۹۱
۳۰۱، ۲۷۷	خاوران	حمد(۱) ۴۳۸، ۴۶۶
۱۹۳	خاورشناسان	حمد(۱) / ۲ ۴۳۸
۳۹۷، ۳۹۴، ۳۸۸، ۲۵	خاورمیانه	حمد(۱) / ۳ تا ۶ ۴۳۹
۱۱۶	خاورمیانه‌ی مسلمان	حمله‌ی افغان‌ها ۱۱۷
۳۹	خبرگزاری پارس	حمله‌ی متفقین به ایران ۲۷۰
۴۱۰، ۵۲	خبرنگاران خارجی	حنیف ۴۴۱
۴۴۸، ۴۴۲، ۴۱۹، ۱۷۱، ۸۲	خداپرست	حنیف‌نژاد، حنیف‌نژادها ۲۹۹، ۳۱۱
۴۴۲، ۳۹۷، ۲۴۱، ۱۱۴، ۸۳	خداپرستی	حوزه و دانشگاه یا «دین و دانش» ۸۸
۱۴۹	«خداپرستی و افکار روز»، سخنرانی	حوزه قم ۹۳، ۱۶۶، ۴۳۱
۸۲	خداساز	حوزه‌ها ۹۷، ۱۹۹، ۴۱۶

۳۳۹	خلقت آدم	۲۰۳	«خدمات متقابل ایران و اسلام»، کتاب
۴۱۴، ۱۲۲	خلیج فارس	۲۵۳	«خدمات و خیرات»، سخنرانی
۶۳	خلیفه‌الله	۳۹۶	خدمت اسلام برای مارکس
۴۲۶، ۳۲۱، ۲۹۷، ۱۳۰	خلیفه	۲۹۴	خدیجه (س)
۲۴۵	خلیفه‌ی اول راشدین	۲۸۲	خر عیسی
۶۳	خلیفه‌ی رسول‌الله	۲۷۸، ۸۷	خراسان
۳۲۷	خلیل خدا	۳۷۹، ۱۴۰، ۱۱۳، ۸۴، ۷۵	خرافات
۲۱۶	خلیلی، محمود		خرداد ۱۳۳۰، مأموریت ریاست هیأت‌مدیره
۳۱۵، ۲۹۱، ۳۷	خمس	۲۱	شرکت نفت
۱۳، ۲۵، ۲۹، ۵۰، ۵۳، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۵ تا	خمینی، آیت‌الله العظمی سید روح‌الله	۱۶۸، ۸۵	خرقانی، سید اسدالله
۱۰۸، ۱۰۱، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۵، ۱۸۸،		۲۷۰	خرمشهر
۲۰۳، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۷۶، ۲۸۴، ۳۲۲، ۳۸۹،		۲۴۶	خروج مختار
۳۹۰، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۳۳		۴۲۸، ۴۱۴، ۳۸۸، ۳۸۶	خروش‌چف، نیکیتا
۲۰۴	خمینی، حاج سید احمد	۲۲۳	خزعلی، آیت‌الله
۲۴۲	خندق (جنگ)		خشونت
۲۴۹	«خودآزاری»، عنوان سخنرانی	۱۱۷، ۷۱، ۵۱، ۵۰، ۴۷، ۳۴	۳۹۲، ۳۸۵، ۳۸۳، ۳۳۲، ۱۳۸، ۱۲۸
۲۷۶، ۲۶۹، ۲۶۴، ۲۵۰		۳۸۳	خشونت و انقلاب «آنتی‌تر»
۵۷	خودباختگی	۵۰، ۴۷	خشونت و زور
۳۸۸، ۲۷۶، ۲۵۹، ۱۳۹، ۷۱	خودجوش		خصوصیت پهلوی با روحانیت و روحانیون
۴۰۷، ۳۹۸		۲۱۲	
۲۵۱، ۲۵۰، ۱۴۱	خودجوشی	۳۸۹	خط امام
۴۰۰، ۳۹۸، ۲۷۶، ۲۶۹، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲		۳۵۲	خطبه حضرت زهرا (س)
۲۵۲، ۲۴۹، ۱۴۹	«خودجوشی»، کتاب	۳۹۱	خطبه‌های جمعه
۲۳، ۲۱، ۱۹	خوزستان	۶۱	خطبه‌ی حجة‌الوداع
۲۴۹، ۲۱۶، ۱۶۴، ۱۴۹	خیابان ارامنه	۴۶۲، ۴۳۰، ۲۴۶، ۲۴۳، ۷۴	خلافت
۱۶۶، ۱۶۳، ۹۳	خیابان اسلامبول	۴۳۰	خلافت انسان
۱۷۷، ۱۶۱	خیابان امیریه	۴۳۰	خلافت خدایی
۲۵۶	خیابان بهار	۲۴۶	خلافت معاویه
۲۱۴	خیابان جمهوری اسلامی	۴۱۱، ۱۰۸، ۱۰۷	خلخال، آیت‌الله صادق
۲۱۴، ۱۶۶	خیابان سپه (امام خمینی فعلی)	۲۶۰، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۰۳، ۴۰	خلع‌ید
۷۲	خیابان سرچشمه تهران	۴۶۲	خلفا
۴۰۵	خیابان مطهری	۲۴۳	خلفای راشدین
		۲۴۳	خلفای عثمانی

۵۶، ۷۳، ۷۷، ۸۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۳۶،	۲۲۰	خیام (حکیم عمر خیام)
۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۱، ۱۹۳،	۳۷۷، ۳۷۳، ۳۷۲	خیرات
۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۴۷، ۲۵۸،	۳۵۴	خیرات و جهاد با مال
۳۱۱، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۳۳		
۴۱۷		دانشگاه شیراز
۷۷	۵۴	دادگاه تجدیدنظر نظامی
۲۰۰، ۳۱، ۷۴، ۱۳۹، ۱۹۷،	۵۴	دادگاه سران نهضت آزادی
۸۶	۲۱۳، ۵۰	دادگاه نظامی
۳۳۸	۲۰۶، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲	دادگستری
۸۹، ۵۶	۱۲۲	دارالفنون
۱۶۰	۲۳۵	دارالکلمة لبنان
۳۸۹	۲۱۹، ۲۱۶، ۸۵	دارالمعلمین مرکزی
۴۰۱	۳۸۰	داروین
۲۰۲	۳۸	داستان آفرینش
۴۶۲	۲۴۰	داستان کهف
۱۶۴	۲۹۰	داستان موش و گربه
۲۰، ۶۰، ۷۲، ۷۵، ۸۷، ۱۲۱،	۲۱۶، ۱۶۱	«دانش آموز»، ماهنامه
۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۵۵، ۲۷۱،	۱۶۶، ۱۴۱، ۸۱	دانش آموزان
۱۱۹	۲۴۷، ۱۹۷، ۱۵۳، ۱۴۹، ۸۹، ۴۰، ۲۹	دانشجو
۸۷	۲۹، ۲۲، ۱۳، ۱۲	دانشجویان
۱۲۰	۳۸، ۴۱، ۶۷، ۷۰، ۸۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۶۳،	
۲۶۶، ۱۲۵، ۱۲۱	۴۰۹، ۳۹۰، ۲۴۷، ۲۱۴، ۱۹۷، ۱۶۶، ۱۶۴	
۱۱۸	۲۱۴	دانشجویان متدین
۲۱۵	۱۱۲	دانشجویان مسلمان
۲۵۱	۳۹۰	دانشجویان مسلمان پیرو خط امام
۲۵۱	۱۹۴	دانشکده ادبیات
۲۱۲	۱۷۴، ۱۷۳	دانشکده حقوق
۱۲۲، ۱۱۸	۲۲، ۴۰، ۱۶۳، ۱۹۳، ۲۱۴،	دانشکده فنی
دربیک، رئیس انگلیسی پالایشگاه آبادان	۳۳۸، ۲۱۹	
۱۰۳، ۲۲	۴۱۵	دانشکده‌ی دندان پزشکی
۳۸۳	۱۶۴، ۱۶۱	دانشکده‌ها
۱۷۴	۲۰۶	دانشگاه پاریس
۱۳۸	۱۴، ۱۳، ۱۲	دانشگاه (تهران)
		دستگاه کودتا
		دستگاه استبدادی رضاشاهی
		دژ رنجبران، آنتی تز است
		دبیر لوکو، مؤلف «سرنوشت بشر»
		دبیرستان
		دبیرستان کمال
		دبیرکل حزب توده ایران
		در افتادن با آمریکا
		«در ایران تا شاه هست آزادی نیست»
		در مجلس یزید
		دارالفنون
		دربار
		دربار ایران
		دربار پهلوی
		دربار سن پترزبورگ
		درباریان
		در بند (از ایالات واکگذار شده به روس‌ها)
		درجه اجتهاد
		در کتاب ابراهیم
		در کتاب موسی
		دروازه‌ی ری
		دریای مازندران، دریای خزر
		پالایشگاه آبادان

## ۵

مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان		۵۱۲
۱۳۶	دوران احمدشاهی	۳۱۰ دستگاه ناصرالدین شاه
۲۵۵	دوران استبداد	۳۸۳ دستگاه‌های حاکمه «تر» اند
۱۳۹	دوران استبدادی شاهنشاهی	۳۳۳ دشت گبی
۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۱	دوران اموی	۳۸۹ دشمنی با استعمار و امپریالیسم
۶۳	دوران امویه	۴۶۱ دعا‌های حضرت امیر
۱۲۹	دوران ایلغار	۴۶۱، ۲۶۸ دعا‌های حضرت سجاد(ع)
۳۳۵	دوران بعد از جاهلیت	۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۳، ۳۲۰، ۲۸۵ دعای افتتاح
۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۱، ۶۳	دوران بنی عباس	۴۶۱ دعای سیدالشهداء
۲۴۳	دوران پیغمبر	۴۶۶ دعا‌های صحیفه‌ی سجادیه
۱۶۳	دوران تأسیسی حزب توده	۴۵۹ دعای کمیل
۳۵۰	دوران تکامل	۴۵۵، ۴۵۳ دعوت خدا یعنی چه؟، سخنرانی
۳۳۵، ۲۴۶	دوران جاهلیت	۲۷ دفتر تبلیغات امام خمینی
۲۰	دوران دکتر مصدق	۱۸۳ دکتر چه می گوید؟، کتاب
۳۹۹، ۱۱۲، ۵۸، ۱۷	دوران رضاشاه	۱۹۵ دکتر سیاسی رئیس دانشگاه
۳۹۹	دوران محمدرضا شاه	دکتر شریعتی از دیدگاه شخصیت‌ها، کتاب
۴۱۸	دوران زمین داری	۶۹
۲۴۶	دوران سلطنت بنی امیه	۵۳ دکتر شریعتی‌ها
۱۳۸	دوران ضعف استبداد	۱۹۸ دکترین آیزنهاور
۴۱۸	دوران فتوالیسم	۲۰۰، ۱۶۹ دموکراتیک
۳۸۸	دوران مشروطیت	۳۰۳، ۲۸۹، ۱۹۵، ۱۸۸، ۱۳۱، ۱۸ دموکراسی
۸۲، ۷۳	دوران معاصر	۳۷۲، ۸۳، ۶۲ دنیاپرستی
۲۶	دوران نخست‌وزیری (دولت موقت)	۳۹۴ دنیای سرمایه‌داری
۱۹۵	دوران نهضت آزادی	۱۹۳ دهانه بازار
۲۷۹	دوره آخرالزمان	۱۹۵ دهخدا، استاد علی اکبر
۲۸۱	دوره جنگ	۳۵۹ دهر (۷۶) / ۷ تا ۹
۴۲۰	دوره‌ی استالین	۳۷۴ دهر (۷۶) / ۱۱ تا ۲۲
۳۷۹	دوره‌ی ائمه‌ی اطهار	۳۷۹ دهری مسلکی
۴۶۲	دوره‌ی ساسانیان	۱۶۹ دهلی
۲۵۵	دوره‌ی قاجاریه	۱۱۶ دو قرن همکاری دین و وطن
۲۵۵	دول اروپایی و غربی	۱۲۳، ۱۱۷
۲۵۸	دول خارجی	۱۹۵ دوازده نفر استاد دانشگاه
۲۵۸	دول غربی یا شرقی	۱۵۸ دودمان پیغمبر
۱۵۳	دولت امام زمان	۱۷ دوران احمدشاه

۹۰، ۸۹، ۸۶	دین و دانش	۴۱۴، ۳۹۲، ۵۲	دولت آمریکا
		۲۵	دولت انقلاب
	ذ	۲۱، ۱۹	دولت انگلستان، دولت انگلیس
۳۵۹	ذاریات (۵۱) / ۱۵ و ۱۶	۲۲، ۲۱، ۱۹	دولت ایران
۳۷۸، ۳۵۹	ذاریات (۵۱) / ۱۹	۴۱۲، ۱۳۵، ۱۲۸، ۱۱۹، ۱۱۸، ۴۱	
۴۳۵	ذاریات (۵۱) / ۵۸ تا ۵۶	۳۲۳	دولت جمهوری اسلامی
۴۳۶	ذاریات (۵۱) / ۷۸	۳۹۸، ۱۱۹	دولت روسیه
۱۵	«ذره بی انتها»، کتاب	۴۱۸، ۳۹۰، ۱۸	دولت شوروی
۸۵	ذکاء الملکها	۱۹۸، ۱۹۷ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲)	دولت کودتا (۲۸ مرداد ۱۳۳۲)
۸۴	ذهنیات کلامی	۱۹۵، ۱۹۱	دولت مصدق
۳۷۳	ذوی القربی	۲۰	دولت ملی
		۴۲، ۳۹، ۲۷، ۲۶	دولت موقت
	ر	۴۳، ۷۱، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۱	
۴۱۱	رابطه‌ی اسلام با سیاست چیست؟	۲۸۰، ۲۷۹، ۲۶۵، ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۹۲، ۱۹۱	
۲۷۲	راجه‌ها	۴۱۶، ۴۰۸، ۳۹۰، ۳۸۹، ۲۸۳	
۲۱۴، ۱۹۸، ۱۶۵	رادنیا، عباس	۲۸۱	دولت نازی
۴۱۳	رادیکالیسم	۴۳۲	دولت هندوستان
۴۱۵، ۹۳، ۳۹	راديو	۳۹۴	دولت و دستگاه عراق
۳۹	راديو و تلویزیون	۴۱۰، ۱۱۸	دولت‌های اروپایی
۲۲۲	راسل، برت راند	۳۰۷	دولت‌های دیکتاتوری و فاشیستی
۱۶۷	راشد، شیخ حسین علی	۴۳۱	دولت‌های مرتجع عرب
۱۹۷	راه مصدق، روزنامه	۱۱۹	دولت‌های ایران
۴۱۰، ۵۷، ۵۰	راه پیمایی	۴۱۸	دیالکتیک مارکس
۷۱، ۵۳، ۵۱	راه پیمایی‌ها	۴۱۷، ۳۸۳، ۳۸۱	دیالکتیک
۴۰۹، ۵۷	راه پیمایی‌های تاسوعا و عاشورا	۳۸۱	دیالکتیک هِگِل
۳۷۷، ۳۷۵	ریا	۴۱۲	دیپلمات‌های شوروی
۳۷۵	ریا مقابله کامل با انفاق	۲۳۸، ۱۳۴	دیکتاتور
۳۷۷	ریاخوار	۲۴۱، ۱۳۹، ۱۳۲	دیکتاتوری
۳۸۰	رب النوع‌ها	۳۹۲، ۳۸۶، ۳۸۳، ۳۲۰، ۳۱۰، ۳۰۸، ۳۰۷	دیکتاتوری پرولتاریا
۱۶۵، ۱۰۰	ربانی املشی	۳۹۲، ۳۸۳	دیکتاتوری پرولتاریا «آنتی تز»
۴۳۳	رجوی چی‌ها	۳۸۳	دین عیسی
۲۸۶، ۲۷۸، ۹۵	رحیمی، سرهنگ	۲۴۵	دین مسیح
		۲۹۱	

رفراندوم انقلاب به اصطلاح «شاه و مردم»	۳۲۰، ۳۱۰	رژیم فاشیستی
۱۵۰، ۱۴۰	۳۱۰، ۱۳۰	رژیم‌های استبدادی
رفراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۰	۳۲۰	رژیم دیکتاتوری
رفورمیسم	۱۴۴، ۷۴	رسالت
رکود رهبران دینی	۱۵۱	۱۸۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۴۳، ۳۰۵، ۳۲۷
رُم	۲۴۳، ۲۴۵، ۲۶۲	۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱
رنجبران	۴۲۲، ۴۱۸، ۳۸۹، ۳۸۳، ۷۶	۳۵۴، ۳۵۶، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۷۱
رنجبران همه‌ی جهان متحد شوید	۴۲۲	رسالت انبیاء
رنسانس	۴۰۹، ۳۸۰، ۲۵	رسالت پیغمبر
رنسانس اروپا، رنسانسی	۴۰۹	رسالت خدایی
رهبان و تارک دنیا	۶۷	رستاخیز
رهبر انقلاب	۱۴۲	رسول اکرم (ص)
۴۱۶، ۳۹۹، ۲۰۴، ۱۵۳، ۱۴۳	۸۱	رسول خدا
رهبر پرستی و انضباط	۳۹۱	۱۵۷، ۱۴۹، ۲۱۰، ۲۴۵، ۳۲۶، ۳۵۰
رهبر فقید انقلاب	۲۲۵، ۲۱۳، ۱۱۴	۱۵۸
رهبر ما خمینه	۴۲۳	۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۷۷، ۴۴۰، ۴۵۰
رهبر ملی	۲۰	رشت
رهبری	۷۲، ۷۱، ۲۹	رشدیه، حاجی میرزا حسن
۷۳، ۹۲، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷	۱۲۴	رشید رضا
۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۰۲	۱۳۴	رضاخان
۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۹	۵۵، ۱۸، ۱۷	رضاشاه
۳۲۲، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵	۵۷، ۵۸، ۶۲، ۹۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۵	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۶
۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۳۰، ۴۳۸	۱۷۷، ۱۹۹، ۳۸۸، ۳۹۹، ۴۱۵، ۴۲۰	رضاشاه فرار کرد
رهبری انقلاب	۳۹۹، ۳۹۲، ۳۸۹	۱۳۵
رهبری روحانیت	۴۳۰، ۱۴۴	۱۷۴
رهبری و امامت	۱۸۸	رضاشاهی
روانشناسان اجتماعی	۸۲	رضایی، احد
روانشناسی	۴۱۲، ۴۰۷، ۲۹۰، ۷۷	رضوی، مهندس
«روح الانسجام و تکلیف»، کتاب	۲۳۵	رعد (۱۳)
روح انحصارگری و انتقام	۳۹۱	۲۲۰، ۲۶۰، ۲۷۶، ۳۷۸
«روح ملت‌ها»، کتاب	۲۷۱، ۲۳۵	رعد (۱۳) / ۲۲
روحانی	۵۱، ۵۰، ۴۹	۳۴۳، ۳۶۵
		۷۵، ۱۰۴
		۱۴۰، ۱۵۰، ۱۶۵، ۴۲۵، ۴۴۵

روز رفراوندوم	۴۲۵	۵۲، ۵۵، ۶۰، ۶۷، ۹۳، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۲۹
روزنامه «میزان»	۳۴۳، ۳۳۹	۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۸، ۱۸۳
روزنامه لوموند	۲۰۲	۱۸۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۴
روزنامه‌های آمریکایی	۴۱۲	۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵
روزنامه‌ی ایتالیایی	۴۱۱	۲۲۸، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۲۷، ۴۳۲
روزنامه‌ی سوئدی	۴۱۰	۲۹، ۵۵، ۶۰
روزنامه‌ی کمونیستی	۴۱۱	۶۱، ۶۵، ۶۷، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۸۹
روزنامه‌ی کیهان	۵۰	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
روژه گارودی	۳۳۳	۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۸۷
روس	۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۹	۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴
روس‌ها	۲۵۷، ۲۵۵، ۱۹۶، ۱۶۱، ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۲۸	۲۲۵، ۲۲۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۸، ۳۹۹
	۵۹، ۲۰	۴۰۰، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۶
	۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷	روحانیت انقلاب اسلامی ۱۲۶
	۲۷۰، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۰	روحانیت انقلاب مشروطیت ۱۳۷
	۴۰۷، ۴۰۱، ۳۹۳، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۲۷۱	روحانیت ایران ۸۹، ۴۰۹
	۴۲۴، ۴۲۰، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۲، ۴۱۱	روحانیت تشیع ۴۰۹، ۱۱۳
روسیه	۱۲۳، ۱۱۹، ۱۱۸	روحانیت رسمی ۱۳۶
	۴۲۱، ۴۱۳، ۳۹۸، ۳۸۷، ۳۸۳، ۲۹۰، ۱۲۹	روحانیت زمان ۱۱۳
روشنفکر	۳۲	روحانیت سنتی ۸۶، ۱۳۰، ۱۳۶، ۲۱۵
	۱۳۶، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۱۳، ۸۳، ۷۶، ۷۴، ۶۹	روحانیت شیعه ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۶۹، ۳۸۹
	۴۱۵، ۴۰۵، ۲۵۷، ۲۲۱، ۱۸۸، ۱۴۲، ۱۴۰	روحانیت قبل ۴۲۶
روشنفکر مسلمان	۱۴۰، ۱۳۷	روحانیت قشری ۸۷
روشنفکران	۸۶، ۸۴، ۸۱، ۷۹، ۳۳، ۲۹، ۲۰	روحانیت کلاسیک ۲۱۵، ۱۶۷
	۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۴، ۱۱۵، ۱۱۱، ۸۸	روحانیون ۲۹، ۷۶، ۹۹، ۱۱۲
	۲۲۰، ۲۱۴، ۱۸۵، ۱۷۷، ۱۶۶، ۱۴۲، ۱۳۴	۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۸۰، ۱۸۶
	۴۱۵، ۴۱۱، ۳۹۹، ۳۹۲، ۳۸۸، ۳۸۴، ۲۸۴	۱۸۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۸۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۱۶
روشنفکران آزادی خواه یا اصلاح طلب	۱۳۴	روحانیون ایران ۱۱۵
روشنفکران تشنه انقلاب	۳۹۹	روحانیون روشن فکر ۱۵۰
روشنگران دیندار	۸۵، ۸۱	روحانیون کلاسیک ایران ۱۷۹
روشنفکران قبلی حزب توده	۴۱۵	روحیات کمونیستی ۴۱۶
روشنفکران مذهبی	۷۵	روحیه‌های ناسیونالیستی ۳۸۶
روشنفکران مسلمان	۳۹۲، ۱۴۲، ۷۹	رودخانه ارس ۱۱۸
روشنفکران ملی و مذهبی	۱۳۱، ۸۶	رودخانه نیل ۲۸۸

۴۶۴	زمان امام محمدباقر(ع)	۲۵۷، ۲۱۴	روشنفکری
۴۶۴	زمان حضرت صادق(ع)	۴۱۶	روضه و منبر
۴۲۰، ۴۱۵	زمان رضاشاه	۳۳۰	روم
۴۱۴، ۳۹۰	زمان شاه (محمدرضا)	۳۷۳، ۳۶۱	روم (۳۰) / ۳۸
۴۱۳	زمان صفویه	۳۶۱	روم (۳۰) / ۳۹
۴۶۲	زمان عثمان	۳۴۱، ۳۳۲	رومیان
۴۱۳	زمان فتحعلی شاه	۲۵۸	رویتر
۴۲۰، ۴۱۹	زمان لنین	۱۳۰	ریاست مجلس محترم ملی
۲۵۹	زمان مصدق	۳۴۰	ریاض
۶۳	زمان معاویه	۴۱۳	رتالیسم
۶۳	زمان یزید	۴۲۹، ۴۱۰	ریگان
۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۳	زمانی، کریم	۳۲۱	رئیس امت
۳۳۹	زمر (۳۹) / ۹	۱۹۳	رئیس جمهور آمریکا
۳۶۲، ۳۵۵	زمر (۳۹) / ۱۰	۱۰۸، ۹۳	رئیس شورای انقلاب
۳۶۰	زمر (۳۹) / ۳۳ و ۳۴	۳۹۶	رئیس شورای عالی دفاع
۳۹۰	زمینه‌ی گروگان‌گیری		
۴۲۶، ۴۰۵، ۱۷۴، ۱۶۸، ۱۱۹	زنجان		ز
	زنجان، آیت‌الله حاج سیدرضا موسوی	۲۳۵	زارع ایرانی
۲۲۸، ۲۲۴، ۲۰۲، ۱۶۵		۲۴۷، ۲۲۱، ۲۲۰	زاهدان
۲۲۴	زنجان، سید علی	۱۶۵	زاهدی، سرلشکر فضل‌الله
	زنجان، آیت‌الله حاج سیدابوالفضل موسوی	۴۳۱، ۱۹۵، ۱۹۳	
۴۱۰، ۲۲۴، ۹۷		۳۹۶	زائران بیت‌الله الحرام
۲۸۷، ۲۸۶	زند و اوستا	۲۳۵	زبان عربی
۵۹، ۵۸، ۵۴، ۵۱، ۲۹، ۲۰، ۱۷، ۱۵	زندان	۸۵	زبان فرانسه
۶۰، ۷۵، ۷۹، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۱		۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۳	«زبده‌ی مفاتیح‌الجنان»
۱۱۵، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۶۵		۳۴۰	زبور داوود
۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۵		۳۳۳	زرتشت
۲۳۹، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۴۵، ۳۹۰، ۴۱۱		۴۱۳، ۴۱۹	زرتشتی
۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۳		۳۰۵، ۲۹۹، ۲۹۲، ۱۸۷، ۱۵۸، ۳۷	زکات
۱۹۱، ۱۱۱	زندان شاه	۳۷۰، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۱۵	
۱۶۵	زندان شهربانی	۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲	
۲۷۱، ۲۳۵، ۱۱۵، ۵۹، ۱۵	زندان قصر	۳۵۹	زلزال (۹۹) / ۷۰
۳۲۰، ۱۵۰	زندان‌ها	۲۵۹	زمان احمدشاه



۳۰۵	سال رحلت پیغمبر	۴۷۳، ۴۱۵، ۱۵۲، ۱۵۰	زندانیان
۲۳۴	سال شاهنشاهی	۳۱۰	زند، سرتیپ
۳۵۶	سال‌های رسالت	۱۵۹	زیارت عاشورا
۳۷۳	سال‌های مکی	۲۴۸	زیدی‌ها (در سوریه)
۳۷۲	سال‌های نخستین بعثت		
۱۰۷، ۶۷	سامی، دکتر کاظم		ژ
۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵		۳۸۷، ۱۲۴، ۱۱۶، ۶۴	ژاپن
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳		۷۴	ژان پل سارتر
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۰۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۵		۴۳۲	ژنو
۳۹، ۴۱، ۵۰، ۷۲، ۷۵، ۷۶	ساواک		
۷۸، ۷۹، ۸۷، ۹۸، ۹۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۸۳			
۱۸۵، ۱۹۴، ۲۳۳، ۳۱۰، ۳۹۰، ۴۱۵			
۱۵۳، ۳۱۰	ساواکی‌ها	۲۱۶	ساختمان بانک [ملی]
۳۳۱، ۳۳۴	سبأ (۳۴) / ۲۸	۲۷۱، ۲۳۵	«سازگاری ایرانی»، کتاب
۳۶۱	سبأ (۳۴) / ۳۷ و ۳۹	۲۵۶	سازمان آب
۲۲۲	سبزه میدان	۲۰۵	سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف)
۲۷۱	سبزوار	۴۲۰	سازمان برنامه
۱۶۸	سبزواری، مرحوم		سازمان دانشجویان نهضت مقاومت ملی
۴۳	سپاه انقلاب	۱۹۳	ایران
۳۹۵	«سپیده دمید»، کتاب	۴۳۰	سازمان کمونیزم بین‌الملل
۱۲۴، ۱۲۳	سپه سالار، میرزا حسین خان	۲۰۰، ۲۳	سازمان ملل متحد
۴۱۰	ستاد ارتش	۷۵	سازمان نظامی
۲۹۲	سجده (۳۲)	۴۶۲	ساسانیان
۲۹۲	سجده (۳۲) / ۴	۳۷۲، ۳۷۰	سال ۳ بعثت
۲۹۲	سجده (۳۲) / ۷	۳۷۲	سال ۵ بعثت
۲۹۳	سجده (۳۲) / ۸ و ۹	۳۷۳، ۳۷۲	سال ۶ بعثت
۲۹۲	سجده (۳۲) / ۱۵	۳۷۳	سال ۴ هجرت
۳۶۰	سجده (۳۲) / ۱۶	۳۷۳	سال ۸ هجری
۲۹، ۳۲، ۵۵	سحابی، دکتر یدالله	۳۷۳	سال ۹ بعثت، سال ۱۰ بعثت
۶۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۵۴		۳۷۵، ۳۷۰	سال ۹ هجرت
۱۶۴، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸		۳۷۲، ۳۵۱، ۳۰۵	سال اول بعثت
۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۷، ۳۱۰، ۴۵۴		۳۷۰	سال دوم بعثت
		۳۷۳	سال اول هجرت
		۳۷۵، ۳۷۳، ۳۷۲	سال دهم هجرت

۲۵۶	سفیر کبیر ایران	،۱۰۶	سحابی، مهندس عزت‌الله
۳۳۷	سقراط	۲۲۸، ۲۲۴، ۲۱۴، ۱۶۴، ۱۲۶، ۱۰۹	
۱۹۹	سقوط رضاشاه	۳۹۵	سران ارتجاع
۳۹۴	سقوط و مرگ صدام	۴۱۱	سران حزب توده
،۵۸، ۵۳	سلاطین	۵۳	سران مشروطیت
۴۶۶، ۴۳۸، ۴۳۵، ۳۰۳، ۲۸۸، ۲۵۵		۴۱۰، ۱۱۸، ۵۰، ۴۱	سربازان
۶۴	سلاطین ژاپن	۲۷۷، ۷۲	سرچشمه، خیابان
۴۱۹، ۳۰۸، ۴۸	سلطان	۴۳	سردشت
۲۸۹	سلطان صفی‌ها		«سرگذشت و سرنوشت روحانیت»، سمینار
۱۱۹	سلطانیه (در نزدیکی زنجان)	۲۲۴	
،۵۸، ۴۸	سلطنت	۴۲۴، ۴۱۸، ۶۲	سرمایه‌دار، سرمایه‌دارها
،۲۴۶، ۲۰۲، ۱۴۵، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۲۸		۳۹۲، ۳۸۳، ۷۵	سرمایه‌داران
۴۵۳، ۴۴۸، ۴۴۵، ۳۸۸، ۳۲۰، ۲۴۷		،۱۴۳، ۱۱۵، ۷۲	سرمایه‌داری
۱۳۶	سلطنت انگلستان	،۳۹۶، ۳۹۴، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۱، ۳۸۰	
۳۸۸	سلطنت پهلوی	۴۲۴، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۱۸، ۳۹۸، ۳۹۷	
۱۲۸	سلطنت فتحعلی‌شاه	۳۸۳	سرمایه‌داری غرب «تز» اند
۱۳۸	سلطنت محمدرضاشاه	۳۳۸	«سرنوشت بشر»، کتاب
۱۴۵	سلطنت مشروطه		سرداران عظام ملی (ستارخان و باقرخان)
۱۲۸	سلطنت مظفرالدین‌شاه	۱۳۰	
۱۲۸	سلطنت ناصرالدین‌شاه	۳۸۶	سریلانکا
۳۰۲	سلطنتی	،۲۲۰، ۲۰۰، ۵۶	سعدی
۱۶۵	سمعی، عباس	۴۲۴، ۴۰۵، ۲۶۹، ۲۳۷، ۲۲۸، ۲۲۳، ۲۲۱	
۲۴۸، ۱۹۵، ۱۱۰	سنا	۲۲۵	سعدی‌ها
۲۱	سناتورها	۶۹	سعیدی، جعفر (طلبه حوزه علمیه قم)
،۱۲۳، ۹۲، ۷۷، ۷۴، ۶۲، ۶۱، ۴۵	سنت	۸۸، ۸۵	سعیدی، حاج سید غلامرضا
،۱۹۰، ۱۶۹، ۱۶۶، ۱۴۹، ۱۴۶، ۱۴۰، ۱۳۱		۲۰۰، ۱۹۶	سفارت آمریکا
۴۴۴، ۴۰۲، ۳۹۶، ۳۷۶، ۳۷۳، ۳۵۰، ۲۴۸		۱۱۹	سفارت روس
۷۴	سنت ابراهیمی	۴۱۱، ۳۹۰	سفارت شوروی
۳۹۶	سنت انبیا	۵۲	سفر حج
۴۴۴	سنت رسول	۴۷۱	سفر حدیبیه
۱۹۰	سنت ما قرآن ماست	۱۲۲	سفیر ایران در اسلامبول
۶۲	سنت محکم و مطمئن پیغمبر	۲۵۷	سفیر سابق ایران در بلژیک
۴۱۸	ستتر	۲۷۱	سفیر شوروی



۵۲۰	مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش‌گامان	
۲۸۸، ۶۴، ۵۳	شریعتی، دکتر علی	شاه عباس (صفوی)
۴۲۶	۵۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶	شاه عبدالعظیم (س)
۲۳۴	۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹	شاه مخلوع
۲۰۲	۱۱۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴	شاه‌حسینی، حسین
۱۶۲	۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۱	شاهزاده کافی
۱۱۹	۲۳۳، ۲۳۷، ۳۹۲، ۴۱۶، ۴۱۷	شاهزاده منچیکوف
۴۴۰، ۴۲۰، ۵۲	شریف‌امامی، مهندس جعفر	شاهنامه
۵۸، ۵۳	ششم شهریور ۱۳۵۷	شاهنشاهی
۲۳۵، ۲۳۴، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹	شعار «جنگ جنگ تا پیروزی»	
۷۳	۳۹۴، ۳۹۳	شایگان، داریوش
۴۷۳، ۲۸۳	شعار «کفر ستیزی»	شب قدر
۲۱۸	۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۲	شبه جزیره عربستان
۳۲۸، ۲۹۱، ۲۴۳، ۲۴۲	شعار «نه شرقی و نه غربی»	
۱۵۰	۱۴۲	شب‌های شعر، در رمضان سال ۱۳۵۶
۷۸	شعار «همه با من»	شخص پرستی‌ها
	شعار «همه با هم»	«شخصیت و اندیشه دکتر علی شریعتی»
	شعارها و ادبیات انقلاب	کتاب
	شعب	شخصیت‌های ایرانی
	شعراء (۲۶)	شخصیت‌های ملی
	شعراء (۲۶) / ۱۰۹	شرقی‌ها
	شعراء (۲۶) / ۱۴۹	شرک
	شعراء (۲۶) / ۱۸۳	۲۴۱، ۲۴۳، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۸۰، ۳۹۲، ۴۵۰
	شعب	شرکت سهامی انتشار
	شقایق، مهندس	۳۲، ۴۱، ۵۴، ۸۹
	شکست استیلاي خارجی	۱۲۶، ۱۴۹، ۱۶۰، ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۷۱
	شکست انقلاب	شرکت نفت انگلیس و ایران
	شگی (از ایالات واگذار شده به روس‌ها)	۲۱، ۲۲، ۴۰، ۱۳۶، ۲۷۰
	شمال تهران	شرکت یاد (یازده استاد دانشگاه)
	شمال رودخانه ارس	شروع رسالت
	شمس (۹۱)	شریعت سنگلجی
	شمس (۹۱) / ۷ تا ۱۰	شریعت مداری، آیت‌الله سید کاظم
	شمس (۹۱) / ۹ و ۱۰	۹۹، ۱۰۰، ۳۱۱
	شمیران	شریعتی، استاد محمد تقی
	شهادت	۵۶، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۸۲
	۴۴، ۳۹، ۲۰، ۱۱	
	۴۸، ۵۷، ۷۲، ۸۷، ۸۹، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۷	

۱۸۶	شیرازی (اهل شیراز)	۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰
۱۱۸	شیروان	۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۰
۲۶۷، ۳۸	شیطان	۲۴۶، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۵۴، ۳۷۴، ۳۷۶
۳۷۵، ۳۰۷، ۳۰۰، ۲۹۸، ۲۸۹، ۲۶۹، ۲۶۸		۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۶، ۴۴۶، ۴۶۲
۴۶۷، ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۲۹، ۳۹۶، ۳۷۷		۲۹ شهدای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲
۴۳۰، ۳۹۲	شیطان بزرگ (آمریکا)	۴۵ شهدای ۱۷ شهریور ۱۳۵۷
۲۴۸، ۲۲۵، ۱۸۶	شیعه	۲۱۲ شهربانی
۴۳۸، ۳۹۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۳، ۳۲۱، ۲۷۲		۱۹۷، ۱۶۴، ۱۳۹، ۱۱۳، ۱۱۲، ۸۴ شهرستان‌ها
۷۷	شیعه صفوی و مجلسی	۵۷ شهریور ۱۳۲۰
۷۷	شیعه علوی و انقلابی	۲۱۶، ۱۶۱، ۱۴۱، ۱۱۳، ۵۹
۳۴۶، ۳۳۰، ۲۲۰	شیعه‌ها	۳۹۵، ۳۹۲، ۱۸۸ شهیدپرور
۲۴۷، ۱۸۸، ۷۴	شیعی	۳۰، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۱۳ شورای انقلاب
۴۶۳، ۲۴۷، ۱۲۶، ۴۲، ۴۱	شیعیان	۳۱، ۳۲، ۴۳، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵
		۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۴، ۱۹۲
		۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۸، ۴۱۷
		۱۹۲، ۹۷ شورای انقلاب و دولت موقت
		۱۷۸ شورای جبهه ملی
		۱۹۱، ۱۷۳ شورای دانشگاه
		۳۹۶، ۴۴ شورای عالی دفاع
		۱۰۸ شورایی
		۴۱۲، ۳۹۵، ۳۸۷، ۳۰۳، ۲۴۶ شورش
		۳۸۴ شورش‌های استقلال طلبانه
		۱۹۸، ۱۴۰، ۵۹، ۲۴، ۲۰، ۱۸، ۱۷ شوروی
		۲۰۶، ۲۷۱، ۳۰۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸
		۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹
		۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۷
		۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۸
		۳۶۲ شوری (۴۲) / ۲۰ و ۲۳ و ۳۸
		۴۱۷، ۲۱۴، ۱۰۶، ۹۸ شیبانی، دکتر عباس
		۴۳۱ شیخ حسین کرمانی
		۳۰۳، ۲۹۰، ۲۲۳ شیخ زنگوله به پا
		۱۶۴، ۱۵۶، ۱۵۰ شیراز
		۱۶۵، ۵۳ شیرازی، آیت‌الله

## ص

۳۴۶، ۱۶۳	صائبان، صائین	
۱۳۰	صاحبان صنایع محلی	
۱۶۴	صادق، حاج احمد	
۳۱۱	صادق، مهندس ناصر	
۲۹۹	صادق‌ها	
۳۵۸	صافات (۳۷) / ۷۹ و ۸۰	
۳۵۸	صافات (۳۷) / ۱۰۵	
۳۵۸	صافات (۳۷) / ۱۰۹ و ۱۱۰	
۳۵۸	صافات (۳۷) / ۱۱۳	
۳۵۸	صافات (۳۷) / ۱۲۰ و ۱۲۱	
۳۵۸	صافات (۳۷) / ۱۳۰ و ۱۳۱	
۲۲۵	صالح (ع)	
۴۲۵، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۴، ۱۱۰	صالح، اللهیار	
۲۱۰، ۲۰۹	صباغیان، مهندس هاشم	
۴۶۲، ۱۵۷	صحابه	
۲۸۷	صحف ابراهیم	
۸۷	صحن حضرت رضا (ع)	
۲۹۷	صحن حضرت عبدالعظیم (س)	
۲۹۷	صحن حضرت معصومه (س)	



طوفان نوح	۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳
	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶
	۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۳۱۱، ۳۲۲
	طالقانی، حاج سید ابوالحسن ۵۵
	۱۶۲، ۲۱۱، ۲۲۲
	طالقانی‌ها ۵۳
	طاهری قزوینی، مهندس علی اکبر ۵۵، ۱۴۴
	۱۴۷، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۲۶
	۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۲۵، ۳۲۸
	۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۰
	۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶
	۳۷۷، ۳۷۸، ۴۰۴، ۴۳۴، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳
	طاهری قزوینی، مهندس یوسف ۲۰۳، ۲۱۹
	طائفه ۳۷۸
	طباطبایی، سیدضیاءالدین ۱۳۴
	طباطبایی، علامه سید محمد حسین ۸۸
	۱۶۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۴
	طبقات جوان ۷۶، ۸۴
	طبقه روحانی ۳۹۸
	طبقه‌ی رنجبر ۶۲
	طبقه‌ی کارگر ۳۳، ۶۲
	طبیعی مسلکی ۳۷۹
	طبیعیون ۴۱۸
	طرد ملی‌گرایی ۱۴۴
	طلاب ۵۹، ۶۰
	۷۸، ۸۹، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۴۱، ۳۸۸، ۴۱۶
	طلاب مسجد خان ۱۲۸
	طلاب‌زاده ۴۱۶
	طلاق (۶۵) / ۲ ۲۷۵
	طلاق (۶۵) / ۳ ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۳
	طلاق (۶۵) / ۷ ۳۶۹، ۳۷۷
	طه (۲۰) / ۷۶ ۳۶۰
	طه (۲۰) / ۱۳۲ ۶۵
ظ	
ظهور امام زمان	۳۲۰، ۳۲۱
ظهور قائم آل محمد، فرج آل محمد	۴۷۴
ع	
عاد، قوم	۳۵۱
عادیات (۱۰۰) / ۸	۳۵۸
عارفان	۱۵۰، ۲۲۰
«عاش سعیداً و مات سعیداً»	۹۲
عاشورا	۱۲، ۵۷، ۳۳۹، ۴۰۹، ۴۶۱
عاشوری‌ها	۴۲۵
عایشه	۳۰۰
عباس میرزای ولیعهد ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱	
عبدالرحمن	۴۶۷
عبدالناصر	۲۴، ۳۸۶، ۴۲۳
عبدخدایی، آشیخ غلام حسین	۳۲۲
عبد، شیخ محمد (اندیشمند اسلامی مصری)	
	۸۸، ۱۲۴، ۲۱۶
عید زاکانی	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۹۰
عثمان (خلیفه سوم)	۲۴۳، ۲۴۵، ۴۶۲
عثمانی (دولت)	۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۹
عجم	۲۴۵
عدالت	۴۷، ۴۸، ۵۵
	۶۴، ۶۸، ۷۶، ۹۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۲
	۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۱، ۲۴۵، ۲۶۰
	۲۶۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۴۲، ۳۸۵، ۴۰۰، ۴۳۰
	۴۴۵، ۴۵۱، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۴
عدالتخانه	۱۲۹
عراق	۷۸، ۱۲۹، ۱۸۸، ۲۴۵، ۲۵۸
	۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۱۶، ۴۲۳
عراقی‌ها	۴۱۵، ۴۱۶

مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان		۵۲۴
۲۴۷	علویون	۳۰۸، ۳۳۱، ۴۱۵، ۴۳۱
۴۶۳، ۱۵۸	علی ابن حسین (ع)	۲۱۸، ۲۴۳، ۳۲۸، ۳۴۰
۶۴، ۳۷	علی (ع)	۳۴۰
۱۷۵، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۴۴، ۱۲۹، ۸۴، ۷۸، ۷۳		۱۶۸
۲۹۴، ۲۷۳، ۲۶۹، ۲۴۵، ۲۱۷، ۱۸۲، ۱۸۱		۴۱۰
۴۶۲، ۴۵۰، ۴۴۴، ۴۰۰		۸۶، ۸۸
۲۴۵	«علی از مدینه به کوفه»	۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۷۲، ۴۲۲
۲۲۳، ۲۱۴، ۱۶۵	علی بابایی، احمد	۲۲۰
۳۸۶	علیه استعمار	۲۰۵
۴۳۲، ۳۹۰	علیه انقلاب اسلامی	۴۰۰
۴۲۶	علیه قراداد نفت	۱۶۶، ۱۷۱، ۱۹۰
۴۴۵	علیه یزید قیام نکرد	۲۶۱، ۳۱۳
۳۲۱، ۲۴۳	عُمَر (خلیفه دوم)	۲۱۸
۲۹۸، ۲۹۵، ۲۳۸	عنکبوت (۲۹)	۲۴۴
۲۹۸	عنکبوت (۲۹) / ۲	۱۸۴
۳۶۱	عنکبوت (۲۹) / ۸	۱۳۵
۲۹۹، ۲۷۷	عنکبوت (۲۹) / ۱۰	۲۷۱
۲۷۷	عنکبوت (۲۹) / ۱۱	۲۲۰
۳۲۸، ۳۲۵	عنکبوت (۲۹) / ۴۸	۳۱۰، ۳۱۱
۲۳۸	عنکبوت (۲۹) / ۵۶	۱۶۵
۴۶۴، ۴۱۹	عنکبوت (۲۹) / ۶۴	۱۶۵
۱۱۹، ۱۱۸	عهدنامه گلستان	۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶
۳۸۹	عوامل حزب توده	۱۰۶
۲۲۵	عوام زدگی	۲۹، ۳۱، ۵۵
۱۶۴	عید غدیر	۶۵، ۷۶، ۷۹، ۸۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۰
۱۶۴، ۵۰	عید فطر	۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۷، ۱۶۸
۴۷۲، ۴۶۹، ۴۴۸، ۴۳۵، ۴۱۰، ۳۰۱		۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵
۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳، ۱۶۴	عید قربان	۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۴۰۶
۳۴۹	عید مبعث	۲۴۸
۴۳۷	عیسوی ها	۳۸۰
۳۲۷	عیسی «روح خدا»	۶۷
۳۳۱	عیسی پسر خدا	۶۷
۶۷، ۶۵، ۶۳	عیسی (ع)	۳۲
		«علمی بودن مارکسیسم»، کتاب
		علمای سنت و جماعت
		علمای قدیم یونان
		علمای مسیحی
		علمای یهود



۴۷۱	فتح (۴۸) / ۱ و ۲	۴۳۷، ۳۴۴، ۳۳۶، ۲۸۲، ۲۴۵، ۲۲۵	
۱۱۸،	فتحعلیشاه قاجار	۱۲۸	عین الدوله
۴۱۳، ۳۰۷، ۲۵۵، ۱۲۸، ۱۱۹			
۳۲۹	فترت وحی		غ
۳۹۶	فتنه زدایی جهانی	۴۵۹	غافر (۴۰) / ۶۰
۷۸	فتوای ارتداد	۳۹۰، ۳۸۴، ۱۴۰، ۱۱۷	غرب اروپا
۱۲۶	فتوای میرزای شیرازی	۳۸۵	غرب و شرق اروپا
۳۵۸	فجر (۸۹) / ۱۷ تا ۲۰	۱۸۹، ۷۷	غرب زدگی
۱۹۹	فخرآباد	۴۲۷، ۱۸۹، ۱۶۷	غرب زده
۱۶۸، ۱۴۱، ۱۳۶	فرار رضاشاه	۱۸۹	غرب گرا
۱۹۷، ۱۹۵	فراکسیون مجلس	۴۱۳، ۳۹۵، ۱۸۸، ۸۲	غربی ها
۱۹۸	فراکسیون نهضت ملی	۴۲۰	غرفه‌ی شوروی
۳۷	فرانسه	۳۵۱	غرق فرعون
۷۳، ۷۴، ۸۵، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۲۴		۳۵۶	غفران
۲۳۷، ۲۴۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۸۶، ۴۰۸		۲۴۸	غیبت ولی عصر
۴۶۱، ۴۲۹، ۴۲۲، ۴۲۰، ۴۱۳، ۴۱۰		۲۴۸	غیر مسلمانان
۴۱۹، ۴۱۲، ۱۹۶، ۱۲۲	فرانسوی	۳۵۰	غیر موافقین
۴۲۲، ۲۹۱، ۲۷۲، ۱۹۶، ۱۳۹، ۱۱۰	فرانسویان		
۴۴۰، ۴۲۰، ۵۸، ۵۲	فردوسی		ف
۲۰۱	فرستاده حقوق بشر	۴۱۵	فاتح اول، نوجوانان
۸۲، ۳۶	فرشتگان، فرشته‌ها	۴۱۵	فاتح دوم، مارکسیسم
۴۴۷، ۳۳۹، ۲۷۲، ۲۶۸، ۲۶۳		۴۱۵	فاتح سوم، روحانیت
۲۹۰	فرصت طلب‌ها	۱۷۹، ۱۲۸، ۸۸	فارسی
۲۶۳، ۲۴۵، ۶۴، ۴۸	فرعون	۴۳۱، ۴۲۲، ۴۱۵، ۲۷۲، ۲۴۲، ۲۳۱، ۲۲۱	
۴۴۰، ۳۵۱، ۳۴۱، ۳۳۲، ۲۸۸، ۲۶۷، ۲۶۶		۴۱۵	فارسی زبان
۳۵۱، ۲۴۵	فرعونیان	۳۱۰، ۳۰۷	فاشیستی
۳۶۰	فرقان (۲۵) / ۶۳ و ۶۷	۳۶۲	فاطر (۳۵) / ۱۸
۵۲	فرماندار قم	۳۵۴	فاطر (۳۵) / ۱۹
۱۴۰، ۵۱	فرمانداری نظامی	۳۶۲	فاطر (۳۵) / ۲۹ و ۳۲
۱۲۸	فرنگی‌های کافر	۱۸۶، ۷۷	«فاطمه، فاطمه است»، کتاب
۱۴	فرهاد، دکتر	۱۰۴، ۲۰	فاطمی، دکتر سیدحسین
۷۴، ۱۱	فرهنگ	۲۴۸	فاطمی‌ها (در مصر)
۱۲۹، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۱۷، ۸۸، ۸۶، ۸۳		۲۴۳	فتح قسطنطنیه

۷۳	فلسفه‌ی تطبیقی	۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۹۵،
۵۸	فلسفه‌ی مارکسیستی	۲۲۲، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۸، ۴۱۱
۳۷۹، ۸۴	فلسفه‌ی یونان، فلسفه‌ی یونانی	۱۶۷، ۲۲۲
۴۱۸، ۳۸۴، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۳۶، ۸۱، ۷۳	فلسفی	۱۳۸
۳۸۰	فومر ماخ	۱۱
۴۲۶، ۱۹۵	فیروزآبادی، حاج‌سیدرضا	۸۵
۲۲۲	فیلسوف انگلیسی «راسل»	۱۶۸، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰
۳۹۵	فیلیپین	۱۶۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵
۱۳۵	فتودال‌ها	۱۶۷
<b>ق</b>		
۳۵۹	ق(۵۰)/۲۵	۴۳۵
۱۲۱	قائم مقام، میرزا ابوالقاسم	۳۵۹
۱۲۱	قائم مقام‌الملک، میرزا بزرگ	۴۶۴
۳۸۹	قاسملو، دکتر	۳۶۱
۳۹۴	قاطعیت رهبری ما	۳۷۶
۲۴۴، ۲۳۷	قاموس	۳۴۱
۲۳۷	«قاموس قرآن»، کتاب	۲۶۳
۲۸۸	قانون «الْحَقُّ لِمَنْ عََلَبَ»	۲۷۸
۱۷، ۱۸، ۵۵، ۹۷	قانون اساسی	۱۱۹
۱۸۰، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۳۱، ۱۰۴، ۱۰۳	قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران	۷۷
۱۸۰	قانون تکامل	۳۹۲
۳۳۸	قانون ملی شدن نفت	۸۶، ۳۵۳
۱۹۷، ۲۱، ۲۰	قائم مقام، میرزا ابوالقاسم	۶۵، ۱۱۹، ۱۴۳، ۳۹۹
۱۲۱	قائم مقام فراهانی	۲۵۵، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۸۰
۱۴۶، ۵۳	قبل از انقلاب	۴۳۳
۷۱، ۷۳، ۹۲	قتال فی سبیل الله	۴۰، ۴۱، ۱۶۵، ۱۷۶، ۲۰۵، ۲۴۷
۴۲۳، ۴۱۷، ۴۱۳، ۴۱۱، ۴۰۸، ۴۰۱، ۳۹۲	قتل ناصرالدین شاه	۴۱، ۴۲
۳۷۳	قدرت پهلوی	۶۱، ۶۷، ۸۵
۱۳۶، ۱۲۶، ۱۲۵	قرارداد کنسرسیوم نفت	۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۲۰، ۴۲۱
۲۱۲	قرآن	۳۸۳، ۴۱۷
۱۹۵، ۱۶۵، ۱۳۹	فروهر، داریوش	۳۸۴
۵۵، ۴۸، ۳۷، ۳۵	فروید	۴۱۳
	فریگان (مستشار روس)	
	فشافویه	
	فشم	
	فصلت (۴۱) / ۶ و ۷	
	فصلت (۴۱) / ۱۴	
	فصلت (۴۱) / ۳۴	
	فصلت (۴۱) / ۳۵	
	فصلت (۴۱) / ۴۳	
	فصلت (۴۱) / ۴۶	
	فصیحی	
	فقه‌های بزرگ	
	فقه‌های دین	
	فقه‌های شیعه	
	فقهی	
	فقیه	
	فلاسفه	
	فلاطوری، دکتر	
	فلسطین	
	فلسطینی، فلسطینی‌ها	
	فلسفه	
	فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک	
	فلسفه و مرام کمونیسم	
	فلسفه‌های سیاسی	

۳۲	قشر تحصیل کرده	۸۵، ۸۱، ۷۷، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱
۴۰۹، ۲۵	قشر جوان	۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۱
۴۱۶	قشر طلاب	۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶
۴۰۹	قشری و با افکار قدیم	۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۱۰
۱۴۰	قشری گری روحانیت	۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲
۲۵۷	قشون روس	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹
۳۲۰	قصر آپادانا	۲۴۰، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵
۳۹۱	قصص (۲۸)	۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵
۳۶۱	قصص (۲۸) / ۱۴	۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۳
۳۶۱	قصص (۲۸) / ۵۴	۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰
۲۸۷	قصص (۲۸) / ۷۵	۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱
۳۶۶	قصص (۲۸) / ۷۷ و ۸۴	۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰
۲۱۶، ۱۱۳، ۱۱۲، ۵۹، ۱۳۲۰	قضایای شهریور	۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۵
۲۸۳	قطب‌زاده، صادق	۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۸
۱۲۸، ۱۲۴، ۱۱۸، ۱۱۷	قفقاز	۴۰۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۴۰
۴۰۶	قلم (۶۸) / ۴	۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۷
۳۵۸	قلم (۶۸) / ۱۲ و ۱۳	۴۵۸، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳
۵۲، ۲۹	قم	۴۵۵، ۱۴۴
۹۳، ۸۹، ۸۵، ۷۸، ۶۹، ۶۰، ۵۹، ۵۷، ۵۵		قرآن مبین
۱۰۳، ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۸۶، ۲۱۵، ۲۲۴		۱۴۷، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۱
۴۳۱، ۴۱۶، ۳۲۸، ۳۲۶، ۳۱۱، ۲۲۷		۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۴
۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳	قمی‌زاده، حاج آقا	۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴
۲۱۲، ۲۱۱، ۹۳، ۵۵	قنات‌آباد	۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸
۱۱۱	قهرای، دکتر نظام‌الدین	۴۰۴، ۴۳۴، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳
۲۹۴، ۲۵۸، ۲۵۶	قوام‌سلطنه، احمد	قرقیزستان
۱۱۸	قوای روس	۱۱۸
۱۳۵	قوای روس و انگلیس و آمریکا	۶۴، ۷۸
۳۷۸	قوم	۳۵، ۳۶
۴۴۴، ۲۸۰	قوم ابراهیم	۳۷، ۳۸، ۱۹۵، ۲۱۶، ۲۲۴، ۴۶۱
۳۳۲، ۳۲۲	قوم بنی‌اسرائیل	۱۶۲
۲۶۷	قوم ظالم، قوم ظالمین	قریش
۳۳۱	قوم عرب	۲۴۲، ۲۹۴
۴۵۲، ۲۶۷	قوم کافر	قریه
۲۶۳	قوم هود	۳۷۸
		۱۱۹
		قریه گوگجه
		۷۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۲۱
		قزوین

۱۸۰، ۱۶۸، ۱۳۷		۴۴۲	قوم و امت
۱۹۹	کاظمی، سید باقرخان	۲۳۸	قوم یثرب و خزرج
۴۵۲، ۳۱۹، ۳۱۸، ۲۶۷	کافر	۲۱	قوه مقننه
۳۵۱، ۲۶۵، ۱۸۰	کافران، کافرها	۱۲۶، ۱۲۴، ۸۳	قیام تنباکو
۲۱۶، ۱۷۷، ۱۶۳، ۱۶۱	کانون اسلام	۲۴۶	قیام توابعین
۲۶۴، ۲۴۹	کانون توحید	۲۹	قیام داغ روحانیت از قم
۱۱۳، ۸۷	کانون نشر حقایق اسلامی	۳۸۶	قیام عبدالناصر
۱۶۱	کانون مهندسين	۱۳۹	قیام عليه استعمار
۱۶۱	کانون و کلا	۱۶۸	قیام عليه پيشه‌وری
۱۹۴	کتاب «Nationalism in Iran»	۱۶۵	قیام فلسطین
۳۰۱	کتاب بودایی‌ها	۲۴	قیام ناصر (جمال عبدالناصر)
۲۰۲، ۲۰۳	کتاب خاطرات آقای دکتر سنجابی	۴۲۹، ۳۴۱، ۳۴۰، ۲۴۲، ۷۷، ۱۵	قیامت
۳۴۰، ۳۳۸، ۳۳۳، ۳۰۲	کتاب زرتشت، اوستا	۳۴۱، ۳۴۰	قیامت و آخرت
۲۹۰	کتاب عبید زاکانی	۴۱۰، ۵۰	قطریه
۴۴۰، ۴۲۰، ۵۲	کتاب فردوسی، شاهنامه		
۲۲۱	کتاب موش و گربه‌اش		
۳۰۱	کتاب هندی‌ها		
۲۹۰	کتاب‌های جامعه‌شناسی		
۲۸۶	کتاب آسمانی		
۲۰۳، ۲۲۴، ۲۰۵	کتیرایی، مهندس مصطفی		
۴۲۹، ۳۹۴، ۲۴۶، ۱۶۰، ۶۳	کریلا		
۱۶۴	کردان		
۴۳۱، ۳۸۹، ۲۷۹، ۹۳	کردستان		
۴۲۶، ۱۶۴	کرمانشاه		
۴۰۵	کریم‌خان زند		
۸۴	کسروی، سیداحمد		
۳۸۳، ۳۳۳	کشاورزان		
۱۱۸	کشتیرانی دریای خزر		
۱۲۳	«کشف الغرایب»، کتاب		
۲۴	کشورهای استعماری		
۳۹۴	کشورهای اروپایی		
			<b>ک</b>
		۱۲۴	کابینه دربار اعظم
		۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۸۳، ۲۵۷	کاپیتالیسم
		۴۲۲، ۴۲۱، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۳، ۳۹۴	
		۲۴۸	کاخ سنا
		۴۲۹، ۱۵۰، ۱۴۱، ۵۲	کارتر، جیمی
		۴۱۸	کارفرما
		۳۹۲، ۳۸۳	کارفرمایان
		۳۸۳	کارفرمایان «تز» ند،
		۴۳۰، ۴۱۸، ۴۱۵، ۲۰۰، ۶۲	کارگر
		۴۱۸	کارگر آنتی‌تز
		۳۸۳، ۶۵، ۱۹	کارگران، کارگرها
		۱۶۶	کاسب
		۱۳۰	کاسبان خرده پا
		۱۶۴	کاسب‌های با سواد
		۱۶۴	کاسب‌های متدینِ روشنفکر
		۱۸۰، ۱۶۴	کاشان
		۱۱۳	کاشانی، آیات‌الله سیدابوالقاسم

۴۲۹، ۴۲۶، ۴۲۲، ۴۱۹، ۴۱۷، ۴۱۵، ۴۱۴	۳۵۰	کشورهای انقلابی کمونیستی
۴۳۰، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۸۳	۳۸۵	کشورهای سرمایه‌داری
کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر	۳۸۶	کشورهای شرق اروپا
۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۲	۲۴، ۲۰	کشورهای عربی و مسلمان
کمیته بازار نهضت مقاومت ملی	۴۲۰، ۴۱۳	کشورهای غربی
کمیته دانشگاه نهضت مقاومت ملی	۳۸۴	کشورهای غیر کمونیست
کمیته مرکزی انتخابات	۳۹۴، ۳۸۶	کشورهای کاپیتالیستی
کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی	۳۹۲، ۳۱۶، ۲۹۴، ۲۴۲	کفار
۲۲۸	۴۷، ۵۶، ۶۵، ۱۲۷، ۱۴۳	کفر
کمیته‌های انقلاب	۴۲۲، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۲، ۳۰۹، ۲۱۸، ۱۴۴	
کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر	۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۲، ۱۴۴	کفرستیزی
کمیسیون مختلط (نمایندگان)	۱۶۵، ۱۶۴	کلاردشت
کمیل	۶۴	کلب آستانه علی (لقب شاه‌عباس)
کمیترین	۴۲۵، ۲۴۳	کلدانی‌ها، کلد
کنستانتین (امپراتور رم شرقی)	۱۶۹	کلکته
کنشت‌ها	۳۴۰	«کلمات سلیمان»
کنعان (سرزمین)	۳۸۴	کلنیالیسم
کنفرانس یالتا	۲۵۱	کلیساها
کنگره‌ی جامعه‌شناسان مسلمان	۷۸	کلیساهای کشیشی
کنگره‌ی شرق‌شناسان	۱۹۴	کلیسای
کنگو	۳۲۷	کلیم خدا
کهف (۱۸) / ۱۳	۲۲۵	کلیمی
کهف (۱۸) / ۱۴ تا ۱۶	۱۶۹، ۱۶۸	کمره‌ای، آیت‌الله حاج میرزا خلیل
کهف (۱۸) / ۲۱	۳۸۳، ۱۴۲	کمونیست
کهف (۱۸) / ۴۶	۴۱۵، ۴۱۳، ۴۱۱، ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۸۶، ۳۸۴	
کواکبی لبنایی	۴۲۹، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۱۸، ۴۱۷	
کوبا	۴۲۹، ۴۱۶، ۴۰۱، ۱۶۳، ۷۶، ۷۵	کمونیست‌ها
کودتا	۱۱۲، ۶۰	کمونیستی
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲	۳۹۶، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۵۰، ۳۰۳، ۱۳۶، ۱۳۵	
۴۳۱، ۲۲۸، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۳، ۱۳۸	۴۲۲، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۲، ۴۱۱	
۴۰، ۵۰، ۷۵، ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۵	۴۱۳، ۳۹۴، ۳۹۲، ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۴	کمونیسم
۴۳۱، ۴۲۳، ۴۰۷، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳		



- م.آ. (۲)، بعثت (۱) ۱۶۷، ۳۵  
 ۴۲۸، ۳۷۸، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۲۷  
 م.آ. (۵)، آموزش قرآن ۳۵۳  
 م.آ. (۷)، مباحث علمی، اسلامی ۴۲۹  
 م.آ. (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی  
 ۴۰۳، ۳۴۵، ۶۹، ۶۵  
 م.آ. (۹)، مباحث ایدئولوژیک ۴۴۳، ۴۴۲  
 م.آ. (۱۰)، مباحث تطبیقی و نقدهای علمی ۳۲  
 م.آ. (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی ۱۶۰،  
 ۲۹۳  
 م.آ. (۱۳)، سیر تحول قرآن (۲) ۳۵۴، ۳۴۹  
 م.آ. (۱۷)، بعثت (۲) ۴۶۴، ۲۴۵، ۲۲۷  
 م.آ. (۱۸)، بازگشت به قرآن (۱) ۳۳۹، ۳۷  
 ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۵۵، ۳۵۱  
 م.آ. (۱۹)، بازگشت به قرآن (۲) ۲۴۴، ۳۸  
 ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۵۴  
 ۳۵۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۴۱۹، ۴۳۰، ۴۴۱، ۴۴۲  
 ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۴۸، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۶۴  
 م.آ. (۲۰)، بازگشت به قرآن (۳) ۳۵۱  
 ۴۰۶، ۳۵۲  
 م.آ. ۲۱، پایه پای وحی ۴۶۹، ۳۲۹  
 م.آ. ۲۵، بازیابی ارزش‌ها (۱) ۴۴۱  
 م.آ. (۲۸)، گمراهان ۳۴۱  
 مابین انفاق و ربا بیع است ۳۷۵  
 ماتریالیسم ۴۱۷، ۳۸۳  
 ماتریالیسم دیالکتیک ۴۱۸، ۴۱۷، ۳۸۵، ۳۸۱  
 ماده پرستی ۳۸۱، ۳۷۹  
 مارکس ۱۶۷، ۱۸۸، ۳۳۷، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۹۵  
 ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۸، ۴۳۴  
 مارکسیست ۴۲۰، ۲۸۹، ۶۰  
 مارکسیست‌ها ۷۶  
 مارکسیستی ۳۳، ۵۸، ۶۲، ۷۴، ۱۴۱، ۳۸۸  
 ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۱۶
- مارکسیسم ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲  
 ۶۳، ۷۴، ۱۱۴، ۱۶۷، ۱۸۹، ۳۸۱، ۳۸۳  
 ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۴  
 ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۳، ۴۱۵  
 ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۳  
 مارکسیسم اسلامی ۷۴  
 مارکسیسم بین‌الملل ۳۸۸، ۳۹۸  
 مارکسیسم-لنینیسم ۳۸۵، ۴۲۰  
 مازندران ۱۱۸، ۱۲۲، ۳۲۰  
 ماشینیسم ۴۱۸  
 ماعون (۱۰۷) ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۵  
 ماعون (۱۰۷) / ۲ و ۳ ۳۵۷  
 ماعون (۱۰۷) / ۵ ۲۹۵، ۳۰۵  
 ماعون (۱۰۷) / ۶ ۳۰۵  
 ماعون (۱۰۷) / ۷ ۳۰۵، ۳۵۷  
 ماکیاوکی‌وار ۴۰۰  
 مال پرستی ۶۲  
 مال دوستی ۳۵۶، ۳۷۰  
 مالزی ۴۳۱  
 مالک اشتر ۱۴۴  
 مالکیت خصوصی ۱۴۳  
 مأموریت زرتشت ۳۳۳  
 ماه رمضان ۱۵۰، ۱۶۸  
 ۲۵۰، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴  
 ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۴۳، ۴۷۱، ۴۷۲  
 ماهنامه‌ی «دریچه» ۱۷۷  
 مانده (۵) / ۱۲ ۳۷۰  
 مانده (۵) / ۱۳ ۳۷۰  
 مانده (۵) / ۲۴ ۳۴۲  
 مانده (۵) / ۴۸ ۳۴۵، ۳۵  
 مانده (۵) / ۵۳ ۳۷۰  
 مانده (۵) / ۵۵ ۳۵۳، ۳۶۶  
 مانده (۵) / ۶۴ ۳۴۱، ۳۴۳  
 مانده (۵) / ۸۲ ۶۶، ۱۶۷

مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش گامان		۵۳۲
متین دفتری (مستشرق زمان رضاشاه)	۱۷۴	مائده (۵) / ۹۳
مثنوی مولوی	۳۰۹	مائده (۵) / ۹۹
مجادله (۵۸) / ۱۲	۳۶۷	مائوئیسم
مجادله (۵۸) / ۱۳	۳۶۷، ۳۵۳	مباحث اعتقادی و اجتماعی، م.آ. (۱۱). ۱۶۰
مجالس شورا و سنا	۱۹۵	۲۹۳
مجاهدین خلق	۳۱۰، ۱۶۵	مباحث بنیادین، م.آ. (۱) ۳۵۳، ۱۵
مجتهد، میرزا مسیح	۱۱۹	مباحث تطبیقی و نقدهای علمی، م.آ. (۱۰) ۳۲
مجتهدی، دکتر	۱۷۴	۳۲
مجد الملک سینکی	۱۲۳	مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی، م.آ. (۸) ۴۰۳، ۳۴۵، ۳۴۲، ۶۹، ۶۵
مجلس	۳۵، ۲۹، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۳	مبارزات سیاسی ۲۵۷، ۱۱۴
	۶۱، ۷۵، ۷۸، ۸۵، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴	مبارزات قبل از انقلاب ۳۹۲
	۱۱۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۷	مبارزات ملی - اسلامی ۱۵۰
	۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵	مبارزات ملی ایران ۱۹۵
	۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰	مبارزات ملی، مذهبی و مارکسیستی ۷۴
	۲۱۰، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۶۹، ۲۷۰	مبارزه با استبداد ۱۶۳، ۱۳۹، ۷۴، ۵۵
	۳۲۵، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۸، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۶۲	مبارزه با استعمار ۷۴، ۵۵
مجلس اول	۱۳۲	مبارزه ملت ایران ۳۹۸
مجلس خبرگان	۹۳	مبارزه فلسطین ۱۷۶
مجلس دوم	۱۳۲	مبارزه الجزایر ۱۷۶
مجلس شورا	۱۱۰	مبارزین مسلمان روشنفکر ۱۴۲
مجلس شورای ملی	۲۸۸، ۱۹، ۱۸	مبارزین ملی مسلمان ۱۵۲
مجلس مودت (پیشنهاد به ناصرالدین شاه)		مبارزین ملی و متدین ۱۵۰
	۱۲۴	مبارزین مسلمان ۸۸
مجله «جهان اسلام»	۱۸۱	مبشری، دکتر اسدالله ۱۷۱
مجله‌ی تایم	۴۰۷	۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۶
مجله‌ی خواندنی‌ها	۲۷۱	مبعث ۳۴۹، ۲۵۰، ۱۶۴، ۱۴۹، ۱۵
مجموعه آثار (۲۸)، گمراهان	۴۰۹	متحد کردن رنجبران ۳۸۳
مجموعه آثار (۲۲)، «انقلاب اسلامی ایران (۱)»		متدینین ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۱۴، ۱۱۲، ۸۴
	۴۰۸	متفقین ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۵۷، ۱۳۶، ۱۳۵
مجموعه آثار (۶)، مدافعات	۵۴	متقین ۳۷۳
محافظه کار	۱۷۳، ۱۳	متولیان انقلاب ۳۹۰، ۹۳، ۷۱
محافل حقوق بشری در آمریکا	۲۰۱	متولیان دولتی و دینی مشهد ۸۷
محتوای اجتماعی اسلام	۳۹۰	



۲۳۸	مدینه، مدینه‌النبی	۴۲۲، ۳۷۳	محرومین
۲۹۱، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۰		۳۹۵	محرومین انقلابی عراق
۴۶۳، ۴۴۵، ۳۱۴، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۰		۲۱۰، ۴۵	محفل دعای کمیل
۷۳	مذاهب هندو		مجلات شیخ بهاء‌الدین
۷۴، ۵۸	مذهب	۱۸۶، ۷۸	
۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۹۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۱		۹۸	مجلات شیخ فضل‌الله
۳۹۹، ۳۸۶، ۳۸۳، ۳۸۰، ۲۶۰، ۲۳۹		۱۶۶	مجله قنات آباد
۲۸۹	مذهب اسلام	۳۲۷	محمد بن عبدالله (ص)
۳۸۰	مذهب مسیحیت	۵۳	محمد رضا شاه پهلوی
۴۱۷، ۷۶	مذهبی‌ها	۵۷، ۶۲، ۷۱، ۱۰۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۲۳۳	
۲۱۲، ۱۳۴، ۱۰۰، ۷۷	مراجع تقلید	۴۱۵، ۴۱۴، ۳۹۹، ۳۹۰، ۳۲۰، ۲۹۷، ۲۷۵	
۴۴۱	مراسم حج	۲۵۵، ۱۲۱	محمد شاه قاجار
۲۰۱	مراغه‌ای، مهندس	۳۳۵، ۲۸۸، ۱۳۰	محمد علی شاه
۴۲۳، ۳۸۶، ۲۹۰	مراکش	۲۲	مدارس فنی تهران
۱۱۴	مرام یا مذهب مارکسیسم	۲۲۰	مدافعان و مروجان دین
۳۹۱	مرام‌نامه احزاب کمونیست	۳۹۲	مدافعین استقلال ایران
۳۴	مرام‌نامه‌ی نهضت آزادی	۳۳۰	مدائن
۲۲۵، ۲۴	مرجع تقلید	۲۹۵	مدثر (۷۴)
۲۲۴	«مرجعیت و روحانیت»، کتاب	۳۵۷	مدثر (۷۴) / ۴ و ۵
۴۳۰	مردم آفریقا	۲۹۶	مدثر (۷۴) / ۳۱
۴۱۵، ۲۰۳، ۱۹۴، ۷۳، ۵۲، ۳۹	مردم ایران	۳۵۷	مدثر (۷۴) / ۴۰ تا ۴۴
۴۳۲، ۴۳۰	مردم پاکستان	۴۶۹	مدثر (۷۴) / ۵۵
۱۹	مردم تهران	۴۶۹	مدثر (۷۴) / ۵۶
۱۶۵	مردم چالوس	۱۷	مدرس، آیت‌الله سیدحسین
۴۳۰	مردم سودان	۱۷۷، ۱۴۶، ۵۵	
۴۳۱	مردم اندونزی	۲۲۲	مدرس، حاج خلیل (مفسر قرآن)
۴۰۳	مردم قزوین	۱۶۸، ۱۶۷	مدرس، شیخ علی
۴۶۲، ۴۴۵	مردم کوفه	۲۲	مدرسه کالج
۴۳۱	مردم مالزی	۱۶۴	مدرسه نظامی سپه‌سالار
۴۶۳	مردم مدینه	۴۳۱، ۷۸	مدرسین حوزه علمیه قم
۱۱۶	مردم مشرق‌زمین	۳۹۱	مدعیان حزب‌اللهی
۴۳۰	مردم هندوستان	۲۵۶	مدیرکل آب تهران
۳۵۷	مرسلات (۷۷) / ۴۳ و ۴۴	۱۷۶	مدیرکل دادگستری تهران

۱۸۶، ۱۰۰	مرعشی نجفی، آیت‌الله العظمی	۱۸۶، ۱۰۰	مسجد قنات آباد	۲۱۲، ۲۱۱، ۹۳، ۵۵
۱۰۶	مرکز دفاع از حقوق بشر	۱۰۶	مسجد کوفه	۴۶۲
۴۲۴، ۴۲۳	مرگ بر آمریکا	۴۲۴، ۴۲۳	مسجد گوهرشاد	۳۲۲
۳۹۱	مرگ خواهی	۳۹۱	مسجد منشور السلطان	۵۶
۳۵۳، ۲۱۲	مریم (۱۹)	۳۵۳، ۲۱۲	مسجد هدایت	۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۴، ۱۶۳، ۹۲
۵۵	مریم (۱۹) / ۱۵	۵۵	مسعودی، تیمسار	۹۳، ۹۲، ۵۶، ۵۴
۳۶۰، ۳۵۳	مریم (۱۹) / ۳۱	۳۶۰، ۳۵۳	مسکو	۲۲۳، ۲۱۴، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۴۹، ۱۱۳
۳۶۰	مریم (۱۹) / ۳۲	۳۶۰	مسگرآباد تهران	۱۰۲
۳۶۰	مریم (۱۹) / ۵۴ و ۵۵	۳۶۰	مُسْلِم	۴۲۲، ۳۸۶، ۳۸۴
۲۱۲، ۹۱	مریم (۱۹) / ۹۶	۲۱۲، ۹۱	مسلمان ۱۳، ۲۰، ۲۶، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۶۱	۳۰۱، ۲۷۷، ۲۴۹، ۸
۲۸۹	مزدکیست	۲۸۹	مساجد	۴۴۵، ۶۴
۳۷۳، ۳۶۱، ۳۵۵، ۳۵۳	مزمّل (۷۳) / ۲۰	۳۷۳، ۳۶۱، ۳۵۵، ۳۵۳	مساکین	۸۱، ۸۳، ۸۵، ۹۴، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۷۹، ۱۸۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۵۳، ۲۷۲، ۳۱۱، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۸، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۵۲
۲۵۱، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۳۲، ۶۳	مسائل اجتماعی	۲۵۱، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۳۲، ۶۳	مسائل فقهی	۸۱، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۰۱، ۹۴، ۸۵، ۹۴، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۷۹، ۱۸۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۵۳، ۲۷۲، ۳۱۱، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۸، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۵۲
۳۷۳	مستبد ضد دین (رضاشاه)	۳۷۳	مستشاران بلژیکی	۹۴
۲۶۴، ۱۴، ۱۱	مستشارالدوله تبریزی، یوسف‌خان	۲۶۴، ۱۴، ۱۱	مستشرقین	۷۵، ۱۳
۱۴	مستشاران بلژیکی	۱۴	مستضعف	۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۱، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۹۴، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۵۲
۱۳۴	مستشرقین	۱۳۴	مستضعفان، مستضعفین	۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۵۳، ۴۷۳
۱۲۴	مستشارالدوله تبریزی، یوسف‌خان	۱۲۴	مستکبرین	۳۹۵، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰
۱۲۸	مستشاران بلژیکی	۱۲۸	مسجد امام حسن (ع)	۷۵
۲۳۹، ۸۸	مستشرقین	۲۳۹، ۸۸	مسجد امام رضا (ع)	۴۷۳، ۳۹۸
۴۲۷، ۳۹۷، ۲۶۳، ۱۸۸، ۱۷۴	مستضعف	۴۲۷، ۳۹۷، ۲۶۳، ۱۸۸، ۱۷۴	مسجد خیابان ارامنه	۱۳
۱۸۷، ۱۴۴، ۷۲	مستضعفان، مستضعفین	۱۸۷، ۱۴۴، ۷۲	مسجد دبیرستان کمال	۳۹۱
۴۲۲، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۹۰، ۲۶۳، ۱۸۹	مستکبرین	۴۲۲، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۹۰، ۲۶۳، ۱۸۹	مسجد سپه‌سالار	۲۱۹، ۲۱۶، ۱۱۲، ۶۶
۳۹۵، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰	مسجد امام حسن (ع)	۳۹۵، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰	مسجد شهدا	۲۲۰، ۲۵۹، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۴۶
۲۷۸	مسجد امام رضا (ع)	۲۷۸	مسجد صنیع‌الدوله (حاج حسن معمار)	۴۰۶، ۴۱۷، ۴۳۸، ۴۴۶، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۴
۳۰۱، ۲۷۷، ۲۴۹، ۸	مسجد خیابان ارامنه	۳۰۱، ۲۷۷، ۲۴۹، ۸	مسلمانی	۳۲، ۴۰، ۶۱
۱۶۴	مسجد دبیرستان کمال	۱۶۴	مسلمین	۷۵، ۸۳، ۹۳، ۱۲۳، ۲۴۷، ۳۹۰، ۴۱۲
۱۶۰	مسجد سپه‌سالار	۱۶۰		۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵، ۳۱۹، ۳۷۳
۱۵	مسجد شهدا	۱۵		
۸۷	مسجد صنیع‌الدوله (حاج حسن معمار)	۸۷		
۱۵، ۱۴۹	مسجد قبا	۱۵، ۱۴۹		
۱۵۱، ۱۵۰		۱۵۱، ۱۵۰		

۴۶۳، ۴۲۸، ۳۲۱، ۳۰۸، ۳۰۶، ۳۰۵، ۲۹۷	۲۴۹	مسموعی، مهندس رضا
۶۲	۳۴۶، ۳۳۳، ۳۳۱، ۲۴۸، ۲۴۵، ۶۷	مسیحی
۳۷۹	۵۸، ۵۷، ۵۳، ۱۸	مشروطیت
۱۷	۸۸، ۸۷، ۸۶، ۷۹، ۷۷، ۷۲، ۶۴، ۵۶	مشهد
۳۵۶	۴۲۹، ۳۲۲، ۲۴۷، ۲۱۲، ۱۶۴، ۱۱۳، ۹۶	
۱۹۰	۱۷	مصدق، دکتر محمد
۱۹۷، ۱۶۵	۴۰، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸	
۲۲۴، ۲۰۳	۱۱۰، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۷۸، ۷۵، ۵۳	
۱۱۸	۱۴۶، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۱۳	
۴۲۵، ۱۲۹، ۱۱۶	۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۰، ۱۷۶، ۱۶۴	
۴۱۰، ۱۵۱، ۱۵۰	۲۵۸، ۲۵۶، ۲۲۸، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶	
۲۳۷	۴۳۱، ۴۲۵، ۴۲۳، ۴۰۷، ۲۹۴، ۲۵۹	
۲۷۱، ۲۳۵ (۴)، م.آ. (۴)	۱۴۴، ۱۰۳، ۹۸، ۴۱، ۴۰، ۲۴	مصر
۴۸، ۴۰	۴۳۲، ۳۹۵، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۴، ۲۴۳، ۱۶۹	
۱۴۰، ۱۳۹، ۱۰۲، ۹۳، ۸۷، ۷۷، ۷۵، ۵۱	۲۳۵، ۱۶۷، ۸۸	مصری، مصری‌ها
۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۷۹، ۱۷۱	۴۱۲	مصطفی کمال پاشا
۳۹۳، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۲۸، ۱۹۹	۱۶۱	مطهرات
۲۲۳، ۲۲۰، ۱۲۸، ۷۹، ۷۶	۲۱۶	«مطهرات در اسلام»، کتاب
۳۱۰	۱۱	مطهری، آیت‌الله مرتضی
«مقدمه‌ای بر تاریخ جنبش ملی ایران»، کتاب	۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳	
۱۲۶	۶۰، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۶	
۲۲۰، ۱۴۳، ۱۳۰، ۱۱۳	۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۵۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	
۲۴۳	۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۴	
۸۴	۴۱۶، ۲۳۳، ۲۲۷، ۲۲۵	
۳۲	۸۸	مطهری، شیخ محمد حسین
۲۴۷	۲۸۸، ۱۳۶، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸	مظفرالدین شاه
۲۴۷	۲۹۶	مظهر کامل ایمان (علی علیه السلام)
۱۴۰	۲۹۶	مظهر کامل نفاق (معاویه)
۳۸۹	۳۷۸، ۳۵۹	معارج (۷۰) / ۲۴ و ۲۵
۱۹۷	۱۱۹، ۱۱۸	معاهده ننگین ترکمانچای
۴۴۱	۷۸	معاودین عراق
۲۴۳، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۲۷	۳۸۹، ۴۳	معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب
۳۳۸، ۳۳۰، ۳۲۸، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۵	۲۹۶، ۲۴۶، ۲۱۷، ۶۳	معاویه

مجموعه آثار (۳۰)، در یادبود یاران و پیش‌گامان		۵۳۶
۳۷۹	ملحدین	۲۴۶ مکه به کوفه
۳۴۱	ملع فرعون	۲۴۵ مکه به مدینه
۲۴	ملل مسلمان	۳۲۸ مکه شهر بی سوادها
۵۲، ۴۰، ۲۹	ملی	۲۸۱ مکتب گوبلز
۱۳۴، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۱۳، ۸۶، ۸۳، ۷۴		۱۶۶، ۳۱ ملا
۱۹۱، ۱۷۹، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۶		۲۷۵، ۲۷۴، ۲۶۳ ملائکه
۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳		۴۵، ۳۳، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۳ ملت
۳۸۶، ۲۴۳، ۲۱۶، ۲۰۶، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰		۶۲، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۷
۴۲۳، ۴۲۲، ۴۱۹، ۳۹۸، ۳۹۱، ۳۸۸، ۳۸۷		۹۱، ۸۷، ۸۶، ۸۴، ۷۹، ۷۵، ۷۳، ۷۱، ۶۸
۱۱۴، ۱۱۳، ۲۴	ملی شدن نفت	۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۷، ۹۴، ۹۲
۴۲۳، ۴۰۷، ۳۸۶، ۱۹۹، ۱۹۱، ۱۳۹، ۱۳۶		۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰
۲۴	ملی کردن کانال سوئز	۱۴۴، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷
۲۴، ۲۳، ۲۰	ملی کردن نفت	۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۸۰، ۱۵۴، ۱۵۰
۴۲۳، ۱۹۳، ۱۳۷، ۱۰۳، ۵۳		۲۴۰، ۲۲۰، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹
۳۸۹، ۳۸۶، ۳۸۵، ۸۴، ۸۳، ۶۲، ۵۸	ملیت	۳۳۵، ۳۳۲، ۳۳۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷
۸۳	ملیت و مذهب	۳۹۵، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۸۸، ۳۷۸، ۳۴۳، ۳۳۶
۴۲۵، ۱۴۴	ملی گرایی	۴۱۴، ۴۱۲، ۴۰۹، ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷
۱۳۹، ۱۳۶، ۸۶، ۷۵، ۵۲، ۴۰	ملی یون	۴۴۵، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۲۱، ۴۱۹
۲۵۸، ۱۹۹، ۱۹۲، ۱۷۸، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰		۴۴۱ ملت ابراهیم
۴۲۵، ۴۱۷، ۴۱۶، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۲۵۹		۵۲، ۵۰، ۴۹، ۲۲، ۱۹، ۱۷، ۱۳ ملت ایران
۴۲۳	ممالک سرمایه‌داری	۱۳۱، ۱۳۰، ۱۱۷، ۹۴، ۹۱، ۷۹، ۷۱، ۵۸
۲۴	ممالک اسلامی	۱۹۴، ۱۹۳، ۱۵۰، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۴
۳۴۲	ممتحنه (۶۰)	۴۰۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۸۸، ۲۳۴، ۱۹۸، ۱۹۷
۴۴۴	ممتحنه (۶۰) / ۴	۲۳۴ ملت باستانی ایران
۳۴۲	ممتحنه (۶۰) / ۸	۲۳۴ ملت زراعت پیشه
۴۲۲	مناطق کمونیستی	۳۹۲ ملت شهید پرور مسلمان
۲۹۳، ۲۹۰، ۲۸۶، ۲۷۸	منافق	۳۹۷ ملت عراق
۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۱، ۲۹۹، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴		۴۴۵ ملت کوفه
۳۱۹، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۰، ۳۰۷		۳۳۱ ملت مسلمان
۴۷۰، ۴۶۳، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۶، ۳۲۳، ۳۲۱		۲۸۸ ملت و ملیت
۲۹۳، ۲۸۶	منافق و نفاق	۱۱۶ ملت‌های مشرق زمین
۳۲۳، ۲۹۹، ۲۸۶	منافقون (۶۳)	۱۸۸ ملتی که شهادت دارد پیروز است
۲۹۹	منافقون (۶۳) / ۳	۴۱۶ ملتی که شهید بدهد اسیر نمی‌شود

۵۳۷	نمایه فارسی	
۳۰۹، ۳۰۸، ۲۲۰	مولوی، مولوی رومی	۳۶۳
۲۲۵	مولوی‌ها	۱۰ و ۹ / مناققون (۶۳)
۱۱۴، ۴۳	مؤمن	۲۳۶، ۲۸۶، ۲۹۲
۳۰۶، ۲۹۶، ۲۷۸، ۲۴۱، ۲۲۰، ۱۸۷، ۱۷۱		۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴
۴۷۰، ۴۴۹، ۴۴۸، ۴۳۷، ۴۲۷، ۴۰۱، ۳۱۷		۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۳۸
۳۳۱	مؤمنون (۲۳)	منتظری، آیت‌الله العظمی حسینعلی ۱۶۵
۳۵۹	مؤمنون (۲۳) / ۴	۴۰۸، ۴۳۱
۳۳۱	مؤمنون (۲۳) / ۲۳	«منشئات قائم مقام الملک»، کتاب ۲۵۵
۳۵۹	مؤمنون (۲۳) / ۵۷ تا ۵۵	منصوریان، خسرو ۲۱۰
۳۵۹	مؤمنون (۲۳) / ۶۰ و ۶۱ و ۹۶	منطق ۳۵۰
۱۱۴، ۹۰، ۷۷، ۶۵	مؤمنین	منطق ابراهیم ۴۴۱
۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۵، ۲۸۶، ۲۶۴، ۱۶۷، ۱۴۷		منطق جدل ۳۸۱
۴۴۷، ۴۰۴، ۴۰۳، ۳۷۵، ۳۷۳، ۳۵۳، ۳۵۰		منطق سوسیالیسم ۷۲
۲۴۰	مونت گومری وایت	منطق مارکسیستی ۵۸
۵۳	میدان بهارستان	منع ربا ۳۷۵
۲۰۹، ۷۲	میدان ژاله	منکر ملیت و مذهب ۳۸۶
۴۰۵	میدان شعاعی	مهدوی کنی، آیت‌الله شیخ محمدرضا ۱۰۷
۴۲۹	میدان قدس	۱۰۸، ۴۱۷
۲۹	میدانی (از صنف میدان تره‌بار)	مهیاری ۲۱۶، ۱۶۱
۲۸۶	میردامادی، حجت‌الاسلام	موازنه منفی ۲۰، ۱۲۲
۱۲۱	میرزا ابوالقاسم قائم مقام	مواعید قبل از پیروزی انقلاب ۳۹۱
۱۲۱	میرزا بزرگ قائم مقام الملک	موتاسیون ۳۳۸
۱۲۱	میرزا تقی‌خان امیرکبیر	موتمرهای بین‌المللی اسلامی ۱۶۹
۱۲۴، ۱۲۳	میرزا حسین‌خان سپه‌سالار	مورخ فرانسوی ۴۶۱
۱۲۷	میرزا رضا کرمانی	مؤسسات مترقی قم ۱۱۳
۱۲۰	میرزا صالح شیرازی	موسولینی ۳۰۴، ۲۹۱
۱۱۹	میرزا مسیح مجتهد	موسوی اردبیلی، آیت‌الله سیدعبدالکریم
۱۲۳	میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله	۱۰۸، ۱۰۷
۲۴	میرزای شیرازی (از مراجع تقلید نجف)	موسوی زنجانی، آیت‌الله حاج سیدابوالفضل
۱۲۷، ۱۲۶		۲۲۴
۳۲۶	میلاد پیغمبر	موسی (ع) ۴۱، ۴۲، ۴۸
۲۱۲، ۱۶۴	میلانی، آیت‌الله سیدمحمدهادی	۶۳، ۲۲۵، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۶۷
۲۳۳، ۱۰۶، ۹۹	میناچی، ناصر	۳۰۹، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۱، ۴۳۷
		موقوفات ۱۸۷، ۴۱۶

		ن	
۴۵۶، ۲۵۲	نجم (۵۳) / ۴۰		
۳۶۰	نحل (۱۶) / ۳۰ و ۳۲	۴۱۹	ناپلئون
۳۶۳	نحل (۱۶) / ۷۵	۲۳۶، ۱۱۸، ۴۷	نادرشاه افشار
۳۶۴	نحل (۱۶) / ۹۰	۱۳۲	نارس و نارسا بودن خود انقلاب
۳۹۸	نحل (۱۶) / ۹۵	۲۷۸، ۱۶۰	نارمک
۴۴۱	نحل (۱۶) / ۱۲۳	۳۵۷	نازعات (۷۹) / ۱۷ و ۱۸
۳۶۰	نحل (۱۶) / ۱۲۸	۳۷۴	ناس
۱۱۸	نخجوان	۲۸۹	ناسیونالیست
۵۱، ۴۹، ۴۳	نخست وزیر	۵۷، ۶۲، ۱۸۸، ۱۸۹	ناسیونالیسم
۳۸۹، ۳۲۰، ۲۰۶، ۱۹۴، ۱۷۱		۴۲۵، ۴۲۲، ۴۱۹، ۴۱۳، ۳۸۶، ۳۸۵، ۲۸۸	
۴۲۳، ۳۲۰	نخست وزیر انگلستان	۱۰۳	ناصر (جمال عبدالناصر)
۱۹۴	نخست وزیر هندوستان	۱۲۱، ۱۲۳	ناصرالدین شاه
۴۰۸، ۹۳، ۷۱	نخست وزیری	۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۶	
۱۱۹	نراقی، ملا احمد	۲۷۱، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۲۸، ۳۳۵	
۲۷۹، ۲۱۴، ۲۰۲، ۱۹۸	نزیه، حسن	۱۲۹	ناصرالدین شاهی
۴۲۵، ۴۰۷، ۵۳	نژاد ایرانی	۲۸۲	ناقه‌ی حضرت صالح
۴۲۵	نژاد زرد و مغول	۴۲۶	نامه علیه کنسرسیوم
۴۲۵	نژاد سامی	۲۲۲، ۵۵	نان آخوندی
۳۱۷، ۳۰۰، ۲۹۵، ۲۶۲، ۲۴۹	نساء (۴)	۱۳۰	نایب السلطنه ایران
۳۷۶	نساء (۴) / ۲۹	۱۲۲	نایب السلطنه هند
۳۳۴	نساء (۴) / ۳۲	۵۳	نائینی، علامه حاج سید محمدحسین
۳۷۳، ۳۶۶	نساء (۴) / ۳۶	۹۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۶۸، ۱۷۹، ۲۲۷	
۳۶۶	نساء (۴) / ۳۸ تا ۴۰	۷۷، ۲۴۷	نیوت
۲۶۲	نساء (۴) / ۴۰	۳۵۶	نبی اکرم
۳۶۶	نساء (۴) / ۴۹ و ۷۴ و ۷۶	۱۹۷، ۲۲۰	نجاتی، سرهنگ غلامرضا
۲۲۷	نساء (۴) / ۵۹	۳۲۸	نجد
۳۵۱، ۳۱۳	نساء (۴) / ۶۳	۵۹، ۶۰، ۶۴	نجف
۳۱۴، ۳۱۳	نساء (۴) / ۶۳ تا ۷۲	۹۷، ۹۹، ۱۰۴، ۱۳۰، ۲۸۴، ۴۰۸، ۴۱۶	
۳۱۳	نساء (۴) / ۶۴	۳۴۰	نجم (۵۳) / ۳۰
۳۱۴	نساء (۴) / ۶۹	۳۶۲	نجم (۵۳) / ۳۱
۳۵۳	نساء (۴) / ۷۷	۲۵۱	نجم (۵۳) / ۳۶ و ۳۷
۲۶۱	نساء (۴) / ۷۸	۲۵۲	نجم (۵۳) / ۳۸
		۴۵۶، ۲۵۲	نجم (۵۳) / ۳۹

نمایه فارسی		۵۳۹
نساء (۴) / ۷۹	۲۴۹، ۲۶۲، ۳۳۱	نظام شاهنشاهی
نساء (۴) / ۸۸	۳۱۷	نظام‌های سرمایه‌داری
نساء (۴) / ۸۹	۳۱۸	نظامی
نساء (۴) / ۹۰	۳۱۸، ۳۱۹	۴۲، ۴۳، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۷۵، ۱۱۵، ۱۱۶،
نساء (۴) / ۹۱	۳۱۹	۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۷۴،
نساء (۴) / ۹۵	۳۶۶	۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۴۳، ۳۱۰،
نساء (۴) / ۹۷	۲۶۳	۳۲۱، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۵، ۴۱۳، ۴۲۰،
نساء (۴) / ۹۸	۲۶۴	نظریه «تضاد و تخریب و تخصم»
نساء (۴) / ۹۹	۲۶۴	نظریه عمومی سیستم‌ها
نساء (۴) / ۱۰۰	۲۳۸، ۲۳۱	نظریه قاطع نهضت آزادی علیه استبداد ۲۰۲
نساء (۴) / ۱۱۴	۳۶۶، ۳۴۴	نعمت‌زاده، مهندس احمد
نساء (۴) / ۱۲۰	۲۶۸	نفاق
نساء (۴) / ۱۲۵	۴۴۱، ۳۶۶	۳۲۱، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۹۰، ۴۶۲، ۴۷۴،
نساء (۴) / ۱۲۸	۳۶۹	نفاق و منافق
نساء (۴) / ۱۴۵	۳۱۵	۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۳۸، ۳۳۹
نساء (۴) / ۱۴۹ و ۱۶۲	۳۶۵	«نفاق و منافقین در قرآن»
نسل جوان	۵۶، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۱	نفت جنوب
۸۵، ۹۱، ۱۱۵، ۱۶۸، ۱۸۵، ۱۹۲، ۳۹۹		نفس تزکیه
نسل جوانان مبارز ایران	۱۱۱	نفی طاغوت
نسل مسلمان و روشنفکر	۱۱۳	نقشه‌های شوروی علیه انقلاب اسلامی ایران
نشاندن روحانیت بر اریکه‌ی حکومت	۳۹۹	۳۹۰
نشریات نهضت	۱۱۲	نگاه سنتی به دین
نشریه جهان اسلام	۱۸۱	نگاه قرآنی به دین
نشریه‌ی نهضت آزادی خارج از کشور	۴۲	نماز
نصارا	۶۶، ۱۶۷، ۲۴۲	نماز جماعت
نصرانی، نصرانی‌ها	۲۸۷، ۳۴۶	نماز جمعه
نظنز	۱۶۴	نماز عیدفطر
نظام انقلابی اسلامی ما	۳۹۵	نمایندگان اقلیت
نظام جمهوری	۱۰۷، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۱	نمل (۲۷) / ۲
نظام جمهوری اسلامی	۷۱، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۵	نمل (۲۷) / ۳
نظام حکومتی استبدادی	۱۲۳	نمل (۲۷) / ۶۴
نظام دموکراتیک	۱۰۹	نه شرقی و نه غربی
نظام ۲۵۰۰ ساله‌ی استبداد شاهنشاهی	۱۴۱	۱۴۱، ۳۹۲، ۳۹۰، ۴۲۳

۲۲۰	نهیلیست	۴۶۲، ۱۷۵	نهج البلاغه
۴۱۵	نوجوان‌ها	۱۹۴	نهر و جواهر لعل
۳۵۱، ۲۸۲، ۲۶۶، ۲۲۵، ۱۱۰	نوح (ع)	۳۰، ۲۹، ۲۶، ۲۵، ۲۴	نهضت آزادی ایران
۲۶۶	نوح (۷۱)	۷۳، ۶۱، ۵۴، ۵۲، ۴۲، ۴۰، ۳۹، ۳۴، ۳۳	
۳۵۱، ۲۶۶	نوح (۷۱) / ۲۶	۱۰۱، ۹۷، ۹۳، ۹۲، ۸۷، ۷۹، ۷۸، ۷۵، ۷۴	
۳۵۱، ۲۶۶	نوح (۷۱) / ۲۷	۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۱۷، ۱۱۱، ۱۰۲	
۲۹۵	نور (۲۴)	۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۰، ۱۵۰	
۳۶۴	نور (۲۴) / ۲۱	۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱	
۳۶۴، ۳۵۶	نور (۲۴) / ۲۲	۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۹	
۳۷۵، ۳۷۰	نور (۲۴) / ۳۷	۴۰۵، ۳۹۹، ۳۳۹، ۳۱۰، ۲۹۷، ۲۲۸، ۲۲۰	
۳۷۳، ۳۶۱، ۳۵۳	نور (۲۴) / ۵۶	۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۱۶، ۴۱۴، ۴۰۷	
۴۰۵	نورانی، دکتر	۴۲۵	نهضت آزادی طرفدار صلح است
۱۶۱	نوربخش (مرحوم)	۷۴	نهضت آزادی بخش الجزایر
۴۲۶	نورد اهواز	۴۰۷، ۱۱۷، ۲۴	نهضت تنباکو
۱۳۷	نوری، شیخ فضل الله	۲۵	نهضت دکتر مصدق
۵۲	نوزده شهریور ۱۳۵۷	۴۲۳	نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینیه
۱۰۵	نوفل لوشاتو	۴۲	نهضت محرومین
۲۲۳	نوید (برگزار کننده جلسات دینی)	۲۶، ۲۵، ۲۴	نهضت مصدق
۲۲۳	نیجریه	۴۰، ۲۹	نهضت مقاومت ملی
۲۷۰	نیروی دریایی آبادان و خرمشهر	۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۰۲، ۹۳، ۸۷، ۷۵	
	نیکسون، معاون وقت رئیس جمهور آمریکا	۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷	
۱۹۳		۴۲۶، ۴۰۷، ۲۲۸، ۱۹۹، ۱۹۸	
۳۵۳، ۲۸۸	نیل	۱۷۱، ۱۳۹، ۱۳۶، ۲۴	نهضت ملی ایران
۱۴۲	نیمه کمونیست	۴۲۲، ۳۹۹، ۲۲۸، ۱۹۸، ۱۹۷	
۱۱۴	نیمه متدینین	۱۳۹، ۴۰	نهضت ملی شدن نفت
۲۶۱	نیمه مسلمان‌ها، نیمه مؤمن‌ها	۳۹۹	نهضت ملی ضد استبدادی
۱۶۴	نیمه‌ی شعبان	۴۲۲	نهضت ملی هندوستان
	۵	۴۲۳، ۱۳۶	نهضت ملی کردن نفت ایران
۲۴۴	هاجر	۳۸۷	نهضت‌های آزادی‌بخش
۴۶۷، ۴۶۱، ۳۲۱	هارون الرشید	۱۲۹	نهضت‌های آزادی خواهانه
۱۰۰	هاشمی رفسنجانی، آیت الله اکبر	۱۱۳	نهضت‌های معترضان‌ه‌ی روحانیت
۲۴۷	هاشمیون	۳۸۷، ۳۸۶	نهضت‌های ملی
		۲۰۲، ۹۹	نهضتی‌ها



		نمایه فارسی	
۵۴۱			
۲۲۶	هود(۱۱) / ۲۹	۶۴	هانی بن عروه
۳۳۱	هود(۱۱) / ۵۰	۲۹۴، ۲۳۹	هجرت
۳۳۲	هود(۱۱) / ۸۵	۲۹۴	هجرت به حبشه
۲۷۷	هیأت بنی هاشم	۲۴۵	هجرت حضرت مسیح
۲۱	هیأت خلعید	۲۴۸	هجرت خاندان عصمت
۱۱۰، ۲۱	هیأت مختلط (مجلسین سنا و شورا)	۲۴۲	هجرت کامل قرآنی
۲۱	هیأت مدیره موقت شرکت نفت	۲۴۲	هجرت نبوی از مکه به مدینه
۲۰۶، ۱۲۴	هیأت وزیران	۲۳۷	«هجرت و تمدن»، کتاب
۴۲۹، ۳۸۵، ۳۰۴، ۲۹۱، ۲۸۱، ۱۳۵	هیتلر	۲۴۵	هجرت‌های مسلمین
۳۸۰	هیس	۴۷	هجوم‌های خوارزم‌شاهی
۱۹۶	هیأت حاکمه	۴۶۲، ۳۲۰	هخامنشی
۳۱	هیأت رهبری	۱۶۳	هدایت، سرتیپ
		۱۶۳	هدایتی‌ها، مقبره
	<b>و</b>	۸۸، ۸۵، ۵۶	هدایی، ابوتراب
۱۲۲	واشنگتن	۳۸۰	هراکلیت
۲۲۱، ۲۲۰	واعظان	۱۵۳	هروئین
۲۴۶	واقعه‌ی کربلا	۳۹	هفته‌نامه‌ی مردم ایران (جاما)
۳۲۹	والضحی (۹۳)	۵۲، ۵۱، ۵۰	هفده شهریور ۱۳۵۷
۱۷	وثوق الدوله	۳۸۱	هگِل
۲۲۴	وجوه شرعیه	۳۸۶	هلند
۳۹۱	وحدت ملی	۲۳۳، ۲۳۲	همایون، محمد
۱۲۵	وحشیان آفریقا	۱۶۴	همدان
۳۷۰، ۳۰۹، ۷۴	وحی	۳۵۸	همزه (۱۰۴) / ۱ تا ۴
۲۹	ورامینی	۲۵۵	همسایگان شمال و جنوب
۱۹۱	وزارت ارشاد	۴۲۳	هندوچین
۱۵۳	وزارت بهداری	۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸	هندوستان
۱۹۴	وزارت خارجه آمریکا	۱۲۹، ۱۶۹، ۱۹۴، ۲۴۳، ۲۷۲، ۲۹۱، ۳۳۳	
۲۰۶، ۱۷۳	وزارت دادگستری	۳۸۶، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲	
۲۰۶	وزارت عدلیه	۳۳۷، ۱۹۶، ۸۸	هندی، هندی‌ها
۴۱۷	وزارت کشاورزی	۲۶۳، ۲۲۵	هود(ع)
۱۳۰	وزارتین جلیلتین داخله و جنگ	۳۳۱، ۲۲۵	هود(۱۱)
۱۹۵	وزرای دولت مصدق	۴۶۴	هود(۱۱) / ۲
۱۱۹	وزیر خارجه انگلستان	۲۷۵	هود(۱۱) / ۱۹

۳۵۹	یس (۳۶) / ۴۷	۱۷۶	وزیر دادگستری
۲۶۷	یس (۳۶) / ۶۰	۲۷۱	وزیر دربار
۴۴۰، ۲۶۸	یس (۳۶) / ۶۱	۱۷۶	وزیر فرهنگ
۲۹۲	یس (۳۶) / ۸۲	۲۷۱، ۲۵۷، ۲۵۶	وزیر معارف
	«یک انقلاب مذهبی چگونه است؟»، کتاب	۲۷۱	وزیر معارف ناصرالدین شاه
۷۳	یک نامه‌ی سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران	۲۰۵	وزیران دولت موقت
۲۰۲		۱۲۲	وصیت‌نامه‌ی پطر کبیر
۳۹۸	یک‌تاپرستی	۴۴۱، ۲۵۸، ۲۵۷	وطن‌پرست، وطن‌پرست‌ها
۳۳۳	یگانه‌پرستی	۲۹	وعاظ
۲۴۲، ۶۷	یهود	۳۷۴	وعده بهشت
۳۴۶، ۳۴۵، ۳۲۲، ۲۲۵، ۲۱۹	یهودی	۲۱، ۱۷	وکلا
۴۳۳، ۳۴۶، ۱۶۳	یهودیان	۲۲۸	وکلا‌ی روحانی نهضت ملی
۴۳۹، ۳۲۲، ۲۸۷، ۱۸۲، ۶۷، ۶۶	یهودی‌ها	۵۴	ولادت انقلاب
۲۴۴	یوسف (ع)	۳۹۹، ۱۸۸، ۱۱۹، ۱۱۰	ولایت فقیه
۳۶۱	یوسف (۱۲) / ۲۲ و ۵۶	۲۱۴	ولایت فقیهی
۲۴۴	یوسف (۱۲) / ۵۵	۱۴۳، ۱۱۱	ولایت مطلقه فقیه
۳۶۱	یوسف (۱۲) / ۸۸	۳۰۶	ولایت و حکومت
۳۶۱، ۳۵۵	یوسف (۱۲) / ۹۰	۷۸	وهابی‌گری
۳۸۰، ۳۴۰، ۳۳۸، ۳۳۰، ۳۰۳	یونان	۳۸۶	ویتنام
۲۶۳، ۲۶۲	یونس (۱۰)		<b>ی</b>
۶۹	یونس (۱۰) / ۱۴	۲۷۱	یادداشت‌های مخبرالدوله
۳۴۵	یونس (۱۰) / ۱۹	۱۱	یادنامه‌ی شهید استاد مطهری
۳۶۴	یونس (۱۰) / ۲۶	۳۷۷، ۳۷۳، ۳۲۹	یتیم، یتیمان
۲۶۲	یونس (۱۰) / ۲۷	۱۸۰، ۱۶۴	یشربی، آیت‌الله (از علمای کاشان)
۳۰۹	یونس (۱۰) / ۳۶	۳۱	یزدی، دکتر ابراهیم
۲۶۲	یونس (۱۰) / ۴۴	۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۹، ۹۷، ۹۶	
۲۶۳	یونس (۱۰) / ۵۲	۲۱۳، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۰۹	
۲۶۷	یونس (۱۰) / ۸۵	۴۵۴، ۴۳۲، ۴۰۸، ۴۰۴، ۲۱۴	
۲۶۷	یونس (۱۰) / ۸۶	۱۶۴، ۱۶۱	یزدی، دکتر کاظم
۲۶۶	یونس (۱۰) / ۸۸	۴۶۷، ۴۶۲، ۴۴۵، ۳۲۱، ۲۴۶، ۱۵۸، ۶۳	یزید
۲۳۶	بیلاق و قشلاق کردن	۲۹۲، ۲۶۷	یس (۳۶)

نمایه انگلیسی و فرانسه

<b>A</b>		Gribaydoff	۱۱۹
Alexis Carrel	۱۶۰		
<b>C</b>		<b>I</b>	
Carlyle	۱۶۷	ideologisation de La Tradition	۷۴
Ce faisant ، la religion	۷۴	Individualism	۳۳۷
Chevauchement	۳۷۱	Individualiste	۳۳۶
Colonialisme	۳۸۴	International Communisme	۳۸۳
Commintern	۳۸۴		
Conception	۲۷۴	<b>K</b>	
<b>D</b>		Kominform	۴۳۰
Denerbroder	۱۱۹		
<b>E</b>		<b>M</b>	
Ecol Polytechnique	۱۲۲	Misérable	۱۶۷
Escape	۲۳۷	<b>N</b>	
<b>F</b>		«Nationalism in Iran»	۱۹۴
Friggang	۱۲۰	Naturalisme	۳۷۹
<b>G</b>		Naturaliste	۳۸۰
General Systems Theory	۸۱	Néo- colonialisme	۳۸۷

<b>P</b>		<b>T</b>	
Politicien	۲۲۸	Tanneguy de Quenetaın	۸۲
Positivist	۳۸۰		
<b>Q</b>		<b>U</b>	
Qu'est- ce qu'une re	۷۳	Un ideologue type	۷۳
<b>S</b>		Une litre qui fait	۲۰۲
Scientiste	۳۸۰		
Sophiste	۳۷۹		